

۱۸هـ

شماره ۱۰

۱

هو [illegible] هذا فهرست کتاب نور العیون

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

باب اول از کتاب نور العیون تالیف بندهٔ ضعیف خاطی محمد باقر الشریف الحسینی الاصفهانی
در معرفت اجمال اهل بیت سید المرسلین صلی الله علیهم اجمعین و در ان دوازده تنویر است تنویر اول
در بیان احتیاج کافهٔ انام در جمیع ایام تنویر دویم در خلقت نور پاک سید انبیا و پیغمبر یا امام
منصوب از جانب حکیم علام و سید اوصیا و نورین ان دو خلیفهٔ خدا تنویر سیم اینکه
امامت از اصول دین است تنویر چهارم در بیان اینکه نصب امام با خداوند علام است نه باختیار
انام تنویر پنجم در شرایط امامت و ان سه شرط است شرط اول افضلیت است شرط دویم
عصمت شرط سیم هاشمیت است تنویر ششم در تعیین ائمه دین صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین تنویر هفتم در بیان طرق امام علیه السلام و ان پنج طریق است تنویر هشتم در بیان امامت
امیر المؤمنین ع و در ان پنج تکمیل است تکمیل اول در افضلیت آن جناب از جمیع مخلوقات رب الارباب
تکمیل دویم در عصمت آن جناب از جمیع نواهی رب الارباب تکمیل سیم در هاشمیت
و ولادت آن امام همام علیه الصلوة والسلام تکمیل چهارم در معجزات آن امام همام و در ان دوازده معجزه است
تکمیل پنجم در نصوص امامت آن امام همام و در ان دوازده معجزه است تنویر نهم در امامت
باقی ائمه اثنا عشر و در ان دوازده نجم است نجم اول در اثبات آن عترت علاده ائمه
دین صلوات الله علیهم اجمعین نجم دویم در ذکر امام دویم شیعیان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
نجم سیم در ذکر امام شیعیان حضرت امام حسین علیه السلام نجم چهارم در ذکر امام چهارم
حضرت امام زین العابدین ع نجم پنجم در ذکر امام پنجم امام محمد باقر علیه السلام نجم ششم در ذکر امام

ششم

ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نجم هفتم در ذکر امام هفتم امام موسی کاظم علیه السلام نجم هشتم
در ذکر امام هشتم حضرت امام رضا علیه السلام نجم نهم در ذکر امام نهم حضرت امام محمد تقی علیه السلام
نجم دهم در ذکر امام دهم حضرت امام علی نقی علیه السلام نجم یازدهم در ذکر امام یازدهم حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام نجم دوازدهم در ذکر امام دوازدهم حضرت حجة ابن الحسن صاحب الزمان
و در ان ضمن فواید بسیار است تنویر دهم در اثبات رجعت و در ان دوازده مظهر است مظهر اول
در اثبات رجعت قبل از قیامت مظهر دویم در ذکر جماعتی که در غیبت کبری بشرف خدمت حضرت
صاحب رسیده اند و در ان چهارده حکایت است مظهر سیوم در علامات ظهور قایم آل محمد صلوات الله علیه
و اله و بعضی از آثار معدلت آن جناب در ایام سلطنت مظهر چهارم در خروج سید حسینی و خروج سفیانی
و ظهور موفور السرور آن حضرت است مظهر پنجم در خروج بنی الاصفر است در زمان دولت با سعادت
جناب صاحب الامر علیه السلام مظهر ششم در خروج دجال لعین است از بلاد مشرق در زمان دولت
آن حضرت مظهر هفتم در بیان نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان در زمان دولت
جناب صاحب الامر علیه السلام مظهر هشتم در قتلی از مقدمات حضرت قایم آل محمد است مظهر
نهم در بیان خروج یاجوج و ماجوج است مظهر دهم در خروج دابة الارض است مظهر یازدهم
در طلوع آفتاب از مغرب مظهر دوازدهم در خروج دجال و آتش عدن و نفخ صور است تنویر
یازدهم در فضیلت مودت اهل بیت نبوت و عداوت دشمنان ایشان و در ان دوازده اشراق است
اشراق اول در محبت جناب اقدس الهی با علی ولی ع اشراق دویم در محبت جناب نبوی
با جناب مرتضوی ع اشراق سیم در محبت ملایکه مقربین و کافهٔ مخلوقات رب العالمین با جناب امیر المؤمنین
اشراق چهارم در وجوب اطاعت و حرمت مخالفت ائمه معصومین اشراق پنجم در وجوب
دوستی دوستان و دشمنی دشمنان ائمه معصومین ع اشراق ششم در ثواب نصرت و محبت اهل
بیت طاهرین ع اشراق هفتم در فرق میان محبان و شیعیان ائمه معصومین اشراق
هشتم در فضایل شیعیان خالص ائمه معصومین ع اشراق نهم در فضایل رافضیان

ووجه تسمیه باین اسم عظیم الشان اشراق دهم در وجوب تقیه شیعیان ائمه معصومین علیه السلام
از دشمنان دین اشراق یازدهم در ثواب روایت و کتابت فضایل ائمه طاهرین اشراق دوازدهم
در نتایج و فواید عداوت و محبت ائمه معصومین ع در فضیلت محبت فرزندان و شیعیان
ائمه معصومین علیهم السلام و دران پنج طریق است طریق اول در محبت علما و متدینین شیعیان امیر المؤمنین
که ان فرزندان روحانی خیر المرسلین صلعم و ائمه طاهرین اند طریق دویم در محبت سادات علویین که فرزندان
جسمانی خیر المرسلین و ائمه معصومین اند طریق سیم در ثواب محبت و اعانت شیعیان و محبان امیر المؤمنین
که یتامی و عیال خیر المرسلین اند طریق چهارم در فضایل صلوات فرستادن بر حضرت سید المرسلین و اوصیای
طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین طریق پنجم در فضایل سلام بر حضرت خیر المرسلین و اولاد طاهرین الکتاب
باب دویم از کتاب نور العیون تالیف بنده خاطی محمد باقر الشریف الحسینی الاصفهانی در معرفت احوال
دشمنان خیر المرسلین و دران دوازده تبصیرات تبصیر اول در بیان اولین شبهه که در عالم پیدا شده و موجب
گمراهی ابلیس گشته تبصیر دویم در بیان اولین شبهه که در امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الطهور رسیده و باعث
گمراهی امت گردید و منع کاغذ و دوات عمر در وقت رحلت حضرت پیغمبر صلعم تبصیر سیم در بیان سبب اظهار نفاق
سوختگی باطنی خود را با جناب سید المرسلین صلعم تبصیر چهارم در وخامت عاقبت دشمنان امیر المؤمنین و خائنین
سید المرسلین صلعم تبصیر پنجم در شواهد کفر باطنی این جماعت بدین و عداوتشان با جناب سید المرسلین صلعم
تبصیر ششم در مجملی از احوال عاقبت و مال عایشه ام المؤمنین تبصیر هفتم در مجملی از احوال عاقبت
کار معاویه خال المؤمنین تبصیر هشتم در اثبات خبیث انجامت سراپا شقاوت تبصیر نهم در مجملی از احوال
یزید پلید علیه اللعنة و العذاب و اتباع ان و لعن فرزند تبصیر دهم در بعضی از قبایح اعمال و اقوال ان سه خلیفه مسلمین
و غصب فدک و غیره تبصیر یازدهم در ابطال ادله سنیان و جواب بعضی از شبهات ان و بعضی احکام با ایشان
تبصیر دوازدهم در بعضی از مطاعن علمای ایشان تمت الفهرست و هذا الکتاب نور العیون

بسم الله الرحمن

هو الله تبارک بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و تعالی هذا کتاب نور العیون
الحمد لله الذی اشرق فی قلوب اولیائه لتعریفه و توحیده الانوار و ازال عن صدور احبائه حتی
لا یحجبوا سوی الاغیار و تجلی بکمال جماله فتحققت عظمته الاسرار یکون لغیره من الظهور ما
لیس له حتی یکون هو المظهر له متی غاب حتی یحتاج الی دلیل یدل علیه من الآثار و متی بعدت
حتی تکون الوصول الیه محتاجا بالاسفار بل احتجب بکمال ظهوره فی مجاری نور عن ان تدرکه الابصار
لا اله الا هو الحی القیوم العزیز الغفار و الصلوة و السلام علی اجل من ابدع عمق عالم الانوار و افضل من
علم الغیوب و الاسرار الذی خلق من نوره الملک الدوار و اسری بعبده الشریف اللطیف الی الحجب و الاستار
و جعله خاتم الانبیاء و قایدهم الی دار القرار محمد بن عبد الله سید الابرار و علی شقیقه و صدیقه آناء
اللیل و النهار و شقیق خلیفه جبرئیل تبعیه جوار الملک الجبار و رفیقه الذی سار و نشر و نصر ابتغاء
مرضات الله لیلة الغار و عضده و سیفه الذی هو من المخطوب غیر فرار حتی یوحی به فی السماء
بلا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار علی بن ابیطالب حیدر الکرار و علی خلفائه سر الله الملک الغفار و خزنة
علم الله العزیز القهار و حججه علی العبید و الاحرار و الممتحنین بایذاء الاعادی و الاشرار و الصابرین بتحمل
الظلم من المنافقین و الکفار الذین حبهم ینجی من العذاب و النار و بغضهم یؤدی الی التب المستعار
صلوة تملأ الدهور و الادوار اما بعد بدانکه چون تذکر مصایب ائمه طاهرین و تفکر در ثواب عترت
طاهره خاتم النبیین صلعم موجب حزن و اندوه کافه مسلمین و نوحه و گریه در این مصائب عظیمه فرض عین بر مؤمنین
و مورث رفع درجات مطیعین و غفران خطیئات مذنبین است و کتب مؤلفه مبسوطه علی حشرهما الله مع الائمة
المعصومین باعث ملال مستمعین بوده و دخل و تصرف خامه از منتهی روضه خوانان و واعظین مثل اختلاف
سامعین میگردید لهذا در شهر محرم الحرام سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری این خادم اخبار اهل بیت نبی و
تراب اقدام شیعیان علی ولی محمد باقر الشریف الحسینی الاصفهانی ابن محمد شریف الرضوی القمی را الی طرفه تر رسید که چند
مجلسی از لهوف سید طاوس و مقتل شیخ طریحی و کنز خیر الدین خراسانی و روضة الشهداء کاشفی و بحار الانوار و
جلاء العیون مولانا محمد باقر مجلسی بحذف اسناد و جمع معنوی اخبار ایراد و اختصار نماید و چونکه گریه توسل دار ان ائمه

مؤمنان موجب خوشنودی و روشنائی چشم ایشان بنجات از عذاب نیران و دخول جنان میگردد آن را نور العیون
مسمی گردانیدم که شیعیان علی مرتضی و هواداران فاطمه زهرا و عزاداران سید الشهدا و پیروان ائمه در ایام عاشورا
با وجود کثرت اشتغال در بیان مناقب خواندن مجلسی از آن استیفا و حظ خود از نوحه و بکا نمایند و با دیدهای گریان
طلب آمرزش از برای این غریق بحر عصیان و پیران و مادران و استادان از پروردگار رحمن نمایند شاید که در روز
بینوائی و ملالی زبان از عذر خواهی جرایم و مآثم مرا با اهل بیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخشند انه
غفور رحیم و بمن رجا و کریم لکن چونکه از برای پا بردن بمقصود معرفت اجمالی ائمه هدا را ضرور بود ناچار بعضی مناقب
و محاسن ائمه دین و مثالب و مقابح ائمه مخالفین را که دشمنان خاندان خیر المرسلین اند مقدمه کتاب خود نمود و تمامی آنها را
از کتب معتبره عامه بیرون نوشت تا موجب خلوص عقیده خاتمه باعث خود تواند گشت و اسامی کتب در اوایل
آن آورد تا آنکه سنیان انکار آن نتوانند کرد و خیر او آن را از خداوند ودود و صاحب لوای و مقام محمود در یوم
موعود طلبید و مقدمه را مشتمل بر دو باب گردانید **باب اول** در معرفت اجمالی اهل بیت سید المرسلین صلعم
که امامان شیعیان امیر المؤمنین اند و در آن دوازده تنویر است **تنویر اول** در بیان احتیاج بامام در جمیع ایام به پیغمبر
یا امام منصوب از جانب حکیم علام بدانکه چون شکر نعمت و عبادت ولی نعمت حقیقی است واجب تعالی است
و آن فرع معرفت ذات و دانستن اسماء و صفات و عبادات لایقه بذات مشکور له و معبود واقعی است
و ایضا فرع معرفت منافع و مضار عاجله و آجله روحانیه و جسمانیه هر شکر و عبادتیست و چونکه ذات اقدس
پروردگار عالم شناختنی و دیدنی نیست و کلام آن ذات مقدس نیز بگوش هر کس شنیدنی نیست و صفات جلالیه
و جمالیه او نیز بعقل بسیط پی بردنی نیست و چونکه منافع و مضار دنیویه مانند ترکات و سموم و اغذیه و ادویه
حاره و بارده را اکثر نتوان نمود مگر بعد از ادوار و اطوار و صرف وقت و تردد بسیار و ارتکاب مشقت و اخطار بسیار
و چونکه اخلاق حمیده و صفات ذمیمه راجعه باشخاص و سیاسات کامله عایده بجماعات نیز منقسم اند باقسام
کلیه بسیار و افراد جزئیه بیشمار و چونکه منافع و مضار اخرویه از مثوبات و عقوبات که در ضمن تکمیل اشخاص نفوس
بشریه بسبب استعدادات مختلفه از عادات و عبادات و خیرات و مبرات و شرور و سیئات عاید بکافه بریات
میگردد بعقول کامله در معرفت آنها استقلالی نیست و دانستن حسن و قبح هر یک از آنها محتاج بتقوی و تأیید است

و چونکه

و چونکه بنی نوع انسان ما دام الطبیعه در خیرات و شرور و لذات جسمانیه حسیه متناهی و مجبور اند و مقصود
بالذات و مطلوب هر فرد و غالب نفوس اکثر از آنها را بلکه جمیع آنها را از برای نفس خود می طلبند و حصول
آنها از برای هر فردی مستلزم فوات از دیگریست و بغضب و جور و ظلم و عدوان عاید میگردد و از این جهت
هرج و مرج لازم می آید و امر اجتماع که ضروری امر معاش است مختل میشود و نظم معاش و نظام عالم بلکه بقای
نوع انسانی منجر میگردد و دفع این فساد و اختلال موقوف بعدل معدلی است که بقانون کلی جزئیات از او
مستنبط توانند شد تا حفظ مرتبه عدالت نماید و عادل آن کسی است که مناسبت و مساوات در همه چیز را می تواند
و ما بین همه وی را و این علم کسی را میسر نشود که احاطه کلیه بر حقایق اشیاء نموده وسط و میانه هر چیز را واقف باشد
تا ترک اطراف نموده زاید و ناقص را بحد وسط رساند و محققین علما گویند که چنانکه ممکن در وجود محتاج است بمؤثر
و شکی نیست که حیات دائمی طبقات انسانی حاصل نمیگردد مگر باشتمال اوامر و نواهی جناب اقدس الهی و آن
میسر نمیشود مگر بانزال کتب و ارسال رسل و این لطف است و لطف نیز بر جناب اقدس الهی واجب است پس
باید که جناب اقدس احدیت اکمال لطف خود فرموده در هر عصری خلیفه عادلی در زمین که محل ظلم و کینه است تعیین
فرماید که مستحق اطاعت باشد و این استحقاق ظاهر نمیشود مگر باختصاص بآیات ظاهره و معجزات باهره تا دلالت
کند بر آنکه آن نبی منصوب من عند الله و مفترض الطاعه کافه عباد الله است و واجب است که آن خلیفه معصوم و از گناهان
پاک باشد تا اعتماد بافعال و اقوال آن توان نمود و هرگاه جایز الخطا باشد مفسده وجوب اجتماع ضدین لازم آید چه متابعت
پیغمبران و نهی از متابعت گناهکاران لازم آید و ایضا اجتماع نقیضین از وجوب پیروی نهی و امر او و وجوب
انکار فعل او و منع و زجر او و رد شهادت او لازم آید و واجب است که متصف بکمال عقل و ذکاء و فتوت و قوت
رای باشد تا مردمان متابعت او رغبت نمایند و دقایق و معانی در دلها بهم رسانند و افضل و اکمل اهل زمان خود باشد
تا [?] و تقدیم مفضول لازم نیاید و واجب است که از رذایل خلیقه و اخلاق ذمیمه آنچه باعث نفرت طبایع باشد
و از کفر آبا و زنا کاری مادران در جمیع طبقات و از فظاظت و غلظت و درشتی و بد خوئی و آینه و برص و جذام
و سلسل بول و امثال آنها و چیزی خوردن در بازارها و از این قبیل چیزها سالم باشد تا کسی را باو سر زنش نرسد
و نقل و منزلت او در دلها باقی ماند و تقریر دیگر آنکه چون بدلایل عقلیه ثبوت بهم رسانیده که نفس ناطقه انسانی

بعد از خرابی بدن باقی بماند و بواسطه تکمیل معرفت و طاعت مورد ثواب و عقاب میشود و این تکمیل معرفت
و طاعت از امور نظریه است و چون مراتب نفوس بشریه بحسب استعداد ذاتیه که مستند بترکیب مادّه و ترتیب
خلقت بدن و اختلاف امزجه متفاوت میباشند و همه افراد انسان را قدرت و قوت آن نیست که بفکر و اندیشه
خود تنهائی بطریق تکمیل معرفت و سبیل تکمیل نفس بعبادت و سعادتی که مقصود از خلقت توانند رسید
پس ناچار است که درین نوع گرامی باشد که از جهت قوت روحانیت و تقدس نفس و شرف اتصال بمبادی عالیه
بدون اکتساب و تعلم علم بحقایق اشیا و مغیبات امور داشته باشد و بواسطه اشتراک بشریت و ارتباط
ماده و صورت سایر افراد بشر را آگاه سازد و ابواب معرفت و طاعت که عبارت معبود حقیقی و مقصود تحقیقی را
بر روی آن طایفه بگشاید تا آنکه هر کسی باندازه قابلیت ذاتی از پرتو آن نور مقدس بهره و نصیبی حاصل آید و
چنین شخص کامل را که واسطه جناب اقدس الهی و وسیله حیات ابدی و نجات سرمدیست خلیفه و رسول
و نبی نامند و اگر واضع شریعت خاصی باشند ایشان را اولوالعزم گویند و بعبارت قدما از حکما قانون شریعت را
ناموس و سیاست الهی نامند و صاحب شریعت را صاحب ناموس گویند و گویند که آن شخص باید که بالهام جناب الهی
ممتاز از دیگران باشد تا در اطاعت و انقیاد او منافقه و منازعتی نباشد و افلاطون در وصف ایشان گفته که
هم اصحاب القوی العظیمة الفایقة یعنی این جماعت صاحبان قوتهای عظیم‌اند و ارسطاطالیس گفته
که هم الذین عنایة الله بهم اکثر یعنی اینها جماعتیند که عنایت خداوند عالم باینها بیشتر است از دیگران و
در قرارداد احکام بشخصی احتیاج افتد که بتایید جناب اقدس الهی ممتاز از دیگران باشد تا او را تکمیلات ایشان میسر شود
و متاخرین او را امام و فعل او را امامت خوانند و حکما از قدما او را ملک علی الاطلاق گویند و افلاطون او را مدبر
عالم خواند و ارسطو در موضع دیگر گوید که ناموس اکبر که عبارت از شریعت است از جانب خدا تواند بود و ناموس
دوم که عبارت از حاکم عادل باشد از جانب صاحب ناموس اکبر است و ایضا گفته که هر کس که بناموس متمثل
باشد عمل بطبیعت مساوات و راستی کند و اکتساب خیر و سعادت از وجوه عدالت نماید و هر که امر ناموس الهی بجا [illegible]
و دیگران را که رساننده است بسعادت [illegible] مدینه است منتهی شود و امام عادل حاکم بتسویت باشد که برفع
و ابطال این رفع اقدام کند و خلیفه ناموس شرع الهی باشد در حفظ مساوات و راستی پس استعمال عدالت کند اول در ذات

خویش

خویش پس در شرکای خویش از اهل شهر و مدینه و خود را از خیرات و نیکیها بیشتر از دیگران نه بهره و از بهره خود را کمتر ندارد
و از اینجا گفته‌اند که الخلافة قد تظهر یعنی خلافت کردی خود ظاهر میشود چه اگر این صفات که گفته شد در او هست معلوم
میشود که خلیفه خداست [illegible] و در کنز الفواید از کنز الحقایق منقول است که اطلاق اسم خلیفه بر حضرت آدم احتمال
دو معنی دارد یکی آنکه این انموذج عرصه جبروت و نمونه معالی ملک و ملکوت که مجمع عجایب و منبع غرایب غیب و شهادت است
و خلاصه آنچه در عوالم روحانیات و جسمانیات از ارض و سما و دنیی و عقبی باشد با اوست و جامع جمیع حقایق همه با اوست
نظم آدمی چیست برزخی جامع • صورت خلق حق در او واقع • متصل با دقایق جبروت • مشتمل بر
حقایق ملکوت • صورت نیک و بد نوشته در او • سیرت دیو و دد سرشته در او • پس خلیفه باین معنی باشد
که خلف است از جمیع موجودات و این بالبدیهه معلوم است که کلیه مکونات با جمیعهم خلف خداوند عالم نتوانند بود
چه قندیل مظهریت اسما و صفات بجز در پیش طاق خلقت صورت او نیفروخته‌اند و خلعت جامعیت علوی و دقایق سفلی
جز بر بالای والای او ندوخته نظم لباس فضل که خیاط صنع می آراست • چو شد تمام همین بر قد تو آمد راست •
دوم آنکه خلیفه الله است بحسب صورت و معنی اما از روی صورت وجود او دلیل وجود ذات و ذات ممکن او علامت
ذات واجب تعالی شانه است و صفات مقدسه او نشانه از صفات قدیم و حقیقت وحدانیتش را خلیفه وحدانیت
حق دان و صفتهای چون علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بر این قیاس کن از افلاک سلطان ولد قدس سره است که حق تعالی جل جلاله
چون حضرت آدم را آفرید قابلیت آنش داد که او را [illegible] پس از هر صفت بیپایان خود اندکی در او تعبیه فرمود تا آن
اندک را بسیار روی نهایت بفهم تواند کرد چنانکه از مشتی گندم انبار بر او از کوزه آب جوی را بیپایانی دارا معلوم باشد
که بی پایان از چه چیز است و همچنین شنوانید و گویانید و توانانید الی ما نهایة له نظم خلق را حق چو ساخت در ظلمت •
نور شان ریخت بر سر از رحمت • اندر ایشان نهاد گوهرها • از صفات قدیم علم و بقا • تا تو در خود صفات او بینی
در صفتهاش ذات او بینی • هم چه عطر که گوهر اخبار • او در درون دکان و در بازار • گر چه در طبلها بود اندک • عاقلان را
بد اندران بیشک • است دکان حق تن انسان • اندر و نقش صفات الرحمن • پس تو در خود ببین صفات
خدا • گرچه اندک بود بدان ز صفا • گر چه سنت آن صفات مبر • سیر کن زین قلیل سوی کثیر • زین صفات
قلیل رو سوی اصل • نکنی اندر میان هر دو تو اصل • و صاحب [illegible] الزمان این معنی گوید نظم یک صفت

از صفات خدا • که نه زادست او و نه زاینده • هم سمیع است و هم علیم و بصیر • متکلم مرید و حی قدیر • هم چنین از حقایق عالم •
همه چیزی بود در او مدغم • و حقیقت این کلام بر وجهی که لایق این مقام باشد آنست که صاحب نقد النصوص گوید
که جمیع آنچه در دل انسان کامل که خلیفه اوست تجلی مینماید و عکس انوار تجلیات از آینه دل او بر عالم فایض میگردد و وصول
آن فیض باقی میماند و این کامل در عالم باقیست استمداد میکند از جمیع تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیت و رحیمیت را
بواسطه اسما و صفات که این موجودات مظاهر و محل استواری اند پس عالم بدین استمداد و فیضان تجلیات محفوظ میماند
مادامی که این انسان کامل در وی است و هیچ معنی از معانی از باطن بظاهر بیرون نیاید مگر بحکم او و هیچ چیز از ظاهر
بباطن در نیاید مگر بامر او و اگر چه این کامل از رجال غلبه بشریت نداند و بعد از آنکه خود نداند دیگران او را چگونه دانند

نظم ندانست حقیقت در جهان هیچ مانند • جهان و هرچه در او هست صورت تند و تو جانند • این خلیفه را
صورتیست و معنی است روحانیت جسم از عالم خلقت و روح از عالم امر لاجرم او را دو جنبه باشد جنبه روحانیت
از جمیع فرا میگیرد و انچه رعایای مملکت عالم را باید و جنبه جسمانیت بایشان برساند و بدین دو جهت امر
خلافتش سمت تمام مییابد پس چون شنیدی کلام صاحب نقد النصوص را بدانکه خلیفه در لغت آنرا گویند
که بعد از دیگری آید و قایم مقام او باشد و اصل آن خلیف بوده و تا از برای مبالغه باشد چون علامه و نسابه و راغب
اصفهانی گوید که لفظ خلیفه بر واحد و جمع هر دو اطلاق میشود و در آیه کریمه و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل
فی الارض خلیفة جمع مراد است زیرا که مقصود از این خلیفه آدم و اولاد و امجاد اویند و صاحب تیسیر گفته
که مراد از خلیفه اولاد و احفاد اواند زیرا که ایشان بعد از آدم آمدند و هم چنین بعضی از عقب بعضی و طایفه
بعد از این تحقیق لفظی بعد از آنچه شنیدی از تحقیقات معنوی آنست که هرگز زمین بدون شخص کامل که او را خلیفه
یا رسول یا امام نامند قرار ندارد و محفوظ نمیماند و از بدو آفرینش عادت جناب اقدس الهی بابی جاری شده که البته
زمین را ببرکت عبادت خالصی بر پا دارد و از حجتی خالی نگذارد و چنانکه اول پیغمبری که بخلعت نبوت قبل از خلقت
آدمیان فرستاد ملهوت ابن ملامت بود چون اعلام جن او را مقتول ساختند پیغمبران دیگر متعاقب
یکدیگر برایشان فرستاد و همه ایشان را کشتند تا آنکه پیغمبری ایشان یوسف بن یاسف که پیغمبر هزارمی
ایشان بود مقتول شد چون او را نیز در یک روز کشتند حق تعالی گروهی از ملائکه آسمان را مقرر فرمود که ایشان را

بهلاک رسانند و احدی را در زمین بعد از حجت باقی نگذاشتند و چنانکه در اخبار مستفیضه ائمه طاهرین صلوات الله وسلام
علیهم اجمعین بصحت پیوسته که البته باید حجت خدا در زمین باشد و هیچ عصری نبوده و نخواهد بود که پیغمبر یا امامی در زمین موجود نبوده
و نباشد و هرگاه ایشان نباشند زمین طوفانی گردد و اهل زمین هلاک گردند و هرگاه تمام خلق بر طرف شوند و دو شخص
در زمین باقی باشد البته یکی از ایشان بر دیگری حجت خدا خواهد بود و هرکه بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است
تکمله مدلول بعضی احادیث این است که حجت خدا قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق بوده و خواهد بود با این معنی که حضرت
آدم قبل از خلق خلیفه بود و سایر انبیا تا جناب خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله با خلق خلیفه بوده و جناب خاتم
الاوصیاء و الاولیاء و اوصیاء امام دوازدهم از ذریه طیبه خاتم الانبیاء هم بعد از خلق خلیفه و امام خواهد بود و دولت باهرات
انجناب بقیام قیامت کبری منتهی خواهد شد چنانکه اخبار وارده بسیار از طرق فریقین دلالت بر این مدعا دارد و بعضی
دیگر آنکه حجت خدا قبل از خلق در عالم میثاق و ظهور نور پاک سید انام بود و حجت با خلق و بعد از خلق همان
مذکور خواهد بود و مؤید این است روایات متواتره مفسرین و محدثین و مورخین فرق مسلمین که با یراد بعضی از آنها تزیین
این رساله از برای زینت سماع شیعیان و محبان و موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهم نمود بعون الله تعالی پس بدان
ای عزیز و بگوش هوش بشنو که محققین و مفسرین است در آیه شریفه انی جاعل فی الارض خلیفة معنی
در معنی گفته اند که حضرت ناظر پاکیزه سرشت بهشت عنبر سرشت را آفرید و شرف غرف خلد برین و منازل علیین برکشید
و با خبر انی خالق جنانا و نهارا متکلم گردید و عرش رفیع و کرسی وسیع را از تنگنای عدم بفضای عرصه وجود
آورد و انی خالق عرشا و کرسیا اظهار گردید و طبقات سموات را بمقربان صوامع انس و مستمعان معابد قدس
مشحون ساخت باظهار انی خالق سماء و مقربان و ملکا پرداخت و فرش ممتد زمین غبرا را از غایت جود
از سر قدم عدم بوجود آورد و بساط اقدام باکرام ساکنان مملکت وجود نمود و در بدایت ان انی خالق ارضا
ممهد انور بود و درین ستاره را که بر عالم عناصر و موالید افاضه اشعه انوار مینماید شعله نور و شمع مجلس سرور فرمود
و انی خالق شمسا و قمرا اظهار نمود تا آنکه پیکر از سر حد پایان عدم رو بسر منزل وجود نهاد و آنگاه روی
صفت او در خضوع و خشوع بحیث و مهر و محبت وظیفه او و عشق و دردمندی حرفت او باشد سواران پیدا
تسبیح و تهلیل این نوع مخاطبه بنیاد داد که انی جاعل فی الارض خلیفة هیچ پیدا نکرد اینهمه تعظیم و توقیر او را...

این قصه صحبت از دیار گرامه که منشور سعادت ازل در بغل دارد و این طایر بلند پرواز از آشیان اقبال که نام حصولی
امانی و آمال بر بال بسته این ستاره یک ستاره صبح مراد است که پیشرو آفتاب عالمتاب محمدی صلعم شده و این صدف
بپرهیز اسرار گهر وجود است که خزانه در یتیم جناب مصطفوی گشته از این دانه انگاره که دهقان قدرت در مزرع ناسوت فشانده
وصل آمده که سیاحان عالم لاهوت خوشه چین خرمن او باشند و از این مشکوة با برکات چراغ عالم افروز گردد که در
دیده ارباب نظران عالم انوار از رشت آمده فروغ آن چیره وجران مانند این شجره مبارکه که منشئ ثمره اصلها ثابت
وفرعها فی السماء است این روضه شریفه حامل اوراق اظهار زینب و بهار است و چرا چنین نباشد که علت غائی ایجاد
عالم ظهور نور جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم یعنی حضرت آدم ابو البشر جزو آخر علت تامه جناب خیر البشر
محبوب خداست **نظم** آن خاتم انبیا و خیر رسل ° بر جمله مقدم است در علم ازل ° هرچند نتیجه است آخر قیاس °
در قضیه صغری بود باید اول ° **فایده** بدانکه آن گوهر بی نظیر فرد وجود را بر سایر مقربان حضرت معبود بجمیع جهات تکیاه نه
تقدم میتواند داد تقدم ذاتی چونکه ذات بابرکات او مقدم بر جمیع ذوات و قبل از ظهور در عالم شهود مرتبه بلند
کنت نبیا و آدم بین الماء والطین ممتاز و سرافراز بود و اکنون که در عالم تجلی نزول کرده بپایه ارجمند لا نبی بعدی
که نشأه خاتمیت است مقرر گشته لاجرم شرع سایر انبیاء منسوخ بود و شرع مقدس او قبول نسخ نمود
واما تقدم طبعی چونکه آنجناب بجمیع فضایل و کمالات آراسته و هر بود کامل و آنچه دیگران را بتقربها حاصل شده یکبار او را
حاصل بود و چنانکه کمال من حیث الطبع از نقصان بیشتر است لاجرم رحمت خداوند عالمیان از غضب بیشتر است
چنانکه فرموده سبقت رحمتی غضبی و پیغمبر باقتضای وما ارسلناک الا رحمة للعالمین رحمتی از جناب سبحانی
بود لاجرم بر همه خلایق بحسب طبع سابق بود و اما تقدم بحسب علت چونکه وجود شریف جناب محمدی صلعم واسطه هستی
جمیع ممکنات و سبب پیدا شدن مخلوقات بوده و پروردگار عالمیان در باره او لولاک لما خلقت الافلاک
فرموده لاجرم درین نوع نیز او را بر سایر ممکنات تقدم باید نمود و اما تقدم بحسب زمان چونکه وجود شریف آنجناب
پیشین بهزار سال تقدم است بر زمان و زمانیات و مکان و مکانیات لاجرم تقدم بالزمان نیز ثابت خواهد بود و اما تقدم
بحسب شرف چونکه مرتبه شریف آنجناب محمدی صلعم واسطه هستی جمیع ممکنات و سبب مخلوقات بود از همگی
بیشتر است **نظم** چون نشد او در علم و دانش ذوفنون ° گفت نحن الآخرون السابقون ° و بدانکه جماعت

عارفان را

عارفان را در تقدم آن یگانه آفاق گوهر سفته های دریای عرفان رمزیست بعضی گویند که چون مرشد راه و قافله سالار رهگذر
میباید که از بدایت و نهایت راه خبردار باشند و همواره احوال و اخلاق او مستدرک باشند لاجرم جناب مقدس نبوی احمدی
چون مربی و مرشد اهل عالم و راه نمای بنی آدم بود بموجب آیه هدایه که وما ارسلناک الا کافة للناس چندین
هزار سال در پیش راهروان بایستاد و لوای پیغمبری را جلوه میداد تا از حال جمیع سالکان اخبر باشند و راه نمایی
گمرهان کرده و همچنین در آن طرف آخر راه ایستاده و دیده شفقت در باره سالکان گشوده که انا فرطکم علی الحوض
یعنی چنانکه در اول راهروان را از کمینگاه نفس و هوای گذرانم و بسلامت بسر منزل قرب نعمت جناب
احدیت میرسانم در آخر راه نیز بر لب حوض کوثر که مجمع خواص بشر است میایستم که اگر راه روی را پای از جاده
الی عنت لغزد یا راه زنان طبیعت بر او کمین نمایند او را دستگیری نموده خلاص بخشم و از اینجاست که فرموده
زندگی و مرده گی من شما را نیکوست چه در زندگی شما را راه مینمایم و بعد از رحلت آنجناب عترت طلب مغفره
نمایم و بعضی گویند چون میان خاک و نور پاک جدائی بسیار بود و شخص چنانیست که سرنا قدمش نور ظاهر
و معمور بود و نسبت فی الجمله نیز با عالم خاک بهم رسانده تا از آن سو ستانده و باین سو فرستاده اکمل و افضل این فرقه
شریفه محمد عربی آنی صلعم که سایه اش از غایت لطافت بر زمین نیفتاد زیرا که سایه آنجناب نفس نور بود
چنانکه فیاض علیه الرحمه فرموده **نظم** گر سایه نداشت همره آن شمع یقین ° گویم تو سترا این برهان و یقین °
او سر حق است بود ظل هر آیین ° گر سایه دگر سایه نیفتد بزمین ° و از آیات که فرموده آدم و من
دونه تحت لوائی همه انبیاء طفیل فطرت آینه اگر چه یک راه نمایند **نظم** ای از عدم طفیل تو
این عالم آمده ° در زیب سایه علمت آدم آمده ° آیات بینات کمالات با مر حق ° هم چون اساس عالم
کن فکن آمده **تنویر دقیم** در خلقت نور پاک سید انبیاء صلعم محمد مصطفی رسید او صیا علی مرتضی ع و اکابر دین
آن دو خلیفه خدا و ائمه خلاصه اکثر ذات معتقدات و نتیجه معلومات علمای طوایف اسلام آنست که احد
اصول آفرینش و ابو الاشیاء در عالم دانش و بینش نور وجود مقدس و گوهر ذات اقدس محمدیست در روایات
وارده در این باب از طرق شیعه و سنی که بتواتر معنویست لذا آن جابر بن عبد الله انصاری گوید که من از جناب
رسالت پناه صلعم سوال نمودم که اول مخلوقات جناب اقدس الهی چه بود حضرت فرمود هو نور نبیک یعنی

اول مخلوقات نور پاک پیغمبر تو بود و بعد از آن همه اشیا را بتوسط آن نور شریف صورت وجود بهم رسانید
و آن نور با هیبت در عالم غیب بعبادات پروردگار رب الارباب اشتغال می نمود چون اراده ازلی بظهور تمام آن نور در عالم
کاینات تعلق گرفت آدم صفی را تسویه قالب نموده نور مرا در جبین مبین او بودیعت نهاد و از او منتقل شد بشیث
و بعد از آن از اصلاب طیبه بارحام مطهره منتقل میگردید تا بعبدالله ابن عبدالمطلب رضی الله عنهما رسید و از او برحم آمنه
بنت وهب که والده آن جناب است رسید مرسلین و خاتم النبیین گردانیدند و در روایت دیگر فرموده که انا من الله والمؤمنون منی یعنی
من از پرتو نور الهی موجود گردیده و کافه مومنین از پرتو نور من مخلوق گشته اند و در حدیث دیگر فرموده اند که اول ما خلق الله
روحی یعنی اول مخلوقات خدا روح منست و چونکه نفس مقدس آن علیه السلام نقش نگار عالم امکانست و ذات فعلیت
صور ماهیات ز نقطات هیولانیه که بالقوه قابل فیض بوده اند گردیده و در روایت دیگر اول ما خلق الله اللوح از ذات اقدس خود
بلوح تعلیم تعبیر فرموده و چونکه ذات با برکات او منبع حیات کافه موجودات است آن مستجمع الحسنات عاقل بالذات و منبع
تعقل و ادراک ما طلبه مدرکات است و در حدیث دیگر اول ما خلق الله الماء و در اثر دیگر ما خلق الله العقل و از روح منیف خود بالطیف
و تعقل شریف تعبیر فرموده و چونکه بتعظیم جناب اقدس آن عالم بجمیع مخلوقات و معلومات علوی و سفلی و محیط بجمیع کمالات
صوری و معنویست و آن گوهر بی همتای دریای بی پایان محیط کرم الهیست که فیض بخش عالم امکان و موجودات عالم امری
و خلقیست و در حدیث دیگر اول ما خلق الله العرش و در روایت دیگر اول ما خلق الله ذرة بیضا فرموده و جا بعید خود را
بعرش مجید و در تسعید تشبیه فرموده اما که در تحقیق این معنی موحدین ارباب ذوق و عرفان میگویند که حقیقت را ازل الازال حدیث
کان الله ولم یکن معه شیئا تجلی حبی بر خود فرموده دون آنکه وجهه غیری از میان باشد بصورت شانی بود و مطلق کلا جامع
مرجع شئونات را پیدا استیار ز فیض از بعضی و صورت معلومیت اهل شأن را تعیین اول و حقیقت محمدی نام نهاده و حقایق
سایر موجودات در مرتبه تفصیل زیاده بنور ارواح و علم و ذره بیضا تعلیم تعبیر فرموده است و گویند که ثبت که
اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است و صورت وجود سایر حقایق پیشتر از صورت وجودی آن حقیقت است
و در هر مرتبه بعد از مرتبه دیگر با مقتضای شئون بصورت حسب عنصری انسانی که اول افراد آن حضرت است و شاهد تحقیق گفت
بیتا و آدم بین الماء و الطین در این تاویل جمال نماید چنانکه ابن فارض گفته شعر وانی وان کنت ابن آدم صورتا
فلی فیه معنی شاهد بابوتی نظم آدم پدر و من پسرم هست عجب ◦ این طرفه نگر که پدرم من پسرم ◦

هنوز آدم میان

هنوز آدم میان آب و گل بود ◦ که او شاه و جهان و قبله دل بود ◦ و مضمون این حدیث شریف را بعضی از شعرا بنظم
آورده اند نظم از رسول خدا کسی پرسید ◦ که خدا کی ترا ز خلق گزید ◦ در این گنج بر تو کی گشاد ◦ بر سرت
افسر از چه وقت نهاد ◦ گفت آندم رسول بودم من ◦ که بد آدم میان روح و بدن ◦ قم فاندرنا ن بگاه منت ◦
بعد عالم طفیل جان منت ◦ و در بحر الفواید مذکور است که آن سرور فرمود که پنجاه هزار سال آن جهانی که یک
روزش پنجاه هزار سال این جهان باشد قبل از آفرینش زمین و آسمان روح من در قندیلی از نور بود و خداوند عالمیان را
تسبیح و تقدیس و تمجید می نمود پس چون فرشتگان ملأ اعلی که ساکنان حظایر قدس اند موجود شدند بموافقت روح مقدس
محمدی به تسبیح و تقدیس نمودند تا آنکه یکی از کبار ملائکه که او را هزار بال بود که اگر یکی از آنها را می گشود تمام آسمان و زمین را
در زیر بال خود پنهان می نمود از خدای عز و جل رخصت طلبید که می خواهم که این روح مقدس که زمزمه ذکر او غلغله در
حلقه ساکنان ملکوت انداخته و همگی را مشتاق لقای خود ساخته تفرجی نمایم القصه بعد از شش هزار سال پیرامون
آن نور گردید چنان پنداشت که بمعرفت آن نور رسید پس از جانب حق ندا رسید که ای فرشته روح محمد را چون
یافتی و لوی آن قندیل چگونه تماشا کردی فرشته عرض کرد که بار خدایا تو دانا تری که من سی هزار سال با هزار پر و بال چون پرگار
سر دویدم ندانم که بنقطه مقصود رسیدم یا نه خطاب از رب الارباب آمد که ای فرشته نور محمد را صد هزار پرده است
و تو هنوز یک پرده از آن ندیدی و بعد از آن نرسیدی بلکه خلایق اولین و آخرین از ادراک حقیقت نور محمدی عاجز
و از بیان پایان آن اوصاف آن عالیشان قاصرات مؤلف گوید که هر که در مرتبه فضیلت با کسی برابر باشد
تواند که او را شناسد ولی چون هیچ یک از موجودات با پیغمبر برابری نتوانند از این جهت آن جناب را نشناسند
و از آیات که خود فرموده اما انا لست کاحدکم یعنی من چون یکی از شما نیستم نظم ای مظهر کمال الهی
جبروتیت ◦ وی فضل لطف ناقصان ملکوتیت ◦ حیران شده است جان و دل عاشقان ز تو ◦ نشناخته
تا بکلاهی حکمتیت ◦ و در حدیث دیگر آمده که روزی ابوذر غفاری رضی الله عنه طاهره جناب رسالت پناه صلعم بیرون
آمد در طرف راه عمر بن الخطاب ملاقات نمود پرسید که در مجلس سامی آن حضرت که شرف حضور داشت ابوذر
در جواب گفت که جناب حضرت تشریف داشتند و مرد دیگر که معروف من نبود چون عمر رضی الله عنه داخل گردید
جناب رسول خدا آنرا با علی مرتضی هم ریک جا دید در مقام رد کلام سید البشر و تکذیب ابوذر از رسول خدا پرسید که یا رسول الله

تو نظر نمودی که آسمان نیلگون بر بختکنده و زمین تیره بر خاک رانشته است سخن کوتاه راکه راست کو تر از ابوذر باشد
حضرت فرمود بلی من فرموده ام عمر گفت که امروز از وی پرسیدم که در مجلس رسول خدا صلعم که بود ابوذر گفت شخصی که معروف
نمی بود پس چون او را در مجلس تو کردیم جز علی او دیگری را در مجلس تو ندیدیم حضرت فرمود که ای عمر مگر نمیدانی که علی را نمیشناسد
کسی بغیر از من و جناب اقدس الهی و نمیشناسد مرا بغیر از خدا و علی و خداوند عالم را کسی بغیر از من و علی و در این معنی گفته اند **نظم**
علی را قدر پیغمبر شناسد • که هر کس خویش را بهتر شناسد • و در حدیث شریف جابر را فرمود که یا جابر خدای عز و جل
از نور پیغمبر تو هر چیز را آفرید پس آن نور پاک را در مقام قرب خود بقدری که خواست واقف گردانید پس او را چهار قسم
منقسم گردانید و عرش عظیم را از قسمی و کرسی رفیع را از قسمی آفرید و حمله عرش را از قسمی و خزنه کرسی را از قسمی و قسم
چهارم را در مقام حب خود بقدری که خواست ساکن گردانید پس او را چهار قسم تقسیم نمود و قلم را از قسمی و لوح را از قسمی و
بهشت را از قسمی آفرید و قسم چهارم را در مقام خوف خود چندانکه خواست بیاد داشت پس او را چهار قسم منقسم ساخت
پس فرشتگان را از جزوی و آفتاب عالمتاب را از جزوی و ماه منیر را از جزوی و ستارگان را از جزوی آفرید و جزو چهارم را در مقام رجا
بقدری که خواست واقف ساخت پس او را چهار جزو قسمت فرمود و عقل را از جزوی و علم و حلم را از جزوی و عصمت و توفیق را
از جزوی آفرید و جزو چهارم را در مقام حیا بقدری که خواست توقف فرمود پس حضرت الوهیت بعین عنایت
از روی هیبت نظری بجزو چهارم فرمود و آن روح مطهر از غایت حیا عرق کرد و صد و بیست و چهار هزار قطره از او چکید
و از هر قطره روح پیغمبری را آفرید پس ارواح اخیار را صاحب نفس گردانید و از نفسهای ایشان ارواح اولیا و شهدا و صالحان را
آفرید پس معلوم گردید که روح پاک محمدی اصل همه ارواح است چنانکه جسم آدم اصل همه اجساد است و اگر چه از روی صورت
حضرت آدم پدر رشید عالم بشر است لکن بطریق معنی حضرت ابوالبشر را خیر البشر پدر است و اگر آدم در عالم خاک
پدر آدمیان بود محمد لولاک در عالم پاک سبقت از کائنات عالمیان ربوده **نظم** رخ را تو چو آئینه صورت معنی است •
در نور حقیقت همه اسرار تجلی است • تا جلوه انوار تو عشاق بدیدند • از هر طرفی بانگ تقدس و تعالی است •
ما رو بتو داریم کرامات شریفی • از روی تو خود قاعده روی در بامینت • و ابوالحسن احمد بن عبد الله بکری در کتاب مصباح
الشرور و الانوار در فضایل النبی المختار از کعب الاحبار و از وهب ابن منبه و ابن عباس و جابر بن عبد الله روایت
نموده که خدا بود و با خدا چیزی نبود پس اول مرتبه نور پاک محمدی را آفرید و هزار سال آن نور را در برابر خود واقف گردانید

و نظر رحمت

و نظر رحمت باو می نمود و آن نور بتسبیح و تمجید جناب اقدس الهی مشغول بود و خدای عز و جل باو میفرمود که ای بنده من توئی
مراد و توئی مرید و توئی آنکس که بایدم ترا از خلق برگزیدم بعزت و جلال خودم قسم که اگر تو مقصود نبودی افلاک را خلق نمیفرمودم
پس دوستان ترا دوست میدارم و دشمنان ترا دشمن میدارم پس از این خطاب رب الارباب نور شریف آن جناب روشنائی
گرفت و مرتبه اش بالا رفت پس خدای عز و جل دوازده هزار حجاب از نور آفرید پس او را در حجاب قدرت دوازده هزار سال
و در حجاب عظمت یازده هزار سال و در حجاب عزت ده هزار سال و در حجاب هیبت نه هزار سال و در حجاب جبروت
هشت هزار سال و در حجاب منزلت هفت هزار سال و در حجاب کرامت شش هزار سال و در حجاب رفعت پنج
هزار سال و در حجاب سعادت چهار هزار سال و در حجاب کبریا سه هزار سال و در حجاب توبه دو هزار سال و در حجاب شفاعت
یکهزار سال داخل گردانید و مشغول التسبیح بود که بر عالم گردید پس از نور مقدس حبیب خود هفت دریای نور آفرید و در
هر یکی از آن دریای عزت و دریای صدق و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای
علم و دریای تقوی و دریای خشیت و دریای انابت و دریای عمل و دریای مزید و دریای بقا و دریای ضیاء و
دریای حیا مجملا در بیست دریا هر یکی صد هزار سال غوطه ور گردید چون از آخر دریاها بیرون آمد فرمود که ای حبیب من
و ای سید پیغمبران من و ای اول مخلوقات من و ای آخر رسولان من شفاعت روز حشر را بتو خواهم گذاشت
پس آن نور بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت غرق عرق گردید و از او صد و بیست و چهار هزار قطره چکید و خدای عز و جل
از هر قطره پیغمبری آفرید از پیغمبران چون آن نور بکمال رسیدند در هوا آن نور محمدی بتسبیح الهی مشغول طواف کردند
چنانکه حاجیان در حول بیت الله طواف مینمایند پس ندای الهی بایشان رسید که ایا مرا میشناسید پس آن نور
مقدس انجناب سبقت در جواب گرفته گفت لا اله الا الله انت وحدک لا شریک لک ملک الملوک
و رب الارباب پس ندا رسید که تو نبی و حبیب منی و تو صفی منی و برگزیده خلق منی و امت تو بهترین امتهاست
پس از نور محمدی جوهری آفرید و او را بدو قسمت گردانید بقسم اول نظر هیبت نظری انداخت و او را آب
شیرین گردانید و بقسم دوم را بعین شفقت منظور نظر گردانید و از او عرش مجید را آفرید و بر روی آب
قرار بخشید و از نور عرش کرسی را آفرید و لوح را و از نور لوح قلم را آفرید پس اول چیزی که قلم را امر کتابت او فرمود
لا اله الا الله محمد رسول الله بود پس قلم از حلاوت نوشتن نام مقدس منشق گشت و قضا و قدر

الهی را تا روز قیامة نوشت پس خدای عز و جل ملئکه را خلق فرمود که شغل ایشان تا روز قیامة صلوات بر محمد و آل او
و استغفار از برای امت او خواهد بود پس از نور ملائکه بهشت را افرید و آن را به تعظیم و جلالت و بها و امانت
زینت بخشید و آن را منزل اولیا و اهل طاعت خود گردانید پس بر باقی آن جوهر بعین هیبت نظر انداخت و آن
جوهر از هیبت الهی گداخت پس از دود او آسمانها و از کف او زمینها را خلق فرمود و چون زمین مانند کشتی در اضطراب
بود کوهها را لنگر زمین نمود پس فرشته با کمال عظمت و قوت افرید که در زیر زمین رفته یک دست خود را از مشرق و دست
دیگر را از مغرب برآورده و اطراف زمین را بدست گیرد چون از برای پای فرشته محل قراری نبود صخره عظیمه خلق نمود
تا پایهای فرشته قرار گیرد و چون سنگ را محل قراری نبود گاوی عظیمی افرید و او را بلهوتا مسمی گردانید که اگر جمیع
دریاها را از سوراخ دماغ او گذارند مانند خردلی که در بیابان بی پایانی اندازند پس آن گاو سنگ را بر دوش و شاخ خود
برداشت و چون گاو را محل قراری نبود ماهی عظیمی افرید و او را البوت مسمی گردانید و او را محل قرار گاو ساخت
و تمامی زمین بر دوش ملک و ملک بر صخره و سنگ بر گاو و گاو بر حوت و ماهی بر آب و آب بر هوا و هوا بر ظلمت است
و دیگر کسی نمیداند آنچه در زیر ظلمت است پس آن [illegible] نور اول نفس کشیدند و از نفس آن دو نور عقل و علم و سخا
و حلم را افرید پس از عقل خوف و از علم رضا و از سخا محبت و از حلم مروت را افرید پس این هشت چیز را از طینت محمد
مصطفی صلعم گردانید پس از طینت او طینت سایر انبیا را و از طینت انبیا طینت مومنین از امت
محمد مصطفی صلعم را افرید پس آفتاب و ماه و سایر ستارگان را و سایر فرشتگان را از آن نور پاک افرید پس چون اجزای آن
انوار که بکمال رسید نور شریف محمدی صلعم هفتاد و سه هزار سال [illegible] گردید پس آن نور پاک میل نزول بسوی افلاک
نموده در هر آسمانی هفتاد هزار سال به تسبیح و تمجید قادر لایزال توقف نمود تا آنکه مدت توقف آسمان دنیا
به نهایت رسید و اراده جناب قدس الهی بخلقت آدم خاکی متعلق گردید بجبرئیل فرمود که سید اولین و آخرین و اشرف
انبیا و مرسلین و شفیع یوم الدین را خلق خواهم فرمود و اگر دوستی و دشمنی او نبود از جنان و نیران اثری نبود
پس قدر او را بشناسید و او را از برای خاطر من گرامی دارید و حرمت عظمت من تعظیم نمایید پس جبرئیل امین
با صفوف ملئکه مقربین و حمله عرش برین فرود آمدند بسوی زمین و قبضه از خاک پاک که قدم آدمیان بر او نرسیده
و آلایش و کدورت ندیده و جبرئیل بفرموده رب جلیل برگرفته و او را بچشمه سلسبیل شسته و [illegible]

بهشتی شست و شو میداد تا مانند در سفیدی گشته [illegible] نمایان گردید و ملئکه اعتراف بفضل او مینمودند پس چون اراده
خدای عز و جل ملئکه را امر بتکبیر آدم نمود جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نظر باستغاثه زمین استعفا نمودند و عزرائیل از بلندی
و بلندی و پستی و سیاهی و سرخی و سبزی و درشتی و نرمی زمین قبضه گرفته و طینت آدم سرشته جبرئیل امین آن
قبضه سفید اولی را با ملئکه کروبیین و صالحین و صادقین و [illegible] بسوی زمین آورده و آن را باب تسنیم و آب تعظیم
و آب تکریم و آب کوثر و آب رضا و آب عفو خمیر نموده و خداوند عالم سر او را از هدایت و دل او را از شفقت و کف
او را از سخاوت و فواد او را از صبر و فرح او را از عفت و پاهای او را از شرف و نفسهای او را از بوی خوش افرید
پس جبرئیل آن طینت نورانیت سرشته را مخلوط بطینت آدم گردانید و ملئکه آن جسد ساخته را برداشته بر در بهشت
گذاشتند و خود را مهیای امتثال امر سجود حضرت آدم ساختند پس بعد از مدتی که روح در جمیع قالب آدم
داخل گردید و فرشتگان بامر پروردگار عالم بسجود رفتند آدم از صلب خود آوازی مانند خروشیدن آب و صفیر
مرغان به تسبیح و تقدیس پروردگار عالمیان شنید گفت پروردگارا این تسبیح از آن کیست فرمود این تسبیح
محمد حبیب سید اولین و آخرین و شفیع یوم الدین پس گفت پروردگارا روح آن بزرگوار را در جانی قرار ده که من
توانم دید پس خدای عز و جل نور محمد را در انگشت [illegible] و نور علی را در ابهام و نور فاطمه مرضیه را در وسطی و نور حسن را
در خنصر و نور حسین را در بنصر او قرار داد و انوار شریف او مانند آفتاب عالمتاب با ماه شب چهارده بود پس پیوسته
این انوار با حضرت آدم بود تا آنکه حضرت شیث تولد نمود و همچنین از اصلاب طاهره و ارحام مطهره [illegible] نمود تا بعبد المطلب
رسید و از عبد المطلب دو نصف گردید نصفی بصلب شریف عبد الله و نصفی بصلب شریف ابو طالب ع نقل نمود
مولف گوید که این روایات طول بسیاری داشت و من اختصار نمودم نظم آدم که خانه زر گوی توست خاتم ۰
آدم سوز حرم خلد برین نبود ۰ آدم که ما بار امانت برداریم ۰ جبرئیل از خزانه حور امین نبود ۰ و در کتاب الانوار
از فضائل ابن شاذان و کتاب [illegible] از ابن مسعود روایت نموده که روزی بر رسول خدا داخل شدم و گفتم
که یا رسول الله حق را بمن بنما تا نظر نمایم فرمود که یا ابن مسعود هرگاه حق را خواهی باید که به پس پرده این خانه داخل
پس چون داخل گردیدم امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع را در رکوع و سجود دیدم و شنیدم که میفرمود خدایا بحق محمد بنده
در رسالت که [illegible] از خطاکاران شیعیانم [illegible] ابن مسعود گوید که از پس پرده بیرون آمدم که این خبر را برسول الله رسانم

پس آن جناب [illegible] و سجود دیدم و شنیدم که پیغمبر خدا با کرامت علی ابن ابیطالب بنده‌هات که چهار [illegible] امت را
ابن مسعود گوید که از ترس دیدم [illegible] گردیدم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا ابن مسعود آیا کفر بعد از ایمان میتواند بود
گفتم معاذ الله از آنکه کافر گردم ولکن چون علی را دیدم که از خدا بحق تو سؤال مینمود و سؤال تو نیز از خدا بحق علی بود نمیدانستم
که کدام یک از شما را افضل از آن دیگری شمارم فرمود که یا ابن مسعود بدرستی که خدای عز و جل مرا و علی را و حسن
و حسین را از نور عظمت خود پیش از آفرینش عالم بهزار سال خلق فرمود در هنگامی که تسبیح و تقدیس نبود پس شکافت نور
مرا و از او سموات را ساخت و شکافت نور علی را و از او آفرید عرش و کرسی را و علی بزرگتر است از عرش و کرسی
و شکافت نور حسن را و از او آفرید لوح و قلم را و حسن بزرگتر است از لوح و قلم و شکافت نور حسین را و از او آفرید حور و جنان را
و حسین افضل است از ایشان پس مشارق و مغارب تاریک گردید و ملائکه بخدای عز و جل از ظلمت آن شکایت
نمودند و گفتند خدایا بحق این اشباح که آفریده که ما را از این تاریکی فرج داده روشنائی بخشی پس خداوند
عالم روحی آفرید و آن را قرین روح دیگر گردانید و از آن نوری آفرید و آن روح را روشنائی بخشید پس از آن روح
زهرا را آفرید و از نور زهرا مشارق و مغارب را آفرید و روشن گردانید و از این جهت که آسمان و زمین بنور او روشن گردید
دختر مرا زهرا مسمی گردانید یا ابن مسعود چون روز قیامت شود خداوند عالم می‌فرماید که داخل بهشت سازید هر کو را
خواهید و بجهنم داخل نمائید هر که را خواهید و این است قول خدای عز و جل القیا فی جهنم کل کفار عنید و کافر
آنکسی است که انکار نبوت من نماید و عنید آنست که با علی و اهلبیت و شیعیان او عناد ورزند و از کتاب ریاض الجنان از
انس ابن مالک قریب بهمین مضمون با اندک زیادتی و نقصان روایت شده و در آخر آن این است که خدای عز و جل قنادیل
رحمت را آفرید و آنها را بسرادق عرش معلق گردانید پس ملائکه گفتند که پروردگارا این فضیلت و این نور از کیست
فرمود که این نور کنیز من فاطمه زهراست و آن دختر نبی و زوجه وصی و حجت منست بر خلق من شاهد میگیرم شما را ای ملائکه
من که گردانیدم ثواب تسبیح و تقدیس شما را از برای این زن و شیعیان او تا روز قیامت و شیخ طبرسی از ابو حمزه ثمالی از حضرت
امام محمد باقر روایت نموده که خدای عز و جل متفرد در وحدانیت خود بود پس تکلم بکلمه فرمود و آن کلمه نوری گردید
پس محمد و علی و عترت طاهره او را از آن نور آفرید پس تکلم دیگر فرمود و آن کلمه روحی گردید و آن روح را در آن
نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن فرمود پس مائیم روح ربانی و کلمه سبحانی که بسبب ما از خلق محجوب

متعجب

متعجب گردیده و پیوسته در سایه عرش آلهی تسبیح و تقدیس او می نمودیم در هنگامی که آفتاب و ماه و چشم بینائی نبود پس
شیعیان ما را از نور ما خلق فرمود و از حضرت صادق الصدیقین امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود مائیم شجره نبوت
و معدن رسالت و مائیم جهت پروردگار رحمانی و مائیم [illegible] کردگار سبحانی پیوسته انوار ما در حول عرش تسبیح آلهی می نمود
و تسبیح اهل سما از تسبیح ما بود پس چون بزمین آمدیم تسبیح نمودیم و اهل زمین را تعلیم تسبیح فرمودیم پس هر علمی و دانشی
که بجز وی آید اهل آسمانها و زمینها پس آن علم از علم ما رسیده است ما منجمل رب العالمین را گذاشته است در قضا
سابق پروردگار عالمیان که داخل جهنم نگردند دوستان ما و داخل بهشت نشوند دشمنان ما و از محمد بن سنان
از ابن عباس روایت نموده که ما در نزد رسول خدا نشسته بودیم که علی ابن ابیطالب علیه السلام داخل گردید پس رسول خدا
فرمود که مرحبا بآن کسی که خدای عز و جل چهل هزار سال او را قبل از پدر او آفرید پس گفتم که یا رسول الله آیا پسر
قبل از پدر میتواند شد فرمود بلی بدرستی که خدای عز و جل من و علی را از یک نور پیش از خلقت آدم بآن مدت
آفرید پس آن نور را بدو قسمت منقسم گردانید و تمام اشیاء را از نور من و علی علیه السلام آفرید پس ما را در یمین عرش ساکن
گردانید پس تسبیح نمودیم و بعد از تسبیح ما فرشتگان تسبیح نمودند و تهلیل نمودیم پس ایشان تهلیل گفتند
و تکبیر گفتیم و ایشان تکبیر گفتند پس هر کسی که تسبیح خدا و تکبیر او نموده است از تعلیم علی علیه السلام بوده است و ابن بابویه
بسند مرفوع بعبد الله ابن مبارک از سفیان ثوری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جد بزرگوارش حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام روایت نموده که خدای عز و جل نور محمد را پیش از آفرینش جمیع مخلوقات بچهار صد و بیست و چهار هزار سال
آفرید و از آن نور دوازده حجاب آفرید و مراد از حجابها ائمه طاهرین است و از محمد بن سنان روایت نموده که در نزد حضرت امام
محمد تقی علیه السلام حاضر بودم و اختلاف شیعه را ذکر نمودم حضرت فرمود که خدای عز و جل پیوسته در یکتائی بیهمتائی یکتا
خود بود پس محمد و علی و فاطمه را خلق فرمود و ایشان هزار هزار دهر مکث نمودند پس سایر اشیا را آفرید و ایشان را
شاهد خلق اشیا گردانید و طاعت ایشان را بر جمیع اشیا واجب گردانید و [illegible] ایشان را از علم و قدرت خود قرار داد و
هر چیزی که خواست تفویض اشیا بایشان فرمود و ایشان را قائم مقام خود گردانید که حلال نمایند آنچه را خواهند و حرام
نمایند آنچه را خواهند و ایشان نمیخواهند سوای آنچه خداوند عالمیان خواسته است پس حضرت فرمود که این است دینی که
که هر که پیشی گیرد از آن بر دین غرق میشود و هر که از پس ماند نیست و نابود میگردد و هر که ملازم [illegible] ای محمد با که گفتم پس بدرستی

کرابن از علمای عظام پنهانست و از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت نموده که خدای عزوجل اشباح
محمد و علی و طیبین از ذریت ایشان را پیش از آفرینش جمیع مخلوقات از نور عظمت خود آفرید پس حضرت
به ثمالی فرمود که آیا تو چنین میدانی که خدای عزوجل سوای شما خلقی نیافریده است بلی قسم بخدا که خدای
عزوجل هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است و تو در آخر همه عالمهائی و صاحب ریاض الجنان از مفضل
بن عمرو از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود که ما نورها بودیم در حول عرش تسبیح و تقدیس خدا
می نمودیم تا آنکه حق تعالی ملئکه را آفرید و ایشان را مامور به تسبیح خود گردانید ایشان گفتند که پروردگارا ما چیزی
نمیدانیم پس ما با مر الهی تسبیح را تعلیم ملئکه نمودیم آگاه باش که ما مخلوقیم از نور جناب اقدس الهی و شیعیان ما مخلوق اند
از نور ما پس چون روز قیامت شود طبقه پائین بیالا ملحق گردد مانند انگشت سبابه و وسطی ای مفضل آیا میدانی
که چرا شیعیان ما را باین اسم نامیده اند شیعیان ما از ما اند و ما از ایشانیم آیا نمی بینی که آفتاب از کجا بیرون
می آید و بکجا فرو میرود گفتم که از مشرق طلوع مینماید و در مغرب غروب میکند حضرت فرمود که شیعیان
ما نیز چنین اند ابتدای خلقت ایشان از ما است و ما زبسوی ما بر گردند و در حدیث دیگر فرمودند که شیعیان ما مخلوق اند
از نور ما و از نور شیعیان ما مخلوق اند نور دیده ام و در کتاب بحار الانوار از منهج التحقیق از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت نموده که خدای عزوجل چهارده نور بچهارده هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم علیه السلام از نور عظمت
خود آفرید و آن چهارده نور ارواح ما بودند یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان امام حسین علیه السلام
که نهم ایشان قائم ایشان خواهد بود و اسمهای ایشان را بیان نمود پس فرمود که والله مائیم مائیم اوصیا و خلفا
بعد از رسول خدا صلعم و مائیم مثانی که خدای عزوجل به پیغمبر خود عطا فرموده و مائیم شجره نبوت و معدن حکمت
و مصابیح علم و موضع رسالت و محل مختلف ملائکه و موضع سر الهی و ودیعه علوم غیر متناهی ربانی و حرم اکبر خدا که از نیکان
سؤال خواهد نمود پس هر که وفا بعهد ما نماید وفا بعهد خدا نموده است و هر که انکار امامت و رفعت ما نماید بامان خدا
داخل گردیده است و شفاعت ما را کسی که قدر ما را ... مائیم اسمای حسنای خدا که قبول نمیشود بدون
عالم بدون معرفت ما از نیکان علی را و مائیم آن کلماتی که آدم از پروردگار خود تلقی نمود پس خدای عزوجل
توبه او را قبول فرمود بدرستی که خدای عزوجل ما را آفرید و خلقت ما را نیکو گردانید و ما را صورت ارزانی داشت

وصورت مارا

وصورت ما را نیکو نگاشت و گردانید ما را امین خود در میان بندگانش و زبان گویای خود که گویا است بما بین خلقش و دست خود
که گشوده است بر ایشان برافت و رحمت و روی خود که مردم بسوی او آیند و دری که مردمان را دلالت بر خدا و مائیم خازنان
علم خدا و مترجمان وحی خدا و اعلام دین خدا و ریسمان محکم و دلیل واضح خدا از برای کسی که هدایت یابد و بسبب ما درختان
بارور گشته و میوها رسیده و نهرها جاری شده و باران از آسمان بر زمین باریده و گیاهای زمین روئیده و بسبب عبادت ما خدا را عبادت کنند
و اگر ما نبودیم خدا را کسی نمی شناخت قسم بخدا که اگر روایت سابق در مهد جناب اقدس الهی نمی بود هر آینه می گفتم چیزی که تعجب
نمایند از آن خلق اولین و آخرین و در بحار الانوار از کتاب آل ابن خاتون از حضرت امام حسن عسکری از پدران بزرگوارش
از جناب رسول خدا صلعم روایت نموده که چون حضرت آدم و حوا بید قدرت خدا مخلوق گردیدند در بهشت عنبر سرشت می خرامیدند
پس حضرت آدم بحوا فرمود که هیچ یک از مخلوقات خدا نیکوتر از ما نخواهد بود پس بوحی الهی جبرئیل امین ایشان را برد بفردوس اعلا
پس چون وارد فردوس اعلا گردیدند دختری را بر فرش ظریف نشسته از فرشهای بهشتی نشسته دیدند که تاجی از نور بر سر
و گوشواره از نور بر گوش خود نموده و جمیع بهشتها از نور جمال و حسن روی او روشن گشته حضرت آدم چون او را دید از روی تعجب
از جبرئیل امین پرسید که کیست این دختری که نور رخساره جمیع بهشتها را روشن گردانیده جبرئیل امین گفت که این فاطمه دختر محمد
مصطفی پیغمبر آخر الزمانست از فرزندان تو آدم گفت که چیست این تاج که بر سر دارد جبرئیل گفت که علی بن ابیطالب پرسید
که این گوشواره ها چه چیز است در گوش او گفت فرزندان او حسن و حسین اند پرسید که آیا ایشان قبل از خلقت من مخلوق گردیده اند
جبرئیل گفت ایشان در غوامض علم خدا مخلوق بوده اند پیش از آفرینش تو بچهار هزار سال **نظم** سلاطین کرا چو فرزند مقدار اند
چون والد خویش طرم آرا اند • ایشان کرده مزاج اسلام قوی • در تقویت دین خدا جد و اند • و ابو لیث سمرقندی در بستان
الکرام آورده که روزی جبرئیل امین در نزد حضرت خیر المرسلین حاضر بود که جناب امیر المؤمنین علیه السلام داخل گردید پس جبرئیل از دیدن
آن جناب بر پا خواسته لوازم تعظیم تقدیم رسانیده پس رسول خدا صلعم از علت تعظیم و تواضع جبرئیل از برای علی ولی پرسید
جبرئیل گفت که چون علی را بر من حق تعلیم است حضرت رسول فرمود که این تعلیم چگونه است جبرئیل گفت که چون
خدای عزوجل مرا آفرید و از ذات من و اسم من و از ذات خود و اسم خود مرا پرسید پس من در جواب پروردگار عالم ساکت
و حیران ماندم و جوابی از این سوال نداردم پس بعد از سرگردانی و شرمساری بسیار حیدر کرار در عالم انوار ظاهر و رسیده
و جواب حضرت رب الارباب را تعلیم من نمود که چون مرتبه دیگر خالق اکبر از تو سوال نماید که من کیستم و اسم من چیست

و تو کیستی و اسم تو چیست بگو در جواب گفت تو پروردگار جلیلی و اسم تو خداوند جلیل است و منم بنده ذلیل تو و اسم من بنده
خدا یعنی جبرئیل است پس جناب خاتم النبیین از طول عمر جبرئیل امین سؤال نمود آن امین وحی الهی لب بجواب گشود که ستاره ایست
که از عرش پروردگار در سی هزار سال یکبار طلوع مینماید و بتحقیق که من در روزگار خود سی هزار بار طلوع آن ستاره را
مشاهده نموده ام و دیگر عمر را خدا بهتر میداند **نظم** در مکتب آفرینش استاد علی است • عالم همه بنده آزاد علی است ••
اما لک علی سواق بعده • یعنی ثلث سفره ایجاد علی است • و مرحمت پناه ملا حسن کاشی نیز در منقبت بعد حوادث ره یابی
معنی فرموده **نظم** پیر مکتب خانه ابداع جبرئیل • با همه ذهن ذکا طفل دبستان شماست • و صاحب مناقب مرتضوی
از کتاب احسن الکبار و کتاب چهل مجلس علاء الدوله سمنانی و کتاب دستور الحقایق و کتاب گنج الاسرار روایت نموده که روزی
جناب مرتضوی در سن هفت سالگی بر بام غرفه نشسته بود و در طلب تناول میوه بود و سلمان در پایین غرفه بتعمیر خرقه خود
مشغول بود حضرت شاه ولایت دسته خرمائی برای او انداخت و او را بدان مشرف ساخت سلمان گفت که یا علی من پیر سال
خورده و رهرو راه آخرت اورده و تو جوان خورد سالی مناسب نیست که با من چنین سلوک نمائی امیر مؤمنان فرمود که ای سلمان
تو خود را بزرگ میدانی و مرا خورد سال حساب مینمائی مگر روزی را فراموش نمودهٔ که در قدم دشت ارجنه را بر طاق نسیان
نهادهٔ مگر آگاه نیستی که در نجات بر روی تو گرگ برگشت و از شر شیر ترا محافظت نموده از سر نو حیات دادی سلمان گفت ای مولی
من قصه دشت ارجنه و شیر را بیان فرما حضرت فرمود که تو در میان آب بودی و از بیم شیر جزع و فزع می نمودی و در آن حال از
برای نجات خود از درگاه خالق ذو الجلال نمودی و دعای ترا قرین اجابت گردید و سواری آنجا رسید که زره پوشیده
و شمشیری حمایل نموده شیر را بدو نیم ساخت و تو نجات یافتی سلمان از شنیدن این قصه حیران گردید و شرح آن دیگر دشت ارجنه را
از آن جناب طلبید آن قدرت کردگار یک دسته گل تازه با طراوت چند و اندازه از آستین مبارک خود بر آورده فرمود که این همان
بیت
که تو بعد از نجات بان سوار دادی و از سر عدت او منت بر جان نهادی سلمان را حیرت بر حیرت فزود و سر بجیب تفکر فرو برد
و در عبرت گاه رسید اینها مه بود چون بکار رسید صورت ماجرا را بموقف عرض رسانید که من در انجیل وصف ترا خوانده و دست از جمیع
ادیان شسته بودم و پدرم از حال من آگاه گردید مرا امیر کرده و حیلها در دفع من بکار کشید تا بران کار دشوار فرمود من
از این سبب بغربت نهادم و در دشت ارجنه افتادم چون ساعتی خوابیدم قضا را قلیلم گردانیدم بعد از بیداری بسر چشمه آب رسیدم
که در آن غسل نمایم و در این اثنا شیری مردم خوار پیدا شده روی بمن آورده در کنار چشمه بر سر جا نهادم و منتظر ایستاده من در کجا قرار [illegible]

شروع بتضرع و ابتهال نمودم ناگاه سواری پیدا شده و آن شیر را بتیغ آبدار بدو نیم گردانید و من از آب بیرون آمده رکابش را
بوسیدم چون فصل بهار بود و گل الطفار دسته گلی بر چیده هدیه آن سوار نمودم در این اثنا گوهر وجود آن سوار نایاب گردیده
و من بجهر و شتافته اثری نیافته مدت سیصد و چند سال از این واقعه گذشته و من بکسی اظهار ننموده ام الحال این تمه تو
اظهار این قصه نمود و همان دسته گل را با کمال طراوت و نظارت بمن داد و ابواب تحیر بروی من گشود سید ابرار فرمود
که ای سلمان از این قبیل چیزها از برادرم علی بطالب که من از او عجب تر از آنها دیده ام ای سلمان چون بمعراج میرفتم از سدرة
المنتهی گذشته بمقامی رسیدم که جبرئیل از همراهی من فرو مانده و تنها بسوی عرش مجید راندم و دامن از گرد عالم وجود افشاندم
با خدای خود راز میگفتم و جواب می شنیدم در آن حال شیری در مقابل خود دیدم چون نظر بر او انداختم اسد الله الغالب علی بن
ابی طالب را دیدم چون از معراج باز گردیده بمجمع خود رسیدم علی را دیدم بمبارک باد عنایات ملک علام زبان گشود و رازی که
میان من و پروردگار من گذشته بود بیان نمود **نظم** ستر خدا که عارف سالک بکمیل گفت • در حیرتم که باده فروش از کجا شنید •
تاثیر خدا مظهر اسماء گردید • رو شد اثر جلال حق پیش بدید • تاثیر جلال رتبش پیشتر است • هر گاه قلب الله اسد اید
خورشید • ای سلمان اسم از زمان آدم تا حال هر کس از انبیاء و اولیاء در حصلی و در القضایا بلایا در محنتی گرفتار میشدند علی باعث
نجات ایشان میگردید **نظم** ما را بجهان باعث ایجاد علی است • معمار بنای انبیا و علی است • از لطف خداوند جهان
در دو جهان • فریاد رس بنده و آزاد علی است • و حدیث قدسی نیز از این معنی است که پیغمبر را یا احمد اوصلت
علیا مع کل نبی سرا و معک جهرا و علی یندیر یا محمد من فرستادم من علی را با هر پیغمبری پنهانی و با تو فرستادم در پیدا
و آشکار **نظم** در دایره مجاز از سیر عبور • تا یافته نقطه حقیقت حضور • زان روی نبوت بمحمد ختم است •
کانور دو را اینجا کرده ظهور • و کاشفی از تفسیر در العلوم حکایت نموده که چون روح در دماغ حضرت آدم داخل گردید
بتقریب حرارت آن سوزش در دماغ آدم بهم رسید عطسه نمود و بالهام الهی فرمود الحمد لله رب العالمین گردید و از
پروردگار عالم خطاب یرحمک الله یا آدم شنید و از آن حین نور پاک محمدی هم در جبین آدم متحرک گردید و آدم از قبیل
سایه [illegible] شنید گفت الهی این آواز چیست خطاب آمد که این آواز تسبیح فرزند تو پیغمبر آخر الزمان است که
سبب آفرینش تو و فرزندان تو [illegible] آدم گفت پروردگارا چنانکه مرا اشتیاق دیدار این فرزند گرامی
گردانیدی دیدار او را بمن بنمای ندای الهی بنور پاک محمدی رسید که ای نور پاک از جبین آدم بانگشت سبابه اش نقل

نمی‌گشت
تا دفعتاً آن انگشت را روشن گردانید آدم جمال آن حضرت دید بعد از آن قدرت کیوان را صورت دید پس آدم فی الحال
سبحه را برابر رو بداشته و بتسبیح مشغول گردید اما چون آدم از آن نور دیده جمال و ضیا و حیران گردید ندا رسید که ای آدم هر کسی را
که از عالم غیب فرزندی بظهور رسد هدیه با او ارسال نمایند اکنون هدیه تو باین فرزند ارجمند چه خواهد بود آدم گفت خداوندا
من ساز و برگی ندارم و چیزی در دست ندارم الا که از لطایف عواطف خود بمن در ثواب حمد ارزانی داری که باین فرزند
ارجمند ارزانی دارم پروردگار عالم ثواب حمد حضرت آدم لوای حمد را آفریده آن را لوای محمدی موسوم ساخت
بعد عالم بخشید و برای لوا جلاجل بسیار باشد و بر هر یک از آن جلاجل قبه از نور و در هر قبه حوری صاحب جمالی
نشسته و در دست هر یک براتی نوشته و در آن تعیین شوهران ایشان باشد و حوریان در غرفات آن قبات منتظر
ازواج خود بنشسته تا هر یک که قرین خود را در عرصه عرصات می‌بینند یا و جناب اقدس الهی دست دراز نموده بر تخت
نار و فراش الغرفات آن است بلندی آن لوا هزار ساله راه و قبضه آن از نقره سفید و سنان او از یاقوت سرخ و چوب
روی آن از زمرد سبز و آن را سه زاویه است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در مکه معظمه است و بر او سه سطر نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله پس چون روز قیامت شود این لوا را در عرصه عرصات حاضر سازند
و جناب سید کاینات را طلب نمایند چون آن سرور حاضر گردد لوا را بدست او سپارند پس آنحضرت لوا را بدست خود گیرد و تا
از انبیا و از آدم تا عیسی با صدیقان و شهیدان و صالحان و مطیعان و کافه اهل ایمان در سایه آن لوا مجتمع گردند آنگاه براق را هم
از آن [illegible] ناقه از نور برابر آورده بر فرق همایون آن سلطان انس و جان گذارند و لباسی از حریر بهشتی در بدن مبارکش
پوشانند و عصا در از علم و عصا در از لوا پیش آنحضرت روان سازند پس سید انبیا امر نموده خدا لوای حمد را بدست شاه اولیا
علی مرتضی دهد و افواج الویه و اعلام مذکوره در سایه لوای حمد [illegible] سنن محمدی یا صوت یعنی [illegible] همراهی آن
سرور جنات عدن را منزل نمایند و آن امام اولیا آن لوا را چون دسته گل بر دست گرفته از پل صراط عبور نماید و آنان
علم در عرصه عرصات اهل دوزخ را در عذاب تخفیف باشد پس چون آن را [illegible] جنات نقل نماید عذاب دوزخیان را
تحت گیرند و اطباق جهنم را [illegible] زند در آن هنگام [illegible] قدر و منزلت آن علم را اشناسند **نظم** همه انبیا از رحمت
تواند • تو مهر منیری همه اختر اند • تو سلطان ملک همه لشکرند • و در کشف الحق بروایت اخطب خوارزم از ابن مسعود از رسول
خدا صلعم روایت نموده که چون خداوند عالم آدم را آفرید و روح در وی رسید آدم عطسه زد پس حمد خدا نمود پس خداوند عالم فرمود

که بنده

که بنده من حمد مرا نمود بعزت و جلال خودم قسم که اگر اراده نداشتم که دو بنده را در دنیا خلق نمایم هر آینه ترا خلق نمی‌نمودم
آدم گفت که این فرزندان من خواهند بود خطاب وحی رسید که بلی ای آدم سر بالا کن و ببین پس آدم سر بالا کرد بر عرش
مجید نوشته دید که لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مقیم الحجة هر که حق علی را شناسد پاک و پاکیزه است و کسی که انکار حق او
نماید ملعون و ناامید و بی بهره است بعزت و جلال خودم قسم که مطیعان علی را داخل بهشت نمایم هر چند عاصی درگاه
من باشند **نظم** از یمین علی عنایت پیداست • وز لوای علی لوای دولت برپاست • که هر رحمت الهی تا عقبی •
دریای علی طلب که ابداً دریاست • و از ابن ابی الحدید از مسند احمد حنبل و کتاب فضایل علی و کتاب [illegible] دیلمی [illegible]
لفظی روایت نموده که رسول خدا صلعم فرموده که من و علی ع نوری بودیم در نزد حق تعالی و آن نور تسبیح و تقدیس جناب اقدس
الهی می‌نمود پیش از خلقت آدم چهارده هزار سال پس چون آدم را آفرید او را محل امانت آن نور گردانید و هم چنین در اصلاب
منتقل شد تا بعبد المطلب رسید و در آنجا بدو قسم منقسم گردید یکی من که پیغمبرم و جزو دیگر علی است که مرا وصی است و ایضاً ابن مغازلی
شافعی این حدیث شریف را با دو سند با تفاوت لفظی روایت نموده تا بصلب عبد المطلب رسید و جزو که منقسم گردید در من
نبوت و در علی خلافت **تو رسیم** در اینکه امامت از اصول دین است چون با دله عقلیه دانستی که وجوب نصب
خلیفه منصوص از جانب رب العزت در زمین لازم و در هر آن از زمان از جمله ضروریات است و بادله نقلیه متواتره بین الفریقین دانسته
نیز دانستی که محمد مصطفی صلعم اول مخلوقات و اشرف موجودات است پس مدعا که اجماعی است خاتم النبیین بلکه اتفاق اکثر
ملیین است که آنجناب خاتم انبیا و سید مرسلین و شرع و کتاب او ناسخ شرایع و کتابهای روی زمین و باقی ببقای مکلفین است
و مدعا که اجماعی فرقه محقه شیعه اثنا عشریه این است که امامت از اصول دین است و قاضی بیضاوی نیز در بحث اخبار از کتاب
منهاج الاصول جمعی از [illegible] آن کتاب که جمعی از علمای عامه گویند که مسئله امامت از اعظم مسایل اصول دین است
و مخالفت او موجب بدعت و کفر مبین است و صاحب احقاق الحق رحمه الله از کتاب فصول استروشنی که از علمای حنفیه است
نقل نموده که استروشنی مذکور منکرین امامت ابوبکر را کافر دانسته اند و مخفی نیست که این تکفیر فرع دانستن امامت است
از اصول دین و صاحب [illegible] از نظام که از متکلمین معتزله است نقل نموده که ترک طریق روافض خاطرم را میسر شد
زیرا که وجوب اطاعت فاسق که ما خود او را تعیین نموده ایم معنی ندارد و کفر شخصی که خالق چنین را شناسد نیز معنی ندارد
پس قول بعصمت امام و منصوب بودن او از جانب خالق علام اقوی می‌نماید و دلیل بر این اجماع یکی اجماع ائمه هدی است

که اهل بیت پیغمبر مصطفی اند برآنکه معرفت و مودت ایشان منحصر در ائمه اثنا عشر واجبست بر کافه بشر و مودت کاملت
در روز حشر و انکار حق و جهالت قدر ایشان و عداوت با ایشان هرچند با عمر دنیا و عبادات جمیع عابدان از حرم محترم پروردگار
منان هر کرا محشور شود که باز مؤاخذ است بعذاب سقر ابدالدهر و ثبوت این اجماع در نزد متتبعین کتاب و اخبار منکرین و مقرین
کالشمس فی رابعة النهار است و دلیل دیگر روایت است که علما و خاصه بطرق متعدده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی روایت
نموده اند که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد کافر
و وجه دلالت این است که امامت مقصود بمعرفت و جهل باو موجب هلاک و اثمیت و مراد از اصل دین غیر از این
نیست و چونکه منکرین اهلیت امامت بعلت غایت شهرت در کتب معتبره اقت جرات انکار روایت ننموده اند لاجرم
تاویلات کرده اند بدون معارضی از کتاب و سنت باینکه بعضی گفته اند که مراد از امام قرآنست و بعضی دیگر گفته اند که مراد پیغمبر
آخر الزمانست باینکه اطلاق لفظ امام براین دو معنی معهود لغوی و متعارف شرعی نیست و بر فرضی که باشد بایست که پیغمبر هم
و لم یعرف امام الزمان در صورت اراده بر آن علم یعرفنی در صورت اراده نفس قدسی خود فرماید و چون چنین نفرموده پس معلوم است
که اراده این دو معنی نفرموده است زیرا که اضافه دلالت بر توالی ائمه و وجوب معرفت هر مکلفی امام زمان خود را مینماید
یعنی معرفت امام لاحق بر مکلف متوفی در ایام امام سابق واجب نیست و دلیل دیگر روایت مستفیضه مشهور بین
الفریقین است که رسول خدا صلعم فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلک
یعنی مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کسی که سوار شد ان کشتی را نجات یافت و هر که از ان تخلف نمود هلاک
گردید و وجه دلالت این است که تحقق نجات و اجتناب از هلاک موقوف بر معرفت سفینه مذکوره است و کسی که از آن نشناسد
هلاک است و نجات نخواهد یافت و مراد از اصل دین همین است **تنویر چهارم** در اینکه نصب امام با خداوند علام است نه باختیار
انام چون دانستی که امامت از اصول دین است پس بدانکه جمهور فرقه محقه شیعه اثنا عشریه و جماعت اسمعیلیه را اعتقاد این است
که نصب امام واجب است بر خداوند علام و دلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی براین مطلب اینکه مقصد اصلی اضافه بر اولی وجوب
بعثت انبیا که بعینها دلیل اند از برای وجوب نصب اولیا و خلفا مادامی که باقیست خلق در دنیا و تکلیفات
خداوند جهت است اول از راه لطف پس میگوئیم که چنانکه بعثت انبیا از برای تکالیف عقلیه و نقلیه لطف است
از خدا و از جهت براو تعالی لازم چنین نصب انبیا و اوصیا لطف است از جانب جناب اقدس الهی در تکالیف

عقلیه

عقلیه سابقه و تکالیف شرعیه حادثه بعد از بعثت نبی و بر خدا واجب بلکه او واجب خواهد بود و دویم از راه وجوب اصلح شک نیست
که اصلح بحال عباد در جمیع ازمنه و اعصار وجود رئیس و حاکمی است علی الاطلاق که صاحب اختیار دین و دنیا باشد بالاتفاق
و چنین رئیسی پیغمبر است و در زمانیکه او نباشد منحصر است در امام سیم چنانکه معلوم شد منصب امامت نظیر مرتبه نبوت است و معرفت
کنه حقیقت و قابلیت این مرتبه مقدور بشر نیست زیرا که علیم را غیر از اعلم کسی نشناسد و پاکی از عیوب را غیر از علام الغیوب
دیگری نداند و معتبر از این مثالی در صدق این مقال نیست که خداوند عالمیان خبر میدهد که موسی ابن عمران از جماعت بنی اسرائیلیان
هفتاد مرد را از برای مناجات و عرض حاجات پروردگار اختیار نمود و بعد از آنکه بکوه طور رفتند اظهار کفر
باطنی خود نمودند و بحالت و عتاب خدا کشته شدند و از صاعقه سوختند پس هرگاه جناب موسی با رتبه عقل و علم پیغمبری از کفر باطنی
جمعی بیخبر باشد و بکمان ایمان کامل ایشان را اختیار فرماید و بعد از آن که اوصاف ظاهر شود و ظن او مخالف واقع گردد و چگونه
حضرت رب العزت اختیار تعیین امام را تفویض بامت میفرماید که احاد ایشان با عدم علم بصلاح و فساد باطن مردمان تعیین
امام بخلق نماید که تا آخر حال سبب سؤال باشد و مردمان بلکه معصوم تغییری و تبدیلی در احوال او راه نیابد سبحانک
هذا بهتان عظیم چهارم هرگاه نصب و تعیین امام و خلیفه باختیار و اجماع رعیت و امت باشد با عزل و تبدیلش نیز باختیار
ایشان خواهد بود و چنانکه بالفعل این قاعده در میان سلاطین و ملوک ایشان معمول و مقرر است و هرگاه چنین باشد
هیبت و منت رعیت بر امام خواهد بود و امام را بر ایشان حکم بر تقدیری که امت از جمیع اهویه و اغراض فاسده فارغ باشند
و تمام اهتمام خود را صرف اختیار نصب اعظم نمایند چون هیچ جایز الخطا نمیتواند بود که مستحق امامت را ترک نموده غیر مستحق را
امام و خلیفه نمایند و چنانکه در اختیارات سلاطین و ملوک و سایر مردمان واقع میشود که مدتی شخصی را از برای امری شایسته
و معتمد میدانند و بعد از آن خلاف ظن ایشان بظهور میرسد بلکه بسیار است که گاه میشود که همان امام منصوب لیست الوانی
مطلوب گشته است خطا نمودن در امور متعلق بمقصود و مطلوب خود متسلسله از امر امامت مینماید و بقرار و قصور خود را فاش
و علانیه میسازد چنانکه قول خلیفه اول در منبر اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم و قول خلیفه ثانی در مقام و موضع
کل افقه من عمر حتی المخدرات فی الخدود و میانکه بعد این مدارا الجوش هوش کاسه سلطنت پرسانند و انها را که
مهوش دارند حب شیخین و بغض ابوالحسنین که تاج دماغ رسیده باشد از خواب غفلت بیدار نمایند پس بر تقدیری که
اختیارات متعلق بثواب گردد گوئیم که هرگاه نصب امام باختیار امام خلق از دو حال نیست یا این است که اختیار ایشان

در نفس الامر خطر رفتار آن مفسد زیاده خواهد بود و بیقین جناب مقدس الهی اینها را قبل از این میدانست پس با وجود علم و
قدرت و حکمت رب العالمین تفویض تعیین امر دین و دنیا به مسلمین جمعی که خطا کار باشند و اختیار حاکم ظالم نمایند در نهایت
قباحت و شناعت است و نیز این است که انتخاب مختاران شرایط امامت سرافرازی میفرماید و این ظاهر است که چنین شخصی در میان این
امت و رعیت از برای امت در غایت اشکال و صعوبت است و بر خداوند عالمیان در نهایت آسانی و سهولت است پس گذاشتن کار این بار
دشوار را با وجود قدرت و حکمت بر دیگران گذاشتن و جمعی ضعفا را بر شغل باین بزرگی گماشتن غایت قبح و نهایت
شنیع و خلاف آیهٔ یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و ما جعل علیکم فی الدین من حرج را خود فرموده و کدام عسر و کدام حرج
از این شنیع تر و دشوارتر و تکلیفش مشکل تر است معلوم باعتراف این جماعت عادت جناب رب العزت نسبت بکافهٔ انبیا
از آدم تا خاتم این بوده که خلیفه برای ایشان تعیین نموده ایشان را از دنیا میبرده است و سنت حضرت خیر البریه نیز
چنین بوده که در غزوات و اسفار جزئیه که حرکت میفرموده مدینه را خالی از خلیفه نمیگذاشته بلکه در وقتی که خود مقیم بوده
در هر قریه از قری و سرایا و لشکرها تعیین رئیس و سرکرده را مهمل و باختیار رعیت نمیگذاشته پس چگونه تواند بود که
خدا اشرف انبیاء را از دنیا بیرون ببرد و تا قیام قیامت خلق خود را مهمل و معطل گذارد و خاتم انبیا و نیز در حال ارتحال
بسفر دور و دراز عقبی تمام اهل اسلام و شرایع احکام را معطل گذارد و از جملهٔ غرایب امور و عجایب دهور این است که
هرگاه پادشاهی حاکم شهری را عزل نماید یا حاکم خود رئیس دهی را از آن ده اخراج کند و کسی او دیگری را که مباشر رتق
و فتق مهمات رعیت گردد نصب ننماید و همه را کور و کر گذارد این جماعت قایلین بعدم وجوب نصب امام بر خدا و رسول
البته آن پادشاه و حاکم را بنهایت ملامت و مذمت مینمایند و این امر قبیح را که از هیچ رئیس دهی نمیپسندند بر خدا و رسول
او میبندند و میگویند که پیغمبر خدا را الله از دنیا بیرون برد و او نیز رفت و تعیین خلیفه نکرد بلکه نصب امام را باختیار رعیت گذاشت
و اما در [illegible] بر آنکه نصب امام کار رعیت و علام است و انکتاب خود تعیین فرموده و مهمل و باختیار رعیت نگذاشته است
اول قوله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی خدای تعالی خلق میکند و اختیار مینماید
هرچه را که خواهد و ایشان را نیست هیچ وجه اختیاری و تعالی مقدس و منزه است از آنکه ایشان باو نسبت میدهند
خود و دیگران را در اختیار کار شریک او میسازند و وجه دلالت از این آیه بر مطلوب ظاهر است و بیان حاجت ندارد دوم قوله سبحانه
ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یک نطفة من منی یمنی الی قوله الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی

یعنی آیا انسان

یعنی آیا انسان گمان میکند که او را مهمل میگذاریم و امام و معلم از برای او مقرر نمیفرمائیم آیا نمیداند که از مرتبهٔ نطفگی تا منزل
آنی که رسیده او را تربیت نموده ایم و مرتبه بمرتبه او را ترقی فرموده ایم تا از جمادیت بانسانی رسیده صاحب عقل
و شعور و تمیز و شرف مذکور و مشهور است پس در این مقام چگونه بی مربی و امام باز ماند آیا چنین توانائی مهربان نمیتواند
که مرکز جهل و نقصان را بحیات جاودان علم و کمال رساند و مرده دلان را بحیات حقیقی زنده گرداند و قوله تعالی که چون اهل بیت
و موت و حیات هر دو علامند پس جسمانی و روحانی را آن علامند ششم قوله جل و علا و طائفة قد اهمتهم انفسهم
یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة یقولون هل لنا من الامر من شیء قل ان الامر کله لله این آیهٔ شریفه
خطاب کنایه صریح ترین آیات است بر این مطلب و مضمون بلاغت مشحونش این است که طایفه از ایشان با تیده اند که شاید
از خلافت و امارت بهره یابند که ایشان ناحق گمان کنند مثل گمان اهل کفر و جاهلیت و گویند آیا ما را در کار نبوت
و امر امارت اختیاری باشد و بهره رسد بگو یا محمد بایشان که تمام کار با خداست و شما را مطلقا اختیاری نیست
هرکه را خواهد امیر و هرکه را خواهد وزیر و هرکه را خواهد رفیع و هرکه را خواهد وضیع گرداند و هیچ کاری را باشما نگذارد و قوله
قوله تبارک و تعالی لیس لک من الامر شیء یعنی اختیار هیچ امری با تو نیست پس هرگاه علت غائی آفرینش
و نور دیدهٔ ارباب دانش و بینش و خاتم رسالت را چنانچه و بهترین مخلوقات ارض و سما بدون اختیار حق جل و علا
مستقل در امری از امور دین و دنیا نباشد در امر امامت که اعظم و اهم از همهٔ امورات است چگونه تواند که مستقل
باشد و هرکه را خواهد اختیار نماید پنجم قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء و قوله جل علاله
کل شیء فصلناه تفصیلا و قوله سبحانه و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و امثال این آیات که خلاصهٔ
مضمون همهٔ آنها این است که هیچ چیز نیست که آن را واگذاشته و حکم آن را در قرآن بیان ننموده باشیم بلکه همه چیز را
بتفصیل ذکر نموده و بیان فرموده ایم پس هرگاه قادر منان همه چیز را از قرآن بیان فرموده باشد حکم امامت و تعیین
امامان را که از اصول ارکان ایمان است البته بیان فرموده و باختیار دیگران نگذاشته است

تنویر پنجم

در شرایط امامت است چون دانستی که نصب امام با جناب رب العزت است نه باختیار و اجماع رعیت پس باجماع فرقهٔ
محقه شیعهٔ اثنا عشریه شرایط امامت سه چیز است اول افضلیت امام از جمیع رعیت در جمیع جهات
دینیه و دنیویه و دلیل عقلی بر این مطلب این است که مراد از امامت باتفاق ما یعنی ریاست مطلق است در جمیع امور

دنیا و دین بر جمیع مکلفین پس بالضروره باید که امام با این معنی در جمیع امور مذکوره از همه ایشان افضل باشد تا تقدیمش
جایز و اطاعتش واجب باشد زیرا که تقدیم احدی از متساویین بر دیگری چه جای مفضول بر فاضل محال و قبیح
عقلی و شرعیست از هر کسی خصوصاً از حضرت باری جلت عظمته و امام فخر رازی در این مقام اعتراض نموده که چه شود اگر دو کس
باشند هر دو مستجمع جهات فضایل که در امامت باعتبار همه خصوصیات و ضروریات دین و دنیا از هر دو متمشی شود و مدعا
قصور و فتوری یکی از ایشان در همین جهات در جه‌ بالاتر از آن دیگری باشد و اگر امامت با این مفضول تفویض شود بسبب آنکه
رعیت اطاعت او بهتر و بیشتر کنند انتظام امور ایشان بهتر و مصالح حال ایشان تمامتر خواهد بود بخلاف اینکه امامت با فضل
مفوض گردد که چون اطاعت او مثل این نخواهند نمود سبب تشویش و اختلال احوال ایشان خواهد بود و غرض از نصب امام
ملت بکمر صلاح امت است پس در اینصورت عقل البته حکم میکند بوجوب تعیین مفضول نه فاضل و الا نشود
نقض غرض امامت شود و شیعه نیز اعتراف نموده اند و گفته اند که چون اکثر مردم بغض و کینه امیرالمومنین را داشتند برای آنکه
خویشان ایشان را کشته بود و با این سبب انکار نصب او نمودند و او را از امامت منع کردند پس با وجود این تفویض امامت باو باعث
فتنه و تشویش است شبه و جواب این شبهه این است که عدم رضا و قلت اطاعت رعیت از برای امامت افضل
خالی از دو حال نیست یا بسبب حکومت و احکام اوست که چون تمامی آنها را بامر و حکم جناب اقدس جاری میسازند
و رعایت امور ظاهری و طرف گیری نمی‌نمایند با او راضی نمیشوند و مفضول را مقدم میدارند پس محل کلام در مفضول
میشناسیم و میگوییم که اگر این مفضول نیز همان احکام حکومت نماید باز مقبول رعیت نباشد و بلا و ملال کشند
که با فضل کرده‌اند و هرگاه بخلاف فرموده جناب اقدس الهی و موافق رضای امت و هوای نفس عمل نماید پس اصلاح
دین و دنیا نمی‌نماید و شایسته منصب امامت نباشند و یا بسبب کینه دیرینه که متعلق برسیده ایشان گشته باعتبار
آنکه قوم و قبیله ایشان را کشته یا بسبب آنکه از قبیل و طایفه ایشان نیست و از این قبیل از امور جزئیه طبیعیه ترک
فاضل و اقامه مفضول می‌نمایند و دانسته مخالفت حکم جناب اقدس الهی و جناب رسالت پناهی صلعم و متابعت هوا و هوس
نفسانیه میکنند و همین معنی که معروف و باطنی ایشان را ظاهر میسازد زیرا که این تقدم بعینه مانند قول یهود است
که بعد از آنکه مدتها انتظار آنکه جناب خاتم الانبیاء از میان ایشان مبعوث خواهد گردید و انتظار رعیت آنحضرت
کشیدند و چون دیدند که از عرب مبعوث گردید همه ترک متابعت آنجناب نموده کفر و عناد ورزیدند چنانکه حق تعالی خبر میدهد

و میفرماید

و میفرماید فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین پس بنابراین ایمان این مسلمین بجناب سید ا
المرسلین اخلال در تقویت دین مبین مینماید و با حکمت رب العالمین و عدل خیر الاکرمین واجب گردد که برغم انف
این منافقین امامی از جانب خود تعیین فرماید تا جماعت مؤمنین و منافقین و طیبین و خبیثین و مطیعین و
عاصیین را از یکدیگر ممتاز گرداند چنانکه فرموده و ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز ا
الخبیث من الطیب و ایضاً فرموده و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن
ینقلب علی عقبیه و ایضاً فرموده ام حسبتم ان تترکوا و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و لم یتخذوا
من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة و از این جهت بود که بر زور و کفار عنود از کفر بعد پیروان خود
و خاتم انبیا را از جمله ایشان مبعوث نفرموده و هرگاه با مثال این چیزها رعایت رضای مردم دنیا ضرور باشد باید که از برای
هر قومی علیحده رسولی ارسال نماید پس نعوذ بالله واضع گردید که تشویش مینوایان فخر رازی از کرامت جناب رسالت
پناهی صلعم و تقدیم ابوبکر مفضول بر علی ولی افضل مقبول خدا و رسول صلعم بسبب قتل برادران و خویشان ایشان
مؤدی بهلاک و خسران ایشان و کفر بالله ایشان را برو زداده چنانکه خداوند عالم از کفر ایشان پیغمبر خود را آگاه
فرموده در این آیه شریفه که لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و
لو کانوا آباءهم و ابناءهم و عشیرتهم یعنی نمی‌یابی قومی را که ایمان بخدا و روز جزا دارند چنین که دوستی نمایند با دشمنان
خدا و رسول هر چند که آن دشمنان پدران و برادران و فرزندان و اقوام ایشان باشند که چون خود مؤمنند دیگر هرگز دم
از دوستی آن کافران نخواهند زد و این قول ایشان نیز بعینه مثل قول یهود است که گفتند چون حامل وحی جناب اقدس
الهی بحضرت رسالت پناهی صلعم جبرئیل است ما ایمان نمی‌آوریم و هرگاه میکائیل بود ایمان می‌آوریم از برای اینکه عذاب
پروردگار عالمیان را پیوسته جبرئیل بر پدران ما فرود آورده و حال آنکه قیاس این مقدمه با مانحن فیه آنحضرت و آن خلیفه
قیاس مع الفارق است زیرا که در این مقام کلام در دو امامیست که هر دو امامت قابلیت داشته باشند و این جماعت
که غصب امامت آنحضرت را نمودند اصلا و مطلقا قابل امامت نبودند چنانکه انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد

شرط اول افضلیت امام قوله عز و جل أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان
یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که دیگران را هدایت بحق مینماید سزاوارتر است بآنکه مردم پیروی او نمایند

یا کسی که خود هم نمیتواند براه رود تا دیگری او را ببرد پس شما را چه میشود که نمیفهمید و چگونه حکم میکنید و تجویز افضلیت را
در امامت میفرمایند و قول حق تعالی افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم یعنی
آیا کسی که برو افتاده میرود یعنی چهارپای با علم و بیان از برای هدایت مردم بهتر است یا کسی که راست ایستاده و بر راه
راست میرود و قول حق تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون یا مساوی میباشند با هم جماعتی که
علم دارند و جمعی که نمیدانند و قول حق سبحانه و تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی بپرسید از اهل
ذکر یعنی اهل علم اگر شما چیزی را ندانید و چون اهل علم را از برای هدایت و تعلیم اهل جهل تعیین فرموده اند پس باید که امام
اعلم و افضل و اکمل از کافه انام باشد و از این قبیل شواهد آیات و روایات بسیار است از آن جمله روایت متفق علیه است
که ابوبکر بر روی منبر گفت در ایام خلافت که اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی مرا از امر خلافت
عزل کنید که با وجود علی من بهترین شما نیستم و احدی از علما جرح و انکار نگفت که افضلیت خلیفه ضرور نیست و در
چون تو مفضولی مارا کی میبایست پس این کلام مرا با آنکه سنیان او را صدیق میدانند و تصدیق جمعی که در آنجا حاضر بودند
اجماعیست و اجماعی از اثبات آن بر دو امر یکی وجوب افضلیت امام دویم افضلیت آنجناب از ابوبکر بلکه از جمیع اهل اسلام
والا تعلیل عزل خود با فضیلت آنجناب بیفایده و نامربوط است و انکار این اجماع مکابره است زیرا که صورت
این اجماع بعینه مانند آنست که سنیان میگویند که قول ابابکر در روز سقیفه بمجمع مسلمین که تعیین امامی ضرور است و اتفاق صحابه
با و اجماع است بر وجوب نصب امام بر رعیت و مطلقا فرقی میان این دو اجماع نیست بلکه این اجماع در مراتب شتی بهتر و اقوی
از آن اجماع است زیرا که در این اجماع جناب امیرالمؤمنین و بنی هاشم و سایر صحابه و علمای مسلمین حاضر بودند و در آن اجماع
بکفن و دفن و تعزیت رسول خدا مشغول بودند و در سقیفه حاضر نبودند **شرط دویم** عصمت امام از جمیع زلات و معصیت
و دلیل بر وجوب آن از برای امام بعینه همان ادله وجوب عصمت انبیاء است زیرا که به نبوت پیوسته است که امامت دیگر نبوت
و اوصیا و بدل و نایب انبیاء اند پس البته باید که معصوم باشند و دلیل آیه کریمه لا ینال عهدی الظالمین است یعنی امامت
و خلافت من بظالمان نمیرسد پس غیر معصوم که ظالم است امام نتواند بود و مخفی نیست که چون لفظ ظالمین مطلق است
شامل همه انواع ظلم است خواه صغیره و خواه کبیره خواه لازم و خواه متعدی و چون لفظ ظالمین صیغه اسمی است و اسم در
وضع لغوی مجرد از زمانست پس شامل جمیع ازمنه خواهد بود و اعم از مستقبل و حال و ماضی پس هر کس که در هر وقتی

از اوقات

از اوقات ظلمی کرده باشند ظلم بر او صدق دارد و قابل امامت نیست و فاضل بیضاوی گفته در این آیه شریفه خدای تعالی
اجابت ملتمس حضرت ابراهیم را نموده و آنجناب را متنبه بر این فرموده که از ذریه او میباشند ظلمه و آن ظلمه نمیرسند
بامامت از جانب خدا زیرا که امامت امانتی است از خدا و عهدیست از جانب او و ظالم صلاحیت آن ندارد و غیر
از نیکوکاران از پرهیزکاران نمیرسند و در این دلیل است بر عصمت انبیا از گناهان کبیره پیش از زمان بعثت و براینکه فاسق
شایسته نیست از برای امامت و ابن مغازلی شافعی نیز حدیثی که صریح در این معنی است از مناقب خود روایت نموده
که رسول فرموده که خدای عزوجل وحی فرمود بحضرت ابراهیم که انی جاعلک للناس اماما یعنی من ترا امام ناس
کردم ابراهیم از بسکه مسرور و فرحناک شد گفت یا رب و من ذریتی ائمة مثلی خدایا از ذریت منهم امامی چند مثل من
مقرر فرمائی حق تعالی وحی فرمود که من با تو عهدی نمیکنم که وفا بآن ننمایم گفت خدایا کدام است آن عهد که وفا بآن
عهد نمیکنی فرمود هیچ ظالمی از ذریه ترا امام نمیکنم پس ابراهیم گفت واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام رب انهن
اضللن کثیرا من الناس خدایا مرا و فرزندان مرا از عبادت اصنام نگاه دار که آنها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند
پس رسول خدا صلعم فرمود که دعای حضرت ابراهیم که خدایا از ذریت من جمعی را امام کن بمن و علی ع رسید یعنی
برای من و او مستجاب شد که هیچیک از ما هرگز سجده بت نکرده ایم پس مرا نبی و علی را وصی گردانید **نظم** از روزی که سر
ستر خلافت داشت ○ این رتبه نصیب علی اعلا شد ○ یکتن ز بنا خلاف موجود نبود ○ یکجا سر دو گوهر یکی پیدا شد
مؤلف گوید که قطع نظر از این حدیث در معنی آیه دلالتیست صریح بر وجوب عصمت امام از عبادت اصنام زیرا
که این معنی بنبوت پیوسته که حضرت ابراهیم هرگز عبادت اصنام ننموده بود و نبوت بمیان ایمان مستمر که
فطری را نیز از خداوند کریم مسئلت نموده بود پس گفت پروردگارا اصنام گمراه نمودند بسیاری از خلق را
فمن تبعنی یعنی هر یک از پسران من که متابعت نمایند مرا در عدم گمراهی و ایمان مستمری فطری و اجتناب
از بت پرستی فانه منی پس بدرستی که او از منست در امامت یعنی که فرزند روحانی و وارث منست در خلافت
و بدل و نایب مناب منست و دلیل بر بدلیت من آیه کریمه و لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض
یخلفون است که لغویین تصریح نموده اند و بوجه دیگر گوئیم که فرزندان صلبی آنجناب با وجود بت پرستی از فرزندی
جسمانی او بیرون نمیشوند پس باید که مراد آنجناب از این اضافه نوع دیگر از اختصاص باشد و آن ایمان دائمی ابراهیم است

چنانکه بر هیچ متدبری مخفی نیست محتمل که مراد جناب نبوت مآب از ذکر این آیه شریفه اشارهٔ لطیفه باین معنی حواله بفهم
اولوالالباب شده در تقریر این دلیل بوجه دیگر آنکه چون حضرت ابراهیم اول از جناب رب العزت بخلع خلعت کرامت عبودیت
وبعد از آن نبوت وبعد از آن رسالت وبعد از آن خلت گردید وبعد از آن در مرتبهٔ پنجم پروردگار عالمیان او را متوج بتاج
امامت گردانید پس چونکه بلوغ باین درجهٔ رفیعه در نظر شریف او بسیار عظیم نمود از برای ذریهٔ خود نیز این منصب عظیم را مسئلت
نمود حق تعالی در جواب او لا ینال عهدی الظالمین فرمود پس کویم بعون الملک المعبود که بحسب ظاهر عقلی این سوال وجواب
خارج از دو احتمال نتواند بود یا این است که حضرت ابراهیم از برای مومنین دائمی و پاکان واقعی ذریهٔ خود راجی این منصب
عظیم بوده است ولا ینال عهدی الظالمین در جواب شنیده است پس این جواب غیر مطابق سوال و لایق حضرت
رب الارباب نیست زیرا که پروردگار مقدس منزه از جمیع ما فی القبایح است چگونه جایز است که بنده گوید که نیکان ذریهٔ
مرا امام گردان و او فرماید که عهد من نمیرسد بظالمان و یا این است که حضرت ابراهیم از برای کافران دائم و عاصیان مستمر
فرزندان خود متمنی این منصب عظیم شده و آن جواب شنیده است پس این سوال تباین کلی با رتبهٔ ابراهیمی دارد
زیرا که لازم می آید که شخصی بر عروج معارج ترقیات فرموده و بر اوج مدارج کمالات صاعد گردیده و بنهایت مراتب
متمنیات خود رسیده هنوز نفهمیده باشد که کفر و ظلم دائمی با عهد امامت جناب اقدس الهی مجتمع نخواهد گردید و نیز لازم
می آید که حب ریاست باین قدر در مزاج مبارک آن بزرگوار راسخ و قوی باشد که بعد از وفات خود نیز ریاست عامه بندگان الهی را
از برای فرزندان نادیده صلبی خود تمنا نماید و کافرین ازلیهٔ خود را پیوسته بر مومنین روی زمین مطاع و مستولی
خواهد و بقلع و غرایب ... از رتبه سرکرده کی راضی نباشند و این معنی را در بارهٔ هیچ مسلمانی خصوصا حضرت خلیل
الرحمن تجویز نتوان نمود یا این است که خلیل ذو الجلال چون هنوز در مرتبهٔ استکمال بود و پی باین معنی نبرده بود
که آیا معنی که در اوایل حال بکفر و ظلم و معاصی آلوده گی بهم رسانیده و در اواخر ایمان آورده و توبه و انابه اظهار نمایند که
بود قابل این معنی هستند یا نه یا آنکه آن بزرگوار خود عارف باین معنی بود و مقصودش از عرض این مطلب نیز
ولکن لیطمئن قلبی بود چونکه از برای اینها طالب این منصب عظیم گردید از پروردگار علیم حکیم لا ینال
عهدی شنیده و از برای امامت وجوب شرط ایمان دائمی و طهارت از معصیت را فهمیده و از جمله نکات بدیعه
که از مواهب ربانیه بدقیقه التحریر این فایده بکار این قلیل البضاعه رسیده این است که باوصف آنکه سنیان

روایت

روایت ستکون فی امتی مثل ما کان فی الامم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة را خود روایت
مینمایند و خلیفهٔ آدم شیث و خلیفهٔ بعد از نوح سام و بعد از موسی هرون و بعد از داود سلیمان را
میشمارند و آیهٔ کریمهٔ ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا را نیز انکار نتوانند و دعوت و رافت ابراهیم را نسبت بذریهٔ
خود می بینند و اجابت خدا و اثبات خلافت را در اسمعیل و یعقوب و اسحق و یوسف و اسباط نسلا بعد نسل
یقین میدانم که در بارهٔ پیغمبر خود چه گمان دارند که مطلقا امامت را از برای پاکان و مومنان ذریهٔ طیبه حضرت فاطمه
و با وصف آنکه آیهٔ کریمهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی را خداوند عالم از برای عترت آنجناب
فرستاده و خود بامت رسانیده و خود باثبات مودت نرسیده و با آنکه آیهٔ وآت ذا القربی حقه را خود آورده نفعی بایشان
نرسیده و در دعای خیر هم در بارهٔ ایشان ظلمت نموده خود را متعذر گردانیده با آنکه طلبیده مسئولش باجابت نرسیده و با وجود
اهلیت ایشان خدا و رسول امر ایشان را معزول ساخته و آیهٔ اولوالارحام را در بارهٔ ایشان بخصوص نسخ فرموده و ملک ما پاکان
بخشیده چنانکه حکیم سنائی گفته **نظم** از پس سلطان ملک شکس نمیدارد روا ٥ تاج و تخت پادشاهی غیر او بگرد داشتن ٥
از پس سلطان دین پس چون روا دارد کسی ٥ جز علی و عترتش محراب منبر داشتن ٥ و شیخ سعدی گوید **نظم**
که پیغمبر مارفت از دنیا ٥ میراث و خلافت با بوبکر و عمر را و بعثمان ٥ هرگز ملک ملک بیکجا ندارند ٥ رود فرز
ندان بهمه جمله تو برخوان ٥ با ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند ٥ میراث بر یگانه دهد هیچ مسلمان **شرط سیم**
هاشمیت امام است یعنی باید که امام از بنی هاشم باشد نه از سایر قبایل زیرا که چنانکه سابق فهمیدی باید که امام در جمیع
قبایل از بهترین خلایق باشد و باجماع جمیع امت قبیلهٔ بهتر از بنی هاشم نیست و دلیل این اجماع فرقهٔ محقهٔ شیعه است
که حاکی اجماع اهل بیت نبوت و دیگر روایتی است که ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه از صحیح مسلم و صحیح
ترمذی و غیر اینها از واثله روایت نموده که رسول خدا فرموده که خدا برگزید از کنانه فرزندان اسمعیل را و برگزید از
بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید از بنی هاشم مرا و در روایت دیگر خدا برگزید از فرزندان آدم علیه السلم
ابراهیم را و او را خلیل خود گرفت و برگزید از فرزندان ابراهیم اسمعیل را پس برگزید از اولاد اسمعیل نزار را
پس برگزید از نزار مضر را پس از مضر کنانه را پس برگزید از کنانه قریش را پس برگزید از قریش بنی هاشم را پس برگزید
از بنی هاشم عبد المطلب را پس برگزید مرا از اولاد عبد المطلب و ایضا از مسند احمد حنبل و جامع الاصول و ملتقی ذهبی و غیر آن

از عایشه روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل گفت که تمام مشارق و مغارب زمین را گردیدم و مردی
بهتر و افضل از محمد صلعم ندیدم و خانواده بهتر از بنی هاشم ندیدم و ایضا از ابن ماجه و کتاب حاکم حسکانی از انس بن
مالک روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود که ما فرزندان عبد المطلب سادات بهشتیم من و حمزه و علی و جعفر و حسن
و حسین ع و مهدی علیهم السلام و ایضا از مسند احمد و کتاب حاکم روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود که فاطمه
پاره تن من است و بغضب می آورد مرا آنچه فاطمه را غضبناک میسازد و خوشنود میکند مرا هر آنچه باعث خوشنودی
فاطمه میشود و بدرستی که جمیع نسبها منقطع میشود در روز قیامت غیر از نسب و سبب من و دامادی من و وجه دلالت
این اخبار بعد از ملاحظه دوازده خلیفه از قریش [illegible] که باندک فاصله بعد از این در تنویر ششم مذکور است
این است که جناب رسالتماب [illegible] در روایات معتبره مقبوله اهل سنت فرموده اند که بعد از من دوازده امیر یا دوازده
خلیفه خواهند بود که همگی از قریش باشند و [illegible] قرشیت در این روایت عام و مطلق و مجمل است و در روایات سابقه این
مجمل را انجناب [illegible] تخصیص و تقیید و تعیین بهاشمیت فرموده و در بعضی ببعد
المطلب [illegible] پس معلوم است که مراد انحضرت از خلافت قرشیه هاشمیه [illegible] عبد المطلب است و این نیز از اصول
مقرره [illegible] خلافت که مطلق [illegible] قریش [illegible] بنی هاشم
[illegible] پس مراد [illegible] از خلافت قریش خلافت بنی هاشم است و قطع نظر از این چون در حدیث چهارم مهدی را
[illegible] جماعت اهل بهشت ذکر فرموده اند نقل صریح است بر حقیت [illegible] حقیت مذهب شیعه اثنا عشریه
که جناب مهدی را خاتم اوصیای حضرت رسالت پناه صلعم میدانند و ایضا حدیث آخر نص صریح است بر اثبات
اولویت حضرت امیر المؤمنین در امر خلافت و خطا کاری ابوبکر در منع حضرت فاطمه زهرا ع از میراث حضرت
رسالت صلعم و اینکه آیه شریفه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله شامل اهل بیت نبوت نیز
هست و حدیث معاشر الانبیاء لا نورث موضوعی ابوبکر است زیرا که انجناب اثبات تعالی علاقه سببی
و نسبی و دامادی خود را در روز قیامتی که جمیع انها از کافه مردمان منتفی است از برای علی و فاطمه و اولاد ایشان
فرموده اند پس در دار دنیا که از برای همه مردمان ثابت باشد چگونه از پیغمبر آخر الزمان نفی میتوانند نمود و از غرایب
تعقبات اهل خلافت این است که شارح مقاصد گوید که شیعه هاشمیت امام را شرط میدانند و دلیلی که

موجب شبهه باشد ندارند و چه جای حجت و مقصود ایشان نفی امامت ابوبکر و عمر و عثمان است [illegible] و جواب این
جاهل از خدا غافل این است که بعضی از آن را شنیده و تو هم هر گاه اغماض نکنی میدانی که از برای نفی خلافت
ان سه شقی و اثبات خلافت علی ولی محتاج باین خبر نیستیم بلکه قرشیت ایشان را از اصل انکار داریم
و نسبت ایشان را بشهادت بزرگان شما چنانکه انشاء الله تعالی بعد از این در مطاعن ایشان مذکور شود اولاد زنا
میدانیم و هر گاه شما هم اندکی هموارتر راه روید نظر بآنچه از آن بخشیه ایشان میشنوید هر چند مفید علم ندانید
سد طریق احتمال [illegible] را نتوانید و شما خود بقیام احتمال استدلال را باطل میدانید
پس از چه راه بقرشیت ایشان افتخار مینمائید حدیث چهل و یکم هم بابی که این سنگ را در انگشت از این
عسکر و خطیب از ابو هریره روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود که بار الها تو هدایت نما قریش را بدرستی
که عالم قریشی طبقات زمین را مملو از علم میسازد خدایا چنانکه ایشان را عذاب [illegible] بخشی
[illegible] ایشان [illegible] این حدیث شریف را چنین افاده نموده است که مراد از عالم قریش محمد ابن ادریس
شافعی است زیرا که از جمیع قریشی بقدر عالم شافعی در آفاق منتشر نگردید پس ای اهل انصاف نظر کنید که این
عکس سراپا اعتساف که ارباب [illegible] علم نبی گذشته و عالم قریشی را بصفت شافعی دانسته که مبادا از عالم هم جنسی
و اثبات هم جنسی این فضیلت از برای علی و اولاد او بآن سه شقی عاید گردد و الا هر طفلی میفهمد که
علم شافعی نسبت بعلوم علی و اولاد او مانند قطره و دریاست و این نیز معلوم هر صاحب فهمیست که قریش
غلامان [illegible] شافعی بخشیده [illegible] علم او چه نوشیده [illegible] بلکه اول لذت ضرب ذو الفقار حیدر کرار را بغضب گرفتار
گرفتار بوده اند و بعد از قبول اسلام ببرکت آن باب مدینه علم رسول ملک علام چشمه های شیرین علم و حکمت
نوشیدند و عبرت نگیرید از حال این دو کور از معرفت و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

تنویر ششم در عدد ائمه دین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است بدانکه باجماع فرقه محقه شیعه اثنا
عشریه عدد اوصیای جناب خاتم النبیین صلعم منحصر است بدوازده خلیفه که ایشانند حجتهای خداوند عالمیان
در روی زمین و مدت حیات و بقای کافه مخلوقین و باید که دوازدهم ایشان باقی ماند ببقای دنیا
و ختم شود دولت او بقیام قیامت کبری و دلیل این اخبار متواتره معنوی از طریق شیعه و سنی است

که در این رساله کنجایش ذکر آن نیست اما چونکه معرفت ائمه اثنا عشر فرع اثبات امامت امیرالمؤمنین ع
ساقی حوض کوثر است علمای شیعه رضوان الله علیهم اجمعین بعد از آنکه اثبات آن مقصد اسنی نموده اند امامت
باقی را بوضوح واکذاشته متعرض اثبات این مدعا کردیده اند و چونکه این قلیل البضاعة پیوسته مستبعدین از
عوام عقبه متوسلین از خواص شیعیان خلفای رسول هم ملک علام را مستفسر دلیل امامة دیده و یافته ام و بعد از
سیاحت بیابان بی پایان اخبار علم و حکمت پیغمبر آخر الزمان و سیاحت دریای بیکران کتب مناقب و فضایل
علی عالیات و باقی ائمه مؤمنان در شاهواری چند بقدر روان خریداری نموده و در کوشه کوش ایمان خود کشیده و با تمید
تمام حال آن بسته کرانست و آنرا در رونق کندن جان بر پیغمبر آخر الزمان و امیر مؤمنان و باقی امامان خود سپارم و میان من التفات
ایشان از شر نفس اماره و شیطان رمیده بر رضوان خدا و عیش جاویدان فایز کردم لهذا با یراد چند وجهی از علمای کشف و ایقان
و چند حدیثی از طرق اعاظم سنیان در این باب از برای شیعیان علی عمران اکتفا مینمایم تا آنکه شرط اخوت و داد در رعایت نموده
ایشان را نیز با خود رفیق و خود را رفیق ایشان سازم انه قریب مجیب و سایل لا یخیب اول آن چیزیست که قاضی نور الله نور الله
مرقده از کتاب جامع الانوار سید التقیا علیین سید علی آملی و کتاب تاریخ جهان آرای قاضی احمد غفاری و غیر آن نقل نموده
که هر یک از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و داود صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را دوازده خلیفه بود که حفظ شرایع
ایشان از اندراس مادامی که شریعت ایشان در میان ناس باقی بود مینمودند پس هرگاه عادت و سنت رب العزت در ایشان شش
پیغمبر صاحب شریعت چنین جاری شده باشد در پیغمبر ما که خاتم نبوت و شریعت او ناسخ هر شریعتی است البته
بمقتضای سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا بطریق اولی همین سنت جاری
خواهد بود و ایضا تطبیق عالم علوی بعالم سفلی مستدعی این است که چنانچه هر یک از نجوم سبعه سیاره در دوازده
برج دوران میکنند هر یک از انبیاء سبعه مذکوره را که بمنزله نجوم سبعه اند دوازده برج ولایت باشند که شرع
ایشان بران دوران و قاضی مرحوم فرموده که الحق این وجهی است شریف و نکته ایست لطیف در این است
اتفاق اکثر مشایخ صوفیه مثل شیخ اعظم محیی الدین اعرابی در فتوحات فرموده که فیما بین فلک هشتم و نهم
فلکیست که دوازده برج دارد بر مثال پیغمبر ص و ائمه اثنا عشر و شیخ نور الدین آذری این معنی را نظم آورده

نظم چنانکه هست فلک را دوازده منزل ۰ که آفتاب بران دور میکند هر سال ۰ در آسمان

ولایت

ولایت دوازده برج‌اند ۰ چه آفتاب نبوت نموده استقبال ۰ ستارکان سپهر ولایت شرفند ۰ که ایمن‌اند
ز نقصان احتراق و وبال ۰ ز آفتاب نبوت صدور این انجم ۰ مثال صورت تفصیل ابدا از اجمال ۰ و شیخ
کمال سعد الدین حموی در بعضی از تصانیف خود ذکر نموده که اسم ولی صادق نمی آید الا بر ائمه اثنا عشر
زیرا که غیر ایشان ولی و امام نشده بلکه ابدال و اوتاد اند و همین مضمون را عز الدین نسفی در اکثر رسایل
خود ایراد نموده دویم روایتی است که سنی و شیعه بطریق متعدده در کتب معتبره روایت نموده اند در احکام جزئیه
غیر منصوصه مدار استدلال خود قرار داده اند از آن جمله در صحیح ترمذی از عمرو عاص از جناب رسول هم روایت
نموده که آنجناب فرموده که هر آینه و البته می آید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل بدون تفاوت مانند
محاذاتی که در نعل را با یکدیگر میباشد حتی آنکه هرگاه در بنی اسرائیل کسی با مادر خود علانیه زنا کرده باشد
هر آینه در امت من نیز باشد کسی که چنین کاری کند پس هرگاه مثل جمیع امور واقعه بنی اسرائیلیه حتی
زنای با مادر که از قبایح جزئیه است در امت مرحومه محمدیه باید که وقوع بهم رساند پس البته ناچار نقابت و امامت
اثنا عشریه که از محاسن کلیات است نیز باید که در این امت ظهور بهم رساند والا مفسده لزوم کذب قول جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله در حدیث متفق علیه بظهور میرسد زیرا که پروردگار جلیل در قرآن مجید از میثاق بنی اسرائیل خبر
میدهد چنانکه میفرماید و لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا سیم وجهی است که
محمد بن ابی طلحه نصیبی در کتاب مطالب السؤول فی مناقب الرسول بیان نموده است و دانستن آن موقوف بر تمهید
دو مقدمه است یکی آنکه موافق خبر ماثور از سید بشر صلی الله علیه که جمیع ائمه و اولیای این سرور از قبیله قریش باشند نه از قبایل
دیگر و دیگر آنکه فیما بین محققین علما و نسب خلافی نیست در آنکه هر کسی که از اولاد نضر بن کنانه باشد قرشیست
پس اول کسی که قرشیت از برای او ثابت گشته و بالاتر از او تجاوز ننموده مالک ابن نضر بن کنانه است که صاحب
این منصب عالی گشته و از او بجناب رسالت پناهی منحصر گردیده است و چونکه مالک از جهت ابوت حضرت رسالت
صاحب مرتبه قرشیت گشته است پس حضرت بمنزله مرکز دایره است نسبت بدو سلسله متقابله قرشیت و امامت
و هر یک از آن دو سلسله مانند دو خط اند که از مرکز بمحیط منتهی شده اند و منتهای یک خط مالک است و منتهای خط
دیگر جناب صاحب الامر است که باذن خداوند حکیم علیم دوازدهم ائمه دین و سلطان ممالک است زیرا که برهان

هندسی مبرهن گشته که باید اجزای خط متصاعد از مرکز با اجزای خط متنازل ازان متساوی باشند وغیراین را از
محالات می شمارند پس چنانکه اجزای خط متصاعد از مرکز محمدی صلعم دوازده باشند واجب که اجزای خط متنازل
ازان نیز دوازده باشند بدین موجب که مذهب فرقهٔ محقهٔ شیعه است مالک فهر و غالب و لوی و کعب و مره و کلاب و قصی
وعبد مناف و هاشم و عبد المطلب و عبد الله و محمد بن عبد الله و علی ابن ابیطالب و الحسن المجتبی و الحسین الشهید
وعلی ابن الحسین والامام الباقر والامام الصادق والامام الکاظم والامام علی الرضا والامام محمد الجواد والامام علی
الهادی والامام حسن العسکری والامام القائم الحجة المهدی الذینهم العروة الوثقی وکلمة العلیا وخیر اهل
الدنیا وعالم دین الله ومعدن حکمة الله خازن سر الله وحامل کتاب الله ومفسر ووصی الله و
ائمة من الحق والهادان للخلق والشفعاء للحشر ووصی النبی الرحمة وامناء الرحمة وشفعاء
العصیان والسقاة الکوثر والحماة الحشر والقادة الانام وحجج رب العلام وینابیع العلوم من الحی
القیوم الذین حبهم محض الایمان ومحبهم فی الجنة وبغضهم علم النفاق وعدوهم فی النار و بر
مستهدیان صراط مستقیم رسانیده طریق قویم ملت بیضا و رئوف رحیم مخفی نخواهد بود که هر یک از فقره محمد رسول الله صلعم
تا اخر این فقرات با برکات بعد از سقوط عواطف و موصولات با کمال مناسبت معنوی دوازده حرف نه زیاده
و نه کم و کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله نیز دوازده حرف است و رسول خدا صلعم در شب بیعت عقبه نیز دوازده نقیب تعیین فرمود
پس معلوم است که این عدد معین را مدخلیتی عظیم در نظام کل امور دنیوی و دینی خواهد بود و چنانکه انتظام
احوال موقوف بگردش لیل و نهار است و هر یکی از لیل و نهار را در حالت اعتدال بر دوازده ساعت مدار است
پس مصالح بنی آدم را نیز مانند دو جزو زمان دوازده امام در کار است و حق کلام در این مقام این است که حضرت
قادر علام چشم ظاهر و باطنی از برای کسانی آفریده که در لغت چشم ظاهر را بصر ... اعمی و چشم باطن را بصیرت
و کوری از اعمه نامیده اند و نور آفتاب و ظلمه را از برای رعایت چشم بدن آفریده اند که صاحبان ابصار را در
مضایق لیل و نهار رعایت نمایند و براههای واضح هموار رسانند و از برای هر یک از آفتاب و ماه دوازده
برج مقرر فرموده که در سالی و ماهی یک دوران را سیر می نمایند پس چنانکه نور آفتاب ابصار را بر دوازده برج
مدار است بباید که نور ارای بصایر را که چشم دل را روشن می سازد باعث قطع علایق از خلق و اتصال بخالق میگردد

نیز دوازده

نیز دوازده عالی نسب تا دوازده سلسله رسالت محمدیه را بقیام قیامت منتهی سازد و از این نکته شریفه اشاره لطیفه است
که رسول خدا صلعم فرمود که حامل اجرام و اثقال ارض حوت است پس چون حوت آخر برج دوازده گانه و مقر اجزاء عالم است
در دنیا آخرین نور امامت نیز حامل جمیع اثقال مصالح ادیان اهل زمین خواهد بود تا قیام قیامت کبری و آن امام دوازدهم
مهدی موعود علیه السلام است و چه مناسب این مقام است آنچه فیاض علیه الرحمه بنظم آورده **نظم** شرع است
سپهری که دنیا با خطر شی ٥ و در برج بنا بند شیاطین کدرش ٥ خورشید در او متین و ماه است بتول ٥ اولاد علیا بروج
اثنا عشرش ٥ پس بفضل الهی هر یکی از فواید مذکوره جدولی گشت وافی مملو از آبهای عذب صافی که طالبان طریق
تحقیق و تشنه لبان رحیق توفیق را السبیل سبیل و چشمه سلسبیل هدایت نماید بلکه متقلدان تعصب جبلی و بدنفسان
ضمی قریش نیز هرگاه چشم انصاف و ترک عناد و اعتساف قدم در این وادی گذارند و لب خود را بر این ما صافی رسانند
از مسطر هوای تباه که بدست خود ترا شیده بهوش آیند و اگر قدری از این زلال جواهر عوالی لالا بدیده بصیرت خود
گذارند دیگر باره با ضغاث و احلام بکر و عمر و عثمان مدهوش نگردند و بکیت و طاغوت شان که در گذشته بر صراط مستقیم
علی علیه السلام سالک گردند چهارم روایتی است که مرحمت و غفران پناه میرزا حسن قمی در کتاب شیع الیقین از صحیح مسلم
یازده حدیث و از صحیح بخاری یک حدیث و از تفسیر ثعلبی سه حدیث و از جمع بین الصحیحین هشت حدیث و از جمع بین
الصحیح ستة دو حدیث و از مسند احمد حنبل و سایر کتب معتبره ایشان با الفاظ متقاربه روایت نموده و علامه حلی علیه الرحمة
در کشف الحق از صحیح ابو داود روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود که لا یزال امر الدین ماضیا ما ولیهم اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش و بعضی باین عبارت که لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة ویکون علیهم اثنا
عشر خلیفة کلهم من قریش و بعضی بلفظ لن یزال هذا الدین قائما است تا آخر روایت و در بعضی فاذا
مضوا ساخت الارض باهلها وارد شده و بعضی الدین الاسلام را اول و خلاصه ترجمه انها اینست که تقدیر
عزیز علام دین اسلام تا یوم القیام منقضی نخواهد شد تا آنکه دوازده خلیفه و امام از قبیله قریش بر امام علیه الصلوة والسلام
برایشان نگذرند و نگذرند و بعد از آن که ایشان همه بگذرند زمین با جمیع اهل زمین هلاک گردند و مثل این اخبار در غیر
این کتب هم از عبد الله عمر مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان و از ثقات
دیگر ما بقی منهم اثنان فرمود یعنی خلافت پیوسته در میان قریش باشد مادامی که از مردم بالاتر تا دو کس باقی مانند

ودر کشف الحق از تفسیر سدی چنین است که چون ساره را از هاجر ناخوشی بهم رسید از خداوند جلیل وحی با ابراهیم خلیل
نازل گردید که اسمعیل و مادر او را ببر تا فرود آوری بخانه نبی تهامه یعنی مکه پس بدرستی که من ذریه او را در زمین منتشر خواهم نمود
و از ایشان پیغمبر عزیز القدری خلق خواهم فرمود و او را بر همه ادیان ظاهر خواهم گردانید و از ذریه او دوازده بزرگوار
بعدد نجوم آسمان برخواهم گزید و قاضی نور الله رحمه الله در کتاب مجالس المؤمنین از مسند احمد حنبل باسناد او از ابن عباس
عم خیر المرسلین ص روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که یا عم مالک میشوند امور مردم را از فرزندان من دوازده خلیفه
پس مهدی از فرزندان من خروج مینماید و خدا امر او را در یک شب اصلاح مینماید و ابن حجر در صواعق محرقه از رسول
خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده که در هر زمانی و هر قومی که بعد از این از امت من آیند عدولی چند از اهل بیت من باشند که نفی
نمایند از این دین تحریف غالین و تأویل جاهلین و ابطال مبطلین را آگاه باشید که امامان شما پیشوایان شمایند
بدرگاه خداوند عالمیان پس نظر کنید که چگونه شخصی را پیش خدا میفرستید و از این قبیل حدیث مشهور که متفقند بر صحت
آن جمهور که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که من خلیفه میگذارم در میان شما آن چیزی را که هرگاه متمسک بآن گردید گمراه
نشوید و آن کتاب خدا و عترت منند و این دو تا از هم جدا نشوند تا آنکه وارد گردند بر من در حوض کوثر زیرا که شهد میشند رایحه
این حدیث مخبر از این است که هیچ زمانی خالی نیست از یکی از عترت نبی عربی که ملحق کتاب الهی باید و چنین شخصی امام است
این بود آنچه برسبیل تعجیل بنظر رسیده از اخبار عامه و بعد از آنکه در کتب معتبره امامیه از این قبیل اخبار بیرون از
شماره است و وجه دلالت این اخبار بر خلافت ائمه اطهار و بطلان دیگران و ظلم ایشان مستغنی از بیانست چه هیچ
یک از فرق اسلام قایل بوجوب انحصار این عدد در خلفا خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت
ما دامت الخلیفه نیستند مگر ناجیه اثنا عشریه از فرق شیعه پس بحمد الله تعالی همین اخبار مذهب شیعیان ائمه اطهار مانند خورشید
تابان واضح و آشکار و نمایان گردید و مذهب اغبیا ساز از درجه اعتبار ساقط گردید **نظم** روزی که قضا مهره چرخ بگشت ۵
هر کس ز پی نقش مرادی میگشت ۵ القصه چه در میانه بازی شد راست ۵ از شیعه دو شش آمد و سنی سه پلشت ۵
و از غرایب عصبیات اهل سنت این است که فضل الله بن روزبهان شیرازی با آن عصبیت که در تمام رد جمیع اقوال علامه
حلی رحمة الله بر آمده میگوید که احادیث وارده در شأن دوازده خلیفه از قریش صحیح است و ثابت است در صحاح از روایت جابر بن
سمره لکن علمای اهل سنت خلاف نموده اند در تعیین این دوازده خلیفه پس بعضی گفته اند که سه خلیفه اول رسول خدا و علی

ابن ابیطالب

ابن ابیطالب ع و امام حسن ع و هفت نفر دیگر از بنی امیه اند که مجموع دوازده نفر میشوند و بعضی گفته اند که مراد صلحای از خلفا اند
بعد از امام حسن ع عبد الله زبیر و عمر عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و ایضا گفته که اگر مراد از دوازده خلیفه در ایت علم
و معرفت و ایضاح حجت و قیام باتمام منصب نبوت باشد پس مانعی از صحت و جواز آن نیست بلکه امر حسن نیکو است
و اگر مراد امارت و سلطنت است پس این صحیح و جایز نیست زیرا که از خلفای معصومین غیر از امام حسن ع و امیر المؤمنین ع
دیگر صاحب امارت و سلطنت نگردیده و نیست و اگر بعضی شیعه گویند که ایشان خلفا بودند اما مخالفان ایشان را منع از تصرف
در امر ایشان نمودند جواب گوئیم که بس شما اعتراف نمودید برانکه ایشان خلیفه بالفعل نبودند بلکه بالاستحقاق و بالقوه بودند
ظاهر است که مراد حضرت رسالت ص از حدیث خلافت خلافت بالفعل است نه بالقوه والا مجرد اسم خلافت ایشان
در امر دین چه فایده داشت والله اعلم و جواب جمله قول دوم او آن است که متفق علیه است که خود از رسول روایت نموده اند
که الخلافة بعدی ثلاثون سنة و بعد ذلک ملک عضوض یعنی مدت خلافت سی سال است و بعد از آن پادشاهی بزور است
و ایضا همین شخص با اندک فاصله در همان کتاب در مقام رد سخن علامه حلی در باره معاویه میگوید که احدی ادعای حقیقت
بامامت ایشان ننمود که بحث از احوال او متعلق بامور دین باشد و دیگران نیز معاویه را از اهل ملوک میشمارند پس بنابر این
حدیث بقول ایشان حضرت امام حسن ع نیز داخل خلافت نیست چه جای معاویه که قطع نظر از حدیث مذکور هم میگویند که خلیفه نیست
و بنا بر معاویه با آن همه بغض و کین با حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام و محاربه
با جناب امیر المؤمنین و کشتن چندین هزار نفر از بزرگان مهاجرین و انصار و قتل حضرت امام حسن ع بزهر دیده خیر المرسلین
و سایر قبایح و شنایع که ان شاء الله بعضی از اخبار بعد از این میشنید و شنیده و یزید پلید با آن شرب خمر و فجور و قبایحی که توان
شنیدن آن ندارد و قتل جناب سید الشهدا و حبس آل عبا و سیر و نهب ذریه رسول خدا و هتک حرمت مکه و مدینه
و منجنیق بستن بخانه کعبه و تاراج نمودن و مباح نمودن احوال و زنان اهل مدینه با آنکه کثیری از علمای اهل سنت مانند عمر
نسفی و ملا سعد الدین تفتازانی و غیر هما حکم صریح بکفر او و تصریح بلعن او نموده اند و ولید پلید شقی را که فرقان حمید و قرآن مجید را
هدف تیر گردانید چنانکه آورده اند که روزی ولید پلید از قرآن تفأل طلبید این آیه شریفه برآمد و استفتحوا و خاب کل
جبار عنید یعنی کفار طلب فتح مینمایند و هر جبار معاندی ناامید است از رحمت پروردگار عالمیان پس از آنجا که
بسیار ازرده شد قرآن را بدور انداخت و گفت تیر باران کرد و قرآن را مخاطب ساخته این شعر را انشا نمود **شعر**

تهددنی بجبار عنید ۞ وها انا جبار عنید ۞ اذا جئت ربک یوم حشر ۞ فقل یا رب مزقنی الولید ۞
یعنی مرا بجبار عنید تهدید مینمائید و حال آنکه من خودم جبار عنیدم فردای قیامت که پیش خدای خود میروی
بگو که ولید مرا پاره پاره گردانید و مروان سا که اول وزیر عثمان بود و بعد از معاویه ابن یزید سلطان شد
میبدی در شرح دیوان از کتاب فتن حاکم حکایت از عبد الرحمن ابن عوف روایت نموده که هر فرزند
که تولد میشود او را بنزد رسول الله میبردند و برای او دعا میفرمود و چون مروان را آورده فرمود که این وزغ
و اولاد وزغ و ملعون پسر ملعون است و از عایشه روایت نموده که رسول خدا لعنت نمود پدر مروان را و مروان
در صلب او بود و از کتاب غلام شیخ علاء الدوله از ابو سعید خدری روایت نموده که جناب پیغمبر در عیدین
ابتدا بنماز میفرمود و مروان مراولات تقدیم خطبه مینمود گفتم که ابتدا بنماز کجا رفت گفت یا ابا سعید
بدرستی که سنت متروک شد آن دینی که تو میدانی گفتم کلا قسم الحق من میدانم این است که شما هیچ
امر خیری بعمل نمی آورید و بعد از آن شیخ گفت که مروان ایمان را وسیله امارت حق کرد امیه و هر که
متابعت مذهب و مذاهب معاویه و جنود ایشان نماید با ایشان محشور گردد و از شفاعت پیغمبر بهره ندارد
و در موضع دیگر فرموده که بدرستی که معاویه یاغی و مروان طاغی هر دو مجبول بر مخالفت رسالت پناهی بودند
با فرزندان و متابعان ایشان و در شرح مجمع البحرین نقل کرده که سلاطین بنی امیه در اثنای خطبه سب جمعی که مستوجب سب
نبودند می نمودند و چون از نماز عید فارغ میشدند متفرق میگشتند و از شنیدن خطبه اعراض مینمودند تا گوش ایشان
الفاظ ناخوش را نشنود پس ایشان خطبه را مقدم بر نماز عید داشتند تا مردم بضرورت توقف نمایند و بعد از آن چیدی
سنتی گفته که نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و عبد الله زبیر بان تظاهر بعداوت اهل
بیت نبی تا حدی که در کشف الغمه و احقاق الحق و سایر کتب مذکور است که در ایام امارت خود در ایام خطبه
صلوات بر حضرت رسالت پناهی نمیفرستاد و بعد از آنکه از علت آن پرسیدند گفت برای آنکه اهل بیت بدکار دارد اگر
نام او را بزبان جاری سازم ایشان تکبر و تفاخر نمایند و سایر اشکال ایشان را با چندین امثال و اقوال و افعال که چنانچه
دیدی و شنیدی و بعد از آن نیز هم اضعاف آن را خواهی شنید و سنیان ایشان را اهل بهشت و جای شیعیان خلفا
و اوصیای جناب خاتم النبیین معصومین و دین قرآن مبین سلاطین ایشان قایم دانستن تحقیق از کید ابلیس در جهان مشهور

ترا است بلکه کتمان

ترا است بلکه کتمان ازاین قبیل از امامان اثنا عشر فضل الله بهان و سایر سنیان اهل و فرو تر است و تمامند
اینکه لازم آید که بعد از انقضای خلفا ایشان دین خدا بی خلیفه و سلطان ماند و از جانب خدا تقصیر را آن جا شد
با آنچه شنیدی از امتناع خلق زمین از خلیفه و امام و در حرب تخت خدا الی یوم القیامه و جواب حیلتیم آن معاند شقی
این است که مراد از احادیث جناب رسالت مآب و اعتقاد در خلافت شیعیان اهل بیت عصمت خلافت تمام الکلام
دین است بالفعل یا بالقوه و آنچه دیگران داشتند سلطنت دنیا بود نه خلافت و پادشاهی نمودن بر مخالفان و اطاعت
مردمان نکردن منافی خلافت بالفعل امامان نیست چنانکه پادشاهی ملوک کفار و عدم اطاعت و ایمان فساق
و کفار منافی نبوت بالفعل پیغمبران خداوند دیان نیست بلکه اینها بالفعل انبیاء و اینها بالفعل خلفاء و اولیاء
بودند هر چند احدی با ایمان نیاورده تمام کافر باشند و اینجا مراد از نصب امام اطاعت کافه انام باشد لازم آید که پیغمبر
و سایر پیغمبران و انبیاء هرگز نبوتشان فعلیت بهم نرسانیده باشد زیرا که هرگز جمیع مردم مطیع نبودند بلکه
هیئت کافر و منافق بودند بلکه مراد از خلافت و امامت ریاست عامه در امور دین و دنیا بنیابت رسول خداست
و فعلیت او بنص و تعیین است بجریان حکم و شیوع تصرف در امور کافه مسلمین و هر گاه حقیقت خلافت
شیوع تصرف در جمیع امور امت باشد چنانکه فهمیده است فضل هر اینه لازم آید مترتب فرع بر اصل و هر اینه
لازم آید که ابوبکر و عمر و عثمان نیز بزعم او خلیفه نباشند زیرا که جماعت اعراب [illegible] خلافت ابوبکر با متناع
از ادای زکوة علم مخالفت برافراشتند و جمیع اهل زمان سوای مروانیان نیز عثمان را ممنوع از تصرف دانسته
تا بالاخره او را از نشیمن و محصور ساختند پس معلوم شد که بر شخص منصوص از جانب خدا و حضرت رسالت
بنص منصوب با جماع بعضی از امت با تمکین فی الجمله و عدم فعلیت در جمیع امور اطلاق اسم خلافت و امامت
میتوانند نمود بلکه با عدم تصرف در امور نیز اطلاق این اسم روا تواند بود چنانکه سید ثقلین در شأن والا شأن حسنین
فرموده که این دو پسر امامند بایستند یا بنشینند و حال آنکه مطیعان ائمه ما از فضل خدا همیشه بسیار بودند
و شیعیان و مؤمنان پوشیده دم از اطاعت و ارادت ایشان میزدند و جمعی کثیر و جم غفیر اقتباس از انوار علم و
فضل ایشان می نمودند بحدی که اخبار و آثار علم و فضل و کمالات ایشان کالشمس فی رابعة النهار در جمیع اقطار
امصار و اقطار در غایت اشتهار بود و با وجود این و عدم استیلا در عصری از اعصار ذکر ایشان

خود رجوع نموده اند و جواب حیله چهارم آن جزو رفته در کمال بی فایده بودن وجود خلیفه غیر مستقل الحزبیت که علامه طوسی
علیه الرحمه فرموده که وجود امام لطفی است از جانب قادر علام و تصرف او لطف دیگر است از برای کافه انام و عدم تصرف
او از جانب ماست یعنی وجود امام لطف است خواه تصرف در امور نماید یا غیر متصرف باشد چنانکه از حضرت امیرالمؤمنین ع
مرویست که زمین خالی نمیماند از حجت خداوند یا ظاهر است و مشهور یا خایف است و از ترس اعدا مستور و مقهور
و مستور زیرا که اگر خالی ماند حجتهای الهی باطل گردد پس عدم تصرف امام نه از راه عدم لطف قادر علام است بلکه بجهت
عدم تمکین و اطاعت و تقصیر و ترک تصرف خاطئه انام است چنانکه یحیی و زکریا ع لطفی بودند از جانب خدا برای فرق عباد
و اینان را مقتول ساختند از راه گمراهی و عناد و سید الشهدا لطفی بود از جانب پروردگار رشید و امت
روسیاه آن لطف و نور را خاموش نمودند و اولاد یزید پلید و از این قبیل است در سایر ائمه کرام و بسیاری از ائمه عظام ع پس چون
پروردگار رحیم و ودود پیوسته عباد خود را امتحانات فرموده باز بکلیم و عفو جود اینها را ناگذاشت و لطف
جدیدی نموده توقیعات ایشان را ما گروه انگاشت و شمس فلک امامت یعنی امام زمان ع عشر سلاله حضرت خیر البشر را
لبث حضرت آدم و نوح بمراتب طول عمری بخشیده و لبث خضر و الیاس ع ببقیع در غمام غیبت از ابصار کوته نظران
پنهان گردانید تا دشمنان دین از آن امام مبین دست کوتاه رسید و منتظران محبین سالها نیز در لیالی دیجور و فقدان نور
رب العالمین باز منزل برسد **نظم** تا کی بود ستر ولایت ظاهر ۰ وز هر طرفی شود نور هدایت ظاهر ۰ از مشرق
تجرید برآید خورشید ۰ گردد همه جا نور عنایت ظاهر ۰ امید از کرم عمیم رب کریم آنکه چشم بصیرت ما را بمعرفت آن
حضرت روشنی بخشیده با غره ما را نیز از کحل الجواهر خاک آستان عرش نشان آن امام زمان روشن گرداند و آفتاب عالمتاب
حقیقت جامع ان الکمل خلیفه را بر در بام وجود شخصی ما بتاباند و ما ذلک علی الله بعزیز و هو علی کل شی قدیر و رحمت
و غفران پناه مولانا عبدالرزاق لاهیجی این مضمون را نیکو نظم آورده **نظم** آن شاه که از جهت پنهان ز جهان ۰
از فیض وجود دارد عالم گلشن ۰ خورشید اگرچه هست در ابر نهان ۰ از نور وی است باز عالم روشن ۰
تنویر هفتم در بیان طریق معرفت امام است چون دانستی افضلیت و عصمت و اثنیت امام را و دانستی که امامت
ریاستی است از جانب رب العزت بر جمیع امت نظیر نبوت و نظر باینکه در صفت اثنیت کافه انام را با امام
مشارکت است و نظر باینکه نفس مفهوم عصمت نیز اختصاص بغیر امام ندارد زیرا که آنچه ثابت گردیده وجوب عصمت پیغمبران

و اما آن

و امامان بوده نه فقط اینکه آن بلکه در دیگران نیز وقوع دارد چنانکه حضرت مریم بالاتفاق معصومه است و حضرت فاطمه
زهرا علیها التحیة و الثنا و علیها بمذهب شیعه معصومه است و همچنین ائمه هدی پیش از زمان نبوت و امامت ایشان معصوم بودند
و نظر باینکه افضلیت نیز احتمال شرکت دارد باین معنی که تواند بود که دو شخص یا بیشتر هر یک افضل باشند در جمیع امور
از جمیع خلایق اما با هم مساوی باشند مثل ائمه شیعه بمذهب ایشان پس هیچ یک از این سه صفت دلیل معرفت امام نشود
و نظر باینکه امامت نظیر مرتبه نبوت است پس ظهور معجزه و خوارق عادت نیز شرط چهارم امامت است و آن نیز از غیر
امام نیز صادر میشود مثل مائده حضرت مریم و مائده حضرت فاطمه علیها السلام و جنبیدن گهواره حسین ع
و گردیدن آسیا در وقت خوابیدن سیده نسا و احضار آصف بن برخیا عرش بلقیس را و شکافته شدن دیوار خانه
کعبه و داخل گردیدن فاطمه بنت اسد والده مطهره جناب ولی خدا و وصی مصطفی علی مرتضی ع و اینها را کرامت اولیا نامند
و حق است که از نبی و امام نیز قبل از وقت نبوت و امامت بظهور میرسد مثل شکستن ایوان کسری و خشک شدن
دریای ساوه و خاموش شدن آتشکده فارس در شب ولادت رسول خدا و در شکم مادر تعظیم حضرت نمودن و از دواردهم در حدیث
علی مرتضی با مادر سخن گفتن و بعد از ولادت چهار کتاب آسمانی را خواندن و اقرار برسالت و در گهواره قماط
پاره نمودن و اینها را ارهاص گویند زیرا که مردمان و صاحبان معجزه را انتظار رسیده باینکه صاحب این خارق عادت
پیغمبر و یا امام خواهد بود پس این خارق عادت نیز دلیل بر معرفت امام نیست مگر وقتی که مقارن با دعوی
باشد و همه علما لیاقت آن را که مطلع گردند تا ایمان آورند و علم مجموع این چهار بلکه هر یک از اینها در غایت صعوبت
و اشکال است پس ناچار است که از برای سهولت امر نص خدا و رسول ص و تعریف امام سابق منصوص از قبل
ایشان تعیین و تعریف امام نمایند تا اکثر امت باعتبار صعوبت آن چهار شرط از معرفت امام محروم نگردند
و نقض غرض حکیم علیم و تقصیر در تبلیغ نبی رئوف رحیم منتهی نشود بجهت آنکه تا بندگان نفس پروردگار را عالمیان
و پیغمبر آخر الزمان ص در تعیین خلیفه ایشان نشنوند ایمان آورند و او را خلیفه دانند و از زمره مسلمین
بیرون نروند تا وقتی که عیانا و مشاهدا علم بچهار شرط دیگر حاصل نمایند و موجب کمال ایمان و زیادی ایقان ایشان
گردد **تنویر هشتم** در بیان امامت امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابیطالب است و در آن پنج تکمیل است از
برای ائمه چون دانستی که افضلیت و عصمت و اثنیت و معجزه و نص شرط امامت است پس این را نیز باید دانست که

چون قاطبه فرق شیعه حضرت امیرالمؤمنین را جامع جمیع این فضایل حمیده دانسته اند از همین جهت او را خلیفه بلا فصل
جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله میدانند **تکمیل اول** در افضلیت آنجناب از جمیع مخلوقات رب العالمین بدانکه مراد از
افضل شخصی است که جهات فضل در او بیشتر باشد و مراد از جهات فضل اموریست که صاحب آنها مستحق تحسین و مدح شود
و خواه بحسب عقل خواه آنجناب شرع خواه در دنیا و خواه در عقبی و جهات فضل بر دو قسمت یکی ذاتیه داخله و دویم اعتباری
خارجی و قسم اول نیز بر دو قسم است فضایل نفسانیه و فضایل جسمانیه و قسم دویم نیز بر دو قسم است فضایل نسبی و فضایل
سببی و جمیع این جهات در مجموعه کمالات از کافه بریات بیشتر و بیشتر است و جامعیت آنجناب افضل رب
الارباب متفق علیه دوست و دشمنست چنانکه در طرایف شیخ طوسی از سفینة الفضلاء نقل است با این لفظ منقولست
که باید اول اقتدا نماید السید عقلاء یعنی علی مرتضی زیرا که آنجناب فرمود که حق شناخته نمیشود برجال حق را بشناس
تا اهلش را بشناسی و در رساله علم لدنیه گفته که امیرالمؤمنین فرموده که رسول خدا زبان مبارک خود را در دهان من نمود
و هزار باب از ابواب علم گشود که هر بابی مفتاح هزار در دیگر میشود و باز فرمود که هرگاه بمسند حکومت بنشینم هر آینه میان اهل
تورات بتوراتشان و میان اهل انجیل بانجیلشان و میان اهل قرآن بقرآن ایشان حکم مینمایم لیس غریبا که گفته
که این مرتبه از علم حاصل نمیشود از برای شخصی مگر بعلم الهی لدنی آسمانی و چنانچه از یکی از حکما فضایل آن
امام اتقیا را پرسیدند گفت چگویم از فضایل شخصی که دوستان از ترس و تقیه و دشمنان از حسد و کینه فضایل
و مناقب او را کتمان نمودند و از میانه دو پنهان نمودن اینقدر فضایل او شهرت یافته که تمام عالم را گرفته و فضل
روزبهان شیرازی در کتاب ابطال که در رد کشف الحق علامه حلی نوشته گوید که فضایل آل محمد صلعم امریست
که انکار آن نتوان نمود زیرا که انکار رحمت دریا و وسعت صحرا و نور آفتاب جهان مدار و ظهور انوار
وجود سحاب و شکوه بلند همت اس رب الارباب مطلقا و اصلا نتیجه ندارد سوای آنکه منکران مورد استهزا گردد
کی میتواند که انکار فضل جمعی نماید که ایشان ندای اهل سداد و خازنان رحمت علم پروردگار عالمیان و معدن
نبوت و حفاظ آداب فتوت اند و ابن حجر در صواعق محرقه گوید که چون امیرالمؤمنین داخل کوفه گردید حکیمی از عرب
بخدمت جناب ایشان آمده گفت و الله یا امیرالمؤمنین که تو خلافت را زینت بخشیدی نه آنکه خلافت ترا و زینت تو
کرد و تو خلافت را بلند نمودی نه آنکه خلافت باعث رفعت جاه و بلندی تو شود و آنکه خلافت محتاج تو بود و نه تو محتاج

شریف

شریف تو محتاج خلافت و شخصی از سیبویه نحوی فضایل علی را پرسید جواب گفت که استغنا و بی نیازی او از کل مردم و احتیاج
جمیع مردم باو در جمیع امور دلیل است بر اینکه اوست امام کل مردم و از ابن ابی الحدید پرسیدند که در
تفضیل ابوبکر بر علی چه میگوئی گفت چگویم در باره شخصی که گروهی خدایش میگویند و طایفه وصی بلا فصل مصطفاش
میدانند و فرقه در تنزیل مرتبه او نموده اند رابع خلفاش میدانند و شخصی دیگر که جمعی خلیفه میشمارندش و گروهی مسلمانش
اسم مسلم بر او نمیشمرند و از خلیل ابن احمد نحوی پرسیدند که چرا قریش از بیعت علی تکلف ورزیدند و غیر او را
بر او مقدم داشتند فرمود که بسبب اینکه علی در همه موارد بر ایشان غالب بود در جمیع فضایل گوی سبقت از ایشان
میربود با او را منکر گردیدند و بمناسبت صوری و معنوی با شبیهان خود مایل گردیدند و در این معنی شعری گفته اند
کل شکل لشکله الف ۰ اما تری الفیل یالف الفیلا ۰ و نظیر این مضمون را بفارسی گفته اند **نظم** کبوتر با
کبوتر باز با باز ۰ کند هم جنس با هم جنس پرواز ۰ و دیگری گفته **شعر** و قائل لی کیف تهاجرته ۰ و قوله
فولا فیه انصاف ۰ لم یک من شکلی فهاجرته ۰ والناس اشکال و الاف ۰ و ابن ابی الحدید از
مسند احمد حنبل روایت نموده که رسول خدا صلعم با فاطمه زهرا فرمود که خدای تعالی یک مرتبه نظر باهل زمین
فرمود پدرت را از میان ایشان اختیار نمود و در مرتبه دویم نظر کرد شوهرت را اختیار فرمود و ابن حجر در صواعق گوید که طبرانی
و ابن حاتم از ابن عباس روایت نموده اند که هر جای قرآن که یا ایها الذین آمنوا نازل شده است علی امیر و شریف
آیت است و بعد از قرآن در فضیلت علی نازل گردیده است و ایضا از طبرانی و او از عمر روایت کرده که
از برای علی سه خصلت منقبت بود که اگر برای من یکی از این است بود و از ابو علا از ابو هریره از عمر بن خطاب روایت
نموده که علی ابن ابیطالب سه خصلت مخصوص بود که اگر یکی از آنها برای من میبود بهتر بود در نزد من از اینکه جمیع شتران
سرخ مو از من میبودند یکی تزویج دختر پیغمبر دوم سکنای او در مسجد پیغمبر سیم علم دادن او در روز خیبر
و در شمع الیقین از تاریخ خطیب روایت نموده که رسول خدا فرمود که بهترین مردان شما علیست و بهترین جوانان شما
حسن و حسین اند و بهترین زنان شما فاطمه زهراست و از ابوبکر شیرازی روایت نموده که آنجناب فرموده که بهترین
است بعد از من علی و فاطمه و حسن و حسین اند و از مناقب ابن مردویه و مسند احمد و مناقب خوارزمی و کتاب ابن
شیرویه عبدالوس همدانی با اندک تفاوت از سلمان فارسی روایت نموده که از رسول خدا پرسیدم که هر پیغمبری وصی دا

وصی تو که خواهد بود فرمود که وصی موسی که بود گفتم یوشع ابن نون فرمود که چرا گفتم زیرا که او در زمان خود
اعلم از همه بود فرمود که وصی من و صاحب سر من و بهترین مردم بعد از من و وفا کننده بوعده من و قاضی دین من و برادر و وزیر
من علی ابن ابیطالب است و از فردوس دیلمی و کتاب شرف النبی از رسول خدا صلعم روایت نموده که آنحضرت فرمود که یا علی
اول کسی که داخل بهشت شود منم و تو و حسن و حسین و ذریه ما از پی ما و زنان ما از پی ذریه ما و شیعیان ما از چپ و راست ما
و از مناقب ابن مغازلی روایت نموده که آنجناب فرمود که روز قیامت یک قبه از طلای احمر بامر جناب اقدس الهی در جانب راست
عرش از برای من نصب نمایند و قبه دیگر از طلای احمر برای ابراهیم خلیل و قبه دیگر در میان هر دو از برای علی نصب نمایند
پس چون می بینی درستی که در میان دو دوست باشد و مخفی نیست که این حدیث شریف دلالت صریحی است بر تقدیم حضرت
امیر المؤمنین ع بر حضرت ابراهیم و زیادتی قرب آنجناب و حضرت خاتم النبیین پس هرگاه پیغمبر آخر الزمان صلعم
باذن پروردگار عالمیان راضی باشد که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در میانه او و علی ع باشد چگونه مسلمانان ابوبکر و عمر و عثمان را
با علی مساوی دانند و از کتاب شرف النبی از عمر لعنتی روایت نموده که آنجناب فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و حسین ع با هم
در حظیره قدس باشیم در قبه سفیدی که آن قبه مجد است و از مناقب ابن مغازلی شافعی روایت نموده که عمر گفت از
رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود که اگر آسمانها همه اهل آسمان و زمین را بکفه میزان گذارند و ایمان علی را در کفه
دیگر ایمان علی بر همه زیاده کند و میرزا محسن قمی از مسند احمد حنبل و صحیح بیهقی و علامه حلی علیه الرحمه از صحیح ترمذی
و قاضی بیضاوی نیز در مواقع شرح دیوان و صاحب روضة الواعظین همگی با اندک مغایرتی از جناب مقدس نبوی صلعم
روایت نموده اند که هر که خواهد که علم آدم و فهم نوح و حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی و زهد یحیی و جمال و سخاوت
یوسف و هیبت سلیمان و قوت داود و رحمت محمد را ببیند پس نظر بعلی ابن ابیطالب ع اندازد و در تفسیر امام فرمود که
هر که خواهد که جلالت آدم و حکمت شیث و بزرگواری و شرافت ادریس و شکر و عبادت نوح و وفا و خلت ابراهیم و بغض
اعدا و الله و خصومت و تشمیعی موسی مر با دشمنان خدا و معاشرت و محبت و دوستی او با دوستان خدا و عبادت
عیسی را ببیند پس علی را ببیند و فضل او در زمان دیگر را او را با امامان با ایمان خود بالمره دست از ایمان خود
برداشته با اینکه این حدیث شریف چنانکه دیده و شنیده از کتب معتبره صحیحه سنی وارد شده انکار نموده و گفته که اگر فضائل
مذکوره در هر یک از انبیا در یک از اینهاست مجموع در علی باشد لازم آید که او افضل از جمیع انبیا باشد و افضلیت غیر نبی بر نبی

باطل است جواب اینکه اولا این است که آنچه مسلم است وجوب افضلیت هر پیغمبری از امت خود است و ممتنع است
که امت او افضل از او باشند نه مطلقا پس تواند بود که غیر نبی افضل باشد از پیغمبری که مبعوث بر او نیست چنانکه در قرآن مجید
در شان خضر و موسی و اخبار بسیار در شان ایشان و حضرت داود و لقمان مشعر بلکه ظاهر در این معنی است ثانیا اینکه افضلیت
امری عقلی نیست بلکه سماعی شرعیست و علم بآن حاصل نشود مگر از طریق اخبار چنانکه همان ناصبی شقی و صاحب شرح مواقف و
شارح قوشچی و غیر ایشان از معاندین بدین تصریح نموده اند و از موضوعات اخبار ترجیح میدهند سه خلیفه خود را بر حیدر کرار
و گویند که مراد ما از افضلیت اکثریت ثواب است نه بر جهات فضیلت از حسب و نسب و علم و شجاعت و معرفت و
شرافت و چونکه دلیل عقلی در افضلیت باین معنی منتفیست و دلائل نقلی نیز افاده یقین نکنند زیرا که همه آنها
یا خبر واحدند یا ظنی الدلالة و با وجود این از طرفین متعارضند و اختصاص بکثرت اسباب ثواب موجب جزم کردن
بزیادتی ثواب نیست بلکه موجب ظن بکثرت ثواب هم نمیشود زیرا که ثواب بتفضل جناب اقدس الهی است پس او را میرسد
که مطیع را ثواب ندهد و عاصی را ثواب دهد پس در تتمه جواب گوئیم که اگر در دین از دل سیاه نداری پس چون است
که یک نحو قطع نظر از فضائل جسمانیه و نفسانیه علی میکنی و افضلیت را بمعنی اکثریت ثواب میگیری و در آن هم نیز
استحقاق را شرط نمیدانیم و ثواب تفضلی قائل میگردید هر چند نسبت بشخص عاصی باشد از برای اینکه تفضیل دهیدان شقی را
بر علی ولی در دعوی دیگر بلا فاصله ثواب تفضلی را بر طاق نسیان میگذاری و قطع نظر از فضائل جسمانیه و نفسانیه متفق علیه
خود مان در باره علی مینمایند و اخبار متواتره معنویه منقوله از کتب معتبره خود را رد میکنی و با وجود آیه تطهیر و آیه کریمه مباهله
و حدیث شریف غدیر و حدیث منزلت و حدیث ثقلین و اتحاد نور آنجناب با حضرت رسالت و مساوی نفس شریف
رسول خدا آمدن وی باین همه فضائل و اقوال همان ثواب تفضلی را هم در باره آن جناب بیدار بیاری که مبادا این راه
خانه بر تفضیل علی دلیل بر آن است که جمیع اعتقادات خود را از عذاب جاودانی برای پس تو علی را فقره ای با ابواب
مسلمانانا ما **نظم** نا از علیان علی با عمر • هیچ نگویم ز خیر و ز شر • حشر علیان علی با علی • حشر عمریان عمر با عمر • ثانیا
اینکه تمام حدیث مشهور علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل اعتراف دارید پس هرگاه مراد از علما جناب امیر المؤمنین ع
و اولاد طیبین او را میدانند پس ثابت و محقق غیر نبی با نبی میتوان گشته اید در آن نیز شما را فضیلت است که خود آنرا
باطل کرده اید و هرگاه مراد سایر احاد از علمای حضرت رسالت ص را قرار میدهید پس خود نظر کنید باینکه امیر المؤمنین ع

واولاد طیبین او را بالاتفاق معتبران علما میدانند بافضلیت ائمه اثنا عشر بر سایر انبیا اعتراف نموده اید وحقیقت آنچه
خود با خلق کرده اید قایل گشته اید فهو المطلوب اما آنچه گفته اید که اینها اخبار احاد اند وظنی الدلاله اند سببی بغیر از تتبع
وتحقیق حماقت یا نهایت حمیت جاهلیت ندارد زیرا که آنچه در کتب معتبره اینها مذکور است از روایت و
بجاه حدیث افزونست و از جمله اینها یا زده حدیث از متواترات است و یکی از آنها را که برای استشهاد ثبت بیان میکنیم
ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه از کتاب حافظ زرندی و علی مار رضوان الله علیهم اجمعین از کتاب ابن مردویه و از اخطب
خوارزم و اصفهانی و ابو بکر شیرازی که همگی از اعیان علما اند روایت کرده اند که چون آیه کریمه اولئک هم خیر البریه نازل شد
رسول خدا صلعم فرمود که خیر البریه علی ابن ابیطالبست و در بعضی از آنها این است که بعلی ابن ابیطالب فرمود که خیر البریه
تو و شیعیان تو اند و ابن جبیر از ابن عباس و عطیه و دارمی از عایشه و ابن ابی حاتم از جابر و ابن مجاهد در کتاب ولایت
و دیلمی در فردوس و احمد در فضایل و خطیب در تاریخ و اعمش از عایشه و غیر اینها از علمای بسیار معتبر باختلاف الفاظ روایت
نموده اند که جابر انصاری در کوچه های مدینه میگشت و میگفت قال النبی صلعم علی خیر البشر من ابی فقد کفر و من رضی
فقد شکر یعنی علی بهترین مردمان است هر که ابا کند کافر است و هر که رضا دهد شاکر است و هر گاه این متواترات را با شش
هزار و چهار صد و یا نصد حدیث نیز متجاوز است اخبار احاد میشمارند و حال آنکه اسلاف ایشان بمقتضای روایات آن
یکی از این قبیل اخبار در مدح حیدر کرار اکتفا می نموده اند و غافل بوده اند از این معنی که بعد از ایشان ملا سعد الدین تفتازانی و فضل
روزبهان شیرازی و سید شریف جرجانی بر پانصد و شش صد حدیث معارضه کلام جناب قدس الهی انکار افضلیت علی و اولاد امجاد
با کتاب خدا و سنت محمد مصطفی صلعم بازی را جایز میدانند چنانکه ابن ابی الحدید در شرح روایت نموده که روزی عمر عبد العزیز در
مجلس خود نشسته بود که جوانی جمیله خوش اندامی را داخل گردانیده که دو مرد با او رفیق بودند و نام یکی از ایشان میمون
میمون ابن مهران بود مضمون آنکه این مرد که پیر دیگری شوهر این زن است و پدر مدعی این است که چون شوهر بطلاق قسم
خورده که علی ابن ابیطالب افضل این امت و اولی از همه است برسول خدا صلعم از این جهت زنش مطلقه
شده است و شوهر میگوید که چون من قسم خورده ام زن در حباله منست مطلقه نشده و پدر میگوید که چون قسم
دروغ خورده می باید که از زوجه خود دست بردارد و شوهر قسم خورده که راست از زن خود دست بر ندارد و پدر قسم خورده که
دختر خود را با او نگذارد چون مسئله مشکل و نزاع شدید بود و خدای تعالی فرموده که در مسایل برسول و اولو الامر رجوع کنید

ونوا ایشا

ونوا بر مائی ایشان را گذرت توفرستادم پس عمر عبد العزیز جمیع بنی هاشم و بنی امیه و اکابر قریش را حاضر نمود و صورت
قضیه را با ایشان نمود تمام اهل مجلس نظر بخلیفه میکردند ساکت بودند و عمر نیز هم مدتی خاموش بود بعد از آن سر بالا نمود و گفت
چه میگوئید در حکم این قضیه و هیچیک متعرض جواب نگردیدند باز گفت سبحان الله چرا جواب نمیگوئید یکی از بنی امیه گفت امر فرج
و ما حرات نمیکنیم تو امیری و صاحب اختیاری هر چه بفرمائی مطاعی باز گفت نظر ما به آن امر گفت نمیگوئیم پس متوجه مردی
از بنی هاشم گردید که از نسل عقیل ابن ابیطالب بود گردید و مسئله را از او پرسید عقیلی گفت که هر گاه تو اسم عمل میکنیم
میگوئیم و الا ساکت مانیم عمر گفت که از هر چه گوئی تجاوز نخواهیم بنی امیه چون این را شنیدند جوشیدند و خروشیدند که
ای خلیفه ما نزدیکان و خویشان تو ایم حکم ما را بدیگری رجوع میکنی و حق ما را ضایع میکنی عمر گفت ساکت باشید و بجز زد
جهل خود را بزنید اول از شما خواهش نمودم ما نگفتید هر گاه او حق را شناسد و مسئله را داند و شما خطا گوئید و عاجز باشید از جستجو
من چه بینید پس عقیلی گفت که قسم شوهر راست است و زوجه اش مطلقه نیست عمر گفت از کجا دانستی عقیلی گفت قسم
میدهم ترا بخدا که نمیدانی که روزی فاطمه زهرا سلام الله علیها بیمار بود و پدر بزرگوارش بعیادت او توجه فرموده پرسید که چه چیز میل داری
عرض کرد که با انگور خواهش بسیاری دارم اما میدانم که این وقت انگور نیست و نمیبایم حضرت رسالت پناه صلعم
فرمودند که پروردگار بر آن قادر است بر فرستادن انگور پس از خداوند در رو مسئلت نمود که پروردگارا
انگوری برای ما برسان بمصاحبت شخصی که از جمیع امت من افضل بوده باشد پس در این اثنا علی رسید و سبد انگوری
که گوشه ردای مبارک خود را بر آن پوشیده بود حاضر گردانید حضرت خاتم الانبیاء پرسید که یا علی این چیست عرض نمود که
از برای فاطمه آورده ام انگوریست پس دو مرتبه تکبیر فرمود و از خداوند معبود مسئلت نمود که خدایا چنانکه مرا مسئول
نمودی و دعای مرا مخصوص علی علیه السلام گردانیدی دخترم را نیز از خوردن این انگور شفا عاجل مسرور گردان پس آن
جناب فرمود که بخور بنام خداوند پس فاطمه تناول فرمود قدری از آن انگور را و هنوز آن جناب بیرون
نرفته بود که فاطمه شفا یافته و برخاست پس چون عمر این را شنید بغایت خوشنود گردید و گفت راست گفتی و خوب
گفتی من شنیده و دانسته بودم ای مرد زوجه خود را بردار و ببر و اگر پدرش با تو نزاع کند بینی او را بشکن و عمده باد
پس روی بجماعت خلیفه بنی امیه نمود و فرمود که ای بنی امیه والله که آنچه ایشان میدانند ما نیز میدانیم و جاهل
نیستیم ولکن محبت دنیا ما را فریفته و از راه راست برده است پس گویا که تمام بنی امیه لال شدند و دیگر حرفی نزدند

و قاضی میبدی در فواتح گیوان از تفسیر ثعلبی از ابن عباس و ابن سیرین روایت نموده که مراد از طوبی در آیهٔ الذین آمنوا و
عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب درختی است در بهشت که بیخ آن درخت در خانهٔ علی است و در خانهٔ هر
مؤمن شاخی است از آن و بعد از آن این نظم را گفته **نظم** ای از شکنج طره‌ات بر هر دلی بندی دگر ٭ رشتهٔ جان را بهر
سوی تو پیوندی دگر ٭ گر پدر خورشید و مادر ماه باشد فی المثل ٭ بر زمین ناید کوی چون تو مولودی دگر ٭ و مجملا فضایل
ائمهٔ اطهار و سیّما فضایل حیدر کرار بی اغراق بیرون از حصر و شمار است چنانکه از اخبار ائمهٔ دین الطریق معتقده مفید
یقین و علامه حلی در کشف الحق از اخطب خوارزمی که از مشاهیر علمای سنّی است از ابن عباس روایت نموده که رسول
خدا صلعم فرمود که اگر تمام درختان عالم قلم گردند و دریاها مرکب شوند و تمام جنیان حساب نمایند و جمیع آدمیان
بنویسند فضایل علی را شماره نتوانند و بانتها نرسانند **نظم** آن را که خدا بلا فتی کرده ثنا ٭ مخلوق چگونه اش سراید
ثنا ٭ در مدح علی هست یک رباعی کتاب ٭ این چهار کتاب که فرستاده خدا ٭ و ایضا بایان دستور حبیب خدا صلعم
فرمود که خدای عزّ و جلّ برادرم علی را فضایل بسیار مخصوص فرموده که از بسیاری آنها را شماره نمیتوان نمود پس هرکسی که فضیلتی
از فضایل علی را مذکور سازد و اقرار بآن نماید خدای عزّ و جلّ گناهان او را بیامرزد و هرکسی که فضیلتی از فضایل او را بنویسد همیشه
ملائکه از برای او استغفار نمایند مادامی که از آن نوشته اثری باقی باشد و هرکسی که فضیلتی از فضایل علی را بگوش جان بشنود
خداوند عالمیان گناهانی که بگوش کرده باشد بیامرزد و هرکسی که نظر کند بکتابی که در فضایل علی باشد خداوند عالم گناهانی که او را
بسبب چشمها کرده باشد بیامرزد پس فرمود که نظر کردن بصورت منوّر علی عم عبادتست و نام شریف علی را بردن عبادتست
و قبول نمیشود خداوند عالم ایمان بنده از بندگان را مگر بدوستی علی و بیزاری از دشمنان علی عم **شعر** لو ان عبدا اتا
بالصالحات غدا ٭ بود کل نبی مرسل و ولی ٭ و صام ما صام صوّام بلا ملل ٭ و قام ما قام قوّام
بلا کسل ٭ و عاش فی الناس آلافا مؤلفة ٭ عار من الذنب معصوم من الزلل ٭ فلیس فی الحشر
یوم البعث ینفعه ٭ الا بحب امیر المؤمنین علی ٭ ایضا **نظم** بحق خالق بیچون خدای سبحانی ٭
بحق جملهٔ قرآن بیان رحمانی ٭ که دشمنان علی را نماز نیست درست ٭ اگرچه سینه اشتر کنند پیشانی ٭ و از طرق
اهل بیت عصمت علیهم السلام مرویست که فضایل هزار باب است و اگر از آن جمله شماره روایت میکنند یک باب یا دو باب
بیش نیست کسی پرسید که اینکه ما از فضایل شمار روایت میکنیم همین است فرمودند که تمام آن یک الف ناتمام بیش نیست

و در روایت

و در روایت دیگر فرمود که شما بخداوندی ما قائل نشوید دیگر هرچه خواهید بگوئید که کم گفته‌اید **شعر** فنعم ما قیل فیک من خفی
و جلی ٭ فدون ما انت علیه یا علی ٭ و مؤید این است روایتی که در کتاب انوار الطریق معتقده روایت نموده و در
شرح الیقین از مسند احمد حنبل بیرون نوشته که رسول خدا صلعم بعلی مرتضی فرموده که اگر نه از ترس این بود که آنچه نصاری در بارهٔ
عیسی گفتند جماعتی از امت من در بارهٔ تو گویند هر آینه در شان تو چیزی میگفتم که بهیچ جا نروی مگر آنکه جماعت
مسلمین خاک قدمت را جهت تبرک بردارند و از اینجاست که محمد بن شافعی که امام شافعیه است در مدح آنجناب گفته است **شعر**
لو ان المرتضی ابدی محلّه ٭ لکان الخلق طرا سجّدا له ٭ کفی فی فضل مولانا علی ٭ وقوع الشک فیه انه الله ٭
و مات الشافعی لیس یدری ٭ علی ربه ام ربه الله **نظم** تعریف علی بگفتگو ممکن نیست ٭ گنجایش بحر در سبو ممکن
نیست ٭ من ذات علی را بواجبی کی شناسم ٭ اما دانم که مثل او ممکن نیست ٭ شاهی که علی گشته رفیق رتبتش ٭ حیران شده
عقلها بذات و صفتش ٭ هر چند بواجبی شناسد غایتش ٭ ممکن نبود بواجبی معرفتش ٭ پس چون ثابت است که علت غائی
ایجاد ارض و سما اقدم و اشرف جمیع مخلوقات خدا جناب محمد مصطفی است و در همه جا نور علی مرتضی با او در یک جا بوده تا بعبد المطلب
رسیده از آن بدو قسم منقسم گردید پس مذهب محققین فرقهٔ محقهٔ شیعهٔ اثنا عشریه را عقیده این است که حضرت امیر المؤمنین عم
افضل است از جمیع انبیا و مرسلین سوای جناب حضرت خاتم النبیین صلعم و خلاصه کلام درین مقام اینست که نظر باینکه
اهل اسلام اتفاق دارند بر اینکه جمیع کمالاتی که حاصل از برای جمیع انبیا شده ببرکت روحانیت محمد مصطفی صلعم بوده و اینکه
امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او در عالم انوار نیز اقرب از سایرین پس استبعاد از اعلی بودند انکار نتوان نمود زیرا که احادیث
صحیحه قبل از خلقت و معیت روز قیامت و معیت در جنت ایشان را فریقین بتواتر روایت نموده و متعرض انکار
آن نگردیده اند و اینکه امیر المؤمنین عم و اوصیای طیبین او در فضایل صوریه و معنویه افضل از جمیع امت نبوی اند
نیز منکری ندارد زیرا که بعضی از اشاعره که سه خلیفه را افضل از زوج فاطمه میدانند چنانکه شنیدی چونکه جرات انکار
این اخبار نمیکنند و در باب افضلیت بجواب تفضیل قانع میکردند پس معلوم میشود که اهل بیت خیر المرسلین با سایر انبیا
و مرسلین در استفاضه سابق از وجود معنوی محمدی شریک و سهیم بوده اند و اضافه بر آن باعتبار آنکه وجود صوری
ایشان نوعی از وجود صوری جد امجد ایشانست و جمیع فضایل جسمانیه و نفسانیه آنجناب بر سبیل تفصیل در
عالم شهود دیده اند و شنیده اند و بخلق عظیم آنجناب متخلق گردیده اند و در تشبه بآن انسان کامل در عبادات سعی اهم

و صبر بر نوایب و بلیات جد و پدر را که بکمال رسیده اند تا آنکه باجماع امت در فضایل صوری و معنوی و حسبی
و نسبی بکمال رسیده اند و بتوقیع رفیع آیه تطهیر طهارت و نزاهت عملی و مزین شده اند و سراج
وهاج مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح از برای نجات امت و هدایت ایشان سبب حل نجات از دریای ضلالت
هویدا و روشن گشته اند پس البته جامع فضایل صوری و معنوی و حسبی و نسبی محمدی افضل و اکمل از صحابه
از اینها بتنهایی خواهد بود و هو المقصود **دلیل دویم** آیه مباهله است که ختم فرموده که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم زیرا که مفسرین و محدثین موالفین و مخالفین اتفاق نموده اند
که مراد از ابناء ما حسنین اند و از نساء ما فاطمه زهرا و از انفسنا رسول الله و امیر المؤمنین است نیز اتفاق
نموده اند که در روز مباهله از مردان غیر از علی و از فرزندان غیر از امام حسن و امام حسین و از زنان غیر از فاطمه
زهرا با آن حضرت دیگری همراه نبود و این ظاهر است که حضرت رب العالمین مساوی نفس خیر المرسلین
خوانده از جمیع مخلوقات خدا که از آن جمله که انبیا اند افضل خواهد بود و مؤید همین معنی را ابن ابی الحدید از مسند احمد
حنبل روایت نموده که روزی سید ابرار رسولی فرستاد بنزد یکی از قبایل کفار یا اسلام یا آنکه مردی که
از من باشد و در روایت دیگر مردی را که مثل من باشد میفرستم تا گردن شما را بزند و فرزندان شما را اسیر کند و اموال
شما را غارت کند و عمر گفت که من هرگز آرزوی امارت نکردم مگر آن روز که منتظر بودم که آنجناب مرا مقرر فرماید که ناگاه
دست علی را گرفت و دو بار فرمود که آن شخص این است و این حدیث با اندک تفاوت لفظی در کتب فضایل [illegible]
[illegible] **دلیل سیم** ابو طلحه الصیبی در مطالب السئول از کتاب حلیة الاولیاء از نعیم محدث روایت نموده
که از جمله کرامتهای آل نسبت بجز بر جناب رسالت پناه این است که عیسی بن مریم نماز میگذارد در عقب مهدی
و عیسی از پیغمبران اولوا العزم است و شکی نیست که اقتدا افضل بمفضول بحسب عقل قبیح است و هرگاه
عیسی اقتدا نماید بمهدی پس چگونه تواند بود که علی افضل نباشد از عیسی و حال آنکه علی افضل است از مهدی
نفس نبی هم که حسن و حسین فرموده که پدر ایشان بهتر است از ایشان و ایضا قول حضرت صادق فرمود بمردی از اصحاب
خود آیا زیارت میکنی جد من امیر المؤمنین را آن مرد گفت که من او را زیارت نمیکنم امام فرمود که اگر تو از شیعیان ما
بودی من هرگز بروی تو نگاه نمیکردم آیا زیارت نمیکنی کسی را که خدا و ملایکه و جمیع پیغمبران او را زیارت میکنند آن مرد

گفت من

گفت من اینها را ندانسته بودم حضرت فرمود که بدان که علی ابن ابیطالب علیه السلام افضل است نزد خدا از جمیع امامان و کیفیت
پیشینیان و مراد او اینست ثواب اعمال ایشان و بعدد اعمال ایشان تفضیل داده میشوند و چرا چنین نباشد و حال آنکه رسول خدا
در حدیث مشهور بین الجمهور در قتل عمرو بن عبدود عامری فرمود که ضربت علی در روز خندق افضل است از عمل جن
و انس تا روز قیامت و هرگاه یک ضربت علی افضل باشد از عمل جن و انس پس چگونه سایر اعمال او را قیاس میتوان نمود مگر
جمیع پیغمبران از جمله جنیان و انسیان میباشند و بحسب روایت انس بن مالک حدیث مرغ بریان را که هدیه آورده بودند
از برای رسول خدا صلعم پس فرموده که خدایا برسان از نزد من محبوب ترین خلق خود را که تناول نماید با من این مرغ را
پس بعد از دعای پیغمبر علی رسید و در تناول آن مرغ با پیغمبر شریک گردید و قول پیغمبر فرمود که احب خلق
خود را برسان عام است در پیغمبران و غیر ایشان و لفظ احب از برای تفضیل است و زیادتی محبت خدای عز و جل
این است و جزای میت که میباشد بسبب زیادتی عمل و آن موجب افضلیت است و این معنی از برای علی افضل است **دلیل چهارم**
روایتیست که ابو طلحه مزبور معنعن از حضرت صادق روایت نموده که یهودی بنزد رسول خدا صلعم آمده و ایستاده و بر آن
جناب نظر میکرد و فرمود که ای یهودی چه حاجت داری گفت تو افضلی یا موسی ابن عمران که خدای عز و جل با او تکلم
نمود و توریه را بر او نازل فرمود و دریا را برای او شکافت و از برای او سایه بان ساخت حضرت فرمود که هر چند ناخوش
است که شخصی تزکیه نفس خود نماید ولکن نعمت خدا را اظهار باید کرد بدرستی که آدم چونکه ترک کرد ترک اولی را گردید بعد از آنکه
مرا و آل مرا شفیع گرداینده حق تعالی او را بخشید و چونکه نوح بکشتی در آمد و از غرق شدن ترسید مرا و آل مرا
شفیع گرداینده خداوند عالم او را نجات بخشید و چونکه ابراهیم در آتش نمرودی مبتلا گردید مرا و آل مرا شفیع خود طلبید
خدای عز و جل آتش را بر او سرد و سلام گردانید و چونکه موسی عصای خود را انداخت و از ترس جان خود را باخت
مرا و آل مرا شفیع خود گرداینده از خداوند او را نداء لا تخف انک انت الاعلی شنید ای یهودی اگر موسی زمان پیغمبری
مرا دریابد و بمن و پیغمبری من نگرود ایمان او با او نفعی نمی بخشد و از پیغمبری او نبوت نبیند ای یهودی یکی از ذریه
من مهدی که چون خروج نماید عیسی از آسمان برای نصرت او فرود آید و او را مقدم دارد و در عقبش نماز گزارد
دلیل پنجم روایتی است که در کتاب الانوار روایت نموده که در شبی که ابن ملجم مرادی لعین حضرت مرتضی
علی را ضربت زد صعصعة ابن صوحان عبدی از آن جناب پرسید که تو یا امیر المؤمنین افضلی یا آدم صفی

فرمود که تزکیهٔ شخص مر نفس خود را قبیح است ولکن تحدیث بنعمت پروردگار عالم صحیح است خدای عز و جل آدم و حوا را در بهشت
ماوا داد و ایشان را از خوردن شجره نهی فرمود و آدم با وجود نهی معبود از خوردن آن اجتناب ننمود و من اشیائی را که از مباحات خدا را
ترک نموده ام و از خوف لذت نفس نزدیک آن نرفته ام گفت تو بهتری یا نوح فرمود که نوح قوم خود را نفرین نمود و من بر ظالمین
حق خودم نفرین نکرده ام و پسر نوح کافر بود و پسران مرا دو سید جوانان بهشت رسول خدا ص گفت تو بهتری یا موسی کلیم الله ع
فرمود که خدا موسی را بسوی فرعون فرستاد و موسی گفت می ترسم که مرا بکشند و رسول الله مرا بتبلیغ سوره برائة مقرر فرمود که در روز
حج بر قریش بخوانم و من رفتم و بر ایشان خواندم و از ایشان مطلقا نترسیدم با وجود آنکه از بسیاری صنادید و بزرگان ایشان را
کشته بودم گفت تو بهتری یا عیسی روح الله فرمود که مادر عیسی ساکن بیت المقدس بود چون هنگام ولادتش رسید آوازی شنید
که از این خانه بیرون رو تا فارغ گردی و داخل مشو که این خانهٔ عبادت است نه خانهٔ ولادت و مادر من چونکه وضع حملش نزدیک
رسید بود در خانهٔ کعبه از برای شفا حاضر گردید پس صاحب خانه دیوار کعبه را شکافت و مادر مرا در میان کعبه انداخت و من
در آن خانه متولد گردیدم و غیر خود مرا در این حالت با خود شریک ندیدم پس بدیدهٔ بصیرت با فور تامل کنید و از روی
حقیقت عبرت گیرید تا افضل را بشناسید **دلیل ششم** خبریست که در کتاب الانوار و سایر کتب معتبره ذکر کرده
اند که چون حجاج ابن یوسف ثقفی حره دختر حلیمه سعدیه را طلبید باو گفت که شکی نیست در اینکه تو رافضیه حره گفت
فراست غیر مؤمنست بر اینکه تو میگوئی حجاج گفت که این سخن بر تقصیر تو افزود حره گفت تقصیر من چه بود حجاج
گفت که شنیده ام که علی را بر ابوبکر و عمر و عثمان ترجیح میدهی حره گفت والله که آن سخن چنین که بتو رسانیده
دروغ گو بوده است والله که من علی را بر ایشان ترجیح نداده ام ولکن علی را بر آدم و نوح و ابراهیم و داود و سلیمان
و موسی و عیسی افضل میدانم حجاج گفت وای بر تو من تفضیل علی را بر جمعی از صحابه رسول خدا صلعم اند
انکار نمی نمایم و تو میگوئی که من او را از هفت تن پیغمبران خدا بهتر میدانم پس اگر بیش دلیلی بر صحت دعوی
خود نیاوری هر آینه سرت را از تن جدا میکنم حره گفت که بر گوش هوش آورم که صحبتها را بشناسی دیگر انکار
نخواهی حجاج گفت که با خدا عهد کرده ام که دیگر اغماض ننمایم پس پرسید که بچه دلیل او را تفضیل میدهی بر آدم حره گفت
که خداوند عالم در قصه آدم اسناد معصیت و غوایت باو داد پس توبه او را قبول نمود و مولای مرا از آن منزه و مثل آن
لسعیکم مشکورا اختصاص داد و مولای من چشم بر هم زدنی معصیت خدا ننمود و از خطا بدرست کنند کان فرطاعتش

بفرمود

بفرمود پس آیا منافی این دلیل من چیزی داری حجاج گفت ندارم پس گفت که بکدام دلیل تفضیل میدهی او را بر نوح
حره گفت که بنص قرآن زنان نوح و لوط کافر بودند و با ایشان خیانت نمودند و زوجهٔ مولای من فاطمه زهرا است
که تزویج فرموده باو خداوند اعلا در زیر درخت سدرة المنتهی و فرزندان او حسن و حسین اند که هر دو سید جوانان
اهل بهشت اند که ایشان را پیغمبر بر دوش خود سوار مینمود و علاوه در بارهٔ ایشان فرمود که خوب بار برداریست
بار بردار ایشان پس نبی فرمود که خوب سوارانند این دو و پدر از ایشان بهتر است ایشان پس هر گاه حسنین
سید جوانان بهشتیان از پیغمبران و اولیا و صلحا باشند و پدر ایشان امیر مومنان بنص پیغمبر افضل از ایشان
باشد چرا نباید که از نوح افضل باشد پس اگر منافی این حرف داری بگو حجاج گفت ندارم پس گفت که دلیل تفضیل
تو علی را بر ابراهیم چه چیز است حره گفت که ابراهیم از خداوند کریم خواهش دیدن زنده کردن اموات نمود و بعد از
شنیدن خطاب ولم تؤمن اطمینان قلب خود را در ولکن لیطمئن قلبی عرض فرمود و مولای من
دعوی بزرگ نمود که احدی قبل از او و دیگری بعد از او نیز قایل آن قول نتواند بود و فرمود که لو کشف الغطاء ما از
ددت یقینا هر گاه پرده را از روی کار بر دارند و امور عالم غیب را آشکارا نمایند یقین و اعتقاد من قابل زیاده نخواهد
بود زیرا که حقایق اشیا را آگاهی دارم از اسرار آنچه باید شاید و باید دانسته گردیده ام پس اگر میتوانی منافی
این بگو حرفی که داری حجاج گفت که ندارم پس گفت که بچه جهت علی را افضل از داود میدانی حره گفت که در
منازعهٔ که داود و سلیمان را در باب صاحب زراعت و گوسفندان خوردن بود حکم فرمود و داود از حکم آن عاجز گشته
حتم تفهیم سلیمان حکم را فرمود و رسول خدا در بارهٔ مولای من اقضاکم علی فرمود پس اگر منافی این حرف داری
بگوی حجاج گفت ندارم پس گفت که از کدام وجه او را افضل از سلیمان میدانی حره گفت که سلیمان ملک دنیا را از خدا
عالمیان طلب نمود که بعد از او سزاوار چنین ملکی دیگری نتواند بود و مولای من بعد از آنکه تمامی دنیا را بر او عرض نمودند
فریب آن نخورده به طلاق او را مطلقه فرمود که دیگر او را رجوعی باین نتواند بود پس اگر بر نفی این قول سخنی داری بگو
حجاج گفت ندارم ولیکن دلیل تفضیل او را بر موسی میخواهم حره گفت که چون موسی از فرعون ترسید
و خوف داشت رو بسمت مدین گردید و بعد از آن بار به پیغمبری رسید خود خایف بود پس از خداوند فرجی اشتراکت
هر لحظه را برای امن خود طلبید و خداوند عالم مسئول او را باجابت رسانید و از لحظه لا تخف انی لا یخاف

لدی المرسلون مطمئن گردانید و بعد از آن امر الهی را نیز رد داد و ربو فرعون و قوم او نهاد و مولای
من در شبی که مشرکین اراده قتل حضرت سید المرسلین نمودند بر فراش ابن عم خود خوابید و جان خود را
فدای جان آن شفیع امم گردانید و مطلق و اصلا نترسید تا آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله در شان او نازل گردید پس هر گاه بر خلاف این قول سخنی داری باید که بگوئی
حجاج گفت که ندارم اما علت افضلیت او بر عیسی را می خواهم حره گفت که با آنکه مادر عیسی
از سکنه و سدنه بیت المقدس بود در ولادت عیسی به امر خدا از آنجا بیرون رفته در پای درخت
خرمائی عیسی تولد نمود و مولای من چون که مادرش بطلق مخاض رسید و از خانه کعبه شفا طلبید دیوار
خانه کعبه شکافته شد و بی اختیار داخل خانه کعبه گردید و آن مولود مبارک را بر زمین نهاد و مثل این
فضیلتی در جهان کسی ندارد پس هرگاه بر نفی این معنی سخنی داری بیان فرما حجاج گفت که والله
اگر این دلیلهای واضحه نمی شنیدم هر آینه بانواع عذابهای شدید معذبت میگردانیدم پس جوایز بسیار
و عطایای بی شمار از برای حره مقرر فرمود و او را موفق المرام رخصت داده روانه نمود **تکمیل دوم**
در عصمت آن جناب از جمیع نواهی رب الارباب بدانکه حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء عالمین فاطمه
زهرا و امام حسن و امام حسین باتفاق جمیع مفسرین محل نزول آیه تطهیرند و شیعه و سنی در این معنی خلافی
ندارند و حضرت فاطمه مطلقا و حسنین در زمان امیر مؤمنان در معرض امامت نبودند با آنکه پدرشان
افضل است از ایشان پس عصمت نگوئی که علامت امام است مخصوص بآن حضرتست پس امامت در آن زمان
منحصر است در امیر مؤمنان و هو المطلوب و در تفسیر امام مروی شده که رسول الله لشکری بجنگ فرستاده
و علی ابن ابیطالب علیه السلام را امیر ایشان قرار داد پس چون فتح و غنیمت نمودند علی رغبت فرمود
که جاریه از جمله غنایم را خریداری نماید و قیمت آنرا از غنایم دیگر مجری نماید پس چون خاطب ابن
ابی بلتعه و بریده اسلمی این را دیدند لجاج ورزیدند و در قیمت جاریه افزودند پس چون منتهای قیمت
رسید امیر المؤمنین کنیزک را قیمت داده مالک گردید پس خاطب و بریده با یکدیگر متفق گردیدند که
شکایت آن جناب را برسول الله نمایند پس چون بمدینه رسیدند بریده در برابر رسول الله ایستاده و عرض کرد

که یا رسول الله

که یا رسول الله پسر ابوطالب از گرفتن جاریه از غنایم دار حرب خود را بر مسلمین مزیت داد رسول خدا صلعم
اعراض فرموده بریده از راست و چپ عقب سر و پیش رو چهار دفعه دیگر این شکایت کرد پس غضبی
بر آن جناب مستولی گردید که بعد از آن و قبل از آن کسی مانند آن ندیده بود که رنگ مبارکش متغیر و رگهای
گردنش منتفخ گشت و تمام اعضایش بلرزه نشست و فرمود که ای بریده چه بر این داشته است ترا که اذیت
برسول الله میرسانی مگر نشنیده که خدای عز و جل میفرماید که آن جماعتی که آزار و ایذا میرسانند خدا و رسول خدا
پس بهتان و گناه آشکارا متحمل شده اند بریده گفت که یا رسول الله من ترا اذیت نرساندم فرمود که ای بریده مگر نمیدانی که علی
از منست و من از علی ام و هر که علی را آزار رساند پس مرا آزار رسانده است و هر که مرا آزار نماید پس خدا را آزار نموده
و هر که خدا را آزار نماید خدا او را بعذاب الیم در آتش جهنم آزار رساند ای بریده تو دانا تری یا خدای عز و جل تو اعلمی یا قاری
لوح محفوظ تو بهتر میدانی یا مالک الارحام ای بریده بریده گفت بلکه ایشان بهتر میدانند فرمود تو عالمتری یا فرشتگان
که حفظ اعمال علی میکنند بریده گفت بلکه ایشان عالمترند فرمود که پس چگونه ملامت و توبیخ و تشنیع علی
تو علی را از کاری که کرده است و اینک خبر داد مرا جبرئیل از حفظه اعمال علی که ایشان نوشته اند بر او گناهی از
هنگامی که از مادر متولد گردیده و اینک ملک الارحام مرا حدیث نموده که پیش از ولادت علی او را معصوم
ابدی نوشته اند و اینک ملائکه قراء لوح محفوظ علی را المحفوظ معصوم از هر گناهی و لغزشی یافته اند ای بریده چگونه
تخطئه علی مینمائی و حال آنکه رب العالمین و ملائکه مقربین تقویت علی نموده اند ای بریده چگونه متعرض ملامت علی
میشوی و حال آنکه او امیر مؤمنین و سید صالحین و سید وصیین و فارس مسلمین و قاید غر محجلین و قسیم نار و جنت
هر بین است ای بریده بدرستی که قدر علی را خدا بهتر از شما میداند چون روز قیامت شود خدای تعالی اقوامی برسد که اینک
نامه اعمال شما پر از گناهانست پس حسنات اعمال شما کجا پنهانست گویند پروردگارا نمیدانیم حسنات ما
که کریم السبب او از آتش دوزخ برات خداوند کریم فرماید که من حسنات شما را میدانم و ثواب او را بشما عطا فرمایم پس قطعه
کوچکی می آرند و در کفه حسنات ایشان میگذارند پس کفه ایشان سنگین و بزمین میرسد و کفه سیئات ایشان از آسمان
اول میگذرد پس بهر یک از ایشان میفرماید که دست پدر و مادر و برادران و خواهران و مخصوصان و خویشان و همه متعلقان را
و آشنایان خود را بگیر و با ایشان داخل بهشت شو پس اهل محشر تعجب نمایند و گویند پروردگارا کسانی اند که ایشان را ندیدیم

اما از حسنات ایشان چیزی نمیدیدیم خداوند عظیم فرماید که یکی از ایشان چیزی ندارد و قرض دارد و قرض خود را ببرادر مؤمنی خود
را میفرود طلبکاران خود گفت که یکسال خود را اندوختی که من ترا بسبب محبتی که با علی داری دوست میدارم پس طلبکار را جواب
داد که من نیز بمحبت علی علیه السلام طلب خود را بتو بخشیدم و از مال خود هم آنچه خواهی بتو میدهم پس میگوید خداوند رحیم علی هر دو را
بشنوید من که ما آن هر دو را بمحبت غلام بخشیدم و محبت علی را برای ایشان هر روز ذخیره نهادم و ایشان را با پدر و مادر ایشان
در بهشت ماوی دادم امری بریده داخل جهنم میشوند بسبب دشمنی علی اعلا بیشتر از سنگ ریزه که حاجیان می اندازند
در جمرات منی پس خبردار باش که بنا شی از اتفاق **تحفهٔ سیم** در اثبات ایمان امام انام و خلیفه رب الارباب است بدانکه
در قرشیت و هاشمیت و طهارت و نجابت و شرافت انتساب خلافی در میانه مسلمین نیست بلکه نسب شریف از مادر
و پدر هر دو هاشمیت زیرا که پدران بزرگوار ابوطالب ابن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف بود و از فاطمه
بنت اسد بن هاشم تولد نمود و اسم ابوطالب عبد مناف بود و صاحب کتاب عمدة المطالب گفته اسم او عمران بود
و چون پسر بزرگ ابوطالب نام داشت کنیت بر اسم غلبه نمود و باجماع مسلمین بزرگ قریش و سید بطحا بود و باجماع شیعیان
امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله اوصیای ابراهیم بود و قبل از اظهار نبوت رسول خدا انتساب را سیدانست و ایمان
آورده و هرگز بت پرستی نکرده بود لاکن بجهت حمایت و حراست رسول خدا از کفار قریش تقیه می نمود و در خفیه
فرزندان و خواص خود را ترغیب اسلام می فرمود و در تفسیر امام علیه السلام از آبای کرام خود علیهم الصلوة والسلام روایت نموده که خدای
تعالی برسول خود وحی فرمود که من تایید تو فرموده ام و ترا قوت داده ام بدو فرقه از شیعیان یکی پنهان و یکی آشکار اما آن
آن شیعیان که ترا نصرت میکنند در پنهانی سید و افضل ایشان ابوطالب است و اما شیعیانی که علانیه دارند ترا
نصرت و یاری تو میکنند سید و افضل ایشان علی ابن ابیطالب است و فرمود که ابوطالب مثل مؤمن آل فرعون بود که ایمان
خود را پنهان میکرد و در روضة الواعظین جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و آله پرسیده که یا رسول الله اکثر مردم میگویند
که ابوطالب کافر از دنیا رفت فرمود که ای جابر پروردگار تو عالم بغیب داناتر است از غیب در شبی که مأمور بمعراج
گردیدم چهار نور بر عرش دیدم و از خداوند عالم از حال نورها پرسیدم فرمود که یا محمد یکی جد تو عبد المطلب است و
دیگری عموی تو ابوطالب است و دیگر پدرت عبد الله و اینک برادرت علی ابن ابیطالب است گفتم بار الها پس بسبب
چه باین درجه و مرتبه رسیده اند فرمود که بسبب آنکه پنهان نمودند ایمان و صبر نمودند بر آن تا هنگام رفتن از جهان و دنیا

شیخ طوسی

شیخ طوسی از حضرت صادق از پدران بزرگوار خود صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین روایت نموده است
که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود و مردمان در اطراف او جمعیت داشتند ناگاه مردی از آن میان برخاست
و گفت یا امیرالمؤمنین ترا خداوند عالم باین مرتبه رسانیده و پدرت را در آتش معذب گردانیده فرمود که ساکت شو
خدا دهنت را بشکند قسم بحق خدائی که محمد را به پیغمبری فرستاد که اگر پدرم شفاعت جمیع گناهکاران روی زمین را
نماید حقتعالی شفاعت او را در باره ایشان قبول نماید و چگونه او در آتش میماند و حال آنکه پسر او بهشت و جهنم را قسمت
می نماید پس فرمود که قسم بحق خداوندی که محمد صلی الله علیه را نبی گردانید که نور ابوطالب در روز قیامت انوار جمیع خلایق
منتفی سازد مگر پنج نور نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین بدرستیکه نور ابوطالب از نور
ماست که خداوند عالم دو هزار سال پیش از خلقت آدم آفرید و ایضا روایت کرده که رسول خدا امر نمود اهل بیت
خودش ابوطالب در حالتی که جنازهٔ او را پوشانیده بودند پس فرمود که یا عم مرا در یتیمی کفالت نمودی و در کودکی تربیت
فرمودی و در بزرگی یاری نمودی پس خدا ترا جزای خیر دهد پس امر فرمود علی را بغسل دادن او و ابن ابی الحدید در شرح گوید
که امامیه و اکثری از زیدیه را عقیده این است که ابوطالب از دنیا نرفت مگر باسلام و بعضی از مشایخ معتزله ما را نیز
عقیده این است که ابوطالب از دنیا نرفت مگر باسلام مثل شیخ ابو القاسم قمی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان و خطبه
کتب مؤلفه در ایمان ابوطالب بسیار است چنانکه از تتبع کتب رجال معلوم میشود و احادیث صریحه در این معنی بسیار است که در کتب
اخبار خصوصا در کافی محمد بن یعقوب کلینی و کتاب الانوار مسطور است و اما مادر آن نامدار فاطمه بنت اسد بن هاشم
بوده آن سعیده نیز باجماع امت از جمله سابقات مؤمنات مهاجرات بوده و علی ابن صباغ مالکی مکی در کتاب فصول
مهمه گوید که فاطمه بنت اسد رضی الله از جمله سابقات در ایمان بود و با جناب نبوی هم هجرت بمدینه نمود و بمنزله مادر پیغمبر
محبوب بود و پس چون از دنیا رحلت نمود رسول خدا پیراهن خود را کفن او فرمود و اسامه ابن زید و ابو ایوب انصاری و
عمر بن الخطاب و غلام سیاهی را بکندن قبر او امر فرمود و چون قبر او بلحد رسید رسول خدا بدست مبارک خود لحد را ساخته
خاک آن را بیرون کشید و چون فارغ گردید در لحد بر پشت خوابیده گفت خداوندا تو زنده میکنی و مرگ میدهی و تو
خداوندی که هرگز نمیمیری خداوندا بیامرز مادر من فاطمه بنت اسد را و حجت او را تلقین نما و وسیع گردان قبر او را بحق پیغمبر
خودم و پیغمبران قبل از من بدرستی که تو ارحم الراحمین پس جماعت در مقام حیرت از مقالات و لطف و عنایات که قبل از او

نسبت با حضرت مریم بوده پرسیدند فرمود چون این خورده بودم او پوشیدم تا از جامه های بهشتی در پوشد و در قبر
او خوابیدم تا فشار قبر او تخفیف یابد زیرا که او بهترین خلق خدا بود از جهت معرفت با من بعد از ابوطالب عم من و اما مولد آن
شهریار در روز جمعه سیزدهم ماه رجب در خانه کعبه بود در سی و سه سال بعد از عام الفیل پس فرزندی طاهری از نسل طاهری
که در شهر حرام و روز جمعه که سید ایام است در بیت الحرام که اشرف بقاع است سوای امیرالمؤمنین ع دیگر کس ذکر ننموده
و با زنده و واحدی در این فضیلت قبل از او و بعد از او با او شریک نباشد چنانکه علامه حلی از کتاب بشیر المصطفی ص و قاضی نورالله
شوشتری از ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب کشف الغمه و صاحب فصول مهمه از یزید بن قعنب و از زبده بنت عجلان
ساعدی و او از ام عماره بنت عباده بن نضله ساعدی و در روضة الواعظین و در کتاب الانوار از اعلام الوری و ارشاد مفید و
مناقب ابن شهرآشوب با اتفاق و تمامی جرح روایت نموده اند و عبارت روضه این است که یزید بن قعنب گوید که روزی من
با عباس ابن عبد المطلب و جمعی از عبد العزی در برابر کعبه نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد را دیدیم که او را درد ولادت
گرفته روی به کعبه آمد و این مضمون مناجات نمود که پروردگارا به درستی که من ایمان به تو و جمیع رسولان و کتابهای تو
آورده ام و تصدیق کلام جد خود ابراهیم خلیل را نموده ام و او است بانی بیت العتیق پس بحق بانی این خانه ترا قسم
میدهم و بحق فرزندی که در شکم دارم ولادت مرا آسان گردان و فرج عاجل کرامت فرمای یزید گوید که دیدیم دیوار خانه
از پشت از هم شکافته شد و فاطمه داخل گردید و باز دیوار بهم چسپید و ما چون کوشش بسیار نمودیم و قدرت بر گشودن قفل در
بهم نرسانیدیم دانستیم که از امر خدای عز و جل است پس فاطمه در روز چهارم بیرون آمد و امیرالمؤمنین ع در دست او بود و
فرمود من فاضل ترم از زنان پیشین زیرا که آسیه بنت مزاحم عبادت نمود خدا را پنهان در موضعی که دوست نمیدارد
پروردگار عالمیان و به درستی که مریم دختر عمران درخت خشک را بدست خود جنبانید تا آنکه رطب تازه از او بر چید
و به درستی که من داخل بیت الحرام گردیدم و از اثمار جنت تناول نموده برگهای او را چیدم پس چون اراده بیرون آمدن نمودم
ندا از هاتفی را گوش خود شنودم که ای فاطمه او را علی نام کن زیرا که پروردگار علی اعلی فرموده که من اسم او را از اسم
خود اشتقاق نموده ام و او را مؤدب بآداب خود ساخته ام و توفیق ادراک غوامض علوم خود باو داده ام او است که جمیع بتها را
از خانه من بر اندازد و در بالای خانه من اذان گوید و تقدیس و تمجید من نماید پس خوش حال دوستان و مطیعان او و وای
بر حال دشمنان و عاصیان او **نظم** در رحم وجود کعبه در چه صدف ● دری که در آن نور نبوت و لطف ● ای سنی با بصیرت

از کور برای ● فرقی بنما میان گوهر ز خزف ● و در بشیر المصطفی این زیادتی است که فاطمه ع فرمود که در وقت ولادت
علی ع سال آدم سی ساله بود و با علی ع محبت بسیاری داشت و گهواره او را نزد فراش خود میگذاشت و متوجه اکثری
از تربیت او بود و در وقت شستن علی را با کرم میشود و از برای خوردن او شیر مهیا میکرد و اینده و در وقت خواب گهواره
او را می جنبانید و او را مداری با او بازی می نمود و می پوشید او را بر سینه خود می چسپانید و در جبال مکه و شعاب و اودیه
او را می گردانید و میفرمود که این برادر من و ولی من و ناصر من و صفی من و ذخیره و پناه من و در جمیع امور ما امین من و وصیت من بر حقیقت
من و خلیفه منست در امت من و در مناقب ابن شهرآشوب این زیادتی که روزی فاطمه بنت اسد در نزد پیغمبر صلعم
حاضر بود دید که آنجناب خرما تناول میفرماید که خوشه بوی آن زیاده از مشک و عنبر خوش بوتر بود چون فاطمه
آن خرما را دید از رسول خدا بهره طلبید سید کونین فرمود که این خرما رعایت نکنم کسی را که با علی شهادت دهی بانه فاطمه کلمه طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله تکلم نمود و از آن خرما تناول نمود پس رغبتش بخرما زیاده گردید و خرمای دیگر برای
شوهرش ابوطالب طلبید پس حضرت دانه دیگر باو بخشید و با او عهد فرمود که شوهرش نخورد مگر بعد از شهادت توحید
و اقرار به نبوت رسول حمید و چون ابوطالب شب وارد خانه گردید نسیم بوی خوش آن خرما را شنید و از واقعه مطلع گردید
تکلم بشهادتین نمود و خرما را از فاطمه گرفته تناول فرمود و گفت ای فاطمه ایمان مرا از قریش پنهان دار تا مرا سرزنش
و ملامت ننمایند پس با زوجه خود نزدیکی کرد و همان شب انعقاد علی ع بود و بعد از آن حمل هر روز حسن و جمال فاطمه زیاده
میگردید و صدای تکلم علی را در شکم خود میشنید پس روزی فاطمه با جعفر پسر خود در خانه کعبه بود که علی با برادرش
شروع در تکلم نمود پس جعفر از شنیدن آن بیهوش گردید و هیکل بتهای کعبه بر رو غلطیدند فاطمه چون این معجزه را دید
دستی بر شکم خود مالید و گفت یا قرة العین تو در شکم مادر خود می احساس مینمایم چه خواهی بود وقتی که بیرون
آئی و بعد از آن شکافته شدن دیوار پشت خانه کعبه و داخل شدن فاطمه و توقف نمودن سه روزه و خوردن
از میوه های بهشت را روایت نموده پس گفته که چون فاطمه بیرون آمد علی ع فرمود که السلام علیک ای پدر و رحمة الله
و برکاته پس تنحنحی فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون تا آخر آیات پس رسول خدا ص
فرمود که بسبب تست فلاح و رستگاری مؤمنان و قوتی و الله امیر ایشان که از علم خود بایشان میرسانی
که تو حلال و حرام را میدانند و تو و الله دلیل ایشان که تو هدایت می یابند پس زبان مبارک خود را در دهان

علی ع نهاد و در از وچشم ازان جوشیده وعلی بکید چشم خود را بر دهان رسول خدا صلعم کشود و بروی مبارک ان جناب
خنده نمود و در سنه سی ام ولادت ابوطالب ع خلق را بر الیقین دعوت نمود و سیصد شتر و هزار گاو و گوسفند قربانی نمود
و در روایت طولانی دیگر در بحار الانوار مسند ابن عمرو ابن سعید خدری چنین است که رسول خدا صلعم از برای سلمان
فارسی رضی الله و ابوذر غفاری و مقداد و عمار و حذیفه و خزیمه و ابو الطفیل و ابو الهیثم التیهان حکایت فرمود که چون من
علی ع را از مادر گرفتم دست راست خود را بگوش راست خود گذاشت و اذان و اقامه گفت و اقرار بشهادتین نمود و صلوات
بمن فرستاد و سلام داد و گفت ع قرائت کنم یا رسول الله من گفتم بخوان پس قسم بحق ان خداوندی که جان محمد در قبضه
قدرت اوست که ابتدا صحف آدم نمود و ان را از حرف اول تا آخر تلاوت نمود که اگر آدم و شیث زنده میبودند هر آینه
اقراری نمودند بانکه علی ع بهتر از ایشان حفظ نموده است پس صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی را قرائت
نمود که اگر موسی حاضر بود هر آینه اقرار می نمود بانکه علی ع بهتر از او ضبط توریة کرده است پس زبور داود را تلاوت نمود
که اگر داود علیه میبود اقرار بر بهتری ضبط علی ع می نمود پس انجیل عیسی را قرائت مینمود که اگر عیسی ع حاضر بود هر آینه تصدیق
مینمود که علی ع بهتر از من ضبط انجیل نموده پس قران خود را از او شنیدم و حفظ او را مانند حفظ خود دیدم پس با من تکلم نمود
و تکلم انبیا و اوصیا و [illegible] فرمود و کلمات طفولیت خود رجوع نمود و در خرایج قطب راوندی مرویست که
ابوطالب ع بفاطمه فرزند در شکمی که علی کودک بود که این طفل را من شکسته تبان می بینم و از دانستن بزرگان قریش
می ترسم فاطمه گفت من از این عجب تر از علی ع دیده ام زیرا او قاتلی که باو حامله بودم چون اراده طواف کعبه مینمودم
و گاه موضع بتها میرسیدم علی پاهای خود را در میان شکم مینهاد و فرصت و آرام گذشتن از اصنام نمیداد و صاحب
حمله حیدری روایت نموده که در وقتی که فاطمه بنت اسد با امیر المؤمنین حامله بود چون جناب سید المرسلین را میدید
بی اختیار تعظیم ان حضرت مینمود روزی ابوطالب گفت که محمد در حکم فرزند تست که پا مادر بود و تو در عهد
صبا متکفل او شدی و حال نیز از بار حمل سنگینی از تو توقع تواضع ندارد فاطمه گفت که من در این تعظیم اختیاری
ندارم ولی چون محمد داخل میگردد طفلی که در رحم دارم مرا به تعظیم او از جا بر میدارد و در برخواستن بیقرار میسازد
اگر باور نداری امتحان نمای تا بدانی پس ابوطالب حمزه را طلب نمود و بعد از انکه داشتن یک کتف فاطمه مقرر فرمود و خود
کتف دیگر فاطمه را گرفت و رسول خدا را طلب نمود چون ان جناب داخل گشت فاطمه فی الفور چنان از جا جست که ابوطالب

وحمزه ازانکه

وحمزه ازانکه و داری او عاجز گشته و هر یک از جا جسته بگوشه نشستند و ایضا در اوقات حمل هر گاه جناب رسالتماب
صلی الله علیه و آله وارد خانه میگردید میفرمود السلام علیک یا اخی و از شکم فاطمه جواب میشنید و علیک السلام یا رسول الله
بعد از انکه ان جناب از حرم تولد نمود چشم بر روی مادر خود نگشود فاطمه او را بیرون اورده غمگین بود که مبادا در چشم او
عیبی باشد پس چون رسول خدا داخل گردید و احوال ان مولود را پرسید چون صدای پیغمبر را شنید روی بان
سرور نمود و دیده را بر روی او گشود و سلام کرده جواب شنید و ان جناب [illegible] در گرفته جهت غسل مولود آب
طلبید و سبوی آب [illegible] کرسی حاضر گردانیدند و او را بر ان کرسی خوابانیدند چونکه سر و گردن او را شستند او خود
بر پهلو گشت و چون از شستن پهلو فارغ گردید باز خود بر جانب دیگر غلطید و چون از شستن جانب چپ او فراغت
حاصل نمود سید ابرار بی اختیار رقت فرمود چون سبب گریه ان جناب را پرسیدند فرمود که چنانکه دیدید که در این شستن
علی ع از پهلو بپهلو میغلطید روزی که من از دنیا میروم او مرا غسل خواهد داد و من از پهلو بپهلو میغلطم و او مرا خواهد
شست و چون بعد از غسل دادن فاطمه خواست که پستان در دهان او گذارد و او را شیر دهد روی از پستان گردانید
دیگر بار [illegible] پستان را نمکید ان حضرت مراد او را یافت و مادر دیگر او را در بغل گرفته زبان مطهر را در دهان او گذاشت
و او بمقدار یک چشم خواب لعاب از دهان ان جناب میمکید پس بعد از ان از پستان مادر شیر طلبید و ایضا
ابوجهل لعین را شیوه این بود که هر طفلی که در مکه تولد میشد خاک زیر پای بتان را می آورده و در چشم ان طفل
مولود در عوض سرمه میکرد پس چون ان ملعون اراده نمود که از ان خاک بر چشم امیر المؤمنین ع کشد ان حضرت
چشم را بر هم نهاد و صورت بر هم کشید چون خواست که چشم ان حضرت را بزور بگشاید چنان طپانچه بر روی ان
لعین زد که از پا در امد و بیهوش گردید و صورت و گردن ان لعین کج شد و تا زنده بود در گردن و روی او کجی بود
و در بحار الانوار بروایت انس ابن مالک از عم ان بزرگوار روایت نموده که چون فاطمه بنت اسد فرزند خود را در
قماط پیچید [illegible] بزور بازوی خیبرگشای قنداق را بدریده پاره گردانید بیرون امد فاطمه قنداق را دو برابر سابق
نمود باز قماط را دریده و دست خود را گشود فاطمه در هر دفعه یکی یا افزود ان جناب ع میدرید و دست خود را میگشود
تا انکه شش قماط که یکی از انها پوست [illegible] یکی حریر بود بر روی هم پیچیده و گاهی او را در ان لباس مضبوط گردانید
پس از بازوی خیبرگشای همه انها را بیکدفعه درید و مادر خود را مخاطب گردانید که ابا در دست مرا مبند [illegible]

گرمی نمی جمع کرد بانگشت خود تفرج نمایم مبارکها خداوند ایضا بروایت انس از عمر بن الخطاب روایت نموده که علی در گهواره
خوابیده بود دستهاش بحکم بسته بود ناگاه ماری را دید قصد اذیت او نمود فی الحال خود را از گهواره انگند دست
خود را گشود و بدست راست حلق گردن مار را افشرده و بدست چپ حلق دهان مار را از هم درید و او را هلاک گردانید
چون فاطمه حاضر گردید و این حالت را از فرزند خود دید فریاد بر کشید تا قوم و قبیله جمع گردیده و چون کشتن مار را دیدند او را
حیدر مسمی گردانیدند ایضا روایت نموده که ابو طالب فرزندان و برادرزادگان را جمع میفرمود و ایشان را بکشتی گرفتن که عادت
عرب بود مقرر میفرمود و علی ع دستهای خود را برهنه میساخت و برادران و بنی اعمام بزرگتر از خود را می انداخت
و پدرش او را ظهیر مینامید پس چون که جوان رسید بمردان عظیم جثه شدید القوة می پرداخت و ایشان را کاه که هلاک
می انداخت و بسیار بود که ایشان را در النذیب میبرد و در هوا می انداخت و بسیار بود که اسب تازی را از پشت
روحه میراد که پا اختیار از پس میرفت و پیوسته سنگهای بزرگ را از قله سر کوه بر سر یکدست میگرفت و بهر جا بر
سر دست می آورد تا پیش مریم بر زمین میزد و دو وسه نفر از ایشان سعی ها می نمودند و نمیتوانستند که از جا حرکت
داد و اوران جبلا نقدر مبلغ است که جمعی از صاحبان قوة یکی از آنها را حرکت ندهند یا آنکه پیوسته در راه مکه و مدینه
انهارا می بینند که آنجناب بدست مبارک خود تنها آنها را بریده است و در هر دفعه سه میل را بتنهائی با این
طریق که دو تای آن را در زیر بغلها گرفته و یکی را بر زمین انگنده و با پای مبارک خود غلطانیده تا هر سه را بر سر راه آورده
و در آن نصب فرموده و براینها میل علی نقش نموده است و از قوت آنجناب مشهور است که هرگز اتفاق نیفتاده
که بازوی مردی را بگیرد که نفس او تنگ نشود و دیگر نفس تواند کشید تا آنکه دست بردارد و ایضا از جابر جعفی
روایت نموده که دایه علی زنی بود از بنی هلال و همشیره داشت که در سن از آن حضرت بزرگتر بود بیک سال
پس روزی دایه از پی کاری رفته بود و حضرت امیر با همشیره خود تنها نشسته بود ناگاه آن طفله بسر
چاهی آمده و معلق بچاه مشرف شد تا نظر دایه حضرت امیر چون دید که همشیره اش بچاه می افتد از یکدست پای
او چسپیده و از یکدست دیگر یکدست او را گرفته چنین خود رسانیده و دست او را بدهن محکم گرفته با هر دو دست
بهر دو پای او چسپیده و او را چنین معلق نگاه داشت تا مادرش رسید پس چون ایشان را باین حال دید فریاد
برکشید و اهل قبیله را طلبید که ای اهل قبیله نظر کنید باین طفل میمون شیرخواره که فرزند مرا چگونه گرفته و او را

از مردن

نه مردن رهانیده پس آن قوم جمعیت نمودند و کودک را از سر چاه بر بودند و همگی از قوت و فهم و فطنت آن جناب در تعجب
بودند و او را فرزند مبارک میمون خواندند و آن پسر در بنی هلال معروف بعلی میمون گشت و تا حال فرزندان او
باین اسم مشهوراست خلاصه آنکه کرامات و معجزات صغیره و کبیره آن سرور بیرون از حصر است اما این تکمیل المقصد
نظر بمختصر همت اهل زمانه باین قدر اکتفا نموده تا ملل رغبت طباع تواند بود **قطعه** شاهی که امیر جمله انس
وجانست ٥ مجموعه از صفات او قرانست ٥ ممکن نبود چه او کسی در عالم ٥ هر چند که او ز عالم امکانست ٥

تکمیل چهارم در معجزات آن امام انام و خلیفه رب الارباب است و بیانش آنست که آن جناب دعوی امامت
نمود و اظهار معجزه نیز فرمود پس امامتش حق و در قولش صادق خواهد بود اما دعوی امامتش بر همه عالمیان ظاهر
و اما اظهار معجزه اش نیز میان خاصه و عامه متواتر است و اخبار در مؤلفات مؤالفین جماعت مخالفین نیز
در این باب مصنفات پرداخته اند مثل فصول المهمه شیخ نور الدین مالکی و تاریخ شیخ کمال الدین شافعی و تاریخ ابن
جوزی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی حتی آنکه متعصبین ایشان نیز با غایت عصبیت انکار معجزات
آنحضرت ننموده اند لکن از راه عناد چونکه ضبط زبان خود نمیتوانند بعضی از ایشان که هر میگویند که هر چند دعوی امامت
و صدور خارق عادت ثابت است که مقارن دعوی باشد و ظهور خارق عادت از آنجناب در وقت دعوای امامت ثابت
نیست پس آنچه ما مسلم داریم از باب کرامات اولیاست نه دعوی معجزه و اظهار امامت مانند اینها **جواب** این نا
این است که موافقت نیز نوعی از مقارنت هر چند در یکوقت نباشد با این معنی هر خارق عادت هرگاه موافق
واقع باشد بالضروره دلالت بر قوه نفس و سعادت شخص یتیکی رتبه ولایت و خلافت الهی و صدق دعوی
امامت بعد از ایشان و جانشینی نبی دارد پس هرگاه مدعی خلافت نبی صاحب خارق عادت موافقی باشد
البته ما تصدیق امامتش مینمائیم و حال آنکه معجزات آن سرور را ناقلان اخبار و سیر بیش از حد و حصر ضبط
نموده اند و از برای الزام بر خصم هرگاه یکی مسلم باشد ما را کافیست زیرا که باعتقاد ما شیعیان مالک دین و باجماع
اکثر مصوبین حضرت امیر المؤمنین از بعد وفات خیر المرسلین مدعی امامت بود و اظهار معجزه میفرمود لکن چون از عهده
حصر آنها بر نمی آئیم و این عدد شریف را میمون میشماریم بذکر دوازده معجزه درین وجیزه اکتفا مینمائیم **معجزه اول**
تکلم نمودن آفتاب و برگشتن آنست برای آنجناب بامر رب الارباب و این از مشهورات معجزات آن بزرگوار

که علامه وفقه بطریق بسیار نقل نموده اند از ان جمله قریب بسی روایت در مؤلفات علمای سنی و شیعه بنظر این اقل خلیقه
رسیده و الحال قریب بضبط بوده این است که در مجمع الفواید از کتاب شرح آثار طحاوی که از اعاظم علمای حنفیه است
نقل نموده که جمیع رواة حدیث رد شمس را توثیق نموده است و از کتاب شفای قاضی عیاض یحصبی مالکی نیز
نقل کرده و از کتاب منقبت شیخ ابو سعید کازرونی شافعی نیز روایت نموده و از کتاب میزان الاعتدال ذهبی نیز خبر داده است
و در بحار الانوار از مناقب ابن مردویه و در تفسیر ثعلبی و خصایص نطنزی و اربعین خطیب و تاریخ جرجان
و کتاب وراق و کتاب حسکانی و کتاب حسن ابن شاذان و کتاب ابو بکر شیرازی از حسن بصری و ام هانی
روایت نموده از سلمان فارسی و حسن در کتاب [illegible] گفته که چندین مرتبه برای خواهش آنجناب اول روایت
سلمان دویم روز بدر سیم خندق چهارم روز حنین پنجم روز قریضه ششم روز نهروان
هفتم روز غابه هشتم روز نهروان نهم روز بیعت رضوان دهم روز صفین یازدهم در نجف اشرف
دوازدهم در بنی مازن سیزدهم در وادی عقیق چهاردهم بعد از احد [illegible] که ابن بابویه
در امالی رد شمس را در صهبا نقل نموده و شیخ کلینی در کتاب [illegible] در مسجد فضیخ مدینه را روایت کرده پس [illegible]
باید که سیزده نوبت رد شمس وقوع یافته باشد زیرا که جمیع راویان رد شمس از برای امیر مؤمنان [illegible]
نقل نموده اند و این دلیلی است [illegible] از برای [illegible] و صدور این معجزه از آن حضرت ذو المنن و انکار بعد از آن علی [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] ضلالت و عناد و مکابره است زیرا که علامه حلی در کشف الیقین رد شمس را از برای [illegible]
[illegible] بوده دعوای تواتر نموده و ابن حجر عسقلانی نیز در صواعق محرقه بعد از قبول روایت رد
شمس همان حکایت و لفظ را از جمعی مشایخ عراقیین خود از برای تایید صحت روایت نقل نموده که این
خود در مجمع واعظ ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ بعد از عصری حاضر بوده اند و خود برای العین دیده اند
که آن واعظ حدیث رد شمس را [illegible] حاضرین رسانید و سخن بمدح علیه السلام و فضایل اهل بیت نبی
منتهی گردید تا وقتی که آفتاب [illegible] غروب رسیده و [illegible] گردیم [illegible] آثار کمان نمودند که آفتاب
غروب نموده و چون [illegible] تمام [illegible] با آفتاب نمود که لا تغربی یا شمس
حتی ینتهی مدحی لآل المصطفی و لنجله و اثنی عنانک ان اردت ثناءهم انسیت ان کان من لاجله ان

کان

کان للمولی وقوفک فلیکن ◦ هذا الوقوف لخیله و لرجله ◦ نظم ای آنکه تو خورشید جهان آرائی ◦
ظاهر ز تو هر صبح ید و بیضائی ◦ ای عصر برای مدح اولاد رسول صلعم بر دامن عصر از سکون کش پائی ◦
پس ظلمت منجلی شد و هوا روشن گردید و آفتاب مدتی در افق توقف نمود تا واعظ خطبه خود و وعظ را تمام فرمود
و چون از مواهب قادر سلم یزیل تکرار رد شمس از برای علی ولی روشن گردید و جلی گردید این تراب آثار شیعیان
حیدر کرار بذکر رد بار آن اختصار قطب راوندی در خرایج الاخبار [illegible] و او از ابن عباس روایت نموده که چون
رسول خدا فتح مکه نمود بعلی ابن ابیطالب فرمود که چون فردا شود با آفتاب تکلم نما تا قدر و کرامت تو در نزد
خدا ظاهر گردد ابن عباس گوید که چون داخل صباح شدیم از جا برخواستیم و در انتظار بودیم چون آفتاب
طلوع نمود دیدیم که آنجناب آمده با آفتاب فرمود که السلام علیک ای مخلوق مطیع پروردگار آفتاب
در جواب گفت که و علیک السلام ای برادر رسول خدا و وصی آن بزرگوار بشارت باد ترا که خداوند رب العزت
بتو سلام میرساند و میفرماید که بشارت باد ترا و قیامان ترا و شیعیان ترا با یک صیحه حتمی و صیح گوشش شیعیان
و کنار طرف رسیده باشد پس آن حضرت بشکرانه این نعمت سجده شکری نمود و هنوز در سجده بود که رسول خدا
فرمود که ای حبیب من سر از سجده بردار که مباهات نمود بسبب تو پروردگار با ملائکه هفت آسمان دوار
و شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد فرموده که حدیث رجوع شمس از برای حیدر کرار در حیات سید ابرار را اسماء
بنت عمیس و ام سلمه و جابر انصاری و ابو سعید و جمعی از صحابه نبی روایت نموده اند که روزی رسول خدا در منزل
خود نشسته بود و علی ولی الله در پیش او حاضر بود که جبرئیل امین نزول نمود و چون سنگینی وحی بر او غالب مستولی
شد بعلی تکیه فرمود و سر خود را بر نداشت تا آفتاب غروب کرد و امیر المؤمنین علیه السلام نشسته نماز عصر را گزارده و نماز
نشسته بی رکوع و سجود بایما و اشاره بتقدیم رسانید پس چون وحی منجلی گردید از امیر المؤمنین پرسید که با نماز
عصر خود چه کردی عرض کرد که باعتبار خدمت تو قدرت بر ایستادن نکردم و نشسته نماز را بجا آوردم فرمود
که دعا کن که خدا آفتاب را برای تو برگرداند تا نماز خود را ایستاده با وقت و شرایط بجا آوری پس امیر المؤمنین
از رب العالمین رد شمس را طلبید و آفتاب برگشته بموضع عصر رسید پس آنجناب نماز را بجا آورد و آفتاب
بنا ملد غروب کرد اسماء گوید که و الله در وقت غروب آن آوازی شنیدم مانند آنکه بر چوب کشند و تا مدت

برگشتن آفتاب از برای آن سرور بعد از وفات سید البشر این است که چون اراده عبور از فرات در زمین بابل نمود
اول با فوجی از اصحاب عبور نمود و نماز عصر با این جماعت در وقت خود ادا کرد و بسیاری از مردمان بگذرانیدن
چارپا و بار خود مشغول بودند و از نماز عصر فراموش نمودند تا هنگامی که آفتاب بمغرب نشست و نماز ایشان فوت
گشت و از امور خود فارغ گشته و با یکدیگر نشستند از نماز خود یاد آوردند و شروع در گفتگو نمودند چون سخن ایشان
بگوش مبارک امیر مؤمنان رسید از پروردگار مسئلت رد شمس را برای ایشان طلبید تا نماز را در وقت خود گذارند
و رفع آن گفتگو بردارند پس خداوند اکبر مسئول آن سرور را مبذول نمود و آفتاب را بجای وقت عصر رد فرمود تا ایشان
بجمعیت ادا و فرض خود کردند و هر یک از پی کار خود رفتند آفتاب در همان لحظه سر بمغرب کشید و آوازهای عجیب
و غریب بگوش مردمان رسید پس تسبیح و تهلیل بسیار گفتند و استغفار بیشمار و شکر نعمت پروردگار
نمودند و این خبر در آفاق منتشر گردید و بنای مسجد شمس را تا امروز همه کس دیده و شنیده و قطع نظر از این شهرت
و ظهور خبر واحدی باشد حدیث مشهور بین الجمهور که جناب نبوی فرموده‌اند که پیدا شد در امت من مثل آنچه در بنی اسرائیل
بود مطابقه النعل بالنعل و تیر از پی تیر ما را کافی بود زیرا که برگشتن آفتاب تابان را از برای یوشع ابن نون وصی
موسی ابن عمران و برگشتن او از برای حضرت سلیمان قدیمی و متقدمین سنیان و شیعیان روایت نموده‌اند پس چگونه
از برای امیر مؤمنان جایز نباشد که گل بر روی آفتاب مالند **نظم** برگشت اگر بحکم حیدر خورشید ۝ از قدرت آن جناب
شمار بعید ۝ انگشتر افلاک در انگشتش بود ۝ هر سو که اراده داشت میگردانید ۝ **معجزه دویم** حدیث جمجمه است
و آن نیز از جمله مشهورات معجزات آن خلیفه نبی رب العزت است چنانکه جمعی کثیر و جمی غفیر بظهور این معجزه از دین
بیرون رفته‌اند و غلو در محبت و مرتبت آن بزرگوار نموده تا بحدی که قایل گشته و بعلی اللهی و غالی در آفاق شهرت
گردیده‌اند و این روایت نیز بطرق متعدده و کیفیات مختلفه و اماکن متخالفه بنظر این خادم اخبار اهل بیت نبوت
رسیده و ابن بابویه در علل و صاحب مناقب مرتضوی روایت نموده‌اند و سر دفتر محدثین شیعیان ائمه
اطهار ملا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار نیز از کتاب معرفت صدوق و امالی شیبانی و مناقب ابن شهرآشوب
و فضایل ابن شاذان و عیون المعجزات و غیره روایت نموده و چون مطلوب اختصار است بذکر سه روایت
اکتفا مینمایم ابن شهرآشوب از کتاب علوی بصری روایت نموده که جمعی از اهل بادیه بنزد پیغمبر صلعم آمدند و گفتند

که ما از

که ما از بقیه ملتهای گذشته آل نوحیم و پیغمبر ما سام ابن نوح مرا وصی خود فرموده و در کتاب خود ما را از پیروی پیغمبری
که معجزه و وصی نداشته باشد نهی فرموده پس بیان فرما که وصی تو که خواهد بود رسول خدا صلعم بدست مبارک خود بجانب علی
اشاره نمود ایشان گفتند که اگر ما از او سؤال نماییم که سام ابن نوح را از برای ما زنده سازد آیا وصی تو میتواند فرمود
بلی اگر او انشاء نماید فرمود که یا علی برخیز و با ایشان داخل مسجد شو و پای خود را در محراب بر زمین زن پس آن ایشان
با علی روان گشتند و مصحف خود را در دست گرفتند علی ع بعد از دو رکعت نماز پای خود را بر زمین کشید بقدرت خدا
زمین منشق گردید و لحدی و تابوتی گشت و شیخ پیر نورانی مانند ماه شب چهارده راست نشست که خاک از سر
او میریخت و از ریش مبارکش تا حقه نافش میرسید پس صلوات بر انبیاء فرستاد و اقرار بشهادتین و امامت علی ع
داد و گفت که من سام ابن نوحم و ایشان چون مصحف خود را گشودند اقرار عیط نمود وصف او با کتاب خود نمودند در
سبیل امتحان خواهش خواندن مصحف کردند و بعد از خواندن سام یک سوره آن را بالتمام جزم و یقین فرمودند پس سلام
بعلی ع عرض کرد و چنانکه اول خوابیده بود خوابید و لحد او را رحمت الهی داخل گردید پس زمین بهم چسبید و این معجزه باعث
ایمان ایشان گردید و ابن شاذان از ابو رواحه انصاری و او از معویه روایت نموده که من با امیر المؤمنین ع بودم
در وقتی که عازم جنگ معاویه بود پس در کنار فرات بر کله پوسیده که سالها گذشته عبور فرمود آن جناب آن
کله را طلبید و او را با لنگ گفته در پیش حضرت دوید و بکلام فصیح چند تکلم کرد و در رحمت بازگشتن یافته بمکان خود معاودت
نموده پس چون از جنگ نهروان مراجعت نمود کله پوسیده از هم پاشیده افتاده بود امر با حضار آن فرمود پس چون جمجمه را
آوردند او را تا بر زبانه خود خطاب نمود و از او احوال پرسید که خبر ده مرا که تو کیستی سعیدی یا شقی فقیری یا غنی رعیتی یا
پادشاهی آن کله بزبان فصیح گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین من پسر هرمز شاه شاهم و فرو دوبرز نام دارم
مشرق و مغرب را مالک گردیدم و سهل و جبل عالم را نوردیدم و دریا و صحرا را تفریح نمودم و هزار شهر در دنیا مالک گشتم
و هزار پادشاه را کشتم یا امیر المؤمنین ع بنیاد شهر در دنیا ختم و انکار با نفصد هزار جاریه باکره بر داختم و هزار غلام
ترک و هزار غلام ارمنی و هزار غلام زنگی بملک خود و هفتاد دختر پادشاه را تزویج کردم و هفتاد هزار پادشاه هزار ادکان را
در حبس خود افکندم و بر جمیع شاهان عالم علم گشتم و در تمام روی زمین تخم جور و ستم کشتم پس چون ملک موت آمد
گفت ای ظالم ای طاغی فرمان خداوند عالم را مخالفت نمودی پس گویا که تمام اعضای من برهم شکست بدانکه

من از هم گسست پس چون روح مرا قبض نمودان روز برای اهل زمین عید بزرگی بود و من در عذاب اهل جهنم گرفتارم
و هفتاد هزار از زبانیهٔ دوزخ موکل دارم که در دست هر یکی تازیانه ایست از آتش که اگر بر یکی از کوههای عالم زنند هرآینه
تمام از هم بپاشد و بسوزد و هر نوبت که یکی از آنها را بر من میزنند مشتعل گشته میسوزم و باز مرا زنده میسازند و گرای
ظلم عباد الله پیوسته در این کارم و بعدد هر موئی که در بدن داشتم ماری و عقربی موکل دارم که مرا میگزند و نیز نشه
و ظلم عباد الله سرزنش مینمایند پس جمجمه ساکت گردید و جمیع لشکر امیر المومنین بگریه درآمدند و دست بر سر زدند و
عذرخواهی بسیار کردند از تقصیر خدمت آن بزرگوار و بفرموده آن بزرگوار کله را دفن نمودند پس در این هنگام آب گردند
نهروان از جریان ایستاد و جمیع ماهیان و حیوانات آبی بر روی آب آمدند و هر یک بزبان فصیح بر آن امام زمان سلام
و شهادت بر امامت او دادند و در این معنی گفته اند **شعر** سلام علی زمزم والصفاه سلام علی سدرة المنتهی
لقد کلمتك لدی النهروان نهاراه جماجم اهل الثری ه وقد بدأت لك حیتانها ه تنادیك
مد عنتر باالولاه **نظم** سلام من بران شاه صفا و مروه زمزم ه که جا دارد محبت او بصدر سدره جاویدان ه
شهی کز امر او در نهروان ناطق شده میتش ه بعرض سرگذشت خود سر پوسیده شاهان ه از آن افتد ز جریان
آب و حیتان تن شوند هر ه که حیوانات آبی بر تو آلایش کنند اذعان ه و قطب راوندی در خرایج از ابا جعفر
هاشمی از پدر خود از حضرت صادق روایت نموده که چون امیر المومنین بعد از واقعهٔ صفین بکنار فرات رسید فرمود
که ای وادی من کیستم تو میدانی پس از فرات موجها برخواست و تلاطم و اضطراب ظاهر گردید و بگوش مردمان
آواز رسید که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و ان امیر المومنین علیا ولی الله
حجة الله و ایضا از همان بزرگوار روایت نموده که چون امیر المومنین بعد از جنگ صفین بشاطی فرات رسید
از صدق خود تیری بیرون کشیده که چوب آن بر زدی مایل بود و آن را بر فرات زده دوازده چشمه مانند کوه پاره
از فرات ظاهر گردید و همه بهمگی بنظاره مشغول بودند پس تکلم بکلامی فرمودند که کسی فهم آن ننمود ناگاه تمام ماهیان
سر از آب بر آوردند و بتهلیل و تکبیر صدا بلند کردند و گفتند که السلام علیك یا حجة الله فی ارضه و یا عین الله
فی عباده قوم تو در صفین ترا خوار کردند چنانکه بنی اسرائیل هارون ابن عمران کردند پس آنجناب باصحاب فرمودند که
شنیدید که گفتند بلی فرمودند که باشید و میر محمد صالح ترمذی در مناقب مرتضوی از علا علی حجازی روایت نموده که

چون آنحضرت

چون حضرت امیر با عمار یاسر و سایر اصحاب و نصیر از بغداد متوجه قتلگاه گردید و بکنار فرات رسید نصیر را طلب کردانید که معبر
فرات را نمایم و نمی دانم که چگونه از این آب بگذریم شاه ولایت بنور امامت از ما فی الضمیر او آگاه گردید و او را طلبیده و او را
فرمود که بر لب فرات برو و جمجمه را طلب نمای و بگو که علی وصی در اینجا رسیده و گذرگاه فرات را از تو طلبیده او را بمعبر فرات
دلالت نما و قفل این مشکل را بر بدی او بگشا نصیر بر کنار فرات رفته و حسب الفرموده آواز برکشید جمجمه را طلبید یک دفعه از
هفتصد هزار جمجمه نام لبیک شنید پس چون مطلب را برسید گفتند که در فرات جمجمه نام بسیار است آیا کدام جمجمه مقصود شماست
دلدل سوار است نصیر چون بشاه ولایت عرض نمودان جناب فرمود که جمجمه ابن کرکره مقصود من بود نصیر بار دیگر او را طلبید
دیگر باره جواب شنید که جمجمه ابن کرکره نیز جمعی است آیا کدام یک از ایشان منظور است نصیر باز بموقف عرض رسانید حضرت
کرکره ابن مره را گزید چون نصیر او را طلبید او لبیک گویان آواز برکشیده مطلب را پرسید و نصیر معبر فرات را مشخص کرد
جمجمه گفت مگر تو دیوانه ای و از عقل بیگانه ای که نام من و پدران مرا میدانند گذرگاه فرات را نمیدانند تو چرا این قدر جاهلی و از
کار و بار او غافلی ای نصیر بدانکه من هزار و هفتصد سال است که در این دریا مقام دارم و امیدوار رحمت پروردگارم
نصیر چون این مقوله را شنید هوش از سرش رفته متوجه خدمت حضرت امیر گردید و التماس زنده نمودن کله او نمود حیدر
کرار آن مطلب را الی حضرت آفریدگار مسئلت نمود هنوز دعا تمام ناشده جمجمه زنده گردید و رکاب مستطاب شاه
ولایتمآب را بوسیده چون نصیر از معرفت بصیر بود و این معجزات عظیمه را مشاهده نمود فرقه در میان شمس منیر
و قمر مستنیر ننمود و لضعف بصیرت خود بربوبیت آن رب لبیب دل بست و الوهیت قایل شده و تعرق
گردیده خود را در سلک زنادقه و مجسمیه منسلک گردانید و گفت یا علی تو خدائی و رحمانی و کریمی و رحیمی و جباری
و ستاری حضرت از این معنی برآشفت و او را نصیحت و وعظ بسیار گفت فایده نبخشید ناچار سر او را بضرب
ذوالفقار از تن جدا گردانید و باز بالتماس جمعی از خواص او را زنده نموده و نصیحت فرموده در این دفعه یقین تازه بر شبهه اش
افزود باز او را کشته و بالتماس جمعی زنده میفرمود تا هفتاد مرتبه او را زنده نموده و مطلق سودمند نبود روایتیست که
غلاة خداوند اعلاء الله شانه گفته اند که علی ولی قایل گشته اند و در این معنی خوب گفته اند **نظم** غالی که ورای حق رسانند
دارد ه دعوی دروغ حق نمانده دارد ه هرچند ز خیل مشرکانست ولی ه دار حق مکنید رتبه خدائی دارد ه در
کنار الالوار قریب بابن مضمون روایتی از جمجمه نوشیروان در ایوان مداین و سوالات و جوابات از فضایل این شاه اولیا

روایت نموده اورده که بعد از این معجزه اختلاف و اضطراب شدیدی در میانه اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بهم رسید پس بعضی از ان
خالص الیقین بر امامت و وصایت و ولایت ان کامل گردید و بعضی بر نبوت ان قایل گردیدند و عبد الله ابن سبا
و اصحاب او بخداوندیش یقین نمودند و گفتند که اگر علی خدا نبود چگونه مرده زنده میتمود پس چون امیر المؤمنین این
سخن را شنید سینه مبارکش تنگ گردید ایشان را حاضر گردانید و فرمود که ای قوم شیطان بر شما غالب گردیده است و شما را
از راه بیرون برده است نیستم من بنده از بندگان خدا و پسر بنده خدایم و محمد مصطفی را از خود بهتر میدانم و او نیز بنده
خدا و پسر بنده خداست و ما نیستیم مگر مخلوقی مثل شما پس بعضی از کفر بیرون امدند و بعضی دیگر بهمان اعتقاد
باقی ماندند و هر چند حضرت الحاح فرمود قبول نه نمودند پس ایشان را در اتش سوزانیدند و جمعی گریختند و در بلاد متفرق
گردیدند و گفتند که اگر علی خدا نبود پس ما را در اتش نمیسوزانید و از عیون المعجزات نیز مثل این روایتی نموده اند و در اخر
ان زیادتی هست که ایشان را سوزانید و اجزای ایشان را کوبید و بر باد داد و بعد از سه روز خدای تعالی ایشان را زنده
فرمود و هر یک بمنزل خود رفتند **معجزه سیم** از معجزات ان اشرف اوصیا حدیث بساط است که از طرق متعدده
و کیفیات مختلفه روایت شده اند از انجمله حدیث سلمان و اسب ادهم است که در بحار الانوار مذکور است که امیر
المؤمنین علیه السلام و سلمان بر یک سوار اسب ادهمی گشتند و عجایب بسیار سیر کردند و در ظرف سه ساعت تخمینا
ده نوبت دور دنیا گشتند و پنجاه هزار فرسخ راه رفتند و بعد از ان بمسجد کوفه معاودت نمودند و ایضا در بحار الانوار
از کتاب منهج التحقیق و در زبده التصانیف و در تفسیر برهان [illegible] در باب یاجوج و ماجوج ازروه
کما از سلمان فارسی روایت نموده که بعد از بیعت عمر ابن الخطاب من و حسن و حسین و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر
و عمار یاسر و مقداد اسود در خانه حضرت امیر المؤمنین در نزد ان جناب نشسته بودیم که حضرت امام حسن بپدر بزرگوار
خود گفت که سلیمان از پروردگار عالمیان پادشاهی خواست که بعد از ان برای دیگری نباید راست پس ایا که تو
وصی پیغمبر اخر الزمانی پادشاهی مانند ملک سلیمان داری فرمود که بحق خداوندی که دانه را شکافته و ادمیان را افریده که سلیمان
بفضل و احسان مانند مالک ملک دنیا بود و پدر تو مالک ان چنان ملکی است که بغیر از جد تو رسول خدا ص دیگری مالک
ان نتواند بود پس امام حسن خواهش بعضی از ان کرامات نمود حضرت وضو ساخته دو رکعت نماز بجا اورد و بعد نماز
که کسی ان را نفهمید تکلم فرمود و بدست خود اشاره بجانب مغرب نمود که دیدیم سحابی در خانه حاضر گردید و در پهلوی ان

پاره ابری دیگر بزمین رسید پس حضرت آن هر دو ابر را نزد خود طلبید و ان ابر بعد از ادای شهادتین
مقر بامامت ان حضرت گشت بعد از ان مانند بساطی که فرش مینمایند بر زمین نشست پس حسب الفرموده
ان جناب همگی بران ابر نشستیم و هر یک بجای خود قرار گرفتیم پس ان جناب خود بر بالای ان نزول اجلال فرمود و بکلامی
چند تکلم نموده ابر را اشاره برفتن بجانب مغرب امر فرمود پس نسیم خوشی وزید و ان دو ابر را بهمواری بلند گردانید
پس چون ما بهمواری رسیدیم متوجه حضرت امیر گردیدیم دیدیم که بر کرسی قرار دارد و نوری از او میتابد که نزدیک است
چشمها را کور گرداند پس امام حسن عرض کرد یا امیر المؤمنین سلیمان ابن داود بسبب خاتم خود مطاع بود پس تو بچه چیز
میتوانی بود حضرت فرمود که منم چشم خدا در زمین و منم زبان خدا که ناطقم بحکمت رب العالمین و منم نور خدا که خاموش
نمیشود و منم در مدینه علم و معرفت خدا و حجت خدا بر بندگان او و ایا میخواهید که خاتم سلیمان را ببینید گفتیم بلی پس
دست مبارک بجیب خود داخل کرد و انگشتری از طلا که نگینش از یاقوت حمرا بود و بر او محمد و علی منقش بود بیرون
اورد پس ما از دیدن ان خاتم تعجب نمودیم فرمود که از چه چیز تعجب نمودید و حال انکه امروز چیزی چند بشما بنمایم که هرگز ندیده اید
پس امام حسن گفت که میخواهم سد یاجوج را ببینم فرمود پس باد تندی که اواز رعد از او می امد در زیر ان ابر داخل گردید و ما را
در هوا بلند گردانید تا ما را بکوه بسیار بلندی رسانید ناگاه درخت خشکی دیدیم که از پایه پژمرده و برگهای
او ریخته است امام حسن از غایت خشکی و بی برگی ان درخت پرسید که حضرت فرمود که از درخت بپرس که جواب خود را
خواهی شنید پس امام حسن گفت که ای درخت چرا خشکیده ان درخت جواب نداد حضرت امیر فرمود که ای درخت
بحق من که فرزندم را جواب گو پس از درخت اوازی برامد که السلام علیک یا وصی رسول الله و خلیفته پس بامام حسن
خطاب نمود که یا ابا محمد بدرستی که پدر تو در هر شبی وقت سحر بنزد من می امد و دو رکعت نماز بجا می اورد
و تسبیح و دعای بسیار بجا می نمود پس ابر سفیدی حاضر میگردید که از ان ابر بوی مشک در این صحرا میپیچید و کرسی رفیعی بر ان
ابر بود که پدرت بران کرسی قعود میفرمود و از نزد من میرفت و من ببرکت ان بزرگوار تعیش می نمودم و از اب
هر شب از وضوی او شاداب و سرسبز بودم امروز چهل روز است که از من قدم کشیده است و بان سبب بار و برگ من ریخته است
پس ان قدرت حق دو رکعت نماز در پای ان درخت نمود و دست مبارک خود ان درخت را مسح نمود و الحال
ان درخت سرسبز و شاداب گردید بطوری که ابدا اثری از خشکی و بی برگی ان ندید و باد ما را بلند گردانید تا انکه [illegible]

که یک دست در مشرق و دیگری در مغرب رسانید پس چون آن فرشته امیرالمؤمنین را دید شهادت توحید
و نبوت رسول خدا و امامت و خلافت علی علیه السلام تکلم کرد پس گفتیم که یا امیرالمؤمنین کیست
این فرشته که دستی بمشرق و دستی بمغرب دارد فرمود که این فرشته ایست که نور و ظلمت لیل و نهار را میگرداند و تا روز
قیامت موکل باین امور باشد پس فرمود که خدای تعالی امر دنیا را باین واگذاشته است و اعمال عباد را در هر روزی
بمن عرض بنماید و بعد از آن بخداوند عالم برساند پس رفتیم تا بسد یاجوج و ماجوج رسیدیم امیرالمؤمنین باد را فرمود
که ما را بالای (?) … ببر تا بر آن کوه قرار گیریم پس چون نظر نمودیم کوه بسیار بلندی دیدیم که سد اسکندر در غایت سیاهی
و بلندی و تیرگی (?) بمثابه ای کشیده است و از اطراف و جوانب آن دود برخاسته حضرت فرمود که یا ابا محمد من صاحب
امرم برای بندگان سلمان گوید که سه طایفه دیدیم که یکی از ایشان یک صد و بیست ذرع قد و قامت بود و طایفه دوم
شصت ذرع می نمود و صنف سیم را یک گوش ایشان فرش و دیگری لحاف ایشان بود پس امیرالمؤمنین علیه السلام باد را
مامور گردانید که ما را بکوه قاف رسانید پس کوهی دیدیم از زمرد سبز و (?) بر او فرشته بود بصورت کرکس پس
چون آن فرشته حضرت امیر را دید بعد از سلام اقرار بوصایت و خلافت او گردید و رخصت یافتن
بزیارت خضر پیغمبر از آن حضرت طلبید و از آن جناب رخصت یافته بسم الله گفت و روانه گردید پس
ما هنوز در کوه قاف در سیر بودیم که آن فرشته را بعد از زیارت خضر بجای خود برقرار دیدیم سلمان گفت یا امیرا
لمؤمنین فرشته را دیدم که بزیارت خضر رفت تا از شما رخصت نگرفت فرمود بحق آن خدائی که آسمانهای
بی ستون را برافراشته که احدی از ملائکه را قدر نفس کشیدن بدون اذن من رخصت نداده و همچنین خواهد بود
حال فرزندم حسن و فرزند حسین ع که (?) … ایشان خواهد بود سلمان گفت یا امیرالمؤمنین نام
اسم ملک موکل بکوه قاف چه چیز است فرمود ترجائیل (?) باز گفت که چگونه تو در شب باینجا (?) … و بر میگردی فرمود
چنانکه شما را باینجا رساندم باسمائی (?) قسم بآن خداوندی که دانه را شکافت و بنده را آفرید که من ملکوت سموات
و ارض را مالکم بحدی که اگر بعضی از آن را بدانید دیوانه گردید بلکه زیاده و کم هر دستی که اسم اعظم الهی هفتاد و سه
حرف است که یکی از آنها را آصف ابن برخیا میدانست و از آن یکی عرش بلقیس را حاضر نمود در نزد سلیمان
زودتر از چشم برهم زدن و هفتاد و دو اسم دیگر در نزد ما است و یک اسم از آنها مخصوص خداست شناسند (?)

قدر مارا

۸۱

قدر ما را هر کسی ما را شناسد و انکار نماید حق ما را هر که منکر باشد پس برخاست و ما نیز برخاستیم تا آنجا که بجائی
رسیدیم که در آن کوهی میان دو قبر بنماز مشغول است گفتیم که یا امیرالمؤمنین این جوان کیست فرمود که صالح
پیغمبر است و این دو قبر مادر او و (?) … پدر اوست و او دائم مشغول عبادات است پس چون صالح آن
جناب را دید بی اختیار شد و آب از دیدهای مبارک او روان گردید و بدست مبارک خود بجانب آن جناب
اشاره نمود که لا محاله تا شما از فراغ نماز من توقف باید فرمود پس چون لحظه توقف نمودیم تا او از نماز فارغ یافتیم
علت و جهت گریه او را از او پرسیدیم صالح گفت که امیرالمؤمنان (?) در هر صباح از نزد من میگذرد و لحظه در نزد من می نشیند
و بسبب نظر کردن بروی او قوت عبادت من زیاده میگردد و امروز ده روز است که من او را ندیده ام و از این جهت دل
شکسته و در گریه ام پس ما همگی از کلام صالح تعجب نمودیم که آن جناب فرمود که می خواهید شما را بجای سلیمان ابن داود هم
گفتیم بلی پس برخاست و ما با او روان گردیدیم تا بباغستانی رسیدیم که هرگز بهتر از آن ندیده بودیم بوستانی
بود مشتمل بر میوه های گوناگون و نهرهای پر از آب روان و مرغان خوش الحان مشغول خواندن در درختان پس
چون آن مرغان امیرمؤمنان را دیدند همگی پرواز نموده بدان امام زمان آمدند و در دور او بال بربال میزدند
و صفیر و شادی میکردند تا آنکه بمیان بستان رسیدیم جوانی بر روی تختی خوابیده بر تخت دیدیم که دست بر سینه
خود نهاده و او از ملک دنیا فراش نموده پس امیرالمؤمنین ع خاتمی از جیب خود بیرون آورد و آن انگشتر را در
انگشت سلیمان داخل کرد دیدیم که آن جوان برپا ایستاد و بر امیرالمؤمنین سلام داد و گفت که ای
وصی رسول رب العالمین تو (?) و آن صدیق اکبر و فاروق اعظم رستگار شد هر کسی که بتو متمسک گردید
و زیانکار شد هر کسی که با تو مخالفت ورزید و من در درگاه خداوند عالمیان شما اهل بیت را شفیع خود کردم
تا چنین پادشاهی و ملک (?) … گشتیم سلمان گوید که چون ما کلام سلیمان را شنیدیم دیگر مالک نفس خود نگردیدیم و
خود را بپای امیرالمؤمنین علیه السلام انداختیم و پای مبارک آن جناب را بوسه دادیم و حمد خدا بر ولایت اهل بیت
مصطفی ص نمودیم و از آن جناب احوال (?) کوه قاف را پرسیدیم و جواب داد که چیزی که عقل شما بآن نرسد شنیدیم
پس گفتم که تو (?) کوه قاف را میدانی فرمود که علم من بآن مانند علمیست که بدنیا و اطراف آن دارم و بدرستی
که من بعد از رسول خدا ص حافظ و (?) و هدایت تمام و اوصیای بعد از خود را (?) برای ایشان می نشانم

از معجزات آن سرور فتح خیبر است سید ابن طاووس علیه الرحمه در کتاب طرائف بیشتر از سیزده طریق از مسند
احمد حنبل و بیرون از ده طریق دیگر از صحیح مسلم و از مناقب ابن مغازلی سیزده طریق دیگر و از جمع بین الصحیحین
ترمذی و تفسیر ثعلبی بدو سند دیگر و مروج اخبار ائمه اطهار علامه محمد باقر مجلسی در کتاب بحار الانوار از تاریخ محمد بن یحیی
ازدی و ابن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و دلائل النبوة بیهقی و حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی
و سایر محدثین اخبار ائمه طاهرین روایات موجبه علم و یقین باتفاق تمامی جزئی لفظی و اکثر معنوی روایت نموده اند
که چون جناب سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه غزوه خیبر گردید در آن سفر قحط و غلای شدیدی در میان
لشکر بهم رسید و درد سری نیز بان سرور عارض گردیده بود و ابوبکر و عمر و عثمان هر یک روزی علم لشکر
شیم آن سید انام را برداشته و با لشکر رو بفتح خیبر نهادند و هر یک نا امید برگردیده و اصحاب خود را از یهود خیبر
ترسانیدند و جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله آگاه گردید فرمود که والله که فردا علم را بشخصی خواهم بخشید
که خدا و رسول همه او را دوست دارد و خدا و رسول هم نیز او را دوست دارند کرار غیر فرار باشد پس در آن شب اکابر
مهاجرین و انصار بانتظار بسر کردند که لوای احد قرار تا هنگام صباح بیداری کشیدند که عمر بن الخطاب گوید که هرگز
به رغبتی از امارت سر کردگی تمام آن شب در رنج و تاب بودم بامید آنکه فردا مرا بخوانند و علم را بمن سپارند پس چون
داخل صباح گردیدند هر یک مسلک رزم خود را آراسته بر در بارگاه آن نبی رحمت بامید امارت گردنها کشیدند ناگاه
دیدند که نبی احوال علی را پرسیدند از اصحاب خود جواب شنید که علی را از چشمی درد که حرکت و راه رفتن نمیتواند
پس ابوذر و سلمان را فرستاد تا دست حیدر کرار را گرفته بیاورند بعد دیده و چشمهای بر هم چسپیده او را کشیده
آوردند پس او را بنزدیک خود طلبیده و آب دهان معجز بیان خود را بر چشم او مالید پس چنان شفا عاجلی رخ
نمود که گویا هرگز علی را دردی نبود پس فرمود که بار خدایا علی را از سرما و گرما نگاه دار و او را بر دشمنان او منصور
دار که او بنده تو و حجت تو و حبیب رسول تو در جنگها استوار و غیر فرار است و از آن جهت بود که امیر مومنان
در زمستان جامه تابستانی و در تابستان لباس زمستانی میپوشید و می فرمود که از روز خیبر بدعای پیغمبر دیگر سرما
و گرما را نیافته ام پس جامه سرخ ارغوانی خلعت او پوشانیدند و لوا را بدست او داده روانه فتح خیبر گردانید
و فرمود که با همه جانب برو و بیا تا فتح قلعه را بفضل خدا بنما پس آن کتاب مهر و لا روی بقلعه نمود و لشکر را

پس فرمود بدرستی که من داناترم بطرق سماوات از راههای زمین و مائیم اسم مخزون مکنون رب العالمین و مائیم
اسمای حسنای الهی که چون سؤال کنند خدا را بآنها اجابت کند و مائیم اسمهائی که بر عرش و کرسی و بهشت و
دوزخ نوشته اند و از ما ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را یاد گرفته اند و مائیم کلماتی که آدم از پروردگار
خود تلقی نمود و از حضیض معصیت باوج عزت قبول توبه اش ترقی فرمود پس آن جناب فرمود که می خواهید که عجائبی
ببینید گفتیم بلی فرمود که چشمها را بر هم گذارید ما نیز چنین کردیم پس فرمود که چشمها را بگشائید ما نیز گشودیم
ناگاه شهری دیدیم که از آن بزرگتر شهری ندیده بودیم بازارها با رونق و برقرار و در آنها خلق کثیر که ندیده بودیم عظیم تر
از آنها خلقی هر یک بدرازی چون درخت نخلی گفتیم که یا امیر المومنین ایشان کیستند فرمود که بقیه قوم عاد اند و کافرا
که ایمان نمی آورند خواستم که ایشان را بشما بنمایم و این شهر را خراب و اهل آن را هلاک کردم گفتیم که یا امیر المومنین
ایشان را بدون جنگی هلاک میکردانی فرمود نه بلکه بحجت روشن پس بنزد ایشان رفت و خود را بایشان نمود
چون ایشان آن جناب را دیدند عازم قتل او گردیدند پس از ایشان دو دو را نزدیک گردید و دست مبارک خود را
بر سینه مالید و چنین نعره کشید که ما گمان بردیم که آسمان بر زمین غلطیده و دیدیم که حلقومها از دهان مبارک آن جناب
که حجت خدا بود بیرون دوید و جمیع آن کافران را در ساعت سوزانید گفتیم که یا امیر المومنین خداوند عالم ایشان را
چه جزا داد فرمود که همه را بجهنم فرستاد گفتیم که این معجزه بود که هرگز ندیدیم و مثل او نشنیدیم فرمود که آیا می خواهید
که معجزه از این عجیب تر و کرامتی از این غریبتر ببینید گفتیم که طاقت بیش از این نداریم و بر دشمنان و منکران تو نابود
جزا لعنت بخوانیم پس از امیر مومنان التماس برگشتن باوطان خود نمودیم و آن جناب همان ابر را طلبیده و بر
یکی قرار گرفته ما نیز بر آن غمامه دیگر قرار گرفتیم و باد را فرمود که ما را در هوا بلند نمود بمرتبه که جمیع زمین را بمثل درهمی
دیدیم پس بعد از چشم بر هم زدنی بخانه امیر المومنین رسیدیم و چون از مدینه بیرون رفته بودیم
آفتاب بلند بود و در وقتی که داخل مدینه شدیم مؤذن باذان ظهر اشتغال می نمود پس گفتیم که یا امیر
المومنین از اینجا تا کوه قاف پنج سال راه است و ما در ظرف پنج ساعت رفتیم و برگشتیم فرمود که اگر خواهم
که جمیع دنیا را با آسمانهای هفتگانه ببرم و برگردم هر اینه در کمتر از چشم بر هم زدنی میتوانم ببرکت آنچه دارم از اسم
اعظم پس گفتیم یا امیر المومنین تو نشانه آیات عظمی و صاحب معجزات باهره بعد از محمد مصطفی
معجزه چهارم

شکسته مرحب را بیک ضرب با کلاه خود و کلاه دیگر که از سنگ ساخته در سر نهاده بود بدو نیم گشته و از خندق
جسته و علم را در پای قلعه نصب فرمود خیبریان چون این جلادت از شیر یزدان دیدند بذلت و هلاک
خود یقین کردند و بیکبار داخل قلعه گشته دروازه شهر را محکم بستند و بر برجها رفتند و با نیروی سنگ بنیاد جنگ کردند
در این گیرودار سپر از دست حیدر کرار افتاد بناچار روی بدروازه قلعه نهاد و دروازه شهر را که هجده ذرع طول داشت
بود و از سنگ خارا یا آهن خالص ساخته بودند و چهل نفر از برای بستن و گشودن او موکل بودند و هفتاد نفر
قادر بر حرکت دادن او نبودند اراده کندن نمود چونکه حلقه از برای آن در نبود بزور پنجه ید اللهی دست خود را در آن
در مانند خمیر داخل گردانید و آن را بزور بازوی خود جنبانید چنان اضطراب و حرکتی در جمیع آن قلعه
ظاهر گردید که گمان بردند که در زمین زلزله هم رسید و صفیه خیبریه در زعم خود از روی تخت بر زمین غلطید
و از قوم خود احوال پرسید که این چه زلزله و اضطرابست گفتند که علی از روی غضب در کار کندن بابست
پس بقلعه دیگران در را حرکت داد و آن را از جای کنده در عوض سپر مدتی بر بالای سر خود جای داد و بعد از
دیگر روی بکارزار نهاد و بعد از فراغ از کار جهاد چهل ذرع آن را در هوا پرتاب نموده چهل ذرع دیگر
از عقب سر خود برد و انداخت و تسخیر قلعه نمود و چون بعد از رسیدن خبر جرأت فتح جناب خیر البشر
با هشت هزار و هفتصد نفر از لشکر فیروزی اثر روان کشور نمود حیدر صفدر باز همان در را از زمین ربود
و آن را بر سر دست گرفته بر خندقی که عرض آن هشت ذرع بود در عوض تخته پل جسر آن خندق فرمود تا همگی
از آن جسر گذر کرده و بمقصد المرام وارد قلعه گشتند عمر از آن سرور پرسید که سنگینی در چه قدر بود فرمود هم
از سپری که داشتم سنگین‌تر ننمود و دیگری پرسید که سنگینی در با عبور لشکر خیر البشر چه قدر بود فرمود که از
کندن در دشوارتر نبود و پیوسته آن نبی مجید ایستاده بود و در وصی رشید خود را میدید و شکر خداوند مجید را
بتقدیم میرسانید بعضی از اصحاب مآن جناب گفتند که یا رسول الله از قوت برداشتن و انداختن و سپر
ساختن علی مرایی در را تعجب مینمائیم و لیکن از جسر ساختن و یک جانب در را گرفتن و گذشتن لشکر
تعجب میکنیم فرمود که امیر در چه را دست علی را میبینید و بر پای او نظر نمیکنید چون نظر نمودند آن سرور بر پای مبارک
حیدر نظر افکندند دیدند که بر هوا ایستاده و پای مبارکش بر زمین نرسیده است گفتند که این عجب‌تر که ساق

کوثر هوا را

کوثر هوا را پای خود سخت است فرمود که مقر پای او بر هوا نیست بلکه بر شهپر جبرئیل مقرب رحمانیست و در کتاب
اعلام الوری و امالی ابن بابویه مسطور است پس آن بزرگوار از روی مسرت و افتخار بکسیه کرار خطاب فرمود که یا علی
اگر از ترس این نبودی که طوایفی از امت من در باره تو گویند آنچه جماعت نصاری در باره عیسی ابن مریم گفتند
هر اینه در فضیلت تو امروز می گفتم سخنی که بطایفه از مردمان نگذری مگر آنکه از خاک پای تو و از فضول آب طهارت
تو استشفا مینمایند ولیکن همین کافیست ترا که تو از منی و من از تو و تو وارث منی و تو از منی بمنزله هرون از موسی
سوای آنکه نبی بعد از من نیست پیغمبر قرض مرا ادا میکنی و با دشمنان بر سنت من مقاتله مینمائی و تو در آخرت از جمیع
مردمان بمن نزدیکتری و تو اول کسی که فردا وارد حوض من میگردی و تو اول کسی که با من خلعت
کرامات الهی میپوشی و تو اول کسی از امت من که داخل بهشت میگردی و بدرستی که شیعیان تو
بر منبرهای نور با روهای سفید در اطراف من می آیند و شفاعت ایشان را مینمایم و در بهشت همه یکی هم از ایشان را
میشناسم و بدرستیکه حرب تو حرب منست و سلم تو سلم منست و ستر تو ستر منست و علانیه تو علانیه منست
و باطن تو مثل باطن منست و فرزند تو فرزند منست و بوعدهای من تو وفا خواهی نمود و پیوسته حق با تو و بر زبان تو جاری
خواهد بود و همیشه حق در دل تو و پیش چشم تو روشن است و ایمان تو مخلوط با خون و گوشت تو مثل ایمان
منست و بدرستی که دشمنان تو وارد حوض من نگردند و دوستان تو هرگز از حوض کوثر غایب نمیشوند و از تو
مفارقت نمینمایند پس آن ولی رب العزت از بهر رتهای آن نبی الرحمه سر بسجده نهاد و خداوند منان را
بر نعمت ایمان و تعلیم قران و تکریم بدوستی و محبت آن سید پیغمبران شکرهای بی پایان نمود پس حبیب خدا
فرمود که یا علی اگر تو نبودی هر اینه بعد از من مومنان بعد از مرا کسی نشناختی و سید مرتضی علیه الرحمه در کتاب شافی
بعد از ذکر روایات خیبر از قول پیغمبر که در شان حیدر فرمود که رایت را بکسی میدهم که او محب خدا و رسول هم
باشد و خدا و رسول هم نیز با او دوست باشند استدلال بر تقدیم و افضلیت حیدر بر جمیع اصحاب پیغمبر هم
نموده وجه استدلال با بعض از متممات ملحقه بآن این است که چون جناب پیغمبر بعد از فرار ابوبکر
و عمر و عثمان این اوصاف را بخصوص حیدر نمود دلیل است بر آنکه احدی از این سه نفر متصف بآن اوصاف
نبودند زیرا که فرار و فتح با فوج حصار آن سه یار با احدی از اهل روزگار را منتهی نموده است و اثبات این

دو صفت مانند صفت محبت از برای ان حضرت بیک سؤال مقرراست پس لازم می اید که اثبات این صفات را
از برای حیدر صفدر موجب نفی صفات اران سه ابتر باشد و ایشان محب خدا و رسول نباشند پس البته دشمن
باشند و هر که دشمن باشند پس البته کافر باشند و هر که کافر باشند پس البته محب خدا و رسول صم نباشند و حال انکه
بدلیل ایه والذین امنوا اشد حبا لله جمیع مؤمنان محب خدایند و بدلیل ایه قل ان کنتم تحبون فاتبعونی
یحببکم الله جمیع محبین خدا و تابعین سید انبیا صم محبوب پروردگارند پس از نفی صفت محبت معلوم میشود
که ایشان بی ایمان و مخالف پیغمبر اخر الزمان بوده اند بلکه از نفی این صفت جزم بعدم قبول توبه و عدم قبول متابعه
و مجاهده ایشان میتوان نمود زیرا که بدلیل ایه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و بدلیل ایه ان الله
یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص خدای تعالی تائبین و مطهرین و مجاهدین را
دوست میدارد پس ایشان تائب و مطهر و مجاهد نیز نبوده اند تا محبوب خدا شوند بلکه از نفی این صفت
نفی صبر و تقوی و توکل و قسط و عدل نیز از ایشان باید نمود زیرا که بدلیل ایه ان الله یحب الصابرین
و ایه ان الله یحب المتقین و ان الله یحب المتوکلین و ان الله یحب المقسطین خداوند دود
دوستی خود را با صبر کنندگان و پرهیزکاران و توکل نمایندگان و عادلان بیان فرمود پس ایشان
صابر و متقی و متوکل و مقسط نیز نبودند تا محبوب خدا توانند بود بلکه از نفی این صفت بدلیل
ایه ان الله لا یحب الخائنین والظالمین والکافرین والفرحین والمستکبرین والمسرفین
والمعتدین والمفسدین متروک حضرت رب العالمین و متصف بجمیع این اوصاف معدوده در
قران مبین خواهند بود و بدلیل ایه ان الله لا یحب کل کفار اثیم دشمنی خداوند رحیم از برای انسه
لئیم ثابت خواهد بود و بدلیل ایه ان الله لا یحب کل مختال فخور از محبت خداوند غفور بسیار
دور و از رحمت او ناامید و مهجور خواهند بود و هرکسی که اندک بصیرتی داشته باشد و دست از
تعصب و عصبیت بردارد بیقین که اشخاص چنین را مستحق خلافت و امامت ندانند و ایشان را
رجیع امت حضرت رسالت صم مقدم نمیشمارند پس بفعل قادر اکبر چندین قلعه دیگر از قلعه جات
قلوب قاسیه مانند حجر که در حقیقت محکمتر از قلعه خیبر توانند بود از برای فتح حیدر صفدر مفتوح گردید

وخطاکاری فخر رازی

وخطاکاری فخر رازی که ایه یحبهم و یحبونه را در شان ابوبکر میداند نیز از این حدیث و ایات بظهور رسید
زیرا که هرگاه نزول ایه در شان ابابکر میبود رسول خدا صلی الله علیه واله نفی محبت او نمیفرمود پس این ایه نیز بدلیل
همین حدیث در شان والا شان علی ولی الله است و دشمنان او را مقام فرصت و مکابره نیست پس هرگاه
فخر رازی زنده میبود و این فتح خیبر را تفرج می نمود غبار خجلت بر فرق می نشست یا چنین میمرد که در حشر
هم زنده نمیگشت **معجزه پنجم** از حجت الله و خلیفه بلا فصل حضرت رسالت پناه صم برداشتن سنگ بزرگیست
از سر چاه و در او دانه خوردن ان سنگ است تا جاهل ابتداع راه چنانکه مروج اخبار ائمه اطهار ملا محمد باقر مجلسی در
بحار الانوار و اعلام الوری شیخ طبرسی و ارشاد شیخ مفید و شرح قصیده بائیه سید مرتضی و مناقب ابن شهراشوب و
خصائص نطنزی و تاریخ اعثم کوفی و کتاب ولایت طبری و ابن احمد حنبل و تواریخ معتبره دیگر بسندهای معتبره
دیگر بسندهای مکرر روایت نموده و شیخ طوسی و شیخ مفید علیهما الرحمه فرموده اند از معجزات مشهوره امیر المؤمنین ع
در میانه اهل سیر که مشهور گردیده است بان خبر در میانه عام و خاص حتی که نظم نموده اند ان را شعرا و خطبه خوانده اند
بان بلغا و روایت نموده اند ان را فقها و علما حدیث راهب و مخرد است در زمین کربلا و شهرت او مغنی است
از ایراد و تکلیف سند انها و ان حدیث این است که جمیع روایت نموده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین ع متوجه
حرب صفین بود اصحاب او را تشنگی شدیدی عارض نموده و جمیع ابهای خود را اشامیده و هرچند یمین و یسار
دویدند از اب اثری ندیدند پس شکایت بجناب ولایت ماب اورده گفتند یا علی تو ما را از اب فرات دور نمودی
و راه بیابان را اختیار فرمودی ایا مقرر میفرمائی که تا رفع عطش نمائیم یا بازگرد ایا فرات برگردیم حضرت فرمود که
در همین جا منزل میکنیم مالک اشتر گفت که در اینجا ابی نیست جناب حیدر کرار فرمود که امیدواری ما بدرگاه
کبریاست پس انجناب اصحاب خود را اندک از جاده دور نموده در صحرا بکنار دیر راهبی نزول اجلال فرمود
پس منادی خود را فرمود تا ساکنان این دیر را طلبید پس راهبی از بام دیر برایشان مشرف گردید حضرت
فرمود که ایا در حوالی دیر تو ابی هست گفت از دیر من تا کنار اب دو فرسخ پیشتر است و من در هر ماهی
قدری اب از برای خود ذخیره میکنم و با قناعت و تنگی مدار خود میگذرانم پس ان سرور مالک اشتر
خود را سواره رو بجانب قبله گردانیده و در روی تلی از زمین ایستاده مالک اشتر را طلبیده و او را با جمعی از

کفاران زمین ما مأمور گردانید تا آنگاه سنگ بسیار عظیمی درخشان که حلقهٔ طلا بر او نصب بود ظاهر گردید
پس فرمود که در زیر این سنگ آبی است که اگر او را بر دارید همه لشکر را کافی است پس جماعت قوی
هیکلان و کلنگ داران متفق گشتند و هر چند سعی در کندن آن نمودند قادر نگشتند پس چون عجز و ناتوانی
ایشان را دید از استر خود پیاده گردید و کلمه چند مناجات نمود و هر دو آستین خود را بالا فرمود و سر انگشتان
خود را در زیر سنگ محکم گردانید پس آن سنگ را از جا کنده و چهل ذرع دور افکند پس آبی ظاهر گردید از شهد شیرین تر
و از برف سفیدتر و از یاقوت صافتر پس بعد از آنکه جمیع اصحاب و دواب ایشان سیراب گشتند و توشه راه خود برداشتند
آن حضرت بدست مبارک خود آن صخره را برداشت و بر سر چشمه چنانکه اول بود رسانید پس فرمود که همان ریگ را
بجای خود ریختند و آن چاه را اثرش را محو گردانیدند و راهب از دیر خود در نظاره بود و جمیع این معجزات را
مشاهده مینمود پس بخدمت آن حضرت دوید و آن حضرت اسم او را شمعون برده نزد خود طلبید
شمعون گفت که این اسمیست که مادرم گذاشته است و بغیر از تو و خدا دیگری ندانسته است پس شمعون
پرسید که تو آیا پیغمبر مرسلی فرمود که نه گفت پس ملک مقربی فرمود که نه پرسید که پس تو کیستی فرمود که من وصی
محمد بن عبدالله خاتم النبیینم پس شمعون پرسید که اسم این چشمه چیست فرمود که این چشمه را حوما و در نسخهٔ
دیگر راجوه و در روایتی چاه شعب نبی است و این از چشمه های بهشت است که سیصد و سیزده
نفر از اوصیا آب او را نوشیده اند و منم آخرین ایشان که امروز نوشیدم پس راهب گفت که دست
خود را بگشا تا شهادتین گویم پس راهب را تلقین شهادتین فرموده و آداب اسلام را تعلیم او نمود
پس راهب گفت که بنای این دیر را از برای کننده این صخره بنا نهاده اند و جمعی از دیرانیان پیش از من
در این جا بسر برده اند و باین نعمت عظمی فایز نگشته اند و بعد از آنکه این فوز عظیم نصیب من بود دیگر طاقت
از تو مفارقت نمینمایم زیرا که در کتابهای خود خوانده ام و از پدران و اجداد خود شنیده ام که مکان این چشمه را بجز
از پیغمبران و اوصیای ایشان دیگری ندانند و کندن این سنگ و آشامیدن آب آن را کسی دیگر نمیتواند
پس از شنیدن سخنان آن دیرنشین حضرت امیر قطرات عبرات از دیده بارید تا آنکه محاسن مبارک خود را
از آب دیده تر گردانید و فرمود که شکر میکنم خداوندی را که مرا در کتابهای خود یاد فرمود پس اصحاب

خود را طلبیده

خود را طلبیده و مکالمات راهب را بایشان شنوانیده و ایشان شکر و حمد الهی را بتقدیم رسانیدند و بر رکاب
و مصاحبت آن جناب متیقن و بصیر گردیدند و راهب ملازم رکاب ظفر انتساب آن جناب گردید تا آنکه در
جنگ صفین در لیلة الهریر شربت شهادت نوشید پس چون صباح آن روز طالع گردید آن جناب اصحاب خود را
از برای دفن نمودن کشتگان طلبیده و خود بنفس نفیس متوجه نماز و دفن راهب گردید و بدست مبارک
خود او را در لحد خوابانیده و فرمود که گویا من راهب و رفیقهٔ حوریهٔ او را با ثواب الهی در باره او در بهشت
می بینم و بعد از او پیوسته برای او استغفار می نمود و میفرمود که او از جملهٔ اولیای من بود **مؤلف گوید**
که این روایات خلاصه ایست از روایات شیخ مفید و شیخ طوسی و مناقب ابن شهرآشوب و در روایت سید
مرتضی علیه الرحمه که از ثقات و تمامی خبرش در میانه آنها بود و این ضعیف آنها را جمع نمود **معجزهٔ ششم** آن خلیفه بلا فصل
نبی رحمت از معتمد دختر باکره و علقه است که سر دفتر مدیحت شیعیان حیدر کرار در کتاب الانوار از کتاب روضه و فضایل
ابن شاذان از عمار بن یاسر و زید بن ارقم روایت نموده که هر دو گفتند ما در روز دوشنبه هفتم شهر صفر در برابر
علی مرتضی در دکة القضا حاضر بودیم ناگاه حیدر کرار بعمار خطاب فرمود که ذوالفقار را از برای من بیاور و وزن ذوالفقار
هفت من و دو ثلث بود بسنگ مکه پس چون عمار ذوالفقار را حاضر ساخت آن جناب آن را از غلاف کشیده
و بر ران خود نهاد و فرمود که امروز روزیست که از برای کوفیان زایل میگردد غمهای ایشان و روز زیاد گشتن
یقین مؤمنین و ظاهر گردیدن عدوان منافقین است ای عمار هر کسی که بر در مسجد است بنزد من آر
عمار گوید که چون از مسجد بیرون رفتم زن محمل سواری را در آنجا دیدم که استغاثه و فریاد مینماید و بدرگاه
الهی مینالد و میزارد و روز سعیدی خود را میطلبد و از غم خود فرج می خواهد و در پیش و پس او هزار سوار با
شمشیرهای برهنه ایستاده اند قومی با او اظهار دوستی مینمایند و قومی با او دشمنند پس من گفتم
که امیرالمؤمنین را اجابت نمائید و در نزد صاحب اسرار نبوت حاضر گردید پس آن زن از شتر پیاده گردید
و همراه بعضی از قوم آمده بموقف قضا رسانیده که یا امیرالمؤمنین و یا امیرالمؤمنین و امام المتقین **نظم**
مغمومم و از کوی تو با غم نروم ٭ جز شاد و امیدوار و خرم نروم ٭ از در که تو هیچ امامی هرگز ٭ محروم کسی
نرفت من هم نروم ٭ پس حضرت فرمود که یا عمار ندا کن در کوفه و بازار که هر کسی که خواهد که قضیهٔ الهی را

لیبیت پیراور جناب رسالت پناهی بر بیند پس باید که در مسجد حاضر گردد پس جمعیت مردم بحدی رسید که مسجد کوفه
پر گردید پس آنجناب از جا برخواست و فرمود که ای اهل شام بپرسید از من آنچه حاجت شماست پس از میان
ن میان شیخ ریش سفیدی برخواست که جامه بردیمانی در بر داشت و گفت السلام علیک یا امیر المومنین
و کنز الطالبین ای مولای من بزرگ من در میان عرب مشهور است و این جاریه دختر منست که پادشاهان
عرب او را خواستگاری نموده اند و از من جواب شنیده اند و نومید گشته اند و حال مرا فضیحت و رسوا افکنده است
و در میان قوم و قبیله شکسته کرده است با وصف بکارت حامله گردیده است و مرا در غم فرو برده است که از زندگانی
دست بر داشته ام زیرا که هرگز چنین قضیه ندیده ام و در کار و بار خود حیران و فکر گشته ام و عظیم تر از این بلیه نیفتاده ام
پس تو ای حیدر کرار وصی احمد مختار بزدای این غم را از دل من و برادر و بیش از این در غم و غصه ام مگذار دختر
روی بجاریه نمود و صورت ماجرا را از و سوال فرمود دختر عرض رسانید که در بکارت من نقصی بهم نرسیده و حال
حمل خود نیز خبر ندارم زیرا که هرگز با نفس خود خیانتی نکرده ام و یقین میدانم که تو از حال من دانا تری و صدق مقال
مرا میدانی پس خلاصی بخش مرا از این رسوائی پس آن بزرگوار ذوالفقار را بر دست گرفته و از منبر بالا رفت و
گفت الله اکبر الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا حق آمد و باطل مضمحل
گردید بدرستی که باطل رفتنی و هلاک شدنیست پس دایه اهل کوفه را طلبید و زنی که نام او لبنا بود و قابله اهل
کوفه می بود حاضر گردید پس دایه را فرمود که دختر را در پس پرده داخل نما و بکارت و حمل او را تجربه نما پس دایه بعد از
ملاحظه گفت که ای مولای من بکارت این دختر خللی ندیده و با وجود بکارت حامله گردیده است پس آنجناب پدر
آن دختر را التفات نمود و او را مشرف بخطاب خود ساخته فرمود که یا ابا الغضب آیا تو از مردم توابع دمشق نیستی
گفت بلی هستم فرمود که آیا در قریه که نام آن اسعارات سکنی داری گفت بلی دارم فرمود که هر یک
کر میتوانید پارچه برفی از برای من بیاورید پدر گفت که ای مولای من بدرستی که در بلاد ما برف بسیار است
ولیکن از اینجا تا بلاد ما دویست و پنجاه فرسخ است پس فرمود که ایها الناس نظر کنید بسوی کرامتهای
ربانی ثابت بقا و ولی از نعم نبوی و علم لدنی و دست خود را از بالای منبر مسجد کوفه دراز نمود و در همان ساعت
لخط قطعه برفی که آب از آن می چکید حاضر فرمود غریو از اهل مسجد برخواست بحدی که گویا قیامت شده است

پس فرمود

پس فرمود که ساکت شوید که اگر خواهم کوههای برف را حاضر سازم تا شما ببینید پس لگن را طلب نمود و آن پارچه
برف با دسپرده مقرر فرمود که این دختر را از مسجد بیرون ببرید و او را در میان طشتی می نشانند و این برف را
در زیر فرج او بگذارید که بزودی علقه که بوزن هفتصد و پنجاه درهم و دو دنگ چه زیاده و کم باشد از فرج دختر
بیرون می آید دختر و قوم او را از ننگ فارغ میسازد پس دایه امر نموده امیر مومنان عمل نموده و علقه که از فرج
دختر برآمده از برای امتحان بمیزان سنجیده بجهت این دختر خردان سرور حاضر فرمود پس آنجناب پدر دختر را
طلبید و با او ملاطفت ورزیده و فرمود که دختر خود را بردار و دیگر او را میازار که والله العظیم که زنا ننموده است
و دامان عصمت بلوث معصیت نیالوده است و بدرستی که در سن ده سالگی از برای پاکیزگی داخل
آب شده است و این زلو شد که می بینی در شکم او رفته ماوا گرفته است و از آن روز تا حال پرورش یافته
و بزرگ گردیده است پس پدر دختر برخواست و گفت که شهادت میدهم که تو از ما فی الارحام خبر داری
و آنچه در ضمیرات میدانی و توئی باب علم سید المرسلین و توئی ستون دین مبین [illegible] پس کوفیان چون
معجزه امام زمان را دیدند همگی فریاد برکشیدند که یا امیر المومنین و امام [illegible] پنج سال است که در کوفه
باران نباریده است و اهل آن را شدت و مضرت رسیده است پس باران رحمتی از برای ما طلب نما
ای وارث محمد مصطفی پس آن ولی ذو الجلال بدست مبارک خود اشاره بجانب آسمان فرمود فی الحال باران
عظیمی شروع نمود که جمیع کوفه سیراب گردیدند و مشرف بر خرابی بود که اهل کوفه از آن ورطه خلاصی طلبیدند
و از برای ظاهر شدن آفتاب ملتمس گردیدند پس آن امام انام کلامی فرمود که ابر رفت و باران ایستاد
و آفتاب طلوع نمود المدته **معجزه [illegible]** آنکه کشف عمه زنده نمودن مرد که ابن حنظله است که صاحب
مناقب مرتضوی از کتاب زهرة الریاض که از کتب معتبره عامه است و مروج اخبار اهل بیتی ملا محمد
باقر مجلسی از کتاب [illegible] فضایل ابن شاذان از میثم تمار کوفی روایت نموده که او گفت که من با جمعی از اصحاب
در مسجد جامع کوفه بخدمت حضرت امیر المومنین حاضر بودیم ناگاه دیدیم که از در مسجد مرد بلند قامتی که قبای
خزی پوشیده و عمامه زردی بر سر پیچیده و دو شمشیر حمایل نموده داخل گردید و بدون سلام و کلام بدو زانو نشسته
با احدی ملتفت نگردید پس مردمان گردنها کشیدند و از اطراف و جوانب تجسس کوشیدند و امیر المومنین ع

مطلق اتفاق باو نفر بودند و نظر بسوی او نمودند پس چون جمعیتی در حوالی مردمان بهم رسید زبانی چون شمشیر تیز
از غلاف کشیده از ایشان پرسید که کدام یک از شما اید سر دفتر امامت و مشهور در شجاعت و مولود در حرم
و موصوف بکرم و صاحب فضایل پسندیده و دلیران عالم را مسلم گردیده و تنگ کننده عرصه زمین بر جماعت
کفار و گیرنده قصاص از طوایف فجار و شرار و کدام یک از شما است سرو بوستان آل ابوطالب و دلیر با هیبت
او بر جمیع اعدا غالب و تیر روی ترکش آل عبد المطلب میوه شیرین گلستان ابوطالب پس چون کلام
اعرابی باتمام رسید حضرت امیر المؤمنین سر مبارک خود بالا نموده متوجه او گردید و فرمود که چیست ترا ای ابو سعید
پسر فضل ابن ربیع بن مدرکه بن نجبه ابن صلت ابن حارث ابن وعران ابن اشعث ابن ابی سمیع رومی
سؤال کن از من آنچه می خواهی بدرستی که منم صاحب علوم جناب نبوی صلعم گفت شنیده ام که تو وصی
خاتم النبیین صلعم و خلیفه او بر کافه مسلمین و تویی حلال مشکلات و بیان کننده معضلات
و بدرستی که من از جانب شصت هزار نفر از قبیله که نام او عقیم عظیمه است بجانب تو از برای رسالت آمده ام
و جنازه میتی نیز با خود آورده ام که قوم من در سبب مرگ او اختلاف نموده اند و پنجاه نفر از ایشان
شمشیر کشیده اند و من آن جنازه را بر در مسجد گذاشته ام پس اگر او را زنده سازی ایمان بصدق
و نجابت تو می آورم و ترا حجت خدا و خلیفه مصطفی میدانم و هرگاه او را زنده ننمودی و این فعل از مشکل
ما نگشودی بقوم خود بر میگردم و دعوای ترا باطل میدانم جناب حضرت فرمود که ای میثم بر شتر
خود سوار شو و در شوارع محلات کوفه برو و مردمان را بگو که هر که خواهد بخششهای خدا را نسبت ببرادر
محمد مصطفی صلعم مشاهده نماید پس باید که در نجف اشرف حاضر گردد تا عجایب کرامات و غرایب معجزات را
ببیند پس چونکه مردمان این ندا شنیدند متوجه نجف اشرف گردیدند پس فرمود که یا میثم اعرابی را در نزد من
طلب نما پس چونکه من ایشان را بسوی نجف بردم فرمود که ایها الناس درباره ما بگویید آنچه می بینید و زیاده بران
چیزی نگویید پس بفرموده آنجناب من و اعرابی تابوت آن مقتول را از محمل فرود آوردیم و دیبای سبزی که بر روی
او بود کنار نمودیم جوانی بحسن و جمال آراسته و قد طراز او مانند دو زلف تابان از جای گوشش آویخته پس علی
ولی از آن پرسید که از فوت این پسر چند روز گذشته است اعرابی گفت امروز چهل و یک روز است

فرمود که

فرمود که قاتل او کیست اعرابی گفت که مراد ما غیر از این چیست که تو او را زنده سازی تا خود خبر دهد که باعث
قتل او چیست و قاتل او کیست زیرا که از اول شب صحیح و سالم خوابیده است و در وقت صبح قوم او دیدند
که سر او را بریده اند پس این شک و ریب از دل ما بردار و قاتل او را بما بنما ای وصی احمد مختار حضرت فرمود که
قاتل او عموی اوست چونکه دختر خود را باو داده بود و این پسر دختر غیر را بر دختر عم خود گزیده بود و عم غضبناک گردیده در میانه
رخت خواب سر او را برید اعرابی گفت که ما بقول تو قانع نگردیم تا بعد از زنده کردن پسر از او بشنویم و این فتنه
و فساد از میان برخیزد تا آنکه پسر زندگی از سر گیرد پس آن صاحب کمال در پا ایستاد و حمد و ثنای
جناب اقدس الهی را نمود و صلوات بر جناب رسالت پناهی صلعم فرستاد و فرمود که ای اهل کوفه بقره
بنی اسرائیل در نزد خدا عزیزتر از من نیست و حال آنکه من بنده خدا و برادر رسول خدایم و بقره بنی اسرائیل
مرده هفت روزه را زنده نمود پس من چگونه مرده چهل روزه را زنده ننمایم و فی الحال نزدیک آن کشته
آمده و فرمود که قم باذن الله یا مدرکه ابن حنظله ابن غسان ابن فهر بن سلامه ابن طبیب ابن اشعث
بدرستی که خدای عز و جل ترا بدست علی ابن ابیطالب ع زنده نمود میثم گوید که دیدم پسری مانند آفتاب
انور بلکه از آفتاب روشن تر با کمال متانت و زیبایی و نهایت ملاحت و دلربایی از جا برخواست
و گفت لبیک یا حجة الله المنفرد بالفضل و الانعام ای حجت امام و ای در علام بر کافه انام و ای
یگانه زمان بحسب فضل و انعام پس آنجناب فرمود که ای پسر قاتل تو کیست گفت حارث ابن غسان
پدر زن من و عم من است فرمود که الحال برو بسوی ایشان و بگو آنچه میگویی گفت ای مولای من نمیروم
بسوی ایشان زیرا که میترسم مرا بکشند و تو در نزد من نباشی که مرا زنده سازی وصی نبی بر اعرابی گفت
که تو بقوم خود معاودت نما و این خبر را برای ایشان بیان فرما گفت که ای مولای من والله که تا حیات
دارم لحظه از تو مفارقت نمینمایم و در رکاب ظفر انتساب تو جان فشانی میکنم تا بسعادت شهادت
فایز گردم پس پیوسته هر دو در رکاب آن جناب بودند تا آنکه در جنگ صفین گوی سعادت از میدان
شهادت ربودند و چون اهل کوفه این معجزه را دیدند درباره آن جناب باقوال مختلفه قایل گردیدند

معجزه هشتم

از معجزات علی ولی مقدمه فتح عمان و کشتن جلندی است که غیر سنن اهل بیت نبی

ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه از مناقب ابن شهرآشوب از عمار یاسر روایت نموده که چون پیغمبر آخر الزمان صلعم افضل
امامان را بجنگ عمان فرستاد و سپاه آن سرور و جلندی با این گروه حرب عظیمی واقع شد جلندی را بسیار ترسید
و کندی نام غلامی که بسیار شجاع بود و دلاور بود طلبید و گفت که اگر تو بمبارزت این صاحب عمامه سوداء
و بغله شهبا یعنی علی مرتضی بیرون روی و او را دستگیری نمائی و بر زمین کشیده و نزد من آوری دختر را
که از پس پرده عصمت دارم و از جمیع شاهزادگان که رغبت بازدواج او نموده اند مضایقه نموده ام بعقد تو در
می آورم و بر قدر و رتبه تو می افزایم کندی بعد از نوید جلندی بر فیل سفیدی سوار گردیده و جلندی با میت و نه
فیل دیگر و جمیع لشکر بمبارزت حیدر صفدر بیرون آمدند پس چون آن سرور جمعیت فیلان و لشکر را
دیدند استر اشهب پیاده گردیده و عمامه مبارک را از سر منور هم چون قمر خود کشیده ناگاه نوری از آن سر
منور ساطع گردید که تمام آن دشت را روشن گردانید پس سوار گردیده و رو بفیلان نهاده لب مبارک را بکلامی
که کسی نفهمید جنبانیده ناگاه هفت و نه فیل روی از معرکه قتال گردانیدند و بر لشکر جلندی حمله ور گردیدند و از
راست و چپ بر ایشان میزدند تا آنکه جمیع مشرکان را بدروازه عمان دوانیدند و آن فیل سفید که کندی
بر او سوار بود حیران می بود پس جمیع آن فیلان بعد از کشتن مشرکان بجانب امیر مؤمنان معاودت نمودند
و بکلام فصیحی که تمام لشکر شنیدند تکلم کردند که یا علی ما که محمد و علی را شناخته ایم و ایمان به پروردگار محمد
و علی آورده ایم و آن فیل سفید محمد و علی را نشناخته است و از اینجا است که هنوز بعزیمت کارزار شما ایستاده
پس امام نعره کشید که در تمام کوه و صحرا پیچیده و از آن صیحه فیل سفید بر هم لرزید و مضطرب گردید پس بضرب
ذوالفقار سر او را از بدن جدا گردانید و جسد او مانند پاره کوهی بر زمین غلطید و کندی را از پشت
حوزه او گرفته در سینه او نشست که جبرئیل امین خبر فتوحات آن سرور رسانید و خبر کوثر را بجناب خیر
المرسلین صلعم رسانید و آنجناب مسرور گردیده از برای تفرج بر حصار مدینه روان گردیدند ناگاه علی کرار کشتی
کندی را دیدند پس ندا فرمود که یا ابا الحسن او را ببخش بمن که اسیر تو خواهد بود پس علی حسب الامر مودره کندی را
رها فرمود پس کندی پرسید که یا علی باعث رها شدن من چه بود فرمود که دیده خود را بگشا چون جناب
رسول خدا را با همراهان خود در بالای حصار مدینه طیبه دید از علی پرسید که این کیست فرمود که سید

وصاحب

وصاحب تاج عزت پرسید که از اینجا تا مدینه او چه قدر راه است فرمود که چهل منزل راه است گفت
یا ابا الحسن بدرستی که پروردگار شما عظیم و رحیم است و پیغمبر شما نبی کریم است دست دراز کن تا
شهادتین گویم پس کندی بوحدانیت جناب اقدس الهی و رسالت محمد عربی صلعم و امامت و ولایت علی
ولی مقر و معترف گشته و وصی نبی جلندی را با خلق بسیاری بجهنم فرستاد و بسیاری دیگر از ضرب شمشیر
خود را بدریا افکندند و آنچه باقی ماندند بشرف اسلام مشرف گشتند و حصار عمان را تسلیم بکندی نمود
و دختر جلندی را بوی تزویج فرمود و جمعی از مسلمانان را بجهت تعلیم فرایض و قرآن برایشان موکل فرمود
و از آنجا بهمراهی لشکر فیروزی اثر روی بمدینه نهاد معجزه نهم از معجزه آن سرور رتقه زن و شوهر است
که در حقیقت مادر و پسر بودند که ابوسالم محمد بن ابی طلحه نصیبی در کتاب مطالب السئول بسند خود
روایت نموده که چون امیر المؤمنین صلعم وارد کوفه گردید جمعی از طوایف مختلفه بخدمت باسعادت آن حضرت
شتافتند و در میان ایشان جوانی بود که در بسیاری از مواقف با آن جناب همراهی مینمود پس آن جوان
زنی از اعراب متوطنین کوفه را خطبه نمود و بعد از اجابت ایشان امر زوجیت فیما بین ایشان متحقق گشت
پس روزی از روزها علی مرتضی صلعم از نماز صبح فارغ گردید و بعضی از صحابه خود را طلبید و فرمود که بمحله بنی فلان
بیروید و در آنجا مسجدی می بینید و در پهلوی مسجد خانه ایست و در آن خانه زنی و مردی است جوان است
که فریاد و غوغا میکنند و دست از گریبان هم بر نمیدارند پس ایشان را در ساعت بنزد من آورید که ببینم
چیست حکم پروردگار پس آن فرستاده بعد از ساعتی آمد و با خود آن جوان را بهمراهی زنی آورد پس آن جناب
فرمود که دیشب دعوی شما بر سر چه بود جوان عرض نمود که یا امیر المؤمنین صلعم من این زن را تزویج نمودم و چون در آن
شب با او خلوت کردم در نفس خود از او نفرتی می یابم و هر چند می خواهم که با او نزدیکی نمایم نمیتوانم و انزجارم
با او بحدی بود که تا صبح با او صبر نتوانستم نمود و بدین سبب دیشب در منازعه بودیم تا صبح که بخدمت آمدیم پس آن سرور
قادر مختار در کمال ملاطفت ببعضی از مجلس خود فرمود که چه بسیار است ستری که صاحب آن راضی بافشاء آن نخواهد
بود پس جماعت حاضرین همگی برخاستند و آن جوان و زن با یکدیگر تنها ماندند پس آن واقف اسرار زمین و
زمن اول توجه خطاب بآن زن فرمود که آیا تو این جوان را می شناسی گفت نه فرمود که اگر خبر دهم ترا از حال او

او اقراری نمای گفت بلی فرمود که تو فلانه دختر فلان نیستی گفت هستم فرمود که آیا با پسر عمت محبت می داشتی
گفت داشتم فرمود که آیا پدرت راضی بوصال شما نبود و هر چند او ترا خطبه میکرد پدرت مضایقه مینمود تا آنکه
اورا از جوار خود بیرون کرد او گفت بلی چنین است ای وارث علم احمد فرمود که آیا تو شبی از برای قضای
حاجتی بیرون رفتی و پسر عمت آمد و غافل ترا گرفت و با تو مقاربت نمود و تو پنهان کردی و در همان شب
حمل برداشتی و ناچار با مادرت افشای سر خود نمودی و چون نزدیک وضع حمل شد مادرت شبی
از خانه بیرون برد پس پسری آوردی و او را در خرقه پیچیدی و مادرت او را بیرون حصار انداخت پس آمد
و بکار تو پرداخت و تو پیوسته مراقب احوال طفل خود بودی و به بهانه قضای حاجت التفات باو مینمودی
تا آنکه وقتی دیدی که سگی آمده او را می بوید ترسیدی که او را ایذا کند پس سنگی بجانب آن سگ انداختی
و سنگ بر سر طفل آمده او را زخمی ساختی پس برگشتی و بمادر خود گفتی و بهمراهی او آمده موضع شکسته او را بخرقه
بستی و بعد از آن طفل را بحال خود گذاشتی و از پی کار خود رفتی و دیگر از او خبری نداری پس آن زن از شنیدن
این سخن مهر خاموشی بر لب زد و دیگر تکلم نکرد حضرت فرمود که راست باید بگوید گفت بلی والله یا امیر المؤمنین
این امریست که غیر از مادرم کسی مطلع نبود فرمود که خداوند مجید مرا اطلاع داده که چون صبح شد جماعتی از بنی فلان او را
برگرفتند و بجای فرزندی تربیت نمودند تا بحد بلوغ رسید لهذا با ایشان وارد کوفه گردید و ترا خواستگاری نمود
و هر دو غافل که این پسر تو بود و تو مادر او و خدا او را از معصیت نگاه داشت که بوطی مادر خود نپرداخت پس
پسر را فرمود که تا سر خود را گشود و در سرش همان اثر شکستگی بود پس زن را فرمود که پسر خود را بردار و دیگر
توقع نکاح از او منما **معجزه دهم** از معجزات آن مقرب سبحانی آن چیزیست که بعد از احتجاج طبیب یونانی
بظهور رسید که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و احتجاج شیخ طبرسی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده
که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود که یکی از یونانیین که دعوی علم طب و فلسفه می نمود داخل گردید
و گفت که یا ابا الحسن چیزی از صاحب تو بمن رسیده که دیوانگی عارض او شده است و من از برای معالجه او آمده ام
دیدم که از دنیا رفته است پس من او را ندیدم و مقصود مرا در خود نرسیدم ولیکن شنیده ام که تو ابن عم او و وصی او
و نیز مخصوص او و در تو نیز دو مرضی می بینم که یکی از آن دو را معالجه میتوانم نمود و آن صفرا و زردیست که در بشره

تو

تو علامت آثار ضعفی است و اما آن دیگر علاج ندارد و باریکی هر دو ساق تست که این جثه سنگین ترا
بر نمیدارد پس باید که بهمواری راه روی و چیز سنگین برنداری که مبادا پا شکسته شوی و دیگر کاری نتوانی و اما
علاج زردی تو این داروئی است که همراه منست باید او را بقدری که میگویم استعمال نمائی بشرطی که چهل روز گوشت
حیوانات نخوری تا که منتفع گردی فرمود که دوای صفرا را بیان نمودی آیا دوائی میدانی که بر صفرا بیفزاید و زردی را
ضرر رساند طبیب گفت که اینک حبی دارم که هرگاه دانه از آن را بصفراوی بخورانم در همین ساعت بمیرد و کام از
زندگانی بهره نبیند و اگر آدم صحیحی دانه از آن تناول نماید بالفور بزردی مبتلا گردد و دیگر روی بهبودی نبیند تا بمیرد
فرمود که قدری از این حبی که ضرر او را بیان فرمودی بمن بده تا ببینم پس طبیب یونانی بوزن ده مثقال از آن حب بامیر
عرب داد و گفت که یکدانه از این سم قاتلی است که هیچ کس بعد از خوردن آن زیست نمیکند ولی تو ابتلاع جمیع
ده مثقال را تناول فرمود و بعد از آن عرق خفیفی از بشره منور آن جناب بروز نمود یونانی چون آن حالت را دید
بسیار ترسید و تمام اعضایش بلرزه در آمد و گفت الحال بقصاص ابن ابی طالب علیه السلام خواهندم کشت و هر چند من ترا
نهی نمودم که او خود باعث هلاک خود بود واحدی از من مسکین قبول نخواهد نمود پس آن جناب تبسمی فرمود و گفت گویا بدنم
هرگز باین صحت نبود پس ای یونانی یک لحظه چشم خود بر هم گذار بعد از آن بگشا تا آثار رحمت مرا ببینی یونانی بموجب گفته علی
ولی چشم خود بر هم گذاشت و چون چشم گشود دید که آن جناب سرخ و شکفته است و زردی از پی کار خود رفته است اصلا
او از تعجب لرزیدن و لی جناب اقدس الهی متبسم گردید و فرمود که ای یونانی آیا اثری از زردی می بینی گفت والله
که گویا تو آن شخص سابق نیستی زیرا که اول زرد بودی و حالا کحل سرخی فرمود که صفرا از زهر قاتل تو معالجه نمودم
والحال قوت ساق باریک خود را تو میخواهم نمایانم که طبابت برخلاف حکمت یونانیست پس هر دو دست مبارک
خود را با ستون عظیمی که از چوب بالای حجره بود و بر سطح آن حجره دو غرفه دیگر بروی هم محکم بود گرفته و اندکی حرکت داده
از جا برداشته در و بام و غرفه ها و دیوارها را بلند گردانید چنانکه یونانی از غلبه بیهوش گردید پس فرمود تا آب بر روی
و بر اطراف بدنش زدند و چون بهوش آمد و خدا اقرار نمود که معجزه از این روز عظیم تر نتواند بود پس فلسفی یونانی از آن وجهی
بی سئوال نمود که آیا محمد علیه السلام نیز مثل تو شخصی بود آن جناب لب بجواب گشود که آنچه از عقل و علم و قوت
من دیدی جزئیست از علم و قوت محمدی صلی الله علیه وآله نتواند بود درستی که طبیب حقیقی جز در جناب نبوی صلی الله علیه وآله که از جمیع اطبا و

عرب طبیب تر بود و گفت یا محمد اگر در تو جنونی هست من تداوی میتوانم نمود ان طبیب دار الشفای عالم وجود فرمود که اگر
خواهی تو طبی بجایم که بدانی که تو محتاجی بطب من و من احتیاجی بطب تو ندارم تفنقی گفت می خواهم فرمود که چه معجز
می خواهی گفت که می خواهم که این درخت خرمای بلند را طلب نمائی تا بیاید و من بر بینم پس رسول درخت خرما
طلبید و ان درخت از بیخ کنده و همه جا اثر در زمین میکشید و زمین را کود کرد اینده تا نزد رسول خدا رسید فرمود که دیدی
گفت دیدم فرمود که دیگر چه می خواهی تفنقی گفت که می خواهم که او را بفرمائی تا بجای خود برگردد و در همان جا چنانکه بود قرار گیرد
پس فرمود تا درخت بجای خود برگشت طبیب یونانی بعد از شنیدن معجزه نبی بعلی ولی گفت که انچه دعوی نمودی از معجزه
محمد هم غایب است از من و او را ندیده ام و حال انکه کمتر نشانی معجزه از تو هر گاه به بینم ایمان می اورم و ان این است که
من از تو قدری دور میشوم و چون مرا طلب نمائی باختیار خود نمی ایم پس هر گاه مرا بی اختیار بردی پس یقین که معجز نمودی
فرمود که این معجز از برای تو بتنهائی خواهد بود اما کفت که دیگری نگوید که علی با یونانی تمهید و سازش نمود پس معجزی
طلب نما که ایتی باشد از برای خلق خدا طبیب یونانی گفت که می خواهم که تمامی اجزای این درخت خرما را از هم جدا سازی
و در هوا جدا جدا اندازی پس جمع نمائی و بشکل اولش باز سازی فرمود که تو میروی از نزد من بجانب درخت خرما و می
گوئی که وصی رسول خدا فرموده است که متفرق کردید اجزای خود را از یکدیگر دور اندازی چونکه یونانی پیغام وصی
نبی را به درخت خرما رسانید در همان جا از یکدیگر جدا گردید و از هم پاشیده که دیگر هیچ اثری از درخت ندید پس از یونانی
چونکه ان معجزه را دید اعضایش بهم لرزید و گفت که ای وصی محمد هم از روی مرا عطا فرمودی و امید دارم که معجزه دیگر نیز
بنمائی و مقرر یونانی که درخت بحال اصل خود معاودت نماید فرمود که خود نیز برسالت برو و بگو که کلمه بگو که وصی محمد
عرب امر فرمود که باید اجزای نخله مجتمع شود و بحالتی که بود برگردد پس یونانی بفرموده عمل نمود دید که اجزاء متفرقه نخله مانند
غبار متفرق در هوا جمعیت نموده و هموار هر یک از برگ و شاخ و اصل درخت بشکل اول برگشته و مانند سابق
درخت نخلی گردید و چون موسم میوه خرما نبود یونانی استدعا نمود که میوه ان را نیز میخواهم که بجا بیدونیم رس کرده و برسد
و سرخ و زرد گردد و من جمیع اقسام ان را تناول نمایم و یا هرین نیز کور ام فرمود که در این دفعه نیز خود رسولی که از زبان من
نخله بگوئی که بار خوشه اورد و بعد از ان غوره شوی و سرخ و زرد گردی تا رطب گردی و کمال برسی پس یونانی پیغام
وصی نبی را رسانید فی الحال انچه طلب نموده بود از درخت خرما ظاهر گردید یونانی بعد از دیدن معجزات از ان حلال مشکلات

مثلث

مثلث نمود که چون هشت معجزه نمودی دو معجزه دیگرم باید که م فرمود یکی انکه دست مرا ببندی زیرا که بدی که از این
درخت میوه چینم و تناول نمایم دوم انکه بعضی از شاخهای خرما را بزمین نزدیک نمائی تا باین دست کوتاه خود از ان
بهره مند گردم ان حکیم ربانی کلامی طبیب یونانی تعلیم فرمود که دست را بستش بر بلندی درخت خرما گردید و بعضی
از شاخهای ان درخت بزمین رسید تا یونانی از هر دو دست خرما چید پس فرمود که اگر از این خرما تناول نمائی و ایمان
بصاحب عجایب نیاوری ببلائی عاجلی مبتلا گردی که محل عبرت هر عاقل و جاهل شوی یونانی گفت که اگر بعد از انکه
دیدم کافر گردم پس مبالغه در عناد نموده ام و خود را در معرض هلاک افکنده ام شهادت میدهم که تو از بندگان
خاص و صادقی در انچه خبر میدهی از جانب خدا پس بفرما انچه می خواهی تا اطاعت نمایم ترا پس ان مظهر الطاف الهی طبیب
یونانی را تلقین شهادتین و امامت و وصایت خود نموده و مواعظ بالغه و نصایح شافیه باو فرمود که از خوف اطناب
موضع ذکر انها نبود **معجزه یازدهم** از معجزات ان امام مومن کشتن پادشاه کافر است میر کمیر محمد صالح حسینی
ترمذی در کتاب مناقب مرتضوی از کتاب فتوحات القدس روایت نموده که روزی سید اوصیاء علی مرتضی
در صفه صفا نشسته بود و تفرج دریا می نمود که ناگاه زورقی پیدا شد چون بکنار دریا رسید از زورق جوانی جدا گردید
و بعد از بیرون امدن از اب تحیت تقدیم رسانید ان حلال مشکلات جوان را به منزل خود راه نموده و از احوال وی
استفسار فرمود جوان گفت اصل من یمن است و پیشه من در انجا سبزی و تره فروشی است و در ان ملک
دو پادشاه اند که هر یک نصف یمن را در تصرف دارند یکی از ایشان کافر و دیگری مسلمانست و بر در خانه ان شاه
کافر مرا دکانی است و او را دختریست در غایت حسن و زیبائی و در نهایت محبوبی و رعنائی روزی با زینت تمام
عازم حمام بود چون مرا بر در دکان دید برقع از رخ برکشید و من چون ان نازنین را دیدم شیفته و شیدای او گردیدم
پس با هزار عشوه و ناز گفت ای جوان سبزی فروش هر روز یک طبق سبزی برای ما باید خود بر سر دست گرفته
از برای ما بیاوری خود را از این خدمت معاف مدار من چون دیوانه و بیقرار او بودم هر روز طبق سبزی بهزار عشق
و نیاز مهیا می نمودم و ساعتی تغنا را از گفتار و دیدار ان نگارین می اسودم بعد از چند روز چاکران شان حال مرا فهمیده
دیگر مرا مانع گردیدند از منع ایشان پریشان گشتم و گریبان تا بدامن چاک کردم یکی از فرمان بیدر دختر
که تره فروش ... عاشق گردیده و من از شنیدن این سخن عنان از دست دادم و رو بجارگاه با دست نهادم

و زبان بی‌طاقت گشودم و خواستگاری دخترش نمودم پادشاه غضبناک گردید و از برای کشتن من جلاد را طلبید
پس چون به همراهی جلاد در پای دار رسیدیم مهلت دو رکعت نماز بدرگاه پروردگار بر زمین مالیدم و بعد از نماز از قادر چاره ساز
ندای زر خود طلبیدم مقارن این حال چاووشی رسید که پادشاه ترا طلبید در ریسمان بر گردنم افکنده بود کشان
کشان به خدمت سلطان بردند پادشاه را وزیری کاردان با تدبیر بود زبان به شفاعت من گشود که بجا پادشاه در تقصیر این بیگناه
بگذشت پدرم مرا مرخص فرماید تکلیفی باو نماییم که پادشاه را از تشویش او رها نمایم پس وزیر از روی مهربانی فرمود که اگر آرزوی
مصاهرت پادشاه داری باید که سر علی ابن ابیطالب جهت ما آری تا ترا بدامادی سرافرازی فرماییم و هر مطلبی
که داری بر آوریم از آن لعنتی از روی بدبختی نهادم و لعنت بر خود قرار داده ام اما چگونه ممکن عزم نمایم و علی را نمی‌شناسم
اگر مرا با در راه نمائی و در این کار امداد نمائی ترا اکرام تمام باشد و مراد دل برآید آن وصی نبی لب سبزی فروش
تبسم فرمود که این کاری است بسیار آسان و او در تراست در نزد من در زمان پس با جوان روانه گشتند دریا گشت و با او
در گوشه نشست و فرمود که منم آنکه را که می‌خواهی بگیر ذو الفقار را و بردار سر مرا اگر بتوانی جوان دست برآورد که
تیغ راند و مقصود خویش حاصل گرداند دست او در هوا خشکیده و هر چند سعی نمود دیگر نجنبید فرمود که در چه کاری
گفت دستم خشکیده است و در هوا مانده است حضرت دعا نمود بر دستش دمید نیکو گردید جوان چون معجزه
امام زمان را دید شمشیر از دست افکند و پایش را بوسید و گفت هزار جان من و جانان من فدای چاکران تو باد
اکنون که این کرم از تو دیدم و جاه و منزلت ترا فهمیدم روی از درگاه تو نتابم و جز آستان تو جای دیگر نیایم
پس آن قدرت ذوالمنن روی بجانب یمن فرمود و بدست ولایت ذوالفقار را بآن سمت اشاره نمود و به پادشاه
مومن نوشت که در فلان روز بضرب ذوالفقار پادشاه کافر را به درک اسفل بار فرستادم و این جوان سبزی فروش را
نزد تو روانه گردانیدم باید بعد از رسیدن او دختر پادشاه را بعقد او در آورید و او را در ملک و کشور او مستقل گردانید
پس نامه را بدست او داده و حضرت جوان را در همان لحظه بطی الارض به یمن فرستاد چون که پادشاه مومن فرمان
واجب الاذعان آن یگانه زمان را مطالعه نمود با حضار صغیر و کبیر ولایت امر فرمود و از وزیر پادشاه کافر صورت ماجرا را
پرسید وزیر گفت که امروز پادشاه بعادت هر روز بتخت سلطنت آرمیده ناگاه تیغی چون برق لامع جلوه
نمود و فی الحال سر او را از جسد ربود پادشاه مومن و جنود او سر در ربقه اطاعت حیدر صفدر در آوردند و

دختر

دختر پادشاه کافر را با کشور او بجوان یمنی سپردند و کفار یمنی از برکت معجزات سرور اشرف السلام مشرف گشتند

معجزات دوازدهم از معجزات حیدر کرار حاضر گردیدن اوست در چهل جا وقت افطار مرحمت پناه ملا محمد تقی مجلسی
در شرح من لا یحضره الفقیه این عنوان ایراد نموده که بعد سستی که نفوس کامله را ممکن است که تعلق بهیاکل بسیار
گیرد خصوصا در عالم برزخ چنانکه منقول است که امام الواصلین و قدوة العارفین امیر المومنین در وقت غروب یکشب
بچهل نفر از اصحاب حضرت که یکی از ایشان سلمان بود وعده ضیافت نموده و در همه جا حاضر گشته بود پس چون سلمان از هر یک
از ایشان پرسید و هر یک گفتند که اول شب افطار را او در نزد من کرده باید تعجبش افزود و رو بدرگاه سید کاینات
نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی در وقت افطار در نزد من بود پس جبرئیل امین نازل گردید و بعرض مقدس
جناب نبوت مآب رسانید که علی ولی اول شب برای عرش مجید گذرانید تتمیم نفعه تعمیم قول محقق مجلسی و صدور این
معجزه و امثال این از علی ولی دلالت کلی بر تدبیر و تصرف انبیا و اوصیا در عالمهای شتی و صعود و هبوط بعالم
علوی و سفلی دارند و اخبار وارده در این باب بسیار است بلکه حضور حیدر کرار در حالت احتضار که ابرار و فجار
و شهود سید ابرار و ائمه اطهار نیز در حالت وفات مومنان کامل عیار و شیعیان اخلاص شعار در میانه فرقه
محقه شیعه اثنا عشریه از غایت اشتهار کالشمس فی رابعة النهار است و علاوه دلیل این فرقه ناجیه تسلیم
و انقیاد اخبار مستفیضه وارده در کتاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بحار الانوار ملا محمد باقر مجلسی و
غیر اینها از کتب معتبره شیعه است از آن جمله خبر مشهوریست که خاصه بطریق متعدده از حارث اعور روایت نموده اند
و قاضی میبدی که از علمای عامه است نیز منظوم آن را در شرح دیوان از جناب حارث اعور همدانی روایت نموده است
و خلاصه آن حدیث شریف که از مجالس شیخ مفید تعلیم این ضعیف آمده است که اصبغ ابن نباته گوید که حارث
همدانی در حالت بیماری خود بعیادت جمعی از شیعیان علی داخل بر آن جناب گردید و در وقت آمدن در کمال
ناهمواری راه میرفت و عصای خود را بشدت بر زمین میکوبید پس چونکه آن جناب بیماری او را دید گفت
زیادتی قرب و زیادتی منزلت او کرم فرموده احوال او را پرسید جواب داد که یا امیر المومنین به پیری رسیده ام
و بسبب ملاحظه نمودن اصحاب تو شدت عصبیت بکینه سینه مبتلا گردیده ام فرمود که همراه این درجه بابت
گفت درباره تو از آن سه خلیفه پیش از تست بعضی از ایشان در محبت تو غلو نموده اند و برخی میانه روی کرده اند



۱- منبع الیقین گلستانه

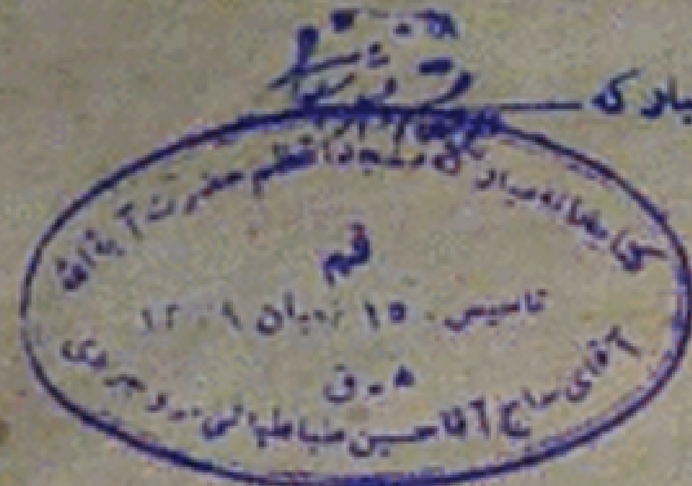
۳- نجوم ابومعشر بلخی

۲- اختیارات علامه مجلسی

۴- رساله رجعت علامه مجلسی

شماره ۱۱

فهرست



این کتاب مال ابن جعفر سید علی مقدس
است و نذر در بقعه امام
سنه ١٣٣٤

بسم الله الرحمن الرحیم

روائح روح افزای حمدی که مشام معتکفان [illegible] با شمیم کرم مطلع [illegible] زد و مردم [illegible] محفل قدس [illegible]

تواند بود که نتیجه حیات [illegible] **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** [illegible] و [illegible] ادراک [illegible] جواب [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] که [illegible] معاش [illegible] اقتباس [illegible]

[illegible] ملک الملکی [illegible] که در [illegible] شبهات [illegible] طراز [illegible] عرفان

[illegible] **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ** [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عرفان [illegible]

[illegible] معرفت [illegible]

عرفان [illegible] عرفان [illegible] شرف [illegible]

[illegible] **لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ عَالٍ وَالْجَلَالُ الْأَمْجَدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ**

[illegible] صلوات [illegible] عالم آرای [illegible]

[illegible] مقدس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ**

[illegible] **لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ** [illegible] رسالت

عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَتَمُّهَا وَأَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ أَنْمَاهَا وَأَفْضَلُهَا [illegible] انوار [illegible]

[illegible] آل اطهار [illegible]

[illegible] **كَالْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ** [illegible]

[illegible] **تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ** [illegible]

مرادم

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ [illegible]

مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا [illegible]

فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ [illegible] **أَذْهَبَ اللَّهُ** [illegible]

وَالْمَنِّ وَالْآلَاءِ [illegible]

الْغَالِبِ و شهاب الثاقب علی بن ابی طالب علیه و علیهم صلوات الله ما بلا لالا النجوم

بالثواقب و لعنة الله علی اعدائهم و مبغضیهم ما انا غض المحاسن [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علوم و حقایق و کشف معضلات اسرار و دقایق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه [illegible]

ناطق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد بن ابی [illegible] **الأئمة الطاهرين**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرسوم ساخت امید کرم بی منتهای سبحانی آنکه ساخته اخلاص نیت و تصفیه عزیمت از اغراض باطله در تالیف این
مختصر و سایر اعمال منت گذارد و بهر حرفی حسنات مضاعفات در نامه عمل این حقیر سیاه نامه مثبت سازد و این
بضاعت مزجاة را شرف قبول کرامت فرماید و متوقع از کرام اخلاص مقتران در این رساله آنکه از نتایج
هیچ بی و مسکنت اعتراف نموده در اصلاح خلل و سؤال مغفرت خطاء و زلل کوشند و اعتراف به تقصیر
را عذر تقصیر دارند و من الله ارجو العصمة و التایید انه هو الولی الحمید روی ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب الکلینی قدس الله روحه فی کتاب الروضة من الکافی قال حدثنی علی بن ابراهیم
عن ابیه عن ابن فضال عن حفص المؤذن عن ابی عبد الله علیه السلام و عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن محمد بن سنان
عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام انه کتب بهذه الرسالة الی اصحابه و امرهم بمدارستها و النظر فیها
و تعاهدها و العمل بها فکانوا یضعونها فی مساجد بیوتهم و اذا فرغوا من الصلوة نظروا فیها
قال و حدثنی الحسن بن محمد عن جعفر بن محمد بن مالک الکوفی عن القسم بن الربیع الصحاف عن اسمعیل بن مخلد السراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال خرجت هذه الرسالة من ابی عبد الله علیه السلام الی اصحابه
یعنی روایت نموده است معتمد
اهل اسلام محمد ابن یعقوب کلینی قدس الله روحه در کتاب روضه کافی از حفص مؤذن و از اسمعیل ابن جابر بسندی
که اولا مذکور شد از حضرت مبین الحقایق و کشاف الدقایق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه
که آنحضرت نوشت این رساله را به اصحاب خود و امر نمود که مدارست و تعلیم نمایند و تدبر و تفکر در آن بکنند و محافظت
نمایند و تجدید عهد بکنند بمضامین آن و عمل نمایند پس بنابر اطاعت امر آنحضرت شیعیان آن رساله را میگذاشتند
در مساجد خانهای خود یعنی در جائی که بجهت ادای نماز مهیا ساخته بودند و اکثر فرائض را وقتی که بمسجد
نرسانند هر قدر شد در آنجا بجای آورند و چون از نماز فارغ می شدند تفکر در آن می نمودند و امر آنحضرت
بجهة تجدید عهد و عمل آمد و آنچه از مضامین آن فراموش شده باشد بخاطر رسد و همچنین روایت نموده است شیخ
دیگر از اسمعیل بن مخلد سراج که حضرت ابی عبد الله علیه السلام نوشت این رساله را به اصحاب خود و بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد فاسئلوا ربکم العافیة و علیکم بالدعة و الوقار و السکینة و علیکم بالحیاء و التنزه
اما بعد از حمد و ثنای الهی و صلوة بر حضرت رسول و آل اطهار او پس سؤال کنید از پروردگار خود عافیت را
از مصایب و بلاهای دنیوی و اخروی را از شیاطین و ستمگران و ظلم دار آنها و از احکام استیلای ایشان و از شر مخالفان
و دشمنان بدانکه اول چیزی که در این حدیث شریف امر به آن واقع شده طلب عافیت است و عافیت نسبت
از سلامتی از هر چیزی که موجب ضرری بوده باشد در دنیا یا آخرت و عمده ترین مفاسد و مضرتها که پیرو

شیاطین

شیاطین جن و انس و نفس اماره است که عاقبت ضلالت و گمراهی و محرومی از ثواب الهی و مبتلا
شدن به بلاهای متناهی دنیوی و اخروی است پس در طلب عافیت باید خلاصی از شر نفس و شیاطین و توسل
تام بجناب اقدس الهی باید نمود و بعد از آن طلب باید نمود عافیت از امراض و علتهای مزمنه مثل
جذام و برص و امثال آنها که بسیار باشد که ابتلا به امراض و اسقام با وجود آنکه موجب ثوابست در دنیا و عاقبت
می باشد بنابر قلت صبر و بطالتی بنده منتهی بکفران نعمت و بکفر و خسران آخرت که دین هم و دنیا از دست
رفته باشد و هم آخرت و ذلک هو الخسران المبین و دیگر از جمله آنچه در ضمن عافیت طلب باید نمود سلامتی
از بلیه فقر و پریشانی است که اکثر نفوس را طاقت تحمل آن نیست و عاقبتش در بسیاری از نفوس
خذلان دنیوی و اخروی است و دیگر از شر ظلمه و اهل جور و طغیان و از تعدی مخالفان و استیلا و اقتدار
دشمنان نسبت صبر بر این امور غالبا از حوصله طاقت بیرونست و دیگر عافیت و خلاصی از آتش جهنم و غضب
الهی است که سموات و ارض را قوت تحمل آن نیست و همه مصایب و بلایا در جنب آن راحت و نعمت است
و در بعضی ادعیه ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است که خداوندا از تو سؤال میکنم حاجت
خود را آن حاجتی که اگر بمن عطا کنی ضرر نمیرساند بمن هر چیزی از نعمتها که از من باز گیری و اگر عطا
نکنی نفع نمیبخشد مرا هر چیزی که عطا کنی و آن خلاصی رقبه منست از طوق عذاب جهنم مجملا در ضمن
سؤال عافیت خلاصی از جمیع مکاره دنیوی و اخروی بلکه خلاصی از نعمتها و عطاها که بجهت عدم
قابلیت شخص موجب تجبر و طغیان و تکبر و کفر و خذلان گردد طلب باید نمود و از کرم حکیمی که به مزاج
قابلیت بنده عالمست از نعمتها و عطاها چیزی را سؤال باید نمود که منجر نشود بعاقبت و خسران آخرت
نگردد چنانچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس الله روحه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه
علیه روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی میفرماید که از جمله بندگان مؤمن
من جمعی هستند که امر دین ایشان منتظم نمیشود مگر بتوانگری و وسعت روزی و صحت بدن پس عطا میکنم
بایشان غنا و توسعه و صحت بدن را تا در دین ایشان فساد راه نیابد و از جمله بندگان مؤمن من
جمعی هستند که امر دین ایشان نظام نمی یابد مگر بفقر و پریشانی و بیماری پس مبتلا میسازم ایشان را
بفاقه و مسکنت و مرض تا امر دین ایشان فاسد نشود و من داناترم بانچیزی که مصلحت دین
بندگان مؤمن من در آنست و از جمله بندگان مؤمن من کسی است که سعی میکند در بندگی

من و ترک لذت خواب نموده از خوابگاه خود بجهت عبادت من برمیخیزم و مرتکب تعب میشود در این
مسلط میسازم یک شب و دو شب خواب را بر وی از راه شفقت و مرحمت نسبت باو پس تا صباح بیدار
نمیشود و چون برمیخیزد خود را دشمن میدارد و عیب و سرزنش میکند خود را بر ترک عبادت و اگر
او را از عبادت باز ندارم و خواب را بر وی غالب نگردانم او را البته از عبادت عجب بهم میرسد و
و باعمال خود مفتون و مغرور میشود و از راه عجب و عبادت عاقبت کارش بهلاک منتهی میشود و بجهت
خوشنودی که از خود بهم رسانیده گمان میکند که بر همه عباد زیادتی کرده و در بندگی از سر حد تقصیر بیرون
آمده پس از درگاه من دور شده و حال آنکه گمان میکند که بمن نزدیک شده و او را قرب حاصل شده
پس نباید که اعتماد و تکیه نمایند عبادت کنندگان بر اعمالی که بجهت رسیدن بثواب میکنند به ایشان
هر چند سعی کنند و در تمام عمر خود ارتکاب تعب و مشقت نمایند از جمله مقصران در بندگی خواهند بود و
نخواهند رسید بکنه حق عبادت من و موجب وصول کرامتی است که از درگاه من طلب میکنند و باعث
فوز بنعیم بهشت و درجات عالیه مجاورت و قرب منست و باید که وثوق و اعتماد بر رحمت و کرم
من داشته باشند و بفضل من خوشحال و مسرور بوده باشند و بحسن ظن و گمان کرمی که بمن دارند مطمئن
باشند زیرا که چون اعتماد بر کرم من نمایند نه بر عمل خود رحمت من تدارک حال ایشان خواهد نمود و خشنودی
و مغفرت من بایشان خواهد رسید و عفو من شامل حال ایشان خواهد شد زیرا که منم خداوند بخشنده
و مهربان به بندگان خود و باین نام خود را مسمی ساخته‌ام و از این حدیث قدسی ظاهر میشود که منافات
ندارد سؤال عافیت با صبر و راضی شدن بانچه جناب اقدس الهی مقدر ساخته باشد از نعما و بلا
چه او داناتر است بانچه خیر عاقبت و نجات بنده در آنست و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه
از حضرت امام جعفر بن صادق صلوات الله علیه روایت نموده که داناترین مردم بخدای عز و جل
کسی است که بقضای الهی راضی تر باشد و از آنحضرت روایت نموده که عجب دارم از حال بنده مسلم
که هر چه مقدر میسازد خدای هر چیزی را از جهت او که خیر آن بنده در آن نباشد اگر او را بمقراض
ریزه ریزه کنند خیر او در آنست و اگر پادشاه مشارق و مغارب روی زمین شود خیر او در آنست
و از آنحضرت روایت نموده که فرمود که حضرت امام حسن علیه السلام بعبدالله بن جعفر گفت که چگونه کسی
از جمله مؤمنان میتواند بود و آنکه راضی نباشد بقسمتی که خدای تعالی برای او کرده و منزلت قدر

خود را

خود را پست و حقیر شمارد و حال آنکه حاکم بر او خدای تعالی است و منم ضامن کسی را که خاطر او
بغیر رضا نگذرد و آنکه دعای او در درگاه الهی مستجاب شود و از این حدیث شریف ظاهر میشود
که بسیاری از دعاهای بندگان که مستجاب نمیشود سببش عدم رضای ایشانست بقضای الهی
و از آنحضرت روایت نموده که فرمود که هرگز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره چیزی که
واقع شده و گذشته بود نمیفرمود که کاش غیر آن واقع میشد و از حضرت امام محمد باقر روایت نموده
که سزاوارترین خلق بخدای عز و جل بآنکه راضی شود و در مقام تسلیم قضای الهی باشد آنکسی است که خدا را
شناخته باشد یعنی راضی شدن از شناختن الهی ناشی میشود و کسی که راضی بقضا میشود قضا بر او جاری
میشود و اجر عظیم از کرم الهی حاصل میگردد و آنکس که راضی نمیشود هم قضای الهی از او رفع نمیشود و بر او
جاری میشود و اجری از درگاه الهی باو نمیرسد پس بنده باید که در جمیع احوال عافیت و نجات از مرضها
و محن را بدعا و مسئلت از کرم الهی طلب نماید چون زبان حال بجز ظاهر در آنست و اگر دعا مستجاب نشود
راضی شود بانچه قلم القدر بر صحیفه عمر او نوشته باشد تا بر آن رضا ثواب عظیم مترتب شود و بر آن دعا که مستجاب نشده
در آخرت و در دنیا ثواب دیگر عوض بنده وارد دعای جلیل القدر در طلب عافیت دعای صحیفه کامله است پس ملازمت
بر آن را فوز عظیم بنده دانسته و از جمله ادعیه مختصر که در طلب عافیت وارد شده دعای ابوذر رضی الله عنه است
چنانچه کشی رحمه الله از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که فرمود روزی ابوذر بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله آمد و جبرئیل در مجلس آنحضرت بود پس جبرئیل پرسید که این مرد کیست رسول الله حضرت فرمود که
این ابوذر است جبرئیل گفت او در آسمان مشهورتر از زمین است از او بپرس که کدامست آن کلماتی که در
در وقت صباح میخواند حضرت پرسید که ای ابوذر کدامست کلماتی که تو در وقت صباح میخوانی گفت یا رسول الله
میگویم اللهم انی اسئلک الامن و الایمان بک و التصدیق بنبیک و العافیة من جمیع البلاء
و الشکر علی العافیة و الغناء عن شرار الناس الامن و الایمان بک و التصدیق بنبیک و العا
من جمیع البلاء و الشکر و در بعضی نسخه واقع شده که و الغناء عن شرار خلقک و الغناء عن شرار
یعنی خداوندا از تو سؤال میکنم ایمنی و ایمان بتو را و تصدیق به پیغمبر تو و عافیت از جمیع بلاها و شکر بر عافیت
و بی نیازی از مردمان بد از مردم بد و کلینی و ابن بابویه رضی الله عنهما این حدیث را از حضرت صادق روایت کرده‌اند
و لفظ الحمد و لفظ و الغناء عن شرار الناس نیست و کر از آنچه در کلام آن امام علیه السلام

الملک العلام ایمان واقع شده مانند سکون و قرار و بگشاید است و مطابق قول اهل لغت معنی حرکت
بی ترتیبی است که مذکور شد و ممکن است که مراد مطلق حرکت باشد که عبارت است از سکوت صبر بشدت اخبار و قصص بسیار است
چنانکه بعضی از آن انشاء الله مذکور میشود و بعضی گفته اند که عبارتست از سکون نفس در وقت حرکت شهوات
و مراد از او قرار حلم و بردباری از ظلمه و ترک انتقام مکارهی که از خوف میرسد و عکس آن است و مراد از سکینه آرام و اطمینان
نفس بایمان و عدم تزلزل در یقین بسبب رسیدن مکاره و آلام باشد چه اکثر نفوس را در حال نعمت و وفور اختلال
در عقاید عارض میشود و جمعی در حال رفاه و امن از طاغیان و کفر مبتلا میشوند و در قرآن مجید در چند موضع
اشاره به بعضی وارد شده و جمعی در حال رفاه فی الجمله آثار بندگی از ایشان ظاهر میشود و در حال ابتلا علامات ادبار
و ارتداد از حالشان لایح میگردد چنانچه مکرر دیده میشود که چون از یکی ایشان ستمی واقع میشود یا فرزندی
و دوستی از ایشان فوت میشود کلمات کفر بر زبان جاری میسازند و خسران دنیا و آخرت تحصیل مینمایند چنانچه
حق تعالی میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ
وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
و اگر تغییر یکند در بعضی احادیث بایمان واقع شده ظاهرا بهمین معنی بوده باشد و ایمنی عبارتست که کمال و قوت ایمان
و ظاهر احادیث آنست که ایمان [illegible] شده و ضعیف بوده باشد و چنین [illegible] ایمانش در مرتبه کمال نباشد
از ایمان بیرون رود و مؤمن نباشد و ممکن است که مراد بسکون یکنوع از آرام و تزلزل نشدن در باب امام عصر باشد
در حال غیبت که چرا ظهور نمیکند با وجود کثرت شیعیان و در حال ظهور مثل زمان امام جعفر صادق علیه السلام که چرا
تقیه میکند و خروج نمیکند و حق را دعوت نمینماید چنانچه بخاطر بسیاری از شیعیان میرسیده و میرسد و کمال
ایمان آنست که مطلقا اینمعانی بخاطر راه ندهند و یقین دانند که امام [illegible] از شیعیان و محبان خود
در هر زمانی میداند که هر یک [illegible] و اگر چنانچه دانند که شرایط ظهور [illegible] و رفع ظلم از روی
زمین موجود است البته ظهور میکند [illegible] تزلزل هر چند قدر ضعیفی از آن باشد که باشد
که در خاطر مؤمن کامل راه نیابد [illegible] در ایمان بهم میرسد و بقدر قوت آن زیاده
میشود تا اگر عیاذا بالله بمرتبه کفر و بطلان ایمان رسد و در حدیث از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که فرمود که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند و از دین برگشتند الا سه نفر سلمان و ابوذر و
مقداد پس راوی سؤال نمود که عمار [illegible] پس فرمود که او را میلی و لغزشی قلیل عارض شد پس رجوع

بعد

بلقین نمود بعد از آن فرمود که کسی که هیچ نوع شک و تزلزلی او را عارض نشد مقداد بود و سلمان را در خاطر
چنین گذشت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم اعظم میداند اگر میخواند جمعی که از او انحراف نموده بابی بکر بیعت کردند
بزمین فرو روند و در واقع اینچنان بود که اگر میخواست میخواند اهل [illegible] جمیعا گرفتار میشدند پس گریبان
سلمان را مخالفان گرفتند و بر گردن او زدند تا گردن او ورم کرد مثل غده در گردنش بهم رسید پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در آن حال بر او گذشت فرمود یا عبد الله این آزار که کشیدی از آن معنی است که بخاطرت
رسید بیعت کن با ابوبکر که چاره دیگر نیست و مصلحت در مخالفت نیست پس سلمان بیعت نمود و ابوذر را
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد بسکوت و سخن نگفتن در باب ابوبکر و عمر و اتباع ایشان پس ابوذر از بی طاقتی اکثر آنچه
از آنچه دشمنان گویند و بعضی سخنان گفت پس از آنچه عثمان بر او مسلط گشته او را [illegible] رسانیدند بعد از آن جمعی
دیگر از مردم از کرده خود توبه و انابت نموده باسلام رجوع کردند و از بعضی احادیث ظاهر میشود که سلمان در مرتبه
ایمان بر ابوذر و مقداد ظاهر میشود و [illegible] بود که ایمان هر یک از وجهی کاملتر بوده باشد و بالجمله تزلزل و
اضطراب مثل چندان ضرر ندارد و بسیارش منافی ایمانست چنانچه گذشت و مناسب کلامی که حضرت بعد از آن
میفرموده مبالغه در صبر شیعیان بر جفای مخالفان و ترک تزلزل و اضطراب در امر امام علیه السلام و بحال خود
بودن شیعیان و ترک منازعه و قتال با سنیان بحسب اقتضای زمان و امثال اینمعانی و لهذا الکلام را بخط
که بحسب معنی نزدیک بیکدیگرند تاکید فرموده اند و از جمله اخبار که در باب صبر و تحریص بر آن وارد شده
روایت کرده است کلینی قدس الله روحه از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود صبر
و رضای از جناب اقدس الهی سرآمد طاعت و بندگی است و کسی که صبر کند و راضی شود از خدای عز و جل در آنچه
برای او مقدر کرده و تقدیر نموده او را [illegible] البته مقرر نمیسازد و بر او جاری نمیکند خدای تعالی
از نعمتها مگر خیر را اگر خیر آن بنده در آن باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که صبر نسبت بایمان مثل
سر است نسبت به بدن و چنانچه بدن بی سر نمی شود ایمان بی صبر نبوده و حضرت در حدیث طولی از [illegible]
روایت نموده که کسی که صبر کند بر ظلم و جور دشمنان و طلب اجر از خدای تعالی کند بر آن صبر [illegible]
خدای تعالی انتقام او از دشمنان بکشد و او را خوشحال سازد و در آخرت [illegible] صبر باید اجر و ثوابی که از
که از برای او مهیا فرموده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بهشت را فرو گرفته اند مکاره
کرده است المها و آزار او صبر پس کسی که صبر میکند بر مکاره و آزارهای دنیا بهشت خدا را روزی میشود

وهم را فرو گذاشته است الله تعالی ما را از خواهشها یعنی کسی که پیروی نفس میکند و از لذتهای دنیا نمیگذرد و بحکم خرد
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که چون بنده مؤمن داخل قبر میشود نماز در طرف راست او
می ایستد و زکوة در طرف چپ و احسان و نیکوئی که در دنیا بمردم کرده باشد سایه بر سر او می اندازد
و صبر در گوشه می ایستد پس چون دو فرشته که از جانب الهی بجهت سؤال قبر مقررند حاضر میشوند صبر
بنماز و زکوة و احسان میگوید که نگذارید که باین مؤمن ضرری و آزاری برسد و اگر شما از عهده
جواب فرشتها بیرون نیائید من از عهده بیرون می آیم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
که فرمود صبر دو قسم میباشد یکی صبر در وقت رسیدن مصیبتها که بنده بیتابی و کفران نعمت الهی را
نکند و این نوع بسیار خوب است و بهتر از این نوع صبر است که آدمی در وقت خواهش چیزهای حرام
بکند و متابعت نفس و شیطان نکند و ذکر الهی دو قسم است یکی آنکه یاد الهی کند در دل و بزبان
در وقت مصیبت و بهتر از این قسم آنست که یاد الهی کند در وقتی که می خواهد مرتکب فعلی
حرامی شود و یاد خدا مانع او شود از کردن آن فعل حرام و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که زود باشد که زمانی بیاید که سلطنت و پادشاهی
میسر نشود مگر بکشتن مردم و ظلم و ستم و تکبر و توانگری میسر نشود مگر بغصب مال مردم و بخیلی و دوستی
مردم میسر نشود مگر بترک دین و پیروی خواهشها پس کسی که آن زمان را دریابد و صبر کند بر پریشانی
با وجود آنکه قدرت داشته باشد بر توانگری و تحصیل مال از ممر حرام و صبر کند بر دشمنی که مردم با او کنند
با آنکه تواند ایشان را دوست خود ساخت بهمراهی با ایشان در فسوق و محرمات و صبر کند بر ذلت
و خواری در میان مردم با آنکه تحصیل عزت تواند نمود از راههای باطل خدای عز و جل چنین کسی را
ثواب پنجاه صدیق میدهد از آن صدیقانی که او را تصدیق من کرده باشند و از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه روایت نموده که سائلی پرسید که صبر جمیل کدام است حضرت فرمود که صبر جمیل
آنست که شکایت مصیبت بمردم نکنند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که
ما صابریم و شیعه ما صابرترند از ما پس یکی از اصحاب گفت جعلت فداک چون شده که شیعه شما
صابرترند از شما حضرت فرمود از برای آنکه ما صبر میکنیم بر چیزی چند که میدانیم حقیقت
عاقبت آنها را و شیعیان ما اگر نمیدانند صبر میکنند و آنچه وقار که عبارتست از حلم و بردباری

چنانچه گذشت پس احادیث در فضل آن بسیار است از آنجمله روایت کرده سید جلیل القدر رضی رضی الله
عنه در کتاب نهج البلاغه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که الحلم غطاء ساتر و العقل حسام
باتر فاستر خلل خلقك بحلمك و قاتل هواك بعقلك الحلم غطاء ساتر و العقل
حسام باتر فاستر خلل خلقك بحلمك و قاتل یعنی حلم پرده ایست پوشاننده و عقل شمشیر
برنده پس بپوشان رخنه و عیبی که در خلق تو بوده باشد بحلم و قتال کن با خواهش و هواهای نفسانی خود
بعقل و محمد ابن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که از جمله بهترین و دوست ترین راهها که بنده را بقرب الهی میرساند آشامیدن
دو جرعه است یکی جرعه خشم و غضب که او را بیاشامد و حلم و بردباری را مانع انتقام سازد و یکی جرعه
مصیبت است که او را بیاشامد و صبر را مانع بیتابی و اضطراب در آن مصیبت نماید و از حضرت ابی عبد الله
روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که خدای عز و جل هرگز کسی را بسبب جهل و ترک حلم
عزیز نگردانیده و هرگز کسی را بسبب حلم و بردباری خوار و ذلیل نساخته و روایت نموده که حضرت امام جعفر
صادق یکی از غلامان خود را بکاری فرستاد و چون دیر کرد حضرت از عقب او رفته دید که در جائی
خوابیده پس در پیش سر او نشست و او را باد می زد تا بیدار شد پس فرمود ترا روا نیست که روز و شب هر دو را
بخواب بگذرانی شب از برای تست که بخوابی و روز از برای ماست که بخدمت قیام نمائی و از آنحضرت
روایت نموده که هرگاه میانه دو کس منازعه واقع شود دو فرشته نازل می شوند و بکسی که بخلاف
حلم از او سر میزند خطاب میکنند که چنین و چنان از کلمات بیهوده بخصم خود گفتی با آنکه خود لایق هر آنچه
داری بانچه گفتی و جزای آنچه گفتی بزودی خواهی یافت و بکسی که حلم و بردباری بتقدیم میرساند
میگویند که صبر کردی و حلم بجای آوردی زود باشد که خدای تعالی جزا برساند ترا اگر حلم کردی و بردباری
بانجام رسانیدی و اگر بعد از آن او نیز ترک حلم کند و بیهوده بخصم ملاقی نماید آن دو فرشته ایشان را گذاشته
باسمان میروند و علیکم بالحیاء و التنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم
یعنی بر شما باد بشرم و حیا و دوری کردن و احتراز نمودن از آنچه نیکان و خوبان پیش از شما از آن
دوری و اجتناب نموده اند و در این کلام تحریص و ترغیب دو چیز واقع شده اول حیا
و آن عبارتست از امتناع نمودن نفس از ارتکاب امری قبیح بسبب احتراز از استحقاق مذمتی

که لازم ارتکاب آن فعل باشد پس حیا مخصوص خواهد بود به ترک کارهای بد نه اعمالی که بحسب شرع
قبحی در ضمن آن نباشد چنانکه در احادیث وارد شده که در حق حیا نمیباشد و آنچه در میان بعضی
مردم شایع و متعارف شده آنرا از قسم حیا میشمارند مثل آنکه در وقت عقد دختر خود یا خواهر خود در
مجلس عقد حاضر نمیشوند یا آنکه در مجلس یکی از اکابر دنیا و ظلمه امرای و اعانت مؤمنی یا رفع ظلمی و رفع
بدعتی میتوانند کرد و ایشانرا از سخن در آن مجلس شرم از صاحب مجلس یا جمعی که در آنجا حاضرند
مانع میشود و میگویند که این قسم سخنان مناسبت ندارد از قسم حیا نیست بلکه از قبیل جهل و حماقت
زیرا که حماقت را فردی اکمل از آن نیست که از امری که خدا و رسول صلی الله علیه و آله آنرا در سلک
قبایح منتظم نساخته و بد نشمرده باشند یا امر بآن فرموده باشند احتراز و اجتناب نمایند و این اجتناب را
مبنی بر خوبی دانند بلکه نهایت بیحمیتی است که راضی شوند و چنین دیگری بخیال باطلی را که در خاطر خطور کرده
باشد بر رضای الهی مقدم دارند و توهم کنند که مبنی الغو بود که شارع از قبح امری ساکت شده باشد
یا بر خلاف واقع بیان فرموده باشد و اگر کسی چنین اعتقاد نماید از جمله کفار و از زمره اهل نار خواهد
بود بلی اگر خوف ضرر در بعضی از موارد بوده باشد یا دیگری داشته باشند معذور خواهند بود اما باید
که فرق کنند میانه وسواس و خوف ضرر و مراعات حفظ عزت خود و آنکه اهل دنیا ایشانرا
مردم بکمال خود دانند ترس و خفیه نام گذارند و خیال نفعی که اگر او فوت شود نفعی نمی
آید خوف ضرر پندارند و از راه امثال این خیالات باشد که نهی از منکرات از میان
مردم برطرف شده خصوصا بعضی از ابنای روزگار که در وقت حفظ عزت و تحصیل اعتبار با
با وجود آنکه غالب اوقات از سخنان خیر ایشان ضرری بایشان نمیرسد چیزی از دیگران مضایقه نمیکنند و گاه باشد
که بر یک کلمه ایشان اثری چند مترتب تواند شد در مثل رفع بدعتها که از دیگری بسعیها ظاهر نشاید و بسیاری
از اهل دنیا و ارباب اعتبار هستند که بمجرد دانستن قبح کاری که مرتکب میشوند خصوصا هرگاه از کسی
شنوند که اعتقاد بفضل و خوبی او داشته باشند ترک آن امر قبیح مینمایند و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
بسند مرفوع از حضرت پیغمبر روایت کرده که حیا دو نوع میباشد یکی حیائی که از عقل ناشی میشود و دیگری
از حماقت و حیای عقل علم است و حیای حمق جهل است و بدانکه حیا از شرایف اخلاق کریمه است و هیچ چیز
مانع از ارتکاب اموری نمیشود که در عرف و عادت مستلزم عار و خفت است مانع از مخالفت الهی

مطلقا

مطلقا میشود چه اگر کسی جرأت میکند در فعل مخالفت کسی که از ابتدای خلقت تا وقت مخالفت
از او غیر احسان و نیکی نسبت باین بنده واقع نشده باشد و داند که او بر آنچه بنده ارتکاب نماید
از خوب و بد اطلاع تمام دارد و بصفت حیا موصوف باشد البته حیا او را از آن فعل باز میدارد
و اگر حیا مسلوب شد نفس اماره و شیطان همه قبایح را سهل و آسان میشمارند و در کلام حضرت امیر المؤمنین ع
یا حدیث نبوی وارد شده که اِذا لم تستحی فاصنع ما شئت فاصنع ما شئت یعنی هرگاه شرم
نکنی هر چه میخواهی بکن و این کلام را دو وجه تفسیر نموده اند یکی آنکه هرگاه ترک حیا کردی و فضیحت
و عار میان مردم را بر خود قرار دادی از هیچ فعل قبیحی امتناع نخواهی کرد و ارتکاب هر کار بدی که خواهش
نفس بجانب آن مایل شود خواهی کرد پس امر در این کلام مبنی بر توبیخ و سرزنش خواهد بود و دیگر آنکه نظر
کن اولا در کاری که اراده کرده پس اگر از جمله افعالیست که بعد از کردن آن از خالق و خلایق شرم
نخواهی کشید بکن آن کار را هر چه باشد و اگر متضمن نوعی از انواع عار و قباحت باشد مکن و بنابراین
لفظ امر بمعنی خود مستعمل شده خواهد بود اما معنی اول ظاهرتر و مشهورتر است و کلینی رحمه الله از حضرت
امام محمد باقر و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که ایمان و حیا بیکدیگر مقرون و مربوطند
پس هر یکی برود دیگری از عقب او میرود و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود
کسی که حیا ندارد ایمان ندارد و از آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که چهار صفت است که هرگاه کسی موصوف بآنها باشد و از سر تا پای او را معاصی فرو گرفته باشد
خدای او سیئات و معاصی او را بحسنات مبدل میسازد راستگوئی و حیا و حسن خلق با خلائق
و ادای شکر نعمتهای الهی و از جمله شعبهای حیا مراعات حق نعمتهای الهی و ادای شکر نعمت
بقدر مقدور است هر چند ادای شکر نعمتهای الهی کما ینبغی بیرون از حوصله بشر است چه نعمای الهی
از مرتبه شمار و حساب بیرون است چنانکه فرموده که وَ اِن تَعُدُّوا نِعمَتَ اللهِ لا تُحصُوها
و مع ذلک توفیق ادای شکر نعمتی عظیم است پس کسی که موفق بادای شکر نعمتی شود بازای این توفیق
نیز شکری دیگر بر او واجب میشود چنانچه حضرت سید الساجدین ع میفرماید که اللهم ان
احدا لا یبلغ من شکرک غایة الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه
شکرا ما یلزمه شکرا یعنی خداوندا هیچکس نرسد بحدی از حمد و شکر تو که

از احسان تو حاصل میشود و هر نعمتی که مرحمت کنی دیگر میشود و بهترین اقسام شکر اعتراف کردنست
بقصور و عجز از ادای شکر و نقصان و اذعان بآنکه توفیق شکر نیز نعمتیست از نعمتهای الهی و کلینی رحمه الله
از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده که خدای تعالی وحی کرد بحضرت موسی علیه السلام که یا موسی
شکر مرا چنانچه باید ادا کن گفت خداوندا چگونه شکر ترا بجا توانم آورد و حال آنکه هر شکری
که بجا آورم نعمتیست که تو بمن عطا کرده خطاب رسید که یا موسی الحال که دانستی که این
نعمت از جانب منست شکر مرا بجا آورده و از آنحضرت روایت کرده که فرمود شکر نعمت
اجتناب و پرهیز کردن از کارهای حرامست و تمام شکر آنست که کسی بگوید الحمد لله
رب العالمین و از آنحضرت روایت شده که شکر هر نعمتی هرچند عظیم باشد آنست که حمد کنی خدا را
بر آن نعمت و در حدیثی دیگر روایت کرده که اگر در آن نعمت که خدای تعالی عطا کرده حق تعالی
از حقوق الهی باشد هرگاه با حمد الهی ادای آن حق بکند شاکر خواهد بود و پس از جمله نعمتهای عظیمه
الهی آنست که با وجود آنکه نعمتهائی که عطا فرموده از حد و حصر بیرون است در ادای شکر آنها
که مذکور شد راضی شده و بنده را تکلیف آنچه منتهای طاقت باشد نفرموده و از جمله چیزهائی
که با شکر و حمد منافات دارد آنست که نعمت الهی را حقیر و سهل شمارند و استخفاف نمایند
هرچند در نظر جمعی که بصیرت ایشان کامل نیست سهل نماید یا در جنب آنچه آدمی توقع دارد کم نمود
باشد چنانچه شایعست که جمعی که همیشه نعمت الهی شامل حال ایشان بوده و الم و فقر در نیافته
نکشیده اند گاهست که در مائده ایشان چند قسم از خوردنیها حاضر است که بعضی از فقرا
که در درگاه الهی قدر و رتبه ایشان رتبه عالی دارد و آرزوی یکی از آن مطعومات میکنند
و میسرشان نمیشود این طایفه بنابر غرور و غفلتی که از کثرت نعمت و زیادتی عطایای
الهی بهم رسیده اند مذمت آن خوردنی میکنند و طباخ و خدمه را توبیخ و تادیب
مینمایند و اگر کسی از روی رغبت از آن طعام تناول نماید او را بی ذائقه می
شمارند و گاه هست که بر فقیری یا غیر فقیری که سرانجام خوردنی بنحوی که ایشان
توقع دارند نتوانسته کرده وارد میشوند و بنوعی از آنچه حاضر شده تناول
میکنند هرچند مرحبا در مقام مذمت در می آیند که صاحب خانه کمال انفعال

و شرمندگی

و شرمندگی میکشد و از طغیان و غفلتی که دارند باین معنی متفطن نمیشوند که کفران نعمت
مخالفت حضرت و موجب سخط الهیست چنانچه فرموده لئن شکرتم لازیدنکم و لئن
کفرتم ان عذابی لشدید و شکستن دل مؤمن امری خطیر و منشأ زوال سرور و در غضب آوردن
ساختن جناب اقدس الهی است و بسیار است که بسبب این نوع کلمات بعضیها سلب
نعمت از ایشان میشود و از روی عسرت آنچه در نظرشان نمی آمد میکنند و میسر نمیشود
و این معنی بسیار مشاهده و معاین شده و حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام بحیثیکه
شیخ طوسی علیه الرحمه در تهذیب روایت نموده میفرموده که مرا شرم می آید از خدای تعالی
که طعامی را اگر چه از او خورده باشد ترک کنم و از آن نخورم و چنانچه در بعضی روایات
وارد شده دوست نمیداشته که نان خورش زیاده از یک نوع بوده باشد و در مدت حیات
سه شب متوالی از نان گندم سیر نشده اند پس زید و عمرو باید که بقدر خود در رتبه نعمت الهی را
از آنحضرت قیاس نمایند و ملاحظه نمایند که اگر ایشان را خدای تعالی مثل جمعی که در مراتب کمال
اشرف از ایشان بوده اند محتاج کسب و مزدوری ساخته بود و مستحق مثل این نعمتها که بی زحمت
میسر شده نمیشدند و من الله العصمة و التأیید فی جمیع الاحوال دویم از آنچه که حضرت
امام علیه السلام اشاره بآن فرموده اجتناب از چیزهائیست که صالحین سابق بر اصحاب
آنحضرت از آن اجتناب میفرموده اند و مراد از صالحان سابقان مثل سلمان و ابوذر
و مقداد از صحابه رسول ص و از اصحاب امیرالمؤمنین ع و از صحابه باقی ائمه علیهم السلام
خواهد بود و بنابر این پرهیز کردن از اموری که معلوم باشد که طریقه و عادت این
طایفه اجتناب از آنها بوده هرچند دلیلی بر آن ظاهر نشده باشد مأمور به خواهد
بود الا با فرض الدلیل و آنکه مراد انبیا و ائمه علیهم السلام باشند خالی از بعدی نیست
و ممکن است که مراد اعم باشد و شاید غرض در مقام موعظه ترغیب بمتابعت جمیع اینان
باشد یعنی کاری کنند که شبیه بایشان باشد و در اجتناب از آنچه در شریعت
اجتناب از آن وارد شده و تشبیه بفساق و جمعی که اهتمام تمام بامور دنیا دارند
نجویند پس مراد امر بتتبع قواعد معروفه شریعت مقدسه خواهد بود و مراد با

بامورى که امر تنزیه از آنها واقع شده همه مکروهات و محرمات نیست بلکه مکروهات تنها چون
لفظ تنزه البته است و لزوم اجتناب از محرمات از امور مسلمه است و بر هر تقدیر
شامل اجتناب از شبهات و امثال آن خواهد بود و این معنی چهار نسبت از ورع و تقوی
و عفت و اخبار در این ابواب بسیار است و از آنجمله قلیلی مذکور میشود روایت کرده
محمد ابن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت ابی الحسن اول علیه السلام که فرمود که بسیار
از پدر خود می شنیدم که میگفت از شیعیان ما نیست کسی که مخدرات زنان در خانهای
خود بحکایت ورع او مثل نزنند و از جمله اولیای ما نیست کسی که در قریه باشد که در
آنجا ده هزار مرد باشند از بندگان الهی و در میان ایشان احدی ورعش زیاده
بر آن شخص باشد و از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود نخوانید مردمانرا
براه راست و دین حق بزبان بلکه باعمال باید که از شما به بینند ورع و سعی بلیغ در
اعمال و اقامت صلوات و جمیع خیرات زیرا که این اعمال که از شما ببینند باعث رغبت
ایشان میشود بمتابعت حق و از آنحضرت روایت کرده که ما کسی را که متابعت
و اراده جمیع فرمودهای ما نکنند داخل مؤمنین حساب نمیکنیم و بتحقیق که از جمله
پیروی و اراده امر ما ورعست پس خود را زینت دهید بورع تا خدای هم
بر شما رحمت کند و حرب و کید دشمنان ما را بمحاربه و غلبه کنند بر ایشان بورع
با خدای تعالی مرتبه شما را بلند کرده اند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود از
ما نیست و خیری در او نیست کسی را که در شهری باشد که در آنجا صد هزار کس یا زیاده
باشند و در آن شهر یک کس از او در ورعش بیشتر باشد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود
بر شما باد بتقوی الهی و ورع و سعی بلیغ در عبادات و راست گفتن و ادای امانت و حسن
خلق با خلایق و رعایت حال همسایگان و باعث رغبت مردم شوید بمتابعت طریقه
تشیع باعمال خوب بغیر زبان و زینت ما باشید و در آنکه شما را از متابعان و شیعیان ما شمارند
و موجب عیب و عار ما نباشید و اگر کنند شیعه ایشان از تکلف قبایح میکنند
و بر شما باد که رکوع و سجود را طول بدهید زیرا که هرگاه یکی از شما رکوع و سجود را طول

بجا آورد

بجا آورد شیطان از غصه میان فریاد میکند که وای ویلاه اطاعت کردند بنی آدم و من مخالفت
و عصیان کردم و سجده کردند و من ابا و امتناع نمودم و از آنحضرت روایت کرده که ابو الصباح
کنانی بآنحضرت گفت که چه میکشیم ما از مردمان در باب شما حضرت فرمود چه میکشید در باره ما
گفت هرگاه میانه ما و کسی گفتگو میشود میگوید فلان کس از اصحاب جعفر و خبیث و بد است حضرت
فرمود که مردم شما را با فساق سرزنش میکنند ابو الصباح گفت بلی حضرت فرمود که والله
که بسیار کمست در میان شما کسی که پیروی و متابعت جعفر کند بدرستی که از اصحاب من نیست مگر کسی
که ورع او در مرتبه کمال باشد و اعمال را از برای خالق خود بجای آورد و امید ثواب
از خدای تعالی داشته باشد اینجماعت اصحاب منند نه دیگران و از حضرت امام محمد باقر روایت
کرده که خدای تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب و احتراز کن از آنچه بر تو حرام
کرده ام تا از جمله اورع مردمان بوده باشی و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده که شخصی سؤال کرد از آنحضرت که صاحب ورع کیست فرمود که کسی که از محرمات
الهی اجتناب نماید و جمع میانه این دو حدیث و بعضی از احادیث سابقه باعتبار تفاوت
مراتب ورع و تشیع در فضل و کمال میشود و اگر مراد از ورع در دو حدیث
اخیر اجتناب از جمیع محرمات باشد چنانچه ظاهر لفظ است قریب بمعنی عصمت میشود
و از همه مراتب رفیع تر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که بهترین
عبادات ورع و عفت است اما تقوی و آن عبارتست از حذر کردن از چیزهائی که موجب
سخط و غضب الهی باشد یا اکثر کثرت عبادت و طاعت در معنی تقوی مأخوذ است
و اخبار در این باب زیاده از حد و حصر است و آیه ان اکرمکم عند الله اتقاکم
یعنی گرامی ترین شما در نزد خدای تعالی کسی است که تقوی او زیاده باشد دلیل واضحست
بر رفعت شان تقوی و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که خطاب
بجابر فرمود که یا جابر آیا بهمین اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند که قایل بمحبت ما اهل
بیت بوده باشد والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بصفت تقوی و اطاعت الهی موصوف
باشد و نشناخته بودند ایشانرا شیعیان و دوستان ما اهل بیت الا بتواضع و فروتنی و شکستگی و ادای

اَنْ یُتْرَکَ سُدًى یعنی آیا گمان میکند آدمی که مهمل واگذاشته شده و مامور و منهی نشده، وَمَا دُنْیَا الَّتِی
تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلَفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِی قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ و دنیایی که در نظر او زینت شده عوض
نمیتواند بود از آخرتی که در نظر او از روی غلط بینی کریه منظر بوده، وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِی ظَفِرَ مِنَ الدُّنْیَا
بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخَرِ الَّذِی ظَفِرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهْمَتِهِ و فریب خورده و گول خورده
که در دنیا باعلی مراتب آرزوی خود رسیده باشد مثل دیگری که از آخرت باندک نصیبی رسیده
باشد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هیچ مالی مثل عقل نیست و هیچ تنهایی موحش تر از
خودبینی نیست و هیچ عقلی مثل عاقبت اندیشی نیست و هیچ شرف و کرمی مثل تقوی و خدا ترسی از
عقوبات الهی نیست و هیچ قرینی و رفیقی مثل حسن خلق و سلوک نیکو نیست و هیچ میراثی مانند
ادب و حسن معاشرت نیست و هیچ فایده و رهبری مثل توفیق الهی نیست و هیچ تجارت و سودایی
مثل کسب عمل صالح نیست و هیچ سود و نفعی مثل ثواب الهی نیست و هیچ ورعی مثل توقف در جایی
که محل شبهه و طریق حق و راه صحیح نباشد نیست و هیچ زهد و ترکی مثل ترک چیزهای حرام نیست و هیچ
عبادتی مثل فکر کردن و بجا آوردن آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته نیست و هیچ ایمانی مثل حیا و صبر
نیست زیرا که هر یک از این دو چیز که نباشند ایمان نخواهد بود و هیچ بزرگی که بکسب حاصل تواند
شد مثل تواضع و فروتنی نیست و هیچ شرفی مثل علم نیست و هیچ مددکاری محل اعتماد تر از مشورت
و مصلحت دیدن نیست وَأَمَّا عِفَّتْ یعنی اجتناب نمودن از خوردن چیزهای حرام و از ارتکاب
فسقی که شهوت باعث آنها میشود مثل زنا و غیر آن پس روایت کرده است محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله که مردی بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که من از روی ضعیفم و عبادت و بندگی
چنانچه باید از من سر نمیزند و روزه کم میگیرم اما امید دارم که آنچه میخورم حلال باشد و چیز حرامی نکنم
حضرت فرمود که کدام سعی و جهد در اعمال خیر بهتر است از عفت شکم و فرج از محرمات و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده که بیشتر چیزی
که امت مرا بجهنم میبرد این دو اجوف یعنی میان تهی که شکم و فرج باشند و همچنین از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که سه چیز است که بر امت خود میترسم از آنها که بعد از من ارتکاب نمایند
گمراهی بعد از آنکه راه حق را دانسته باشند و فتنه‌هایی که موجب ضلالت میشود مثل افتادن بفتنه [illegible]

امانت و بسیاری ذکر الهی و روزه و نماز و رعایت حقوق پدر و مادر و احسان بایشان و نیکویی
و رعایت حال همسایگان یا کسی که در خانه ایشان نزول نماید و تنهایی ایشان آورد و از فقرا و مساکین
و قرض داران و یتیمان و راست گفتن و تلاوت قرآن و سخن نگفتن درباره مردمان مگر بسخن خیر و نیکی
امانت خویشان و عشایر خود بودن در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله نمی‌شناسیم امروز کسی
که این صفات که فرمودی موصوف باشد فرمود که یا جابر از راه بیرون مرو و یا بس است [illegible]
کسی را همین که بگوید من علی را دوست میدارم و صاحب ولای او هستم و اعمال خیر از او بسیار بظهور
نیاید اگر کسی بگوید که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست میدارم با وجود آنکه رسول صلی الله
و آله افضل از علی است و از متابعت طریقه و متابعت سنت رسول صلی الله علیه و آله نکند هیچ نفع نخواهد داد او را
دوستی پس خود را بصفت تقوی الهی موصوف سازید و اعمالی که موجب ثواب الهی است بجا آورید که میان خدای
تعالی و هیچ یک از خلایق قرابت و خویشی نیست و دوسترین بندگان پیش خدای تعالی عزوجل کسی است که تقوی
او زیاده باشد و طاعت الهی بیشتر کند یا جابر والله که نزدیک نمیشوند بندگان الهی بجناب اقدس او مگر بطاعت
و ما برائت و خلاصی از آتش جهنم نیست و کسی را بر خدای تعالی حجتی نیست هر کس مطیع و منقاد الهی است
پس او دوست و ولی ماست و کسی که عصیان الهی میکند دشمن ماست و نمیتوان رسید بولایت و محبت
ما مگر باعمال خیر و ورع و قریب بمضمون حدیثی از حضرت امام محمد باقر روایت نموده و از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ بنده را خدای تعالی منتقل نساخت [illegible]
و خواری معصیت بعزت و شرف طاعت مگر آنکه او را غنی و بی نیاز گردانید بی مال [illegible]
الهی و ورع و جهد [illegible] در عبادت [illegible]
[illegible] از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که هرگاه واقع میشد که آنحضرت منبر را بقدم مشرف سازد در اول خطبه [illegible]
که یا ایها الناس اتقوا الله ما خلق امرؤ عبثا فیلهو یعنی ای مردمان تقوی را شیوه خود سازید زیرا که خدای
تعالی کسی را بجهت عبث خلق نکرده است تا مشغول لهو و لعب تواند بود و در این کلام اشارت است بقول
الهی که فرموده اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَ اَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا پنداشته اید که شما را عبث
[illegible] وَلَا تُرِکَ سُدًى فَیَلْغُو و کسی را مهمل نگذاشته
[illegible] چنانکه فرموده اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ

و جاه و اعتبار و سایر فتن و شهوات و خواهشی که شکم و فرج باعث آنها میشود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که هیچ عبادتی نزد خدای تعالی بهتر نیست از عفت و محافظت بطن و فرج و باین مضمون
چند حدیث وارد شده و عليكم بمجاملة اهل الباطل تحملوا الضيم منهم واياكم ومماظتهم
دينوا فيما بينكم وبينهم اذا انتم جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الكلام فانه
لا بد لكم من مجالستهم ومخالطتهم ومنازعتهم الكلام بالتقية التي امركم الله ان تاخذوا
بها فيما بينكم وبينهم فاذا ابتليتم بذلك منهم فانهم سيؤذونكم وتعرفون في وجوههم
المنكر ولولا ان الله يدفعهم عنكم لسطوا بكم وما في صدورهم من العداوة والبغضاء
اكثر مما يبدون لكم مجالسكم ومجالسهم واحدة وارواحكم وارواحهم مختلفة لا تاتلف
لا تحبونهم ابدا ولا يحبونكم غير ان الله تعالى اكرمكم بالحق وبصركموه ولم يجعلهم من اهله
فتجاملونهم وتصبرون عليهم وهم لا مجاملة لهم ولا صبر لهم على شيء وحيلهم وسواس
بعضهم الى بعض فان اعداء الله ان استطاعوا صدوكم عن الحق يعصمكم الله من ذلك
فاتقوا الله وكفوا السنتكم الا من خير یعنی بر شما باد بنیکو سلوک نمودن با اهل باطل و مراد از اهل باطل
سنیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام مثل بنی امیه و بنی عباس و غیر ایشانند و تحمل کنید و بکشید بار ظلم و ستم که
بر دوش شما گذارند و حذر کنید و بپرهیزید از منازعه و مخاصمه و انگیختن شر با ایشان و چون شما را چاره و ناگزیر
نیست از همنشینی با ایشان و اختلاط نمودن و مباحثه کردن بنوعی که ترک تقیه نشود پس چون با ایشان هم
نشینی و اختلاط و گفتگو نمایید سلوک را بعنوان تقیه که خدای تعالی شما را امر بآن فرموده بکنید و تقیه را عادت
خود سازید در اموری که میانه شما و ایشان واقع میشود از معامله و مجالسه و مباحثه و غیر آن پس هرگاه مبتلا شوید
باین امور ایشان در مقام ایذای شما در می آیند و شر و بدی را از روی ایشان مشاهده می نمایید و اگر نه خدای
عز و جل محافظت شما و دفع شر ایشان از شما کند هر آینه آنچه در دلهای ایشان پنهانست از عداوت
و دشمنی شما بعمل خواهند آورد و یا شما را مقهور خواهند ساخت و کار بر شما تنگ خواهند گرفت و آنچه در
دلهای ایشانست از عداوت و دشمنی شما زیاده است از آنچه اظهار میکنند و شما هر چند که با ایشان
همنشینی و اختلاط میکنید و در یکجا جمع میشوید اما دلهای شما و ایشان نهایت اختلاف و دوری دارند
و شما هرگز دوست ایشان نخواهید بود و ایشان شما را دوست نخواهند داشت لیکن خدای تعالی شما را گرامی

داشته و عزیز و شریف کرده به هدایت بحق که عبارت از تشیع و متابعت اهل بیت طاهرین
علیهم السلام است و شما را بینا بحق ساخته و ایشان را از اهل حق و قابل این نعمت نساخته و ندانسته پس
شما با ایشان مجامله و خوش سلوکی و بردباری میکنید و صبر میکنید بر ایذایی که از ایشان بشما میرسد
و ایشان نه خوش سلوکی و بردباری دارند و نه صبر بر چیزی و چون مطلب ایشان برگردانیدن شما و مانع
از متابعت حق است و قادر بر آن نیستند و صبر و سلوک نیکو ندارند حیله و علاجی بغیر از آن ندارند که
یکدیگر را در باب ایذا و ضرر رسانیدن بشما وسوسه و ترغیب نمایند و اگر توانند شما را از متابعت حق مانع
میشوند امید که خدای تعالی شما را از ترک متابعت حق محافظت نماید پس تقوی الهی و خدا ترسی را
پیشه خود سازید و زبان خود را نگاه دارید از آنکه غیر سخن خیر بر زبان شما جاری شود و سخنی که باعث
فتنه و عداوت ایشان شود مگویید و غرض ازین کلام تأکید و مبالغه در باب تقیه است و تقیه چنانچه
شیخ شهید رحمه الله در کتاب قواعد خود تعریف کرده عبارتست از عمل نمودن بامری که مخالف حق
باشد از روی مدارات با مردم در امری که ایشان آنرا خوب ندانند از جهت خوف ضرر و گفته که
مدارات کسی با ظالمی کند در امری که آن فاسق داند که مستحب است از باب مدارات است اگر شرعا در بعضی جایز است
و آنرا تقیه نمی نامند و تقیه واجب است و حرام و مکروه و مباح میباشد و تقیه را در کشتن کسی هرگاه
خوف قتل خود باشد از جمله حرام شمرده و تقیه در اظهار کلمه کفر را جایز شمرده و گفته کسی که ترک تقیه کند
از ارتکاب فعل حرام کرده مگر در اظهار کلمه کفر و اظهار برائت از ائمه علیهم السلام که کسی که ترک تقیه در این
دو چیز کند و ضرر را بر خود قرار دهد گناهکار نیست بلکه ثواب دارد و او را مثل سایر مستحبات یا مباح است او را
تقیه کردن و نکردن و اگر از جمله جماعتی باشد که مردم اقتدا باو کنند در افعال و اعتقاد باو داشته باشند اولی
ترک تقیه است و کشیدن ضرر و از شیخ مفید علیه الرحمه نقل نموده اند که تقیه را به پنج قسم منقسم ساخته
و رجحان تقیه بر ترک و عکس آن و مساوی بودن طرفین از جهت بزرگی ضرر و ضعف ترجیح فعل و عکس آن و تساوی
طرفین میباشد و جایز بودن تقیه امریست متفق علیه میانه شیعه و سنی در صورت خوف قتل
از کفار و شافعی گفته که هرگاه حال میانه مسلمانان مثل حالتی باشد که میانه کافر و مسلمان میباشد
تقیه جایز نیست و فخر رازی در تفسیر ذکر کرده که تقیه بجهت حفظ مال جایز نیست زیرا که حرمت مال مسلمان
از قبیل حرمت خون او است و کسی که بجهت حفظ مال خود کشته شود شهید است و اگر

تقیه میشود سه قسم کرده یکی چیزی که کسی را جبر کنند بر خوردن شراب مثلا که اگر قبول خوردن نکند کشته
شود در صورت تقیه خوردن شراب صحیحست دویم آنکه فعلی بسبب او مباح شود مثل جاری ساختن
کلمهٔ کفر بر زبان سیم جبر کردن بر قتل بکری که در اینجا تقیه حرامست و میباید نکند هر چند خود کشته
شود و غرض از نقل کلمات آن بود که ظاهر شود که آنچه بعضی از ایشان در مقام تشنیع بر شیعیان گفته
اند که ایشان در حالی که عاجز میشوند دست بتقیه میزنند از غایت جهلست که مذهب خود را نشناسند یا
از غایت جاهلیت که از شدت تعصب ایشان ناشی شده و تفصیل جواب از کلمات واهیه ایشان را
در طعن فدک از مطاعن ابوبکر در شرح نهج البلاغه که موسوم بحدائق الحقایق است ذکر کرده ایم و غرض از آنکه
تشنیع کرده اند شیعه را در آنکه تجویز تقیه را نموده ظاهر نیست که کرده اند با آنکه خود در صحاح خود تقیه حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله روایت کرده اند از آنجمله در صحیح بخاری که معتبر ایشان نازل تر از وحی
منزلست در باب فضل مکه بچهار سند و در صحیح مسلم و ترمذی و نسائی و موطای مالک و جامع الاصول
ابن اثیر مذکورست که عبدالله بن محمد بن ابی بکر بعبدالله بن عمر گفت که عایشه روایت نموده که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعایشه خطاب کرده فرموده که آیا نمی بینی که قوم تو وقتی که خانهٔ کعبه را
تجدید میکردند از قواعدی که حضرت ابرهیم علیه السلام بنای خانه را بر آن گذاشته کم کردند پس عایشه گفت
یا رسول الله چرا نمیگوئی که حضرت ابرهیم بنا فرموده بود رد میکنید و بنای خانه را بر قواعد ابرهیم علیه السلام
نمیکنند حضرت فرمود که اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهد بکفر اند میکردم پس عبدالله گفت که اگر ترک
کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استلام دو رکن را که در پهلوی حجر حضرت اسمعیل است از جهة
آن بوده که خانه موافق بنای حضرت ابرهیم علیه السلام نیست و در روایت دیگر که مسلم و بخاری کرده اند
که عایشه پرسید که دیوار خانه از جملهٔ خانه است حضرت فرمود که بلی عایشه گفت که چرا داخل خانه
نکرده اند فرمود خرجی ایشان کمی کرد عایشه گفت چرا در خانه از زمین مرتفع است فرمود که قوم تو از
برای آن در را مرتفع ساختند که هر کس را خانه گذارند و هر که را نخواهند نگذارند و اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهد
بجاهلیت و من میترسم که دلهای ایشان انکار نماید در داخل ساختن دیوار را در خانه و مساوی ساختن خانه
را با زمین هر آینه چنین میکردم و در روایتی دیگر که بخاری ذکر کرده چنین است که اگر نه قوم تو قریب العهد
بجاهلیت بودند میفرمودم که خانه را منهدم میساختند و داخل میساختم در خانه آنچه بیرون انداخته اند

خواهند داخل سم

و در خانه را بر زمین ملصق میساختم و دو در از برای خانه مقرر میکردم یکی شرقی یکی غربی و بنیاد خانه را بر اساسی
که حضرت ابرهیم قرار داده بود و از تتمهٔ این روایت ظاهر میشود که از طرف حجر حضرت اسمعیل مقدار
شش ذرع از خانهٔ کعبه بیرون افتاده و آنچه در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده
که حجر داخل خانه است مؤید همین معنی است و از این روایت ظاهر میشود که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله از جمعی از قریش که ظاهر اسلام بودند تقیه میفرموده و لهذا در وقتی که دوات و قلم
طلبید و فرمود که چیزی میخواهم بنویسم که بعد از من گمراه نشوید و عمر یافت که میخواهد تجدید عهد
خلافت کند و مردم را بمتابعت امیرالمؤمنین علیه السلام امر فرماید نگذاشت که دوات و قلم حاضر سازند
و گفت که این گفتگو از قبیل هذیان است که بیمار را در وقت مرض طاری میشود و کتاب الهی ما را
از آن کافیست پس جمعی با او نزاع کردند و گفتند که هذیان بر پیغمبر خدا کی جایزست و حق
تعالی فرموده که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی رسول صلی الله علیه و آله
از روی خواهش و میل طبع سخنی نمیگوید و هر چه میگوید وحی است که باو نازل میشود پس آواز ها بلند
شد و نزاع قایم گردید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دید که اگر اصرار نماید در حاضر ساختن دوات
و قلم و وصیت امامت جمعی که طمع ملک و سلطنت بعد از آنحضرت دارند چون مرض را
شدید یافته اند و از منافقین که در مدینه حاضر اند اعوان بسیار دارند و کفار بیرون که گمراه اند
البته فرصت را غنیمت شمرده فتنه برپا خواهند کرد که باعث زوال اسلام بالکلیه شود و همگی حضار را
مخاطب ساخته فرمود که بیرون روید که منازعه و مجادله در پیش انبیا جایز نیست و هر کجا عمر و جمعی را
که در آن منع با او موافقت کردند منع یا تعدیبی که مستحق بودند نفرمود و از نوشتن عهدنامه گذشت
و این حدیث در صحیح بخاری باسانید مختلفه و در صحیح مسلم در دو موضع و همچنین در جامع الاصول از ابن
عباس منقولست و در کتاب حدائق الحقایق مفصلا ذکر کرده ایم دیگر کسی که صاحب بصیرت باشد از این
روایت استنباط میکند که این جماعت فی الحقیقه ایمان نداشته اند بعلت آنکه تغییر بنای خانهٔ
کعبه ضرری و نوعی با ایشان نمیرسانید و جز تعصب جاهلیت امری باعث انکار قلبی ایشان نبود و ایمان که
در مرتبه باشد که بمحض چنین امری از کرده پیغمبر انزجار و انکار در آن ایمان راه یابد و حق
تعالی فرموده که فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی

کو

انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما یعنی بخدای تو قسم که بصفت ایمان موصوف نمیشوند
تا وقتی که ترا حاکم سازند در امری که در آن نزاع داشته باشند در میانهٔ خود و بعد از آنکه حکم کنی میان
ایشان از آن حکم هیچ نوع دلتنگی در نفس خود نیابند و تسلیم کنند و راضی شوند بامر تو از روی
انقیاد و تسلیم تام پس هرگاه در مطالبی که محل نزاع میشود و اکثر اوقات اموری میباشد که غرضهای
عمده بآن متعلق میباشد و گذشتن از آنها بطیب خاطر بر اکثر نفوس در کمال صعوبت و دشوار است
اندکی از دلتنگی که در نفس یابند منافی ایمان باشد همچنین امری که گذشتن از آن در آن مرتبه است
از آن دلتنگ شدن و انکار نمودن بطریق اولی با ایمان جمع نمیشود و اضافه نمودن قوم بعایشه از جهت
اختصاص مفهوم از اضافه شهرتست بر آنکه سر کردن [illegible] بعایشه نزدیکتر باشد باین انکار و خوفی که حضرت
اظهار فرموده نزدیکتر خواهد بود و از ابو بکر که پدر عایشه است کسی از قوم باو نزدیکتر نیست از غیر
خوف آنحضرت از و خواهد بود و این خوف دلیل کفر و نفاق اوست چنانچه در بسیاری از احادیث
اهل بیت علیهم السلام تصریح بآن واقع شده و از حدیث دوات و قلم که مذکور شد کفر عمر لازم می آید از
چند وجه یکی آنکه اسناد هذیان بآنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود و این کفرست اگر کسی گوید چون
در بیمار شایع میباشد هذیان گفتن و این سخن بر تقدیری که باطل باشد و کلام آنحضرت هذیان
نباشد مستلزم کفر نیست جواب گوییم که اگر غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله احدی را خدای تعالی از حال او
خبر دهد که سخن او غیر حق نمیباشد البته کسی که اسناد هذیان باو کند کافرست زیرا که انکار کلام الهی
باتفاق کفرست چه جای سید المرسلین و حق تعالی فرموده که وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا
وَحْيٌ يُوحَىٰ دویم آنکه از آیه گذشته ظاهر شد که کسی که راضی بامر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نشود در اموری که محل نزاع شود از اهل ایمان نیست و حاضر ساختن دوات و قلم محل نزاع بود و امر نموده
آنحضرت در آن باب عمر راضی نشد سیم آنکه معنی سخن او که گفت کتاب خدای تعالی ما را کافیست انکار
احتیاج بمعنی اسناد و شفاعت بجناب اقدس آنحضرت است زیرا که هرگاه کتاب کافی باشد دوستان
خود را چنین زحمتی عظیم فرمودن روا نیست و حکمت که علامتی بر صدق کتاب نصب شود و تا مدار
از اهل [illegible] ساکنان ارض رسد که آنچه در این کتاب ثبت فرموده آن حضرت و نباید که انبیا که مقربان
بارگاه سبحانی اند انواع اذیت و عقوبت از کفار و دشمنان در تبلیغ احکام بکشند و قرآن مجید که در

میان

میان کتب سماوی باعجاز ممتازست به بی نیازی از سایر کتب ظاهرتر خواهد بود چهارم آنکه در روایت
ثقلین که متواترست و متفق علیه میانه عامه و خاصه حضرت فرموده در میان شما دو چیز را میگذارم
که اگر دست از آنها بر ندارید و متمسک بآن هر دو باشید بعد از من گمراه نمیشوید و آن کتاب الهی
و عترت طاهره است و از یکدیگر جدا نمیشوند تا وقتی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و مفهوم
این کلام آنست که اگر تمسک بهر دو نجویید و دست از یکی بردارید از جمله گمراهان خواهید بود
و این کلام عمر مناقض و منافی آنست و از قبیل تقیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب بنای خانهٔ
کعبه است تقیه ایست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب نقل مقام حضرت ابرهیم علیه السلام
فرموده چون مقام در زمان حضرت ابرهیم علیه السلام در پهلوی خانهٔ کعبه بود و اهل جاهلیت از آنجا بمکانی
که الحال هست نقل نموده بودند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه فرمود تا به پهلوی خانه کعبه آوردند
و در زمان ابو بکر هم در پهلوی خانه بود و چون عمر بعد ابو بکر منصوب شد خواست که سنت نبوی را
باطل ساخته آنچه از مراسم جاهلیت زایل شده باشد تجدید نماید از جمعی که صاحب طریقه او بودند پرسید
که کیست از شما که مطلع باشد بر موضع مقام در زمان جاهلیت مطلب بن ابی وداعه گفت من مقدار
میدانم و آن مکان را باو نمود پس بامر او بآنجا نقل نمودند و از جملهٔ مشاهیر عامه صاحب کشاف در تفسیر
وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى باین معنی اشاره نموده و ابن ابی الحدید در جزو دوازدهم شرح
نهج البلاغه از مورخین نقل نموده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ظاهری بنا بر خوف
ارتداد مردمان امر برد مقام بمکان خود نفرموده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب روضه کافی
روایت کرده که آنحضرت در یکی از خطبهای خود بر منبر فرمود که جمعی که پیش از من والی و حاکم بودند کارهای
چند مخالف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته بجهت بر هم زدن طریقه و تغییر سنت او کرده اند
و اگر من مردم را تکلیف ترک طریقهٔ ایشان کنم و هر یک از آن امور را مطابق سنت بجا آورم هر آینه
لشکر من از من متفرق میشوند و با من کسی نخواهد ماند مگر اندکی از شیعیان من که فضل من و
اهل حق مرا از کتاب الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته اند بعد از آن فرمود که اگر امر کنم
مقام حضرت ابرهیم را علیه السلام بموضعی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشته بود بر گردانند و فدک را باین
فاطمه علیها السلام رد کنم و صاع حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله بنحوی که مقرر فرموده قرار دهم و آنچه حضرت

جمعی از مردم بعنوان اقطاع داده بود و حکام متین از مین انصاف آنها نکرده اند بایشان عطا کنم و خانه جعفر طیار را از مسجد بیرون اندازم و بورثه او دهم و حکمهای باطل که در دعاوی کرده اند برهم زنم و زنانی که بر خلاف قانون شریعت مقدسه در دست مردانند بشوهران خود شان دهم و اولاد و زنان بنی تغلب را اسیر کنم زیرا که در زمان عمر قبول جزیه با وجود آنکه نصاری بودند نکردند و باسم خراج از ایشان چیزی میگرفت پس از اهل فتنه بوده اند و آنچه از زمین خیبر در میان مردم قسمت شد و بس کیرم و دفاتر عطایا که در زمان خلفای باطل مقرر شده باطل سازم بنحوی که در ایام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قسمت حقوق مسلمانان میانه ایشان بالسویه مقرر بود نه آنکه مالداران که خلفا از بعضی جهات میل بجانب ایشان داشتند زیاده و کمتر مقرر سازم و مساحی که عمر ساخته خراج را موافق آن میگرفت زایل سازم و در تزویج و نکاح مسلمانان را کفو و مثل یکدیگر سازم نه چنانچه عمر مقرر کرده بود که عجم از عرب زن نخواهد و سایر عرب از قریش نخواهند و خمس که حق مفروض آل رسول صلی الله علیه و آله است بایشان دهم و مسجد رسول صلی الله علیه و آله را بقدری که بود بسازم و آنچه از خانهای مردم بجبر گرفته داخل مسجد کرده اند بیرون اندازم و درها که گشوده اند مسدود کنم و آنچه مسدود ساخته اند مفتوح سازم و مسح بر موزه حرام کنم و جمعی که نبیذ میخورند حد شرعی بزنم و حج تمتع و متعه کردن زنان را که عمر حرام کرده حلال کردانم و تکبیرات نماز جنازه را پنج مقرر سازم نه چهار چنانچه مشهور میانه عامه است یا زیاده کم چنانچه بعضی از ایشان قائل شده اند و امر کنم مردم را بآنکه بسم الله الرحمن الرحیم را بلند بگویند و بیرون کنم جمعی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مسجد خود بیرون کرده بود و ایشان داخل ساخته اند و داخل سازم جمعی را که آنحضرت داخل ساخته و ایشان بیرون کرده اند و مردم را ابدا برحکم یا احکامی که از قرآن ظاهر میشود و برآنکه طلاق را موافق سنت بجا آورند و طلاقهایی که شرایط صحت نداشته باشند مثل طلاق در طهر مواقعه و سه طلاق بلا رجعت و غیر آن که عامه صحیح میشمارند باطل کردانم و صدقات را باصناف و حدودی که در شرع مقرر شده بگیرم و وضو و غسل و نماز را از اعرابایم که مطابق آداب و اوقات و مواضعی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله مقرر فرموده اند بجای آورند و اهل نجران را بجای خود برگردانم و اسیران فارس و سایر طوایف را بحکم الهی و سنت رسول صلی الله علیه و آله در قسمت نمودن یا غیر آن برگردانم هر آینه جمعی که طالب اطاعت من میکنند از من برخواهند گشت والله که امر کردم مردم را که نافله ماه رمضان را بجماعت نکنند چنانچه عمر مقرر کرده

و آنرا ترویج نام کرده اند و ایشان را اعلام نمودم که اجتماع در نوافل بدعت است پس لشکریان من جمعی که در جنگها با من میبودند و با دشمنان مقاتله مینمودند یکدیگر را ندا کردند و گفتند یا اهل الاسلام سنت عمر از دست رفت و مرا نهی میکنند از نماز سنت در ماه رمضان و ترسیدم که در طرفی از اطراف لشکر من فتنه برانگیزند بعد از آن فرمود که چه کشیدم از این امت در اطاعت نکردن من و پیروی نمودن جمعی که ایشان را بضلالت می اندازند و بآتش جهنم دعوت مینمایند و ایشان آنها را امام میدانستند و از این حدیث تقیه آنحضرت در بسیاری از امور معلوم و ظاهر شد و بدانکه علمای شیعه رضوان الله علیهم تقیه را بر امام علیه السلام در جایی جایز میدانند که رسیدن بامر حق و دانستن مسئله موقوف بر ترک تقیه نباشد و راهی بدانستن حق غیر از آن قول یا فعلی که تقیه در آن واقع میشود بوده باشد مثل آنکه تقیه معلوم باشد در دین شیعه بوجهی از وجوه خواه بطریق ضرورت مثل شستن پا و دست بستن در نماز زیرا که از تقیه امام علیه السلام هیچکس از شیعه را شکی عارض نمیشود در آنکه شستن پا و دست بستن جایز نیست و میدانند که این فعل از روی تقیه صادر شده و خواه آنکه بطریق حق معلوم شود از دلیلی شرعی مقدم بر آن تقیه یا مؤخر تا بطلان حکم الهی و افتادن در ضلالت لازم نیاید و همچنین بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ احکام تقیه جایز نیست زیرا که باعث اضلال مکلفین میشود و دلیلی نبوده اند بود که حق تعالی امر حتمی برسانیدن حکمی میداده کان فرموده باشد و نهی بجهت خوف ترک نمایم تا وقتی که در خصوص آن امر بتقیه مامور نباشد و اگر مامور بتقیه باشد امر بتبلیغ زایل خواهد شد و بجهت ظاهر منافی نیست از آنکه اجرای حکمی از احکام بنابر خوف اسلام یا بر خود نفرمایند مثل آنکه بنای خانه کعبه بموافق بنای حضرت ابرهیم علیه السلام و ترک چنین امری از آنجهت است که مامور به نخواهد بود و ترک و نقض بجهت رعایت مصالح عباد امر با آن نفرموده خواهد بود و غرض آنحضرت از آن که فرمایند اگر خوف نبود چنین میکردم اظهار ضعف ایمان و نفاق جمعیت و بیان قبح آنچه در جاهلیه واقع شده لیکن بعضی آنچه در اولاد سابقه است از اخبار اهل بیت معلوم نشده و غرض از ایراد آن الزام بر عامه بود و تقیه ائمه علیهم السلام مثل تقیه پیغمبر نیست بر تقدیر وقوع و در آنکه ایشان در محل تقیه مخصوص آنکه میکنند مامور بوده و اگر در جایی چنین ظاهر شود که ترک تقیه نموده اند مثل آنکه حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا با وجود خوف قتل و آنچه واقع شد راضی به بیعت یزید نشد بنابر آنست که میدانست که در صورت بیعت مفسده اعظم خواهد بود

و ممکن بود که بعد از بیعت جمیع اهل بیت بقتل بسیف یا بسم یا غیر آن مقتول کردند و باعث آن نشود
کردن حق بالکلیه زایل شود و بر اطاعت و بیعت یزید فایده مترتب نشود و بخلاف قتل بمحاربه که چون
از ایشان افعال شنیعه ظاهر شده و از دور و نزدیک مردم شروع در لعن و طعن و محاربه و مقاتله نمودند
و یزید و اتباع او اهل بیت علیهم السلام را در کمال مقهوری دیدند معلوم ایشان شد که حضرت امام زین
العابدین علیه السلام داعیه خروج و امامت ندارد و با وجود آنچه از اهل کوفه و غیر ایشان دیده بود
تمرد آنچه کرده است از او بر داشتند و در مقام قتل آنحضرت در نیامدند و باعث آن شد که حجت الهی از میان
خلایق زایل نشد و نسل رسول صلی الله علیه و آله چنانچه اراده الهی تعلق گرفته تا قیام قایم و در مقام هادی
باقی ماند و فایده دیگر در ضمن آن بود که بطلان بنی امیه و شناعت حال مخالفان اهل بیت علیهم السلام
اهل عالم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و باهر گردد و حجت خالق بر کافه خلایق تمام باشد و اگر حضرت
امام حسین علیه السلام در دفعه اول از روی تقیه بیعت کردی این نوع ظهور ممکن نبود و قوت و شوکت بنی امیه
نیز زیاده میشد چه ظاهر است که زوال دولت ایشان بیشتر نتیجه خروج طالبان خون آنحضرت و ظهور بطلان
ایشان بود و یا بنای ترک تقیه آنحضرت بر آن بود که با وجود ضرر مامور بود بترک بیعت و تقیه با امری
خاص از جانب الهی بنا بر حکمت و مصلحتی که حق تعالی آن عالمست و بر تقدیر ترک تقیه آنحضرت متابعت
از حتمی آنحضرت نیست چنانچه از اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام این معنی بکمال ظهور وارد شده نه آنکه برای خود عمل
مصلحت دنیای خود را در محاربه و مقاتله دیده باشند و گمان غلبه بر آن جماعت میسر نموده باشد چنانچه بعضی از
متعصبین را این خطر میکنند و او تا زوجه چون امام بزعم فاسد ایشان نمیباید که معصوم و منصوص
علیه باشند و خطا و غلط چنانچه بر مجتهدین جایز میدانسته بر امام نیز جایز میدانسته و امامت را از جمله اصول
دین نمیدانند بلکه از جمله فروع و تعیین امام را منوط برای جماعتی از مکلفان میکنند و امام این چنین بسیار
ناس است بمرد بمعنی که حکمش جاریست و صاحب سلطنت است پس او در تقیه و عمل آن مثل سایر مردمان
و آنچه دلیل وجوب تقیه در باب دیگر است در شان او نیز دلیل است نهایتش آنکه دیگران بجهت آنکه
سلطنتی ندارند بسیار در مواضع خوف می افتند و محتاج بتقیه میشوند بخلاف امام ایشان که مثل کالانعام گمراه
می افتند و اگر اعتقاد کار دشوار میشود پس بجهت ظهور بطلان ایشان و اثبات طریقه حق بعضی از ادله که
دلالت بر جواز تقیه فی الجمله میکنند ذکر میکنیم از آنجمله آیه کریمه است که حق تعالی فرموده من کفر بالله من

بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب
من الله ولهم عذاب عظیم صاحب استیعاب که از جمله مشاهیر علمای سنت ذکر کرده که جمیع اهل تفسیر
متفق شده اند بر آنکه این آیه در شان عمار یاسر و پدر و مادر او و چند کس دیگر نازل شده و اخبار عامه و خاصه درین باب
بسیار است و مجمل آن قصه آنست که جمعی از اهل مکه بعد از آنکه مسلمان شده بودند مرتد شدند و بعضی را کفار
اکراه نمودند بر آنکه از دین برگردند و کلمه کفر بر زبان جاری سازند و از آنجمله عمار یاسر و پدرش و سمیه مادرش و
بلال و صهیب و حباب و سالم بودند پس سمیه را میان دو شتر بستند و بوجه قبیحی کشتند و گفتند تو از برای
میل بمردان مسلمان شده و یاسر پدر عمار را نیز کشتند و عمار چون آنچه ایشان گفتند بر زبان جاری ساخته
متابعت نمود دست از او برداشتند و آیه در باب او نازل شده و حاصل معنی چنانچه گفته اند آنست که
کسی که بعد از ایمان بخدا کافر شود اگر چنانچه بجبر و اکراه کلمه کفر بر زبان راند و دلش با ایمان مطمئن و جازم باشد
بر او حرجی نیست و اگر از روی اعتقاد کند پس غضب الهی متوجه ایشانست و ایشان راست عذابی عظیم
پس بعضی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند که عمار کافر شد حضرت فرمود که نه چنین است بلکه
عمار از فرق تا قدم مملو از ایمانست و ایمان بگوشت و خون او آمیخته است و عمار چون بخدمت آنحضرت
رسید میگریست پس آنحضرت چشم او را پاک مینمود و میگفت چیست ترا اگر دیگر ایشان اکراه نمایند و دیگر چنین
حالی رو دهد باز کلمه کفر بگو و خود را خلاص ساز و فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده که مسیلمه کذاب دو کس از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله را گرفت و گفت که شهادت میدهی که محمد رسول خداست گفت بلی گفت شهادت میدهی
که من رسول خدایم گفت بلی و دعوای مسیلمه آن بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر قریش مبعوث شده
پیغمبر ایشانست و او پیغمبر مبعوث بر بنی حنیفه است پس آن مرد را گذاشت و آن دیگری را گفت که
شهادت میدهی که محمد رسول خداست سه مرتبه گفت بلی گفت شهادت میدهی که من رسول خدایم
سه مرتبه گفت که من نمی شنوم پس او را کشت و چون خبر ایشان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسید فرمود که آنکه کشته شد بصدق و اخلاص رفت پس خوشا حال او و آن دیگری رخصت الهی را قبول
کرده ضرری بر او ندارد و تصدیق که کرده و از آنجمله قول الهی است که فرموده لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء
من دون المؤمنین ومن یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة و
یحذرکم الله نفسه والی الله المصیر مفسران در سبب نزول این آیه اختلاف نموده اند بعضی گفته اند

که در باب عبد الله بن ابی و اصحاب او نازل شده که با جمعی از یهود دوستی میکرده و اخبار با ایشان میرسانید
و امید داشتند که ایشان بر رسول الله صلی الله علیه و آله غالب شوند و بعضی در باره بعضی دیگر ذکر کرده اند و حاصل
معنی چنانچه گفته اند آنست که باید که مؤمنان دوست خود نگیرند کفار را و با ایشان مودت و مصادقه نورزند
و دوستی با مؤمنان ننمایند مگر آنکه از ایشان ترسند و تقیه نمایند که در صورت مودت ظاهری نه
باطنی با ایشان مضایقه ندارد و خدای تعالی حذر میفرماید شما را از آنکه خود را در معرض غضب او در آورید و باز
گشت همه بسوی اوست و از جمله آیات که دلالت بر تقیه میکند قول الهی است که می فرماید ما
جَعَلَ اللهُ عَلَیْکُم فِی الدِّینِ مِن حَرَجٍ یعنی خدای تعالی بر شما تنگی یا مرتبه شدیدی از تنگی در دین مقرر
نساخته و تکالیف شاقه مقرر نفرموده و موافق مضمون آیه است حدیثی که عامه و خاصه روایت کرده اند از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده که فرستاده شده ام من بسوی شما بدین آسان نه دشوار و شک نیست که اگر
تقیه نمودن بحسب مسح یا شستن در وضو یا امری که کفار انکار آن نمایند و نزد ایشان بد باشد و متحمل شدن
تعذیب شدید که بر ترک تقیه کشند یا قتل اگر مشتمل تنگی است در غایت صعوبت و دشواری از کسی
گوییم که خدای تعالی تکلیف کرده است مسلمانان را بجهاد با کفار و آنکه نگریزند از خصم هر چند شجاع و دلیر باشند
و بحسب عدد دو برابر مسلمانان باشند و این تکلیف شدید است و تقیه در چنین موضعی جایز نیست جواب گوییم که
هر گاه دلیلی بر وجه عموم دلالت بر حکمی کند که بعضی از افراد آن عام را بیرون کند آن عام معتبر است
و اگر بعضی از افراد را دلیلی مخصص بیرون کند در باقی از افراد حجت است پس جهاد با جمعی دیگر که دلیل ایشان
قائم شود مستثنی و باقی در تحت عموم داخل خواهد بود با آنکه صورت جهاد و کشته شدن که از روی مردانگی
و حمیت و امید ظفر باشند مثل آن نیست که کسی را در زیر چوب یا شکنجه کشند یا آزاری بلیغ رسانند یا بی
خواری و مغلوبیت رسانند و بسیاری از نفوس مجبول اند که بعضی از جهال شجاع و دلیر خواهند در جنگ با
باطل که نه غرض دینی و دنیوی از آن باشد و نه دنیوی از خصم گریختن یا جرم داشته باشند که از ایشان غالب
میشود بر نیکی رسند و کشته میشوند و این معنی از اهل آن آسان میشمارند چه جای جهاد فی سبیل الله که دانند که در حرم
اول از اهل جنت و مغفرت الهی میشوند و هیچ عیبی از این بر اهل معقولیت و مذلت راضی نمیشوند و بعضی
نفوس کشته شدن را بر خود قرار میدهند و بفروتنی تهاون راضی نمی شوند و از آن جمله قول الهی است که میفرماید
وَلَا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُم إِلَی التَّهْلُکَةِ یعنی خود را بدست خود در امری که محل هلاک باشد میندازید و این

تا چیزی نباشند م

آیه بنابر بعضی از تفاسیر دلیل میشود و همچنین قول الهی که میفرماید فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا
إِثْمَ عَلَیْهِ یعنی اضطرار را باکراه یا اعم از آن تفسیر کرده اند و اما احادیثی که دلالت بر تقیه میکند از کتب
روایت ایشان در باب عقاب دو کس که تسلیم کرد کفر را با ایشان نمودند مذکور شد و امثال آن در احادیث
ایشان موجود است و چندان غرضی نیز بآنها متعلق نیست چه ایشان چنانکه گذشت انکار بعض
تقیه میکنند در اثبات حضرت صیانت بنحوی که بر ایشان حجت شود مطلب متعاد پس بعضی احادیث
اهل بیت علیهم السلام بحسب تحقیق حق و ادای حق مقام ذکر میکنیم روایت کرده محمد بن یعقوب رضی
الله عنه در کافی و احمد بن محمد بن خالد رحمه الله در کتاب محاسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرمود حذر کنید و پرهیز نمایید در باب دین خود و بپوشانید و مستور سازید آن را به تقیه زیرا که هر کس که
تقیه نمیکند ایمان ندارد و شما یعنی شیعیان در میان مردم بحکم زنبور عسل اید که اگر طیور بدانند که در جوف
زنبور عسل چه چیز است همه را بخورند و هلاک میکنند و اگر مردم بدانند که در دل شما محبت اهل بیت
علیهم السلام است شما را بزبان بخورند و آزار رسانند که در ستر و علانیه شما را میرسانند خدا شما را عرضی
و غیر آن از انواع سرزنش متأصل میکنند چنانچه کسی از اهل بیت را دوست کند بدان سبب و ادا کرده حق ما جمعی خود را از اهل
حال بین سازد و از جمله شما که در محبت ما ثابت و راسخ باشد و از آنحضرت روایت کرده اند که در تفسیر قول
الهی که میفرماید أُولَٰئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ یعنی آن
جماعت را خدای تعالی جزای مضاعف عطا میکند بسبب صبری که کرده اند و دفع کرده اند از خود بقول بهتر
فرمود که مراد بصبر تقیه است و همچنین مراد بحسنه تقیه است و مراد بسیئه افشا و مخالفت تقیه است
و کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که تقیه سپری است که اصحاب کهف بسبب
ایشان در عیدهای کفار حاضر میشدند و زنارها می بستند پس خدای تعالی جزای ایشان را دو چندان کرده
و کلینی رحمه الله در کافی و حمیری در کتاب قرب الاسناد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده اند که
بآنحضرت گفتند که مردمان چنین روایت میکنند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای منبر کوفه فرموده
که ایها الناس تحقیق که شما را تکلیف خواهند کرد که مرا دشنام دهید پس اطاعت کنید یعنی دشنام دهید و بعد از
آن تکلیف خواهند نمود که از من بیزار شوید با وجود آنکه من بر دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میبوده
اظهار بیزاری از من نکنید بعد از آن سائل از مود که خبر ده مرا اگر کسی اختیار کشته شدن کند و اظهار بیزاری

چون خواهد بود حضرت فرمود که والله که بدو نیست و جایز نیست او را مگر آنچه عمار بن یاسر کرد وقتی
که اهل مکه او را اکراه کردند و دلش مطمئن بود به ایمان پس حق تعالی در شان او این آیه فرستاد که الا من
اکره وقلبه مطمئن بالایمان و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرمود که یا عمار اگر
نوبت دیگر چنین واقع شود آنچه کردی بکن زیرا که خدای عز و جل عذر تو فرستاده و فرموده که اگر دیگر
چنین حالتی روی دهد بکنی آنچه کردی و عیاشی در تفسیر خود قریب باین مضمون از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده و این حدیث بظاهر منافی آن خبر نیست که قبل از این مذکور شد که بعضی از علما
گفته اند که ترک تقیه در اظهار برائت از اهل بیت علیهم السلام مستحب یا مباح است و مؤید این مضمونست آنکه
کلینی رحمه الله و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که چه چیز مانع شده مر
عمار را از تقیه والله که سید است که این آیه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان در شان عمار
و اصحاب او نازل شده و از حدیثی طویل که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده مستفاد میشود که تقیه کردن در مقام اضطرار باظهار برائت بهتر است از ترک آن با آنکه ترک تقیه جایز
نیست والله تعالی یعلم و ابن بابویه رحمه الله در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که عمل مؤمن بتقیه در جائی که محل تقیه باشد واجبست و مخالفت قسم و کفاره لازم نمیشود کسی که از روی
تقیه قسم بخورد و غرضش از آن دفع ظلم بوده باشد از خود و در کتاب عیون اخبار الرضا از آنحضرت علیه السلام قریب
باین مضمون در حدیثی که شرایع دین را نسبت بمامون روایت نموده و در کتاب اکمال الدین از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود که کسی که ورع ندارد دین ندارد و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد و بتحقیق که گرامی
ترین کسی از شما پیش خدای تعالی کسی است که عمل بتقیه بیشتر میکند پیش از آنکه قایم اهل بیت علیهم السلام ظاهر
شود پس کسی که قبل از خروج قایم ما ترک تقیه کند از ما نیست و در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ابوبصیر سؤال کرد از تفسیر قول الهی که میفرماید یا ایها الذین آمنوا
اصبروا وصابروا ورابطوا فرمود که اصبروا یعنی صبر کنید و صابروا یعنی با ایشان بصبر سلوک کنید
در باب تقیه و رابطوا یعنی چنانچه مرابطین حفظ سرحد مسلمانان میکنند بنگاه داشتن و تهیه اسباب حرب
شما محافظت امامی بکنید که اقتدا باو میکنید یعنی امام علیه السلام و اتقوا الله لعلکم تفلحون و از خدای تعالی
حذر کنید تا شاید که رستگار شوید و برقی در کتاب محاسن از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که

کسی

کسی که افشای چیزی از امر ما کند که دشمن آن ضرر بما رساند مثل کسی است که ما را عمدا کشته باشد نه آنکه بخطا
و نادانسته کشته باشد و از آنحضرت روایت نموده در تفسیر قول خدای تعالی و یقتلون الانبیاء
بغیر حق یعنی میکشتند پیغمبران را بناحق فرمود که والله که نکشتند پیغمبران را بشمشیر ولیکن سرهای ایشان را
منتشر کردند و افشا نمودند پس قاتل ایشان بودند و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود حذر کنید و پرهیز نمایید از آنکه کاری از شما سر زند که باعث سرزنش
ما شود زیرا که فرزندی که بد است باعث سرزنش پدر خود میشود باعمالی که میکند و زینت آنکسی باشید
که باو منسوب شده اید و عیب و عار او نباشید صله و مهربانی کنید قبیله و خویشان خود را و عیادت بیماران
ایشان بجا آرید و در جنازه ایشان حاضر شوید و باید که در هیچ کاری از کارهای خیر ایشان بر شما
سبقت نگیرند زیرا که چون شما متابعت اهل بیت میکنید سزاوارترید باعمال خیر از ایشان والله که پرستیده نشده
است خدای تعالی بچیزی که نزد او دوستر باشد از خبا راوی پرسید که خبا چیست حضرت فرمود
که آن تقیه است و از آنحضرت روایت کرده که فرمود تقیه سپر مؤمنست و تقیه حرز و نگاهدارنده مؤمنست
و ایمان نیست هر کسی را که تقیه ندارد و بدرستی که حدیث ما بدست یکی از بندگان الهی می افتد پس او
میان خود و خدا بآن عمل میکند و خدا را موافق آن عبادت میکند پس آن حدیث در دنیا عزت و سرافرازی
آن بنده است و در روز قیامت از برای او نور و روشنی است و بنده دیگر حدیثی از احادیث ما
بدست او می افتد پس آن را افشا میکند و موجب خواری و مذلت او میشود در دنیا و خدای تعالی آن نور را از او
سلب میکند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود به معلی بن خنیس که یا معلی امر ما را پنهان دار و افشا مکن
زیرا که کسی که پنهان سازد امر ما را و افشا نکند خدای تعالی او را عزیز میگرداند در دنیا و امر ما را نوری میگرداند
پیش روی او در قیامت که قاید او باشد بسوی بهشت یا معلی کسی که افشا میکند امر ما را و کتمان نمی
کند ذلیل میسازد خدای تعالی او را و آن امر سلب میکند نور را از او و زایل میسازد از برابر او نور را و ظلمت
و تاریکی میسازد که پیرو او باشد یا معلی بدرستی که تقیه از جمله دین من و دین پدران منست و کسی که تقیه ندارد
دین ندارد یا معلی بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد که پرستند او را پوشیده و پنهان چنانچه
دوست میدارد که پرستند او را آشکار و علانیه یا معلی بدرستی که کسی که افشا میکند امر ما را مثل کسی
است که امر ما را انکار میکند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود نفس کشیدن کسی که غمگین باشد در غم ما از برای ما

باشند و از ظلمی که بر ما شد غمگین باشند تسبیح ایشان است و اندوه خوردن ایشان برای ما عبادت است و پوشیدن اسرار ما جهاد
فی سبیل الله است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که عبد الله بن عطا با آنحضرت گفت که دو مرد از
اهل کوفه را گرفتند و با ایشان گفتند بیزاری بجوئید از علی بن ابی طالب علیه السلام پس یکی اظهار برائت کرد و دیگری
ابا و امتناع نمود آن یکی که اظهار کرده بود رها کردند و آن دیگری را کشتند فرمود اما آنکه اظهار برائت کرد
در دین خود فقیه و عالم بوده است و آنکه نکرده تعجیل در رفتن بهشت کرده و ابن بابویه رحمه الله در کتاب معانی الاخبار
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بسفیان بن سعید که یا سفیان بر تو باد
بتقیه که تقیه سنت ابراهیم خلیل علیه السلام است و خدای تعالی بموسی و هرون فرمود که اذهبا الی فرعون
انه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی یعنی با ایشان فرمود که او را بکنیت نام برید چون
کسی را که تعظیم میکنند او را بکنیت خطاب میکنند و بگوئید باو که یا ابا مصعب و بتحقیق که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وقتی که اراده سفری میکرد بطریق توریه سخن میگفت یعنی بنحوی که ظاهرش مردم را
بگمان می انداخت که اراده طرفی فرموده و بمعنی غیر ظاهر مراد آنحضرت بود و اراده طرفی دیگر داشت و فرمود
که پروردگار من مرا امر کرده که با مردمان بطریق مدارا سلوک کنم چنانچه مرا امر کرده باینکه فرایض را بجا آورم
و ادب و طریقه تقیه را تعلیم او فرموده و گفته که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه
عداوة کانه ولی حمیم یعنی از خود دفع کن بنحوی که بهترین روشها باشد که اگر چنین کنی
ناگاه آن کسی که میانه تو و او دشمنی و عداوت است بمنزله دوستی میشود که با تو خویشی داشته باشد و
نمیرسند باین طریقه مگر کسانی که صاحب صبر بوده باشند و نمیرسد باو مگر کسی که صاحب بهره و نصیبی عظیم بوده باشد یا
سفیان کسی که تقیه را در دین الهی کار فرماید بمرتبه رفیعی از مراتب عزت رسیده مثل کسی که بر کتمان نشر
سور شده باشد بتحقیق که عزت مومن در آنست که زبان خود را نگاه دارد و کسی که اختیار زبان خود
نداشته باشد پشیمان میشود و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود که تقیه را
خدای تعالی حلال کرده در هر چیزی که آدمی در آن مضطر شود و چاره نداشته باشد و هم از آنحضرت روایت
کرده که فرمود تقیه را خدای تعالی از برای آن مقرر ساخته که خونها محفوظ بماند و ریخته نشود پس چون کار بخون
برسد تقیه جایز نیست و ازین اخبار ظاهر شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین سلام الله
علیهم مدارا و تقیه می فرموده اند و از جمله برکات تقیه ائمه ما علیهم السلام آنست که معاندان ایشان در

بلاد خود بر منابر سرکار اسم شریف یکی از ایشان مذکور شود و بغیر از آنکه از روی تعظیم و توقیر یاد نمایند چاره
ندارند و فقها در بران نشسته که بگویند ایشان بر ضلالت و باطل بوده اند و لهذا علامه سعد الدین تفتازانی
در شرح عقاید گفته که علمای ما اعادة طعن بر شیعه نموده اند با آنکه ایشان قدح در خلافت خلفا ثلث میکنند و
مطاعن در باب ایشان نوشته اند و این طریق به حضرت امام جعفر صادق و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام
نسبت میدهند و حال آنکه اهل بیت تعظیم و توقیر خلفا ثلث میکرده اند و اسم ایشان را بنیکی یاد
میکرده اند و صاحب مغنی گفته که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سرکار که بزیارت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله می آمد بر شیخین سلام میکرد و شارح مقاصد گفته که حضرت علی بن موسی علیه السلام
در وقتی که مامون میخواست که آنحضرت را ولی عهد خود کند و در آن خبری نوشته بود آنحضرت در
تحت فقره از فقرات مامون کلمه از روی تعظیم و توقیر نوشته بود که جفر و جامعه دلالت بر آن میکنند
که امر ولایت عهد انعقاد نپذیرد و ذکر که عمر بن الخطاب بجهت آل نبی که هر سال دویست دینار طلا مقرر
کرده بود و حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت خود امضای آن نوشته که
بجهت ایشان نوشته بود فرموده و بخط خود نوشت که من از آن کسانی ام که اطاعت طریقه عمر بن الخطاب
میکنند و از برای آل نبی که هر سال دویست دینار طلا مقرر ساختم و گفته که این نوشته بخط ایشان
در عراق موجودست اینست وجوهی که در باب ابطال انتساب شیعه با اهل بیت علیهم السلام تمسک
شده اند و کسی که حق تعالی دیده بصیرت او را بنور هدایت خود روشن ساخته باشد میداند که
این دعوی ایشان فی الحقیقه اعتراضیست که ببطلان مذهب خود میکنند زیرا که انکار کردن اهل بیت
خلفا ثلث را و حکم بکفر و بطلان ایشان نزد شیعیان و اصحاب جمیع نمودن از سبب روشن تر از
آفتاب تابان و کدام سخیف العقل تصدیق مینماید که طایفه که در ستر و علانیه از محبان و دوستان اهل
بیت علیهم السلام بوده باشند و عمر خود را صرف تتبع کلام ایشان و روایت اخبار و آثار ایشان نموده باشند
عقیده و مذهب ایشان را ندانسته و دوست ایشان را از دشمن و دشمن ایشان را از دوست نشناخته باشند و جمعی که
مگر از سبیل عزت اسم اهل بیت علیهم السلام بر گوش ایشان خورده باشند و از موالیان و محبان جمعی نشمرده
که از روی حقد و تعصب بر جای موروثی ایشان نشسته باشند و در هر حال آن باشند که حال خود را پنهان
جماعت مخفی دارند معانی الضمیر ایشان از خواص و نزدیکان اعرف و داناتر باشند و بعینه این دعوی

ازان قبیل است که حنفی گوید که شافعی صاحب مذهب نبوده و مقلد ابوحنیفه بوده و مالکی گوید ابوحنیفه تابع مالک
بوده و شیعه گوید ابوبکر و عمر هرگز دعوی خلافت نمیکردند و علی پدر ابی عباس و کسی که فی الجمله اطلاعی بر کلمات
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داشته باشد و از حیا نصیبی برده باشد در مقام چنین دعاوی باطل در امثال
و از کلمات تظلم آنحضرت بروایت عامه و خاصه در متعدد به شرح خطبه شقشقیه و از احادیث اهل
بیت علیهم السلام در طعن و لعن و تکفیر ایشان در خاتمه مطاعن تخمین از کتاب جمع الحقایق نقد بری
که امثال این خیالات باطله را مجالی نماند ذکر کرده ایم و اما آنکه گفته اند که حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام بر شیخین سلام میکرد استبعادی ندارد و دلالت بر محبت نمیکند چنانچه جمیع شیعیان با اکثر
طریقه و دانشان معلوم ست در سلام ظاهری مضایقه نمیکنند و خود او اند که چه قصد میکنند و بلفظ
سلام کی را می طلبند و مبالغه ایشان در باب تقیه زیاده از آنست که این امور مستبعد نماید اگرچه
نقل سلام ایشان را اسم بطریقی غیر از آنچه مذهبیان ذکر کرده اند ندیده ایم و حکایات چند مانند آن بدستور الفاظ
مطلبی نمیکنند و ظاهرست که ائمه علیهم السلام توقیر پادشاهان جور از روی تقیه می فرموده اند و این معنی
بحال ابوبکر و عمر نمیکنند و قصه آل نبی کاکله که ذکر کرده عجیب تر این نیستند باید و از بعضی مسموع شده که آل نبی
کاکله در مشارق و مغارب ارض نمی باشند و شاید که از جمله شیاطینی باشند که با عمر ربطی داشته اند
و صاحب قاموس با آنکه قبایل جن و انس بلکه معدومات ثابته را ذکر میکند از ذکر این قبیله غافل
شده و ماده این کلمه را هیچکس از اهل لغت ذکر نکرده و بر تقدیر وجود آل کاکله و نوشته امر بیت
معهود که مجرد دعوی را اعتباری نمی باشد و از آنکه آل نبی کاکله بجهت آنکه هر سال مبلغی خواهند بگیرند
نوشته بخط کوفی مشق دست کردایان ظاهر سازند مطلبی ثابت نمیشود و همچنین رسیدن آن بوسیده
بجاه و جل فتن از مردی که معتقدان او را محقق نامند خوش نمی نماید و در هیچ یک از کتب حدیث علما
و تواریخ ذکر این عطیه بنظر نرسیده و بی سند نقل کردن و بآن متمسک شدن که آن نوشته در عرف
موجود ست دلالت بر کمیت عقل روایت میکند و حق دیده بصیرت معاندان اهل بیت علیهم السلام
پوشیده و بر زبان ایشان چنین کلمات جاری ساخته تا حق در پرده خفا نماند و نام برگزیدگان
خلایق و مقربان بارگاه خالق بر زبان دشمنان هم بخوبی مذکور گردد و این از فواید تقیه است چنانچه
مذکور شد و بدانکه بعضی از علما گفته اند که در مقام تقیه تا ممکن باشد توریه در کلام میباید کرد و دروغ

در باب حکایت تظلم ... و از احادیث ... بطرق مختلفه ... روایت شده

آورده

مخفیا

مخفیا بگفت و توریه آنست که کلام را بنحوی ادا کند که احتمال معنی حق داشته باشد و قصد آن
معنی کند هرچند مخالفان بمعنی باطل منتقل شوند چنانچه از مردی پرسیدند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
علی بن ابی طالب علیه السلام افضلست یا ابوبکر جواب گفت که من بنته فی بیته یعنی کسی که
دخترش در خانه اوست ایشان چنان فهمیدند که ابوبکر را افضل میداند بنابر آنکه دختر ابوبکر عایشه در
خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و ظاهر است که عبارت توریه در جایی خوب باشد که خوف اشتغال ایشان
بمعنی مقصود و فهم سر نباشد و الا در ارتکاب کذب صریح اولی خواهد بود و اگرچه امر توریه از احادیث صریحا
ظاهر نمیشود اما توریه کردن ائمه علیهم السلام در بسیاری از مواضع منقولست و جمع میان احادیث تقیه و
اخباری که در باب اجتناب از دروغ مطلقا وارد شده این اقتضا میکند و از بعضی احادیث سابقه ظاهر
شد که تقیه در کشتن کسی بغیر حق جاری نمیشود چنانچه علما رضوان الله علیهم ذکر کرده اند و تقیه در جراحت
محل خلافست و از احادیث سابقه ظاهر میشود و الله یعلم و ایاکم ان تذلقوا السنتکم بقول
الزور و البهتان و الاثم و العدوان فانکم ان تکففتم السنتکم عما یکرهه الله مما نهاکم
عنه کان خیرا لکم عند ربکم من ان تذلقوا السنتکم به فان ذلق اللسان فیما یکره الله
و ما نهی عنه مرداة للعبد عند الله و مقت من الله و صم و عمی و بکم یورثه الله ایاه
یوم القیمة فتصیروا کما قال الله صم بکم عمی فهم لا یرجعون یعنی لا ینطقون و لا یؤذن
لهم فیعتذرون و حذر کنید از آنکه زبان خود را تند سازید بگفتن دروغ و افترا بر مردم و سخن گفتن که
معصیتی باشد بر احدی کرده باشد و در بعضی نسخ تزلقوا از ای مؤخره است یعنی حذر کنید از لغزانیدن زبان در
سخن باطل میباشد و تفسیر قول الهی که و اجتنبوا قول الزور در حدیث نهی از غنا یعنی خوانندگی وارد شده
چنانچه انشاء الله تعالی مذکور میشود زیرا که اگر چنانچه زبان خود را نگاه دارید از آنچه خدا او را خوش نمی آید و شما را
از آن نهی فرموده بهترست از برای شما در پیش خدای تعالی از آنکه زبان خود را تند سازید و اطلاق دهید
یا بلغزانید بگفتن آن نوع چیزها زیرا که این معنی محل هلاک بنده است در پیش خدای عزوجل و باعث دشمن
داشتن خدای تعالی است مر بنده را و موجب آنست که خدای تعالی آن بنده را کر و کور و گنگ سازد در
روز قیامت پس از ایشان خواهید شد که خدای تعالی در کلام مجید در وصف جمعی فرموده که ایشان کران
و گنگان و کورانند پس ایشان سخن نمی توانند گفت و رجوع قول جواب گفتن است یا مراد آنست که بعد از

کسکی رجوع بسخن گفتن میکنند و در بعضی از نسخ لا یعقلون بجای لا یرجعون است و آیه بهر دو نحو در سوره البقره است
و معنی آن خواهد بود که از وحشت و حیرت نمیفهمند و نمیدانند که چه بگویند و ایشان را از خصلت [illegible]
از آن حال بخود بخواهند و غرض ازین کلام نهی و تحذیر از جمیع انواع سخنهای بد است و اول آنها دروغ گفتن
است چنانچه ظاهر لفظ است و اخبار در باب مدح راستی و مذمت کذب بسیار است از آنجمله روایت
کرده است محمد بن یعقوب رضی الله عنه از عمرو بن ابی المقدام که میگفت اول مرتبه که بخدمت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مشرف شدم فرمود یاد گیر راست گفتن را پیش از آنکه حدیث یاد گیری و از ابی کهمس روایت
کرده که گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که عبد الله بن ابی یعفور شما را سلام میرساند فرمود که بر تو و بر
او روی او را سلام برسان و بگو که جعفر بن محمد میگوید که ببین که علی بن ابی طالب علیه السلام بچه چیز در نزد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمرتبه کمالی که رسیده بود رسید آن چیز را از دست مده از تحقیق که رسید بمرتبه
که رسید باو راست گفتن و ادا کردن امانت و از آنحضرت روایت کرده که فرمود که نگاه و فریب
مردم مخورید از زیادتی نماز و روزه زیرا که بسا باشد که کسی از راه عادت حریص شود بر نماز و روزه چنانچه اگر ترک
کند او را وحشتی عارض شود و امتحان کنید ایشان را براستی گفتن و ادا امانت و از آنحضرت روایت کرده
که فرمود کسی که زبان او راستی میگردد عملش در درگاه الهی مرتبه کمال می یابد و کسی که نیت او خوبست
روزی او زیاده میشود و کسی که نیکی با اهل خانه خود میکند عمر او دراز میشود و از آنحضرت روایت کرده که او در
پرسید از حال شخصی که از جمله شیعیان باشد تا وقتی که حکایت کند دروغ گوید و اگر وعده کند خلاف نماید
و اگر امانتی باو سپارند خیانت کند فرمود که این نزدیکترین منزلهای کفر است ما که ... و از آنحضرت
روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که سه خصلت است که اگر کسی صاحب آنها باشد منافقست
هر چند روزه بگیرد و نماز کند و گمان کند که مسلمانست کسی که امانتی که باو سپارند خیانت کند و کسی
که دروغ گوید و وعده که کند خلف نماید بدرستی که حق تعالی در کتاب خود فرموده که اِنَّ اللّٰهَ لا یُحِبُّ
الخائِنینَ یعنی خدای تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و فرموده اَنَّ لَعنَةَ اللّٰهِ عَلَیهِ
اِن کانَ مِنَ الکاذِبینَ یعنی لعنت خدای بر او باد اگر از جمله دروغ گویان باشد و فرموده که وَاذکُر
فِی الکِتابِ اِسمٰعیلَ اِنَّهُ کانَ صادِقَ الوَعدِ یعنی ذکر کن در کتاب اسمعیل را بدرستی که او بوعده وفا
میکرد و رسول نبی بود و از آنحضرت روایت کرده که فرمود حضرت اسمعیل مسمی بصادق الوعد از آنجهت

که با شخصی در جایی وعده کرده بود و یکسال در آن مکان انتظار آن شخص کشید پس خدای تعالی او را صادق
الوعد نامید و بعد از یکسال که آمد با او گفت من در نتیجه انتظار تو میکشیدم و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که فرمود که خدای تعالی از برای شر و بدی قفلی چند قرار داده و شراب را کلید آن
قفلها ساخته و دروغ گفتن بدتر است از شراب خوردن و از آنحضرت روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خراب
کننده ایمانست و از آنحضرت روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود که حذر کنید
از دروغ خواه کوچک و خواه بزرگ خواه از باب جد گوید و خواه از باب هزل زیرا که کسی که در چیز سهلی دروغ
گفت جرأت بهم میرساند که دروغ بزرگ آیا نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که بنده
بر راست مداومت مینماید تا بحدی که خدای تعالی او را صدیق مینویسد و بعد او بر دروغ میکند
تا بحدی که او را کذاب مینویسد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که علامت
کذاب آنست که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر میدهد و وقتی که از حلال و حرام آگهی از او
چیزی می پرسی خبری ندارد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ بنده طعم ایمان
نمی یابد تا وقتی که ترک کند دروغ گفتن را خواه بجد گوید و خواه بطریق هزل و از آنحضرت روایت کرده
سزاوار آنست که کسی که مسلمان باشد اجتناب نماید از برادری کردن با کذاب زیرا که دروغ
گفتن باعث آن میشود که سخن راست او را قبول نتوان کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود از جمله چیزهایی که خدای تعالی بر دروغ گویان مسلط ساخته نسیانست و فراموشی
است و از آنحضرت روایت کرده که فرمود که کذاب هلاک میشود به بینات و اتباع او هلاک میشود
بشبهات زیرا که کذاب میبیند که آنچه گفته باطلست و این معنی بر ایشان ظاهر نیست و ابن بابویه
در کتاب علل الشرایع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود که آدمی یک دروغ میگوید
و بسبب آن توفیق نماز شب نمییابد و از نماز شب که محروم شد از روزی محروم میشود و کلینی رحمه الله
از عبد الرحمن بن الحجاج روایت کرده که گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که کذاب آنست که
در یک چیزی دروغ بگوید حضرت فرمود که نه هیچ کس نیست که از او دروغ سر نزند کذاب آنست که عادت
بدروغ کرده باشد و از آنحضرت روایت کرده که سخن سه قسم میباشد راست و دروغ و اصلاح میانه مردم
شخصی گفت جعلت فداک اصلاح میانه مردم کدام است فرمود آنست که از کسی بابت شخصی سخنی

شنیده باشد و با آن شخص رسیده باشد و از او بد آمده باشد و چون تو بآن شخص برخوری بگوئی که از
فلان کس شنیدم که در بارهٔ تو چنین و چنین سخنان خوب میگفت و از حسن صیقل روایت کرده که گفتم بحضرت
ابی عبد الله علیه السلم که از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایتی بما رسیده که در باب قول حضرت یوسف علیه السلم
که ایتها العیر انکم لسارقون یعنی ای کاروان بدرستی که شما دزدانید فرموده که والله که ایشان دزدی
نکرده بودند و حضرت یوسف دروغ نگفته بود و در قول حضرت ابرهیم در وقتی که بتها را شکسته بود و از او
پرسیدند که آیا تو با خدایان ما چنین کرده گفته که بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا
ینطقون یعنی بلکه بزرگ ایشان چنین کرده پس از ایشان بپرسید اگر ایشان سخن میگویند فرموده
که والله که ایشان نکرده بودند و حضرت ابرهیم دروغ نگفته پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که
صیقل شما این کلام را چه نوع می فهمید من گفتم درین باب بغیر از تسلیم و انقیاد چیزی ندارم حضرت
فرمود که خدای تعالی دو چیز را دوست میدارد و دو چیز را دشمن میدارد خرامیدن از روی تکبر و خرامیدن
را دوست میدارد در وقتی که در میان دو صف جنگ کسی راه رود و دوست میدارد دروغ گفتن را در
مقام اصلاح و دشمن میدارد آن نوع راه رفتن را در شوارع و دشمن میدارد دروغ گفتن را در غیر مقام اصلاح
بدرستی که حضرت ابرهیم علیه السلم در آن وقتی که میگفت بلکه بزرگ ایشان کرده اراده اصلاح و ارشاد
کفار داشت با آنکه ایشان می فهمند و حضرت یوسف علیه السلم قصد اصلاح داشت و از جمله بدترین
اقسام دروغ کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلم است و در سلک کبایر مذکور میشود ان شاء
الله تعالی و از جمله دروغها که مذمت و تحذیر از آن در حدیث واقع شده دعوی خوف و رجاست
که کسی گوید من از خدا میترسم یا گوید امید بکرم الهی دارم و آثار خوف و ترس و علامات رجا و امید از افعال
و اعمالش ظاهر نباشد چنانچه محمد بن یعقوب رضی الله عنه روایت کرده که حضرت امیر المومنین علیه السلم
میفرموده حذر کنید از دروغ گفتن زیرا که هر کس که امیدی میدارد طالب آن چیز میباشد و این معنی را
مفصلا در بعضی از خطبها که در کتاب نهج البلاغه مسطور است چنین بیان فرموده در وصف کسی که
تدعی خوف و رجاست با عدم ظهور آثار که ادعا میکند بقول بعید از صواب آنکه امید دارد بکرم خدای
تعالی و دروغ میگوید بحق خداوند عظیم چه شده است او را که ظاهر و تبیین نمیشود امیدش از عملش
پس آنکه هر کس که از او امیدی داشته باشد معلوم میشود امیدش از اعمالش بغیر از امید خدای تعالی که

و هر کس از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد

معیوب است و از ترس ظاهر میشود و هر ترسی که از کسی داشته باشد محقق و ثابت است و علامات این ترس ظاهرست
بغیر از ترس خدای تعالی که بازیچه است و اثری بر او مترتب نمیشود آیا امید چیزهای عظیم از خدای
تعالی دارد و امیدهای سهل و حقیر از بندهای الهی و با وجود این در باب خدای عز و جل بجا نمی آورد آنچه در باب
بندگان بجا می آورد آیا می ترسد که امیدی که بخدای تعالی دارد دروغ باشد یا آنکه او را قابل
امید نمیداند و همچنین اگر از یکی از بندگان الهی بترسد از آن ترس اثری چند ظاهر میشود و کاری چند
میکند در باب آن بنده که در باب خدای عز و جل نمیکند پس ترسی که از بندگان دارد نقد قرار داده
و ترسی را که از خدای تعالی دارد نسیه و وعده شمرده و همچنین کسی که دنیا در نظر او عظیم میباشد و در دلش
وقع و قدر بسیار دارد دنیا را اختیار میکند و بر میگزیند بر خدای تعالی پس بکمال میل و توسل بدنیا
بهم میرساند و بندهٔ دنیا میشود بعد از آن آنحضرت کلمهٔ چند در مذمت دنیا و در مبالغه اضافه در باب
ترک دنیا میفرماید که ان شاء الله بعد ازین مذکور میشود و از جمله دروغهای مذموم آنست که کسی وعده
بکند و مخالفت نماید چنانچه محمد بن یعقوب رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده که فرمود وعده کردن کسی با یکی از برادران نذریست که کفاره ندارد و پس کسی که خلف وعده میکند مخالفت
امر الهی میکند و خود را در معرض غضب الهی در آورده و این معنی کلام الهیست که میفرماید یا ایها
الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
ترجمه اش آنست که ای جماعت مؤمنان چرا میگوئید چیزی را که بجا نمی آورید دشمن میدارد خدای
تعالی که بگوئید چیزی را که نکنید و از آنحضرت روایت کرده که فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که کسی که ایمان بخدای تعالی و روز قیامت داشته باشد میباید که هر وعده که کند بوعده خود
وفا کند و قبل ازین مذکور شد که حضرت اسمعیل علیه السلم بجهت وفای بوعده که با کسی کرده بود یکسال
انتظار کشید و خدای تعالی او را بجهت آن در قرآن مجید صادق الوعد یاد فرموده دویم از جمله دروغهای
بد که حضرت از آن نهی فرموده بهتانست و از جمله آنچه در مذمت بهتان و افترا وارد شده روایتی است
که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود کسی که بهتان زند بمرد مومنی یا زن مومنه را
و بگوید در باب او چیزی که در او نباشد خدای تعالی او را مبعوث میسازد در روز قیامت در طینه خبال
وقتی که از عهدهٔ آنچه گفته بیرون آید عبد الله ابن یعفور که راوی حدیث است میگوید که پرسیدم که طینه

خبال چه چیزست حضرت فرمود که چرک و ریمی است که از فرجهای زنان زناکار بیرون می آید و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود کسی که در باب مؤمنی حکایتی نقل کند که غرضش از آن نقل عیب آن مؤمن و انداختن
او از نظر مردم باشد خدای تعالی او را از ولایت خود بیرون میکند و در ولایت شیطان داخل میسازد
و بعد از آن شیطان هم او را قبول نمیکند و این حدیث هم شامل بهتانست و هم شامل حکایت
بدی شخصی که در او موجود باشد که عبارت از غیبت است و احادیثی که در باب غیبت و دروغ و عیب
آن مذکور شد هم شامل بهتان است سیم از زبانها سخنی است که متضمن بهتانی باشد و اگر چه
این قسم بحسب ظاهر شامل همهٔ اقسام هست اما بقرینهٔ مقابله مراد ازین قسم غیر آن اقسام مذکوره خواهد
بود مثل غیبت و دشنام و لعن و اسناد کفر و کلامی که متضمن شماتت بوده باشد و کلامی که متضمن
خیرخواهی باشد در حالی که کسی بکسی مشورت کند یا مطلقا و سرزنش کردن کسی و ایذا مسلمانی
کردن بغیر دشنام و حقیر شمردن او و گفتن سخنی چند که باعث رنجش و عداوت میان مردم
شود و یا متضمن ضرر مؤمنی باشد و غیر اینها اما غیبت پس انشاء الله تعالی در سلک کبایر مذکور میشود و اما
دشنام اگر کسی نسبت زنا یا لواط بکسی دهد آنرا قذف میگویند و از جملهٔ کبایر و موجب حد شرعی
است چنانچه انشاء الله تعالی مذکور میشود و اگر چنانچه اسناد لواط یا زنا صریح نباشد بلکه سخنی باشد
که کنایه چنین معنی ازو فهمیده شود یا آنکه از قسم دشنامهای دیگر باشد مثل آنکه کسی را سگ یا خوک
یا فاسق یا امثال آنها نامند از جملهٔ معاصی و گناهان بد خواهد بود و اگر موجب حد نیست دشنام دهنده تازیانه
نمیشود اما حاکم شرع بقدری که مناسب داند دشنام دهنده را بتازیانه تادیب میفرماید و همچنین
هجو کردن مؤمنان موجب تعزیر یعنی تادیب بتازیانه میشود چنانچه از اخبار ظاهر میشود و احادیث
در باب مذمت دشنام و فحش گفتن یعنی سخنان بسیار قبیح بسیار وارد شده از آنجمله روایت کرده
محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود از جملهٔ علامتهای آنکه
شیطان ابی ننگ و شبهه شریک شده در آن شخص آنست که فحاش باشد و پروا نکند از سخنان
بد که در باب مردم گوید و از آنچه مردم در باب او گویند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده که خدای تعالی بهشت را حرام کرده است بر هر کسی که فحش
بسیار گوید و حیای او کم باشد و پروا نکند از آنچه بمردم گوید و مردم باو گویند زیرا که اگر تفتیش و تفحص احوال

چنین کسی بکنی یا ولد الزنا خواهد بود یا آنکه شیطان شرکت در حاصل شدن خواهد بود پس سوال کردند که
یا رسول الله آیا شیطان در بنی آدم شریک میشود فرمود که مگر نخوانده قول خدای عز و جل را که
شیطان را مخاطب ساخته می فرماید وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ و فرمود که مردی از حضرت سوال
کرد که آیا در میان مردم کسی باشد که پروا نکند از آنچه مردم در باب او گویند جواب گفت که کسی که متعرض مردم
میشود و دشنام بایشان میدهد با آنکه میداند که تلافی خواهند کرد پس پروا ندارد از آنچه
گوید و از آنچه در باب او گویند و ابن بابویه رحمه الله در خصال روایت کرده از حضرت ابی الحسن الاول علیه السلم
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده که چهار چیزست که دل را فاسد میسازد و نفاق را
در دل میرویاند مثل آب که درخت را بر رویاند گوش انداختن بلهو و فحش گفتن و رفتن بمجلس صاحبان
سلطنت و از پی شکار گشتن و عیاشی رحمه الله در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلم روایت کرده که فرمود سه کس اند که خدای تعالی در روز قیامت نظر رحمت بایشان نمیکند
و اعمال ایشان را پاکیزه نمیسازد و ایشان را معذب میسازد بعذاب سخت مردی که دیوث باشد
و کسی که فحش گوید و بشنود و کسی که از مردم چیزی طلبد و در دستش آنقدر باشد که محتاج نباشد
و شیخ طوسی قدس سره در تهذیب از حضرت امام جعفر علیه السلم روایت کرده که فرمود که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم حکم کرد در باب مردی که کسی را ابن المجنون یعنی پسر دیوانه خواند پس آن دیگری
گفت که تو پسر دیوانه پس حضرت اولین را امر فرمود که آن یک را بیست تازیانه بزند و بآن
گفت بدان که تو هم مثل این بیست تازیانه خواهی خورد بعد از آنکه تمام شد تازیانه را بآن دیگر
داد تا سزا و عقوبت رسیده باشند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم در باب هجو حکم بتعزیر فرمود یعنی تادیبی که حاکم شرع مناسب داند و حمیری در کتاب قرب
الاسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که از پدر خود علیه السلم روایت فرمود
در باب مردی که بکسی گوید ای شراب خوار ای خورنده گوشت خوک که آنحضرت فرمود حدی نیست و تعزیر
تازیانه بر او لازم نمیشود اما چند تازیانه میزنند او را و اما اسناد نمودن کفر بکسی یا لعنت کردن بی
روایت کرده است کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فرمود شهادت نمیدهد هیچ کس بکفر
کسی مگر آنکه آن کفر بیکی از آن دو کس برمیگردد و اگر چنانچه شهادت بر کافری داده باشد راست خواهد بود

واگر شهادت بر مؤمنی داده باشد که غیر نموده شش رد میکرده پس حقد و پرهیز نماید از طعن کردن بر مؤمنان
واز آنحضرت روایت کرده که فرمود لعنت وقتی که از دهن لعنت کننده بیرون می آید مترددمیشود
پس اگر جایی پیدا کرد که مستحق لعنت باشد فرو میگیرد واگر پیدا نکرد بصاحب خود برمیگردد واز آنحضرت
روایت کرده که فرمود هیچکس نیست که مؤمنی را رو برو طعن نماید مگر آنکه خواهد مرد ببدترین مردنی
وچنین کسی سزاوارست بانکه عاقبت او بخیر نباشد پس باید که در تکفیر یا لعن کردن جمعی که ظاهرا
بصفت ایمان موصوف باشند کمال ملاحظه و احتیاط نمایند و مادام که شرعا ثابت نشود فسق وحال
ایشان بانکه انکار یکی از ضروریات دین نمایند مثل آنکه قایل باشند بقدم عالم یا باعتقاد جبر داشته باشند
یا انکار معاد جسمانی نمایند تکفیر ایشان نکنند و مادام که چنین اعتقادی نداشته باشند یا آنکه بدعتی
را طریقه خود نساخته باعث اضلال مردم نشوند دست از لعن ایشان بدارند و بعد از ین در باب ترک نمودن
مشورت دیگر کسی که راهی مخالف گفته خدا و رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد هرچند در خبرهای سهل باشد
مثل سنگ برزن را بگوید که سنه خرماست و دوست دارد کسی را که تابع او باشد و دشمن دارد کسی را که
مخالفت او کند از جمله شرکاست و چنین جماعت را طعن نمودن و بطلان ایشان را ظاهر ساختن و مردم
را از متابعت ایشان منع کردن از جمله عبادات است و چون در سر دو طرف خطر است باید احتیاط را مرعی داشت و من
الله العصمة والتأیید وامّا شماتت نمودن بر کسی خواه بزبان مثل آنکه بگوید چه خوب شد که فلانکس بمحنت
گرفتار شد یا بافعال مثل آنکه کاری کند که سرور و خوشحالی او از مبتلا شدن مؤمنی ظاهر شود پس روایت نموده است
محمد بن یعقوب رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود چنان مکن که از تو ظاهر شود خوشحالی
شدن بمصیبت برادر مؤمنت زیرا که خدای تعالی او را می آمرزد و مصیبت را بتو برمیگرداند و فرمود که کسی که شماتت
کند بمصیبتی که برادر مؤمنش نازل شود از دنیا بیرون نمیرود تا وقتی که بآن مصیبت گرفتار شود وامّا
ترک خیرخواهی در جایی که کسی با او مشورت کند و غیر از آن پس روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
که فرمود هرکس از اصحاب ما یعنی شیعیان که در کاری یکی از برادران مؤمن او طلب مددکاری از او کند و او بقدری که
مقدور و ممکنش باشد سعی نکند در کار او پس خیانت کرده است با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و با مؤمنین و ابو
بصیر که راوی حدیث است میگوید که گفتم بآنحضرت که مراد شما از مؤمنین کدام است فرمود که از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم گرفته تا آخر و از آنحضرت بسند روایت نموده که کسی که متوجه کارسازی برادر مؤمن

مثل آن م

خود شود و آنچه لازمهٔ خیرخواهی او نبوده بجا نیاورد پس با خدا و رسول صلی الله علیه و آله خیانت کرده است و در
روایت دیگر از آنحضرت روایت کرده که خدای تعالی خصم او خواهد بود و از آنحضرت روایت کرده که هرکه
مشورت کند با او برادر مؤمنش و آنچه محض خیرخواهی باشد بمقتضای عقل خود بآن نگوید خدای تعالی رای و عقلش را از او
باز میگیرد و از آنحضرت روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرمود که عظیم ترین
مردم از حیثیت قرب و منزلت در پیش خدای تعالی روز قیامت کسی خواهد بود که در خیرخواهی خلق خدا در روی
زمین از همه بیشتر و کاملتر و در بیش باشد وامّا تعییر و سرزنش مؤمنین یعنی بجفای که از ایشان سرزده باشد
پس روایت کرده است کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود کسی که سرزنش کند مؤمنی را
خدای تعالی او را سرزنش میکند در دنیا و آخرت و از آنحضرت روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود کسی که امر قبیحی که از کسی صادر شده باشد افشا میکند مثل آنکسی است که
آن بدی از و صادر شده و کسی که سرزنش کند مؤمنی را بچیزی نمی میرد تا وقتی که خود مرتکب آن قبیح شود
و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلم روایت کرده که فرمودند که نزدیکترین
منزلی که بنده را بکفر میباشد آنست که با مردی برادری کند از راه دین و لغزش و خطای که از او صادر شود
بشمارد و ضبط کند از برای آنکه روزی اندوه ناک او را سرزنش کند بآن لغزشها و از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که از پی لغزشهای مؤمنین مگردید زیرا که کسی که تتبع لغزشهای
برادر مؤمن خود کند خدای تعالی تتبع لغزشهای او میکند و رسوا میکندش اگرچه در اندرون خانه اش باشد و
امّا ایذاء و حقیر شمردن مؤمن پس روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم که حق تعالی فرموده و اند که در مقام حرب منست کسی که ایذا میکند بنده مؤمن مرا
و ایمن باشد از غضب من کسی که اکرام کند بنده مؤمن مرا و اگر از آفریده های من در روی زمین از مشرق
تا مغرب بغیر یک مؤمن نباشد با امامی عادل هر آینه بی نیاز خواهم بود بعبادت همین دو کس از جمیع
آنچه که در روی زمین خلق کرده ام و برپا خواهد بود هفت آسمان و زمین با این دو کس و ایمان ایشان را
انیس ایشان خواهم کرد چنانچه محتاج بانیسی دیگر نباشند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود وقتی که
قیامت قائم میشود ندا میکند منادی که کجا اند آنجماعتی که ایذا میکردند دوستان مرا پس جمعی برخیزند
که بر روی ایشان هیچ گوشت نخواهد بود پس میگویند که این جماعتند که ایذا میکردند مؤمنین را

و دشمنی و عناد با ایشان میکرده‌اند و توبیخ و سرزنش ایشان در باب دین ایشان میکرده‌اند بعد از آن امر شود
که ایشان را به جهنم برند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود که خدای عزّ و جلّ میفرماید که کسی که یکی از دوستان
مرا خوار میکند مهیای جنگ و محاربه با من شده و من زودتر از همه چیز مدد میکنم دوستان خود را و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود کسی که تحقیر کند مؤمنی را خواه مسکین و خواه غیر مسکین همیشه خدای تعالی او را حقیر و مبغوض
و دشمن میدارد تا وقتی که رجوع کند از آن کاری که کرده و از آنحضرت روایت کرده که فرمود که هر که باعث
ذلیل کردن و حقیر شمردن مؤمنی باشد از برای پریشانی و فقر آن مؤمن خدای تعالی او را در روز قیامت در حضور
همه خلایق رسوا میکند و از آنحضرت روایت کرده در حدیث دیگر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال
کرد که خداوندا کیستند آنکسانی که هر که کسی ایشان را ذلیل کند مهیای جنگ و محاربه با تو شده‌اند فرمود که آن
کسانی که من عهد و پیمان از ایشان گرفته‌ام از برای تو و وصی تو و در ولایت تو و ولایت امامان
که موجب رنجش مؤمنین از یکدیگر شود که نمیمه و سخن چینی عبارت از آنست
رضی الله عنه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از پدران خود علیهم السلام روایت کرده که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که خدای عزّ و جلّ بهشت را از دو نوع خشت آفریده یکی طلا و یکی نقره
و دیوارهای بهشت را از یاقوت ساخته و سقفش را از زبرجد و سنگ ریزه‌هایش را از مروارید و خاکش را از زعفران
و مشک اذفر پس خطاب نمود به بهشت که سخن بگو پس گفت لا اله الا انت الحی القیوم تحقیق سعادتمند است
یافته کسی که داخل من شود پس خدای عزّ و جلّ فرمود بعزّت و بزرگی و جلال و بلندی مرتبه خودم قسم که داخل
جنّت نمیشود کسی که مداومت بر خوردن شراب کند و کسی که همیشه مست باشد و کسی که کارش سخن
چینی باشد و کسی که دیوث باشد و کسی که شرطی باشد و شرطی عبارت از جمعی از اعوان سلاطین است
که علامتی خاص میدارند و کسی که ختنی باشد و کسی که قبرها را میشکافد و کسی که عشّاری کند و کسی که قطع رحم
کند و کسی که قدری باشد یعنی جبر قائل باشد و بهمین مضمون حدیثی دیگر روایت نموده و کلینی رحمه الله روایت کرده
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آیا خبر دهم شما را به بدترین
شما گفتند خبر ده ما را یا رسول الله فرمود که آنجماعت‌اند که در میان مردم به سخن چینی قدم میزنند و دوستان را
از یکدیگر جدا میسازند و از برای جماعتی که عیبی ندارند عیب میجویند و بهمین مضمون از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام روایت کرده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بهشت حرام است

بر سخن چینان که در میان مردم نمیمه تردد مینمایند **و امّا** ضرر رسانیدن به مؤمنی پس کسی که در باب او گویند پس
روایت کرده است کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود کسی که ضرر رساند به مؤمنی
هر چند نصف کلمه یا پاره کلمه باشد در روز قیامت که ملاقات میکند خدای عزّ و جلّ را در میان دو چشمش
او نوشته خواهد بود که آیسٌ من رحمتی یعنی نا امید است از رحمت من **چهارم** از آنچه در این کلام
نهی و تحذیر از آن واقع شده ظلمی است که متضمن ظلم بر کسی باشد و ظلم عبارتست از تجاوز نمودن از حد
خود و در گرفتن مال مسلمانان و خواه غیر آن و بغی و عدوان همین معنی است و احادیث در نهی و عقاب
ظلم بسیار است از آنجمله در یکی از خطبه‌های خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در کتاب نهج البلاغه مذکور
وارد شده که ظلم سه قسم است یکی ظلمی که آمرزیده نمیشود و یکی ظلمی که دست از آن برداشته نمیشود و البته
عقوبت و تدارک میشود و یکی ظلمیست که آمرزیده میشود و طلب آن نمیکنند امّا ظلمی که آمرزیده نمیشود آنست
که کسی شریک از برای خدای تعالی قرار دهد یا کافر شود بخدای تعالی چنانچه فرموده که ان الله لا
یغفر ان یشرک به و امّا ظلمی که آمرزیده میشود ظلمی است که آدمی بر خود کند در بعضی از چیزهای سهل
یعنی گناه صغیره از آدمی سر زند چنانچه فرموده که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم
سیّئاتکم و امّا ظلمی که دست از آن بر نمیدارند ظلمیست که بندگان بر یکدیگر کنند که قصاص آن شدید
و قصاص جراحت کارد نیست و زدن تازیانه نیست بلکه چیزیست که اینها در جنب آن سهل
و حقیر است و در روایتی که کلینی از آنحضرت روایت کرده وارد شده که گناهی که آمرزیده میشود گناهیست
که خدای تعالی صاحبش را بسبب آن گناه در دنیا عقاب کرده باشد پس او حلیمتر و کریمتر از آنست که بنده خود را
دو مرتبه عقاب کند و گناهی که بخشیده نمیشود ظلمیست که بندگان بر یکدیگر کرده باشند زیرا که خدای تعالی روز
قیامت که ظاهر میشود بر خلایق قسم یاد مینماید که بعزّت و جلال خودم قسم که از من نمیگذرد ظلم هیچ ظالمی
اگر چه دستی که کسی بر کسی زده باشد یا گناه شته باشد بجهت منع از چیزی یا غیر آن و اگر چه شاخ زدنی باشد که
شاخ داری بر بی شاخی زده باشد پس خدای تعالی عوض میگیرد از ظالم بجهت مظلوم تا آنکه هیچ کس را
از کسی ظلمی نماند بعد از آن خلایق را در معرض حساب نگاه دارد و قسم دیگر از گناه آنست که خدای تعالی بر بنده خود
پوشانیده و توبه از آن گناه روزی او کرده پس آن کس از گناه خود ترسانست و امید کرم الهی دارد و ما نیز از برای او
چنانیم که خود نسبت امید رحمت از برای او داریم و میترسیم که معاقب شود و از حضرت امام جعفر صادق ع

روایت کرده که فرمود شیطان بلشکر خود میگوید که در میان بنی آدم بیندازید حسد و بغی را زیرا که
حسد و بغی در نزد خدای تعالی مثل شرک و کفر است و از مردی از بنی نخع روایت کرده که گفتم بحضرت
امام محمد باقر علیه السلم که من از زمان حجاج تا حال والی حاکم بوده‌ام آیا مرا توبه هست حضرت جواب نفرمود پس مرتبه
دیگر سؤال کردم فرمود که توبه نیست ترا تا وقتی که بهر کس حقی از تو داری باو برسانی و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده که فرمود وقتی که حضرت علی بن الحسین علیهما السلم از دنیا رحلت میفرمود مرا در بر
گرفت و فرمود که ای پسر وصیت میکنم ترا بچیزی که پدرم حضرت امام حسین علیه السلم در وقت وفات فرمود
و آن وصیت آن بود که ای پسر حذر کن از ظلم کردن بر کسی که بغیر از خدای تعالی یاوری نداشته باشد که
او تلافی او از تو بکشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود بانکه کسی سؤال کند
که کسی که ظلمی بر کسی کند مسلط میسازد خدای تعالی بر او ظالمی را یا مسلط میسازد بر فرزندان او یا بر فرزندان
فرزندان او و عبدالاعلی که راوی حدیث است میگوید که گفتم که ظلم را او میکند چرا خدای تعالی ظالمی را بر
فرزندان و فرزندان فرزندان او مسلط میسازد فرمود که خدای تعالی میفرماید که وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا
مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا یعنی باید که
بترسند جماعتی که غم فرزندان ناتوان که از ایشان بمانند میخورند و میخواهند که بعد از ایشان بر ایشان
ستمی واقع نشود پس از خدای تعالی بترسند و موافق حق سخن بگویند و واقع ظلم بر فرزندان ظالم از جهت
است آن ظالم را آگاه کرد که مطلع شود بر حال فرزندان خود بعد از موت و موجب ترک ظلم در دنیا
هرگاه داند که ثمره ظلم مظلوم شدن اولاد است و بسیاری از مردم از این معنی پیش از عذاب آلهی متنبه
میشوند و فرزندان اگر بسبب معصیتی مستحق ظلم شده‌اند مکافات عمل بایشان رسیده و عمل بد جمیل
بوده و اگر مکافات باین طریق واقع شود و اگر مستحق نشده‌اند در آخرت ثواب میابند مثل سایر
مظلومان و از آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه فرمود که کسی که صبح کند و قصد
ظلم بر کسی نداشته باشد خدای تعالی گناهان او را می‌آمرزد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود
که خدای عز و جل وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران که در مملکت پادشاهی جبار میبود که برو بنزد آن جبار
و باو بگو که من ترا حاکم نساخته‌ام که خون مردم بریزی و مال مردم بگیری ترا گذاشته‌ام که بازداری
از برای آنکه آواز و فریاد مظلومین را نگذاری که در درگاه من برآید و من ایشان را نمیگذارم ستمی که بر بندگان من

شود اگرچه کافر باشند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که ظلمی میکند و کسی که معاونت ظالم
میکند و کسی که بظلم او راضی میشود هر سه یکدیگر شریکند و از این حدیث ظاهر میشود که راضی بودن
بظلم نوعیست از ظلم و بسیاری از مردم راضی بظلم ظلمه میباشند بنا بر آنکه در بودن ایشان نفعی تصور میکنند
اگرچه اعتباری باشد که در میان مردم بسبب انتساب بآن حاکم ظالم داشته باشند و در کلمات حضرت امیر
واقع است که هر کس بفعل کسی راضی باشد مثل کسی است که با او در آن ظلم داخل باشد و کشی رحمه الله در کتاب
رجال از صفوان بن مهران الجمال روایت کرده که بخدمت حضرت امام موسی علیه السلم رفتم
فرمود که یا صفوان همه چیز تو خوب و نیکوست بغیر از یک چیز گفتم فدای تو شوم آن کدام است
فرمود که آن چیزی که شتر خود را باین مرد کرایه میدهی و مراد آنحضرت هرون الرشید بود من گفتم
که من شتر را باو کرایه نمیدهم از برای فرح زیاد یا طغیان یا از برای شکار یا از برای کاری لهو لکن
کرایه میدهم از برای راه مکه و خود شترداری او نمیکنم بلکه غلامان خود را با او همراه میکنم فرمود که یا صفوان
آیا کرایه تو پیش ایشان میماند گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که میخواهی که ایشان بمانند تا آنکه کرایه خود را
از ایشان بگیری گفتم بلی فرمود که هر کس بقای ایشان را میخواهد از جمله ایشانست و هر کس از جمله ایشان است
بجهنم میرود صفوان میگوید که رفتم و شترهای خود را تمامی فروختم هرون چون شنید که شتران خود
را فروخته‌ام مرا طلبید و گفت بمن خبر رسیده که شتران خود را فروخته گفتم بلی گفت چرا فروختی گفتم مرد
پیر شده‌ام و غلامان من چنانچه باید قیام باین امر نمینمایند گفت هیهات من میدانم که ترا فرموده بفروختن
کی موسی ابن جعفر را چنین فرموده گفتم مرا با موسی ابن جعفر چه کار است گفت بگذار این سخن را که اگر نه
حسن سلوک تو میبود البته ترا میکشتم و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که دو
کس در باب معامله که با یکدیگر داشتند بخدمت آنحضرت آمدند بعد از آنکه سخن ایشان را با یکدیگر
شنید فرمود که هیچ بآدمی نمیرسد که مثل ظلم باشد بدرستی که مظلوم میگیرد از دین ظالم بیشتر از آنچه ظلم کرده است
زیاده از نقدی که آن ظالم از مال مظلوم میگیرد بعد از آن فرمود که کسی که با مردم بدی میکند باید که او را
بدی نیاید از آنکه مردم با او بدی کنند بدرستی که درو میکند آدمی آنچیز را که میکارد و کسی که چیز تلخ کشته باشد
چیز شیرین درو نخواهد کرد و از شیرین چیز تلخ درو نمیکند پس آن دو مرد قبل از آنکه از آنجا برخیزند با یکدیگر صلح
کردند و از آنحضرت روایت کرده که در تفسیر این آیه که اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ فرمود که پلی است بر صراط

که بنده از ظلمی کرده باشد یا مظلوم از ان حل میکند و در صحاح بحسب لغت جامیست که آنجا کسی تنها از کسی شنید
و بدانکه توبه از ظلم آنست که حق مظلوم را باو رسانند و توبه و انابت بدرگاه الهی نمایند زیرا که ظلم مرتبت
از حق الله و حق الناس و اگر چنانچه آن مظلوم فوت شده باشد و حق از جنس مال و حقوقی باشد که
بمیراث منتقل شود بورثه باید رسانید و اگر چنین حقی نباشد مثل آنکه او را دشنامی داده باشد یا بالاتر
رسانیده یا وارثی نداشته باشد یا آنکه در جایی باشد که دست ظالم باو نرسد تا حق را از آن ظالم
باید که از برای او طلب آمرزش کند چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که بر کسی ظلم کند و آن شخص را نیابد باید که استغفار از برای
او کند زیرا که استغفار کفاره ظلم اوست و ایاکم و ما نهیتم عنه ان تجتنبوا یعنی خدا در بزرگ جا میگوید
از ان کتاب خبرهائی که خدای تعالی شما را از آنها نهی فرموده و مراد از آن خبرهایی که خدای تعالی نهی از آن کرده
میفرماید بوده که اعم از صغایر و کبایر باشند زیرا که نهی رسول و ائمه صلوات الله علیهم نهی الهی است تعبیر از
بوده که مخصوص کبایر باشد و در منقسم شدن گناه بصغیره و کبیره و همچنین در تفسیر این دو قسم میانه علما خلاف
واقع شده جمعی بر آن رفته اند که همه گناهی کبیره است بجهت آنکه همه در معنی مخالفت الهی شریکند
و مخالفت بزرگ او گو چاپ شمرده شده و گفته اند که اطلاق کبیره و صغیره بر گناهان از نسبت اضافی یعنی
گناهی را که با دیگری بسنجیم میتوان گفت که نسبت باو کبیره باشد و نسبت بگناهی دیگر صغیره مثلا بوسیدن زن
محرم نسبت بزنا کردن صغیره است و نظر کردن از روی شهوت کبیره است و همچنین غصب کردن
یکدرهم نسبت بغصب نصف درهم کبیره است و نظر بغصب مال بسیار صغیره است و شیخ طبرسی رحمه الله در
تفسیر مجمع البیان این قول بجمیع علمای شیعه نسبت داده و از عامه جمعی این قول را نقل کرده اند مثل ابن
عباس و جمعی از مفسرین و این مذهب بحسب ظاهر دلیلی ندارد بلکه ظاهر آیه و احادیث آنست که گناه بر دو قسم
باشد و اگر کسی از کبایر اجتناب نماید صغایر را خدای تعالی بفضل عمیم خود بخشد چنانچه فرموده ان تجتنبوا
کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما و اگرچه مخالفت بزرگ است
اما معصیت بنده حقیر در جنب کرم او حقیر است و اگر مخالفت مقتضای حکمت بشود همه را میبخشد و از
برای مخالفت بسیاری از کبایر مثل توبه و شفاعت و اعمال خیر اسباب مقرر فرموده و گمان این حقیر آنست
که نسبت داده اند این مذهب بعلمای شیعه اشتباه هست که شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر

عبارت تبیان شیخ طوسی قدس الله روحه نموده زیرا که کسی که درین دو کتاب تامل میکند میداند که بیان
شیخ طبرسی در اکثر مواضع مأخوذ است از کلام شیخ طوسی و در این مقام خالی از اجمال و ابهام خلاف مقتضی و صحت
و جمعی کثیر از علما مثل محقق و اکثر متأخرین قایلند بآنکه گناه دو قسم میباشد چنانچه ظاهر آیه و احادیث
و تفسیس اوله و بحث و جواب در کتاب جمع الحقایق در شرح خطبه او مذکور است و جمعی که باین قول
قایلند اختلاف نموده اند در آنکه معنی کبیره که هست بعضی گفته اند که کبیره معصیتی است که خدای تعالی وعید
عذاب جهنم در آن معصیت فرموده باشد و از بعضی احادیث این معنی ظاهر میشود و بعضی گفته اند که کبیره
گناهیست که وعید شدید در کتاب یا سنت بر آن واقع شده باشد و حدیث عبد العظیم بن عبد الله
الحسنی که کلینی رضی الله عنه در کافی و ابن بابویه رحمه الله در چند کتاب خود روایت نموده از بعضی خالی از دلالتی نیست
و بعضی گفته اند که گناهیست که بخصوصه وعید بر او در شرع وارد شده باشد و از حدیث مذکور بعضی استدلال
میتوان کرد و بعضی گفته اند که معصیتی است که موجب حد شود و بعضی گفته اند که معصیتی است که باعث
عدم ترتب یا ساخته باشد یا تصریح بوعید فرموده باشد و بعضی گفته اند که گناهیست که مشعر باشد بکمی اعتبار
فاعل آن بدین و بعضی گفته اند که گناهیست که حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده باشد و بعضی از این اقوال
وجهی ندارد بلکه ظاهر بعضی منافی نصهاست و اقوال در عدد کبایر مختلف است بحسب اختلاف تفاسیر
و احادیث هم بحسب ظاهر در تعیین کبیره و عدد اختلافی وارد شده و جمع بین الاخبار باین نحو ممکن است والله یعلم
که مراد بما اوعد الله علیه النار و مثل آن اعم باشد از آنکه نهی و وعید در کلام مجید خود کرده باشد یا در احادیث
اصحاب عصمت صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که نهی و وعید ایشان نهی و وعید الهیست و آنکه ظاهر او
دلالت بر حصر آن معنی کند حمل میتوان کرد بر بیان معنی که مخصوص معنی از افراد آن کلیست و آنکه مراد از
امر کلی باشد و تخصیص پنج و بعضی و مثل آن از کبایر بذکر در بعضی از احادیث از برای آن باشد
که نسبت بسایر کبایر اکبر و اقبح باشند یا آنکه مناسبت حال سایل یا سامعین اقتصار بر آنها باشد یا بنابر غرضی
دیگر که ایشان بآن عالمند و وعید بنار و مثل آن شامل قسم شدید بوده باشد و بنابرین دایره کبیره اوسع
و میدان عدالت تنگ میشود والله ولی التوفیق و در مقام آنچه از معاصی باتفاق کبیره است یا حدیث
صریح دلالت بر آن میکند ذکر میکنیم انشاء الله تعالی بدانکه اول و اکبر کبایر چنانچه از احادیث ظاهر
میشود شرک بخدا است و شرک بنابر بعضی اخبار شامل انواع کفر است و منحصر نیست در شریک قرار

و زره دادن از برای خدای تعالی و ترک نماز بی علتی از جمله شرکست چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بطریق متعدده وارد شده که کسی که ترک نماز میکند داشته باشد کافرست و از ائمه هدی و رسول صلی الله علیه و آله
بری و بیزار شده و همچنین انکار ضروریات دین مثل روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر آنها از جمله اقسام شرکست
و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پرسیدند که ادنای چیزی که
آدمی بسبب آن مشرک میشود کدامست فرمود کسی که رائی ابتداع میکند و کسی که موافقت او میکند دوست
میدارد و کسی که مخالفت میکند دشمن میدارد مشرکست و از آنحضرت در جواب همین سوال روایت کرده
که فرمود کسی که هسته خرمایی را بگوید که سنگ ریزه است یا سنگ ریزه را بگوید که هسته خرماست و اعتقاد
دین قرار دهد مشرکست و از اینجا ظاهر میشود که جمعی که بدعتی در دین کنند و طریقه قرار دهند که بگویند چیزی مخالفت
با شرع داشته باشد هرچند در خیرهای کامل باشند و امری را عبادت دانند که در شرع عبادت نباشد
از جمله مشرکان خواهند بود و از آنحضرت روایت کرده که فرمود اگر جماعتی بندگی خدای تعالی کنند و ادا کنند
که شریک ندارد و نماز بجای آورند و زکوة دهند و حج کنند و روزه ماه رمضان بگیرند و بعد از اینها چیزی را که خدای
تعالی یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده باشد بگویند که کاش غیر از این فرموده بودند یا این معنی را در
دل خود یابند از جمله مشرکین خواهند بود و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ
حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی پس
بخدای تو قسم که بصفت ایمان موصوف نمیشوند تا وقتی که ترا حاکم سازند در امری که در آن نزاع داشته
باشند در میانه خود و بعد از آنکه حکم کنی میانه ایشان از آن حکم هیچ نوع دلتنگی در نفس خود نیابند و
تسلیم کنند و راضی شوند بامر تو از روی انقیاد و تسلیم تمام پس حضرت فرمود که بر شما باد بتسلیم و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود مردمان مأمورند بشناختن ما و رجوع در احکام بسوی ما و تسلیم و انقیاد امر ما
بعد از آن فرمود که اگر روزه بگیرند و نماز کنند و گواهی دهند که لا اله الا الله و در نفس خود قرار دهند که رجوع بسوی ما
نکنند بسبب این از جمله مشرکین خواهند بود و ازین حدیث ظاهر میشود که سنیان از جمله مشرکانند
و مشهور میانه علما اگرچه طهارت ایشانست اما جمعی قائل بنجاست ایشان شده اند و احادیث در نجاست
ناصبی بسیار است و در بعضی احادیث وارد شده که کسی که ابوبکر و عمر را در خلافت بر حضرت امیرالمؤمنین
مقدم داند ناصبی است و مسئله طهارت و نجاست ایشان محل اشکالست اما در آنکه مخلّد در

نماز نکنی سبب دولت میکند را آنکه شرک از جمله کبایرست قول الهی که فرموده إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ
بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ یعنی بتحقیق که
کسی که شرک بخدای عز و جل می آورد خدای تعالی بهشت را البته برو حرام کرده و مسکن و آرامش
جهنم خواهد بود و [illegible] کاری سیئت و از جمله انواع شرک چنانچه از احادیث ظاهر میشود
ریاست و ریا دو قسم است یکی آنکه کسی عبادتی را بجا آورد از برای آنکه مردم ببینند و بشنوند و
رضای الهی مطلقا منظور نباشد و دیگر رضای الهی و دیدن مردم هر دو منظور باشند و محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای عز و جل فرموده
که من از همه شریکی بهترم کسی دیگری را در عمل خود با من شریک میکند من آن عمل را با آن شریک
میگذارم و قبول نمیکنم مگر عملی را که از من خالص باشد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر نوع ریا
شرک بخدای تعالی است بدرستی که کسی عملی را از برای مردم میکند ثوابش بر مردم است و کسی که
کاری را از برای خدای تعالی میکند ثوابش بر خدای تعالی است و از آنحضرت روایت کرده
که در تفسیر قول الهی که فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا فرمود که مردی که عمل خیری بجا آورد و غرضش تحصیل رضای الهی نباشد بلکه مطلبش آن باشد
که مردم او را بخوبی وصف کنند و بمردم بشنوانند پس چنین کسی در عبادت الهی دیگری را شریک ساخته
بعد از آن فرمود که هر کسی که خوبی را پنهان کند مدت بسیاری نمیکشد که خدای تعالی خوبی او را
ظاهر میسازد و هر کس که بدی را پنهان میکند مدت بسیاری نمیکشد که خدای تعالی بدی او را ظاهر
میکند یعنی هرگاه نیت و باطن کسی بد باشد و اعمال خیر را از برای مردم و اغراض باطله بجا آورد و غرضش
بندگی نباشد خدای تعالی او را رسوا میکند و ظاهر است که مراد او با اظهار سیئه و مجازات تقصیر نیست
زیرا که در اخبار وارد شده که سیئه مخفی را خدای تعالی می آمرزد و صاحب سیئه علانیه را مخذول
میسازد و ممکن است که مراد آن باشد که هرگاه کسی عمل قبیحی را بسیار مکرر کند و پشیمان نباشد و اصرار
بر آن نماید خدای تعالی او را رسوا میکند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که عمل قلیلی بکند
و مطلبش رضای الهی باشد خدای تعالی زیاده از آنچه او کرده بر مردم ظاهر میسازد و کسی که عمل خیر بسیار را
از برای مردم بکند و بدن خود را تعب دهد و بیخوابی بکشد خدای تعالی او را در نظر مردمی که می شنوند

قلیل و حقیر میکند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود محافظت و باقی داشتن عمل دشوار
ترست از اصل عمل شخصی پرسید که باقی داشتن عمل کدامست فرمود که مردی عطائی میکند و خیری
از برای محض رضای الهی صرف میکند و از برای او نامه عملش حسنه مخفی مینویسند و بعد از آنکه بکسی نقل میکند
حسنه علانیه مینویسند و بار دیگر که نقل میکند آن را ریا مینویسند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده زود باشد که زمانی بیاید که باطنهای مردم در آن زمان پلید شود و ظاهر
ایشان خوب بجهت خوش(؟) ایشان در اظهار خوبی طمع در دنیا باشد و باعمال خیر قصد رضای الهی نداشته باشند
و دین ایشان ریا باشد و خوف الهی با ایشان آمیخته نباشد پس خدای تعالی همه ایشان را بعقابی مبتلا گرداند
و بعد از آن خدای تعالی را بخوانند چنانچه کسی در حال غرق شدن بخواند و دعای ایشان را مستجاب نکند
و از آنحضرت روایت کرده که ... و از ریا بپرهیز زیرا که کسی که کاری
از برای غیر خدای تعالی میکند خدای تعالی او را بآنکس که بجهت او آن کار را بجا آورده باز میگذارد دویم از جمله
کبایر یأس از روح الله است یعنی ناامید از رحمت بی منتهای الهی و روح در اصل لغت نسیمی را
میگویند که آدمی را از آن لذت و راحت حاصل شود و یأس از رحمت الهی فی الحقیقة انکار کرم و قدرت
و مغفرتست و در کلام مجید فرموده که انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی بتحقیق
که ناامید از رحمت الهی نمیشود کسی مگر کفار سیم ایمن از مکر الله یعنی ایمنی و ترسان نبودن از غضب الهی و عقوبت
و چون بسیاری از غضبهای الهی در وقتی متوجه بدان میشود که مستغرق انواع نعمتهای الهی باشند مثل صحت
و وفور مال و کثرت اولاد و تسلط بر دشمنان و نفاذ حکم پس غضب کردن در چنین حالتی شبیه است بآنکه کسی با
کسی در مقام حیله باشد و خلاف آنچه در خاطر دارد ظاهر سازد لهذا اطلاق لفظ مکر بر غضب واقع میشود و گاه
هست که جزای مکر و مکافات آن را مکر میخوانند و برین وجه حمل نموده اند قول الهی را که فرموده و یمکرون و
یمکر الله والله خیر الماکرین یعنی ایشان مکر میکنند و خدای تعالی مکر میکند و خدا بهترین مکر
کنندگانست و اول از باب مشابهت و دویم از قبیل مشاکلت است و خدای تعالی در کلام مجید فرموده
که فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن از مکر الهی نمیشود مگر طایفه زیانکاران و ایمنی از
غضب الهی فی الحقیقة انکار معصیت خود و قهر الهی و قدرت بر عقابست و منافی خوف و ترس از خدای
تعالی است همچنانچه یأس از رحمت الهی منافی رجا و امیدواری بکرم الهیست و چنان نیست که خوف

هرچند در نهایت مرتبه کمال باشند منافات با رجا داشته باشد یا آنکه مرتبه یأس و ناامیدی از رحمت
الهی منتهی شود یا آنکه امید وقتی که در مرتبه کمال باشد بمعنی ایمن از مکر و غضب الهی جمع شود زیرا که در تقصیر بنده
الهی دو جهت هست هر دو در مرتبه خود در مرتبه کمال یکی معصیت بنده که با وجود نهایت حقارت و بی قدری
و تربیت یافتن از ابتدای فطرت تا وقت معصیت بانواع نعمتهای الهی جرأت بر مخالفت ولی نعمت
کردن و سهل شمردن اطلاع جناب اقدس او و رفعت خود که کرده است و باعث خوف و ترس این معنی
است و شک نیست که ملاحظه و تأمل درین معنی مستلزم انتها مرتبه خوفست کسی را که بصیرتی بوده
باشد و جهت دیگر کرم و بزرگی الهیست که اگر جمیع نعمتها که او فرموده یکی از بندگان خود عطا کند هنوز
بمرتبه او نمیرسد و هر یک از اصناف بعضا از آن میتواند بخشید و اگر همه خلایق شکر خدای پادشاهی او
شوند در بزرگی و نعمتی هم نمیرسد و ضرری بپادشاهی او نمیشود و اعتقاد درست بر آنکه ایشان را از افعال مطلق مطیع
و منقاد سازد و ملاحظه این معنی موجب رجا و کمال امیدست و در همه احوال بنده از تقصیر و خود را از کرم الهی
نمی باید پس خوف و رجا در همه حال باید که موجود باشد و ملاحظه بدی خود باعث یأس و قنوط نشود و نظر
بکرم الهی باعث ایمنی و اغترار بکرم نشود و باین معنی حضرت سید الساجدین در مقام طلب عفو و رحمت در بعضی ادعیه
صحیفه کامله اشاره فرموده بمعنی که حاصل مضمونش اینست که خداوندا اگر مرا در معرض عفو خود در آوری و از عذاب
خود نجات بخشی این کرم را نسبت بکسی فرموده خواهی بود که انکار نمیکند استحقاق عقوبت
و خود را مستوجب شمردن بهتر امید ندارد و این فضل و کرم را در باره کسی کرده خواهی بود که ترسش از تو
بیشترست از طمعی که در باب بخشش بتو دارد و ناامیدیش از نجات یافتن زیاده از امید خلاصی است
نه آنکه یأسش از قبیل قنوط و ناامیدی از کرم تو باشد یا آنکه طمعی که از کرم دارد از قبیل اغترار و امیدش
بعمل خود باشد بلکه یأسش از نجاتست که نظر باعمال خود که میکند حسنات خود را از اسباب نجات
قلیل و بیقدر می بیند و خود را و حجت خود را در باب تقصیراتی که کرده است ضعیف می یابد اما چون نظر
بکرم و بزرگی تو میکند امید آنکه تو سزاوار آنی که بتو مغرور نشوند صدیقان با وجود عبادتی که کرده اند و امید
از کرم تو ناامید نشوند گناهکاران با وجود معاصی که از ایشان صادر شده زیرا که تو آن خداوندی که
مرتبه فضل و کرم خود را از کسی باز نمیگیری و حق خود را تمامی از کسی باز یافت نمی نمایی ازین کلام
شریف ظاهر میشود که منشأ خوف بنده ملاحظه اعمال قبیحه است و منشأ امید و رجا نظر بکرم و رحمت

بی منتهای سبحانی ظاهر می‌شود که خوف محمود حسنت و قنوط مذموم و همچنین رجا خوبست و اغترار خوب
نیست و فرق میانه خوف و قنوط و همچنین میانه رجا و اغترار چند احتمال دارد یکی بر وفق ظاهر بیان
این کلام شریف که اگر ترس آدمی از راه ملاحظه عمل خود و اطلاع بر قبح و شناعت مخالفت آلهی باشد
خوب و مسمی بخوف باشد و اگر از ندانستن کرم آلهی و احتمال نقص و کوتاهی در طرف رحمت نامتناهی باشد
بد و مسمی بقنوط باشد و همچنین منشأ امید اگر نظر کردن بلندی مرتبه کرم و رحمت باشد ممدوح و مسمی برجا
باشد و اگر از توهم خوبی اعمال و کثرت عبادات باشد مذموم و مسمی باغترار و گول خوردن باشد و احتمال
دیگر چنانچه از بعضی احادیث ظاهر می‌شود آنست که خوف و رجا عبارت از امید و ترس صادق است و قنوط
و اغترار بمعنی امید و ترس کاذبست یعنی اگر از ترس آثار و علامات ظاهر شود و موجب اجتناب از قبایح شود
در دعوی خوف صادق خواهد بود و معنی خوف در حال او محقق خواهد بود و اگر چنین نباشد دعوی
بی اصل خواهد بود چنانچه اگر کسی دعوی کند که من از شیر می‌ترسم یا از خوردن زهر قاتل اندیشه دارم
شیر یا کاسه زهر حاضر شود بیباکانه با شیر بازی کند و بر دوش سوار شود و بیباکانه از شربت زهر نوشد
حکم کنند که او در دعوی خوف کاذبست و اصلا از این دو چیز نترسیده و اگر وقتی که نظرش بر شیر افتد
او را تکلیف خواهند که با او نزدیک سازند ابا و امتناع نماید و بعد از دیدن کاسه زهر آثار تنفر طبیعی از او ظاهر شود
مثل آنکه کسی گوید از پادشاه امید جایزه و عطا دارم و از زراعت خود امید حاصل و از تجارت توقع نفع دارم
خدمت پادشاه چنانچه دأب چاکران طالبان قرب و منزلت است قیام ننماید و لوازم تربیت زرع را
بوقت و حفظ از موانع و سایر جهات آنچه معهود میانه زراعت است بجا آورد و در تجارت
علی نحو صاحب امید و صادقش بدانند و اگر چنین نباشد دروغ گو و نادان خواهد بود پس کسی که دعوی خوف
الیم و امید بفضل عمیم نماید چگونه بارتکاب منافی اوامر و نواهی از لوازم بندگی و ترک عبادات صادق تواند بود و عاقل
اطلاق لفظ راجی و خایف بر او خواهد نمود و این معنی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که در باب دروغ گو شد
ظاهر بود و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که با آنحضرت گفتند که جمعی از شیعیان شما
مرتکب معاصی می‌شوند و میگویند که ما امید داریم فرمود که دروغ میگویند اینها شیعه ما نیستند این طایفه تابع
آرزوهای خودند کسی که امید چیزی میدارد در تحصیل آن سعی می‌کند و کسی که از چیزی می‌ترسد از آن میگریزد و
قریب باین مضمون حدیثی دیگر روایت کرده و از آنحضرت روایت کرده که فرمود مؤمن مؤمن نیست تا برتبه ایمان

نرسد تا صاحب خوف و رجا باشد و صاحب خوف و رجا نمی‌شود تا عامل نشود بآنچه امید و خوف از آن دارد
و احتمال دیگر آنست که بسبب حد افراط و غلبه بر ضد خود رسیده مذموم باشد اول منتهی شود بقنوط و یأس از
روح الله و دوم موسوم باشد باغترار و امن از مکر الله و احادیث در باب تساوی خوف و رجا بسیار است از
آنجمله کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در وصیت حضرت لقمان علیه السلام
چیزهای عجیب است و عجیبتر از آنها آنست که به پسر خود گفت که از خدای تعالی چنان باید خایف باشی که اگر با وجود
آنکه صاحب عبادات جن و انس باشی گمان کنی که ترا عذاب کند و بمرتبه امیدوار باشی که با آنکه گناهان
جن و انس از تو صادر شده باشد گمان کنی که ترا رحمت خود می‌آمرزد بعد از آن فرمود که پدرم علیه السلام فرمود
که هیچ بنده مؤمنی نیست که در دل او دو نور نباشد یکی نور خوف و یکی نور رجا و اگر این را با آن بسنجند یا وزن
کنند و اگر آنرا باین بسنجند بیشتر نباشد و در حدیث دیگر وارد شده که خوف و رجا در مؤمن مثل دو بال است
که در مرغ که نقصی پیدا شود از پرواز باز میماند و از حدیث اول نیز از تساوی خوف و رجا دو چیز ظاهر
میشود یکی آنکه رجا نمیباید که از راه حسن عمل خود باشد بلکه از ملاحظه کرم آلهی ناشی شده باشد و لهذا با عبادات
جن و انس میباید که خود را مستحق عذاب و عقوبت داند و خوف باید که از احتمال نقص کرم نباشد و لهذا با گناهان جن
و انس باید که خود را در معرض رحمت داند و باین معنی در احتمال سابق اشاره شده و دیگر آنکه محض تساوی خوف
و رجا کافی نیست زیرا که تساوی با وجود قوت و ضعف و توسط حال هر دو متحقق میشود بلکه امری که مقصود است
آنست عبارت از قوت خوف و قوت رجاست یعنی هر دو در مرتبه کمال باید که بر دیگری رجحان و غلبه
نداشته باشد و حال مؤمن در میان خوف و رجا باید که مثل حلقه باشد که دو ریسمان را بر آن بسته و دو صاحب
قوت آنرا کشند و آن حلقه در میان ایشان بسکون و استقرار تمام داشته باشد و اگر بالفرض یکی
دست بردارد و بسرعت تمام بطرف دیگر رود و پس از ملاحظه اعمال که از خوف نزدیک شده حیز عذاب چیزی
بیند و خود را چنان بیند که گویا در جهنم معذب است و اگر ملاحظه کرم نماید که از جانب حق جاری است خود را در بهشت
و نعیم مخلد بیند و با ملاحظه طرفین میل بهیچ طرف نداشته باشد و میل بطرف خوف عبارت از یأس و ناامیدی
از رحمت آلهی است که از جمله کبایر است و میل بطرف امید ایمنی از غضب آلهی است که آن نیز از جمله
کبایر است و ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود امید بخدای تعالی بحدی داشته باش که باعث جرأت بر معاصی آلهی نشود و خوف بمرتبه داشته

باش که ترا از رحمت او ناامید نسازد و بدانکه احتمالاتی که در باب فرق میانهٔ خوف و یأس و رجا و غرور
مذکور شد با یکدیگر منافات ندارد و میتواند بود که هر یک از امور سابقه جزو معنی خوف و رجا باشند و میشود
که کمال ایشان مأخوذ باشد و میتواند بود که بعضی از مقومات و بعضی از متممات باشند والله تعالی یعلم و از جمله
اموری که باعث رجا و محل نزول رحمت الهیست یکی خوفست و احادیث در این باب و جمعی که بسبب خوف
از غضب و عذاب الهی نجات یافته اند بسیارست از آنجمله ابن بابویه رحمه الله در کتاب امالی از حضرت علی بن الحسین
روایت کرده که در بنی اسرائیل مردی نباش بود که کار او شکافتن قبر و کفن دزدی بود یکی از همسایگان او بیمار
شد و ترسید که بعد از موت کفن او را نباش ببرد پس او را طلبید گفت من در باب همسایگی با تو چون
بودم نباش گفت همسایه نیکو بودی گفت ترا بتو حاجتی دارم گفت هر حاجتی داشته باشی بر آورده میشود
پس دو کفن بیرون آورد و پیش او گذاشت و گفت هر کدام را که خواهی بردار و بعد از دفن دست از کفن
من بردار پس نباش ابا و امتناع نمود و بسیار مبالغه و الحاح کرد تا یکی را که خوبتر بود برداشت و چون آن مرد مرد او را
دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد بعد از موت چه میداند که من کفن او را برداشتم یا نه البته باید دوم
کفنش را برمیدارم پس چون بر سر قبر آمد و قبر را شکافت آوازی شنید که کسی بانگ بر وی زد که مکن
نباش ترسید و او را و کفن را گذاشته برگشت و بفرزندان خود گفت که من چگونه پدری بودم از
برای شما گفتند پدر خوبی بودی گفت بشما حاجتی دارم گفتند بگو هرچه میخواهی که انشاء الله بجا می آوریم
گفت میخواهم که بعد از موت مرا بسوزانید و چون خاکستر شوم بکوبید و در وقتی که بادی تند آید نصف
خاکستر مرا در صحرا و نصفی در دریا بباد دهید گفتند چنین میکنیم و چون بمرد بوصیت او عمل نمودند و چون خاکستر
بباد دادند حق تعالی بصحرا خطاب فرمود که آنچه از خاکستر او در تو پراکنده شده جمع کن و بدریا نیز چنین امر فرمود
و چون او را زنده ساخته بر پا داشت فرمود که چه باعث بود ترا براین وصیتی که بفرزندان خود کردی گفت
بعزت تو قسم که ترس تو مرا بر این داشت پس خدا فرمود که من دشمنان ترا بزودی راضی میسازم و خوف ترا
بایمنی مبدل ساختم و گناهان ترا آمرزیدم و ابن بابویه در کتاب امالی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که در روزی در نهایت گرمی در سایه درختی نشسته بودند ناگاه مردی آمد و جامههای کنده در زمین
بسیار غلطید و پشت و شکم و پیشانی خود را بآن خاک گرم میسوزانید و میگفت ای نفس این حرارت را
بچش که عذاب الهی ازین عظیمترست و آنحضرت باو نظر می فرمود و چون جامههای خود را پوشید اراده [illegible]

حضرت بدست مبارک اشاره فرموده او را طلبید گفت ای بنده خدا کاری از تو مشاهده نمودم که از کسی ندیده بودم چه
باعث بود ترا بر آنچه کردی گفت ترس الهی مرا بر این داشت و بنفس خود گفتم که ای نفس بچش این را که عذاب
الهی عظیمترست از آنچه با تو کردم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تحقیق که از خدای عز و جل ترسیدی
چنانچه شرط ترسیدنست و بدرستی که خدای تعالی بتو مباهات میکند با اهل آسمانها بعد از آن بصحابه خود
فرمود که ای جماعتی که درین مقام حاضرید نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند پس نزدیک او رفتند
و او برای ایشان دعا کرد و گفت خداوندا امر ما را بر هدایت جمع فرما و تقوی را توشه ما گردان و بهشت را
مسکن ما گردان و ازین مضمونها بسیار در کتب اخبار موجودست و چنانچه خوف الهی از اسباب مغفرتست
بد گمانی بخدای تعالی موجب غضب و سخط است و از جمله آنچه درین باب وارد شده حدیثی است که کلینی روایت کرده
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در کتاب علی بن الحسین علیهما السلام یافتیم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر بالای منبر خود فرمود که بحق آن کسی که خدائی بغیر او نیست که خیر دنیا و آخرت بهیچ مؤمنی عطا نشد مگر
بحسن ظن بخدای عز و جل و امید که باو داشته باشد و خوش خلقی او و از غیبت مؤمنان باز ایستادن و بحق آن کسی که
بغیر از و خدائی نیست که هیچ مؤمنی را خدای تعالی بعد از توبه و استغفار عذاب نمیکند مگر آنکه بخدای تعالی گمان بد
داشته باشد و در امیدش تقصیری باشد و بدخلق باشد و غیبت مؤمنین کند و بحق آنکسی که بغیر از و خدائی نیست که هیچ
مؤمنی گمان خوب بخدای تعالی نمیدارد مگر آنکه خدای تعالی مناسب گمان او با او سلوک میکند زیرا
که خدای تعالی کریمست و خیرات و احسانها بدست اوست و شرم می آید او را از آنکه بنده مؤمن گمان خوبی
باو داشته و امید کمال او را بجا نیاورد پس گمان را بخدای تعالی خوب کنید و توقع احسان از و داشته باشید
و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود گمان خود را بخدای تعالی نیکو سازید زیرا که خدای عز
و جل میفرماید که من با بنده خود در آن مرتبه ام که بمن گمان دارد اگر گمان خوب دارد احسان می بیند و اگر
گمان بد دارد عقوبت میکشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که حسن
ظن بخدای تعالی آنست که از غیر خدا امید نداشته باشی و بغیر از گناه و معصیت خود از چیزی نترسی
و این حدیث متضمن آنست که سابقا مذکور شد که رجا یا فرد کاملش آنست که از ملاحظه کرم الهی ناشی شود
و خوف از ملاحظه معصیت و اگر چنین نباشند اول از قبیل اغترار و ایمن شدن از مکر الله خواهد بود و دویم از مقوله قنوط و یأس
من روح الله خواهد بود و بدانکه اعتدال خوف و رجا در نسبت عزیز الوجود است و بسیاری از مردم بملاحظه

یکطرف از جانب دیگر دور می افتند و در زمره قاسطین و منغورین داخل میشوند و پناه و ملجای بغیر توسل بحبال اولیای
الهی نیست و در مقام تشمل تا بی اصول امید بکرم او باید داشت و از وساوس نفس و شیطان خائف باید بود
و تمسک بعروة الوثقای متابعت ائمه اطهار سلام الله علیهم آناء اللیل و اطراف النهار باید نمود و از آنچه از کلام ایشان
ظاهر شود اغماض کرد و نه بر معانی که در نظر عقل خود مستحسن باشد یا از کلام جمعی که خود را محقق می‌نمایند ظاهر شود و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم چهارم از کبایر قتل مؤمن است بغیر حق چنانچه حق تعالی فرموده که و من یقتل
مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدّ له عذابا عظیما یعنی هر که بکشد
مؤمنی را دانسته پس جزای او جهنم است که همیشه در آنجا باشد و خدای تعالی غضب میکند بر او و دور از
رحمت خود میگرداند و مهیا میسازد از برای او عذابی عظیم و ظاهر لفظ آیه اعم از آنست که مؤمن را از برای
ایمان بکشد یعنی برای عداوت دینی مثل سنی شیعه را از برای تشیع بکشد یا آنکه بسبب نزاع و خصومتی مالی
یا غیر آن بکشد و حدیث ابی السفاتج که ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده
بر بعضی از مسندین مجهول است و محمد بن مسلم رضوان الله علیهم بطریق موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده اند که کسی که مؤمنی را از برای دین بکشد او متعمد است که خدای تعالی فرموده که از برای او
عذاب عظیم مهیا ساخته و کسی که میان او و دیگری چیزی باشد در امر دنیا و او را بکشد چنین شخصی آن متعمدی که خدای
تعالی فرموده و شک نیست که کسی که مؤمنی را از برای ایمان می کشد کافر و مخلد در نار است و ابن بابویه
و شیخ طوسی رحمهما الله بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که شخصی پرسید که اگر مؤمنی مؤمنی را عمدا بکشد آیا
او را توبه هست حضرت فرمود که اگر او را از برای ایمان میکشد توبه ندارد و اگر چنانچه از برای غضب یا بسببی از
اسباب دنیوی بکشد توبه اش آنست که او را قصاص کنند و اگر چنانچه صاحبان خون ندانند باید که قاتل
پیش ایشان رود و اقرار کند باآنکه آن قتل از او صادر شده پس اگر راضی شوند باآنکه او را عوض بکشند دیت
با ایشان بدهد و کفاره عصیان الهی که از او صادر شده آنست که بنده آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بدارد و شصت
مسکین را طعام دهد و از آنحضرت روایت نموده که فرمود مؤمن همیشه از دین خود در وسعت است تا گاهی که مرتکب
نمیشود ما دام که ارتکاب خون حرامی نماید و فرمود کسی که مؤمنی را دانسته بکشد توفیق توبه نمی یابد و از قاتل
مؤمن که در این حدیث واقع شده که توفیق توبه نمی یابد میتواند بود که کسی باشد که مؤمن را از برای ایمان بکشد
و میتواند بود که اعم باشد اما اول ظاهر تر است و آنچه در حدیث سابق در مقام سؤال واقع شده بود که اگر مؤمنی

مؤمنی را بکشد و حضرت در جواب فرمود که اگر از برای ایمان بکشد توبه ندارد بحسب ظاهر خالی از اشکالی نیست
از جهت منافات با عموم توبه و قضاء و میانه ایمان و قتل از برای ایمان و بنا بر عدم قبول توبه بر تقدیر
ظاهر و وقوع و اطلاق مؤمن بر عدم از سابق الایمان جوابی ظاهر میشود و شاید که مراد عدم قبول توبه ظاهر باشد
و ممکنست که جواب حضرت اعم از سؤال باشد و شامل قاتلی باشد که مؤمن نباشد تا میان سؤال و نفی فرموده باشند
هر چند سؤال مخصوص بکشتن است و در جواب قید آنکه قاتل از اهل ایمان نیست و ممکن است که مؤمن
در کلام سائل بمعنی مظهر تشهد و حق باشد نه بمعنی شیعه اثنا عشری و جواب بر نهج سؤال وارد شده باشد و با وجود
وجوه مذکوره مندفع شدن اشکال بالکلیه محل کلام است و الله تعالی یعلم و میانه علما بحسب ظاهر خلافی نیست در آنکه قتل مؤمن
مطلقا از جمله کبایر است و ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب من لا یحضره الفقیه و کلینی رحمه الله در کافی از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده اند که اول حکمی که خدای تعالی در روز قیامت میفرماید خونست پس فرزندان آدم
قابیل و هابیل باشند بر پا میدارد و میانه ایشان حکم می فرماید بعد از آن صاحبان خون که بعد از ایشان باشند تا آنکه
که هیچکس نماند و مقتول قاتل خود را می آورد و روی او را بخون آلوده میکند پس خدای تعالی میفرماید که تو او را کشته ای و او
نمیتواند که از خدای تعالی چیزی پنهان سازد و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده اند که حضرت پیغمبر
فرمود که گول مخورید باآنکه قادر بر کشتن کسی باشید زیرا که آن مقتول را در پیش خدا کشنده و قاتلی هست که
نمی میرد گفتند کدام است فرمود که آتش جهنم و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
روز قیامت مردی دیگری را بخون آلوده میآورد وقتی که مردم مشغول حساب باشند پس آن مرد میگوید که ای بنده خدا ترا
با من چه کار است آن دیگر میگوید که تو کلمه چنین در باب فلان روز گفتی و باعث آن شد که من کشته شدم و از
آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که در باب قتل مؤمنی بنیم کلمه یا پاره کلمه بگوید که از آن کشتن ضرری بآن مؤمن رسد روز
قیامت که حاضر میشود در میان هر دو چشم او نوشته خواهد بود که ناامید است از رحمت من و کلینی رحمه الله
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که روز قیامت مردی می آید و با او بقدر محجمه خون خواهد بود پس
میگوید که والله که من کسی را نکشته ام و شریک در خون کسی نشده ام پس خدای تعالی میفرماید که چنین است
سخن در باب فلان بنده من گفتی و آن سخن ترقی کرد و بجائی رسید که باعث کشته شدن آن بنده شد و این محجمه
از خون او بتو میرسد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر کس که کشته شود خود را خونبهای باشد خواهد آمد در
روز قیامت که محشور میشود به دست راست کشنده خود چسبیده خواهد بود و به دست چپ سر خود را خواهد داشت

و از کمهای خون روان خواهد بود و خواهد گفت خداوندا بپرس از این شخص که مرا از برای چه کشت پس اگر
آن قاتل پیغمبر بوده خدا او را کشته باشد قاتل را بهشت میبرند و مقتول را بجهنم و اگر میگوید او را بفرمان فلان کس
کشته ام میفرماید که بآن مقتول که تو هم بکش او را همچنانچه او ترا کشته بعد از آن خدای تعالی آنچه خواهد در باره
ایشان میکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که طاغی ترین
مردم در درگاه الهی کسی است که بکشد کسی را که نکشته او را یا بزند کسی را که نزده او را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره
الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده هر که خود را بکشد دانسته همیشه در آتش جهنم
خواهد بود پس پرسیدند اگر وصیتی بکند و بعد از آن خود را بکشد آیا آن وصیت صحیح خواهد بود فرمود
که اگر وصیت را پیش از آن کند که جراحتی بخود رسانیده باشد یا کاری کرده باشد که شاید بمیرد آن وصیت
در ثلث مالش صحیح خواهد بود و اگر بعد از آن باشد صحیح نیست پنجم از جمله کبایر عقوق والدین است و
عقوق در اصل لغت بمعنی قطع کردن و شکافتن چیزیست و عقوق والدین آزار کردن ایشان و سخن نشنیدن
و رعایت ننمودن حقوق ایشانست و از جمله تاکیدات عظیمه که در باب رعایت حق پدر و مادر وارد شده کلام
آلهیست که فرموده و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین
ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا
تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا و ترجمه اش آنست که وصیت نمودیم آدمی را در باب پدر و مادر
که بار او را کشیده با سستی که بر سر یکدیگر آمده و بعد از دو سال او را از شیر گرفته با آنکه شکر کن مرا و
پدر و مادرت را که بازگشت تو و همه خلایق بسوی منست و اگر با تو جنگ کنند و گویند که قرار دهی
برای من شریکی که چون وجود ندارد تو علم آن نداری پس ایشان را در امر شرک اطاعت مکن و در دنیا با ایشان
اداء نیکی و خوبی سلوک کن و درین کلام از دو جهت بزرگی پدر و مادر و لزوم احسان با ایشان
وجه ظاهر میشود یکی آنکه خدای تعالی شکر ایشان را تالی و قرین شکر نعمتهای بی منتهای خود ساخته و در باب
مرتبه بالاتر ازین نیست دیگر آنکه با وجود آنکه کافر باشند و فرزند را بتکلیف بکفر و شرک نمایند بحسن صحبت
و کمال مدارا با ایشان امر فرموده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی
استدلال فرموده بر آنکه عقوق والدین از جمله کبایر است باینکه خدای تعالی عاق را جبار و شقی نامیده و ذکر
کرده حکایت کلام عیسی علیه السلام میفرماید که و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا یعنی مرا صاحب

احسان بمادر خود کرده باشد و جبار و شقی نکرده باشد و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از ابی ولاد حناط روایت کرده
که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر کلام الهی که فرموده و بالوالدین احسانا
که این احسان کدامست حضرت فرمود که احسان حسن سلوک با ایشانست و آنکه تو تکلیف نکنی که ایشان از تو چیزی
که از تو چیزی از محتاج خود طلبند هرچند صاحب چیز باشند نه خدای تعالی میفرماید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون یعنی باحسان و نیکی نمیرسید تا وقتی که صرف کنید از آنچه دوست میدارید بعد از آن حضرت فرمود
و اما قول الهی که فرموده اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما
معنیش آنست که اگر ترا دلتنگ گردانند مگو ایشان را اف و اگر ترا بزنند منع ایشان مکن و بگو که
غفر الله لکما یعنی خدا شما را بیامرزد که بعد از آن گفتن این سخن قول کریم است که خدای تعالی فرموده که و قل
لهما قولا کریما و در قول الهی که و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة فرموده که میباید چشم خود را پر
از نگاه با ایشان نگردانی مگر از روی رحمت و نرمی یعنی با ایشان بتندی نگاه نکنی و آواز خود را بالای آواز ایشان و دست خود را
بالای دست ایشان بلند نکنی و پیش روی ایشان راه نروی و از زکریا بن آدم روایت کرده که گفت من نصرانی
بودم و مسلمان شدم و حج کردم و بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و گفتم که من از جمله نصاری
بودم و مسلمان شده ام فرمود که در اسلام چه دیده گفتم کلام الهی را که میفرماید ما کنت تدری ما الکتاب و لا
الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء یعنی تو نمیدانستی که کتاب چه چیزست و ایمان
کدامست لیکن گردانیده ایم ما ایمان را نوری که راهنمائی میکنیم بآن نور هر کس را میخواهیم پس فرمود که خدای تعالی ترا
هدایت کرده بعد از آن سه مرتبه دعا کرد و گفت اللهم اهده یعنی خداوندا او را هدایت کن بعد از آن فرمود هرچه خواهی بپرس
ای فرزند گفتم پدر و مادر من بر دین نصاری باقی اند و اهل خانه من نصرانی اند و مادر من چشم ندارد که من با
ایشان باشم و در ظرف ایشان چیزی بخورم حضرت فرمود که ایشان گوشت خوک میخورند گفتم نمیخورند
و دست بگوشت خوک نمیگذارند فرمود که باکی نیست پس ملاحظه حال مادرت بکن و با او نیکوئی کن و وقتی
که بمیرد خود متکفل کار او بشو و دیگری را بغیر از خود مگذار و بکسی مگو که پیش من آمده بودی تا وقتی که در منی بنزد من بیائی
انشاء الله پس من در منی بخدمت آنحضرت آمدم و دیدم که مردم بر دور او جمع شده اند مثل اطفال که از معلم
خود سوال کنند هر کس از او مسئله میپرسند و بعد از آنکه بکوفه آمدم با مادر خود مهربانی میکردم و چیزی بخورد او
میدادم و شپش سر و رخت او را پاک میکردم و خدمت او بجای می آوردم مادرم گفت ای پسر وقتی که دین

داشتی و با من در دین شریک بودی این نوع سلوک با من نمیکردی چون شد که تا مسلمان شدی بیشتر
سلوک خود را تغییر دادی گفتم شخصی از اولاد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مرا فرموده که باین روش سلوک کنم گفت
این شخص پیغمبر است گفتم نه بلکه فرزند پیغمبر است گفت ای پسر این شخص پیغمبر خواهد بود زیرا که آنچه فرموده صفت
پیغمبران است گفتم بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پیغمبری دیگر نخواهد بود او فرزند پیغمبر است گفت ای پسر این
دین بهترین دینهاست آنرا بر من عرض کن پس طریقهٔ اسلام تعلیم او کردم پس او مسلمان شد و نماز پیاده داد
نماز ظهر و عصر و نماز شام و خفتن بجا آورد و در آن شب او را آزاری عارض شد مرا طلبید و گفت آنچه تعلیم
کردی بار دیگر بگو مرتبه دیگر گفتم باسلام اقرار نمود و در آن شب برد پس روز شد مسلمانان او را غسل دادند
و من نماز بر او کردم و او را خود در قبر گذاشتم و از عمار بن حیان روایت کرده که گفت خبر دادم حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام را بآنکه اسمعیل پسرم با من احسان میکند حضرت فرمود که بتحقیق که من او را دوست میداشتم
الحال محبت من باو زیاده شد بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهر رضاعی داشت بخدمت حضرت
آمد چون او را دید خوشحال شد و جامه که بر دوش میگرفت پهن کرد و او را بر بالای آن جامه نشانید و با او
شروع در گفتگو کرد و بر روی او می‌خندید بعد از آنکه او از خدمت حضرت بیرون رفت برادر او آمد آنحضرت
بنوعی که با آن خواهر ملاطفت میفرمود با برادر بجای نیاورد پس کسی پرسید که یا رسول الله آن نوع سلوک
که با خواهر کردید با برادر نکردید با وجود آنکه مرد است فرمود از برای آنکه خواهر با پدر و مادر بهتر سلوک میکند و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که سه چیز است که خدای تعالی برای هیچکس در آنها رخصتی قرار
نداده ادای امانت خواه نسبت بخوبان و خواه نسبت ببدان و وفا کردن بعهد خواه با خوب و خواه با بد
و دیگر نیکی و احسان بپدر و مادر خواه خوب باشند و خواه بد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود بسا باشد که
فرزندی موصوف بصفت احسان بپدر و مادر باشد در ایام حیات ایشان و بعد از آنکه بمیرند قرض ایشان را
نپردازد و طلب آمرزش از برای ایشان نکند پس خدای تعالی او را عاق پدر و مادر نویسد و گاه باشد که در ایام حیوة
ایشان عاق و بد سلوک باشد و بعد از آنکه بمیرند قرض ایشان ادا کند و برای ایشان استغفار کند
پس خدای تعالی او را نیکوکار نویسد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چه
چیز مانع میشود شما را از نیکی کردن با پدر و مادر خواه در حیوة و خواه بعد از وفات بآنکه نماز از برای ایشان بکنید
و تصدق و حج و روزه از برای ایشان بجا آورید تا خدای تعالی ثواب آن عبادات را بایشان رساند و مثل

آن ثواب بآن شخص که عبادت بجای آورده بدهد پس بسبب احسان و صله که نسبت بایشان کرده خیر
بسیار باو رساند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
گفت نشاط و رغبت بجهاد در طبع من جای دارد حضرت فرمود که برو جهاد کن در راه خدا که اگر کشته شوی در
نزد خدای تعالی زنده خواهی بود و روزی بتو خواهد داد و اگر بمیری اجر تو بر خدای عز و جل خواهد بود و اگر برگردی
بیرون می‌آیی از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده گفت یا رسول الله پدر و مادری پیر دارم و میگویند
ما را بتو انسی هست و راضی نمیشوند بآنکه من از پیش ایشان بیرون روم حضرت فرمود که با پدر و مادر
خود باش بحق آن کسی که جان من بدست اوست که انس تو با ایشان یک شبانه روز بهتر است
از جهاد یکساله و از آنحضرت روایت کرده که فرمود مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد گفت
یا رسول الله احسان و نیکوئی با که کنم فرمود با مادرت گفت دیگر با کی فرمود با مادرت گفت دیگر با کی
فرمود با مادرت گفت دیگر با کی فرمود با پدرت و بدانکه علما گفته‌اند که هر چیز که حرام باشد که کسی نسبت
بیگانه بجای آرد از اذیت و سخنان و غیر اینها البته نسبت بپدر و مادر هم حرام است و هرچه برای
دیگر واجب است برای ایشان نیز واجب است و چند چیز است که مخصوص ایشان است شیخ شهید
علیه الرحمة در قواعد ذکر کرده که از آنجمله یکی آنست که سفر مباح بی رخصت ایشان جایز نیست و همچنین سفر
سنت و بعضی گفته‌اند که در فعلی که در آن شبهه باشد مثل آنکه او را امر کنند بخوردن لقمه شبهه ناک اطاعت
ایشان میباید کرد زیرا که ترک شبهه سنت است و اطاعت ایشان واجب دیگر آنکه اگر او را بکاری بخوانند
در وقت نماز داخل شده باشد میباید نماز را تاخیر کند و آن کار را بجای آورد دیگر آنکه میتوانند او را منع از
نماز جماعت و گفته که ظاهر آنست که نمیتوانند مگر در حالی که خوف ایشان باشد مثل آنکه در شبهای تار
در شبهای تاریک بنماز صبح و عشا حاضر شود و ایشان بترسند که مبادا او را آسیبی برسد دیگر آنکه او را
منع میتوانند کرد از جهاد در صورتی که بر او واجب عینی نشده باشد از برای آنکه ثابت شده که مردی بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت میکرد بآنکه در خدمت حضرت هجرت نماید و جهاد کند حضرت فرمود که پدر
و مادر تو هیچکدام در حیات هستند گفت بلی هر دو در حیاتند فرمود که آیا میخواهی که ثواب الهی بیابی گفت بلی
فرمود که برگرد و بخدمت پدر و مادرت و سلوک نیکو با ایشان بجا بیاور دیگر آنکه بر او واجب کفائی طلب علم
آنست که ایشان او را منع نتوانند نمود هرگاه علم یا ظن داشته باشد بآنکه دیگری آن را بجا نمی‌آورد

و بعضی گفته‌اند که سفر واجب کفائی و سفر طلب علم
هرگاه در بلد خود ممکن نباشد بی رخصت
ایشان جایز است م

نماید از برای آنکه تیمم شش جهادی خواهد بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرموده و دیگر آنکه بعضی از علما گفته‌اند
که اگر پدر و مادر او را طلبند و او مشغول نماز سنت بوده باشد می‌باید که نماز را قطع کند زیرا که ثابت است که زنی
پسر خود را آواز کرد و پسر در جای نماز خود بود آن زن گفت یا جریج پسر گفت خداوندا مادرم آواز میکند و
مشغول نمازم مرتبه دیگر گفت یا جریج گفت خداوندا مادرم آواز میکند و مشغول نمازم مادر گفت نمیری تا آنکه
که نظر در روی زنان فاحشه کنی و در بعضی روایات چنین است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
اگر جریج فقیه میبود میدانست که جواب دادن مادر افضلست از نمازی که میکرد و این حدیث دلالت
میکند بر آنکه نماز نافله را از برای ایشان قطع میباید کرد و بطریق اولی دلالت میکند بر آنکه سفر بی رخصت
ایشان حرامست زیرا که غایب شدن از نظر ایشان در سفر عظیمتر است و ما در این مقام طلب کرده(؟)
نظر کردن بسوی و در اقبال نمودن بجانب او را و دیگر آنکه ایذا بایشان نرساند هر چند قلیل باشد و آنکه ایذا
بغیر او که دیگری هم آزار بایشان رساند و دیگر آنکه روزه سنت بی اذن پدر نگیرد و در باب ... و جدی
صریح ندیده‌ام و دیگر آنکه بی اذن پدر قسم نخورد و عهد نکند و نذر در کردن امری واجب یا ترک فعلی حرام
باب نذر نصی بخصوص ندیده‌ام مگر آنکه کسی گوید که نذر از اقسام یمین است و نهیی که از یمین وارد شده
شامل اوست تا اینجا کلام شیخ شهید رضوان الله علیه است و آنکه گفته که در واجبات کفائی مطلقا حکم
جهاد دارد و در آنکه بی رخصت ایشان صحیح نیست محل تامل است زیرا که در جهاد خوف قتل است و بسیاری از واجبات
کفائیه چنین نیستند و دیگر غایب شدن از نظر ایشان در جهاد زیاده از اکثر واجبات کفائیه است
و بعضی از واجبات کفائیه سفر و غیبت را لازم ندارد و پس نهیی که از جهاد واقع شده باشد دلالت
نمیکند بر تقدیری که حکم امثال جهاد از اینجا ظاهر شود و ظاهر آن بعضی در مطلق واجبات کفائیه موجود نباشد(؟)
اعلم و در امور حرام علما گفته‌اند اطاعت ایشان نمی‌باید کرد زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که لا طاعة
لمخلوق فی معصیة الخالق یعنی اطاعت مخلوقی در معصیت خالق نمی‌باشد و از جمله حقوق پدر و مادر
که متعلق است باعتقاد آنست که حضرت سید الساجدین علیه السلم در حدیث حقوق که ابن بابویه رحمه الله
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده اشاره فرموده که حق مادر تو آنست که بدانی که بار ترا کشیده بجایی که
کسی بار کسی را نکشد و از ثمره دل خود بتو عطا کرده آنچه احدی بکسی نمیدهد و ترا بجمیع اعضا و جوارح خود محافظت نموده
و از آنکه خود گرسنه باشد هرگاه ترا سیر کرده باشد و از آنکه تشنه ترا سیراب کرده باشد و از آنکه خود برهنه

خواسته باشد هرگاه

هرگاه بدن ترا پوشیده باشد و از آنکه خود در آفتاب باشد هرگاه ترا از حرارت آفتاب محافظت نموده باشد
و خواب را از برای تو ترک کرده و ترا از سرما و گرما محافظت نموده از برای آنکه بکار او بیایی پس بتحقیق که توفیق
شکر او نداری مگر بعون و توفیق الهی و حق پدر آنست که بدانی که اصل تو اوست و اگر او نمیبود تو نمیبودی
پس هرگاه در خود چیز خوبی بینی بدانکه اصل آن نعمت که بتو عطا شده پدر است پس حمد خدای عز و جل بکن
و شکر پدر بقدر آن نعمت با شکر الهی بجا بیاور و لا قوة الا بالله و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت از جمله کبایر شمرده آنکه هرگاه پدر پسر را طلبد پسر او را لعنت کند و آنکه هرگاه
پسر جواب ندهد پدر او را بزند ششم از جمله کبایر خوردن مال یتیم است بغیر حق یعنی بی آنکه کاری
کرده باشد که بسبب آن مستحق گرفتن چیزی از مال یتیم شده باشد و ابن بابویه رحمه الله در کتاب ثواب الاعمال
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که در کتاب علی بن ابی طالب علیه السلم مذکور است
که کسی که مال یتیم را از روی ظلم بخورد البته عاقبت وبال آن عمل بر او در دنیا بفرزندان او میرسد و عقاب
آن در آخرت باو خواهد رسید اما در دنیا از برای آنکه حق تعالی فرموده و لیخش الذین لو ترکوا من
خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا یعنی باید که بترسند
جماعتی که غم فرزندان ناتوان خود که از ایشان بماند میخورند و میخواهند که بعد از این بر آنها ستمی واقع
نشود پس از خدای تعالی بترسند و موافق حق سخن بگویند و اما در آخرت زیرا که حق تعالی فرموده است ان
الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون
سعیرا یعنی بتحقیق که آنهایی که مالهای یتیم را میخورند بغیر این نیست که آتش جهنم را در شکمهای خود در
آورند زیرا که چیزی خورده‌اند که عقابش جهنم است یا آنکه بسبب خوردن آن مال شکم خود را از آتش جهنم مملو
ساخته و زود باشد که بشعله جهنم بریان شوند و در باب ظلم قبل از این مذکور شد که سرایت نمودن ظلم
باولاد از برای عقوبت ظالمست باطلاع بعد از موت و در اولاد اگر بفعل خود مستوجب عقوبت شده باشند
مکافات آن فعل می‌آید و الا در آخرت ثواب می‌یابند مثل سایر مکاره که در دنیا بایشان رسد علی بن
ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود گفته که اگر پدر صالح باشد خدای تعالی اولاد او را محافظت میکند بصلاح چنانکه فرموده
و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما
صالحا فاراد ربک ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک یعنی اما آن دیوار

که حضرت خضر علیه السلم مشغول تعمیر او شد پس آن ازده پسر یتیم بود از اهل آن شهر و در زیر آن دیوار گنجی از ایشان
بود پس خداوند خواست که ایشان بمرتبه بلوغ و عقل برسند و گنج خود را بیرون آرند و این همین تفضلی است
از خداوند تو پس سیاق این کلام دلالت میکند بر آنکه صلاح پدر باعث تفضل بر اولاد میشود و اگر پدر
اکل مال یتیم شود خدای تعالی نسبت باولاد تفضل در باب حفظ ایشان نمی فرماید و انتقام از او میکند اورد
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که وقتی که مرا
در شب بآسمان بردند جمعی را دیدم که آتش در شکمهای ایشان انداخته بودند و از دبر ایشان بیرون می آمد
پس بجبرئیل علیه السلم گفتم که اینها چه جماعت اند گفت اینها آن طایفه اند که اموال یتیم را بناحق می خوردند و
حمیری رحمه الله در کتاب قرب الاسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت از
پدرش روایت می فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که از خدا بترسید در باب دو ضعیف
و ناتوان یکی یتیم و یکی زن زیرا که بهترین شما کسیست که با اهل خود بهتر سلوک کند و صاحب کتاب الفقیه از
از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده که از آنحضرت سؤال کردند که کمترین مرتبه از خوردن مال یتیم که
آدمی بسبب آن بجهنم رود کدام است فرموده که اندک و بسیارش در همین معنی برابر است هرگاه قصد آن داشته باشد
که با ایشان پس ندهد پنجم از جمله کبایر قذف محصنه است و قذف بمعنی تهمت و نسبت زنا یا لواط است
بکسی صریحا و محصنه زنی را گویند که زنا بحسب شرع برو ثابت نشده باشد یا متظاهر بزنا نباشد بحیثیتی که اگر
او را بزنا خطاب کنند ابا و استنکاف نماید و قذف موجب حد شرعیست یعنی حاکم شرع شخصی را
که دشنام زنا یا لواط بکسی دهد هشتاد تازیانه میزند و حق تعالی فرموده والذین یرمون المحصنات ثم
لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واو
لئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم یعنی آنها
که نسبت زنا بزنان محصنه میدهند و چهار گواه موافق دعوی خود نمی آورند ایشانرا هشتاد تازیانه بزنید و
هیچ گواهی ایشانرا قبول مکنید و ایشان جماعت فاسقانند مگر آن جماعتی که بعد ازین فعل توبه کنند و
عمل خود را نیکو کنند پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و رحیمست و فرموده که ان الذین یرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم
السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون یعنی بدرستی که آن جماعتی که نسبت زنا میدهند

بزنان محصنه که دلهای ایشان از خیانت نفسانی پاک باشند یا از عملهای بد غافل باشند و از اهل
ایمان باشند این چنین جماعتی دورند از رحمت الهی در دنیا و آخرت و از برای ایشان عذابیست بس
عظیم در آن روزی که گواهی میدهند زبانها و دستها و پاهای ایشان بآن کارهایی که از ایشان
صادر شده و بدانکه علما اتفاق نموده اند بر آنکه در وجوب این حد فرقی نیست میان آنکه زنی را قذف
کند یا مردی را و اگر کسی دیده باشد که شخصی زنا میکند و گواهی بدهد اگر سه گواه دیگر داده باشند که
همه بچشم خود کالمیل فی المکحلة دیده باشند نه آنکه از حرکات و خصوصیات احوال دانسته باشند
که آن مرد مشغول آن فعل بوده شهادت آن شخص را قبول میکنند و مرد و زن را حد شرعی تعزیر میزنند
و اگر چهار گواه باین نحو یکی کم باشد گواهان را هر یک هشتاد تازیانه میزنند و اگر چه در واقع راست هم گفته
باشند حکم دروغگویان دارند و داخل فاسقانند و اگر کسی بطریق کنایه کسی را منسوب بزنا یا لواط نماید حاکم
شرع او را بقدری که مناسب داند تعزیر و تأدیب میکنند چنانچه قبل ازین گذشت و جایز نیست اسناد
زنا نه صریحا و نه کنایه بکفار یا بنده که پدر و مادرش کافر بوده باشند مادام که شرعا ثابت نشود که
موافق مذهب خود هم زانی بوده اند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از عمرو بن نعمان جعفی
روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم دوستی داشت که هر جا که حضرت از و جدا
نمیشد روزی آنحضرت با او راه میرفت و او غلامی داشت از اهل سند که در عقب ایشان
می آمد پس آن مرد سه مرتبه نگاه کرد بعقب خود و غلام را ندید که کاری میخواست غلام سید آنجا در مرتبه
چهارم نگاه کرد و او را دید گفت یا بن الفاعلة کجا بودی یعنی مادرت زنا کار بوده آنحضرت صلوات
الله علیه دست بر پیشانی مبارک خود زد و گفت سبحان الله مادرش را قذف میکنی من گمان میکر
دم که تو صاحب ورعی ظاهر شد که هیچ ورع با تو نیست آن شخص گفت فدای تو شوم مادر این غلام از اهل
سندست و ایشان کافر میباشند حضرت فرمود که نمیدانی که هر طایفه عقد و نکاحی میدارند دور شو از من عمرو بن
نعمان گفت که دیگر ندیدم که حضرت با او رفیق باشند تا وقت جدایی از دنیا و ابن بابویه
رحمه الله در کتاب علل الشرایع از ابی الحسن حذاء روایت کرده که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
بودم مردی از من پرسید که یا ابا الحسن غریم تو بعضی از تو خواست با قرض دار تو چه شد گفتم که آن ابن فاعله پس
حضرت از روی تندی نظر بسوی من کرد من گفتم فدای تو شوم آن مرد مجوسی است و مادر و خواهر خود را

دعا می‌کنند فرمود که دعای ما در حق ایشان مستجاب است و در کتاب من لا یحضره الفقیه از آنحضرت
روایت کرده که فرمود مردی که قذف کرده باشد بنده را اگر آن بنده مسلمان باشد و ازو بغیر [illegible] چیزی
ندانیم چنین مردی را اگر پیش من آرند او را یک تازیانه زیاده از حدی که بجهت قذف آزاد میزنند خواهم زد
دشنام دادن بنوکر و غلام چنانچه عادت جمعی است که خدای تعالی ایشان را از جاهای عالی عطا کرده و کمتر
دشنام بسیار بی‌جا است و اگر حکومت ظاهر با یکی از ائمه طاهرین علیهم السلام باشد تعزیر ایشان
رعایت خواهند فرمود و این فعل بکمال شناعت نهایت شیوع میانه عوام دارد و اکثر ایشان گفتن و
شنیدن فحش را از جمله ستم ظریفی حساب مینمایند که بحکمی از خدای عز و جل گناه است بیست و ششم از جمله
کبایر خوردن رباست یعنی سود و ربا عبارت است از فروختن چیزی بجنس خود از چیزهایی که بکیل و وزن فروشند یا بعد
کشند با زیادتی یکی از دو جنس خواه زیادتی حقیقی مثل یکمن گندم بیکمن و نیم گندم و یا حکمی مثل آنکه یکمن نقد بیکمن نسیه یا شرط
سود باشد که بعنوان کاری یا چیزی بکند و این ربا در بیع است و ربا در سایر معاملات و ضمانت مثل صلح و غیر آن
محل خلاف است و ربا در قرض هم میباشد یعنی چیزی را بقرض دهند و ازو همان جنس را زیاده بگیرند خواه زیاده
حقیقی یا حکمی خواه آن جنسی که بقرض داده بکیل و وزن در آید و خواه در نیاید و اکثر علما گفته‌اند که ربا میانه پدر و
فرزند و زن و شوهر و آقا و بنده و مسلمان و کافر حربی نمی‌باشد بشرط آنکه زیاده را مسلمان بگیرد از کافر
و از جمله آیات که در باب ربا وارد شده قول الهی است که فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و
ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله و
ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون یعنی ای جماعتی که ایمان آورده‌اید از خدای تعالی
حذر کنید و واگذارید آنچه از ربا پیش مردم مانده باشد اگر چنانچه شما اهل ایمانید پس اگر چنین نکنید پس بدانید
یا خبر کنید که شما در مقام محاربه با خدا و رسول صلی الله علیه و آله هستید و اگر توبه کنید راس مال شما از شما
خواهد بود نه شما بر کسی ستم کرده باشید و نه کسی بر شما و در بعضی روایات تفسیر نهی و وعید بعذاب جهنم در
باب ربا وارد شده و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود یک درهم ربا پیش خدای تعالی بدتر است از هفتاد زنا که همه با زنانی باشد که محرم او باشند
و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت کرده که بدتر است از سی زنا که با محارم خود مثل عمه و خاله بکند و از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود لعن کرد آن کسی که ربا میخورد و آنکه میخوراند و آنکس که می

نویسد و دو کس که گواه میشوند همه در گناه مساویند یعنی در اصل گناه یا قدر گناه و شاید که و ظاهرتر باشد و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله لعنت کرده ربا را و
کسی که ربا بخورد و آنکه بخوراند و آنکه بفروشد و آنکه بخرد و آنکه می‌نویسد و آنکس که گواه میشود و در [illegible]
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای تعالی حرمت ربا را از برای آن
سبب کرده که مردم امتناع ننمایند از نیکی و احسان کردن بیکدیگر در قرض و عطا بیست و هفتم از جمله کبایر فرار
یعنی گریختن از معرکه جهاد شرعی در جایی که دشمن زیاده از دو برابر نباشد و از جمله آنچه در نهی و وعید آن
وارد شده قول الهی است که فرموده یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم
الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من
الله و مأواه جهنم و بئس المصیر یعنی ای جماعتی که ایمان آورده‌اید هرگاه برسید بکفار در حالت اجتماع
یا در حالت کثرت یا آنکه اندک اند شما با ایشان پس پشت مکنید بایشان و
هر که در آن روز پشت بایشان کند بغیر آنکه میل بطرفی کند از برای مصلحت جنگ مثل درست نمودن
سلاح یا میل کند بجایی که جمعی از مددکاران در آنجا باشند پس بتحقیق که لازم او میشود و بر میگردد بغضب عظیم
از جانب الهی و مسکن او جهنم خواهد بود و بد محل بازگشتی است جهنم هشتم اعرابی شدن بعد از هجرت
و هجرت بعد از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که اعراب از بادیه بخدمت آنحضرت می‌آمدند
و احکام اسلام را یاد گرفته ملازم آنجا قیام می‌نمودند و مذهب شیعه جمعی از علما آنست که تا آخر باقیست
هجرت باقیست و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود هجرت منقطع نمیشود تا
وقتی که توبه منقطع شود و توبه منقطع نمیشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند و حضرت امیر المؤمنین
در بعضی از خطبها که در کتاب نهج البلاغه مذکور است فرموده که هجرت باقیست بهمان نحوی که در
اول اسلام بود و مادام که حکم تکلیف بر اهل زمین جاریست خواه پنهانی که عقاید خود را پنهان میدارند و خواه
آشکارا که ظاهر میکنند و اسم هجرت صادق نمی‌آید بر هیچکس مگر بآنکه بشناسد آن کسی را که بر روی زمین حجت است
بر خلایق پس کسی که او را بشناسد و اقرار باو بکند او مهاجر است و از این کلام ظاهر میشود که هجرت
در زمان ائمه علیهم السلام باقی بود بجهت معرفت ایشان و در زمان غیبت ظاهر آنست که هجرت آمدن از بلادی باشد
که معرفت ایشان یا معرفت شرایع دین و عمل بقواعد شرع متعذر باشد و علما گفته‌اند که واجبست بیرون آمدن از

از علما و شرک که کسی نتواند شعایر دین را در آنجا اظهار نمود مثل اذان و اقامه نماز و روزه و غیر آنها و شیخ شهید علیه الرحمه
چنانچه از و نقل شده گفته که از بلاد مخالفین نیز واجبست بیرون آمدن هرگاه شعایر ایمان را اظهار نتوانند کرد
ممکن نباشد مثل نماز با دست گشوده و مسح پا در وضو و گفتن حی علی خیر العمل و امثال اینها و این مسئله جای
اشکال نیست **یازدهم** از جمله کبایر زناست خواه با شوهردار و خواه غیر آن و حد زنا در غیر محصن صد تازیانه
است و در محصن هرگاه آزاد باشد با صد تازیانه سرش را میتراشند و او را یکسال از شهر بیرون
میکنند و بعضی گفته اند که از شهر بیرون کردن مخصوص کسی است که زنی را بعقد دوام خواسته باشد
و دخول نکرده باشد و در محصن خواه مرد و خواه زن هرگاه بالغ عاقل زنا کند رجمست یعنی سنگسار کردن
با صد تازیانه بقول جمعی از علما و سنگسار کردن تنها بقول جمعی اگر جوان باشند و اگر مرد پیر زنا کند یا زن
پیر هم سنگسار کردنست و هم صد تازیانه زدن و معنی محصن در مرد و زن آنست که زنی شوهری
یا شوهری زنی داشته باشد که هر صبح و شام با او نزدیکی تمکن باشد و اگر کنیز داشته باشد محل خلافست
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی بر آنکه زنا کبیره است استدلال
فرموده بقول الهی که در وصف بندگان خاص خود میفرماید که وَلَا یَزْنُونَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِکَ یَلْقَ أَثَامًا
یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَیَخْلُدْ فِیهِ مُهَانًا یعنی بندگان الهی آنهااند که با صفاتی
که مذکور شد زنا نمیکنند و کسی که این کار کند میرسد بگناه یعنی جزای گناه مضاعف میشود از برای او
روز قیامت و همیشه میماند در آن عذاب با خواری و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ کاری نمیکند فرزند آدم که در نزد حق تعالی
عظیم تر باشد از مردی که پیغمبری را بکشد یا خانه کعبه را که خدای تعالی قبله بندگان خود گردانیده خراب
کند یا آنکه آب خود را در زنی بحرامی بریزد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود که زمین ناله میکند
بسوی خدای تعالی و در بلند شدن ناله او از سه چیز میکند یکی از خونی که بناحق بر زمین ریخته شود دیگر غسل کسی که
زنا کند یا خوابی که کسی بر زمین کند پیش از طلوع آفتاب تا وقتی که نزدیک طلوع آفتاب باشد و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در میان وحیهای الهی بحضرت موسی علیه السلام بود که ای
موسی بن عمران کسی که زنا میکند زنا با او واقع میشود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود با پدران نیکی و احسان کنید تا فرزندان با شما احسان کنند و دست از زنان مردم بدارید تا مردم

دست از زنان شما بدارند و ابن بابویه گفته که در روایت ابراهیم بن ابی البلاد چنین است که زنی از زنان
حضرت داود علیه السلام بود و مردی می آمد و میخواست که با او زنا کند خدای تعالی بداود وحی فرستاد
تا با آن مرد گفت که هرگاه که تو پیش من می آیی مردی پیش زن تو میرود بعد از آن که آن مرد بخانه خود رفت
دید که مردی در پیش زن اوست پس آن مرد را گرفته پیش حضرت داود علیه السلام آورد و گفت چیزی بر
سر من آمده که بر هیچکس نیامده حضرت داود علیه السلام فرمود که چه است گفت این مرد را پیش زن
خود یافتم خدای تعالی وحی با آنحضرت فرستاد که با این مرد بگو که هر چه میکنی می یابی و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده که سه کس اند که خدای تعالی روز قیامت با ایشان سخن نمیگوید و نظر
رحمت با ایشان نمیکند و ایشان را از گناه پاک نمیکند و برای ایشان است عذابی شدید یکی مرد پیری که زنا
کند و دیگر مردی که دیوث باشد و دیگر زنی که بیگانه بر جامه خواب شوهر خود آورد **دوازدهم** از جمله کبایر که
در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام وارد شده لواطست و محمد بن یعقوب رضی الله عنه و دیگران
و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حماد بن عثمان
پرسید که هرگاه مردی با مردی عمل شنیع کند حضرت فرمود که اگر محصن است سنگسارش میکنند و اگر غیر محصن است
حدش میزنند پرسید که آن دیگری چه حکم دارد فرمود که او را سنگسار میکنند بر هر تقدیر خواه محصن باشد
و خواه غیر محصن و معنی محصن قبل از این در زنا مذکور شد و از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود مردی را با
مردی در زمان خلافت عمر بن الخطاب یافتند یکی را گرفتند و دیگری را گرفته پیش عمر آوردند عمر از مردم
که در باب این مرد چه رای دارید یکی گفت چنین میباید کرد و دیگری گفت چنان میباید عمر بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که تو چه میگویی یا ابا الحسن حضرت فرمود که گردنش را بزن گردنش را
زدند عمر خواست که او را بردارد حضرت فرمود بگذار که چیزی دیگر مانده عمر گفت چه چیز مانده است
فرمود بگو تا هیمه حاضر سازند گفت تا هیمه آوردند حضرت او را با آن هیمه سوختند و از آنحضرت روایت
کرده اند که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی در میان اصحاب خود بود ناگاه مردی آمد و گفت یا امیر المؤمنین با
پسری چنین کرده ام مرا از گناه پاک کن گفت برو بخانه خود شاید سودای در طبیعت حرکت کرده باشد روز دیگر
آن مرد بخدمت حضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین چنین کاری کرده ام مرا پاک کن فرمود برو بمنزل خود شاید
سودای در طبیعت حرکت کرده باشد تا آنکه سه مرتبه بعد از مرتبه اول بازگشته اقرار نمود در نوبت چهارم فرمود

که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در چنین واقعه سه حکم فرموده هر که خواهی اختیار کن گفت کدام است آن سه حکم
امیر المؤمنین فرمود یکی ضربتی بشمشیر که بر گردنت زنند هر جا که برسد و یکی دست و پا بسته بینداختن از کوه و سوم آنکه
دیگر آنکه باتش بسوزانند حضرت گفت یا امیر المؤمنین کدام یک از اینها بر من دشوارتر است فرمود آتش سوزانیدن
که سوزانیده باتش گفت من آن را اختیار کردم یا امیر المؤمنین فرمود که تهیه کار خود بکن گفت چنین کنم
پس برخاست و دو رکعت نماز بجای آورد و نشست و دعا گفت خداوندا من گناهی کردم
از من صادر شده که تو بآن دانائی من از گناه خود ترسیدم پس بنزد وصی رسول تو و ابن عم پیغمبر تو آمدم
و از او سوال کردم که مرا از گناه پاک کند پس مرا مخیر ساخت میانه سه نوع از عقوبت
من اختیار کردم آن یکی را که شدیدتر بود خداوندا پس از تو سوال میکنم که این عقوبت را کفاره گناهان من
گردانی و مرا بآتش خود در آخرت نسوزانی بعد از آن برخاست گریان و نشست در جایی که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آن را گود کرده بود و میدید که آتش در دور او شعله میکشید حضرت صادق علیه السلام فرمود که
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گریست و اصحاب او همگی بگریه درآمدند بعد از آن فرمود که برخیز ای مرد که گریانیدی
ملائکه آسمان و ملائکه زمین را و بتحقیق که خدای عز و جل توبه تو را قبول فرمود پس برخیز و بار دیگر چنین کاری
مکن **سیزدهم** از جمله کبایر چنانچه در حدیث عبد العظیم وارد شده غلول است یعنی خیانت در مال مسلمانان
از کفار گرفته باشند و حق تعالی در باب غلول فرموده که وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
یعنی کسی که در مال غنیمت دزدی و خیانت کند آنچه برده در روز قیامت می آورد و در بعضی روایات وارد شده
که آنچه دزدیده باشد روز قیامت در گردنش بار کرده در محشر حاضر میکنند و در حدیث آمده مطلق دزدی را
و ممکنست که مراد بغلول مطلق دزدی باشد چنانچه از کلام بعضی از اهل لغت ظاهر میشود و در کتاب من لا یحضره
الفقیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که کسی که [illegible] و سیستن شود در قیامت
خدا او را رسوا میکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کسی را که مرتبه اول دزدی میکرد دست راستش را می برید و در مرتبه دوم پای چپش را و در مرتبه سیم بزندانش می
فرستاد که تا زنده باشد در زندان باشد و خرج او را از بیت المال میداد و در حدیث دیگر روایت کرده که اگر
در زندان دزدی بکند کشته میشود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که دست کفن دزد را قطع
میفرمود و در حدیث دیگر روایت کرده که کفن دزدی را بخدمت آنحضرت آوردند پس پی او را گرفته او را بزمین

زد و فرمود که ای بندگان خدا لگد کنید او را پس لگد بر او زدند تا مرد و بعضی از علما گفته اند که کشتن
که این فعل بکند از او سر زده باشد **چهاردهم** از جمله کبایر سحر است و در حدیث عبد العظیم است که آن کبیره بودن
سحر بقول الهی وارد شده که فرموده وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ یعنی بتحقیق
میدانستند آن جماعتی که سحر یاد میگرفتند که کسی که خریدار سحر میشود در آخرت بهره و نصیبی ندارد و سحر چنانچه
شیخ زین الدین رحمه الله در تصانیف خود ذکر کرده نوشتن یا خواندن امریست که بسبب آن ضرری بکسی
رسد خواه ضرر بدنی و خواه نقصانی که بعقل رسد و از جمله اقسام سحر بستن مرد است از زن و عداوت
میانه ایشان انداختن و گفته که از جمله است استخدام ملائکه و جن و توسل بشیاطین در ظاهر ساختن امور
پنهان و علاج مصیبت و احضار ایشان و در آمدن ایشان در بدن طفلی یا زنی و در زبان او اظهار امور
نمودن و ظاهر آنست که سحر منحصر نیست در آنچه ذکر کرده بلکه بسیاری از نفع رسانیدنها هم داخل سحر
است و از حدیثی مرسل تجویز گشودن سحر ظاهر میشود و دلالت بر جواز هر نوع نفع رسانیدن میکند
و بنا بر این منحصر در نوشته و کلام نیست بلکه اقسام دیگر میدارد مثل ترکیب چیزها با همدیگر و بهم زدن و
چیزها بوضع خاص در جاها دفن کردن و چیزها با آتش سوزانیدن و از احادیث ظاهر میشود که بعضی
اقسام سحر بکارهای اطبا شبیه است و بعضی تخیلات و اعمالیست که بسرعت حرکت دست چیزی
مینماید که اصلی ندارد و بنا بر این شعبده و اعمال سیمیا چنانچه معرکه گیران میکنند از جمله سحر است و اعمال
اعداد و یاران هم از جمله سحر است و آنچه نسبت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میدهند که سنگی در برابر علم
کاویانی ساخت و باعث هزیمت لشکر عجم شد افتراست بر آن حضرت و یاد گرفتن و یاد دادن اقسام
سحر چنانچه از احادیث ظاهر میشود حرامست و آنچه بعضی از علما ذکر کرده اند که یاد گرفتن سحر از برای
دفع کسی که بسحر پیغمبری کند و از برای دفع سحر جایز است وجهی ظاهر ندارد و کسی که دعوی پیغمبری بسحر کند
خدای تعالی رسوا میکند او را که بر دست او خارق عادتی ظاهر شود و اگر کاری کند که سحر در هم شکند باعث شبهه نمیشود
و دفع سحر بتوسل بجناب رب الارباب و خواندن قرآن و دعاها میباید کرد و در جماعتی که توسل [illegible] تعالی
دارند و عمل ایشان قوتی دارد و تاثیری میکنند و اثری که کنند در مثل زمان و جمعی [illegible] ضعیفه که از هر چیزی متاثر
شوند میکنند و معتقدان سحر بیشتر زنان و اطفال میباشند و بسبب سحر حال کسی دیگر نمیشود و اگر
سحر را انفکاک [illegible] میتوان شناخت و کسی که مرتکب سحر میشود یا تعلیم سحر و اعمال او از ایشان

میکند اگر چنانچه در روزی دو دنیا بعضی امور موافق خواهش ایشان از باب استدراج و غضب الهی شود چنانچه
الله بخواری و خواری دنیا که سرانجام بی عاقبت آخرت است گرفتار شود و اکثری آنست که جمعی از ایشان بین اعمال ایشان
سر مینزند که نحوست و بدی آنها در اولاد و اولاد ایشان هم تاثیر میکند و برودی منقرض میشوند و احادیث در باب نهی از
سحر و قتل ساحر بسیار است و از آنجمله شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده که از جد خود علیه السلم روایت مینمود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میفرمود که کسی که چیزی از سحر یاد
بگیرد کم یا زیاد کافر میشود و آخر عهدش بخدای تعالی همانست یعنی دیگر بهره از رحمت الهی ندارد و فرمود که حد ساحر کشتن است
مگر آنکه توبه کند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم روایت کرده که فرمود که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند
از حکم ساحر فرمود که هرگاه دو گواه عادل بر او شهادت دهند خونش حلالست و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
در کافی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ساحر مسلمانان را می کشند و ساحر کفار را نمی کشند کسی گفت یا رسول الله چرا ساحر
کفار را نمیکشند فرمود که از برای آنکه کفر عظیم تر از سحر است و از برای آنکه سحر و شرک با هم مقارنند و از آنحضرت روایت
کرده اند که ساحر را یک ضربت شمشیر بر سرش میزنند **پانزدهم** از جمله کبایر چنانچه از چند حدیث ظاهر میشود یمین
غموس است و مشهور میانه فقها و اهل لغت آنست که یمین غموس قسم دروغیست که دانسته بر چیزی که
گذشته باشد بخورند مثل آنکه بگوید بالله قسم که چنین کرده ام و نکرده باشد یا بر عکس و غموس بمعنی آن میگویند
که صاحبش را در گناه یا در آتش جهنم غوطه میدهد یعنی فرو میبرد و در حدیث مذکور کبیره بودن یمین غموس استدلال
بکلام الهی فرموده که الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی
الآخرة یعنی آنجماعتی که در عوض عهد الهی و قسمهای خود قیمتی اندک میگیرند آنجماعت را بهره در آخرت نیست
و از بعضی اخبار ظاهر میشود که یمین غموس قسم دروغ در باب دعوی است چنانچه در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که یمین دو قسم میباشد یکی آنکه قسم خورد بر چیزی که لازم نباشد کردن
آن کار یا بر چیزی که کردنش لازم باشد و بعد از قسم آن کار را نکند پس بر او دین واجب است کفاره لازم میشود
و نوع دیگر از قسم سه وجه میباشد یکی آنکه هرگاه آن قسم را بدروغ خورد ثواب دارد و یکی آنکه کفاره ندارد و ثواب ندارد
و یکی آنکه کفاره بر مخالفت آن لازم میشود و عقوبتش رفتن بجهنم است اما آن قسم که در آن ثواب دارد هرگاه قسم
دروغ بخورد و کفاره لازم نمیشود قسمی است که کسی یاد نماید در باب خلاصی مسلمانی یا حفظ مال خود از کسی که ظلم خواهد

مال او را بگیرد و خواه فرزند و خواه غیر فرزند و اما آن قسم که کفاره بر مخالفتش لازم نمیشود و اجر هم ندارد آنست که کسی قسم
یاد نموده باشد بر آنکه کاری را بجا آورد یا نکند و کاری بهتر از آنچه قسم خورده که بجا آورد ظاهر شود پس ترک کند آنچه
قسم خورده باشد و کار بهتر را بجا آورد و آن قسمی که عقوبتش رفتن بجهنم است آنست که کسی قسم خورد که
ضایع کردن حق مسلمانی یا قسم دروغ خورد در باب دعوی که کند پس این قسمی یمین غموس است که باعث دخول
آتش جهنم میشود و کفاره در دنیا ندارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت نموده که قسم دروغ خانه ها را
خراب میکند و اهل خانه را بر می اندازد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود قسم بخدای تعالی مخورید قسم راست
و نه دروغ زیرا که خدای عز و جل از آن نهی فرموده بقول خود که لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و فرموده
یعنی خدا را مبتذل و علف ساختن و بجهت و قوه تغییر کرده اند و شیخ طوسی قدس الله روحه از آنحضرت روایت کرده
که شنیدم میگفت کسی که قسم دروغ بخدای تعالی بخورد کافر است و کسی که قسم راست بخدای تعالی بخورد
گناهکار است زیرا که خدای تعالی میفرماید که لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و از جمله قسمهای بسیار بد
قسم خوردن به بیزاری از دین یا از پیغمبر صلی الله علیه و آله یا از ائمه علیهم السلم است و از احادیث ظاهر میشود که
کسی که چنین قسمی خورد او از ایشان بیزار میشود و از این قبیل در میان عوام شایع است و جمعی از علما گفته اند
که در چنین قسمی کفاره لازم میشود و از لوازم ساختن چیزها بر خود بطریق قسم مطلقا نهی واقع شده و چنانچه قسم
دروغ بد است راضی نشدن بر چیزی که کسی قسم خورد هم بد است و با وجود آنکه قسم دروغ خورده باشد میباید که
راضی شود و او را بخدای تعالی گذاشت تا او از اهل خودش جزا دهد **شانزدهم** از جمله کبایر چنانچه از حدیث
اعمش که ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و از حدیث شرایع دین که در
عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده ظاهر میشود دروغ گفتن است و احادیث در باب
مذمت دروغ گفتن قبل از این مذکور شد و بدترین دروغها دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلم است و در خصوص
آن وارد شده که از جمله کبایر است چنانچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب ثواب الاعمال
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که دروغ بر خدای عز و جل و بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و بر اوصیا علیهم السلم از جمله کبایر است و کلینی رحمه الله از آنحضرت روایت کرده که فرمود که در پیش آنحضرت
مذکور شد که حایک یعنی جولاه ملعونست فرمود که حایکی که ملعونست کسیست که دروغ بر خدا و رسول صلی
الله علیه و آله میبافد و از ابو بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

که فرموده دروغ روزه را باطل میکند گفتم که کدام یک ازینهاست که از دروغ سر زند فرمود که چنان نیست که
تو فهمیدی دروغی که باطل روزه است دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و از جمله دروغهای بسیار بد
گواهی دروغ و کتمان شهادتست و ابن بابویه رحمه الله در فقیه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که فرمود تمام نمیشود سخن گواهی که بدروغ پیش حاکم شهادت میدهد تا وقتی که جای خود را در آتش جهنم مهیا
ساخته باشد و همچنین کسی که گواهی خود را پنهان کند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که حق تعالی
مردی نیست که گواهی بر مرد مسلمان بدهد از برای مالی که از او گرفته شود مگر آنکه خدای تعالی در همانجا یا در جهنم
این گواهی که داده نوشته بنویسد برای او که بجهنمش رسد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود که گواهان دروغ را تا از جا نه میخیزند وقتی مقرری را از ده اختیار تعیین قدر بالا مالست از ایشان را
در میان مردم میگردانند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که کسی که گواهی را پنهان کند یا گواهی بدهد از برای آنکه خون مسلمانی ضایع شود یا نقصان مال مسلمانی رسد
در روز قیامت که حاضر میشود تاریکی در روی او خواهد بود آنقدر که چشم کار کند یعنی در نهایت تاریکی خواهد بود با
آنکه تاریکی و ظلمت او بقدر چشم کار کردن جاها را تاریک میکند و فرمود که در روی او خراشی بوده و مردم او را بسبب
شناخت بنام و نسبش و کسی که شهادت حقی بدهد از برای آنکه مال مسلمانی را زنده کند در روز قیامت که حاضر
میشود روشنی نورانی خواهد بود بقدر آنکه چشم کار کند و خلایق او را بنام و نسب خواهند شناخت بعد از آن
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که نمی بینی که خدای تعالی میفرماید که و اقیموا الشهادة لله یعنی برپا دارید گواهی
را از برای خدا بکنید و فرموده در تفسیر قول الهی که فرموده و من یکتمها فانه آثم قلبه که آنکه
کسی که شهادت را کتمان میکند دلش گناهکار است و در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود کسی که گواهی دروغ در باب یکی از مردمان بدهد او را از زبانش میآویزند با منافقین در درک اسفل
یعنی طبقه پایین جهنم و بدانکه کتمان شهادت بحسب ظاهر دو نوع میتواند بود یکی آنکه گواهی از کسی طلب بکنند
و او داند و انکار کند و بگوید من از معنی شاهد نیستم و دیگر آنکه صاحب حق محتاج بگواهی او باشد و هنوز
که آن شخص در طلب شاهد نیست و او داند که ایشان گواه میخواهند بحیثیتی که احیای حق او اظهار بکند
گواهی را در قسم اول داخل دروغ است و قسم دوم اگرچه داخل دروغ نیست زیرا که سخنی نگفته که او را
با دروغ باشد اما نهی و وعیدی که در باب کتمان شهادت وارد شده شامل آن هست و کتمان شهادت

وقتی بد است که باعث ظلم و ضرر مؤمنی شود و همچنانکه ادای شهادت واجب است تحمل شدن شهادت
یعنی گواه شدن در جایی که او را گواه بگیرند واجب است موافق آنچه از چند حدیث ظاهر میشود و بسیاری علما
در وجوب تحمل شهادت خلاف هست و در تفسیر قول الهی که فرموده ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا
حدیث بر این وجه واقع شده که باید که امتناع ننمایند کسانی که مردم خواهند ایشان را گواه بگیرند از گواه شدن
هفدهم از جمله کبایر ندادن زکوة واجب است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث عبد العظیم بن
عبد الله الحسنی بر آنکه منع زکوة کبیره است استدلال فرموده بقول الهی که الذین یکنزون الذهب والفضة و
لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و
جنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آنها که گنج میکنند طلا
و نقره را یعنی نگاه میدارند و در راه خدای تعالی خرج نمیکنند ایشان را بشارت ده بعذابی
سخت در آن روزی که آن مال را بآتش جهنم بسیار گرم کرده باشند و داغ کنند با آن پیشانیها و پهلوها و پشتهای
ایشان را و با ایشان گویند اینست آنچه گنج کرده بودید از برای خود که داشته بودید پس بچشید جزای آنچه گنج
میکردید و محمد بن یعقوب رحمه الله در کافی و ابن بابویه در فقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده اند که فرمود که هیچ صاحب مال طلا یا نقره نیست که زکوة مال خود را ندهد مگر آنکه خدای تعالی او را نگاه
میدارد و محبوس میسازد در بیابانی که گیاه در آنجا نروییده باشد و مسلط میسازد ماری را که از بسیاری زهر
که در سر او جمع شده باشد موی در سر او نباشد و آن مار قصد او کند و او گریزان باشد و چون ببیند که از او خلاصی
نمیتواند یافتن دست خود را بدهان او دهد پس او را بخاید بنوعی که او از آن ظاهر شود مثل انگشتر
را بخاید یا مثل آنکه شتر چیزی را بدندان بشکند و بعد از آن در گردن او طوق شود بعد از این معنی
کلام الهی است که فرموده سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی روز باشد که در گردن ایشان
طوق کنند آنچیزی را که بآن بخل میکرده اند در روز قیامت و هیچ صاحب مال شتر یا گوسفند یا گاوی نیست که زکوة
مال خود را ندهد مگر آنکه خدای تعالی او را حبس کند در صحرای بی گیاهی و هر حیوان سم شکافته او را لگد کند و هر
صاحب نیش او را بگزد و هیچ صاحب مال مو یا درخت خرما یا زراعتی نیست که زکوة مال خود ندهد مگر آنکه خدای
تعالی آن زمین را تا هفت طبقه در گردن او طوق سازد تا روز قیامت و از آنحضرت روایت کرده اند
که فرمود کسی که زکوة ندهد چه طوق میکند در گردن او ماری را که از بسیاری زهر مو بر سر او نمیروید با او منقش کرده

و این معنی قول الهی است که فرموده سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده اند که هیچ بنده نیست که زکوة مال خود ندهد مگر آنکه خدای تعالی آن مال را اژدهائی میکند
از آتش که بر گردن او طوق میشود و از گوشت او میکند تا وقتی که از حساب فارغ شود و این فرموده است
که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی آن چیزی را که بخل آن میکنند از زکوة طوق گردن
ایشان میکنند در روز قیامت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده دو خون است
که در اسلام خدای تعالی حلال کرده و کسی حکم بآنها نمیکند تا وقتی که قایم آل محمد ظاهر شود یکی
که او را سنگسار میکند و یکی مانع زکوة که گردنش میزند یعنی بعلم خود عمل میفرماید بی گواه یا بعد از آنکه ثابت شود
و از آنحضرت روایت کرده اند که فرموده کسی که یک قیراط از زکوة ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و بحال
حال چنین کسی است قول الهی که میفرماید حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی
اعمل صالحا فیما ترکت یعنی تا آنکه اجل یکی از ایشان میرسد میگوید که خداوندا مرا برگردانید شاید عمل صالحی
بجا آورم در آنچیزها که گذاشته ام و در روایتی دیگر چنین است که نماز او هم قبول نمیشود و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که فرموده روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خود پنج کس را خطاب فرموده
برخیز ای فلان و برخیز ای فلان و پنج کس را فرمود که بیرون روید از مسجد و نماز در اینجا مکنید چون زکوة
نمیدهید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده هیچ مالی تلف نمیشود در خشکی یا
در دریا مگر بسبب ندادن زکوة و شکار نمیشود هیچ مرغی مگر بسبب آنکه تسبیح خود را ترک میکند و کلینی رحمه الله
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام یافتیم که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه مردم زکوة ندهند زمین برکات و منافع خود را از ایشان باز میگیرد
و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که فرموده کسی که زکوة مال خود را تمام در مصرف خود صرف
نماید او را سوال نمیکنند که مالش را از کجا بهم رسانیده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
کسی که یک قیراط از زکوة مال خود ندهد خواه یهودی بمیرد و خواه نصرانی و از آنحضرت روایت کرده
کسی که حقی از حقوق الهی را ندهد البته دو مثل آن از مال او در مصرف باطلی صرف میشود و بدانکه
زکوة در طلا و نقره سکه دار بعد از آنکه بنصاب رسیده باشد و یکسال نگاه داشته باشند از ده
چهل یک عالست و نصاب اول طلا بیست مثقال شرعیست که بیست اشرفی متعارف باشد

و زکاتش

و زکاتش نیم مثقالست و زکوة نقره از دویست درهم که نصاب اول نقره است پنج درهم است و دویست درهم
هفت عشر مثقالست که ده درهم هفت مثقال باشد و زکوة گندم و جو و انگور و خرما بعد از آنکه بسر حد نصاب
رسیده باشد ده یک است اگر از آب باران و دیم و مثل اینها حاصل شده باشد و اگر از آب کشیدن بدلو
باشتر و مثل آن حاصل شده باشد بیست یک و نصاب این اجناس سیصد صاع است و صاعی ششصد و
سی مثقالست که بمقدار نصاب بوزن تبریز که ششصد مثقال باشد سیصد و یازده من میشود و بوزن شاه
یکصد و پنجاه و هفت من و نیم میشود و زکوة گاو و گوسفند و شتر تفصیلش طولی دارد و در کتب فقه مذکور است
و بدانکه زکوة مستحب را زیادی میدانند که ادای آن بر مردم دشوار باشد و در اکثر بلاد اسلام قلیلی از مردم بأین امر
با آنهمه تاکیدات و وعیدها و عقوبات که در شرع وارد شده قیام مینمایند و گمان میکنند که جمعی از خویشان که نفقه
که واجب النفقه ایشان نباشند هرگاه محتاج باشند بایشان ندادن بهتر است که کسی که زکوة و منت بگویند که زکوة
است تا گرفتن بر ایشان شاق نباشد یا آنکه کسی که استحقاق داشته باشد کم فرستند خوب نیست و در کتاب
من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که کسی که زکوة بگیرد با آنکه از برای او روا
نباشد مثل کسی است که زکوة ندهد و از جمله کبایر استخفاف بحج است چنانچه در حدیث اعمش و حدیث
مبحث حج
شرایع دین که ابن بابویه در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده واقع شده و مراد از آن آنست که
اهتمام نکردن و تاخیر کردن حج بجهت کارهای دنیا یا از روی کاهلی باشد زیرا که تاخیر نمودن و ترک کردن فریضه
از فرایض الهی که در آن باب تاکیدات واقع شده باشد بجهت امور دنیوی حقیر البته استخفاف و ترک احترام
آن امر است و در حدیث عبد العظیم واقع شده که ترک هر یک از فرایض الهی از جمله کبایر است و ظاهر آنست
که مراد بفرایض چیزها باشد که وجوب آنها از قرآن ظاهر شود و شیخ زین الدین رحمه الله نقل اجماع کرده در آنکه
تاخیر کردن حج با وجود شرایط وجوب کبیره است و حق تعالی از ترک حج بلفظ کفر تعبیر کرده در آنجا که فرموده و لله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین یعنی حق
ثابت است بر مردمان حج خانه کعبه بر کسی که مقدور باشد یافتن راهی برفتن حج و کسی که کافر شود پس بدرستی که خدا
تعالی بی نیاز است از عالمیان و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که کسی که بمیرد و حج اسلام
بجا نیاورده باشد با آنکه احتیاج و پریشانی بر او مسلط نشده باشد یا بیماری که با آن قدرت بر رفتن نداشته باشد
او را عارض نشده باشد یا صاحب سلطنتی او را مانع نشده باشد از رفتن پس خواه یهودی بمیرد و خواه نصرانی

ابو بصیر روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تفسیر کلام الهی که فرموده وَمَن كَانَ
فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی هر کس که درین دنیا کور باشد در آخرت کور [و گمراه‌تر]
خواهد بود فرمود که این کسی است که حج را تاخیر میکند و با خود میگوید که حج خواهم رفت تا وقتی که اجلش برسد
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که کسی که بمیرد در حالی که صحیح باشد یعنی بیماری مانع او نباشد
که مانع او از رفتن حج باشد و مالدار باشد پس او از جمله آنهاست که خدای تعالی فرموده که و نحشره یوم القیامة
اعمی یعنی او را کور حشر میکنیم در روز قیامت و فرمود بلی خدای تعالی چنین کسی را از دیدن راه حق نابینا ساخته
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که [illegible] از خود مپندارید و ملاحظه کنید خانه خداوند خود را
که از شما خالی نماند و اگر خالی گذارید دیگر مهلت نمی یابید و ابن بابویه رحمه الله در فقیه از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده که حرف خانه کعبه نزد آنحضرت مذکور شد فرمود که اگر مردم یکسال ترک خانه کعبه کنند مهلت نمی
یابند و در حدیث دیگر روایت کرده که البته عذاب الهی بر ایشان نازل میشود و از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده که اگر مردم ترک حج کنند بر حاکم لازمست که ایشان را اجبار کند که بزیارت روند و در مدینه باشند و اگر
نداشته باشند از بیت المال مسلمانان بایشان چیزی میدهد و ظاهر این حدیث آنست که اهتمام در
مکه و مدینه بجهة معموری این دو بلده طیبه و همچنین رفتن جمعی از مردم بزیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مستطیع باشد واجب باشد و ابن بابویه رحمه الله در باب زیارت ائمه علیهم السلام از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده که فرمود هر امامی را عهدی در گردن دوستان و شیعیان اوست و از جمله تمام نمودن وفا بان
عهد زیارت قبور ایشانست پس کسی که ایشان را از روی رغبت و تصدیق آنچه در باب زیارت فرموده زیارت
کند ائمه شفیع او خواهند بود در روز قیامت و در چند حدیث وارد شده که کسی که صاحب مال باشد و [illegible]
بیماری یا مانعی دیگر بحج نتواند رفت میباید که کسی را بنیابت خود بحج فرستد و در بعضی احادیث حسن است که
شخص پریشانی را بفرستد که حج نکرده باشد و کلینی رحمه الله از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت بحضرت امام
جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که مردی در باب رفتن بحج با من مشورت کرد و او مردی ضعیف الحال یعنی صاحب مال
یا قوت بسیار نبود پس من با او گفتم که حج مرو حضرت فرمود که چه بسیار سزاواری که بیکسال بیمار شوی بعد از آن
یکسال بیمار بودم و در احادیث وارد شده که کسی که حج را از برای مطلبی از مطالب دنیا تاخیر میکند حاجتش برآورده
ساخته نشده و وارد شده که گناه آدمی مانع میشود از توفیق رفتن حج **نوزدهم** از جمله کبایر چنانچه در حدیث عبد العظیم

ابن کثیر وارد شده انکار حق اهل البیت علیهم السلام است و شک نیست که معرفت حق ایشان از اول
ایمان و انکارش کفرست و در حدیث اعمش و حدیث شرایع دین محاربه اولیاء الله واقع شده و مراد از اولیاء
الله ممکنست که ائمه علیهم السلام باشند و محاربت ایشان ناصبی است و ناصبی بدتر از یهودی است و [illegible]
احادیث در باب معرفت حق ائمه و عداوت با ایشان در آخر شرح وصیت مذکور میشود انشاء الله تعالی
ممکنست که مراد مطلق دوستان الهی باشند و قبل ازین بعضی احادیث در باب ایذای مؤمنان [illegible]
مذکور شد **بیستم** از جمله کبایر چنانچه در حدیث اعمش و حدیث شرایع وارد شده تکبر است و چون ذم تکبر و
نهی از تکبر و تجبر مخصوص وارد و تفصیل بعضی از اخبار در شرح کلام آینده مذکور میشود انشاء الله تعالی **بیست و یکم** از
جمله کبایر چنانچه از حدیث عبد العظیم و حدیث شرایع دین و احادیث دیگر که بعضی از آنها مذکور میشود انشاء
الله تعالی ظاهر میشود شراب خوردن است و حق تعالی در کلام مجید فرموده یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ
وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ
اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ
تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ یعنی ای جماعتی که ایمان آورده اید بدرستی که
شراب و قمار و بتها که کفار می پرستند و ازلام که عبارتست از تیرها که بنوعی خاص از آن فال میگرفته یا قمار
میباخته اند نیست مگر چیزی نجس از کار شیطان پس از او دوری کنید تا شاید رستگار باشید بدرستی که میخواهد
شیطان مگر انداختن عداوت و دشمنی شدید در میان شما در وقت خوردن شراب و باختن قمار و بسبب
این دو فعل منع کند شما را از ذکر الهی بدل یا بزبان یا بهر دو و از نماز کردن پس آیا شما ترک خواهید این دو
فعل را و فرمان برداری کنید خدا و رسول را و بپرهیزید و ترسان باشید از مخالفت و اگر رو بگردانید از طاعت
کنید پس بدانید که نیست بر پیغمبر ما غیر از رسانیدن آنچه فرمائیم رسانیدنی ظاهر یا ظاهر کننده و درین آیات چند
نوع تاکید و مبالغه در نهی از خوردن شراب و باختن قمار است از آنجمله تاکید بکلمه انما که دلالت بر حصر میکند
دیگر آنکه شراب و قمار را با پرستیدن بت قرین ساخته دیگر آنکه آنها را بنام رجس یعنی نجس ساخته دیگر آنکه
از عمل شیطان شمرده که از او بغیر شر سر نزند دیگر آنکه از انواع نزدیکی بآنها بلفظ اجتناب نهی فرموده دیگر دوری
از آنها را سبب رستگاری ساخته تا ظاهر شود که نزدیک شدن بآنها موجب زیانکاری و عقوبت است دیگر آنکه

بیان مفسده شراب و قمار فرموده که آن عداوت و دشمنی و منع از ذکر الهی است که اعظم سعادات دیگر
متهید فرموده بلفظ استفهام که آیا ترک این فعل شنیع خواهید کرد و احادیث در باب عقاب و اظهار شناعت
و قبح شرب خمر بسیار است از انجمله محمد بن یعقوب رضی الله عنه در کافی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که لعنت فرموده خمر را و آنکس که میفشارد و یا دیگری برای او
میفشارد و یا کسی که میگوید و آنکه طلب از و میگیرد و آنکس که میفروشد و آنکس که میخرد و آنکه ساقی میشود و آنکه
قیمتش را میخورد و آنکس که شراب میخورد و هر چه شراب را با او کشد و آنکه بار بجهت او برد و ابن بابویه
رحمه الله در خصال از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در شراب ده کس را لعنت کرده آنکسی که درختش را مینشاند و آنکه نگهداری میکند و آنکه میفشارد و آنکه میخورد
و آنکه ساقی میشود و آنکه بارش میکشد و آنکه بار را بجهت او میبرد و آنکه میفروشد و آنکه میخرد و آنکه قیمتش را
میخورد و در ثواب الاعمال و حدیث مناهی بهمین طریق روایت کرده و کلینی رحمه الله در کافی و ابن بابویه مضمون
نیز روایت کرده و شیخ طوسی و کلینی رضی الله عنهما در چندین حدیث روایت کرده اند که کسی که مدمن خمر است
مثل کسی است که بت پرستد و روز قیامت کافر محشور خواهد شد و در تفسیر مدمن خمر فرموده اند که آن کسی نیست
که هر گاه شراب بدستش آید بخورد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که فرمودند مدمن خمر
آن کسی نیست که هر روز شراب خورد بلکه آن کسی است که با خود قرار داده که هر وقت شراب بدستش آید
بخورد و از محمد بن زید روایت کرده اند که گفت سؤال کردم در عریضه که بخدمت حضرت ابی الحسن علیه
السلم نوشته بودم از حال کسی که شرب مسکر کند در جواب نوشته بود که شارب الخمر کافر است و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند که فرمود کسی که مسکری یعنی چیزی مست کننده بیاشامد خدای تعالی
چهل روز نماز او را قبول نمیکند و اگر باده بگیر بخورد خدای تعالی از طینت خبال بخورد او میدهد و راوی پرسید
که طینت خبال کدامست فرمود که آنچه از فرج زناکاران بیرون می آید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده اند که کسی که مسکری بیاشامد چهل روز نماز او مقبول نیست و اگر در عرض چهل روز بمیرد مثل جاهلیت
خواهد بود یعنی مثل آن جماعت خواهد بود که در زمان جاهلیه مرده اند و اگر توبه کند خدای تعالی توبه او را قبول
میکند و بمضمون این دو حدیث چندین حدیث روایت کرده اند کتاب خصال و ثواب الاعمال از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرمود کسی که شراب خورد نماز او تا چهل روز مقبول نیست و اگر نماز

ابن بابویه رحمه الله در

در آن چهل روز ترک کند عذاب او مضاعف میشود از برای آنکه ترک نماز کرده و در خصال در حدیث دیگر روایت کرده
که نماز شارب خمر را در میان آسمان و زمین نگاه میدارند پس اگر توبه کند بالا میبرند و ظاهر آنست که مراد از
بر نرفتن آنست که در نامه عملش ثبت میشود و قبول میشود و از اینجا ظاهر میشود که نماز کردن او در چهل روز
دو فایده دارد یکی آنکه عذاب ترک نماز بالکلیه برو لازم نشود دویم آنکه توفیق توبه بیابد قبول شود و کلینی در
کافی و شیخ طوسی در تهذیب و ابن بابویه در علل الشرایع از حسین بن خالد روایت کرده اند که
گفت بحضرت امام رضا علیه السلم گفتم که حدیثی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بما رسیده که کسی که
شراب بخورد تا چهل روز نماز او قبول نمیشود فرمود که راست گفته اند گفتم که چرا چهل روز قبول نمیشود نه
زیاده و نه کم فرمود که خدای تعالی آفریدن آدمی را چنین مقدر و مقرر فرموده که چهل روز نطفه باشد بعد از آن
از حالت میگرداند و چهل روز علقه میباشد یعنی خون بسته بعد از آن تغیر میدهد و چهل روز مضغه
میباشد یعنی پاره گوشت پس هرگاه شراب بخورد چهل روز که مدت گردیدن او است از حالی بحالی
در طبع او میماند و همچنین هر غذائی که آدمی بخورد چهل روز در طبعش باقی میماند و در کتاب کافی و علل الشرایع
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که شخصی از آنحضرت پرسید که شراب خوردن
بدتر است یا نماز نکردن فرمود شراب خوردن بعد از آن فرمود که میدانی چرا شراب خوردن بد
تر است گفت نه فرمود از برای آنکه بحالتی میرود که خدای خود را نمی شناسد و کلینی و شیخ طوسی
رضی الله عنهما از یونس بن ظبیان روایت کرده اند که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
فرمود که یا یونس بن ظبیان از جانب من بعطیه بگو که کسی که جرعه شراب بخورد لعنت میکنند او را
خدای تعالی و ملائکه او و پیغمبران او و مؤمنان پس اگر آنقدر بخورد که مست شود روح ایمان از بدن
او مفارقت میکند و در و جا میکند روحی پلید ملعون پس نماز را ترک میکند و اگر ترک نماز کند سرزنش
میکنند او را ملائکه و خدای عز و جل با و خطاب میکند که ای بنده من کافر شدی و ملائکه ترا سرزنش کرده
بر احوال تو ای بنده من بعد از آن حضرت فرمود که بد احوالش چنانچه نهایت مرتبه بد باشد آنقدر
که توبیخ و سرزنش خداوند جلیل جل اسمه یکساعت سخت تر است از عذاب هزار سال بعد از آن حضرت
فرمود که مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا یعنی جماعتی ملعون که هر جا ایشانرا
بیابند و ببینند بگیرند و بکشند کشتنی سخت یا بسیار بعد از آن فرمود که یا یونس کسی که آدمی را

ترک میکند اگر بهمین حال میرود و ملائکه لعنش میکنند و اگر بعد با میرود و خوش میکند بین او مغضوبست بغضب خدا و ...
و آنکه بعضی از اهل معاصی مهلتی می‌یابند یا رحمت از جانب الهی یا توفیق توبه می‌یابند یا از باب استدراج
اگر از اهل توبه نیستند تا کسب معصیت بیشتر کنند و مستوجب عذاب الیم شوند و حجت الهی در آن مهلت
یافتن بر ایشان تمامتر باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود روز قیامت
شارب الخمر می‌آید با روی سیاه و زبانی از دهن بیرون آمده و آب دهنش بر سینه‌اش سیلان میکند
و بر خدای تعالی لازمست که او را بیاشاماند از طینت خبال یا فرمود که از چاه خبال راوی میگوید که
گفتم چاه خبال کدامست فرمود که چاهیست که چرک زناکاران بآنجا میریزد و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که شراب میخورد بعد از آنکه خدای
تعالی بر زبان من حرام کرده پس اهلیت ندارد که هرگاه زنی از جانب او خواستگاری کند باو دهند و هرگاه شفاعتی
التماسی کند باید که قبول نکنند و اگر حکایتی کند تصدیقش نکنند و امانتی باو نسپارند پس کسی که برو اعتماد کند
و امانتی باو بسپارد با وجود آنکه حال او را داند آن کسی که امانت باو سپرده بر خدای عز و جل ضمانی نیست و اجر
نخواهد داشت و عوضی از برای او در دنیا نخواهد بود و کلینی رحمه الله از آنحضرت روایت کرده که خدای تعالی فرموده
که کسی که چیزی مست کننده بیاشامد یا بطفلی که نفهمد بیاشاماند از آب حمیم جهنم بخورد او خواهم داد خواه آمرزیده
شود و خواه از اهل عذاب باشد و کسی که ترک چیزهای مست کننده از برای رضای من کند باو میدهم از رحیق مختوم بهشت
یعنی شراب صافی خالص بهشت که ظرفش سر مهر باشد و باو از گوارائیهای خود میدهم آنچه نصیب دوستان
خود کنم و از آنحضرت روایت کرده که فرمود شارب الخمر روز قیامت حاضر میشود با روی سیاه و کج شده
و زبان بیرون افتاده و فریاد میکند العطش العطش و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود شارب الخمر اگر بیمار شود عیادتش مکنید و اگر بمیرد بر جنازه‌اش حاضر مشوید و اگر گواهی دهد قبول مکنید
و اگر زنی از شما خواهد باو مدهید زیرا که کسی که دختر خود را بشرابخوار میدهد چنانست که او را بزنا داده باشد
و کسی که دختر خود را بمردی مخالف مذهب اهلبیت دهد قطع رحم او کرده و کسی که شارب الخمر را امین کند او را بر خدای
تعالی ضمانی نخواهد بود یعنی حفظ مالش نمیکند و کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند که شخصی بآنحضرت گفت که فرزندی که از ما متولد میشود خمر باو میدهیم فرمود کسی که خمر بیاشاماند
بفرزندی که تولد کند جرعه‌ای خدای تعالی از حمیم جهنم بخورد او میدهد هر چند او را بیامرزد و کلینی رحمه الله در کافی و ابن

بابویه در ثواب الاعمال از آنحضرت روایت کرده‌اند که فرمود آنجماعتی که از چیزی مست کننده میآشامند
تشنه می‌میرند و تشنه محشور میشوند و تشنه داخل جهنم میشوند و از آنحضرت روایت کرده‌اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که شفاعت من نمیرسد بکسی که نمازش را سبک گیرد و وارد بر حوض من
نمیشود لا والله یعنی بخدا قسم که نمیشود و شفاعت من نمیرسد بکسی که چیزی مست کننده بخورد و وارد بر حوض
بر من وارد نمیشود لا والله و همین حدیث را ابن بابویه رحمه الله در کتاب علل الشرایع روایت کرده و در
ثواب الاعمال و کافی از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که خدا
از برای معصیت خانه قرار داده و از برای آنخانه دری و از برای آن در قفلی و از برای آن قفل کلیدی و کلید
معصیت شراب است و در ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
خوانندگی آشیانه مرغ نفاقست و خوردن شراب کلید همه بدیهاست و شراب خوردن تکذیب کتاب
خدای عز و جل را و اگر تصدیق میکرد حرام خدا را حرام میدانست و از آنحضرت روایت کرده که پرسیدند
کسی که مسکری میخورد چه حال دارد فرمود که نمازش تا چهل روز قبول نمیشود و در چهل روز توبه نماید و اگر در چهل روز بمیرد
بجهنم میرود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت بمسجد الحرام آمد جمعی از قریش گفتند کدام
خدای کامل معرفت که او را می‌پرستند پس بعضی از ایشان گفتند که کاش کسی را میفرستادیم بنزد او تا از چیزی
می‌پرسید پس جوانی از ایشان بنزد آنحضرت آمد و گفت یا عم اکبر کبایر چیست فرمود خوردن شراب پس
برگشت بایشان آن گفت گفتند باز برو و مرتبه دیگر سؤال کن چون مرتبه دیگر پرسید فرمود بتو گفتم ای پسر برادر
که شرب خمرست بتحقیق که شرب خمر صاحبش را می‌اندازد بزنا و دزدی و کشتن کسی که خدای تعالی حرام کرده
بغیر حق و می‌اندازد صاحبش را در شرک بخدا و کارهای شراب زیاده میکند و بالا میرود و بر سر گناهان میرود چنانکه درخت
بر بالای همه درختها میرود و بدانکه همچنانکه خمر حرامست نبیذ و هر چیزی که مست کننده باشد مثل بنگ
و بوزه و غیر اینها حرامست و نبیذ آبیست که خرما و ... در آن می‌اندازند تا مرتبه تغییر میشود که مسکر شود
و بر حرمت بنگ علما نقل اجماع کرده‌اند و هر چه از دواها و چیزها که ... که داخل معاجین میکنند
اگر مست کننده باشد حرامست و آنچه بسیارش مست کند اندکش هم حرامست هر چند آن قدر
اندک باعث مستی مطلقا نشود و ... و المومنون بخمر و جمیع مسکرات چنانچه از احادیث بسیار ظاهر میشود
نزدیک است که بمرتبه تواتر رسد حرامست و شیخ طوسی در خلاف نقل اجماع کرده بر آنکه ... شراب

و هیچ مسکری جایز نیست و احادیث دلالت میکند بر آنکه حرام دوا نمیشود و محقق و اکثر علما تصریح نموده اند بآنکه
مداوا بمسکرات حرام است و آیه که در باب استثنای مسکر واقع شده مخصوص خوردن میته و خون و
گوشت خوک و امثال آنهاست و دلالت بر جواز خوردن شراب در حال اضطرار ندارد و لهذا آنکه
در باب کسی که از جهت تشنگی یا گرسنگی مضطر شود بجواز خوردن شراب آنچه اگر نخورد بمیرد خلاف کرده اند
و جمعی که تجویز نموده اند متمسک بآن شده اند که آیه مخصوص میته و دم و لحم خنزیر است و جمعی تجویز خوردن
شراب در صورت اضطرار مثل مردن از تشنگی بقدر سد رمق کرده اند و دلیل ایشان آن است
که اتلاف نفس حرام است و حرمتش عظیم تر از حرمت شراب است پس بقدر سد رمق و محافظت از هلاک جایز
باشد و حدیث محمد بن عبد الله دلالت میکند بر آنکه خمر هم در صورت اضطرار حکم میته و دم و لحم خنزیر
دارد و اما هم مرسل و هم سندش مجهول است و آنکه حرمت اتلاف نفس مطلقا عظیم تر از خوردن خمر باشد
محل تامل است و در باب شراب دوا اشکال هم از دلیل و هم از جهت قول علما بیشتر است اما از جهت
دلیل زیرا که احادیث حرمت مداوا نزدیک بمرتبه تواتر است و معارضی صریح بنظر این حقیر نرسیده
سوی یک حدیث که از آنجا تجویز کشیدن دوای که بشراب خمیر کرده باشند ظاهر میشود در صورت
اضطرار و دلالت بر جواز خوردن مطلقا نمیکند و با وجود احادیثی که دلالت میکند بر آنکه خدای تعالی
در چیز حرام شفا قرار نداده بقول طبیب یا تجربه‌هائی که مفید علم قطعی نباشد گفتن که حرام خصوص مسکر
دوا میشود کمال جرأت است و حدیث سابق با وجود ارسال و جهالت سند صریح در ضرورت از
جهت دوا و شفا نیست بر تقدیر که صلاحیت معارضه داشته باشد میتوان اضطرار را حمل بر خوف
مخمصه از تشنگی کرد و شاید ظاهر اضطرار مطلق هم همین معنی باشد و یکجا در کلام مجید در مقام حرمت اکل
میته و دم و لحم خنزیر و امثال آنها فمن اضطر فی مخمصة واقع شده و تعلیق بر این آنکه کسی به گرسنگی
که آدمی مضطر بخوردن آن شود از ادله مداوا استدلال میشود پس حمل بر حرامی که در احادیث واقع شده که دوا
نمیشود و نخواهد بود از احادیث آینده بعید است و غرض ائمه علیهم السلام اگر چنین معنی میبود میفرمودند که خوردن
اشیای محرمه در غیر صورت اضطرار جایز نیست و اما از جهت قول علما زیرا که متقدمین علما اجماع
کرده اند چنانچه مذکور شد یا در میان ایشان از جهت شهرت قریب بمرتبه اجماعست که مداوا بمسکر مطلقا
جایز نیست و قول تجویز مداوا بمسکر از ابن براج و علامه و جمعی از متاخرین منقول است و ظاهر استدلال

ایشان آن است که تا کسی خوف هلاک نداشته باشد جایز نمیدانند تناول مسکر را و ظاهر آن است که هلاک
بنابر قول کسی که تجویز میکند باید که مظنون باشد و محض احتمال کافی نیست مجملا مداوائی که در آن
خوف هلاک نباشد ظاهرا وسوسه در حرمتش نیست و اگر خوف هلاک باشد محل اشکال است
و ظاهر احادیث اجتناب است والله تعالی یعلم و اینها همه در صورتیست که دوا منحصر در حرام
باشد و اگر دوای حلال ممکن باشد هر چند در قوت بمرتبه دوای حرام نباشد باتفاق جمیع که حرام دوا نمیشود
نرسد البته حرام خواهد بود و آنکه جمعی جهت تقویت مزاج یا دفع امراضی که خوف هلاک در آنها نیست
یا در مرض مهلک بی آنکه ظاهر شود که دوا منحصر در حرام است معاجین مشتمل بر اجزای حرام مثل افیون
فاروقی که شراب چند و گوشت افعی داشته باشد و مثرودیطوس و المسک [illegible] میخورند
بقول خود یا گفته طبیبی که وثوقش معلوم نباشد از عدم تقید بشرعست و کسی که از خدا بترسد
در چنین امور کمال احتیاط میکند و در این مقام بعضی احادیث که دلالت بر امور مذکوره میکند ذکر
میکنیم اما آنچه دلالت میکند بر آنکه هر مست کننده حرام است و اندک مسکر حکم بسیارش دارد پس
روایت کرده علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود هر مست
کننده از چیزهائی که آشامیده میشود هرگاه که عقل را زایل سازد یا بویش متغیر شود تغییری خاص پس آن
خمرست و هر چیزی که بسیارش مست کننده اندکش حرامست و در سبب نزول آیه انما الخمر
والمیسر فرموده که قبل از آنکه شراب حرام شود ابوبکر شراب خورده و مست شده بود پس شعری گفت
و بر کفاری که در جنگ بدر کشته شده بودند نوحه میکرد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید
گفت خداوندا ببند زبانش را پس زبانش بسته شد و دیگر سخن نگفت تا وقتی که مستیش
زایل شد و بعد از آن آیه تحریم نازل شد و شرابی که در مدینه در آن روز بود شراب خرما بود که خرما را میکوبیدند
و خمیر را می انداختند تا شراب میشد و بعد از آنکه آیه تحریم نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیرون آمده و در مسجد نشست و فرمود تا ظرفهائی که خرما در آن می انداختند حاضر ساختند پس جمیع
را سرنگون کرد و فرمود که اینها همه خمرست و خدای تعالی حرام کرده و در آن روز آنچه از شرابها ریختند جمیع
بود که آن خرمائی بود که انداخته بودند و میدانم که در آن روز از شراب انگور چیزی ریخته باشند غیر
یک ظرف که در آنجا مویز و خرما باهم انداخته بودند و شراب انگور در آن روز در مدینه هیچ نبود و

خدای تعالی حرام کرده شراب را خواه اندک خورد و خواه بسیار و فروختن و خریدن و انتفاع یافتن بشراب را و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که شراب خورد حدش بزنید و اگر باز خورد حد بزنید و اگر باز خورد حد بزنید
و اگر باز در مرتبه چهارم بخورد بکشید و فرموده که کسی که شراب خورد بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او
را از آنچه از فرج زنان زناکار بیرون می‌آید و از فرج ایشان صدید بیرون می‌آید و آن چرک و
خون متعفن غلیظی که بهم ممزوج شده و از حرارت و تعفن آن اهل جهنم متاذی میشوند و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که کسی که شراب بخورد تا چهل روز نماز او مقبول نیست و اگر مرتبه دیگر بخورد تا چهل روز
از آن روزی که خورده و اگر در آن چهل روز بمیرد بی توبه خدای تعالی از طینت خبال بخوراند او را و پرسیدند
از تفسیر طینت خبال فرمود که از آنچه مذکور شد و فرموده که مسجدی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا
نشسته بود روزی که شراب را بهار آمیختند مسجد فضیح نامیدند و کلینی رحمه الله در کافی و شیخ طوسی رحمه
الله در تهذیب از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود بتحقیق که خدای عز و جل
شراب خمر را از جهت نامش حرام نکرده بلکه از برای عاقبتش حرام کرده پس هر چیزی که کار خمر کند آن خمر
است و باین مضمون در کافی چند حدیث روایت کرده و در هر دو کتاب از معویة بن وهب روایت کرده‌اند
که گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که مردی از پسران عم من که از جمله صلحای دوستان شماست
خواست بمن گفته که از خدمت شما سوال کنم از حکم نبیذ و از برای شما وصف نبیذ را بیان کنم که چه
نوع چیزیست حضرت فرمود که من نبیذ را از برای تو وصف میکنم حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرموده که هر مسکری حرامست و هر چه بسیارش مست کننده باشد اندکش حرامست گفتم پرسیدم
اندکی از چیز حرام را اگر آب بسیار داخل کنند حلال میشود پس دو مرتبه بدست خود رد کرد و گفت لا لا
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه خود
فرمود که هر مسکری حرامست و کلینی در حدیث دیگر روایت کرده که فرمود هر چه بسیارش مست
میکند اندکش حرامست و باین مضمون احادیث دیگر وارد شده و اما مداوا و معالجه نمودن بمسکر یا
شراب پس روایت کرده‌اند کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله از ابو بصیر که گفت ام خالد عبدیه بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و من در خدمت آنحضرت بودم گفت فدای تو شوم قراقری
در شکم من بهم میرسد و اطبا فرموده‌اند که نبیذ را با آرد بو داده بخورم و من ترسیده‌ام که تو بان راضی نباشی خواستم

که همینی را از تو سوال کنم حضرت فرمود که چه چیز مانع تو شده از خوردن آن گفت من دین خود را
بگردن تو انداختم و در وقتی که خدای تعالی را ملاقات کنم خواهم گفت که جعفر بن محمد علیهما
السلام مرا امر و نهی فرمود پس آنحضرت بمن خطاب کرد و فرمود که یا ابا محمد نمی‌شنوی این زن
را بعد از آن با آن زن گفت که یک قطره از آن مچش زیرا که وقتی پشیمان خواهی شد که جانت
باینجا رسیده باشد و بدست اشاره بگلوی مبارک خود فرمود و این کلام را سه مرتبه اعاده
فرموده گفت فهمیدی آن زن گفت بلی بعد از آن فرمود که نبیذ را آنچه مسکر باشد اندکش
را مچش میکند و این کلام را سه مرتبه فرمود و از عمر بن اذینه روایت کرده‌اند که گفت نوشتم بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب مردی که دوائی باو فرمایند از جهت بواسیر که از آن
بقدر سکرجه از نبیذ که رسیده باشد بخورد و مقصد آن مرد از خوردن آن نبیذ لذت و مستی نیست بلکه
مطلبش معالجه مرضست حضرت در جواب فرمود که نخورد آن دوا را و اگرچه بقدر یکجرعه باشد و فرموده
که خدای عز و جل در هیچ یک از چیزها که حرام کرده دوا و شفا قرار نداده و از علی بن اسباط روایت
کرده‌اند که گفت پدر من خبر داد مرا که نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی با آنحضرت
گفت که من آزار بواسیر دارم و بمزاج من چیزی بغیر از نبیذ موافق نیست حضرت فرمود که
ترا چه کار است با چیزی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله حرام کرده‌اند و این کلام را سه مرتبه فرمود
بعد از آن فرمود از این خیسانیده یا مالیده بخور که شب بخیسانی و صبح بخوری یا صبح بخیسانی و شب
بخوری آن مرد گفت که این باعث نفخ شکم میشود فرمود که من بهتر از این چیزی بتو نشان دهم
بر تو باد بدعا که دعا از همه دردی شفاست راوی میگوید که گفتیم اندک و بسیار آن حرامست
فرمود بلی اندک و بسیارش حرامست و از حلبی روایت کرده‌اند که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام از حال دوائی که بشراب خمیر کرده باشند فرمود که نه والله دوست نمیدارم که نگاه
بان کنم پس چگونه مداوا بان کنم بتحقیق که آن از بابت پیه خوک یا گوشت خوکست و جمعی از
مردم مداوا بان میکنند و از معویة بن عمار روایت کرده‌اند که گفت مردی از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام سوال کرد از کشیدن شراب بچشم فرمود که خدای تعالی در چیزی از آنها که حرام
کرده شفا قرار نداده و از مروک ابن عبید روایت کرده‌اند که او از مردی روایت کرده که حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که کسی که میلی از چیزی مست کننده بچشم کشد خدای تعالی میلی از آتش
جهنم بچشم او میکشد و کلینی رضی الله عنه از حلبی روایت کرده که پرسیدم از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام از حال دوائی که بشراب خمیر کنند حضرت فرمود که دوست نمیدارم که نگاه باو
کنم تا آنکه بو کنم آنرا و در باب آنکه استشفا بدو او سر که ببینند خمیر کرده باشند خوب نیست در حدیث
دیگر روایت کرده و عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
مردی پیر از آنحضرت پرسید که من دردی دارم که از برای آن نبیذ می خورم و وصف کرد نبیذ را
که چه نوع میسازند فرمود که چرا از آب نمیخوری که خدای تعالی هر صاحب حیوتی را از آن آفریده
گفت بمزاجم موافق نیست فرمود که چرا عسل نمیخوری که خدای تعالی فرموده که در آن شفاست
از برای مردمان گفت بدستم نمی آید فرمود که چرا شیر نمیخوری که گوشت از آن روئیده و
استخوان از آن سخت شده گفت موافق مزاجم نیست فرمود که آیا تو میخواهی که من ترا امر بخوردن
شراب کنم لا والله نمیکنم و در طب الائمه از حلبی روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از حال دوائی که بشراب خمیر میکنند و نمیتوان بچیز دیگر خمیر کرد و چنین
موضعی محل اضطرار است حضرت فرمود که لا والله حلال نیست هیچ مسلمانی را که نگاه باو کنند
پس چگونه مداوا باو توانند کرد و او بمنزله پیه خوکست که جزو دوائی میشود که آن دوائی او حکم آن میشود
پس شفا ندهد خدای تعالی هر کسی را که شفای او در شراب و پیه خوک باشد و ابن بابویه رحمه الله
در عیون اخبار الرضا در حدیث شرایع دین که آنحضرت علیه السلام از برای مامون نوشته اند
کرده که از جمله آنها حرام کردن شرابست و حرام کردن هر مست کننده و آنچه بسیارش مست
کند اندکش حرامست و کسی که مضطر باشد نمیباید که شراب بخورد زیرا که شراب او را میکشد و در
علل الشرایع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده که مضطر شراب نخورد
زیرا که شراب غیر شر چیزی بر وی نمی افزاید و از برای آنکه اگر شراب بخورد او را میکشد پس نمیباید که قطره
از او بخورد و گفته که بعضی چنین روایت کرده اند که غیر تشنگی چیزی بر وی نمی افزاید و این احادیث
چنانچه قبل ازین اشاره بآن شده دلالت میکند بر آنکه در حال اضطرار هم خوردن شراب جایز
نیست و اما آنچه دلالت بر جواز میکند یکی حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب روایت

کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده در باب مردی که کوفت چشم دارد و باد و سبل نموده
اند که بشراب خمیر میکنند فرمود که خبیث است مثل میته پس اگر مضطر باشد از آن بچشم بکشد
و این حدیث معارض دو حدیث سابق نیست زیرا که آنها دلالت بر حرمت خوردن
شراب میکنند در حال اضطرار و این حدیث دلالت بر جواز چشم کشیدن سرمه میکند که بشراب خمیر
شده باشد و میانه این دو حکم تعارضی نیست اما منافات با احادیثی دارد که دلالت
میکند بر آنکه کسی که یک میل از آن بچشم کشد میلی از آتش بچشمش میکشند و میتوان احادیث
منع را حمل کرد بر صورت عدم اضطرار و عدم انحصار دوا یا بر ضعیف اما بعید است و احادیثی
که دلالت میکند بر آنکه حرام دوا نمیشود منقولی احادیث معتبره بر تقدیر ازین حدیث حکم
جواز خوردن مسکر در حال ضرورت ظاهر نمیشود و دیگر حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله از محمد بن
عبد الله روایت کرده که او از بعضی از اصحاب خود روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که چرا خدای تعالی شراب و میته و خون و گوشت خوک را حرام
کرده فرمود که خدای تعالی حرام نکرده است این چیزها را بر بندگان خود و حلال کرده چیزهای
دیگر را از برای رغبتی که داشته باشد در چیزهائی که حلال کرده و از برای عدم رغبتی که او را در
چیزهائی باشد که حرام کرده بلکه خلایق را آفریده و میدانسته که بدنهای ایشان بچه چیز بر پا میماند
و بکار ایشان می آید پس آنرا بر ایشان حلال کرده و مباح ساخته از روی تفضلی که بر ایشان فرموده و بر
مصلحت ایشان و میدانسته که چه چیز بایشان ضرر میرساند پس ایشان را از آن نهی کرده و بر ایشان حرام کرده بعد
از آن از برای مضطر مباح کرده و در آن وقتی که بدن او بی آن بر پا نمی ماند او را امر کرده که بقدری که حیات
باقی ماند از آن اخذ نماید بعد از آنکه فرمود که خوردن میته کسی آن نزدیک نمیشود و از میته خوردن مگر آنکه
بدن او ضعیف میشود و جسمش لاغر میشود و قوتش میرود و نسلش منقطع میشود و کسی که خورنده میته باشد نمی میرد
مگر بموت فجأة و اما خون پس خوردن آن باعث تولد آب زرد میشود و از آن نحیف میشود و دهنش بو میشود و خلقش
را تغییر میکند و آدمی را بد خلق میکند و دل را سخت میکند و مهربانی و رحمت را کم میکند تا آنجائی که اگر کسی
نمی باشد از آنکه فرزند خود را و پدر خود را بکشد و ضرر بخویشان و مصاحبان خود رساند و اما گوشت خوک را
پس خدای تعالی جماعتی را مسخ کرده بصورتهای مختلف مثل خوک و میمون و خرس و سوسمار و بعد از آن

نهی فرموده از خوردن حیواناتی که آنها شراب نوشانیده باشند از برای آنکه مردم از آنها انتفاع بجویند و توبه
الهی را سبک نگیرند و اما خمر پس خدای تعالی او را حرام کرده از جهت فعلی که از شراب می آید و فسادها
که باعث آن میشود و فرموده که کسی که مدمن شراب باشد بعینه مثل کسی است که
بت پرستد و باعث رعشه در بدن او میشود و نور او را زایل میسازد و مروتش را باطل میکند و او را
میدارد که جرأت بر کارهای حرام کند مانند خون ناحق ریختن و زنا و اعتماد بر دوستی او نیست وقتی که مست
شده میشود که بجهد بر یکی از زنانی که محرم او باشند و نفهمد که چه میکند و شراب نمی افزاید بر صاحبش مگر هر قسم
اقسام بدی را و این حدیث بحسب ظاهر دلالت میکند بر آنکه در وقت ضرورت هرگاه بدن انسان بی خوردن
شراب بر پا نماند جایز باشد خوردن بقدر ضرورت و از احادیث سابقه خلاف این معنی ظاهر میشود و این حدیث
سندش مجهول است و مرسل است و احادیث سابقه اکثر و اقوی است اما این حدیث چون مخصوص وقت
ضرورت هلاکست خاص است و آنها عام و خاص اگر در قوت مثل عام باشد مقدم است بر عام و با وجود
ضعف سند احادیثی که قبل از این گذشت که مضطر شراب نمیتواند خورد هم معارض این حدیث است از آنها
ظاهر میشود که مضطر شراب نتواند خورد و جمع میان این حدیث و احادیث نهی از عدد او بر تقدیری که صحیح
باشند میتوان کرد بآنکه دلیل جواز را تخصیص دهند بصورت خوف هلاک یا علم بنفع دادن و احادیث عدم علاج را
حمل بر ضرورت ادنی از آن نمایند و احادیث نهی را بر خلاف این صورتها حمل کنند و با احادیث نهی از
خوردن شراب در حال اضطرار هم بعضی از این وجوه جمع میشود و آنها محمول بر غالب اوقات خواهند بود و دیگر
حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله از عمار ساباطی روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند
که مردی از تشنگی بحدی میرسد که خوف هلاک دارد و شرابی بدستش می افتد فرمود که بقدر رفع عطش از آن
بخورد و این حدیث بحسب سند اقوی از حدیث سابق است اما مخصوص ضرورت تشنگی است و دلالت ندارد
بر جواز مداوا و وجه جمع از آنچه گذشت معلوم شد مجملاً این مسئله در کمال اشکالست باید که خدای
تعالی نکند او را که کسی بچنین ورطه گرفتار شود و در مداوائی که خوف هلاک و فساد عضوی نباشد یا اگر باشد
معلوم و مظنون بظن قوی نباشد شکی نیست در آنکه مداوا بمسکر خصوصا خمر بلکه بهر چیز حرامی حرام است
و فرقی که هست آنست که مداوا بطریق مالیدن و سرمه کشیدن و امثال آنها نه بعنوان خوردن در
بعضی از چیزهای حرام دیگر غیر مسکر شاید مضایقه نداشته باشد و در مسکر همه حرام است و جائی که خوف هلاک

یا اضطرار و مظنون باشد و معلوم بعلم عادی نباشد محل اشکالست و الله تعالی یعلم و بدانکه همچنانکه
خوردن شراب و مسکرات حرام است نشستن بر سر سفره که در آنجا شراب یا مسکری بخورند و خوردن
چیزهای دیگر هم حرام است و بر این معنی احادیث دلالت میکند از آنجمله کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما
روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که
ایمان بخدای تعالی و بروز قیامت داشته باشد باید که چیزی نخورد بر مائده که در آنجا شراب خورند
و از هرون بن الجهم روایت کرده اند که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همراه بودیم در حیره وقتی که
پیش منصور دوانیقی آمده بود و یکی از لشکریان منصور پسر خود را ختنه میکرد و طعامی مهیا کرده بود و طلبیده
بود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلبیده بود و در اثنائی که آنحضرت بر سر سفره نشسته چیزی
میخورد یکی از جمله اهل مجلس آب طلبید پس قدحی شراب باو دادند چون قدح را بدست گرفت
آنحضرت از سر سفره برخاست پرسیدند که سبب برخاستن شما چه بود فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که ملعونست کسی که بنشیند بر مائده که در آنجا شراب خورند و از عمار ساباطی روایت کرده اند که
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از حال مائده که بر آنجا شراب گذشته خورند فرمود که
باید حرام است و ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی که مشتمل بر چهارصد
حکمت روایت کرده که فرمود چیزی میاشامید بر مائده که در آن شراب خورند زیرا که بنده نمیداند
که کی گرفتار میشود و بعضی گاه باشد که لعنت الهی و عذاب بر اهل مجلس نازل شود و در بعضی دیگر
بعضی روایات وارد شده که همنشینی با شرابخواران مکنید زیرا که لعنت الهی وقتی که نازل میشود همه اهل مجلس را
فرو میگیرد و وارد شده که کسی که همنشینی با شرابخوار میکند روز قیامت کور محشور میشود و در بعضی
بود و علامه و بعضی از متأخرین گفته اند که بر سر مائده که فعل حرامی کنند آنچه می خورند حرام است و اظهر واجبست
برخاستن حتی آنکه بر مائده که غیبت مؤمنی کنند چنانچه متعارفست که گوشت برادران مؤمن را بر سر سفره میخورند
چیزی خوردن حرام است و برخاستن واجب و شکی نیست در آنکه اگر برخاستن آن شخص باعث آن شود
که ایشان ترک آن فعل حرام کنند و خوف ضرری از ایشان نباشد نشستن جایز نیست زیرا که نهی
از منکر با وجود شرایط واجبست و بدانکه در احادیث وارد شده که فقاع خمر است و فقاع چیست آن
معلوم نیست که چه چیز است و بعضی از علما گفته اند که فقاع را از شیره جو یا مویز میسازند و اگر جوش نخورد

نباشد مرکّا معلوم میشود که اجماع بران منعقدست که حرامست نقل اجماع کرده اند برآنکه شیره انگور که
جوش بیاید پیش از آنکه دو ثلثش برود حرامست و بعضی گفته اند که بعد از جوشیدن و قوام بهم رسانیدن
حرام میشود و در نجاستش خلافست و می پخته که از شیره انگور سازند پیش از آنکه دو ثلثش برود حرامست
و اگر بعد از دو ثلث سازند حلالست و آنچه مسموع شده آنست که اکثر آنچه میسازند پیش
از رفتن دو ثلث میباشد و در بعضی احادیث وارد شده که می پخته حرام خمرست و حد شرب خمر و هر
چیزی که مست کننده باشد هشتاد تازیانه است و بعد از مکرر حد و ترک ننمودن واجب القتل میشود و
خلافست در آنکه در مرتبه سیم میکشند یا در مرتبه چهارم والله تعالی اعلم **مبحث دویم** از جمله کبایر که
در حدیث امامش و حدیث شرایع دین واقع شده خوردن میته و خون و گوشت خوک است و گوشت حیوانی
که از برای غیر خدای تعالی ذبح کرده باشند و اسم خدای تعالی در وقت ذبح آن مذکور نشده باشد
مثل آنچه کفار از برای بتهای خود ذبح میکردند و نام بتها را در وقت ذبح ذکر میکردند و کسی که مضطر باشد و چیزی
دیگر بدستش نیاید از اینها میتواند خورد بشرط آنکه باغی یا عادی نباشد که ایشانرا جایز نیست خوردن
از اینها در حال اضطرار بلکه میباید نخورند تا از گرسنگی بمیرند و باغی کسی است که بر امام زمان خروج کرده
باشد یا کسی که از روی لهو و لعب از برای شکار کرده و مطلبش از شکار انتفاع معاش نبوده باشد و عادی
قاطع طریق یعنی راهزن یا دزد است و بعضی باغی و عادی را بوجه دیگر تفسیر کرده اند و آنچه مذکور شد از بعض اخبار
ظاهر میشود و چون قبح و شناعت این امور در کمال ظهورست احتیاج بذکر آنچه درین ابواب مذکور شده
نیست لهذا این چهار نوع را در یک قسم ذکر کردیم **مبحث سیوم** از جمله کبایر میسرست یعنی قمار چنانچه
از دو حدیث مذکور معلوم میشود و هرچه برد و باخت بآن کنند داخل قمارست و علما گفته اند که اطلاق
بازی کردن با آلات قمار بردن چیزی نباشد بلکه غرض قوت فکر و حذاقت طبع باشد چنانکه بعضی
در شطرنج را کمال میدانند هم حرامست و آیه تحریم میسر قبل از نزول آیه تحریم شراب مذکور شده و احادیث
درین باب بسیارست از آنجمله روایت کرده اند کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم که چون خدای عز و جل بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه فرستاد که انما الخمر والمیسر و
الانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه پرسیدند که یا رسول الله انصاب چیست
فرمود که آنچه از برای بتان خود ذبح کنند گفتند ازلام کدام است فرمود که تیرهاست که ذبیحه را با آن قسمت

میکردند

میکردند تا بآن قسمت خود را معلوم میکردند و در تفسیر ازلام خلاف کرده اند بعضی گفته اند که ازلام ده تیر
بوده که هر کدام نامی داشته باین ترتیب فذ و توأم و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی و این
هفت نصیب داشته اند و فذ یک حصه و توأم دو حصه همچنین تا معلی که هفت نصیب و صاحب هفت حصه است و سه تیر دیگر که
سفیح و منیح و وغد باشند حصه نداشته اند و میان عرب شایع بوده که شتری بخر میده اند و این تیرها را که بر کدام
از هفت اول بقدر حصه نوشته بوده بترتیب و سه تیر آخر بر آنها چیزی ننوشته بوده اند همه را در
کیسه میکرده و برهم میزده اند و شخصی میداده اند که یک یک از آنها را بیرون آورد و هر کدام را بنام یکی
از جمعی که این بازی میکرده اند بدهد و بعد از آنکه قسمت میشده آن جماعت که تیرهای آخر که مذکور شد
که نصیب نداشته باشند میداده چیزی از زر شتر با ایشان میداده اند و قیمت شتر را از ایشان
میگرفته اند و آن هفت کس که هفت تیر اول بدست ایشان می آمده شتر را میان خود بقدر حصه
تیرها قسمت میکرده اند پس کسی که تیر اول که فذ نام دارد بنام او بیرون میامده یک حصه میبرده و صاحب توأم دو
حصه و صاحب رقیب سه حصه و همچنین تا صاحب معلی که هفت حصه میبرده و کسی که چیزی عظیم
نصیب او میشده میگفته اند فاز بالقدح المعلی یعنی آن تیر بدستش آمد که نصیبش از همه بیشتر است
و ازلام باین معنی نوعی از قمارست آنرا علیحده ذکر کردن میتواند بود که از جهت آن باشد
که شیوعش در میان عرب زیاده از باقی انواع قمار بوده و با وجود آنکه از قسم قمارست شتری را
که میکشته اند بغیر وجه شرعی ذبح میشده و ذبح بران وجه منهی عنه و مخالف رضای الهی است
و بعضی گفته اند که ازلام سه تیر بوده که بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی یعنی خدای من مرا
امر فرموده و بر یکی نوشته بوده که نهانی ربی یعنی خداوند من مرا نهی فرموده و بر یکی چیزی
ننوشته بوده اند و چون اراده کاری داشته اند تیرها را در کیسه کرده برهم میزده و یکی را بیرون
می آورده اند اگر اولین بیرون می آمده میکرده اند و اگر دویمین بیرون می آمده ترک مینموده اند و اگر
سیمین بیرون می آمده مرتبه دیگر میکرده اند و ازلام باین معنی از قبیل استخاره است بغیر وجه شرعی و
بعض ایشان این امر و نهی از قبیل وحی بوده و تخلف از آن جایز نمیدانسته اند چنانچه بعضی از عوام
باستخارهایی که در شرع وارد نشده و تفالاتی که وضع نموده اند اعتقاد عظیم میدارند و معنی اول از
ائمه علیهم السلم منقولست و بلفظ استقسام مناسب تر است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

روایت کرده اند که اسحق بن عمار از آنحضرت سؤال کرد که اطفال بازی تخم مرغ و گردو میکنند و قمار
با آن میبازند فرمود که از آن مخور که حرام است و از آنحضرت روایت کرده اند که نهی فرمود از آنکه
کسی بخورد از گردو که اطفال از قمار بیارند و فرمود که آن سحت است و سحت بمعنی حرام است کلینی
رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر قول الهی فاجتنبوا
الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور فرمود که رجس از بتها که خدای تعالی امر باجتناب
از آن کرده شطرنج است و قول باطل خوانندگیست و از آنحضرت روایت کرده که فرمود خدای
تعالی در شبی از شبهای ماه مبارک رمضان جمعی را از آتش جهنم خلاص میکند مگر کسی که افطار
بچیزی مست کننده کرده باشد یا صاحب عداوت یا بدعت یا صاحب دو شاه باشد یعنی کسی
که صاحب دو شاه گفته است مقصود شطرنج و از آنحضرت روایت کرده که سؤال کردند از حلال
شطرنج فرمود که بازی مجوسان را با ایشان بگذارید که خدای تعالی آن بازی را لعنت کناد یا لعنت کرده
و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که مردی از اهل بصره بآنحضرت گفت که فدای تو
شوم من با جمعی می‌نشینم که شطرنج بازی میکنند و من بازی نمیکنم اما نگاه میکنم فرمود که چه
ترا با مجلسی که خدای تعالی نظر باهل آن نمیکند و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده که فرمود کسی که نگاه بشطرنج میکند مثل کسی است که باتش جهنم نگاه کند و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود فروختن شطرنج حرام است و خوردن قیمتش سحت است
و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن با آن شرک است و سلام کردن بر کسی که شطرنج بازی
کند معصیت کبیره و هلاک کننده است و کسی که دست در شطرنج میکند مثل آن کسی است که
دست در گوشت خوک فرو برده باشد و نماز صحیح او صحیح نیست تا وقتی که دست خود را نشوید
همچنانکه از دست گذاشتن بگوشت خوک میشوید و کسی که نگاه بشطرنج میکند مثل کسی است
که نگاه بفرج مادرش کند و کسی که بازی میکند و کسی که نگاه بشطرنج میکند در وقتی که دیگری بازی میکند
و کسی که سلام میکند بر بازی کننده در وقت بازی همه در گناه مساویند و کسی که می‌نشیند ببازی
شطرنج پس باید که جای خود را در جهنم مهیا سازد و آن زندگی حسرت او خواهد بود در روز قیامت
و حذر کن از همنشینی بازی کنندگان که ببازی خود فریفته شده باشند زیرا که از جمله مجالسی

که اهلش محل غضب الهی شده اند و هر ساعت منتظر غضبند و چون نازل شود ترا با ایشان فرو
خواهد گرفت و ابن بابویه رحمه الله اکثر مضامین این حدیث را در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده و
گفته که نرد بدتر است از شطرنج و جایز نیست بازی کردن بانگشتر و چهارده خانه و نه تعیین آنها
حتی آنکه بازی کردن اطفال بگردو قمار است و این مضامین در صحیفه الرضا هم مذکور است و در کتاب
جامع الاخبار از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود چون سر حضرت امام حسین علیه السلام
بشام بردند یزید لعنه الله امر کرد تا سر را گذاشتند و بر آن سفره کشیدند و خود و اهل مجلس خبیثش چیزی خوردند و
فقاع شرب کردند و بعد از آنکه فارغ شدند امر کرد تا سر مبارک آنحضرت را در طشتی گذاشتند و پارچه که
نقش شطرنج کشیده بودند بر آن طشت پهن کردند و نشستند ببازی شطرنج و حرف از آنحضرت و پدر
و جد او صلوات الله علیهم میگفت و استهزا میکرد و هر وقت که از همباز خود میبرد فقاع برمیداشت
و میخورد تا سه مرتبه و آنچه زیاد می‌آمد نزدیک طشت بر زمین میریخت پس هر کس از شیعیان ما باشند باید که
پرهیز کند از شرب فقاع و بازی کردن شطرنج و باید که یاد حضرت امام حسین علیه السلام بکند یا نام آنحضرت
را بزبان آورد و صلوات بر آنحضرت فرستد و لعنت کند یزید و آل یزید را تا خدای تعالی بسبب این گناهان
او را از نامه عملش محو کند هرچند بعدد ستاره‌های آسمان باشد و از آنچه گذشت ظاهر شد که هر قسم بازی
که برد و باخت با آن کنند قمار و حرام است حتی بازی تخم مرغ که اطفال میکنند و از جمله چیزهای شنیع که در بلاد
عجم هست و شنیع قمار است و علانیه بر سر بازارها بازی کردن حقه و صاد در ماه مبارک رمضان که بهترین
اوقات است و گرفتن مال از قمار بازان و عجیب‌تر آنست که بعضی از اقسام قمار که از آنجمله مالی حکم میکنند
مثل تخم بازی نهایت شیوع دارد و در وجه دکانها از آنست میکنند و بعضی از حکام که گاهی در عید
رفع بعضی از مشروعات میشوند منع میکنند با آنکه همه عقلای عجم میدانند که بقطع نظر از آنکه شنیع چنین فسق
در بلاد اسلام کمال شناعت دارد و باعث ضایع شدن اطفال مسلمانان و سبب اسراف بسیار و خسارتها
میشود بی آنکه منفعتی بکسی عاید شود و این نهایت بی پروایی و بی اهتمامی داشتن باحکام شریعت است والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم مبحث چهارم از جمله کبایر چنانچه در حدیث شرایع دین وارد شده اشتغال بملاهی
است و ملاهی در لغت آلات بازی را میگویند و لهو بمعنی بازی است و مراد از مشغول شدن بملاهی
بالمطلق بازیهاست چنانچه ظاهر لفظ است بحسب لغت یا نواختن و شنیدن سازهاست یا شامل هر دو

حرام است چون درین حدیث غنا علی حده مذکور نشده و آلت آنکه غنا از جمله کبایر است استماع آن نیز باطل
مذکور میشود و در حدیث اعمش در مقام شمردن کبایر فرموده که ملاهی که آدمی را مانع میشود از ذکر الهی مکروه
مثل غنا و زدن چیزهائی که تارها داشته باشد و مراد از مکروه درین مقام معنی حرام است که اصطلاح
فقهاست بلکه بمعنی حرام است و اطلاق مکروه بر حرام در احادیث بسیار است و بمعنی مکروه چیزیست
که خدای تعالی آن را نهی نموده و در آنکه سازها همه مطلقا حرام است خلافی میانه علمای شیعه نیست
مگر در دف بلا جلاجل که بعضی از علما در نکاح و ختنه تجویز کرده اند و علامه و ابن ادریس آن را هم حرام
میدانسته اند و احادیث در باب حرمت سازها بسیار است از انجمله محمد بن یعقوب کلینی رضی الله
عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود وقتی که حضرت آدم علیه السلام از دنیا
رحلت کرد شیطان و قابیل شماتت و خوشحالی بموت حضرت آدم کردند و در زمین با یکدیگر بیکجا جمع
شدند و معازف و ملاهی یعنی سازها و بازیها بالخصوص سازها را از برای شماتت بآنحضرت وضع
کردند پس هرچه در زمین ازین چیزهاست که مردم از آن لذت میبرند از انجمله است و از آنحضرت
روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که شما را نهی میکنم از زفن یعنی رقص کردن و بازی
کردن و از مزمار که آن نائی است و از کوبات یعنی طبل یا بربط یا نرد یا شطرنج و از کبرات یعنی طبل
دو سر یا کمیر و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که خدای تعالی نعمتی باو بدهد و در وقت آن
نعمت نای حاضر کند کفران آن نعمت کرده و کسی که مصیبتی باو رسد و در آن مصیبت آن نائی یعنی نی
که بیاید کفران آن مصیبت کرده یعنی امتثال بمقتضای آن الهی نشده و از آنحضرت روایت کرده که فرمود
شیطانی هست که نام او قفندر است هرگاه در خانه کسی چهل روز بربط نوازند و مردان پیش آن خانه آیند
آن شیطان هر عضوی از اعضای خود را بر همان عضو میگذارد و بادی در و میدمد غیرت از آن
مرد برطرف میشود تا بحدی که بازنانش اگر عمل قبیح کنند بدش نمی آید و از آنحضرت روایت کرده که
زدن عود یا آواز عود نفاق را در دل میرویاند همچنانکه آب سبزه را میرویاند و ابن بابویه رحمه الله در
کتاب امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که خدای تعالی مرا از برای رحمت بر عالمیان فرستاده و از برای آنکه برطرف و باطل سازم سازها و نایها
و آنچه عادت اهل جاهلیت است و بتهای ایشان و ازلام ایشان را و در خصال از آنحضرت روایت کرده

البته

پرسیده اند که شغل که است فرمود کسی که شراب خورد و طنبور نوازد و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود شش کس اند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و اصحاب نرد و
شطرنج و شراب و بربط و جمعی که مشغول میشوند بدشنام مادران و جماعت شاعران و در کتاب
علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده که شامی پرسید که کبوتر راعبی در خانه نگاه داشتن چون است فرمود
که نفرین میکند بر اهل سازها و کنیزان خواننده و نایها و عود و صاحب جامع الاخبار روایت کرده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که صاحب طنبور را در روز قیامت محشور میکنند طنبوری از آتش در دست گرفته
با روی سیاه و هفتاد هزار فرشته بر بالای سرش بدست هر یک گرزی و بر سر و روی او میزنند و در خصال
از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چهار چیز است که دل را
فاسد میکند و نفاق را در دل میرویاند همچنانکه آب درخت را میرویاند گوش دادن بلهو و فحش گفتن و رفتن
بدرخانه سلاطین و از پی شکار گشتن و مراد از لهو درین حدیث یا سازست یا مطلق چیزهای باطل
که آدمی را از ذکر خدای تعالی غافل سازد مثل خوانندگی و حکایتهای باطل و سازها و بر هر تقدیر شامل ساز
هست و در نهج البلاغه از نوف بکالی روایت کرده که گفت دیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شبی
از شبها که از خوابگاه خود برخاسته بود و نگاه کرد بستارها پس گفت یا نوف در خوابی یا بیداری گفتم
بیدارم یا امیرالمؤمنین فرمود یا نوف خوشا حال جماعتی که میل بدنیا ندارند و رغبت بآخرت دارند ایشان
قومی اند که زمین را بساط خود قرار داده اند و خاکش را خوابگاه خود و آبش را بوی خوش و قرآن را پیراهن زیرین
و دعا را جامه که بر بالای جامها پوشند یعنی قرآن از رسم بطالت نکشسته و تامل در معنی و مسایل احکام آن می
نمایند بمنزله پیراهن زیرین خود کرده اند که از ایشان جدا نمیشود و دعا را چون با خود در محافظت از
بلاها و مکاره و عذاب الهی میکنند مثل جامه کرده اند که خود را بآن از سرما و غیر آن حفظ میکنند بعد از آن
فرمود که ایشان دنیا را قطع نموده اند بطریقه حضرت مسیح علیه السلام یا نوف بدرستی که حضرت داود علیه السلام
در چنین ساعتی از شب برخاست و گفت این ساعتی است که درین ساعت هیچ بنده از بندگان خدا
خود چیزی سؤال میکند که مستجاب نشود مگر آنکه عشار باشد یعنی آنکسی که ده یک از اموال تجار و مترددین بگیرد
یا عریف باشد یعنی رئیس یا نقیب که پایین تر از رئیس است یا شرطی و ایشان جمعی از اعوان
سلاطین اند که علامتی خاص میدارند یا صاحب عرطبه یا کوبه باشد و عرطبه طنبور است و کوبه طبل است

وبعضی برعکس گفته اند و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه ذکر کرده و احادیث آوا است که مومن
احادیث را ذکر کنند که چیز خیر از زدن صنج زیرا که شیطان وقت صنج زدن پای خود در اسرار او می خیاند
و نمازکه از او میگیرند و کسی که در خانه او چهل روز طنبور بماند مغضوب خدای عز و جل میشود و بیست و پنجم از جمله کبائر
چنانچه از احادیث ظاهر میشود غنا است یعنی خوانندگی و در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست
و بعضی از انواع غنا را بعضی از ایشان استثنا نموده اند چنانچه انشاء الله تعالی مذکور میشود و اگرچه در صنع این
مختصر برای استدلال و تحقیق مسائل نیست اما چون بسیاری از طلبه از شنیدن غنا رغبت تمام دارند و بشبهه
چند درین باب جمعی را عارض شده و از نزدیک بآن رسیده که حرمتش منسوخ شود بلکه بعضی آنرا عبادت میدانند
بنابرین چند مقدمه که اثبات حرمت و قبح این فعل موقوف بر آنهاست مذکور میشود مقدمه اول در تفسیر غنا
و بیان معنی آن بدانکه بعضی از اهل لغت مثل صاحب صحاح و غیر او غنا را بآنکه تفسیر خبرهای شایع و متعارف در زمان
بعرف میکنند غنا را تفسیر نموده اند و بعضی از اهل لغت و فقهای شیعه رضوان الله علیهم یعنی غنا را بیان نموده اند
واگرچه کلام ایشان خالی از اختلافی نیست اما از جمیع تفاسیر ظاهر میشود که آنچه شایع شده که از آن احتراز نمی
کنند غنا است و کلام هر یک را ذکر میکنیم تا این معنی ظاهر شود اما تفاسیری که اهل لغت کرده اند از جمله صاحب
نهایه گفته که کل من رفع صوته و والاه فهو عند العرب غناء یعنی هر کس که آواز خود را بلند کند و پی
در پی کند آن را عرب غنا گویند و بنابرین تغییر هر قسم خواندنی خواه باعث طرب و تغییری باشد یا نشود و خواه
نشود و خواه خوب باشد و خواه بد همه غنا خواهد بود و ظاهر آنست که در معنی غنا بحسب لغت خوبی آواز دخل
باشد زیرا که همچنانچه در عرف عجم خواننده که خوب و بد میباشد در عرف عجم هم غنا دو قسم میباشد و خواننده بد
هم خواننده گفته است اما چون بدست کسی گوش نمیکنند و احتیاج بحرام کردن ندارد و اگر خواننده را از جهات
آواز او را خود لذتی برو بنابر آنکه طرب در معنی غنا دخل باشد نسبت باو بقول همه حرام خواهد بود و اگر در معنی طرب
جمعی اعتبار کرده اند این معنی در کار باشد که عرفا گویند باعث طرب میشود و جمعی از شنیدن او ملتذ شوند چنین
خواننده کی شاید حرام نباشد و بنابر اعتبار اول که تغیر باشخاص مختلف شود بر او حرام و بر دیگران که لذت نبرند
حلال خواهد بود و معنی پی در پی کردن آواز که صاحب نهایه گفته ظاهر آنست که ترجیع باشد و معنی ترجیع مذکور
میشود و صاحب قاموس گفته الغناء ککساء من الصوت ما طرب به یعنی غنا بر وزن کسا از جمله
آوازها چیزیست که طرب باو حاصل شود و کلام زمخشری هم باین معنی اشعار دارد و بنابرین هر آوازی که باعث

طرب شود غنا خواهد بود خواه ترجیع داشته باشد و خواه نه و از کلام ابو عبید که صاحب نهایه نقل کرده ظاهر میشود
که ترجیع را غنا نامیده اند پس از مجموع سخنان ایشان ظاهر شد که آنچه ترجیع و طرب هر دو داشته باشد البته غنا است
و بنابر گفته بعضی آوازی که طرب آورد اگرچه ترجیع نداشته باشد هم غنا است و بقول بعضی آوازی که ترجیع
و طرب نیاورد هم غنا است و هرگاه هر دو جمع شود باتفاق غنا است و اما معنی ترجیع پس صاحب صحاح گفته
که ترجیع الصوت ترديده في الحلق كقراءة اصحاب الالحان یعنی ترجیع آواز گردانیدن آواز است
در حلق مثل خواندن صاحبان لحنها و لحن را همه اهل لغت قریب بمعنی غنا مثل طرب آوردن و ترجیع و خوب
خواندن تفسیر کرده اند و صاحب قاموس گفته الترجیع ترديد الصوت في الحلق یعنی ترجیع گردانیدن
آواز است در حلق و صاحب نهایه گفته الترجیع ترديد القراءة و ترجیع را تصویر نموده بآنکه گوید آآآ
آآ و غیر ایشان از اهل لغت هم قریب باین الفاظ ذکر کرده اند و اما طرب پس صاحب صحاح گفته الطرب خفة
تصيب الانسان لشدة حزن او سرور یعنی طرب سبکی است که بآدمی میرسد از برای بسیاری
اندوه یا خوشحالی و صاحب مجمل اللغة نیز چنین گفته و زمخشری در اساس گفته هو خفة من سرور او هم
یعنی طرب سبکی از خوشحالی یا دلگیری است و در قاموس گفته الطرب محركة الفرح والحزن یعنی
طرب بفتح طا و را بمعنی خوشحالی و اندوه است و در نهایه طرب را تفسیر نموده و از کلام اهل لغت ظاهر میشود
که لفظ تغنی و تطریب و ترجیع و لحن و تغرید و ترنم هر یک را بجای دیگری استعمال میکنند و بعضی تفسیر می
کنند و هیچ یک از ایشان در معنی غنا غیر ترجیع و طرب امری اعتبار نکرده اند پس باتفاق هر آوازی که مشتمل
بر ترجیع و طرب هر دو باشد غنا خواهد بود و ترجیع همانست که باصطلاح خوانندها تحریر میگویند و طرب
حرکتی است که در طبع هم میرسد از سرور و اندوهی که بسبب شنیدن سازها و آوازهای خوش حاصل میشود
و اما آنچه فقها رضوان الله علیهم در تفسیر غنا و حکم آن ذکر کرده اند از جمله محقق در شرایع گفته که مد الصوت
المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله وترد شهادته سواء كان في شعر او قرآن ولا بأس
بالحداء یعنی کشیدن آوازی که مشتمل باشد بر ترجیعی که باعث طرب شود و کسی که چنین کاری کند حکم
بفسق میکنند و گواهیش را رد میکنند خواه در شعر باشد و خواه در قرآن و باکی نیست خواندن حداء
علامه در تحریر گفته که الغناء حرام وهو مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله وترد
شهادته سواء كان في شعر او قرآن وكذا مستمعه سواء اعتقد اباحته او تحريمه ولا

باس بالحداء وهو الانشاد الذي يساق به الابل يجوز فعله واستماعه وكذا نشيد
الاعراب وساير انواع الانشاد ما لم يخرج الى حد الغناء يعني غنا حرامست و آن كشيدن
آواز نيست كه مشتمل باشد بر ترجيع طرب آورنده و كسي كه حكم كند بفسقش ميكند و كواهيش پذيرفته نشود خواه
آنكه غنا در شعر باشد يا قرآن و همچنين كسي كه كوش بآن اندازد خواه اعتقادش آن باشد كه مباحست
و خواه حرام داند و حدا باكي نيست و آن خواندنيست كه بآن شتر را ميرانند و جايزست خواندن
و كوش كردنش و همچنين خواندن اعراب و ساير انواع خواندن مادام كه بسر حد غنا نرسد و شيخ شهيد در
دروس كفته در سلك آنهايي كه حكم بفسقشان ميكند كه والمغني بمد صوته المطرب المرجع و
سامعه وان كان في القران او اعتقد اباحته ويجوز الحداء للابل يعني حكم ميكند بفسق
كسي كه غنا كند باينكه آوازش را ممدود كشد با وصف طرب و ترجيع و اكرچه در قرآن باشد يا اعتقادش
آن باشد كه مباحست و جايزست حدا از براي شتر و علامه رحمه الله در ارشاد كفته و ترد شهادة
اللاعب بالالات القمار وسامع الغناء وهو مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب
ان كان في قران و فاعله يعني رد ميكند شهادت كسي را كه قمار بازي كند و غنا شنود و آن كشيدن
آواز نيست كه مشتمل باشد بر ترجيع طرب آورنده اكرچه در خواندن قرآن باشد و همچنين آن كسي كه غنا
ميكند و شيخ علي رحمه الله در شرح قواعد بعد از آنكه تعريف شيخ شهيد را كه مذكور شد نقل كرده بروجهي كه ظاهر
ميشود كه آن تعريف را پسنديده كفته كه وليس مطلق مد الصوت محرما وان مالت اليه القلوب
ما لم ينته الى حيث يكون مطربا بسبب اشتماله على الترجيع المقتضي لذلك يعني بر كشيدن
آواز حرام نيست اكرچه طبعها بآن ميل كند مادام كه منتهي نشود بحدي كه باعث شود از جهت آنكه مشتمل باشد
بر ترجيعي كه باعث آن طرب شود و ابن ادريس رحمه الله در سرائر كفته فاما المحظور على كل حال فهو
محرم يعني آنچيزي كه ممنوعست فعل آن در هر حالي پس آن حرامست بعد از آن كفته كه و جميع ما اطرب
من الاصوات والاغاني يعني از جمله چيزهاي محرم هر چيزيست كه باعث طرب شود از آوازها و
سازها و بنا برين تعريف هر خواندني كه باعث طرب شود حرامست خواه ترجيع داشته باشد و خواه نه
و علامه رحمه الله در قواعد كفته كه والغناء حرام يفسق فاعله وهو ترجيع الصوت ومده
كذا يفسق سامعه قصدا سواء كان في شعر او قران ويجوز الحداء يعني غنا حرامست و كسي

كه

كه حكم بفسقش ميكند و آن ترجيع آوازست و كشيدن آن و همچنين حكم ميكند بفسق شنونده آن هركاه
دانسته شود خواه آن غنا در قرآن باشد و خواه در شعر و جايزست حدا و بنا برين تعريف هر خواندني
كه مشتمل باشد بر ترجيع خواه باعث طرب شود و خواه نشود غنا خواهد بود و از تعريفاتي كه مذكور شد ظاهر
ميشود كه آنچه مشتمل باشد بر ترجيع و طرب هر دو باتفاق غناست و ظاهر آنست كه چون خالي از آواز طرب
صوت با ترجيع خالي از وصف طرب آوردن و همچنين صوت طرب بي ترجيع غنا باشد بعضي از آن
طايفه بذكر ترجيع و بعضي بذكر اطراب اكتفا نموده اند و در عرف عرب خوانندكيهاي متعارف كه بر
وصف ترجيع و اطراب اشتمال دارد همه را غنا ميدانند بلكه خوانندكي شخصي كه حسن صوتي نداشته
باشد آنرا نيز غنا ميدانند اما غناي بد و در بعضي غنا اكر اطراب با خود داشته باشد چنين خوانندكي اكر خوب
نبايد حرام نخواهد بود و اكر با خود داشته باشد حرام خواهد بود بي لذت و حاصل كلام آنكه خوانندكيهاي متعارف
خواه آنچه با سازها باشد و خواه غير آن و خواندن قرآن بتحرير و نغمه با حسن صوت و آنچه نوحه خوانان
بعد از اوان و در وقت سحر ميخوانند همگي غناست و در زمان حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله و در زمان
معصومين صلوات الله عليهم معين غير اوان در اوقات صلوات چيزي نبوده و حضرت پيغمبر صلي الله
عليه و آله دو موذن داشته يكي بلال و يكي ابن مكتوم و در ماه مبارك رمضان حضرت مقرر نموده كه بلال اذان
دوم بكويد چيزي ميتوانيد خورد و مناجات اول و دوي نبوده و اينها از جمله بدعتهاست كه بعد از زمان
پيدا شده و خالي از خرابي نيست كه مناجات كه نام سركوشي و سخن پنهان كفتن است با پروردگار
و فرياد كه راسته اند و كمان ميكنند كه در آن سحر چيزي كه حكمت اين شغل ميكنند و اكثري آنست كه عادت
نميكنند ثواب بسيار وارد شد باآنكه اصل اين فعل بدعت است و متضمن شعر خواندنست در مساجد و در
حديث صحيح وارد شده كه حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله فرمود كه هركاه كه بشنويد كه كسي در مسجد شعر ميخواند
بكوييد فض الله فاك يعني خداي تعالي دهنت را بشكند مساجد را از براي قرآن مقرر ساخته اند
و آنچه در شب ميخوانند از جهت ... هم بدعتست زيرا كه شعر خواندن در شب ... منهي عنه است حتي آنكه
در خواندن مدح اهل بيت باآنكه عبادتست در خصوص شب نهي واقع شده و آنچه در روز جمعه
جمعه ميخوانند مكروهي ديكرست و استغفاري را كه بطريق متصوفان در وقت چاشت جمعه ميخوانند و
صلوات نامش كرده اند از جمله بدعتست و از خداي تعالي با آواز بلند و فرياد منهي وارد شده و ذكرهاي

کرده ساجد میکنند و عبادتش میداشتند همه از جمله غنا و مشتمل بر بدعتهاست که مذکور شد و گاه هست که بعد از نماز
جماعت اشعار میخوانند بنغمه و کسی منع نمیکنند و کاش جمعی که مرتکب این مناهی میشوند اعتقاد نداشته باشند
که اینها عبادتست زیرا که در آنصورت آنچه گفته شد همین فسق خواهد بود و در صورت اعتقاد عبادت موافق
آنچه از احادیث سابق که در باب شرک مذکور شد ظاهر میشود در مرتبه شرکست و جمعی از فساق که
و ساز گوش میکنند چنان نیست که آنرا عبادت و موجب قرب خدای تعالی دانند و کسی که از برای خدای
مرتکب آن اعمال نشود با او دشمن نشوند پس از جهت مباحث فعل آنها شکل جمعی نخواهد بود که بدعت را سخن [illegible]
و با هر که موافقت نماید با ایشان دوست شوند و با دیگران دشمن و اگر چه امثال این سخنان بگوش جمعی
که عادت بمتابعت هواهای نفسانی کرده اند بد می آید اما طلب اظهار حقیقت و کسی که بخواهد گوش کند
مجملا در معنی غنا فرقی میانه شعر خواندن و قرآن خواندن و ذکر کردن نیست چنانچه علما و اهل لغت
تصریح نموده اند و هر جا که معنی غنا تحقق یافت حکم حرمت جاریست و آنکه جمعی میگویند که معنی غنا
کدامست و تا حرمت آنچه می شنویم ظاهر نشود بنا بر آنکه اصل در اشیا اباحتست جایز است گوش کردن
کلامیست باطل زیرا که دانستن خبرهائی که در شرع امر بآن شده باشد یا از آن نهی فرموده باشند طریق دارد
و چنان نیست که خدای تعالی بندگان خود را در حیرت گذاشته باشد و طریق دانستن معنی لفظی
که مأمور به یا منهی عنه باشد آنست که رجوع کنند بآیات و احادیث اگر از آنجا معلوم شود که آن لفظ
چه معنی دارد متابعت باید نمود و اگر ظاهر نشود اولا رجوع بعرف باید کرد یا بلغت عرب بنا بر خلافی که در این باب
کرده اند و هر گاه معلوم شود بمقتضای آن عمل باید نمود و کسی که خود نتواند از عرف و لغت معنی لفظ را معلوم کرد
میباید که رجوع کند بقول جمعی که محل اعتماد باشند و معانی الفاظ را دانند و طریقه اکثر علما اینست که اعتماد
مینمایند بر قول اهل لغت هر چند مخالف مذهب باشند و در جائی که صاحب صحاح یا مثل او معنی لغتی را بیان کرده
باشند اعتبار می نمایند و اگر همه متفق باشند کسی را اشکالی نمیماند و در بیان معنی غنا چنانچه قبل ازین مذکور شد اهل لغت
اتفاق دارند که مد صوت با ترجیع و اطراب غناست و فقها چنانچه دانستی با وجود آنکه در اکثر جاها در باب
ایشان نیست که الفاظ را تغییر کنند لفظ غنا را تفسیر کرده اند و کسی که اعتقاد بدین داشته باشد نگفته که کلام
ایشان با وجود اتصاف بعلم و ورع و درستی اعتقاد محل اعتماد نیست خصوصا هر گاه اهل لغت هم با ایشان
موافق باشند و اگر رد سخن ایشان در چنین جائی ممکن باشد اکثر احکام شریعت را انکار میتوان کرد و این انکار

عاقبت بالحاد منتهی میشود و این مسئله چنان نیست که مسئله اجتهادی باشد تا آنکه کسی گوید که شاید ایشان
درین مسئله اجتهاد کرده باشند و در اجتهاد خطا میرود و قول مجتهد میت چنانچه مشهور است اعتباری
ندارد زیرا که این مسئله لغویست نه مسئله اجتهادی و سخن بالکمال در بیان معنی غناست نه
حرمت غنا و اجتهاد در تغییر لغت دخلی ندارد با آنکه حرمت غنا محل اتفاقست نه اجتهاد چنانچه
مذکور میشود و بعد از آنکه ثابت شد معنی غنا کدامست گفتن که ما نمیدانیم غنا چه معنی دارد معنی ندارد و اگر
کسی خواهد که روز قیامت عذری داشته باشد همچنین عذرها خود را گول نمیزند و اگر بخواهد امثال این
جوابها بسیار میتواند گفت و بعضی از شبهها که در معنی غنا کنند انشاء الله تعالی بعد ازین مذکور میشود
مقدمه دوم در بیان حرمت غنا و آنکه غنا از جمله کبایر است و ذکر احادیثی است که در عقوبت غنا
وارد شده بدانکه حرمت غنا چنانچه قبل ازین مذکور شد محل خلاف میانه علما نیست و [illegible] علیهم [illegible] شیخ
طوسی رحمه الله در خلاف نقل اجماع بر آن نموده و همچنین علامه و ابن ادریس رحمهما الله و غیر ایشان نقل کرده اند
بلکه از جمله ضروریات مذهب شیعه است و بعضی از [illegible] نقل [illegible] جمعی [illegible] نموده اند محل [illegible]
و اگر چه در آیات قرآنی لفظ غنا موجود نیست اما تفسیر بعضی آیات در احادیث بغنا واقع شده و آن احادیث
دلیلست بر آنکه غنا [illegible] و از جمله آنچه درین معنی وارد شده آنست که محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود غنا از جمله چیزهائیست که خدای عز و جل وعید
نار بر آن فرموده و این آیه را تلاوت فرمود که و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن
سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی از جمله مردمان کسی است
که بخرد کلام باطل [illegible] غافل کننده از ذکر الهی را از برای آنکه گمراه سازد مردم را از راه خدای تعالی از روی نادانی
و راه الهی را محل استهزا قرار دهد ایشانند آن جماعت که از برای ایشان عذابی خوار کننده میباشد و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود غنا از جمله آنچیزی است که خدای تعالی فرموده
و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده که فرمود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از حال غنا فرمود که آن قول الهی است
که فرموده و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود مجلس غنا مجلسی است که خدای تعالی نظر باهل آن مجلس نمیکند و غنا

از جمله آنها آیه‌ایست که خدای تعالی فرموده که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ و از تفسیر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول الهی که فَاجْتَنِبُوا
الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ یعنی بپرهیزید از نجس از جمله بتان و اجتناب کنید از
قول باطل فرمود که غناست و در حدیث دیگر روایت کرده که رجس از اوثان شطرنج است و قول زور
غناست و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی از حضرت امام علی نقی رحمه الله از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده که فرمود وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ یعنی آن جماعتی که از برای باطل حاضر نمیشوند فرمود
که آن باطل غناست و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است و ظاهر آنست که قول حضرت
صادق علیه السلام باشد که مراد از لغو در قول الهی که فرموده وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ غنا و ملاهی است
و آیه در وصف مؤمنان واقع شده یعنی ایشان آن جماعت‌اند که از لغو اعراض میکنند و در حدیث
معتبر روایت کرده و در تفسیر قول الهی که وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ که زور غنا و مجالس لهو است و در
تفسیر وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ روایت کرده که لغو دروغ گفتن و لهو و غناست و در تفسیر
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ روایت کرده که لهو حدیث غنا و شرب خمر
و جمیع ملاهیست و ظاهر آنست که اطلاق لهو الحدیث بر شرب خمر و ملاهی از قبیل اطلاق کلام بر کلیم
است و نشاید که نسبت بغنا هم از این قبیل باشد تا جمع میانه حقیقت و مجاز لازم نیاید و از جمله اخباری
که در مذمت غنا و حرمت آن وارد شده آنست که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود غنا آشیانه نفاقست و از آنحضرت روایت کرده که فرمود خانه
غنا ایمن نیست از مصیبت و دعا در آنجا مستجاب نمیشود و فرشته داخل آنخانه نمیشود و روایت کرده
که از آنحضرت سؤال کردند از حال غنا فرمود که داخل خانه‌هایی مشوید که داخل خانه‌هایش نشوید که خدای
تعالی از اهل آنها اعراض فرموده و مراد از اعراض الهی نظر ننمودن برحمت و غضب نمودن بر اهل آنخانه
است و کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله از آنحضرت روایت نموده‌اند که مردی سؤال کرد از فروختن
کنیزان مغنیه یعنی خواننده فرمود خریدن و فروختن ایشان حرامست و تعلیم کردن ایشان کفرست
و گوش کردن از ایشان نفاقست و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که شخصی سؤال
کرد از خریدن کنیز مغنیه فرمود که میباشد مرد را کنیزکی که او را طعام میدهد و قیمت آن نیست مگر قیمت

علیه السلام چنین روایت کرده کلینی صحیح

سگ و قیمت سگ سحت است و سحت در آتش جهنم است و در احادیث بمعنی حرام اطلاق
میشود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود کنیزک مغنیه ملعونست و کسی که از
کسب او بخورد ملعونست و از ابراهیم بن ابی البلاد روایت کرده‌اند که گفت وصیت کرد اسحق بن عمر در
وقت وفات بآنکه کنیزان مغنیه که داشت بفروشند و قیمت آنها را بخدمت حضرت ابی الحسن ع
برند پس من کنیزان او را فروختم بسیصد هزار درهم و قیمت آنها را بخدمت آنحضرت بردم و گفتم یکی از
دوستان شما که نام او اسحق بن عمر است در وقت وفات وصیت کرده که کنیزان خواننده
او را بفروشند و قیمت آنها را بخدمت شما آورند و من آنها را فروختم و این سیصد هزار درهم قیمت
آنهاست فرمود که مرا احتیاجی در آن نیست بدرستی که این از سحت است و تعلیم کردن ایشان
کفرست و شنیدن از ایشان نفاقست و قیمت ایشان حرامست و کلینی در کافی و شیخ طوسی در
تهذیب و ابن بابویه در فقیه روایت کرده‌اند که مردی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پدر و
مادرم فدای تو باد داخل بیت الخلا میشوم و همسایه چند دارم که ایشان کنیزان دارند و تغنی میکنند
و عودی مینوازند و بسیار باشد که من نشستن را طول میدهم از برای گوش کردن آنها حضرت فرمود چنین مکن
آن شخص گفت والله که من بپای خود پیش ایشان نمیروم و بغیر آوازی نیست که بگوش می‌شنوم فرمود
لله انت این کلمه را در مقام تعجب گاه در معرض مدح استعمال میکنند یا فرمود تالله انت یعنی بخدا که
تو گویا نشنیده که خدای تعالی میفرماید إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ
مَسْئُولًا یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال میکنند از آنچه کرده باشند پس آن مرد گفت گویا
که من نشنیده بودم این آیه کتاب الهی را نه از عرب و نه از عجم والله بعد ازین واگذاشتم ترک کردم آنچه میکردم و از خدای
تعالی طلب آمرزش میکنم پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باو گفت که برخیز و غسل بکن و هر قدر نماز که بجا
رسد بکن زیرا که مداومت بر گناه عظیمی میکردی چه بسیار بد بود حال تو اگر باین حال میمردی استغفار کن بدرگاه
الهی و سؤال کن که توفیق توبه بتو بدهد یا قبول توبه کند از هرچه بآن راضی نیست زیرا که هرچه بآن راضی
نیست قبیح میباشد و کار بد را باهلش بگذار زیرا که هر چیزی را اهلی میباشد و کلینی رحمه الله از آنحضرت روایت
کرده که فرمود گوش کردن غنا و لهو نفاق را میرویاند چنانکه آب زرع را میرویاند و کلینی رحمه الله از حضرت امام

و رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که خود را منزه میدارد از غنا در بهشت درختی هست که خدای تعالی بادها را
میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس آن شخص آوازی از آن درخت میشنود که هرگز مثل آن نشنیده
کسی که خود را از غنا منزه ندارد نمیشنود و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر از قاسم بن حمید روایت کرده که گفت
بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که فدای تو شوم میخواهم خبری از شما بپرسم و مرا شرم می‌آید آیا در بهشت غنا
میباشد فرمود در بهشت درختی هست که خدای تعالی میفرماید بادهای بهشت را که بر آن درخت بوزند
و از آن درخت آوازی برخیزد که خلایق مثل آن خوبی آواز نشنیده باشند بعد از آن فرمود که این عوضی
است که خدای تعالی مقرر ساخته از برای کسی که ترک شنیدن غنا از ترس خدای تعالی کرده باشد و ابن بابویه در
خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود غنا موروث نفاق است و فقر از عقب
وارد و از آنحضرت روایت کرده که شخصی سؤال کرد از حال زن مطربه فرمود که زن آنچنانی که کسی بر او رسید که
غنا چون است فرمود که خیر در میان نیست و از آنحضرت روایت کرده که منجم ملعونست و کاهن ملعونست
و ساحر ملعونست و زن مغنیه ملعونست و کسی که او را جا میدهد و از کسب او بخورد ملعونست و کاهن کسی
که کاری کند که جن اطاعت او کنند یا خبرها باو دهند و کهانت را بعضی از اقسام سحر و بعضی از تسخیر
میدانند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بسیار گوش بدهند غنا باعث فقر
میشود و در حدیث چهار صد کلمه از آنحضرت روایت کرده که غنا نوحه ابلیس است که شیطان بر بهشت
کرده و در عیون الاخبار از محمد بن ابی عباد روایت کرده که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از
سماع فرمود که اهل حجاز را در این باب رأیی هست و آن از قبیل باطل و لهو است آیا نشنیده که خدای تعالی
فرموده که وَاِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا یعنی بندگان خدا آنجماعتند که با صفاتی که قبل ازین مذکور شده
وقتی که میگذرند بلغو خود را اکرام و محترم میدارند از آلوده شدن بآن لغو و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود در امت من خسف و قذف و مسخ خواهد بود گفتند
یا رسول الله چه چیز سبب آنها میشود فرمود از جهت نگاه داشتن کنیزان خواننده یا زنان خواننده و شراب
خوردن و خسف فرو رفتن بزمین است و قذف سنگ باران و مسخ تبدیل صورت بصورت حیوانات قبیح
و ابن بابویه رحمه الله در علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت

کرده که فرمود غنا آشیانه مرغ نفاقست و شراب خوردن کلید همه بدیهاست و کسی که معتاد بشراب است مانند
بت پرست است و تکذیب کننده کتاب خداست و اگر کتاب خدا را تصدیق میکرد حرام خدا را حرام میکرد
و در کتاب ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که پرسیدند که قول زور کدام است
فرمود که از آنجمله است آنکه کسی بخواننده بگوید خوب خواندی و برقی رحمه الله در کتاب محاسن از آنحضرت
روایت کرده که فرمود آیا شرم نمی‌آید شما را که بر بالای چارپای خود خوانندگی کنید و او مشغول تسبیح الهی
باشد و عیاشی در تفسیر خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اول کسی که نوحه کرد
و اول کسی که غنا کرد و اول کسی که حدا خواند شیطان بود و فرمود که وقتی که آدم از شجره خورد شیطان
خوانندگی کرد و وقتی که در زمین قرار گرفت نوحه کرد و بخاطر او آورد بهشت را و از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که فرمود هیچکس آواز خود را بغنا بلند نمیکند مگر آنکه خدای تعالی دو شیطان را
بر او میفرستد که بر دوشهای او سوار میشوند و پاشنه‌های پای خود را بر سینه او میزنند تا وقتی که خوانندگی
تمام کند و از غنا آنچه بعضی از علما استثنا نموده اند و در بعضی روایات وارد شده یکی خوانندگی
زنانست در عروسیها و چند حدیث در کافی و تهذیب درین باب وارد شده است یکی صحیح و یکی موثق
و یکی مجهول و بعضی از علما گفته اند که خوانندگی زنان در عروسی بسه شرط جایز است یکی آنکه چیزهای باطل
نخوانند و دیگر آنکه مردان آواز ایشان را نشنوند و دیگر آنکه ساز نوازند و بعضی از علما [illegible]
و دیگر از جمله آنچه استثنا نموده اند خواندن حدا است در سفر از برای راندن شتر چنانچه از کلام علما
که قبل ازین نقل شد ظاهر شد و اصل حدا چنانچه در قاموس نقل کرده آنست که اعرابی در اثنای راه
غلام خود را زد و انگشتان او را بدندان گرفت آن غلام بر دست خود چسبید و میگفت وا یدی وا یدی
و میخواست بگوید یا یدی یا یدی چنانچه کسی در فارسی بگوید دستم دستم شتران باین نغمه رفتن را تند
کردند آن مرد غلام را خلعت داد و گفت این نغمه را از دست مده و در باب جواز حدا بغیر دو حدیث
بنظر این حقیر نرسیده یکی آنکه ابن بابویه رحمه الله در من لا یحضره الفقیه از سکونی روایت کرده که او باسناد
خود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود توشه مسافر حدا است و شعر آنچه مشتمل بر فحش
نباشد و دیگر حدیثی است که سنیان روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعبد الله بن
رواحه گفت حرّک یا لقوم یعنی مردم را بحرکت در آور پس او شروع بخواندن رجز کرد و حدا را خوب

میخوانده واو همراه مردان بوده و انجشه که از جمله سوالی آنحضرت بود همراه زنان بود و چون شنیدند تابع او
شدند پس حضرت فرمود رِفقاً بِالقَوارِیر یعنی با زنان همواری سلوک کن زیرا که ایشان مثل شیشه اند
و تاب این نوع راه رفتن ندارند و بوجهی دیگر نیز تفسیر کرده اند و راوی حدیث اول سکونی است و او از
جمله عامه است و توثیق ندارد و از جمله صحابه نیست و معلوم نیست که از کی روایت کرده و واسطه او
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسانند و در طریق ابن بابویه سکونی حسین بن زید نوفلی واقع است و او
نیز توثیق ندارد و بعضی گفته اند که او در آخر عمر غالی شد مجملا این حدیث ضعیف است و حدیث دوم از
احادیث شیعه نیست و این دو حدیث اگرچه خاص اند اما از جهت ضعف و موافقت مذهب عامه معارض
با احادیثی که مذکور شد نمیتوانند کرد و احادیث سابقه اگرچه من حیث السند صحیح نیست اما صحیح و معتبر در
میان آنها بسیار است و اکثرشان در مرتبه تواتر است و مخالف با مذهب عامه واردند و آن نیز
از وجوه ترجیحست چنانچه انشاء الله تعالی مذکور میشود و اما جمعی از علما حدا را نیز تجویز نکرده اند و بعضی از
جمله افراد غنا مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام را شیخ علی رحمه الله استثنا نموده و مستندی صریح در این باب
بنظر نرسیده و شاید مفهوم بعضی اخبار که فی الجمله دلالتی بر حکمی داشته باشد و بغیر او از علما قایلی ظاهر نشده
و اما اخباری که بحسب ظاهر معارض احادیث حرمت غنا است از آنجمله بعضی مخصوص قرائت قرآنست
و بعضی مطلق است اما آنچه مخصوص بقرائت قرآنست یکی حدیثی است که کلینی رحمه الله روایت
کرده از ابو بصیر که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم که هرگاه قرآن میخوانم و آواز خود را بلند می
کنم شیطان نزد من می آید و میگوید که تو خودنمائی میکنی بقرائت قرآن پیش اهلت و پیش مردم حضرت
گفت یا ابا محمد قرآن بخوان خواندنی میانه و خواندن با اهلت بشنوان و ترجیع کن بقرآن آواز
خود را زیرا که خدای تعالی دوست میدارد آواز خوب را که ترجیع کنند در آن ترجیع کردنی و این حدیث
دلالت اقوی از باقی اخبار است که غنا شنوندگان با آنها مستند میشوند و جمعی از ایشان میگویند
که ما ظاهرا اخبار متین داریم و با این حدیث و آنچه مؤید این باشد ما را جایز است عمل کردن زیرا که در بعضی روایات
وارد شده که هرگاه دو حدیث متعارض شما را رسد بهر کدام که خواهید از باب تسلیم عمل میتوانید کرد و میگویند
که ملاحظه سند احادیث چهار کتاب بیفایده است زیرا که آنچه در آنهاست همگی بتحقیق قول معصوم است هرچند
بعضی از باب تقیه وارد شده باشد و چون این مختصر گنجایش تحقیق این مسئله کما ینبغی ندارد در صحت و فساد

این طریقه سخن میگوییم و بیان حرمت غنا بنا بر این مسلک و طریقه مشهور میان علما میکنیم تا کسی را شبهه
باقی نماند اما جواب این حدیث و غیر آن بنا بر مسلک مشهور پس میگوییم بلفظ الصوت الحسن که در این
حدیث واقع شده که خدای تعالی دوست میدارد که در آن ترجیع متحقق شود یا مطلق آواز خوش
خواهد بود چون ظاهر لفظ عموم است خواه قرآن تلاوت کنند و خواه شعر و غیر آن خوانند یا مخصوص
قرائت قرآنست بقرینه آنکه سؤال از خصوص قرائت قرآن شده و بر تقدیر ترجیعی که در حدیث ما را
با آن واقع شده مطلق ترجیع است خواه با اطراب جمع شود و بسر حد غنا رسد و خواه نرسد یا مخصوص
ترجیعی است که باین سرحد نرسد چنانچه ظاهر [illegible] یُرَجِّعُ فیه ترجیعاً [illegible] باین
القراین است هر نوع ترجیعی و هر قسم رفع صوت و قرائتی اگر مراد قسم اول باشد که هر نوع خواندن
باواز خوش با هر قسم از ترجیع محبوب الهی باشد یعنی واجب یا سنت باشد پس مطلقا ماموربه خواهد بود
و ترکش مکروه یا حرام و این مخالف اجماع علما بلکه مخالف ضرورتست و قطع نظر از اجماع مخالف
احادیثی است که از حیثیت سند از این قوی تر و در کثرت در مرتبه تواتر است و مع هذا مخالف با
مذهب عامه وارد شده و این حدیث موافق مذهب جمعی از ایشانست پس احتمال تقیه در آنها معقول و در این
حدیث موجود است و همچنین حدیثی عمل جایز نیست و اگر مراد قسم دوم باشد یعنی مطلق آواز خوش
خواندن قرآن و خواه غیر قرآن اما ترجیعش بسر حد غنا نرسد پس دلالت بر جواز غنا نخواهد داشت و موافق
آنچه ظاهر است در معنی غنا چنانچه مذکور شد منافات ندارد و بحسب ظاهر با قول کسی که هر ترجیعی را
غنا داند خواه با اطراب جمع شود و خواه نشود و همچنین کسی که در مقام تعریف غنا اکتفا بذکر ترجیع نما
بران کرده که غالبا ترجیع و اطراب با یکدیگر میباشند و غرض تحدید حقیقی نیست چنانچه قبل از این
مذکور شد جواب او مثل جواب سابق خواهد بود و اگر مراد [illegible] ظاهر کلام است حدیث را بنا بر آنکه
صلاحیت معارضه ندارد چنانچه گذشت طرح خواهد نمود و اگر مراد قسم سیم باشد یعنی هر نوع از ترجیع
در خصوص قرائت قرآن پس با وجود مخالف اجماع مخالفست با عمومات احادیث سابقه وارده و مخصص
آن احادیث از جهت سند نمیتواند شد بلکه مخالفت با ظاهر قرآن دارد زیرا که باحادیث سابقه که در تفسیر آیات
وارد شده و صحیح و معتبر در میان آنها بسیار است ثابت شد که در چند موضع نهی از غنا بعموم واقع شده
و تخصیص قرآن بخبر واحد بر تقدیری که جایز باشد بچنین حدیثی با وجود مخالفت عمومات و مخالف [illegible]

خاص چنانچه مذکور میشود و مخالف اجماع جایز نیست و اگر از قسم چهارم باشد جواب مثل قسم دوم خواهد
بود و حدیث مخصوص بقرائت قرآن که ذکر کردیم آنست که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بخوانید قرآن را بالحان عرب و آوازهای ایشان
و بپرهیزید از لحنهای اهل فسق و اهل کبایر زیرا که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع میکنند قرآن را مانند
ترجیع نوحه و رهبانیت و قرائت ایشان از حنجرهای ایشان نمیگذرد و دلهای ایشان منقلب
کرده شده است و همچنین دلهای جمعی که حال ایشان ایشانرا خوش می آید و حدیث دیگر بمضمون این حدیث را
از حذیفه روایت نموده اند که او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر از ابن
عباس روایت کرده که گفت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال حجة الوداع حج کردیم پس آنحضرت حلقه
در خانه را گرفت و رو بما کرد و فرمود که آیا خبر دهم شما را بعلامتهای که قبل از قیامت ظاهر میشود [illegible]
مردمان در آنوقت با آنحضرت سلمان بود گفت بلی یا رسول الله پس فرمود که از جمله علامتهای آن
ضایع کردن نمازهاست و پیروی کردن شهوتها و میل کردن بهواها و خواهشها و چیزهای دیگر ذکر فرمود تا آنکه
آن فرمود که در آنوقت جماعتی خواهند بود که قرآن را از برای غیر خدا یاد میگیرند و قرآن را [illegible]
میدانند و فرمانهای را میگویند و فرمود که جماعتی خواهند شد که قرآن را بغنا خواهند خواند و این دو حدیث
اگرچه جمیع راویان ایشان ثقه و صحیح المذهب نیستند اما حدیث مذکور تحریر چنین است زیرا که ابو بصیر که از
این حدیث است ظاهر آنست که یحیی بن ابی القاسم است بقرینه علی بن ابی حمزه که از او روایت
کرده و یحیی اگرچه توثیق دارد اما مذهب تخلیط هم دارد و واقفی است و علی بن ابی حمزه با فساد مذهب
بسیار دارد و از علی بن الحسن بن فضال روایت کرده اند که گفت علی بن ابی حمزه کذاب و متهم است و
او کذاب و ملعون است و من از او احادیث بسیار شنیده و [illegible] نموده ام اما جایز نمیدانم که یک حدیث از او
روایت کنم و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود بعد از [illegible] علی بن ابی حمزه در قبر از او
سؤال کردند چون بنام من رسید توقف کرد پس [illegible] بر سرش زدند که قبرش پر از آتش شد و از حضرت
امام موسی علیه السلام روایت کرده اند که علی بن ابی حمزه گفت تو و اصحاب تو مثل خرها هستید و از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود آیا دروغ گوئی او بر شما ظاهر نشده و نه او روایت کرده که پسر مهدی را
بمنزله عیسی بن موسی عباسی خواهند برد و او صاحب غیبت است و روایت کرده اند که او [illegible]

نسبت بحضرت امام رضا علیه السلام زیاده بود و سبب آنکه واقفی شد آن بود که سی هزار دینار از مال حضرت
امام موسی علیه السلام نزد او بود و از برای طمع در آن مال انکار موت آنحضرت و امامت حضرت امام رضا
علیه السلام کرد پس معلوم شد که راویان چنین مردی باشند و از احادیث که عموما دلالت بر حرمت غنا کنند و دو
حدیث مخصوص بحرمت غنا در قرآن آنچه معارضات داشته باشند و مخالف قرآن و اجماع بوده باشند
بنابر ظاهر پس چنانچه تجویز کنندگان غنا فهمیده اند عمل جایز نخواهد بود پس چاره بغیر طرح و تاویل در چنین
حدیثی نخواهد بود دیگر از جمله احادیثی که بآن تمسک میشوند در اباحت غنا آنست که کلینی رحمه الله
از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود علی بن الحسین علیهما السلام قرآن میخواندند و بسیار بود
که کسی از پیش آنحضرت میگذشت و از خوبی آواز او بیهوش میشد و اگر امام از حسن صوت خود قدری
ظاهر سازد مردم تاب آن نمی آورند راوی میگوید که پس گفتم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا نماز با
مردمان میکرد و آواز خود را بقرآن بلند میساخت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از خلایق
خود بقدری بر دوش مردم میگذاشت که طاقت آن داشته باشند و بعضی لفظ حدیث را بنا بر
وجهی دیگر فهمیده اند اما آنچه مذکور شد ظاهر است و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر چیزی زیوری دارد و زیور قرآن آواز خوب است و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود حضرت علی بن الحسین علیه السلام آوازش بهترین آوازها بود در قرائت قرآن و
سقایان که میگذشتند بر در خانه آنحضرت می ایستادند و قرائت او را گوش میکردند و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام خوش آوازترین مردم بود و این سه حدیث چنانچه ظاهر است مخصوص قرائت قرآن است و دلالت
صریح بر غنا ندارد زیرا که خوبی آواز چنانچه از لازمه ترجیع نمیباشد از لوازم جوهر آواز و نسق خاص در قرائت میباشد
و بسیار است که آواز خوب بی ترجیع که قرآن خوانند بسیار خوشتر می آید از آوازهای مشتمل بر ترجیع و بعید
ندارد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام توانسته قرآن را از آوازهای خوب
قرائت کرده که با آنکه بی ترجیع باشند بسیار خوش آید بلکه کسی تاب شنیدن نداشته باشد و بر تقدیر
که این وجه بعید باشد از برای رفع تناقض و رفع تعارض میانه اخبار این وجه حمل میباید کرد زیرا که
احادیث سابقه موافق قرآن و موافق اجماع و مخالف تقیه و اکثر و اقوی من حیث السند است
این احادیث با عدم صراحت مخصص آنها نمیتواند بود و بر تقدیر آنکه قابلیت تخصیص داشته باشند

نفی کمال غنا شنوندگان در شنیدن اشعار و اذکار که بانواع نغمات خوانند و شنوند میکنند
با آنکه حدیث اول و سیم ازین سه حدیث راوی هر دو سهل بن زیاد است و ضعف حال
او مشهور است و علمای رجال ذکر کرده اند که او فاسد المذهب و فاسد الروایه و در نهایت ضعف بود
و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج فرمود و شهادت میداد بآنکه او دروغ گو و غالیست و اظهار
بیزاری از او میکرد و مردم را نهی میکرد از شنیدن حدیث او و روایت کردن احادیث او
و ذکر کرده اند که او بر مجاهیل اعتماد مینمود و مراسیل را روایت میکرد و حدیث اول را سهل بن زیاد از محمد
بن الحسن بن شمون روایت کرده و علمای رجال ذکر کرده اند که او ضعیف بود و فاسد المذهب
و غالی و واقفی و احادیثی که روایت کرده و کتبی که تصنیف کرده نگاه باسنادها باید کرد و محمد
ابن الحسن بن شمون از علی بن محمد نوفلی روایت کرده و او مجهول است و حدیث سیم با وجود
آنکه سهل بن زیاد ضعیف است مرسل هم هست و حدیث دویم یکی از روات آن علی بن معبد
و او مجهول است و دیگری عبدالله بن القسم است و او کذاب و غالی و متروک الحدیث است و معتبر
دو شخص موسوم بعبدالله بن القسم ذکر کرده اند هر دو کذاب و غالی و ضعیف و احادیثی که روات آن
چنین مردم باشند با وجود مخالفت قرآن و اجماع و موافقت مذهب عامه ظاهر است که بتخصیص
مطلقات و دلالتشان بیش از مذهب است و از جمله آنچه بآن مستند میشوند احادیثی است که در خصوص قرائت
قرآن وارد شده چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدای بامت من کمتر از سه چیز نداده صورت و آواز خوب و قوه
حافظه و از آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که از جمله بهترین جمالها
موی خوبست و نغمه آواز خوب و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هیچ پیغمبری را خدای تعالی
نفرستاده که خوش آواز نباشد و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت کرده که مردی از حضرت علی بن
الحسین علیهما السلام سؤال کرد از خریدن کنیزکی که آوازی داشته باشد فرمود که چه باک است بر تو اگر
نیست اگر بخری او را و بهشت را بیاد تو آورد و این احادیث هیچ یک صریح در غنا نیست
زیرا که آواز خوب اعم از غناست چنانچه مذکور شد پس صریح در مدعا نیست و بر تقدیر آنکه صریح
آواز خوب در اخبار با آنکه خدای تعالی آواز خوب بانبیا یا غیر ایشان داده دلالت بر جواز غنا

کنه آیاتست که این احادیث را مطلق خواهند گذاشت و از اینها استدلال بر غنا اعم از آنکه جواز بلکه فضل
و استحباب خواهند کرد یا احادیث سابقه را مخصص اینها ساخته حمل بر غنا در خصوص قرآن خواهند نمود
بنا بر شق اول مخالف اجماع بلکه مخالف ضرورت مذهب شیعه خواهد بود و مخالف قرآن زیرا که تفسیر
قول زور و لهو الحدیث بغنا از اخبار صحیحه و معتبره که قبل ازین مذکور شد بثبوت رسیده و همچنین مخالف
جمیع احادیثی خواهد بود که در باب کنیزان مغنیه وارد شده چنانچه گذشت پس این احادیث را
تأویل باید کرد بغیر غنا و حدیث چهارم را ممکن است حمل کردن بر غنای در عروسی بنا بر جواز آن
موافق احادیثی که مذکور شد و شاید که شنیدن سولی در عروسی حکم شنیدن زنان داشته
باشد و ممکنست که حمل کنند بر آنکه دیدن چنین کنیزی هرگاه کسی داند که خوش آوازست بهشت
را بخاطر می آورد و این وجها اگر چه بعید باشد در مقام جمع میان اخبار معتبره مذکوره و این حدیث
فی الجمله منافی با آن حدیث وارد که قبل ازین مذکور شد و دلالت میکرد بر آنکه در عوض غنای
دنیا درختی در بهشت خدای تعالی خلق کرده که آوازهای خوب از آن می آید و اگر کنیزان مغنیه
در بهشت میبودند در جواب سائلی که میپرسید که آیا در بهشت غنا میباشد حضرت می فرمود
که بلی کنیزان مغنیه در بهشت هست و اگر معتبره و محل حدیث بر بعضی ظاهر سخن آن حضرت ممکن می بود
توانست بر ظاهرش حمل کردن و رفع کردن منافات بوجهی بعید اما چنانچه دانستی سخن آن
معنی منفیست پس از جهت آنکه مخالف ضرورت و قرآن و غیر آن لازم نیاید بوجهی تأویل باید
کرد یا همه این اخبار را بر تقیه حمل کرد خصوصا حدیث کنیزک مغنیه زیرا که خلفای بنی امیه و بنی
العباس همگی کنیزک مغنیه میداشته اند و غنا گوش میکرده اند پس میتوانند بود که جهت رفع
ضرر از خود ائمه معصومین علیهم السلام کلامی فرمایند که ظاهرش جواز غنا باشد و احتمال غیر آن
داشته باشد و بنا بر شق دویم که مخصص بغنا در قرآن باشد جواب بنحوی خواهد بود که معلوم
باشد و دلالت بر جواز غنا در اشعار و اذکار نخواهد داشت و ارتفاع این احادیث پس در
سند حدیث اول علی بن سعید مجهول و عبدالله بن القسم که مذکور شد که غالی و کذاب و متروک الحدیث
است واقع شده و حدیث دویم نیز علی بن معبد در سندش داخل است و حدیث سیم یکی از
روات آن سهل بن زیاد است که مذکور شد که کذاب و فاسد المذهب و فاسد الروایه است و دیگری علی بن

همین و موسی بن عمر ضعیف است و هیچیک از ایشان را توثیق صریح ندارند و دیگر سکونی است که قبل ازین مذکور
شد و حدیث حدا که از جمله عامه است و توثیق ندارد و با وجود این همه مرسلست و حدیثی که ابن بابویه روایت
نموده نیز مرسلست و هیچیک از روات آن معلوم نیست و چنین احادیث با وجود معارضات متعدده
مذهب عامه و جهاتی که مذکور شد احتمال تغیر و حمل بر تقیه یا تاویل ندارد و از جمله آنچه بان متمسک میشوند
حدیثی است که عامه در کتابهای خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که
تغنی بقرآن نکند از ما نیست و با آنکه این حدیث از احادیث عامه است و اسناد آن بطریق صحیح ایشان نیست
اگر مراد از تغنی خواندن بطریق غنا باشد میباید که غنا در قرآن واجب باشد و فضل و حجت آنکه قرآن خواند
و قرات در نماز است پس میباید که همه کس حمد و سوره که در نماز خوانند واجب باشد که بغنا بخوانند و ظاهر
این معنی مخالف ضرورت دین اسلام باشد زیرا که از ابتدای اسلام تا حال همیشه مردم حمد و سوره را بی
غنا تلاوت مینموده اند و اگر بالفرض کسی بتحریر و خوانندگی می خوانده در نظرها قبیح می نموده و آنهایی که غنا را
مباح دانسته خواه از سنیان و خواه جمعی که متابعت ایشان کرده قرات نماز را بی غنا معمول میداشته اند
و این معنی را مستلزم ترک نمیدانسته اند و اگر تغنی بقرآن واجب باشد میباید که یاد گرفتن خوانندگی و نواختن
غنا بر همه کس واجب عینی باشد چنانچه یاد گرفتن قرآن واجب است زیرا که قرآن خواندن در نماز واجب است
و ازین حدیث ظاهر میشود که کسی که قرآن را بی غنا بخواند از آنحضرت نباشد پس یاد گرفتن غنا واجب خواهد
بود و میبایست که ائمه و علما در هر زمانی مردم را امر کنند بتعلم غنا و نغمات و خود هر کدام خوانندگی یاد گیرند
و بر تقدیر آنکه این حدیث را بر وجوب حمل نکنند چاره از حمل بر استحباب نیست پس این واجب تمام که
هر کس ترک کند از آنحضرت نباشد همیشه از خوبان ترک شده باشد و از آنحضرت نباشند و غریب تر از همه جمعی
از آنهااند که میخواهند که غنا را مباح سازند میگویند که غنا عبارتست از خوانندگی که با نای یا ساز باشد و
خوانندگی که با نای یا ساز نباشد غنا نیست پس بنابرین حدیث و این تفسیر باید که همه کس در تلاوت نماز
و غیر نماز نای یا ساز بنوازند یا آنکه سازنده پیش خود حاضر سازند و جمعی از سنیان با آنکه غنا را جایز میدانند
لفظ تغنی که درین حدیث واقع شده بمعنی غنا حمل نکرده اند از آنجمله ابن اثیر در نهایه گفته که مَن لم یتغنّ
بالقرآن فلیس منّا ای مَن لم یستغن به عن غیره یعنی کسی که بقرآن از غیر قرآن مستغنی نشود از ما نیست
و گفته که تَغَنّیتُ و تَغانَیتُ و اِستَغنَیتُ هر سه بیک معنی مستعمل میشوند و گفته که بعضی گفته اند که

جهر بقرائت است و حدیثی دیگر را شاهد آورده اند و از شافعی نقل کرده اند که خوش کردن آواز و قرائت خواندن است
و سند بعضی رضی الله عنه در عزه و از ابو عبیده نقل کرده که مراد آنست که کسی که بقرآن از غیر قرآن مستغنی
نشود از ما نیست و بعضی شواهد بر این معنی ذکر کرده و بعد از آن گفته که اگر مراد ترجیع باشد محنت عظیم لازم
می آید زیرا که میباید که کسی که ترجیع بقرآن نکند از آنحضرت نباشد و ابن اثیر از ابن اعرابی نقل کرده که
متعارف عرب آن بود که در وقت سواری و وقتی که در عرصه می نشستند و در اکثر احوال بطریق
رکبانی که نوعیست از غنا خوانندگی میکردند و چون قرآن نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خواست که ایشان تلاوت بقرآن بجای خوانندگی بطریق رکبانی کنند و از آنچه مذکور شد جواب
شبهای دیگر که در باب اباحت غنا مطلقا یا در خصوص قرآن بآنها مستند شوند ظاهر میشود و اما جواب
از استدلال بر اباحت غنا باحادیثی که سابقا مذکور شد بنا بر طریقه جمعی که باخبار عمل میکنند و تاویل
علما و سند احادیث کار نمیفرمایند پس میگوییم اگر مدعا اباحت مطلق غنا باشد پس شکی در آن نیست
که مخالف ضرورت دین شیعه است و همچنین دعوی موافق احادیث و اتفاق علما موجب خروج از دین
و ایمانست و اگر مراد ایشان اباحت نوعی از انواع غنا باشد سوای آنچه مذکور شد پس بعضی از وجوه ضعف دلالت
احادیث سابقه بنا برین طریقه نیز متوجه است و در آنچه بحسب متن احادیث وارد بود فرقی میان این طریقه و طریقه سابقی
که هست باعتبار سند است که اصحاب این مسلک همه این احادیث را صحیح میدانند پس جمع قول معصوم علیه السلام
اند علیهم است پس قطع نظر از وجوه سابقه که در ضعف دلالت مذکور شد طریق جمع میانه اخبار که بحسب ظاهر
متعارض باشند از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده چنانچه کلینی و ابن بابویه و شیخ طبرسی در کافی
و فقیه و احتجاج و غیر ایشان در کتب خود روایت نموده اند و معمول بعلمای متقدمین و متاخرین است
خواه اخباریین و خواه غیر ایشان و چنان نیست که هر جا دو حدیث متعارض فی الظاهر یافت شود بهر کدام
که خواهند عمل توان کرد بلکه این معنی بعد از آنست که وجوه ترجیح که در احادیث وارد شده مفقود باشند
پس هر کدام را که خواهند از باب تسلیم و انقیاد و امر اختیار خواهند کرد و از جمله وجوه ترجیح که ملاحظه نمودن آن
که کدام اعدل و افقه و اصدق و اورع اند پس از این چنین حدیثی را مقدم بایست داشت و اوثق حدیثی را اختیار باید نمود
که کدام مجمع علیه میانه اصحابست یعنی مشهور بحسب روایت یا فتوی و کدام شاذ نیست و مشهور را اختیار باید نمود
و شاذ را ترک کرد و دیگر از وجوه ترجیح عرض بر کتاب الهی و سنت نبویست صلی الله علیه و آله پس کدام موافق

باشد اختیار باید نمود و مخالف را طرح باید کرد و دیگر اعتبار موافقت و مخالفت قول عامه است پس هر کدام که موافق
قول ایشان باشد طرح باید کرد و اگر ایشان بهر دو قایل باشند باید ملاحظه نمود که قضاة و حکام عامه بکدام
مایل ترند پس آن را طرح باید کرد و دیگری را اعتبار باید نمود و از حدیث عمر بن حنظله چنین ظاهر میشود که بعد از آنکه
در همه معنی هم فرق نباشد باید توقف نمود و خود را در شبهه و هلاکت نیندازد و درین مسئله که بحث
در آن داریم جمیع وجوه ترجیح با احادیث حرمت غناست اما اعتبار رجال رواة زیرا که اکثر راویان احادیث جواز
که اصحاب کتب از ایشان روایت کرده اند بسی ضعیف حال اند و احادیثی که توهم اباحت غنا از آنها
میشود سابقا بتوجیه آن پیوست و احتیاج باعاده آنها نیست و اکثر او طبقه متاخرین از ایشان باشند
پس احادیث حرمت چون در کتب اصحاب اشهر و اکثرست و احادیث موهم اباحت بعضی از آن
بعضی متفرق یافت میشود چنانچه بر متتبعین ظاهرست پس احادیث حرمت راجح و مخالف آنها مرجوح
خواهد بود و اما اعتبار شهرت بین الاصحاب پس از آن ظاهرست که احتیاج به بیان ندارد و اما
عرض بر کتاب و سنت پس از آنچه گذشت ظاهر شد که آیات قرآنی چنانچه احادیث در تفسیر آنها
وارد شده بر حرمت غنا دلالت میکرد و هیچ آیه در اباحت غنا بوجه صحیحی یا معتبر وارد نشده و اگر
قول مفسرین در تفسیر آیات مخالف احادیث باشد در حمل تفسیر برای و نظر مطروح خواهد بود با آنکه جمهور مفسرین
بخصوص غنا و بعضی اعم از غنا بعضی از آیات را تفسیر نموده اند و از سنت نبوی ظاهرست که آنحضرت
صلی الله علیه و آله خوانندگی منع نموده و مطربی نداشته و از شنیدن آواز خوش هرگز تغییر در احوال آنحضرت
راه نیافته و اگر چنان می بود که شنیدن خوانندگی باعث ربط تجلیات الهی میشد چنانچه جمعی از
مستمعین غنا توهم نمایند میبایست که آنحضرت ازین فضیلت عاری نباشد و ایشان از کمان
آنست که هر قسم رقتی که در قلب حاصل میشود باعث قرب الهی میشود و نمیدانند که جلال الهی و ارادن اقدس
است که کسی را با او ربط حاصل شود و کمالی که بنده را میباشد که او آن تقرب تعبیر میکنند عبارت از کسب
اطاعت و در هر کس بندگی بیشترست قرب او زیاده است و چنان نیست که رتبه اعمال عباد در درگاه
الهی موافق کمانی باشد که آدمی در عمل خود داشته باشد و بسا باشد که زبون ترین اعمال در نظر آدمی
بهترین اعمالش باشد نزد جناب اقدس الهی و پسندیده ترین اعمالش زبون ترین آنها باشد و چنان نیست
که هر رقتی در فضای قلب باشد مثل قساوت و ترحم نمودن بر کسی که کمال عجز و شکستگی دارد و فضای

در قلب او پیدا شود در کمال خوبیست و ترحم بر چنین کسی که از رقت قلب بسبب عجز او ناشی شده باشد
ناپسندیده و تغیر حالی که جمعی را در وقت شنیدن آواز خوش هم میرسد چنانچه تجربه میشود نیز از
به نحوی می افزایند و آن معنی را کمال میدانند بسیار باشد که در شنیدن سازهای خوش مثل آن
حالتی عارض میشود و هیچکس آن را ربط بخدا نام نمیکند و کلینی رحمه الله در دو حدیث از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده که با آنحضرت گفتند که جمعی هستند که هر گاه از قرآن چیزی ذکر میکنند یا چیزی از
ایشان می خوانند فریاد میکنند و چنان ظاهر میشود که اگر دستها یا پاهای ایشان را ببرند خبر دار نمیشوند
حضرت فرمود که سبحان الله این از جانب شیطانست و این معنی نعت و خوبی ایشان نمیشود
با آنکه ایشان را برای این نفرستاده اند آنچه خوبست نرمی و رقت و اشک چشم و ترس است
و هر گاه عارض شدن چنین حالتی در تلاوت قرآن خوب نباشد در غیر آن بطریق اولی خوب نخواهد
بود و اما موافقت قول عامه پس احادیث اباحت غنا موافق مذهب عامه است و احادیث حرمت
چنانچه قبل ازین اشاره کردیم مخالف قول عامه است و اول کسی که تجویز غنا نمود عمر بن الخطاب بود
چنانچه ابن اثیر در نهایه در ترجمه لفظ غنا ذکر کرده اما همه انواع غنا را تجویز نکرده بلکه غنای اعراب را که
از قبیل حدا است تجویز نموده و اول کسی که قرآن را بالحان خواند عبیدالله بن ابی بکره بود و عبیدالله بن عمر از او اخذ
نمود و لهذا این نوع قراءت را قراءت عمری میگفتند چنانچه ابن اثیر در همین موضع ذکر کرده و
بعد از آن سعید علاف اباضی از عبیدالله بن عمر اخذ نمود و شارح وجیز شافعی بر اباحت غنا
استدلال نموده با آنکه عبیدالله بن عمر بن الخطاب شبها و سحرها را وقتی که تنها می بود خوانندگی
میکرد و از جمله آنچه بعضی از سفیان با آن مستند شده اند فعل جماعتی است که مقتدای
ایشانند مثل عایشه و معویه و عبدالله زبیر و مغیره بن شعبه و ابی مروان قاضی و عطا و جنید و
ذی النون و سری سقطی و ابو طالب مکی از جمله علمای عامه در کتاب قوت القلوب استدلال
کرده با آنکه حجازیون همیشه در مکه غنا گوش میکرده اند در روزهایی که افضل ایام است و آن ایام معدودات
است که خدای تعالی بندگان خود را امر کرده در آن ایام امر فرموده و گفته که عطا دو کنیز داشت
که از برای دوستان او خوانندگی میکردند و اهل مدینه درین معنی با اهل حجاز موافقت میکردند
و گفته که ما ابو مروان قاضی را دریافته ایم و او کنیزان داشت که نغمات برای مردم میخواندند

و آن تهمار را از برای متصوفین مهیا ساخته بود و غزالی در کتاب احیاء العلوم استدلال کرده بآنکه غنا از
خوشی است موزون که معنی از و فهمیده میشود و دال بر حرکت در می آورد و هیچیک از این صفات
بتنهائی باعث حرمت نمیشود زیرا که آواز بلبل و قمری خوش آینده و موزونست یعنی میسند و قطعش
بایکدیگر مناسبت دارد و معنی کلام که شنیدنش حرام است و همچنین جنبانیدن معنی و دال بر حرکت
آوردن باعث حرمت نمیشود پس مجموع مرکب ازین صفات هم موجب حرمت نمیشود و ابو
حامد اسفراینی نقل کرده که فقهای شافعیه اجماع بر اباحت غنا کرده اند و بعضی از مالک نقل
کرده اند که او غنا را مباح دانسته و از ابن مجاهد نقل کرده که او گفته که دعائی که در و غنا باشد مستجاب
نمیشود و مجملا شهرت اباحت غنا در میان سنیان در کمال وضوح است و ابتدای تجویز چنانچه دانستی
از عمر بن الخطاب شده و اما در نوعی خاص و غنا در قرآن از فروع این شجره خبیثه شایع شده و بعد از آن سنیان
بتدریج بر این طنبور نغمات افزوده اند و همه انواع غنا را در همه چیز خواه قرآن و خواه ذکر و خواه شعر مباح
ساخته اند و خالی از غرابتی نیست که ابن ابی الحدید با وجود تسنن در شرح نهج البلاغه غنا را باعث
قدح در معویه ساخته و گفته که نسبت شرب خمر و آن بتنهائی که بمعویه داده اند ثابت نیست زیرا که
ارباب تواریخ در آن خلاف کرده اند اما شکی در آن نیست که غنا گوش میکرد و جمعی از سنیان
با وجود آنکه حرمت غنا ضروری مذهب شیعه است و احادیث که مذکور شد از ائمه طاهرین
علیهم السلام در حرمت آن وارد شده آنرا از اباحت ربط بخدای تعالی میدانند و از جمله احادیثی که
در باب تکذیب جمعی که اباحت غنا را بحضرت پیغمبر یا ائمه علیهم الصلوة والسلام نسبت میداده اند
وارد شده آنست که ابن بابویه رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا بسند صحیح روایت کرده از ریان
ابن الصلت که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان سؤال کردم و گفتم یا سیدی
بدرستی که هشام بن ابراهیم عباسی از شما نقل میکند که او را در شنیدن غنا رخصت داده اید
فرمود که دروغ گفته آن زندیق بغیر این نبود که از من سؤال کرد که غنا چیست گفتم مردی آمد بحضرت
امام محمد باقر علیه السلام این را سؤال کرد آنحضرت فرمود که وقتی که خدای تعالی حق و باطل را از یکدیگر
جدا سازد غنا در کجا خواهد بود آن مرد گفت با باطل خواهد بود پس آنحضرت علیه السلام فرمود که تو خود
حکم کردی و کلینی رحمه الله همین مضمون را بروایت یونس از آنحضرت روایت و حمیری در کتاب قرب

الاسناد و کشی در رجال موافق ابن بابویه از ریان بن الصلت روایت کرده اند و کلینی رحمه الله
از عبد الاعلی روایت کرده که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال کردم از غنا
و گفتم ایشان میگویند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رخصت داده که بگویند جئناکم
جئناکم حیونا نحییکم فرمود دروغ میگویند بدرستی که خدای عز و جل میفرماید ما خلقنا
السموات و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه
من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا
هو زاهق و لکم الویل مما تصفون یعنی ما آسمانها و زمین را از روی بازی نیافریدیم
و اگر اراده لهو میکردیم هر آینه نزد خود خواستیم کرد یعنی چنان میکردیم که خلایق اطلاع
نیابند زیرا که قادر بر اخفای عیب هستیم یا آنکه اگر زوجه و ولد میخواستیم از ملائکه اختیار
میکردیم و لهو را بمعنی باطل و زوجه و ولد تفسیر کرده اند بلکه ما میزنیم حق را بر باطل چنانچه سنگی بر
سر کسی زنند که سر او را خورد میشکند که از آن بمغز سر برسد و زنده نماند یعنی بحجج و دلایل
شبهات را باطل میکنیم تا اثر از آنها نماند و ویل از برای شماست بسبب آنچه وصف
میکنید و ویل کلمه عذابست یا وادی یا چاهیست در جهنم یا بمعنی هلاک و افتادن در
مشقت و عذابست بعد از آن حضرت فرمود که ویل از برای فلان مهیاست یا وادی
بر او از آنچه وصف میکند او مردیست که در مجلس حاضر نبوده یعنی بی اطلاع سخن میگوید و مراد از لفظ
فلان مردیست که نسبت تجویز غنا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داده و ازین دو حدیث
ظاهر میشود که جمعی که بسبب متابعت هوا راغب باستماع غنا میبوده اند دروغ بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می بسته اند و درین زمانها شایعست که بعد از عجز از اقامت
دلیل و اتمام حجت متمسک میشوند بآنکه فلان و فلان که بصفت علم و صلاح اشتهار دارند
استماع غنا میبوده اند و ازین معنی غافلند که بفعل کسی که معصوم نباشد حجت شرعی نمیشود و بسیاری
از معروفین بفضل و صلاح را دیده ایم که هر گاه بمقتضای میل طبع و متابعت شیطان مایل باشند بیکی از
فسوق که در حرمت آن کسی را شک نباشد مثل غیبت مؤمنین و اظهار عیوب یکدیگر و
امثال آن محافظت خود میکنند و ظاهرست که این معنی باعث اباحت آن فسوق

نمیشود و غرض از تطویل درین مقام آن بود که جمعی که غرض ایشان تحصیل رضا و اجتناب از سخط
الهی بوده باشد بر دلایل این مطلب و سخن طرفین اطلاع یابند تا بعد از آن بدانچه در نظر بصیرت ایشان
مطابق حق و صواب بوده باشد عمل نمایند و باین سبب در سلک اصحاب هدایت و ارباب
عقل انتظام یابند چنانچه حق تعالی میفرماید که الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آنجماعتی که گوش بسخن
می اندازند و بعد از آن آنچه بهتر باشد از سخنان آنرا متابعت و پیروی مینمایند آنها جماعتی
اند که خدای تعالی ایشانرا هدایت فرموده و ایشان صاحبان عقلند بیست و ششم از
جمله کبایر چنانچه از حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی ظاهر میشود نقض عهد است و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم در حدیث مذکور باین آیه استدلال فرموده که وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ
فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی آنهائی که میشکنند عهد
الهی را بعد از بستن پیمان او و قطع میکنند آنچیزی را که خدای تعالی امر فرموده که وصل کنند و در
روی زمین فساد میکنند آنجماعت از برای ایشان لعنت یعنی دوری از رحمت الهی است و از
برای ایشانست بدی جایگاه یعنی جهنم که بدترین جایهاست و مراد از عهد در حدیث
یا عهدیست که کسی با خدای تعالی بسته باشد بلفظ عَاهَدْتُ اللَّهَ یا شامل نذر
و یمین هم هست یا مراد بیعت با امام حقست یا هر عهدی که کسی با دیگری بسته باشد
یا اعم از همه یا از بعضی و ظاهر لفظ عهد الله که در آیه واقع شده عهد با خدای تعالی است
و مفسران عهد الهی را بحجت و حجه تفسیر کرده اند و عهد امام هم فی الحقیقه عهد الهیست و ممکنست که
مطلق عهد را بنوعی از تجوز عهد الهی نامند و در مخالفت عهد کفاره لازم میشود و کفاره او
چنانچه از دو حدیث بی معارض ظاهر میشود بنده آزاد کردن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن
یا شصت مسکین را طعام دادنست و همچنین در مخالفت نذر و قسم نیز کفاره لازم میشود و
کفاره خلف نذر موافق قول جمعی از علما مثل کفاره عهد است که مذکور شد و کفاره مخالفت
یمین یعنی قسمی که یاد نماید برآنکه کاری که مشروع باشد بعد ازین بجای آورد و مخالفت

یمین

یمین نموده آن کار را بکند ده مسکین را طعام دادن یا پوشانیدن یا آزاد کردن بنده است
و اگر ازین هر دو عاجز شود سه روز روزه گرفتن است و در کفاره یمین خلافی نیست و در نذر
و عهد خلاف شده چنانچه در کتب فقه مذکورست و اما مخالفت عهد امام و نقض بیعت
پس آن عبارت از نکث است و موجب خروج از ایمان میشود و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را خبر داده که بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثین
و قاسطین و مارقین ناکثین آنها بودند که متابعت عایشه و طلحه و زبیر در نقض بیعت آنحضرت
کردند و حرب جمل با ایشان بود و ایشانرا اصحاب جمل بجهت آن میگفتند که با شتر
عایشه بغی و ایشان تحریک شدند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ایشانرا مخاطب ساخته
میفرمود کُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ
یعنی شما لشکر زن و اتباع حیوانی بی زبان بودید چون فریاد کرد اجابتش کردید و چون دست
و پایش را بشمشیر زدند گریختید و قاسطین معویه و اصحاب او بودند و قسط یعنی جور آمده
چنانچه بمعنی عدل آمده و قاسط یعنی جایر و ظالمست و مقسط یعنی عادل و مارقین خوارج نهروانند
که از دین بیرون رفتند چنانچه تیر از نشانه بیرون جهد و مروق عبارت از اینست و این
حدیث را عامه و خاصه همگی روایت نموده اند و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر کسی که با امامی غدر کند
روز قیامت حاضر میشود و کنج لبش کج شده خواهد بود تا بجهنم رود و هر کس که بیعت
امامی را نکث کند با جذام مبعوث شده بجهنم خواهد رفت و اما نقض عهدی که کسی با کسی
بسته باشد و آن معنی غدرست پس کلینی رحمه الله روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلم در اثنای خطبه فرمود که یا ایها الناس اگر نه آن بود که غدر میشود هر آینه من از
جمله جماعتی بودم که بحیله و تدبیر کارها را بهتر از دیگران براه میبردند و لیکن هر غدری
را فجوری لازم است و هر فجوری را کفری یا کفرانی لازمست و بتحقیق که غدر و فجور و خیانت
در آتش جهنمند و سید رضی رضی الله عنه این کلام را در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده و
روایت او ازین زیاده اشتمال دارد که هر صاحب غدری لوائی یعنی علمی هست که در روز

...قیامت او را با آن علامت مردم خواهند شناخت و بعضی از جمله کبایر چنانچه از
حضرت عبد العظیم ظاهر میشود قطع رحمست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بآیه که در باب
نقض عهد مذکور شده استدلال فرموده برآنکه قطع رحم از جمله کبایر است و از آن استدلال
ظاهر میشود که مراد از ما امر الله به ان یوصل که در آیه واقع شده صله رحم است یا
امری که اعم از صله رحم باشد و بعضی دلالت میکند آنچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود روایت فرمود که حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام بمن وصیت فرمود که ای فرزند ملاحظه کن پنج کس را که با ایشان مصاحبت
مکنی و با ایشان سخن مگوئی و در هیچ راهی با ایشان همراه نباشی گفتم ای پدر کدامند
آن پنج کس فرمود که احتراز کن از مصاحبت کذاب زیرا که او بمنزله سرابست نزدیک
میکند از برای تو دور را و دور میکند نزدیک را و سراب شعاعی است که قبل از زوال و
بعد از زوال در بیابانها مرئی میشود که تشنه متوجه آن میشود و گمانش آنست که آب است
میرود و بعد از آن فرمود که پرهیز کن از مصاحبت فاسق زیرا که ترا بیک لقمه یا کمتر می
فروشد و پرهیز کن از مصاحبت بخیل زیرا که ترا مدد نمیکند بمالش در وقتی که احتیاج
باو بیشتر از همه احوال باشد و پرهیز از مصاحبت احمق زیرا که اراده میکند که ترا نفعی رساند
و ضرر میرساند و پرهیز از مصاحبت کسی که قطع رحم خود میکند زیرا که من او را در کتاب
الهی ملعون یافته ام در سه موضع حق تعالی فرموده فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا
فِی الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحَامَکُمْ اُولٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَاَعْمٰی اَبْصَارَهُمْ
یعنی آیا نزدیک هستید شما و متوقع از شما این معنی هست که اگر والی و حاکم بر مردم شوید فساد
در روی زمین بکنید و قطع رحمهای خود بکنید اینچنین جماعت آنهایند که خدای تعالی ایشانرا
لعنت کرده یعنی از رحمت خود دور کرده و پس ایشانرا کر ساخته و چشمهای ایشانرا کور ساخته
و فرموده که اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ
اللهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ اُولٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و از جمله
احادیثی که در باب قطع رحم وارد شده آنست که کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام روایت کرده که فرمود حذر کنید از خصلتی که باعث استیصال میشود زیرا که آن
خصلت مردان را میمیراند راوی سؤال کرد که آن کدامست فرمود که آن قطع رحم است
و از بعضی از اصحاب آنحضرت روایت کرده که گفت بآنحضرت گفتم که برادران و بنی
عم من خانه را بر من تنگ کرده اند و مرا ملجا ساخته اند بیک بیت از آن خانه و اگر من
سخن بگویم آنچه در دست ایشانست از ایشان میگیرم حضرت فرمود که صبر کن که خدای
تعالی زود برای تو راه گشادی میسازد پس من برگشتم و مرگی در سال صد و سی
یک واقع شد والله که ایشان همه مردند و یک کس از ایشان نماند بعد از آن من
بیرون آمدم و چون بخدمت آنحضرت رسیدم فرمود که حال اهل بیت تو چون شد
گفتم والله که همه مردند و یک کس از ایشان زنده نماند فرمود که این بسبب سلوکی
بود که با تو کردند و چون با تو عقوق ورزیدند و قطع رحم کردند مستاصل شدند یا قطع
شدند آیا تو میخواهی که ایشان زنده باشند و بر تو تنگ گیرند گفتم آری والله که
میخواهم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که سه خصلت است که صاحب آنها
نمی میرد تا وقتی که وبال آنها را ببیند ظلم و زیادتی بر مردم و قطع کردن رحم و قسم دروغ
که کسی با خدای تعالی مبارزت بآن نماید و از طاعات چیزی که ثوابش زودتر بصاحبش
میرسد صله رحم است و بدرستی که جمعی فاجر که با یکدیگر تواصل میکنند اموال ایشان زیاد
میشود و صاحب ثروت میشوند و بدرستی که قسم دروغ و قطع رحم خانهها را خالی از صاحب
میکند و نقل میکند رحم را و نقل رحم موجب انقطاع نسلست و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که در بعضی از خطبهای خود فرمود که پناه میبرم بخدای تعالی از گناهانی که زود
فانی میسازد پس عبد الله بن الکوای یشکری برخاست و گفت یا امیر المؤمنین آیا
گناهانی میباشد که زود فانی سازد فرمود که آری و آن قطع رحمست بدرستی که اهل
بیتی که اجتماع کنند و با یکدیگر مواسات کنند هرچند از جمله فجار باشند خدای تعالی ایشانرا
روزی میدهد و اهل بیتی که از یکدیگر جدائی کنند و با یکدیگر صله ننمایند خدای تعالی ایشانرا
محروم میسازد با آنکه از جمله اتقیا باشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده که مردی بخدمت آنحضرت شکایت کرد از خویشان خود و فرمود که خشم خود را فرو خور و
چنین کن که ایشان چنین و چنین میکنند فرمود که تو میخواهی که مثل ایشان باشی و خدای
تعالی بهیچ یک از شما نظر نکند و از آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود قطع مکن رحم خود را هر چند که ایشان ترا قطع کنند و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که احتراز کنید از عقوق
والدین زیرا که بوی بهشت را میتوان شنید از هزار ساله راه و نمیشنود آن کسی که
عاق والدین باشد و کسی که قطع رحم خود کند و مرد پیری که زنا کند و کسی که ازار خود را از روی
تکبر بر زمین کشد بدرستی که کبر با مخصوص خداوند عالمیانست و از جمله انواع قطع رحم انکار
کردن و تبری نمودن از نسب آبا و از نسبت و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده که کفر است بخدای تعالی کسی که تبرا میکند از نسبی هر چند دقیق باشد
یعنی نسب دوری باشد و مشهور میانه علمای شیعه آنست که رحم که امر بصله آن واقع
شده هر کسی را که نسبتش بآن شخص معروف باشد هر چند نسب دور باشد خواه ذکور و خواه
اناث و تاکید در صله بعضی بیشتر است از بعضی و آنچه بعضی از عامه گفته اند که رحم عبارت است از
کسانی که نکاح و تزویج ایشان جایز نباشد اگر یکی از ذکور و دیگری از اناث بوده باشد و اگر مرد و
از یک قبیل باشند یکی را از صنف دیگر فرض میباید کرد پس اگر تناکح میان ایشان جایز
نیست داخل رحم نیست و الا فلا دلیلی ندارد و مخالف عرف و لغت و ظاهر اخبار است
و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیه فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که در باب بنی امیه نازل
شده و این دلالت بر بطلان قول ایشان میکند و بعضی صله که امر بآن شده آن خیر است
که در عرف و عادت آن را صله دانند زیرا که حقیقت شرعی و لغوی از برای این لفظ ثابت
نیست و ظاهر آنست که بعضی صله بحسب اختلاف عادات و اوضاع و دوری و نزدیکی حال
و امثال آن مختلف شود و از افراد صله چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بعضی واجب و بعضی مستحب
و از جمله واجب نفقه دادن پدر و مادر است هرگاه پریشان باشند و اگر غنی باشند

هدیه فرستادن از برای ایشان در اوقاتی که عادت مقتضی آن باشد سنت خواهد بود
و باقی اقارب غیر واجب النفقه اگر فقیر باشند نفقه دادن بایشان سنت است و تاکید
در وارث بیشتر است و با غنا هدیه ایشان نیز سنت است و از جمله صله رحم دفع ضرر از ایشان
بقدر مقدور و دیگر رسانیدن نفع بهر نوعی که ممکن باشد و دیگر مهربانی مالی و غیر مالی کردن که
باعث سرور ایشان شود و نفقه دادن بواجب النفقه ایشان مثل نفقه دادن بزن برادر
و مملوک اقارب و مثل آنها و دیگر ابتدا نمودن بسلام و دعا کردن غایبانه و کتابت
نوشتن اگر حاضر نباشند و هر قدری از صله که ترکش موجب قطع رحم باشد واجب
و هر چه زیادتر از آن باشد مستحب است و از جمله افراد قطع رحم که شایع و از اقبح افراد است
آنست که بعضی از اقارب که صاحب ثروت و مکنت یا اعتباری دنیوی میباشند
ترک دیدن و پرسیدن دیگران مینمایند و گاه باشد که بعضی از ایشان را وقتی که ببینند
نشناسند و اسم ایشان را ندانند و فرزندان ایشان را ندیده باشند و هر کدام از اقارب
را که کسب دنیا معتبر باشند کمال ملازمت کنند و غرضی باطنی در آن مهربانی تحصیل
اعتباری و جلب نفعی باشد و بصله رحمش موسوم سازند و این نوع قطع رحم که مسبب از
دو معصیت یکی قطع رحم و دیگری تکبر با وجود تساوی در اصل و نسب و این نوع تکبر قبیح تر از
تکبر شیطانست که بسبب آن مستحق لعن ابدی شد زیرا که شیطان در تکبر خود شبهه
داشت که اصل من از آتش است و آتش بهتر از خاکست و در مقام شبهه موجود
نیست و ثروت و اعتبار دنیا را مناط این نوع امتیاز قرار دادن دلیل دنائت نفس است
و از بعضی احادیث ظاهر میشود که اقارب هر چند فاسق یا مخالف مذهب باشند صله
ایشان لازمست و خبری باعث جواز قطع رحم نمیشود چنانچه کلینی رحمه الله از جهم بن حمید روایت
کرده که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سؤال کردم که بعضی از اقربای من بر غیر مذهب من اند
بعضی شیعه نیستند آیا ایشان را حق رحم بر من هست فرمود که بلی حق رحم را هیچ چیز قطع
نمیکند و اگر ایشان بر امر تو باشند دو حق خواهند داشت یکی حق اسلام و یکی حق رحم
مؤید این معنی است آنکه بعضی از اقارب یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

هرگاه معارضه و مجادله با ایشان میکرده اند با وجود اینکه آنجمعی در رتبه کمتر نسبت ترک
دیدن و مهربانی نفرموده اند چنانچه کلینی رحمه الله از صفوان جمال روایت کرده که گفت
میانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و عبد الله بن الحسن گفتگوئی واقع شد تا آنکه
آوازهای ایشان بلند شد و مردم جمع شدند و ایشان تا روزی در آن آخر روز از
یکدیگر جدا شدند من صباحی از پی کاری بیرون آمدم دیدم که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم بر در خانه عبد الله بن الحسن ایستاده و بکنیز او میگوید که ابی محمد را خبر کن بیرون آید
که عبد الله بن الحسن بیرون آمد و آنحضرت گفت که چه خبر باعث آمدن در این صباح بود
فرمود که آیه را از کتاب خدای عز و جل دی شب تلاوت نمودم و مرا مضطرب ساخت گفت
کدام است آن آیه فرمود قول خدای تعالی میفرماید الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ
أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ یعنی آنهائی که صله
مینمایند آنچیزی را که خدای تعالی بصله آن امر فرموده و از پروردگار خود میترسند و خائفند
از بدی حساب روز قیامت پس عبد الله بن الحسن گفت راست میگوئی و گویا من این
آیه را از کتاب الهی هرگز نخوانده بودم پس دست در گردن یکدیگر کردند و گریستند و از احادیث
بسیار ظاهر میشود که صله رحم موجب زیادتی عمر و زیادتی روزی میشود و قطع رحم قاطع عمر و باعث
فقر است چنانچه از بعضی احادیث که گذشته ظاهر شد و همچنین کلینی رحمه الله از حضرت
امام رضا علیه السلم روایت کرده که فرمود گاه باشد که از عمر مردی سه سال مانده باشد و خدای
تعالی از برای صله رحم که بجای آورد عمر او را سی سال کند و خدا آنچه میخواهد میکند و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود چیزی را موجب زیادتی عمر نمیدانیم بغیر از صله
رحم حتی آنکه مردی که مدت عمرش سه سال باشد و صله رحم بجای آورد یعنی خدای تعالی داند که
آن مرد اگر بجا نه صله رحم بجای می آورد خدای تعالی سی سال بر عمر او می افزاید و او را سی و سه سال
میکند و مردی که مدت عمرش سی و سه سال باشد و قاطع رحم باشد خدای تعالی سی سال
از عمر او کم
میکند و اجل او را سه سال قرار میدهد و از حضرت امام رضا علیه السلم بهمین مضمون روایت
کرده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرمود صله ارحام اعمال را

زکی

زکی میسازد و اموال را زیاد میکند و بلا را دفع میکند و حساب را آسان میکند و اجل را
تأخیر میکند و در باب آنکه زیادتی عمر و روزی بسبب صله رحم احادیث بسیار وارد شده و از
آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود وصیت میکنم حاضرین را
که حاضرند از امت من و جماعتی را که غائبند و آنهائی را که در پشت پدران و شکم
مادرانند تا روز قیامت که صله کنند رحم خود را هر چند که یکساله راه از ایشان دور باشد
زیرا که اینمعنی از جمله دین است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود
اول چیزی از جوارح که روز قیامت سخن میگوید رحم است میگوید که خداوندا هر کس که مرا صله
نموده امروز او را بعطایای خود صله کن و هر کس مرا در دنیا قطع کرده امروز عطای خود را از او
قطع کن و باین مضمون چند حدیث وارد شده و از حضرت امام رضا علیه السلم روایت
کرده که فرمود که قرابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ائمه معصومین علیهم السلام باشند
بعرش الهی می آویزد و میگوید خداوندا صله کن هر کس که مرا صله کرده و قطع کن هر کس که مرا
قطع کرده و بعد از آن اینمعنی جاری میشود در ارحام مؤمنین و این آیه را تلاوت فرمود که
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ یعنی بپرهیزید از خداوندی که بذکر او از
یکدیگر مطالب سؤال میکنید و طلب عطوفت می نمائید و بپرهیزید از رحم و او را قطع مکنید و آیه را
بعضی وجوه دیگر تفسیر کرده اند و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده که فرمود
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که مسرور شود از آنکه خدای تعالی عمر او را دراز کند
و روزی او را فراخ کند پس باید که صله کند رحم خود را زیرا که رحم را روز قیامت زبان گویا
خواهد بود و خواهد گفت خداوندا کسی را که صله من بجای آورده و قطع کن کسی را که مرا قطع کرده
و گاه باشد که شخصی علامات خوبی از او ظاهر باشد و ناگاه رحمی که او را قطع کرده بیاید و او را
ببرد او را بپائین ترین جائی از قعر جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده
ابوذر رضی الله عنه میگفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که روز قیامت
رحم و امانت در دو طرف صراط خواهند بود پس هرگاه بگذرد مردی که صله رحم بجای آورده
و ادا کننده امانت باشد بسلامت گذشته به بهشت خواهد رفت و هرگاه مردی خائن

امانت و قاطع رحم خود را رحم نکند و نفع نمیکند او را با این دو معصیت هیچ عملی و حرمان طاعت
نموده او را بیابان آتشش خواهد انداخت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود صله کن رحم خود را اگر چه بشربت آبی باشد و افضل انواع صله رحم بازداشتن
اذیت است از ایشان و صله رحم موجب تأخیر اجل و محبت اهل است و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود صله رحم و حسن جوار یعنی رعایت همسایه یا محافظت کسی که پناه
آورده خانه‌ها را آبادان میکند و عمرها را زیاد میکند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود مردی
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله اهل بیت من بغیر از آزار
و دشنام و جدائی از من کاری نمیکنند پس آیا من ترک کنم ایشان را فرمود که هرگاه چنین کنی
خدای تعالی شما همه را ترک خواهد کرد گفت پس چه کار کنم فرمود صله کن هر کس که ترا
قطع کند و عفو کن از هر کس که بر تو ظلم کند زیرا که اگر چنین کنی از جانب خدای تعالی
ترا مددکاری بر ایشان خواهد بود و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت کرده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده در وصایای که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که یا علی
دو سال راه برو از برای نیکی بوالدین و یکساله راه برو از برای صله رحم و یک میل که ثلث فرسخ
باشد برو از برای عیادت بیمار و دو میل برو از برای تشییع جنازه و سه میل برو از برای اجابت
دعوت و چهار میل برو از برای زیارت برادر مؤمن و پنج میل برو از برای اجابت مضطر و
شش میل برو از برای یاری کردن مظلوم و از آنحضرت روایت کرده که فرمود تصدق
را یکی ده خدای تعالی ثواب میدهد و قرض را یکی هجده و صله برادر را یکی بیست و صله
رحم را یکی بیست و چهار و از آنحضرت روایت کرده که پرسیدم کدام تصدق افضل است
فرمود که تصدقی که بر بی رحمی بکنند که دشمن باشد و از آنحضرت روایت کرده که تصدق
نیست در وقتی که یکی از اقارب محتاج باشند و احادیث در باب صله رحم بسیار است و در
این مقام بآنچه مذکور شد اکتفا میشود معصیت هشتم از جمله کبایر چنانچه از حدیث اعمش و حدیث
شرایع دین ظاهر میشود اکل سحت یعنی خوردن مال حرامست و مال حرام را سحت بجهت آن
میگویند که برکت را زایل میگرداند و ظاهر لفظ سحت جمیع اقسام مال حرام را شامل است

اگرچه معصیت در بعضی از آنها زیاده از بعضی است و در بعضی از احادیث تصریح بعموم واقع شده
چنانچه مذکور میشود و آنکه در بعضی اخبار تفسیر سحت برشوه واقع شده منافی نبود که از راه
انحصار نباشد بلکه از جهت آن باشد که از بعضی دیگر قبیح ترست و بر بعضی دلالت میکند
آنچه کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هر خیانتی
که کسی از امام بکند سحت است و خوردن مال یتیم و مانند آن سحت است و سحت انواع
بسیار دارد و از آنجمله اجرت زنان فاجره است و قیمت شراب و نبیذی که مست کننده
باشد و ربا یعنی سود خوردن بعد از آنکه حرمتش از شرع ظاهر شده و اما رشوه در حکم پس آن
کفر بخداست که اسم او جلیل است و برسول خدا صلی الله علیه و آله و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود سحت را انواع بسیارست از آنجمله اجرت
حجامت هرگاه با او شرط کرده باشند و اجرت زن زناکننده و قیمت خمر و اما رشوه در
حکم پس آن کفر بخداوند عظیم است و از آنحضرت روایت کرده که فرمود سحت قیمت
میته است و قیمت سگ و قیمت خمر و اجرت زانیه و رشوه در حکم و اجرت کاهن و کهانت
عملی است که باعث آن شود که بعضی از جن اطلاع آن شخص کنند در آوردن اخبار یا
بعضی کارها و قیمت سگ که در حدیث واقع شده محمول است بر غیر سگ شکاری و
مثل آن و در جواز بیع سگ شکاری حدیث صحیح وارد شده و رشوه چنانچه تفسیر نموده اند
عبارت از مالیست که از یکی از خصمین بگیرند یا از غیر ایشان از برای حکم یا راهنمائی بطرق
دعوی خواه حکم از برای آنکس کنند که رشوه داده یا از برای غیر او و خواه حکم بحق کنند یا
بباطل و خواه پیش از حکم بگیرند و خواه بعد از حکم و در حدیث علامات آخر الزمان وارد شده که
زمانی خواهد آمد که رشوه را بهدیه حلال خواهند ساخت یعنی رشوه خواهند و هدیه نامش خواهند
کرد و بدانکه رشوه مخصوص بحکم شرعی نیست بلکه هرچه از جهت حکم بگیرند خواه حکم شرعی و خواه
عرفی از قبیل رشوه است و آنچه حکام و عمال از مردم بجهت حکم بگیرند رشوه نخواهد
بود اما آنچه از احادیث ظاهر میشود آنست که گرفتن از کسی جایز است که هدیه و عطای او
از جهت حکومت آن حاکم نباشد یعنی اگر او حاکم نباشد هم آن هدیه بفعل آید و اگر چنین نباشد

آنچه گیرند و حکمی در آن منظور نباشد حرام خواهد بود هرچند اسم رشوه بر آن صادق نباشد
و اگر بالفعل حکمی و دعوی در میان نباشد و آن کس که چیزی بحاکم میدهد منظورش مایل
ساختن حاکم بجانب خود باشد تا اگر وقتی ورا دعوی با کسی افتد حکم بجهت او کند
و حاکم رعایت عطای او نماید شاید که چنین عطائی نیز از قبیل رشوه باشد و چنانچه
رشوه گرفتن حرام است رشوه دادن و واسطه بودن در رشوه نیز حرام است و بعضی از علما
گفته اند که اگر بازیافت نمودن حق بی رشوه ممکن نباشد دادن رشوه جایز است و گرفتن به
هر تقدیر حرام **بیست و نهم** از جمله کبایر حکم بغیر حق است یعنی میانه دو کس که با یکدیگر نزاع
مالی یا غیر مالی داشته باشند بخلاف حکم الهی حکم کردن و در کلام مجید واقع شده که و
مَن لَم یَحکُم بِما اَنزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الکافِرونَ یعنی کسانی که حکم نکنند بآنچه
خدای عز و جل فرستاده ایشان کافرانند و ابن بابویه رحمه الله در فقیه و شیخ طوسی رضی الله
عنه در تهذیب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که فرمود کسی که در باب
دو درهم بغیر حکمی که خدای عز و جل فرستاده حکم کند کافر است بخداوند عظیم و ظاهر است
که حکم عرفی باطل نیز در حکم بغیر ما انزل الله داخلست و اختصاص بحکم جمعی ندارد که خود را از اهل
شرع قرار دهند یا اهلیت حکم میانه مردم داشته باشند **سی ام** از جمله کبایر چنانچه از حدیث
شرایع دین ظاهر میشود معاونت نمودن و میل کردن بجانب ظالمین است و حق تعالی در
کلام مجید فرموده که وَلا تَرکَنوا اِلَی الَّذینَ ظَلَموا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ یعنی میل مکنید بجانب آن
کسانی که ظلم میکنند که اگر چنین کنید آتش بشما خواهد رسید و کلینی رضی الله عنه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود که میل بظلمه آنست که کسی به
سلطنت رود و خواهد که آنقدر باقی بماند که دست باندرون کیسه کند و باو چیزی بدهد
و از آنحضرت روایت کرده که مردی از اصحاب بآنحضرت گفت که بعضی از ما را گاه هست
که تنگی باشد تا میرسد پس او را میطلبند بآنکه بنائی از برای ایشان بکند یا نهری بکند یا
کاری از ایشان بکند پس چه میفرمائید حضرت فرمود که دوست نمیدارم که یک گره
برای ایشان بزنم یا سر خیکی یا کیسه از برای ایشان ببندم و اگر چه مدینه را و آنچه در آنست

بمن دهند و دوست نمیدارم که بیک نقش قلم مدد ایشان کنم بدرستی که مددکاران ظالمان
روز قیامت در سراپرده از آتش خواهند بود تا وقتی که خدای تعالی میان بندگان خود
حکم کند و از محمد بن عذافر روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که بعذافر
فرمود که یا عذافر بمن خبر رسیده که تو معامله میکنی با ابی ایوب و ربیع پس حال تو چون
خواهد بود در آن وقتی که اعوان ظلمه را ندا کنند پس پدرم محزون و مغموم شد پس آنحضرت
چون دید تألم او را فرمود که ای عذافر بدرستی که ترسانیدم ترا بآنچه خدای عز و جل
مرا ترسانیده پس پدرم همیشه مغموم و محزون بود تا وقتی که مرد و ازین دو حدیث ظاهر
میشود که بجهت ظلمه کار کردن و معامله با ایشان نمودن از جمله معاونت ظلمه است و
شیخ طوسی رحمه الله از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم بمن فرمود که اعانت مکن ایشان را در ساختن مسجد و آنچه بعضی از فقها ذکر کرده اند
که حرمت اعانت ظلمه مخصوص بکارهای حرامست بحسب ظاهر وجهی ندارد و حدیث یونس
بن یعقوب اگرچه ممکن است که مخصوص بنی امیه و امثال ایشان باشد اما احادیث سابقه
و غیر اینها همه ظلمه را شامل است و اخبار در مذمت مطلق میل بظلمه و انتفاع از ایشان و رو
نمودن از جهت طمع پیش ایشان و بودن در میان ایشان بسیار وارد شده
و از آنجمله کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود بر خدای
عز و جل لازم است که شما را با آنجماعتی محشور سازد که از دنیای ایشان نفع میبردید و از
آنحضرت روایت کرده که فرمود جمعی از آنها که بحضرت موسی علیه السلم ایمان آورده بودند
با خود گفتند که بلشکر فرعون میرویم و در آنجا میباشیم و از دنیای او انتفاع میبریم و بعد از
آنکه حضرت موسی علیه السلم بر فرعون غالب شود چنانچه ما امید داریم بطرف او می آئیم پس
چون حضرت موسی علیه السلم و جمعی که با آنحضرت بودند از فرعون گریختند آنجماعت
سوار شده بتعجیل روانه شدند از برای آنکه بحضرت موسی ملحق شوند و در لشکر او باشند پس
خدای عز و جل فرشته فرستاد تا بر روی چهارپایان ایشان زده ایشان را بلشکر فرعون
برگردانید و از جمله آنجماعتی بودند که با فرعون غرق شدند و کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده اند که فرمود از خدای تعالی بپرهیزید و بپرهیزید
نفس خود را یا محافظت کنید دین خود را بورع و پرهیزکاری و دین خود را تقویت کنید
بتقیه و بی نیازی بفضل الهی از آنکه طلب حوایج از صاحب سلطنتی کنید بدرستی که کسی که فرو
تنی کند پیش صاحب سلطنتی یا پیش مخالف مذهبی از برای طلب چیزی که در دست او
باشد خدای تعالی او را پست و کم نام میسازد و دشمن میدارد او را و بخود وا میگذارد
پس اگر چیزی از دنیای آن شخص بدو رسد خدای تعالی برکت از آن سلب میکند و او را
ثواب نبخشد بهر آنچه از حج و بنده آزاد کردن و وجوه بر صرف نماید و از علی بن حمزه روایت
کرده اند که گفت مرا دوستی بود از نویسندگان بنی امیه بمن گفت که از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام رخصت بگیر تا من بخدمت آنحضرت آیم من رخصت گرفتم پس
چون بخدمت آنحضرت آمد سلام کرد و نشست و گفت فدای تو شوم سخنی میخواهم بگویم
بدرستی که من در دیوان اینجماعت یعنی بنی امیه بودم و از دنیای ایشان مال بسیاری بهم
من آمده و در راه تحصیل آن اموال اغماض کرده ملاحظه حلال و حرام نکرده ام حضرت فرمود که اگر
بنی امیه جمعی را نمی یافتند که بجهت ایشان نویسندگی کنند و غنیمت جمع کنند و با دشمنان
ایشان جنگ کنند و بجماعت ایشان حاضر شوند هر آینه نمیتوانستند که حق ما را غصب
کنند و اگر مردم ایشان را با آنچه داشتند باز میگذاشتند بغیر آنچه داشتند چیزی دیگر
بدست ایشان نمی آمد پس آن مرد گفت فدای تو شوم آیا مرا از آنچه کرده ام راه خلاصی هست
حضرت فرمود که اگر از برای تو بگویم عمل میکنی گفت میکنم فرمود که بکن از جمیع آنچه در دیوان
ایشان بدست آورده پس هر کس از صاحبان حق را که شناسی حق ایشان را بایشان
باز ده و هر کدام را نشناسی آنچه گرفته تصدق کن تا من ضامن شوم که خدای تعالی ترا
بهشت برد علی بن حمزه میگوید که آن جوان تا دیر سر بزیر انداخت و بعد از آن گفت
فدای تو شوم میکنم آنچه فرمودی پس همراه ما بکوفه آمد و هر چه داشت بنوعی که آنحضرت
فرموده بود بصاحبان داد و تصدق نمود حتی رختها که پوشیده بود پس من از اصحاب خود
بجهت او چیزی گرفتم و رخت پوشیدنی بجهت او خریدیم و خرجی از برای او فرستادیم

و چون چندی برین گذشت بیمار شد و در اثنای بیماری عیادت او میکردیم روزی بعیادت
او رفتیم دیدیم که در حالت نزع است پس چشم باز کرد و گفت ای علی بن ابی حمزه والله که صاحب
تو وفا کرد از برای من بآنچه شرط کرده بود و بعد از آن وفات یافت پس او را تجهیز و تکفین
کردیم و بعد از آن از کوفه بیرون آمدیم و بخدمت آنحضرت آمدیم و چون مرا دید فرمود
که ای علی والله که وفا کردیم بشرطی که با صاحب تو کرده بودیم گفتم فدای تو شوم راست
میگوئی او در وقت مردن بمن چنین گفت و بدانکه علما ذکر کرده اند که هر گاه ظلمه و عمال
چیزی بکسی دهند و خصوص آن مال را نداند که از کسی غصب کرده اند گرفتن آن جایز است
و از بعضی از احادیث ظاهر میشود لیکن از اینجا لازم نمی آید که میل بایشان و فروتنی پیش ایشان
از برای طمع جایز باشد بلکه از بعضی احادیث ظاهر میشود که فروتنی پیش اغنیا مطلقا
خواه از جمله ظلمه باشند و خواه نباشند بد است و سید رضی رضی الله عنه در کتاب
نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که پیش مردی
غنی آید و از برای توانگری و تواضع و فروتنی نماید دو ثلث دین او میرود و بدترین
افراد معاونت ظلمه معاونت ایشان در ظلم است خصوصا هر گاه آن ظالم از مخالفین
بوده باشد و آنکه بعضی از شیعیان بجهت تحصیل دنیا بسیار در مخالف رفته اختیار ملازمت
پادشاهان سنی مینمایند از این قبیل است و ملازمان ایشان خصوصا جمعی که از ارکان
باشند چون موجب رونق و کثرت سواد این جمع میشوند در تخریب دین شریکند هر چند
که با شیعیان معاونت نمایند و کسی که باین بلیه مبتلا شود یا در ارتکاب ملازمت و
عمل ایشان مجبور باشد میباید که با شیعیان مثل سنیان سلوک نماید و در رعایت
حال شیعیان بقدر مقدور از او فوت نشود چنانچه در بعضی احادیث صریحا وارد شده
و کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله از حسن بن حسین انباری روایت کرده که گفت چهارده سال
بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام مینوشتم و از آنحضرت رخصت میطلبیدم در باب ارتکاب
شغل و عمل سلطان و در مرتبه آخر که بآنحضرت چیزی نوشتم اینمعنی را ذکر کردم که من از
گردن خود میترسم و سلطان میگوید که تو رافضی و ترک عمل سلطان از برای رفض

میکنی حضرت در جواب نوشت که نوشته‌ات را فهمیدم و آنچه ذکر کرده که از کشته شدن
خود میترسیم دانستم پس اگر میدانی که هرگاه والی شوی عمل میکنی بآنچه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده و بعد از آن اعوان و نویسندگان خود را از اهل ملت خود مقرر سازی
و آنچه بدست آید بافقرای مؤمنین صرف کنی باین نحو که خود مثل یکی از آن فقرا باشی
این در عوض آن خواهد بود و الا فلا سی و یکم از جمله کبایر چنانچه از حدیث اعمش ظاهر میشود
مدد نکردن مظلوم است و احادیث در ذم این معنی و فضیلت اعانت مؤمن بسیار وارد
شده از آنجمله ابن بابویه رضی الله عنه در امالی و برقی در کتاب محاسن از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم نقل کرده اند که فرمود هیچ مؤمنی نیست که مدد کاری برادر مؤمن
خود را ترک کند و قادر باشد برانکه یاری او کند مگر آنکه خدای تعالی او را مخذول میکند
در دنیا و آخرت و در ثواب الاعمال و علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده که فرمود
مردی از احبار را در قبرش نشانیدند و باو گفتند که ما ترا صد تازیانه از عذاب الهی
میزنیم گفت من طاقت صد تازیانه ندارم پس از انمرتبه تخفیف دادند تا وقتی که
بیک تازیانه رسید گفتند که از یک تازیانه چاره نیست گفت این تازیانه را
بچه سبب میزنید گفتند از جهت که یکروز بی وضو نماز کردی و بر مرد ناتوانی که گذشتی یاری
او نکردی پس یک تازیانه از عذاب الهی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و در کتاب
عیون و معانی الاخبار از آنحضرت روایت کرده که فرمود خدای تعالی بحضرت داود وحی
کرد که بنده از بندگان با یک حسنه نزد من می آید و من او را بهشت میبرم گفت خداوندا
آن حسنه که هست فرمود که آن حسنه آنست که دفع کند از مؤمنی غمی یا بلیه را اگرچه
بیک خرما باشد حضرت داود گفت خداوندا سزاوار است کسی را که ترا شناخته باشد انکه
قطع امید از تو نکند و شیخ طوسی رحمه الله در امالی و حمیری رحمه الله در قرب الاسناد باین مضمون
روایت کرده اند و در ثواب الاعمال از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر مؤمنی که دفع کند غمی
و سختی از مؤمنی بکند خدای تعالی هفتاد و دو غم از غمهای دنیا و غمهای روز قیامت از او دفع کند و کسی که
اعانت کند مؤمنی را در حال پریشانی خدای تعالی میسر میسازد مطالب او را در دنیا و آخرت

وکسی

و کسی که بپوشاند عیب مؤمنی را که از ظاهر شدن آن ترسد خدای تعالی هفتاد عیب او را که از
ظاهر شدن آنها ترسد بپوشاند در دنیا و آخرت و فرمود که خدای تعالی در مقام مدد
مؤمن است مادام که او در مقام مدد برادر مؤمن خود بوده باشد پس موعظه را قبول کنید
و رغبت کنید در کارهای خیر و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود کسی
که فریادرسی برادر مؤمن خود کند با آنکه او را از تهمی و غمی شدید و ورطه بیرون آرد خدای تعالی
از برای او ده حسنه مینویسد و ده درجه بلند میکند و عطا میکند باو ثواب آزاد کردن ده بنده و
دفع میکند از او ده عذاب و مهیا میسازد از برای او ده شفاعت و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود هر مؤمنی را که اعانت کند مؤمن مظلومی را عمل او
افضلست از یکماه روزه گرفتن و اعتکاف داشتن در مسجد الحرام و هیچ مؤمنی نیست که
یاری کند برادر خود را در حالتی که قادر بوده باشد بر یاری او مگر آنکه خدای تعالی او را یاری
کند در دنیا و آخرت و هیچ مؤمنی نیست که ترک یاری او کند و قادر بوده باشد بر یاری
او مگر آنکه خدای تعالی او را مخذول کند و یاری نکند او را در دنیا و آخرت و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود کسی که فریادرسی برادر مؤمن مظلوم خود کند در وقت سختی و دفع غم و
سختی از او بکند و او را مدد کند در برآمدن حاجتش و هفتاد و دو رحمت خدای تعالی برای او
مقرر میسازد و یکی از آنها را پیش می اندازد برای اصلاح معاش او در دنیا و ذخیره میسازد
هفتاد و یک رحمت را از برای هولهای روز قیامت سی و دوم از جمله کبایر چنانچه حدیث
اعمش و حدیث شرایع دین دلالت میکند اسراف و تبذیر است و حق تعالی در کلام
مجید فرموده که کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ یعنی بخورید و بیاشامید
و اسراف مکنید بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و فرموده که
وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ
لِرَبِّهِ كَفُورًا یعنی در صرف نمودن مال تبذیر مکن زیرا که تبذیر کنندگان برادران شیاطین اند
و شیطان کفران کننده نعمتهای پروردگار خود است و اسراف و تبذیر بقول جمعی از
علما صرف کردن مالست در مصارفی که غالبا مقصود عقلا نمیباشد مثل ضایع کردن

مال و خریدن چیزی بقیمت بسیار گران و صرف کردن در مصرفهای حرام و در خورشهای بسیار
نفیس که مناسب او نباشد و ساختن خانههای رفیع که مناسب او نداشته باشد
و همچنین در سایر مصارف مثل اسب سواری و غلام و خدمتکار و فروش و ظروف و غیر آنها و اما صرف
نمودن مال بسیار در مصارف خیر مثل بنای مسجد و رباط و ساختن پلها و ضیافت مؤمنین و
تصدقات پس اگر بحدی نرسد که از مرتبه مناسب حال و عرف بیرون رود و باعث
پریشانی و احتیاج خود و عیال شود شکی در آن نیست که خوبست و اسراف نیست و اگر از آن
مرتبه بدر رود جمعی از علما آنرا نیز داخل اسراف میدانند و جمعی میگویند که در خیر اسراف نمیباشد
و همچنانچه خیر در اسراف نیست و حدیثی که عیاشی در تفسیر از عبد الرحمن بن عبد الحجاج روایت
کرده که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول الهی که فرموده وَلَا
تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا فرمود کسی که در غیر طاعت الهی خرج میکند مبذر است و کسی که در راه خیر میانه
روست مؤید همین است لیکن ظاهر کلام الهی که فرموده وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً
إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا آنست که در خیرات
هم از حد تجاوز نباید نمود و ترجمه لفظ آیه آنست که در عطا کردن امساک بسیار مکن مثل کسی که
دستش بگردنش بسته باشد و هر چه داری بهم مده مثل کسی که دست خود را بگشاید گشادنی
که هیچ در دستش نماند تا بسبب امساک بسیار نزد عقلا مستحق لوم و مذمت باشی و بسبب جود زیاده
مغموم و متحیر بمانی و بجهت ما یحتاج الیه خود چاره نتوانی کرد و ظاهر نزد وجه جمع آنست که حدیث
مذکور را حمل کنیم در صورتی که انفاق در راه خیر باعث پریشانی عطا کننده نباشد تا موافق ظاهر آیه
باشد و کلینی رحمه الله در تفسیر آیه مذکوره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود احسار عبارت از پریشانیست و از عجلان روایت کرده که گفت نزد آنحضرت علیه السلام
بودم که سائلی سؤال کرد آنحضرت برخاست و از زنبیلی که خرما داشت دست خود را پر کرده باو
داد و پس دیگری سؤال کرد و برخاست و باو نیز داد و همچنین تا سه کس سؤال کردند پس دیگری سؤال
کرد فرمود که خدای تعالی روزی دهد ما و ترا یا روزی دهنده ما و تو است بعد از آن فرمود که
کسی چیزی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نکرد از چیزهای دنیا که باو عطا نماید روزی

زنی پسر خود را گفت برو پیش آنحضرت و از او چیزی طلب و اگر بگوید ندارم بگو پیراهن خود را
بمن ده آن پسر چنان کرد پس آنحضرت پیراهن خود را باو داد و پس خدای تعالی آنحضرت را بمیانه
روی امر کرده و فرموده وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ
فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و از آنحضرت روایت کرده که مردی سؤال کرد از تفسیر قول الهی که
فرموده وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ یعنی بدهید
حق زرع و نخل را و آنچه در آیه مذکور شده در روز چیدن ثمر آنها و اسراف مکنید زیرا که خدای
تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را حضرت فرمود که فلان مرد از انصار زرعی
داشت و وقتی که حاصل آنرا برمیداشت همه را تصدق میکرد و خود و عیال بی چیز میماندند
پس خدای تعالی آنرا داخل اسراف گردانید و از آنحضرت روایت کرده که این آیه را تلاوت
فرمود که وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا
یعنی آن جماعتی که هرگاه خرج کنند اسراف نمیکنند و اقتار نمیکنند و انفاق ایشان عدل و
میانه است نه زیاده و نه کم بعد از آن مشتی سنگ ریزه برداشت و در دست نگاه داشت
و در دست چنانچه هیچ نریخت و فرمود که این اقتار است که خدای تعالی در کتاب خود ذکر
کرده پس مشتی دیگر برداشت و دست را سست کرد تا همه ریخت و فرمود که این اسراف است
و مشتی دیگر برداشت و بعضی را نگاه داشت و بعضی را ریخت و فرمود که این قوام یعنی عدل
و میانه رویست و از آنحضرت روایت کرده که فرمود اگر کسی آنچه داشته باشد در راه خدا
صرف کند خوب نکرده و توفیق نیافته آیا حق تعالی نفرموده که وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى
التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی خود را بدست خود بهلاکت میندازید
و احسان کنید زیرا که خدای تعالی احسان کنندگان را دوست میدارد و پس فرمود مراد از محسنین
عدل کنندگان و میانه روان اند و ازین احادیث ظاهر شد که اسراف در صرف نمودن
مال در راههای خیر نیز جاری میشود و هرگاه خیرات و تصدقات بحدی رسد که موجب پریشانی
شود اسراف خواهد بود و هرگاه از احادیث ظاهر میشود که اسراف بر چند نوعست یکی
تجاوز نمودن از حد در انفاق اگر چه در راههای خیر باشد چنانچه گذشت دیگر ضایع کردن

مال بی فایده تلف نمودن هرچند آن مال اندکی بوده باشد مثل ریختن آب که در ظرف بعد از
خوردن بماند و پاشیدن هسته خرما و امثال آن چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود میانه روی چیزیست که خدای
تعالی آن را دوست میدارد و اسراف امریست که خدای تعالی آن را دشمن میدارد حتی انداختن
هسته خرما بجهت آنکه بکاری می آید و حتی ریختن زیادتی آبی که بیاشامی و از آنحضرت روایت
کرده که شخصی پرسید که ادنای مرتبه اسراف کدام است فرمود بسیار پوشیدن و
مبتذل ساختن جامه که نگاه داشتنی خود است و آنکه بریزی آنچه در ظرف زیاد آید و آنکه خرما را
بخوری و هسته آن را این طرف و آنطرف بیندازی و عیاشی رحمه الله در تفسیر از بشر بن مروان
روایت کرده که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم رفتیم حضرت رطبی طلبید پس
یکی از آنها که حاضر بودند هسته خرما را می انداخت آنحضرت دست او را گرفت و فرمود
این از جمله تبذیر است و خدای تعالی فساد و ضایع کردن را دوست نمیدارد و دیگر از جمله
انواع اسراف صرف مال در مصرفهای حرام است مثل خریدن شراب و آلات قمار و
چیزی دادن بفواحش و سازنده و خواننده و معرکه گیران که اعمال سیمیا و امثال آن میکنند
و قمار باختن و رشوه دادن بحکام و صرف نمودن در چیزی که متضمن ظلمی یا ضرر بمومنی باشد
و در چنین افعال معصیت و مخالفت الهی از دو جهت خواهد بود یکی از جهت آنکه آن فعل فی نفسه
مخالف شریعت و دیگر از جهت آنکه صرف کردن مال در آن مصرف از قبیل اسرافست و براین
نوع حدیث عبد الرحمن بن الحجاج که قبل از این روایت عیاشی مذکور شد دلالت میکند و دیگر
از جمله اسراف صرف مالست در چیزی که ببدن آدمی ضرر رساند چنانچه کلینی رحمه الله روایت
کرده که شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از آنحضرت پرسید که در راه مکه گاه
هست که میخواهیم که احرام ببندیم و نوره میکشیده ایم و سبوس آرد همراه نداریم که بعد از نوره بر بدن
مالیم و بعوض سبوس آرد را با آرد پاکیزه میکنیم و از این معنی اندک ترسان میشوم که خدا بهتر میداند
فرمود که آیا از ترس اسراف ترسان میشوی گفتم بلی فرمود که در چیزی که باعث اصلاح بدن باشد
اسراف نمیباشد بسیار است که میسر باشیم تا آرد پخته را با روغن زیت ممزوج میکنند و بر بدن

می مالیم بدرستی که اسراف نمیباشد مگر در چیزی که باعث تلف مال شود و ببدن ضرر رساند
گفتم اقتار که ضد اسرافست کدام است فرمود آنکه نان را با نمک بخوری و قدرت بر خوردن
چیزی دیگر داشته باشی گفتم میانه روی کدام است فرمود آنکه نان و گوشت و شیر و سرکه
و روغن بخوری گاهی از این و گاهی از آن و از این حدیث ظاهر میشود که صرف مال مطلقا در
چیزی که ضرر ببدن داشته باشد اسرافست زیرا که اگر بمرتبه افراط و تجاوز از حد رسید در غیر
صورت ضرر هم از مقوله اسرافست و حصری که از این حدیث فهمیده میشود تا و [illegible] اسراف
کامل آنکه حصر نسبت بصرف مالیست که نفع رساند تا مخالف اخبار بسیار و اتفاق
علما نباشد و دیگر از این حدیث ظاهر میشود که جمع کردن میانه الوان بسیار در خوردنیها
مخالف اقتصاد و میانه روی باشد و مکتوبی که حضرت امیر المومنین علیه السلم بعثمان
بن حنیف انصاری نوشته و غیر آن از روایات هم باشعار باین معنی وارد و بنا
بر این آنچه میانه جمعی از اهل دنیا و صاحبان ثروت شایعست که در سفرها الوان
بسیار حاضر میسازند ظاهر آنست که از قبیل اسرافست و باید دانست که اسراف
باحوال مردم مختلف میباشد و صرف نمودن قدری از مال که نسبت بحال مردی غنی
از قبیل اسراف نباشد بلکه داخل اقتار باشد میتواند بود که نسبت بحال مردی فقیر اسراف
باشد و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود بسا
فقیری که او اسراف کننده تر از غنی است بدرستی که غنی خرج میکند از آنچه خدای تعالی
باو داده و فقیر خرج میکند بی آنکه باو عطا شده باشد و از احادیث مذکوره ظاهر شد
که بسیاری از تکلفات که در خورشها و پوشیدنیها میانه اهل روزگار شایع است
اسرافست و اکثری آنست که بسبب این امور بقرض و پریشانی مبتلا میشوند و با وجود
پریشانی ترک اسراف نمیکنند و میگویند مناسب زی امثال و اقران ما نیست بر
خود تنگ گرفتن و همیشه نظر بحال جمعی میکنند که از جهت دنیا بر ایشان زیادتی دارند
و نمیخواهند از آنها کمتر باشند و هرگز از تعب و آزار خلاص نمیشوند و اگر نظر بحال
جمعی کنند که بکسب دنیا احوال ایشان زبون تر است بسیاری از دشواریها آسان

میشود و جمعی ملاحظه صرفه در پوششها و غیر آن کمتر میکنند و گمان میکنند که رعایت کردن
از جمله عیوب و از اهل بخل است و کسی اگر جامه بی تباهت بپوشد و بطور ایشان سلوک
نکند خسیس الطبع میشمارند و این محض سفاهت و تضییع مالست بی فایده و جمعی مضایقه
کردن در خریدن چیزهای گران را از اهل همت حساب میکنند و این نوع دیگرست از سفاهت
و ابن بابویه رحمه الله در من لا یحضره الفقیه روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
که با مشتری مضایقه و گفتگو بکن هر چند قیمت بسیار دهد زیرا که کسی که مغبون میشود در خریدن یا
فروختن نه محمود است و نه ماجور بلکه مستحق تحسین میشود در دنیا و نه مستوجب ثواب میشود
در آخرت و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که بخادم خود میفرمود که هرگاه
برای من چیزی از اسباب حج بخری در قیمتش مضایقه بکن و آنکه جمعی خانه‌های بسیار
رفیع میسازند بجهت ارتفاع و از آن خود ظاهر است که از قبیل صرف مال در مصرف حرام است و ابن
بابویه رحمه الله در فقیه روایت نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث مناهی که کسی که
بنائی بکند از برای ریا و سمعه یعنی برای دیدن و شنیدن مردم خدای تعالی در روز قیامت
آن بنا را تا طبقه هفتم زمین فرو میکند و آتشی افروخته خواهد بود و بعد از آن طوقی میسازد از آن بنا و
در گردن وی می اندازد و او را در جهنم پس تا قعر جهنم هیچ چیز او را نگاه نمیدارد مگر آنکه توبه کند بعضی
قدر بنا تا بآن عذاب گرفتار نشود پس کسی پرسید که یا رسول الله چگونه است بنا کردن
برای ریا و سمعه فرمود که آن بنائیست که زیاده بر قدر احتیاج کسی بسازد و از برای تفاخر و زیادتی
بر همسایگان خود و از برای مباهات بر برادران مؤمن خود و از بلند ساختن بنا در احادیث
نهی واقع شده و همچنین از تصویر نمودن وارد شده که ملائکه داخل نمیشوند خانه‌ای که در آن صورت
حیوانی باشد نمیشوند و از نماز کردن در چنین جائی نهی شده هرگاه صورت در برابر او باشد
و اکثر ارباب حکومت را ساختن خانه چنانچه میسازند بی خراب کردن خانه چند مؤمن بعد
خدا صورت نمی یابد و اگر چنانچه ترک اسراف در این امور کنند شاید که در ظلم هم چندان اسراف
واقع نشود و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده اند که شریح بن الحارث در زمان خلافت آنحضرت خانه به هشتاد دینار

زیادتی بر

خرید به هشتاد دینار موافق قیمتی که در این زمانها دارد و تخمیناً دوازده تومان یا کمتر میشود چون
آنحضرت اطلاع یافت او را طلبید و فرمود که بمن رسیده که تو خانه به هشتاد دینار خریده
و قباله نوشته و گواهان گرفته گفت چنین است یا امیر المؤمنین پس آنحضرت بغضب
نظر بجانب او کرده فرمود که یا شریح بدان که در این زودی کسی پیش تو خواهد آمد که نگاه
به نوشته تو نکند و نپرسد که گواهان تو کیستند تا وقتی که ترا از آنخانه بیرون برد
یا بر دوش حاملان جنازه بار کرده بیرون کند و ترا بقبرت مجرد و از مال آنچه در دنیا داشتی
تسلیم نماید پس با خود فکر کن و ببین که مبادا این خانه را از غیر صاحبش خریده باشی یا زر قیمتش
را از مر حرامی تحصیل کرده باشی که اگر چنین باشد خسران دار این و زیان کاری دنیا و
آخرت ترا حاصل شده خواهد بود و اگر چنانچه در وقت خریدن خانه نزد من می آمدی از
برای نوشتن قباله می نوشتم بنحوی که مذکور میشود تا تو رغبت در خریدن این خانه بیکدرهم
زیاده از آن نمیکردی و صورت آن نوشته اینست که این خانه چیزیست که ابتیاع کرده
است بنده ذلیل از مرده‌ای مشرف بر موت و رحیل که مضطرب ساخته او را رحلت از دنیا خرید
این مشتری از آن بایع خانه از سرای غرور و فریفتگی از جانبی که مسکن جمعی است که عاقبت
هالکان فناست و از محله یا قافله گاه طایفه که آخر کارشان موت و هلاکست و احاطه
نموده است باین خانه چهار حد حد اول منتهی میشود باسباب آفتها و بیماریها و حد دوم منتهی
میشود باسباب بلاها و مصیبتها و حد سیم منتهی میشود بخواهشهای کشنده و هلاک
کننده و حد چهارم منتهی میشود بشیطانی گمراه سازنده و در این خانه از آن سمت گشوده میشود
خریده است این مردی که بازی آرزوهای خود گول خورده از آن مردی که اجل او را بحرکت آورده و
مضطرب ساخته این خانه را که وصف و حدودش مذکور شد بقیمتی که آن عبارتست از
بیرون آمدن از عزت قناعت و داخل شدن در خواری طلب و تذلل پس آنچه رسد
باین مشتری از عیب یا نقصان ضامن آن کسی است که کهنه یا مضطرب میسازد اجسام
پادشاهان را و بجبر و قهر میگیرد خانه جباران را و زایل و باطل میسازد سلطنت و پادشاهی امثال
کسری که پادشاه عجم است و قیصر که سلطان رومست و تبع که پادشاه یمن است

وچیزی که پادشاهان ظلمه از ایشان بسیار از جور آن کسی که جمع کرده اموال را بر سر یکدیگر یا صاحب اسباب بسیار شده
و آن کسی که بنائی کند داشته و اساس آنرا محکم کرده و بطلان آن بنا را زینت داده و بفرشهای
الوان و بالشها آنرا آراسته کرده باشد یا آنکه بنا را مرتفع و عالی ساخته و ذخیرها گذاشته و
باعتقاد خود از برای فرزندان فکر و عاقبت اندیشی کرده همگی اینها جهت از مسکنهای خود بیرون
کرده در موقف عرض بر خداوند جبار و محل محاسبه اعمال و موضع ثواب و عقاب جمع خواهند
شد در آن وقتی که امر الهی جاری شود بفصل قضا و قطع احکام و خاسر و زیانکار شوند یا شوند
آنهائی که بنای کار ایشان بر باطلست و شاید بر این معامله عقلست بشرط آنکه از بندها و
خواهش خلاص شده باشد و از علایق و عوایق دنیا سالم مانده باشد تا اینجاست روایت
سید رضی و در روایت ابن بابویه این چند فقره موجودست و ندا کنند یا ندا میکنند منادی که
دنیا در عرصهای دنیا تبرک دنیا یا این ندا که بتحقیق روشن و ظاهرست صبح از برای کسی
که دو چشم بینا داشته باشد و چنانچه صبح ظاهرست امر معنی نیز ظاهرست که آدمی هیچ یکبار
روزی بدنیا آمده روزی هم از دنیا رحلت میکند پس از اعمال صالحه توشه تهیه آخرت خود
بردارید و طول امل و آرزوهای دور و دراز را بجهت اجل و خوف موت نزدیک و کوتاه سازید
و از جمله مصارفی که اسراف در آن جاری میشود و درین زمان شیوع تمام دارد کشیدن
تنباکوست و علمای این زمان در آن باب از طرف افراط و تفریط سخنان میگویند و
بعضی در انکار مبالغه نموده مطلقا حکم بحرمت آن میکنند و جمعی که بسیار راغبند مطلقا حلال
میدانند و گمان این حقیر آنست که نسبت بامزجه و اشخاص مختلف است و اگر کسی از او
متضرر نشود و نفعی بدنی باو رسد مثل دفع زکام و نزله و رطوبات معده ظاهر آنست که از قبیل تضییع
مال در وادی باشد که ببدن نفع رساند و اسراف در چنین چیزی جاری نیست و اگر
بمزاجی نفع نه بخشد و ضرر رساند مثل آنکه باعث یبوست دماغ یا ضعف قلب یا نوعی
دیگر از انواع ضرر شود شکی در آن نخواهد بود که از قبیل اسراف و حرامست و نسبت بکسی که
نه نفع بدنی داشته باشد و نه ضرر یا آنکه از جهتی نافع باشد و از جهتی مضر و جهتین بر
یکدیگر رجحان نداشته باشند ظاهر آنست که نسبت بچنین شخصی نیز حرامست زیرا که مشتمل

صرف

صرف مالست بی فایده معتد به و اگر میل طبع او را زیاده و عادت بآن یا قطع نظر از آن بسر حد اضطرار رسیده
باشد و ترک آن باعث بیماری یا الم بسیار شود و بر طبع شاق باشد و نفع مختصر در استعمال و دفع
این نوع ضرر باشد چنین صورتی محل تامل باشد و شاید که حرمت ظاهرتر باشد و اولی آنست
که چند روزه بیماری را تحمل کنند و ترک نمایند و فواید ترک چندین چیزست یکی احتراز از اتلاف مال
و اگر کسی تامل نماید آنچه صرف آن میشود از قیمت خود و اسباب و ادوات و سوختن و ضایع شدن
و زیادتی آن و مشغولی که بجهت تهیه و ترتیب آن ضرورست خدمه جمعی را که میهمان از بسیاری
بسیار روا میشود و جمعی که بزحمت و مشقت قلیلی کسب مینمایند خرجیست عظیم و دیگر
احتراز از تضییع اوقات و بازماندن از عبادات و امور ضروری زیرا که بسیاری از مردم را
خادمی که تهیه اسباب کشیدن مهیا باشد سیما طلبه علم را و از جهت از شغل خود و عبادات
باز میمانند و جمعی روزه داشتن سنت را از جهت رغبت تمام که بآن دارند ترک
می نمایند و از لوازم احتیاج و رغبت تمام بهر امری آنست که اگر حاضر و مهیا باشد او
مشغول آن نباشد و اگر حاضر نباشد تشویش خاطر که از جهت او میباشد مانع از شغلهای
دیگر میشود و دیگر اجتناب از معصیت الهی زیرا که بسیاری از اوقات ترتیب اسباب
آن بنحوی که آدمی خواهد و طبیعت التذاذ تمام یابد محال میشود و بسیاری از مردم از آن جهت خدمه را
ایذا میکنند و دشنام میدهند و بعضی فحش میگویند و تعذیب مینمایند و گاه باشد که رتبه
خادم در درگاه الهی زیاده از مخدوم باشد و کسی که معتاد بچنین چیزی نباشد از ارتکاب این
معصیت و مشقت جواب و بازخواست آخرت خلاصست و دیگر مستغنی بودن از خلق
در باب فرمودن خدمت از آن جهت که اکثر مردم قیام بتهیه جمیع اسباب این امر فی نفسها میسر
نیست و مخالف زی و عادت ایشانست و اگر بالفرض خود متکفل جمیع لوازم آن شوند از اکثر
کارهای دنیا و آخرت باز میمانند و بسیاری از مردم معتاد شده‌اند بآنکه در جمیع اوقات فرصت
بآن مشغول باشند و شکی نیست در آنکه استغنای از مردم بقدر مقدور از جمله مستحسنات است
و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود جمعی از انصار بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده سلام کردند حضرت رد سلام بر ایشان فرمود گفتند یا رسول الله ما را

تو حاجتی هست فرمود حاجت خود را بگویید گفتند حاجتی عظیم است فرمود بگویید که آن کدام است
گفتند حاجت ما آنست که ضامن شوی که خدای تعالی ما را بهشت برد حضرت سر فرو انداخت
و چنانچه عادت متفکران است چیزی بر زمین میزد بعد از آن سر برداشت و فرمود ضامن میشوم بشرط
آنکه از هیچکس چیزی سؤال نکنید بعد از آن طریقهٔ آن جماعت آن بود که هرگاه یکی از ایشان
در سفری بود و تازیانه از دستش می افتاد راضی نمیشد که بکسی بگوید تازیانه را بمن ده و از برای
آنکه سؤال نکرده باشد و خود پایین می آمد و بر میداشت و بر سر سفره هرگاه نشسته و یکی از
همنشینان با آب نزدیکتر بود نمیگفت که کوزهٔ آب را بمن ده و خود بر میخاست و آب
می خورد مجملاً نسبت بحال اکثر مردم ظاهر است که لازم یا راجح باشد والله تعالی اعلم و
همچنانچه افراط در خرج قبیح و مذموم است امساک و بخل بمراتب بدتر و مذموم‌تر است و از احادیث سابقه
که سخن میانه روی بود این معنی ظاهر شد و احادیث در فضل جود و اطعام و صلهٔ اخوان و
فقرا و مذمت بخل بسیار است و از آنجمله قلیلی مذکور میشود روایت نموده است محمد بن یعقوب
کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در تفسیر قول الهی کذلک یریهم الله
اعمالهم حسرات علیهم یعنی همچنین مینماید خدای تعالی اعمال آن جماعت را حسرتی چند بر ایشان
فرمود که آن حسرت آنست که مردی مال خود را نگاه دارد و از جهت بخل در طاعت الهی صرف
نکند و بعد از آن بمیرد و آنرا بگذارد از برای کسی که آنرا در طاعت الهی یا در معصیت الهی صرف نماید
پس اگر در طاعت الهی صرف کند آنرا در میزان عمل دیگری خواهد دید و موجب حسرت او خواهد بود
زیرا که آن مال در تصرف او بود و میتوانست که در مصرف طاعت صرف کند و نکرد و اگر آن شخص
آن مال را در معصیت صرف کرده باشد گذاشتن مال از برای او باعث تقویت او شده خواهد
بود در معصیت پس از جهت موجب حسرت او خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود مال خود را در طاعت الهی صرف کن و یقین دان که خدای تعالی عوض میدهد آنرا
که هیچ بنده از بندگان الهی خواه بود خواه بخل نمی‌ورزد در صرف نمودن چیزی در مصرفی که رضای
الهی در آن باشد مگر آنکه چندین برابر او را در مصرفی صرف کند که موجب غضب الهی باشد و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود کیست که ضامن شود چهار چیز را

نعمت مگر آنکه

تا در عوض چهار خانه در بهشت بگیرد بعد از آن فرمود مال را در طاعت الهی کن و از برای تو
و با مردم بانصاف سلوک کن و بر همه کس سلام کن و ترک کن مجادله و نزاع را هر چند حق
با تو باشد و از آنحضرت روایت کرده که از پدران خود علیهم السلام روایت فرموده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شنید که مردی میگوید که شحیح یعنی بخیل بسیار بخیل معذورتر است از
کسی که ظلم بر مردم کند پس فرمود که دروغ میگوید بدرستی که ظالم گاه هست که توبه میکند
و استغفار میکند و حق مردم را بایشان میرساند و کسی که بخیل شد زکوة نمیدهد و
نمیدهد و تصدق نمیکند و صلهٔ رحم بجا نمی آورد و حق مهمان را رعایت نمیکند و انفاق
فی سبیل الله و مصارف خیر بجا نمی آورد و حرام است بر بهشت که شحیح داخل او شود و از
آنحضرت روایت کرده که از پدر خود علیه السلام روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که هیچ چیز اسلام را باطل و زایل نمینماید زودتر از بخل بدرستی که
آنرا حرکتی پنهانی هست مثل حرکت مورچه و شعبه چند هست مثل شعبهای شرک و از
آنحضرت روایت کرده که فرمود جوانی سخی که آلوده بگناهان باشد بهتر است از مرد عابد
که بخیل باشد و از بعضی از اصحاب آنحضرت روایت کرده که گفت سؤال کردم که حد سخا
که است فرمود که حقی که خدای تعالی در مال تو قرار داده از مال خود بیرون کنی و آنرا در
مصرفش صرف کنی و در چند حدیث وارد شده که هر روز سایل چیزی میباید داد و اگر
از سه را خواهند عطا کنند و اگر نخواهند نکنند و سایلی را که چیزی ندهند میباید بزبان
خوش برگردانند نه بدرشتی و آن کسی را که عطائی کنند منت نمیباید گذاشت چنانچه حق
در کلام مجید فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی یعنی
ای جماعتی که ایمان آورده‌اید باطل مکنید تصدقات خود را بمنت گذاشتن و ایذا
کردن و وارد شده که سایلی که در شب باشد رد نمیباید کرد زیرا که ملائکه بجهت امتحان
بصورت بنی آدم می آیند و سؤال میکنند و سایل میباید که هر چه باو دهند قبول کند و شکر
کند و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده از مسمع بن عبد الملک که گفت در خدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بودم در منی و پیش ما انگوری بود و از آن میخوردیم سایلی آمد و

حضرت فرمود که خوشه انگوری با و داد و آن سایل گفت خوشه انگور بکار من نمی آید درهمی میبود
خوب بود حضرت فرمود خدای تعالی ترا احسان کند و چیزی با و داد و بعد از آن سایلی دیگر
آمد حضرت سه دانه انگور برداشت و با و داد آن سایل از دست آنحضرت گرفت و
گفت الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی یعنی حمد مر خداوند عالمیان را که آنچنان خداوندی
که مرا روزی داد و حضرت فرمود که در جای خود باش پس هر دو دست خود را از انگور پر کرده با و داد
سایل از دست آنحضرت گرفت و گفت الحمد لله رب العالمین فرمود که بر جای خود
باش و بغلام خود گفت که از دراهم چه چیز همراه داری او گفت هفت درهم داشت
آنرا با و داد پس سایل بگرفت و گفت الحمد لله هذا منک وحدک لا شریک
لک یعنی حمد مر خدای را این نعمت از تست تنهایی ترا شریکی نیست پس حضرت فرمود
که بر جای خود باش و پیراهن خود را کند و فرمود که بپوش این پیراهن را پس پوشید
و گفت الحمد لله الذی کسانی و سترنی یا اباعبدالله یعنی حمد مر خداوندی را
که مرا کسوه داد و پوشانید یا آنکه گفت جزاک الله خیرا یعنی خدای تعالی ترا جزای خیر دهد
و از برای آنحضرت بغیر از این دعایی نکرد و بعد از آن رفت پس گمان ما آن شد که اگر دعای
از برای او میکرد دیگر با و چیزی میداد زیرا که بعد از چیزی دادن هر بار که حمد خدای تعالی میکرد
با و عطایی میفرمود و بدانکه از قصه نزول سوره هل اتی چنان ظاهر میشود که چیزی دادن بسایل
با وجود غایت احتیاج خود و عیال همه وقت و بنابرین صرف نمودن مال در مصرف خیر
مطلقا یا در خصوص سایل با وجود آنکه باعث فقر و پریشانی خود شود خوب خواهد بود زیرا
که سوره مذکوره چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند در شان حضرت امیرالمومنین علیه السلم
و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم نازل شد در وقتی که با شدت گرسنگی طعام
خود را بمسکین و یتیم و اسیر در یک شب یا در سه شب داده اند و افطار نکرده اند و روزه را تمام
فرموده بوده اند و در بعضی از روایات وارد شده که قصه ایشان از جمله روزه نذر بوده و کلام
الهی که در مدح انصار میفرماید و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی اختیار
میکنند دیگران را بر خود هر چند خود صاحب فقر و احتیاج بوده باشند مؤید این معنی است و همچنین

حدیثی که ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب امالی روایت کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلم داخل
مکه شد پس اعرابی را دید که بجامه کعبه چسپیده و میگوید یا صاحب البیت البیت
بیتک والضیف ضیفک ولکل ضیف من مضیفه قری فاجعل قرای
منک المغفرة یعنی ای صاحب خانه خانه تو است و مهمان مهمان تو است و هر مهمانی
را از مهماندار ضیافتی میباشد پس مهمانی مرا از کرم خود آمرزش مقرر ساز پس حضرت امیر
المومنین علیه السلم باصحاب خود گفت آیا میشنوید سخن اعرابی را گفتند بلی
فرمود خدای تعالی کریمتر از آنست که مهمان خود را رد کند پس شب دویم اعرابی را دید
که بهمان رکن چسپیده و میگوید یا عزیزا فی عزک فلا اعز منک فی عزک
اعزنی بعز عزک فی عز لا یعلم احد کیف هو اتوجه الیک واتوسل
الیک بحق محمد وآل محمد علیک اعطنی ما لا یعطینی غیرک واصرف
عنی ما لا یصرفه احد غیرک یعنی ای آن کسی که در مرتبه عزتی که لایق تو است
عزیزی پس کسی عزیزتر از تو نیست در مرتبه عزت تو عزیز گردان مرا بعزت عزت خود
بنوعی از عزت که کسی کیفیت آنرا نداند رو بجناب اقدس تو میکنم و وسیله خود میسازم آن
حق را که حضرت محمد و آل او را بر تو هست عطا کن بمن آنچیز را که دیگری بمن عطا نمیکند و
بگردان از من مکاره چند را که دیگری از من نمیگرداند پس حضرت امیرالمومنین علیه السلم
باصحاب خود گفت والله که آنچه گفت اسم اکبر خدای تعالی است بزبان سریانی که حبیب من
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بآن خبر داده سوال نمود اعرابی بهشت را از خدای تعالی پس
عطا فرمود و سوال کرد خلاصی از جهنم را و خدای تعالی دفع کرد از و عذاب جهنم را و چون
شب سیم شد اعرابی را دید که بهمان رکن دست زده و میگوید یا من لا یحویه مکان
ولا یخلو منه مکان بلا کیفیة کان ارزق الاعرابی اربعة الف درهم
یعنی ای آنکه احاطه نمیکند باو مکانی زیرا که او را مکان نمیباشد و خالی نیست از او هیچ مکانی
زیرا که علم و قدرت او بهمه جا و همه چیز احاطه کرده و موجود است بی آنکه او را چگونگی و کیفیتی باشد
عطا کن اعرابی را چهار هزار درهم پس حضرت امیرالمومنین علیه السلم نزد او آمد و گفت

ای اعرابی از خدای تعالی سؤال کردی که ترا بمغفرت خود مهمانی کند ترا ضیافت کرد و بهشت از او
سؤال کردی عطا فرمود و سؤال کردی که ترا از آتش جهنم رها از تو صرف نمود و درین شب از خدای
تعالی چهار هزار درهم مطلبی اعرابی پرسید که تو کیستی فرمود من علی بن ابی طالبم اعرابی گفت
والله که آنچه من طلب کرده ام توئی و حاجت خود را از تو میخواهم فرمود سؤال کن مطلب خود را ای
اعرابی گفت هزار درهم بجهت مهر زن میخواهم و هزار درهم میخواهم که قرض خود را بسپارم و هزار درهم
میخواهم که خانه بخرم و هزار درهم بجهت خرجی می خواهم فرمود که آنچه خواستی از روی انصاف
خواستی پس وقتی که از مکه بیرون آئی و بمدینه آئی خانه مرا بپرس و پیش من بیا اعرابی یکهفته
در مکه توقف کرد و بعد از آن بطلب آنحضرت بمدینه آمد و در شهر مدینه ندا میکرد که کی مرا از احوال
میکند بخانه علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت امام حسین علیه السلام در میان چند طفل نشسته
که اعرابی تفحص خانه آنحضرت میکند فرمود که من ترا بخانه آنحضرت راهنمائی میکنم و من فرزند
او ام حسین بن علی اعرابی گفت مادر تو کیست فرمود فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان
گفت جد تو کیست فرمود رسول خدا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله
گفت جده تو کیست فرمود خدیجه بنت خویلد گفت برادر تو کیست فرمود ابو محمد حسن بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت تمام دنیا را تو گرفتی برو نزد یک امیر المؤمنین علیه السلام و بگو
بگو که اعرابی که شما تعهد کار سازی او در مکه کرده اید بر در خانه ایستاده و حضرت امام حسین علیه السلام
نزد آنحضرت رفته گفت ای پدر اعرابی بر در خانه ایستاده و میگوید که شما متعهد کارسازی او
در مکه شده اید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت فاطمه صلوات الله علیها پرسید که هیچ
چیزی هست که اعرابی بخورد حضرت فاطمه گفت خداوندا تو میدانی که چیزی حاضر نیست پس حضرت
رخت خود را پوشیده بیرون آمد و گفت ابا عبد الله سلمان فارسی را از برای من طلب کنید
پس سلمان بخدمت آنحضرت آمد فرمود که یا ابا عبد الله باغی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای من نشانده
ببین کسی اراده خریدن آن میکند و از برای من بفروش سلمان بیازار آمد و مشتری پیدا کرد
باغ را بدوازده هزار درهم فروخت و قیمتش را پیش آنحضرت آورد پس اعرابی را طلبید و چهار هزار
درهم باو داد و چهل درهم دیگر بجهت خرجی راه عطا نمود خبر بسائلان مدینه رسید و جمع شدند

یکی

یکی از انصار خبر بحضرت فاطمه صلوات الله علیها داد فرمود که خدای تعالی ترا اجر الهی کرامت
عطا کند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشست و زر در پیش آنحضرت ریخته بود و مردم بر
سر آنحضرت جمع شدند و بهر کس مشتی از آن میداد تا آنکه یکدرهم نماند پس چون بخانه آمد حضرت
فاطمه علیها السلام گفت یا ابن عم باغی که پدرم از برای تو درخت نشانیده بود فروختی فرمود
بلی فروختم بچیزی که از آن بهتر بود در دنیا و آخرت پرسید که قیمتش را چه کردی فرمود دادم بجمعی
چند که شرم می آمد مرا پیش از آنکه مرا سؤال کنند از آنکه ایشان را بخواری سؤال ذلیل سازم حضرت فاطمه
علیها السلام فرمود که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی ندارم که تو هم مثل ما گرسنه
هستی آیا از آنجا یکدرهم بما نمیرسید پس کنار جامه آنحضرت را گرفت فرمود مرا بگذار حضرت
فاطمه علیها السلام گفت پدرم بیاید میانه من و تو درین قضیه حکم کند پس جبرئیل علیه السلام بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت یا محمد بدرستی که خدای تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
علی بن ابی طالب را از من سلام برسان و بفاطمه بگو که ترا نمیرسد که دست بر دستهای او
زنی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دید که حضرت
فاطمه جامه آنحضرت را گرفته از سبب آن سؤال فرمود حضرت فاطمه علیها السلام فرمود ای پدر باغی که
تو بدست خود نشانیده بودی بدوازده هزار درهم فروخت و از آن یکدرهم نگاه نداشت که چیزی
خورانیم بخوریم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا از جانب خداوند عالمیان
سلام رسانید و گفت علی بن ابی طالب را از جانب خدای تعالی سلام برسان و بمن فرموده
که بتو بگویم که نمیرسد ترا که دست بر دستهای او زنی حضرت فاطمه علیها السلام گفت من طلب
آمرزش از خدای عز و جل میکنم و دیگر هرگز چنین نخواهم کرد بعد از آن حضرت فاطمه علیها السلام
گفت که پدرم صلی الله علیه و آله از طرفی بیرون رفت و امیر المؤمنین علیه السلام از طرفی و زمانی
نگذشت که پدرم بازگشت و هفت درهم از درهمهای سیاه هجری آورد و فرمود که ای فاطمه پسر
عم من کجاست گفتم بیرون رفت فرمود این درهمها را بگیر و وقتی که بیاید بگو که از برای شما طعام
بخرد چون اندک زمانی گذشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بازگشت و فرمود که ابن عمم رسول الله صلی الله
علیه و آله بازگشته زیرا که بوی خوش می یابم گفتم بلی بازگشت و بمن چیزی داد که بجهت ما

خوردنی بخری فرمود که من دو پس هفت درهم بجری را باو دادم فرمود بسم الله والحمد لله کثیرا
طیبا وهذا من رزق الله بعد از آن بحضرت امام حسن علیه السلم فرمود برخیز و همراه من بیا پس بیازار
آمدند در راه مردی ایستاده بود و میگفت من یقرض الملی الوفی یعنی کیست که قرض دهد بمالدار
وفا کننده پس حضرت امیر المومنین علیه السلام بحضرت امام حسن علیه السلم گفت یا بنی آن درهم را
باین سائل بدهیم حضرت امام حسن علیه السلم گفت آری والله پس آن درهم را بسائل داد و حضرت امام
حسن علیه السلام گفت ای پدر همه درهمها را دادی فرمود علی بدرستی که آن کسی که اندک را بدهد قادرست
بر آنکه بسیار بدهد پس حضرت امیر المومنین علیه السلم بدر خانه مردی رفت که از او قرض کند
در راه اعرابی را دید که شتری دارد گفت یا علی این شتر را از من بخر فرمود که قیمتش نزد من نیست اعرابی
گفت من صبر میکنم تا وقتی که بهم رسانی فرمود که بچند میفروشی ای اعرابی گفت بصد درهم پس بحضرت
امام حسن علیه السلم فرمود که بگیر این شتر را آنحضرت شتر را گرفته روانه شدند اعرابی دیگر بایشان
برخورد که با آن اعرابی اول شبیه بود و جامهای ایشان بیکدیگر شبیه بود پرسید که یا
علی این شتر را میفروشی فرمود که تو شتر را از برای چه چیز میخواهی گفت از برای آنکه اول جنگی
که این عم تو در راه خدا کند سوار شوم و جهاد کنم فرمود که اگر قبول میکنی شتر را بگیر و قیمت در کار نیست
گفت قیمتش را همراه دارم و بقیمت میخرم پس تو از آن بچند خریده فرمود بصد درهم خریده‌ام اعرابی
گفت بصد و هفتاد درهم میخرم پس بحضرت امام حسن علیه السلم فرمود که زر را بگیر و شتر را باو ده
و صد درهم را بده باعرابی اول که شتر بما فروخت و هفتاد درهم را نگاهدار تا چیزی بخریم حضرت
امام حسن علیه السلم زر را گرفته شتر را تسلیم نمود حضرت فرمود که بطلب اعرابی که شتر از او خریده بودیم
روانه شدم تا قیمت شتر را باو دهم دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کنار راه در جائی
نشسته بود که پیش از آن ندیده بودم که در آنجا نشسته باشد و بعد از آن ندیدم که آنجا
نشینند چون مرا دید خندان شد چنانچه دندانهای آسیای او پیدا شد گفتم خدای تعالی
ترا خندان سازد و روز ترا مبارک گرداند فرمود یا ابا الحسن اعرابی را طلب میکنی که شتر بتو
فروخته بود برای آنکه زر او را بدهی گفتم آری والله مادر و پدرم فدای تو باد فرمود که یا ابا الحسن آن
کس که شتر بتو فروخت جبرئیل علیه السلم بود و آن دیگری که از تو خرید میکائیل علیه السلم بود و شتر

از ناقه‌های بهشت بود و درهم از پیش خداوند عالمیان آمده بود پس آن زر را در راه خیر صرف
کن و از تنگی مترس و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از سماعه روایت کرده که گفت
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدم که مردی که زیاده از قوت یکروز خود نداشته
باشد آیا میباید که چیزی بدهد بکسی که کمتر از او داشته باشد و کسی که قوت یکسال از او داشته
باشد همچنین بکسی که کمتر داشته باشد یا اینها همه از جمله کفافست که سرکار او از آنها چیزی
نمیدهد او را ملامت نتوان کرد فرمود که در اینجا دو چیز هست یکی آنکه افضل و بهتر شما کسیست که حریص
تر و راغب‌تر باحسان و برگزیدن خود بر مردم باشند زیرا که خدای تعالی میفرماید که و یوثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی اختیار میکنند دیگران را بر خود هرچند خود صاحب
فقر و احتیاج بوده باشند و دیگری آنست که کسی را بر نگاه داشتن قدر کفاف ملامت
نمیتوان کرد و دست بالا بهترست از دست پائین یعنی دستی که عطا میکند بهترست
از دستی که سوال میکند و چیزی میگیرد یا بهترست از دستی که چیزی میدهد و ابتدا
کن در چیزی دادن بعیال خود و از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
روایت میکند که شخصی پرسید که کدام تصدق افضل است فرمود آنکه بزودی که چیزی کم
داشته باشد بمشقت تصدق بکند آیا نشنیده که خدای تعالی میفرماید و یوثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ خرج کردن
دوست‌تر نیست پیش خدای تعالی از خرج کردنی که نه زیاده باشد و نه کم و خدای تعالی دشمن
اسراف را مگر در حج و عمره پس رحمت کند خدای مؤمنی که از ممر حلال کسب کند و بطریق اقتصاد
و میانه روی خرج کند و زیادتی که داشته باشد بجهت آخرت خود پیش فرستد و ظاهر
اکثر احادیث مذکوره معارض اخبار بسیست که قبل از این مذکور شده و دلالت بر آن میکرد که انفاق
زیاده اگرچه در مصرف خیر باشد اسرافست و آنکه تصدق و خیرات بقدری میباید کرد که موجب
پریشانی خود و عیال نشود و چون حدیث طولی که کلینی رحمه الله در باب آن جمعی از صوفیه
بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و اعتراض نمودن ایشان ذکر کرده مشتمل است بر

هیچ نداشته باشد که گوشت کم
دارد شعر باشد یا بد چیزی
بهیچ کسی کرده

تفصیل این مطلب و فواید دیگر اولا حدیث را ذکر کنیم و بعد از آن وجه جمعی که بخاطر فاتر رسیده بیان
میکنیم روایت کرده از مسعدة بن صدقه که سفیان ثوری بخدمت آنحضرت آمد و دید که آنحضرت
جامههای در غایت سفیدی از رنگ مثل پرده که در زیر پوست تخم مرغ میباشد پوشیده پس
گفت که این جامه مناسب تو نیست که بپوشی حضرت فرمود که بشنو آنچه میگویم و یاد بگیر
زیرا که خیر دنیا و آخرت تو در آنست که بر سنت حضرت پیغمبر صلی الله و آله و حق بمیری بر بدعت
نمیری بدانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمانی بود که تنگی و بی چیزی در میان مردم بسیار بود
پس از آن جهت تنگی معاش میکردند و اما هرگاه دنیا رو کند و در احوال وسعتی باشد سزاوارترین
مردم بصرف کردن نعمت الهی مردم خوب میباشند نه مردم فاجر و بد و مؤمنان میباشند نه منافقان
و مسلمانان میباشند نه کفار پس چه انکار و مذمت میکنی با آنکه آنچه از لباس من در نظر تو
محل انکار و اعتراض است ای ثوری و الله که با این لباس و سلوکی که تو از من می بینی هیچ صبح
و شامی بر من نگذشته از روزی که خود را شناختهام که حقی از حقوق الهی در مال من مانده باشد
و در مصرفش صرف نکرده باشم چون سفیان ثوری جواب شنیده رفت جمعی دیگر از اصحاب که اظهار
ترک دنیا میکردند و مردم را دعوت مینمودند با آنکه موافق طریقه که ایشان داشتند از پوشیدن
جامههای درشت و تنگ گذرانیدن معیشت سلوک کنند نزد آنحضرت آمدند و گفتند سفیان
ثوری از جواب حضرت عاجز شده از دلایلی که بر مطلب خود داشت غافل شده حضرت فرمود شما
حجتهای خود را بیان کنید ایشان گفتند حجتهای ما از کتاب خدای تعالی است حضرت فرمود
بگوئید زیرا که کتاب الهی سزاوارترین چیزهاست با آنکه مردم متابعت و پیروی نمایند بدان
گفتند خدای تعالی خبر داده در جایی که خبر میدهد از حال جمعی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی اختیار میکنند جماعتی را بر خود هر چند خود ایشان را
احتیاج داشته باشند و کسی را که نگاه داشته شده باشد یعنی خود را منع کند از بخل شدید
نفس خود پس آن جماعت رستگارانند و گفتند که خدای تعالی آن جماعت را با بعضی مدح فرموده
و در جای دیگر فرموده که ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا

یعنی

یعنی طعام خود را میخورانند از جهت محبت الهی یا با وجود آنکه خود کمال میل بآن طعام دارند مسکین
و یتیم و اسیری که در جنگ گرفتار شده و گفتند و گفتند ما اکتفا بهمین حجت میکنیم پس یکی از جماعت
که نشسته بودند گفت که ما میبینیم که شما زهد میورزید در طعامهای خوب و با این مردم را امر
میکنید با آنکه دست از مالهای خود بدارند تا نفع شما برسد حضرت با آن مرد فرمود که بگذارید
سخنی چند را که فایده از برای شما ندارد و بعد از آن با آن جماعت خطاب فرمود که ای گروه آیا شما عالمید
بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن که هر که از این امت گمراه شده و هلاک شده از این سبب شده
گفتند با بعضی از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را میدانیم اما همه را نمیدانیم فرمود از اینجا ببلا
افتاده اید و همچنین احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد
یعنی بعضی از آیات و احادیث حکمش بر طرف شده و آن منسوخ است آیه و حدیثی که ناسخ و
بر طرف کننده او است و بعضی احتمال چند معنی ندارد و آن محکم است و بعضی دارد و آن
متشابه است بعد از آن فرمود که آنچه شما گفتید که خدای تعالی ما را خبر داده در کتاب خود از
حال جمعی که آیت از آن جمعی یاد فرموده پس تحقیق که آنچه ایشان کردند در آن وقت جایز بود و
خدای تعالی ایشان را نهی نفرموده بود و ایشان را ثواب میدهد بر آنچه کردند و بعد از آن که خدای
تعالی امر فرمود بخلاف آنچه ایشان کردند امر الهی ناسخ فعل ایشان شد و آن نهی که خدای تعالی فرمود
از رحمتی بود بر مؤمنان و شفقتی بود با ایشان از برای آنکه ضرر بخود و عیال خود نرسانند و در میان
ایشان اطفال ناتوان و فرزندان کوچک و مردان بسیار پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی
صبر نمیکنند پس اگر من نانی که داشته باشم تصدق کنم و دیگر نانی نداشته باشم ایشان
تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد و از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که کسی که پنج خرما یا پنج نان یا پنج دینار یا پنج درهم داشته باشد و خواهد که آنرا صرف کند
افضل و بهتر آنها آنست که صرف پدر و مادر خود کند و دو همین را صرف خود و عیال خود
کند و سیم را صرف خویشان خود و چهارم را صرف همسایگان پریشان و پنجم را در راه
خدای تعالی و این پنجم ثوابش کمتر از همه است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب مردی
از انصار که در وقت مردن خود پنج یا شش کس از بندههای خود را آزاد کرده بود و غیر از

آنها چیزی نداشت و فرزندان کوچک داشت فرمود که اگر مرا خبر میکردید که او چه کرده میکرد نگذاشتم
که او را در قبر مسلمانان دفن کنید آیا اطفال صغار خود را میکند اشت که از مردم گدائی و سؤال
بکنند بعد از آن فرمود که بدیدم روایت منبر سود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که ابتدا
کن بعیال خود اول آنکه از همه نزدیکتر باشند و بعد از و آنکه از باقی نزدیکتر باشند بعد از ان فرمود که
امت آنچه کتاب الهی بآن ناطق و گویاست رد میکنند آنچه شما گفتید و نهی میکنید از آنچه شما
امر بآن میکنید سنی مفروض و واجب از جانب خداوند عزیز حکیم که فرموده وَالَّذِينَ إِذَا
أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا یعنی آن جماعتی که وقتی
که انفاق کنند اسراف نمیکنند و اقتار نمیکنند و در میان حالت افراط و تفریط وسط و اعتدال را
رعایت میکنند آیا نمی بینید که خدای تعالی درین آیه امر فرموده بخلاف آنچه شما مردم را
بآن دعوت میکنید از آنکه دیگران را بر خود اختیار کنند و آنچه شما میگوئید آن را اسراف نامیده
و در چند آیه از آیات کلام مجید فرموده که إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ یعنی بدرستی که او دوست
نمیدارد خدای تعالی اسراف کنندگان را پس خدای تعالی از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده
و میانه روی امر فرموده و نباید که آدمی جمیع آنچه دارد بدهد و بعد از ان از خدای تعالی طلب
روزی نماید و خدای تعالی دعای او را مستجاب نکند موافق حدیثی که از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وارد شده که چند صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود
یکی مردی که مادر و پدر خود را نفرین کند دیگر مردی که نفرین کند کسی را که از او قرضی گرفته و مال او را
برده باشد و آن مرد وقتی که قرض میداده نوشته و گواه نگرفته باشد دیگر مردی که زن
خود را نفرین کند با آنکه خدای تعالی اختیار طلاق زن را بدست او داده دیگر مردی که در
خانهٔ خود نشسته باشد و دعا کند که خداوندا مرا روزی ده و از خانه بیرون نیاید و طلب روزی
نکند پس خدای تعالی میفرماید که ای بندهٔ من آیا من از برای تو راهی بجهت تحصیل روزی و
حرکت کردن در روی زمین با عضا و جوارح صحیحه قرار ندادم پس حجت من تمام است که متابعت امر
من میکردی تا میانه من و خود عذری میداشتی و بار بر دوش اهل خود نمی بودی بعد از ان
اگر من میخواستم موافق مصلحت ترا وسعت روزی میدادم و اگر نمیخواستم روزی را

بر تو تنگ میکردم و ترا عذری نزد من میبود و دیگر مردی که خدای تعالی مال بسیاری باو داده باشد
و آن را خرج کند بعد از آن مشغول دعا شود و گوید خداوندا مرا روزی ده پس خدای تعالی میفرماید آیا
من روزی واسع بتو ندادم پس چرا میانه روی نکردی چنانچه من فرموده بودم و چرا اسراف
میکردی با آنکه ترا از اسراف نهی کرده ام دیگر مردی که نفرین بر اقارب خود کند و قطع رحم از خدای
تعالی طلب کند بعد از آن فرمود که خدای عز و جل تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه وآله فرموده که خرج را چگونه
کند و آن چنان بود که روزی آنحضرت مقداری یک اوقیه از طلا که [illegible] داشت
نخواست که شب در پیش او بماند آن را تصدق کرد پس چون صبح شد هیچ نداشت
سائلی از آنحضرت چیزی سؤال نمود و چون چیزی نداشت که باو دهد سائل آنحضرت را
ملامت کرد و از آنکه چیزی نداشت غمناک شد و آنحضرت صلی الله علیه وآله بسیار
رقیق القلب و رحیم بود پس خدای تعالی آنحضرت را تعلیم طریق انفاق نمود بامر خود و فرمود
که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ
مَلُومًا مَّحْسُورًا یعنی دست خود را بگردن خود مبند باآنکه هیچ چیز عطا نکنی و نکش
دست خود را گشودن تمام باآنکه هرچه داشته باشی بمردم دهی پس بنشینی ملامت کرده
شده و از مانده یا برهنه بعد از آن فرمود که خدای تعالی پیغمبر را امر نمود که بمردم گاه هست که از تو
چیزی طلب میکنند و عذر نمی‌پذیرند و هرگاه جمیع آنچه داشته باشی بمردم دهی از مال
عاری باز میمانی پس قرآن تصدیق میکند این احادیث حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله
آنجماعتی که اهل قرآن‌اند از مومنین تصدیق قرآن میکنند بعد از آن آنحضرت بجمیع اهل اسلام
چون از مسلمانان ابوبکر بود فرمود که ابوبکر در وقت مردن کسی باو گفت که وصیت کن گفت
وصیت میکنم بخمس مال خود و خمس بسیار است زیرا که خدای تعالی بخمس راضی شده
و وصیت بخمس مال کرد با آنکه خدای تعالی اختیار سه یک مال در وقت مردن باو داده بود
و اگر میدانست که سه یک بهتر است بآن وصیت میکرد و بعد از آن کسی که شما فضل و زهد او را
اعتقاد دارید سلمان رضی الله عنه و ابوذر رحمه الله است اما سلمان چنین بود که وقتی که عطای او میرسید
برمیداشت قوت یکساله خود را جدا میکرد تا وقتی که عطای سال آینده باو برسد پس باو گفتند که یا

آیه در سوره بنی اسرائیل

با عبادت تو با وجود زهد و عدم رغبت بدنیا چنین میکنی و حال آنکه شنیده‌ای که وقت مردن کی خودم
بود شاید که امروز یا فردا بمیری پس جواب او آن بود که گفت چرا امید رستن از برای من نبوده
همچنانکه از مردن مضطرب شنیده آیا نمیدانید ای نادانان که نفس آدمی گاه هست که راضی نمیشود و
مضطرب میشود هرگاه مایهٔ از برای تعیّش و زندگی نداشته باشد که بران اعتماد کند و تکیه نماید
آنکه وجه معیشت خود را ضبط کرد قرار میگیرد و مطمئن میشود و اما ابوذر رضی الله عنه شترکیها و
گوسفندکیها داشت که آنها را میدوشید و بعضی از آنها را ذبح میکرد وقتی که عیالش
گوشت میخواستند یا مهمانی میشد و فرود می‌آمد یا میدید که جمعی که با او همراه بر سر آب
بودند پریشان شده از برای ایشان شتری میکشت یا از گوسفندان بقدری که خواهش گوشت
ایشان زایل شود ذبح مینمود و خود هم بقدری که یکی از ایشان میداد بر میداشت
و زیاده بر نمیداشت و کیست که از ایشان زاهدتر باشد و در باب ایشان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده آنچه فرموده و کار این دو کس بآنجا نرسیده بود که البته
مالک هیچ چیز نباشند همچنانکه شما مردم را امر میکنید که ترک امتعه و چیزهای خود
و مردمان را بر خود و عیال خود اختیار نمایند بعد از آن فرمود که بد مذهبی اختیار کرده اید
و مردم را بآن دعوت میکنید از آنکه کتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر صلی الله
علیه و آله نمیدانید و نمیدانید احادیثی را که قرآن تصدیق آنها میکند و رد میکنید آن
احادیث را بجهل و نادانی و نظر و تأمل نمیکنید در غرائب قرآن از تفسیر و منسوخ
و ناسخ و محکم و متشابه و امر و نهی و خبر و نمیدانید شما مرا از آنکه حضرت سلیمان بن داود علیهما
السلام از خدای تعالی سوال میکرد پادشاهی را که سزاوار دیگری نباشد و خدای تعالی باو
عطا فرمود و حضرت سلیمان آنچه می‌گفت حق بود و عمل بحق میکرد و ندیدیم که خدای
عز و جل عیب کرده باشد حضرت سلیمان را برین سوالی که کرد و همچنین کسی از مؤمنین او را
عیب نشمرده و حضرت داود علیه السلام پیش از و صاحب ملک و سلطنتی عظیم بود
و حضرت یوسف علیه السلام بپادشاه مصر گفت که اجعلنی علی خزائن الارض
انی حفیظ علیم یعنی مرا صاحب اختیار خزانهای زمین گردان زیرا که من نگاهدارنده

دانایم و پادشاه او را صاحب اختیار مصر تا یمن ساخت و مردم قوت از و میگرفتند در وقتی که
بقحط مبتلا شده بودند و کار حضرت یوسف گفتن حق و عمل کردن بحق بود و نیافتیم کسی را که اینمعنی را
عیب حضرت یوسف شمرده باشد و دیگر ذو القرنین بنده بود که خدای تعالی را دوست میداشت
پس خدای تعالی او را دوست داشت و اسباب را از برای او مهیا ساخت و مشارق و
مغارب زمین را در تصرف او در آورد و قائل بحق و عامل بحق بود و نیافتیم کسی را که او را باین عیب کرده
باشد پس ادب گیرید ای جماعت و عمل کنید بآدابی که خدای تعالی از برای مومنین مقرر ساخته
و اکتفا کنید بامر و نهی الهی و بگذارید آنچیزی را که بر شما مشتبه باشد و علم آن نداشته باشید
و علم آنرا باهلش باز گذارید تا خدای تعالی شما را اجر و ثواب دهد و در طلب آن باشید که ناسخ
قرآن را از منسوخ بشناسید و محکم را از متشابه فرق کنید و حلال را از حرام بشناسید زیرا که
شما را بخدای تعالی نزدیک میکند و از جهل دور میسازد و جهالت را بگذارید باهلش زیرا که
اهل جهل بسیارند و اهل علم قلیلند و خدای تعالی فرموده که وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ یعنی بالای
هر دانائی دانائی هست و ظاهر این حدیث آنست که اختیار نمودن دیگران بر خود
و عیال و تصدق نمودن بجمیع آنچه داشته باشند منسوخ است بآیات و احادیثی که متضمن
امر بمیانه روی و ترک اسرافست و در وقتی که حضرت امیر المومنین علیه السلام قوت خود و
عیال را بمسکین و یتیم و اسیر داده گرسنه ماندند استحباب این امر منسوخ نشده بود و
در منسوخ شدن این حکم بعد از فعل آنحضرت ممکن است که اختصاص این فعل بآنحضرت باشد
چنانچه در آیه نجوی خدای عز و جل امر فرموده که هر کس خواهد که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
سخنی پنهانی بگوید تصدقی بکند و بعد از آن سخن بگوید و هیچکس از صحابه پیش از نجوی تصدق
نکرد الا علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و بعد از تصدق و نجوای آنحضرت آن حکم منسوخ شد و
این فعل مخصوص بآنحضرت شد و از حدیث علی بن ابراهیم که در باب نزول سوره هل اتی روایت کرده ظاهر
میشود که این حکم در هر مؤمنی که آن نوع تصدق بجهت رضای الهی کرده باشد جاریست و ممکن است
که مراد جاری بودن حکم قبل از نزول ناسخ باشد پس منافات با حدیث سابق نخواهد داشت

و همچنین است که مراد از نسخ در حدیث سابق نسخ عموم این حکم باشد یعنی اگر کسی اعتماد تمام بر صبر خود و عیال
داشته باشد و داند که از ایشان و از خود امری مخالف رضا بمقتضای آلهی سر نمیزند تصدق کردن
چنین مستحسن باشد و اگر از بی صبری بترسد خوب نباشد و ممکن است که استحباب این
نوع تصدق مخصوص کسی باشد که داند که زودی قدر کفاف خود و عیال بدست می آید و کسی که
نداند او را مستحب نباشد و همچنین است که مخصوص کسی باشد که داند که از آن عطا نفع عظیمی که او
عطا میکند زیاده میرسد از ضرری که بخود و عیالش عاید میشود و اگر بعکس این صورت باشد خوب
نباشد و کلینی رحمه الله در کافی و ابن بابویه رضی الله عنه در فقیه روایت نموده اند از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم که فرمود از برای برادر مؤمن خود داخل نشو در امری که ضرر آن بر تو عظیم تر باشد
از منفعتی که باو میرسد و کلینی رحمه الله این مضمون را به طریق دیگر روایت کرده و آنچه در
چند حدیث وارد شده که وقتی که پریشان شوید با خدای تعالی معامله کنید بتصدق کردن
قریب باین مضمونست محمولست بر آنکه تصدق بقدری باشد که ضررش بخود و عیال
عظیم نباشد و قدر قلیلی که تصدق کنند بر برکت چندان می نماید و موجب فسح باب
روزی میشود و بعید نیست که در حالت فقر تصدق بقدری قلیل بجهت ازدیاد رزق خوب باشد
و با وجود غنی صرف مال در مصارف خیر بروجهی که منجر بفقر شود خوب نباشد چنانچه از بعضی
از احادیث سابقه ظاهر شد زیرا که انتقال از غنا بپریشانی بر اکثر نفوس دشوارتر است از
انتقال از بعضی مراتب فقر بمرتبه شدیدتر و آنچه در بعضی احادیث سابقه گذشت که در حج و دیگر
اسراف نمیباشد محمولست بر آنکه صرف مال درین مصرف مثل سایر مصارف مثبت
و بسیاری از زیاد و تنها درین مصرف اسراف نیست بخلاف بعضی از مصارف و دیگر از حدیث
حضرت ابی عبد الله علیه السلم در جواب سفیان ثوری و اشباه او ظاهر شد که انفاق بر خود و اولاد
و بعد از ایشان بر باقی عیال مقدم است بر جمیع مصارف و کلینی رحمه از حضرت ابی الحسن
علیه السلم روایت کرده که این آیه را تلاوت فرمود که ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا و فرمود که عیال هر کس اسیر او یند و در چند حدیث وارد شده که هرگاه خدای

بر شما توسعه کند شما نیز در انفاق توسعه کنید و وقتی که روزی را بر شما تنگ گیرد شما نیز تنگ گیرید
و با خدای تعالی جود مورزید سی و سیم از جمله کبایر چنانچه ظاهر حدیث ابوذر و بعضی اخبار است
غیبت کردن مؤمنست و حق تعالی در کلام مجید فرموده یا ایها الذین امنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا
ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان
الله تواب رحیم یعنی ای جماعتی که ایمان آورده اید اجتناب نمایید و دوری کنید از بسیاری از گمانها
بد بدرستی که بعضی از گمانها گناهست و تجسس و تفحص مکنید و باید که بعضی از شما غیبت دیگری
نکند آیا دوست میدارد یکی از شما که گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد بخورد بدرستیکه
ازان کراهت دارید و بترسید و حذر نمایید از عقوبات الهی بدرستی که خدای تعالی توبه قبول
کننده است توبه بندگان خود را و مهربانست با ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در جامع الجوامع
روایت کرده که آیه غیبت وقتی نازل شد که ابوبکر و عمر سلمان را پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرستادند که از برای ایشان خوردنی بگیرد و حضرت او را پیش اسامه که خازن و ضابط مال آنحضرت
بود فرستاد که اگر چیزی پیش او باشد بجهة ایشان بفرستد اسامه گفت چیزی نزد من حاضر نیست
چون سلمان بازگشت ایشان گفتند اسامه بخل ورزیده و سلمان را اگر بچاه سمیحه بفرستند آب
خشک خواهد شد بعد از آن ابوبکر و عمر پیش آنحضرت آمدند فرمود چیست مرا که رنگ
گوشت در دهنهای شما می بینم گفتند یا رسول الله امروز گوشت نخورده ایم فرمود که امروز گوشت
اسامه و سلمان میخورید و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده
که فرمود کسی که در باب مؤمنی بگوید چیزی را که چشمهای او دیده و گوشهای او شنیده باشد
از اهل این آیه است که خدای تعالی فرموده ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة
فی الذین امنوا لهم عذاب الیم یعنی بدرستی که آنهائی که دوست میدارند که پهن
و منتشر شود عیبها و رسوائیها در میان جماعتی که ایمان آورده اند ایشانراست عذابی آزار رساننده
و در حدیث وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوذر غفاری رضی الله عنه وارد شده
که فرمود ای ابوذر احتراز و پرهیز کن از غیبت زیرا که غیبت بدتر است از زنا کردن ابوذر
میگوید که گفتم یا رسول الله چرا چنین است پدر و مادرم فدای تو باد فرمود از جهت آنکه مرد گاهی

زنا میکند و بعد از آن توبه میکند خدای تعالی توبه او را قبول میکند و کسی غیبت میکند آمرزیده نمیشود تا وقتی
که آن شخصی که او را غیبت کرده از آن عفو کند ای ابوذر دشنام دادن مسلمان فسق است و قتال کردن
با مسلمان کفر است و خوردن گوشت مسلمان از جمله معاصی الهی است و حرمت مال مسلمان مثل
حرمت خون اوست گفتم یا رسول الله غیبت که است فرمود آنکه برادر مؤمن خود را یاد کنی بچیزی
که او را خوش نیاید گفتم یا رسول الله اگر چنانچه در او باشد آنچه برای او گفته شده چونست فرمود بدانکه
هرگاه او را یاد کنی بچیزی که در او باشد غیبت کرده خواهی بود او را و هرگاه او را یاد کنی بچیزی که در او
نباشد بهتان زده خواهی بود او را ای ابوذر کسی که پیش او برادر مؤمنی را غیبت کنند و دفع کند
آن غیبت را از او سزاوار یا لازم است بر خدای عز و جل که او را از آتش جهنم نجات دهد ای
ابوذر کسی که برادر مسلمان او را نزد او غیبت کنند و او تواند که یاری کند آن برادر را و یاری کند
خدای تعالی یاری میکند او را در دنیا و آخرت و اگر او را مدد نکند و دفع غیبت از او نکند خدای تعالی
ترک میکند یاری او را در دنیا و آخرت و ظاهر قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در این حدیث
فرموده غیبت بدتر است از زنا آنست که غیبت اکثر بار باشد و در بعضی احادیث وارد شده
که غیبت کننده مخلد در نار است و معنی غیبت چنانچه از این حدیث ظاهر شد عبارتست از یاد کردن
مؤمنی در وقتی که حاضر نباشد بنحوی که اگر بشنود او را بد آید و آن صفت در او موجود باشد و اگر در او
نباشد داخل بهتان خواهد بود و کلینی رضی الله عنه از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که
فرمود کسی که یاد کند مردی را غایبانه بصفتی که در او باشد و مردم آنرا از او شنیده باشند غیبت او نکرده و کسی که او را
یاد کند غایبانه بصفتی که در او باشد و مردم ندانند او را غیبت کرده و کسی که او را یاد کند بصفتی که
در او نباشد بهتان زده است او را و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
غیبت آنست که در باب برادر خود بگوئی چیزی را که خدای تعالی بر او پوشانیده و اما چیزی
ظاهر که در او باشد مثل تندی و تعجیل پس آن غیبت نیست و بهتان آنست که بگوئی در باب او
چیزی را که در او نباشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بهتان از جمله افراد غیبت است و ممکن
که غیبت را بر دو معنی اطلاق کنند یا آنکه جدا کردن بهتان بنابر آن باشد که معصیتی دیگر در ضمن آن
هست که آن کذب باشد و بعضی از علما گفته اند که غیبت اعم از آنست که بزبان باشد یا
باشاره یا بحکایت مثل تقلید کردن شخصی که لنگ باشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که غیبت

سخن در گفتن زبان غیبت چنانچه برقی رحمه الله در کتاب محاسن روایت کرده از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که شخصی با آنحضرت گفت که بما رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرموده
که خدای تعالی دشمن میدارد خانه را که در آنجا گوشت بسیار خورند فرمود که آنچه خدای تعالی دشمن
میدارد خانه ایست که در آنجا گوشت مردم خورند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوشت بسیار
میخورد و گوشت را دوست میداشت بعد از آن فرمود که زنی بخدمت حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله آمد که چیزی از آنحضرت سؤال کند و عایشه پیش آنحضرت بود چون آن زن برگشت
عایشه بدست اشارت کرد که قد او کوتاهست و آن زن کوتاه بود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بعایشه فرمود که خلال کن گفت یا رسول الله من چیزی نخورده ام فرمود که خلال کن بعد
از آنکه خلال کرد پاره گوشت از دهنش بیرون آمد و ممکنست که تخصیص دادن غیبت بقول
چنانچه ظاهر بعضی اخبار است بنابر آن باشد که فرد شایع متعارف غیبت آنست که بقول
باشد نه از جهت انحصار و از این حدیث ظاهر میشود که ترک حیوانی که در شرع وارد شده
نخوردن گوشت مؤمنانست نه حیواناتی که خدای تعالی برای خوردن خلق کرده و باین
مضمون ابن بابویه رحمه الله در فقیه و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا و غیر او از محدثین چند
حدیث روایت کرده اند و احادیث در مذمت غیبت بسیار است و از آنجمله قلیلی ذکر
میشود روایت نموده محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که غیبت زودتر ضایع و باطل میکند دین مرد مسلمان را
از مرض خوره که در جوف کسی بهم رسد و فرمود که نشستن در مسجد بجهت انتظار نماز عبادتست
مادام که غیبت مسلمانی نکند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که در باب مؤمنی حکایتی
بکند که غرضش ظاهر ساختن عیب او باشد از برای آنکه او را از نظر مردم بیندازد خدای تعالی او را
از ولایت خود بیرون می کند و در ولایت شیطان داخل میسازد و شیطان او را قبول نمیکند
و ابن بابویه رحمه الله در کتاب امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
فرمود غیبت مردم مکن که اگر کنی مردم هم ترا غیبت خواهند کرد و از برای برادر خود چاهی مکن
که اگر کنی خود در آنجا خواهی افتاد زیرا که هرچه با مردم کنی همان میبری و در امالی و فقیه در حدیث

مناهی نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت نهی فرموده از غیبت و فرمود که کسی که غیبت کند
مرد مسلمانی را روزه اش باطل میشود و وضویش شکسته میشود و در روز قیامت که حاضر میشود از دهانش بوئی خواهد
آمد بدتر از بوی مردار که اهل محشر از آن متاذی خواهند شد و اگر پیش از توبه بمیرد چنان خواهد بود که حرام
الهی را حلال شمرده باشد و فرمود کسی که خشم خود را فرو خورد با وجود آنکه قدرت داشته باشد بر آنکه آنرا بعمل
رساند خدای تعالی او را اجر شهیدی عطا میکند و کسی که تفضل کند بر برادر خود در آنکه بشنود
در مجلسی که شخصی او را غیبت میکند و آن غیبت را از او رد کند خدای تعالی هزار نوع بدی را
در دنیا و آخرت از او رد میکند و اگر رد نکند و قدرت بر ردش داشته باشد مثل گناه کسی خواهد بود
که هفتاد مرتبه او را غیبت کرده باشد و مراد از بطلان روزه و نقض وضو ممکنست که نقص کمال آنها
و ثواب آنها باشد زیرا که نواقض وضو و مفطرات روزه موجب اعاده نیست و در آن منحصر است در امور معینه و کلینی
رحمه الله در کافی و علی بن ابراهیم در تفسیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که بخدای تعالی و بروز قیامت ایمان داشته باشد باید که ننشیند
در مجلسی که در آن مجلس امامی را سب کنند یا مؤمنی را غیبت کنند و ابن بابویه رضی الله عنه در امالی از
نوف بکالی روایت کرده که گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اجتناب کن از غیبت زیرا که
غیبت نان خورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود که ای نوف دروغ میگوید کسی که دعوی میکند
که حلال زاده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد و ممکنست که مراد از غیبت مردم و دشمنی
بسیار کردن غیبت و از حد تجاوز نمودن باشد یا همه کس را غیبت کردن چنانچه جمعی غیبت کردن را
صفت کمال قرار داده اند و سخن هر کس مذکور شود عیبی برای او پیدا میکنند و ممکنست که مراد غیبت کردن
مؤمنان از راه دین باشد اگرچه این احتمال خالی از بعدی نیست و ممکنست که مراد غیبت نمودن
با وجود آن باشد که غیبت را حلال داند و بدانکه علما بعضی از افراد غیبت را استثنا نموده اند و شیخ زین
الدین رحمه الله در رساله غیبت ده قسم ذکر کرده بعضی از آنها محل خلاف و دلیل بعضی محل تامل است و از
جمله آنچه استثنا شده است شکایت کردن مظلوم است پیش کسی که امید رفع بوجهی از وجوه از او داشته
باشد دیگر غیبت کردن در مقام نهی از منکر که خواهد آن کس بشنود و ترک کند و این قسم وقتی جایز است
که شروط نهی از منکر متحقق باشد و افشا کردن عیب او را باعث ترک آن داند و اگر چنین نباشد باید که او را

در خلوت نصیحت کند دیگر ذکر کردن عیب در مقام مشورت مثل آنکه کسی سؤال کند از حال کسی که خواهد
با او معامله کند یا دختری باو دهد یا از او بگیرد و در حقیقت حال آن کس اطلاع داشته باشد در صورت
ذکر کردن عیوبی را که در آن کس موجود باشد در خیرخواهی مشورت کننده لیکن باید تجاوز ننمود
اند و از بعضی احادیث ظاهر میشود و از قدر ضرورت تجاوز نمودن جایز نیست دیگر غیبت دیگر کسی که
متجاهر بفسق باشد و پروا نکند از آنکه مردم فسق او را بدانند و بر این مطلب دلالت میکند آنچه ابن بابویه رحمه الله
در امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هرگاه فاسق فسق خود را اعلان
کند او را حرمتی نیست و غیبتش نیست و حمیری رحمه الله در کتاب قرب الاسناد از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود علیه السلام روایت میفرمود که سه کسند که ایشان را
حرمتی نیست کسی که بخواهش خود بدعتی کرده باشد که بناحق دعوی امامت کند و فاسقی که اظهار و اعلان
فسق کند و ابن بابویه رحمه الله در امالی و عیون اخبار رضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده که از پدران خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی
که هرگاه معامله با مردم کند بر ایشان ظلم نکند و سخنی که با ایشان گوید دروغ نگوید و وعده که کند خلاف
نکند پس چنین کس مروتش کامل و عدالتش ظاهر و برادری او واجبست و غیبتش حرامست و ظاهر این حدیث
آنست که غیبت نمودن متجاهر بفسق و شخصی که صاحب بدعتی باشد مطلقا جایز است و ممکن است
که مراد غیبت کردن او در خصوص همان فسق و بدعت باشد و غیبت کردن ایشان در غیر آن فسق و بدعت
از فسوق و عیوبی که اخفا نمایند جایز نباشد والله تعالی یعلم و آنکه بعضی گفته اند که مراد از آنکه فاسق
را غیبت نیست آنست که غیبت فاسق جایز نیست از لفظ بعید است و بعضی احادیث که در این باب تصریح
خلاف این معنی است دیگر یاد کردن کسی است بعیبی ظاهر که در او باشد مثل کوری یا لنگی از برای آنکه مردم
بدانند که مراد کدام شخص است و این تجویز در صورتیست که آن شخص را بغیر از آن نتوان شناسانید
و ضرورتی شرعی در ذکر آن شخص بوده باشد و با وجود آن از روی تحقیر ذکر نکنند و ظاهر آنست که مراد
شرع اتفاقی حاصل میشود که مفسده در ذکر نکردن آن شخص اعظم از غیبت باشد و آنکه مفسده در کدام صورت
اعظمست محل تامل و اشکالست و اگر چنین غرضی متعلق نباشد از آن کلام ساکت باید بود و از حدیث
سابق که در معنی غیبت مذکور شد چنان ظاهر میشود که ذکر کردن کسی بامور ظاهره مثل تندی و تعجیل و امثال آن غیبت

مینت و بنابران شاید که ذکر این قسم عیوب غیبت نباشد هرگاه از روی استحقار نبوده باشند لیکن بسبب آنکه
حدیث موافق اصطلاح متاخرین صحیح نیست و صحیح دیگر موافق آن مضمون بنظر نرسیده و عموم اخبار
و ظاهر آیه معارض آن حدیث است و جمعی که بلقبی مشهور شده اند که متضمن حقارتی باشد ذکر ایشان
بآن لقب ظاهر آنست که داخل غیبت نباشد و از حضرت ... در آیه و حدیث نهی وارد شده و ابن بابویه
رضی الله عنه در عیون اخبار رضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت روزی شعری
خواند مردی گفت خدای تعالی ترا عزیز بدارد این شعر از کیست فرمود که شعر یکی از عراقیان است
گفت این شعر را ابو العتاهیه شاعر باسم خود برای من خواند حضرت فرمود که اسم پدرش را بگذار و
این قسم یاد کردن را ترک کن زیرا که خدای تعالی میفرماید که وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ و شاید
که آن مرد راضی نباشد بآنکه او را چنین یاد کنند و ترجمه ظاهر لفظ الهی آنست که مخوانید یکدیگر را بلقبها
و چند نوع دیگر از غیبت را استثنا کرده اند و دلیل بعضی از آنها محل تأمل است و از احادیث ظاهر
مذمت گوش کردن غیبت و نشستن در مجلسی که در آنجا غیبت می کنند و فضیلت رد کردن
غیبت از مؤمنان ظاهر شدن و کفاره غیبت بعد از توبه و طلب کردن ابرا و تصدق از آن کس که غیبتش
کرده اند اگر ممکن باشد آنست که طلب آمرزش از برای او بکنند چنانکه شیخ المفید قدس الله روحه در
مجالس و شیخ طوسی رحمه الله در امالی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که کفاره
غیبت کردن آنست که طلب آمرزش بکنی از برای آن کسی که او را غیبت کرده باشی سی و چهارم
از جمله کبایر چنانچه از حدیث اعمش و حدیث شرایع ظاهر میشود حبس کردن حقوق است بی عسری یعنی کسی حقی
بر ذمه کسی داشته باشد و طلب نماید و این شخص را مقدور باشد ادای آن حق و ادا ننماید و چون
حبس حق در اصل وصیت حضرت صادق علیه السلام خواهد آمد بعضی اخبار که در آن باب وارد شده
در شرح آن کلام مذکور میشود ان شاء الله تعالی سی و پنجم از جمله کبایر چنانچه از دو حدیث مذکور
ظاهر میشود بخس مکیال و میزان است یعنی کم کردن چیزی را از ترازو و یا پیمانه هرگاه چیزی بکسی فروشند
یا ادا می نمایند حق تعالی در کلام مجید فرموده که وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلَی
النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَإِذَا کَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ
أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ کَلَّا إِنَّ

کِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ وَمَا أَدْرَاکَ مَا سِجِّینٌ کِتَابٌ مَرْقُومٌ ترجمه ظاهرش
آنست که وای بر مطففین یا ویل که موضعیست از جهنم یا عبارت از عذاب شدیدست
مهیا و آماده است از برای کسی که تطفیف میکند و تطفیف کنندگان آنهااند که هرگاه چیزی را
پیمانه کنند وقتی که از مردم میگیرند تمام یا زیاده میگیرند و وقتی که پیمانه کنند یا بترازو کشند از برای جمعی از
مردم میدهند کم کنند آیا گمان ندارند یا یقین نمیدانند آنجماعت که بعد از مردن برانگیخته خواهند شد
از برای روزی عظیم و آن روزی که مردم بر پا خواهند ایستاد از برای امر پروردگار عالمیان
باید که منزجر شوند و دست بدارند از کم کردن کیل و وزن و یاد کردن قیامت و حساب
نه چنین است که نوشته فاجران در سجین است یعنی جای ایشان بسبب اعمال در سجین است و آن
جاییست در جهنم یا اعمال ایشان در سجین نوشته میشود که آن دفتر اعمال کفار و فساق است
و سجین مکتوبیست رقم کرده شده یا آنکه بودن اعمال ایشان در سجین حکمیست نوشته شده و مقرر و محمد
بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که پنج چیز است که اگر آنها را رسید بخدای تعالی پناه گیرید از آنها ظاهر
نمیشود هرگز فعل شنیع در میان جماعتی بعلانیه مگر آنکه طاعون در میان ایشان پیدا شود و
دردها پیدا شود که در میان جمعی که سابق بر ایشان بوده اند نبوده باشد و از پیمانه و ترازو چیزی را
کم نمیکنند مگر آنکه گرفتار میشوند بقحط و مردنهای سخت و ستم حکام و زکوة را ترک نمیکنند مگر آنکه خدای
تعالی باران را از ایشان باز میگیرد و اگر حیوانات بی زبان نباشند باران برایشان نمی‌بارد
و عهد خدا و رسول را صلی الله علیه و آله نمی‌شکنند مگر آنکه خدای تعالی دشمنان را برایشان مسلط
میکند و بعضی از آنچه در دست ایشانست از ایشان میگیرند و حکم نمیکنند بغیر آنچه خدای تعالی فرستاده
مگر آنکه بیکدیگر می افتند و خصومت و نزاع میان ایشان بهم میرسد و در حدیث دیگر روایت کرده
که وقتی که زنا کردن شایع میشود موت فجاه بسیار میشود و وقتی که قطع رحم میکنند اموال بدست
اشرار مردم می افتد و وقتی که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک میکنند و پیروی خوبان اهل بیت
نمیکنند خدای تعالی بدان ایشان را برایشان مسلط میسازد و خوبان ایشان که دعا میکنند مستجاب
نمیشود سی و ششم از جمله کبایر چنانچه از دو حدیث مذکور ظاهر میشود خیانت در امر او از

خیانت یا ادا نمودن امانتست که کسی به شخصی سپرده باشد یا شامل سرقه و غلول و امثال آنها نیز هست و در باب
سرقه یعنی دزدی و غلول یعنی خیانت در مال غنیمت بعضی احادیث مذکور شده و در مذمت مطلق خیانت
و عقاب آن احادیث وارد شده و از آنجمله روایت کرده ابن بابویه رحمه الله در امالی و خصال و ثواب
الاعمال و شیخ طوسی رضی الله عنه در امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که از پدران خود
علیهم السلم روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چهار چیز است که یکی از آنها
داخل خانه نمیشود مگر آنکه خانه خراب میشود و ببرکت معمور نمیشود خیانت و دزدی و شراب خوردن و زنا
کردن و ابن بابویه رحمه الله در فقیه و امالی در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود کسی که خیانت کند با همسایه خود در یک شبر زمین خدای تعالی آن زمین را تا طبقه هفتم طوقی میکند
در گردن او تا در روز قیامت خدای عز و جل را ملاقات نماید طوق در گردن مگر آنکه توبه کند و رجوع نماید
از آن خیانت و فرمود کسی که خیانت کند امانتی را در دنیا و باز پس رد ننماید و بعد از آن بمیرد بر غیر
ملت من مرده خواهد بود و خدای عز و جل را غضبناک ملاقات خواهد نمود و فرمود کسی که خیانتی را بخرد
و داند که مال خیانت است مثل آن کسی است که اصل آن خیانت از او سر زده و در مذمت ترک خیانت
اخبار وارد شده از آنجمله ابن بابویه در امالی از حضرت امام علی نقی علیه السلم روایت کرده که فرمود
از جمله مناجاتها که حضرت موسی علیه السلم با خدای عز و جل کرد آن بود که خداوندا کسی که خیانت را
از جهت حیای از تو ترک نماید عوض و جزای او چیست فرمود که یا موسی جزای او آنست که او را امان
دهیم در روز قیامت و در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود
سه چیز است که هر گاه در کسی یافت شود خدای تعالی از حوران بهشت باو عطا میکند هر چه که خواهد
یکی فرو خوردن خشم و دیگر صبر نمودن در زیر شمشیر از برای رضای الهی و دیگر آنکه کسی تواند مال حرامی را
تصرف نماید و از برای رضای الهی دست از آن بر دارد و در باب امانت بعضی احادیث قبل
از این مذکور شد **سی و هفتم** از جمله کبایر چنانچه از دو حدیث مذکور ظاهر میشود اصرار نمودن بر
گناهان صغیره است و معنی اصرار آنست که گناهی معین را مکرر کنند بی توبه یا آنکه معصیتهای بسیار از او
سر زند هر چند از انواع متعدده باشند و تکرار و کثرت بعرف رسیده و جمعی از علما گفته اند که اصرار
بسیار کردن یک نوع معصیتست و بعضی گفته اند که عزم داشتن بر آنکه آن فعل را باره دیگر بکنند هر چند یک مرتبه

کرده

کرده باشد اصرار است و ارتکاب صغیره که منافی عدالتست آنست که بعد از کردن آن فعل از پس
ندامت نه توبه بخاطرش رسد و نه عزم بر فعل مرتبه دیگر و این قسم از ارتکاب صغیره با اجتناب کبایر
بخشیده میشود چنانچه حق تعالی میفرماید که إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ یعنی هرگاه پرهیز نمایید از گناهان بزرگ که نهی از آنها واقع شده میپوشانیم و
می بخشیم بدیهای شما را و اگر بعد از کردن صغیره پشیمان باشد و عزم بر عود نداشته باشد
شبهه نیست در آنکه با عدالت منافات ندارد و عیاشی رحمه الله در تفسیر و کلینی رضی الله عنه در
کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده اند که در تفسیر قول الهی که وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا
فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ فرموده که اصرار آنست که بنده گناهی بکند و استغفار نکند و در خاطر نگذراند
توبه را اینچنین معنی اصرار است و ظاهر آنست که مراد از نگذرانیدن توبه در خاطر آن باشد
که عازم باشد بر آنکه باره دیگر که میسر شود ارتکاب آن گناه نماید یا آنکه با وجود که دانستن معصیت در خاطر
پشیمان نباشد نه آنکه از روی غفلت توبه در خاطرش نگذرد چنانچه مذکور شده و ابن بابویه رحمه الله
در فقیه و امالی در حدیث مناهی روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حقیر
شمارید هیچ چیز از اعمال بد را هر چند در نظر شما حقیر باشد و بسیار یا عظیم مدانید چیزی از
اعمال خیر را هر چند در نظر شما بسیار یا عظیم باشد زیرا که کبیره کبیره نمیباشد با وجود استغفار و
صغیره صغیره نمیباشد با وجود اصرار و این حدیث مشعر است بر آنکه حقیر شمردن معصیت اصرار باشد و
ممکنست که مراد آن باشد که استحقار موجب اصرار میشود و کلینی رضی الله عنه روایت کرده از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود که صغیره صغیره نمیباشد با وجود و کبیره کبیره نمیباشد با وجود استغفار
و از آنحضرت روایت کرده که فرمود که خدای تعالی قبول نمیکند طاعتی را با وجود اصرار کردن بر
بعضی از معاصی **سی و هشتم** از جمله کبایر چنانچه از چند حدیث ظاهر میشود نمیمه است و نمام
کسی است که سخنی را از یکی بدیگران رساند یا دروغ بر بافد و احادیث در مذمت و عقاب
نمام بسیار است از آنجمله ابن بابویه رحمه الله در امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده که فرمود چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن و منافق و معتاد بخوردن شراب و قتات
و آن نمام است و شیخ طوسی رحمه الله در امالی روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود

که تمام داخل بهشت میشود و این مضمون از چندین حدیث ظاهر میشود و کلینی رضی الله عنه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آیا خبر دهم شما را
بجمعی که بدترین مردمند گفتند خبر ده ما را یا رسول الله فرمود که آنها اند که سخن چینی در میان مردم
میکنند و میانه دوستان جدائی می‌اندازند و از برای مردم بی عیب عیبی میجویند و این مضمون
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده و ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده **سی و نهم** از جمله کبایر چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود حیف
در وصیت است یعنی بیرون رفتن از حق در باب وصیت است و بیرون رفتن از حق چنانچه
بعضی از علما تصریح نموده اند آنست که زیاده از ثلث مال را وصیت کند یا وصیت کند بآنکه مال را
در معصیت صرف کنند و از بعضی احادیث ظاهر میشود که وصیت زیاده از ثلث با رضای
ورثه جایز است و کلینی رضی الله عنه در کافی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در باب مردی که بمیرد
و تمام مال یا اکثر مال را وصیت کند که آن وصیت را از وجه منکر بوجه معروف برگردانند
و فرمود که کسی که ظلم بر خود کند در وصیت خود مرتکب حیف در وصیت شود او را بمعروف
رد کنند و میراث از برای اهلش بگذارند و فرمود کسی که سه یک مال را وصیت کند چیزی نگذاشته
و بنهایت رسیده و بعد از آن فرمود که اگر من وصیت کنم به پنج یک مال خود نزد من بهتر است
از آنکه وصیت کنم بچهار یک مال خود و در احادیث دیگر وارد شده که وصیت به پنج یک بهتر است
از وصیت به ثلث و از احادیث دیگر ظاهر میشود که جایز است در وصیت از برای اولاد تفاوت
قرار دادن و از برای بعضی بیشتر وصیت نمودن و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت کرده از حضرت
امام جعفر صادق که از پدر خود صلوات الله علیهما روایت میفرمود که مردی از انصار بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که شاهد باشی بر آنکه من نخلی را به پسر خود عطا
کرده ام فرمود که آیا فرزندی بغیر از او داری گفت دارم فرمود که آیا بایشان عطا کردی مثل آنچه باین پسر
عطا کردی گفت نکرده ام فرمود که ما جماعت انبیا بر حیف گواه نمیشویم و این حدیث اگرچه صریح در وصیت
نیست اما بحسب ظاهر شامل وصیت هم است که شاهد نشدن بر چنین امری از خواص

ایشان علیهم السلام باشند با آنکه تفاوت قرار دادن در جائی که جمعی ذی نصیب باشند چنانچه
بعضی از علما ذکر کرده اند مثل آنکه بعضی از اولاد در علم یا در صلاح زیادتی بر بعضی فرزندان داشته باشند
رجحانی دارد و تفسیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده از پدر خود که از حضرت امیر
المؤمنین علیهما السلام روایت میفرمود که حیف در وصیت از جمله کبایر است و حیف در وصیت
از جمله کبایر است **چهلم** از جمله کبایر ظلم در مکه است هرچند ظلم ضعیفی باشد چنانچه
حق تعالی فرموده وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و از جمله
آنست که کسی که در آنجا اراده بیرون رفتن از حق کند بظلم کردن مستحق میشود که او را از عذاب
دردناک و ضمیر اگرچه راجع بمسجد الحرام است اما مخصوص مسجد الحرام نیست چنانچه از حضرت
ظاهر میشود و ظلم در مکه یا حرم ظلم در مسجد الحرام است و ابن بابویه رحمه الله در فقیه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که شخصی از تفسیر آیه سؤال کرد حضرت فرمود که هر ظلمی که آدمی
و زن خدمتکار یا کنیزی که از او سرزده باشد از جمله این الحاد است و در روایت دیگر از آنحضرت
روایت کرده که فرمود هر ظلمی که آدمی بر نفس خود در مکه کند از دزدی یا ستم یا گرفتن چیزی و هر
قسم ظلمی من آنرا الحاد میدانم و لهذا جمعی که دانا بودند پرهیز میکردند و پرهیز مینمایند از ساکن شدن
در مکه و بیرون آوردن کسی که بحرم پناه برده باشد هرگاه جنایت در غیر حرم از او صادر شده باشد از
جمله ظلمهاست که مذکور شده و بدانکه گناهان کبیره منحصر نیست در چهل امری که مذکور شد با آنکه
بعضی از این انواع مشتمل بر چند نوع بود و شیخ زین الدین قدس الله روحه در شرح لمعه گفته
که کبایر به هفتصد نزدیکتر است از هفت و هفتاد و چون این اقسام از احادیث متعدده و
بعضی از آیات ظاهر میشد که از کبایر است بتفصیل ذکر کردیم و غیر این چهل امر بسیاری از
معاصی است که ظاهر اخباری که در باب وعید و عقاب آنها وارد شده آنست که از کبایر باشد
و از بعضی آیات هم شاید کبیره بودن بعضی مستفاد شود پس در ارتکاب آنها از همه اجتناب باید
بود و آنچه مشخص شود که از جمله صغایر است ارتکاب آنرا سهل و حقیر نباید شمرد زیرا که همه در مخالفت
از خداوند جلیل شریکند و میتواند بود که گناهان عظیمه بخوف و انکسار بنده مغفور شود و گناهی صغیره که از روی
جرأت و بی پروائی صادر شود آمرزیده نگردد و مؤید این معنی احادیث بسیار است و کلینی رحمه الله

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود پرهیز نمایید از محقرات گناهان
که آنها آمرزیده نمیشود راوی پرسید که محقرات کدامند گفت آنکه مردی گناهی بکند و گوید خوشا
حال من اگر گناهی بغیر ازین نکرده بودم و ابن بابویه رضی الله عنه در معانی الاخبار و خصال
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بتحقیق که خدای عز و جل غضب خود را در
معصیت پنهان ساخته پس کوچک مشمارید هیچ معصیتی از معاصی الهی را زیرا که شاید که
غضب الهی در ضمن آن معصیت باشد و در امالی و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت از
ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که
میفرمود از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود آنست که کسی بگوید کاشکی مرا بگناهی غیر ازین
مؤاخذه نمیکردند پس من در دل خود گفتم این خبر دقیقی است که از آدمی سر میزند و از آن
غافل میباید که آدمی در فکر خود باشد که چنین چیزها ازو صادر نشود پس آنحضرت رو بمن کرد
و فرمود که درست بخاطرت رسیده است ازان بر حذر باش زیرا که شرک در آدمی پنهان
تر است از حرکت مورچه کوچک بر سنگ صاف هموار در شب تار و از حرکت او بر
پلاس سیاه و این حدیث از معجزات آنحضرت صلوات الله علیه است و برقی رحمه الله در
کتاب محاسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای تعالی دوست
میدارد از بنده خود آنکه طلب آمرزش نماید در گناهی عظیم که ازو سر زده باشد و دشمن میدارد
آنکه سبک گیرد و سهل شمارد گناه سهلی را که ازو سر زده باشد و ابن بابویه رحمه الله در امالی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آبای کرام خود علیهم السلام روایت فرموده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام گفت که خدای عز و جل میفرماید که
کسی که گناهی بکند خواه صغیره خواه کبیره و نداند که مرا هست که اگر خواهم او را عذاب کنم و اگر خواهم
عفو کنم آن گناه را هرگز نخواهم آمرزید و کسی که گناهی بکند خواه صغیره و خواه کبیره و داند که مرا هست که
او را عذاب کنم یا عفو کنم ازو عفو می نمایم و بدانکه از جمله اسباب مغفرت الهی پنهان ساختن گناهانست
و آنکه بعضی از جهال معاصی خود را از مردم اخفا میکنند و میگویند که خدای تعالی بر عمل بد ما مطلع باشد اگر
دیگری هم بداند گو دانسته باشد خیالیست که از محض جهل ناشی شده زیرا که اظهار کردن مخالفت

الهی و معصیت متضمن هتک حجاب حیا و تفاخر بترک احترام باطلاع حضرت او است و بیباکی کردن نسبت
پنهان کردن عبادات مستحبی است که شیطان از راه ریا در آنجا اکثر نفوس را فریب
میدهد و کلینی رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که کسی که حسنه بکند و آنرا پنهان سازد آن حسنه برابری با هفتاد حسنه میکند و کسی که
سیئه بکند و آنرا فاش کند خدای تعالی او را مخذول می‌سازد و کسی که سیئه را مستور
سازد آمرزیده میشود و بعضی اخبار در باب معاصی بعد ازین بر سبیل اجمال مذکور میشود ان شاء الله
تعالی و عليكم بالصمت الا فيما ينفعكم الله به من امر آخرتكم و
يأجركم عليه يعني بر شما باد بسکوت و سخن نگفتن مگر در چیزی که از برای شما
نافع باشد از امور آخرت و خدای تعالی شما را بر آن سخن گفتن ثواب و اجر عطا فرماید و
درین کلام امر بدو چیز واقع شده یکی سکوت و یکی سخن گفتن اما هر یک در محل خود و محل
سکوت را بیان فرمود که آن جائیست که فایده اخروی بر سخن گفتن مترتب نباشد و از اینجا
محل کلام نیز ظاهر میشود و ابتدا نمودن بامر سکوت و امر کلام را در سیاق استثنا بیان
نمودن میتواند بود که بنابر آن باشد که اکثر طبایع بتکلم راغب تر میباشند از سکوت و
مفاسد کلام غالبا زیاده بر مفاسد سکوتست و میتواند بود که از جهت شدت تقیه و خوف از
مخالفان یا از هر دو جهت باشد و از جمله مواضع سکوت جائیست که محل تقیه و خوف بوده باشد
و در باب تقیه بعضی کلمات مذکور شد و چون اکثر اوقات اظهار تشیع و مذهب حق در
بین مخالفان از خوف ضرر خالی نیست در چند حدیث نهی از دعوت مردم بدین حق
وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام بعضی از اصحاب خود میفرمود که شما را با مردم چه کار است دست بدارید از مردم
و کسی را بامر خود یعنی بتشیع دعوت مکنید و والله که اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند بر آنکه اضلال
نمایند بنده را که خدای تعالی هدایت او را خواسته باشد نمیتوانند کرد دست از مردم
بدارید و مگویید فلان کس برادر منست و فلان پسر عم منست و فلان همسایه منست زیرا که خدای
تعالی چون خیر بنده را که خواسته باشد روح او را پاکیزه میکند پس هر خوبی را که میشنود قبول میکند و

هر بدی که میشنود انکار میکند

وبعد از آن خدای تعالی کلمه در دل وی می اندازد که جامع او باشد و بهمین مضمون چند حدیث روایت
نموده و ظاهر قواعد و عمومات آنست که در جایی که خوف ضرر نباشد و ممکن باشد که آن
شخص قبول حق نماید دعوت باید نمود او را بحق و بر این جهت ثواب باید کرد و در فضیلت صمت
در محل خود احادیث وارد شده از آنجمله کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده که فرمود که حضرت لقمان علیه السلم پسر خود را وصیت نمود که یا بنی اگر گمان
کنی که سخن گفتن نقره است پس بتحقیق که ساکت بودن طلاست و از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود زبان خود را نگاه دارید که نگاه داشتن زبان تصدقیست
که بخود کرده اید بعد از آن فرمود که هیچ بنده حقیقت ایمان را نمیشناسد تا وقتی که زبان خود را
محافظت کند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت مسیح علیه السلم
می فرمود که سخن بسیار مگویید بغیر از ذکر الهی زیرا که جمعی که بسیار میگویند دلهای ایشان
صاحب قساوتست اما نمیدانند و از حضرت سید الساجدین علیه السلم روایت کرده که
فرمود زبان آدمی هر صباح بسایر جوارح خطاب میکند که چگونه صباح کرده اید ایشان می
گویند صباح ما بخیر است اگر تو ما را بگذاری و میگویند بجهت رضای الهی بر ما رحم کن و او را
بخدا قسم میدهند و میگویند ثواب و عقاب ما تابع کردهای تست و از آنحضرت روایت کرده
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی زبان را عذابی میکند که هیچ یک از جوارح
را نمیکند پس زبان میگوید خداوندا مرا عذابی کردی که سایر جوارح را نکردی خدای تعالی می
فرماید که از تو یک کلمه سر زد که بمشارق و مغارب رسید و بسبب آن خون مردم بحرام ریخته شد
و مال مردم بحرامی غارت شد و برقی رحمه الله در کتاب محاسن و ابن بابویه رضی الله عنه در امالی
و ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از آباء کرام خود از حضرت امیر المؤمنین
سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که فرمود تمام خیر و خوبی در سه خصلت جمع است نظر و
سکوت و تکلم پس هر نظری که در و عبرت گرفتنی نیست سهو است و هر سکوتی که در و فکری
نیست غفلت است و هر سخن گفتنی که در و ذکری نیست لغو است پس خوشا حال کسی که
نظرش عبرت باشد و ساکت شدنش فکرت باشد و سخن گفتنش ذکر الهی باشد و بر گناه خود

گرید و مردم از شر او ایمن باشند و در امالی از حضرت موسی جعفر از آباء کرام خود علیهم السلم از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که آنحضرت بمردی میگذشت که سخنان زیادی میگفت
بر سر او ایستاد و فرمود که ای مرد بتحقیق که تو املای نوشته بسوی خداوند خود بر حافظان می
کنی یعنی آنچه تو میگویی ایشان مینویسند و بر جناب اقدس الهی عرض مینمایند پس تکلم بچیزی
بکن که بکار آید و بگذار آنچه را که بکار نمی آید و در خصال از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت
کرده که فرمود هیچ چیز سزاوارتر از زبان نیست بانکه در زندان بسیار بماند و در خصال
و ثواب الاعمال بسند مرفوع روایت کرده که زمانی خواهد آمد که عافیت در آن زمان
ده جزو باشد نه جزو در گوشه گرفتن از مردم و یک جزو در سکوت و در خصال از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده که از پدر خود علیه السلم روایت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که سه چیز موجب نجاتست یکی آنکه زبان خود را نگاه داری دیگر آنکه بر گناه خود بگریی
دیگر آنکه از خانه خود بیرون نیایی و احادیث در فضیلت صمت بسیار وارد شده و بانچه مذکور
شد در این مقام اکتفا میکنیم و اما سخن گفتن و فضیلت آن در موضع خودش پس اخبار در آن باب
وارد شده و از آنجمله شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج از حضرت سید الساجدین علیه السلم روایت
کرده که شخصی از آنحضرت پرسید که سخن گفتن و سکوت کدام افضل است فرمود هر یک از این
دو چیز آفتی چند دارد پس هر گاه که از آفت سالم باشند سخن گفتن افضل است از سکوت
گفتند چگونه افضلست یابن رسول الله فرمود از برای آنکه خدای عز و جل انبیا و اوصیا علیهم السلم را
بسکوت مبعوث نساخته بلکه ایشان را بجهة کلام و تبلیغ احکام بخلق فرستاده و مردمان مستحق بهشت
بسکوت نشده اند و ولایت الهی بسکوت حاصل نشده و خلاصی از جهنم بسکوت نشده بلکه همه اینها
بکلام حاصل شده و من قمر را با شمس نسنجم بدرستی که تو وصف میکنی فضل و خوبی سکوت بسخن گفتن
و در این باب سکوت نمی توانی که فضل کلام را بسکوت وصف کنی و ظاهر آنست که مراد حضرت
علیه السلم آنست که سکوت مطلقا علیتی در رفتن بهشت و خلاصی از جهنم ندارد بلکه غرض آنست
که اصل عمده در همه اینها کلامست زیرا که اصل ایمان بتکلم بکلمه شهادت است و دیگر اقامت صلوات و سایر عبادات
الکلام الهی و هدایت نمودن جهال و امر بمعروف و نهی از منکر و ذکر الهی در جمیع احوال و امثال این امور

و بعضی اشارت فرموده باکمه سکوت را قمر نامیده و از جمله از او کلام متضمن فضایل و وجوب و وصول مراتب
عالیه است که آنست و بعضی اخبار که درین باب عنقریب مذکور میشود و دیگر امر بمعروف و نهی از منکر است
در جایی که شرایط آن موجود باشد و آن موافق مشهور چهار چیز است یکی آنکه شخصی که امر بمعروف
و نهی از منکر میکند داند که معروف کدام است و منکر چیست دیگر آنکه علامات ترک آن شخص آن
از شخصی که ترک معروف و ارتکاب منکر میکند ظاهر باشد بلکه از فعل قبیح منع و امر از دانسته
باشد دیگر تجویز تاثیر یعنی احتمال آن رود که بامر و نهی دست از فعل خود بدارد دیگر آنکه
درین امر و نهی ضرری بآن شخص که امر و نهی میکند یا بدیگری از مسلمانان در جائی که این شرایط
متحقق نباشد انکار قلبی که عبارت از بغض فی الله است و اقل مراتب امر بمعروف و نهی
از منکر است ساقط نمیشود و بعضی احادیث درین باب انشاء الله تعالی مذکور میشود و میانه
علما خلافست در آنکه امر بمعروف و نهی از منکر واجب عینیست یا واجب کفائی یعنی هرگاه
جمعی به بینند که مردی مرتکب معصیتی است مثل شرب خمر و بعضی از ایشان مشغول نهی
باکه او را از آن معصیت باز دارند و بعضی دیگر از ایشان آن مرد ترک آن نماید آیا بر دیگران نیز
لازمست که با او در نهی موافقت نمایند و تا متحقق نشود که آن مرد ترک آن معصیت کرده [illegible]
یا لازم نیست و در آن خلافی نیست که اگر بگفته یک کس ترک کند بر دیگران لازم نیست اعانت
و موافقت نمودن و همچنین شکی نیست در آنکه هرگاه همگی ترک نهی از آن معصیت نمایند همه معاقب
خواهند بود و احادیث در باب امر بمعروف و نهی از منکر بسیار است از آنجمله روایت کرده است
محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود که خدای دشمن میدارد مومن ضعیفی را که دین نداشته باشد پس از آنحضرت
پرسیدند که کدامست مومنی که دین ندارد فرمود آنکه نهی از منکر نمیکند و از آنحضرت روایت
کرده که مردی از قبیله خثعم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله افضل
اعمال اسلام کدام است فرمود ایمان بخدای عز و جل گفت بعد از آن چه چیز افضل است فرمود صله
رحم گفت بعد از آن فرمود امر بمعروف و نهی از منکر گفت کدام یک از اعمال دشمن ترست
نزد خدای تعالی فرمود قطع رحم گفت بعد از آن فرمود امر بمنکر و نهی از معروف و از آنحضرت

روایت کرده که فرموده خدای عز و جل دو فرشته را فرستاد از برای آنکه شهری را سرنگون کنند چون
بآن شهر رسیدند مردی را دیدند که دعا و تضرع بجناب اقدس الهی میکند یکی از آن دو ملک بآن
دیگر گفت که می بینی این مرد را که دعا میکند آن ملک گفت که خدای تعالی امری مقرر فرموده
و من آنچه فرموده بجای می آورم ملک اول گفت من تا بسوی خدای عز و جل مراجعت نکنم
کاری نمیکنم پس مراجعت نموده گفت خداوندا بآن شهر که فرموده بودی رفتیم و فلان
بنده ترا دیدیم که دعا و تضرع بسوی تو میکرد خطاب رسید که برو و آنچه امر شده بعمل آر
بدرستیکه این بنده مردیست که هرگز روی او را از غضب بر کسی که معاصی الهی میکند سرخ نشده
و ازین حدیث ظاهر میشود که یک بنده اگر بندگی را چنانچه خواسته اند بجا آورد
بدعای او شهری از عذاب نجات می یابند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که خدای تعالی بحضرت شعیب پیغمبر علیه السلام وحی فرمود که من از قوم تو صد هزار کس را عذاب
میکنم چهل هزار از بدان ایشان را و شصت هزار از خوبان حضرت شعیب علیه السلام
گفت خداوندا بدان سزای خود مستوجب عذابند خوبان از چه جهت عذاب
میکنی خدای تعالی وحی فرمود که از برای آنکه ایشان با اهل معاصی مداهنه و سازگاری
میکنند و بجهت غضب من بر بدان غضب نمیکنند دیگر از جمله افراد مذکوره کلامیست
که متضمن نصرت مظلومی یا اعانت مومنی بوده باشد و احادیث درین باب بعضی گذشت
و بعضی می آید انشاء الله تعالی وَاَكْثِرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَالتَّقْدِيسِ وَالتَّسْبِيحِ
وَالثَّنَاءِ عَلَى اللهِ وَالتَّضَرُّعِ اِلَيْهِ وَالرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَهُ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي لَا
يُقْدَرُ قَدْرُهُ وَلَا يَبْلُغُ كُنْهَهُ اَحَدٌ فَاشْغَلُوا اَلْسِنَتَكُمْ بِذَلِكَ عَمَّا
نَهَى اللهُ عَنْهُ مِنْ اَقَاوِيلِ الْبَاطِلِ الَّتِي تُعْقِبُ اَهْلَهَا خُلُوداً فِي النَّارِ مَنْ
مَاتَ عَلَيْهَا وَلَمْ يَتُبْ اِلَى اللهِ مِنْهَا وَلَمْ يَنْزِعْ عَنْهَا یعنی بسیار بجا آورید
تهلیل و تقدیس و تسبیح و ثنای بر خدای عز و جل و تضرع نمودن بجناب اقدس او و رغبت نمودن
در آنچه در خزانه کرم الهیست از احسان و نیکوئی که قدر مرتبه آن کسی نمیداند و بکنه آن کسی نمی تواند
رسید پس زبان خود را مشغول سازید بآنچه مذکور شد از تهلیل و تسبیح و غیر ذلک تا باز مانند از آنچه

خدای تعالی نهی فرموده که عبارتست از سخنان باطلی که عاقبت آنها و ثمره که بر آنها مترتب شود
خلود و همیشه در جهنم بودنست از برای کسی که بارتکاب آنها میرد و از آنها توبه نکرده باشد و خود را
باز نداشته باشد و درین کلام شریف امر بآنچه خیر در وقع شده اول تهلیل که فاتحهٔ اسلام کردن
اول بآنست و آن گفتن لا اله الا الله است یعنی هیچ خیر و هیچکس سزاوار پرستیدن
و بندگی نیست بغیر از خدای تعالی و احادیث در فضل و ثواب تهلیل بسیارست از آنجمله
ابن بابویه در کتاب توحید از حضرت امام محمد باقر علیه السلم از آبای کرام خود علیهم السلم روایت
نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که بهترین عبادات گفتن لا اله الا الله است
و بابن مضمون کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرموده لا اله
الا الله گفتن قیمت بهشت است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده
هیچ کلمه دوستر نیست پیش خدای تعالی از لا اله الا الله گوینده او و از خود را افکنده مگر آنکه گناهان
او میریزد بزیر قدمهایش چنانچه برگ از درخت بریزد و از آنحضرت روایت کرده که فرموده خدای
عز و جل بحضرت موسی علیه السلم خطاب فرموده که یا موسی اگر آسمانها را با جمعی که در آنها ساکن اند و زمینهای
سبع را در یک کفه میزان کذارند و لا اله الا الله را در کفه دیگر کذارند لا اله الا الله بر آنها زیادتی
میکند و در ثواب الاعمال و معانی الاخبار و توحید از آنحضرت روایت کرده که فرموده کسی که لا اله الا
الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت میشود و اخلاص آنست که لا اله الا الله مانع او شود
از محرمات الهی و در توحید از آنحضرت روایت کرده که فرموده کسی که بگوید لا اله الا الله در ساعتی از
ساعات روز یا شب آنچه در نامه عملش نوشته شده باشد از سیئات محو میشود و علی ابن
ابرهیم رحمه الله در تفسیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده که فرموده هر گاه یکی از
شما بگوید لا اله الا الله پس باید که بگوید الحمد لله رب العالمین زیرا که خدای تعالی میفرماید که
الا هو فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین و ترجمه ظاهرش آنست
که سزاوار معبودیتی بغیر از و نیست پس بخوانید او را در حالتی که دین خود را از برای او خالص کنید
حمد خداوندی را که پروردگار عالمیانست و ابن بابویه رحمه الله در امالی از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده که از آبای کرام علیهم السلم روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله فرموده که تلقین کنید مردگان خود را در وقت مردن بکلمهٔ لا اله الا الله متکلم شوند زیرا که هر کسی که سخن
آخرش لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و کلینی رحمه الله از ابان بن تغلب روایت کرده که
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود ای ابان وقتی که بکوفه روی این حدیث را روایت
کن که کسی که شهادت دهد که لا اله الا الله از روی اخلاص بهشت از برای او واجب میشود گفتم
بدرستیکه هر صنف از اصناف مردم می آیند نزد من این حدیث را از برای همه روایت کنم فرمود
ای ابان وقتی که روز قیامت میشود و خدای تعالی اولین و آخرین را جمع میکند لا اله الا الله
از ایشان سلب میشود مگر از کسانی که برین امر باشند یعنی از جملهٔ شیعیان باشند دویم تقدیس
لغت یعنی تطهیر و پاک شمردنست و مراد از تقدیس الهی ممکن است که پاک دانستن از
شریک و ولد و جمیع صفات نقص باشد اما ظاهر مفاد تقدیس قول است نه عمل و تقدیس
نزدیک بمعنی تسبیح است و ممکن که تسبیح عطف تفسیری تقدیس باشد یا مراد از تقدیس
ذکر الهی بلفظ قدوس باشد و در بعضی دعاها این لفظ وارد شده یا قدوس الطاهر من
کل سوء و لا شیء یعدله یا مراد نفی صفات نقص باشد بکلامهای تفصیلی
بنابرین لفظ مخصوص نخواهد داشت سیم تسبیح است و مراد از تسبیح گفتن سبحان الله است
یا آنکه شامل تسبیحات اربع و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم و مثل آن هست یعنی سبحان
الله آنست که منزه و مبرا میدانم خداوند خود را چنان منزه دانستنی که لایق سزاوار او باشد و در
معانی الاخبار از هشام روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که معنی
قول الهی که میگوید سبحان الله که چیست فرمود که تنزیه الهیست و در توحید و معانی الاخبار
روایت کرده که مردی از عمر بن الخطاب پرسید که تفسیر سبحان الله چه چیزست گفت که در زمان
این باغ مردی هست که هر گاه از و سوال کنند خبر میدهد و وقتی که ساکت شوند ابتدا میکند بیان
الکلام و چون آمدند داخل باغ شدند علی بن ابی طالب علیه السلم را دیدند گفت یا ابا الحسن سبحان الله
چه معنی دارد فرمود که تعظیم جلال خدای عز و جل و منزه داشتن اوست از آنچه هر مشرکی در باب او
گفته و وقتی که بنده سبحان الله میگوید هر فرشته از برای او طلب رحمت میکند و در خصال از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرموده شیطان میگوید پنج چیزست که مرا

در آنها چاره امت و باقی مردم در قبضهٔ اختیار مند کی الحق کس که از روی نیت صادق متوسل
بخدای عز و جل باشند و در همه کارها اعتماد بر خدای تعالی کنند و آن کسی که در روز و شب تسبیح الهی
بگوید و آن کسی که بپسندد برادر مومن خود آنچه بخود می‌پسندد و آن کسی که بر مصیبتی که باو
رسد جزع نکند و آن کسی که راضی بقسمت الهی باشد و غم روزی نخورد و در امالی روایت کرده
از آنحضرت که فرمود که کسی که هر روز سی مرتبه تسبیح الهی کند خدای تعالی هفتاد نوع از بلاها را
از او دفع میکند که کمترین آنها فقر است و برقی رحمه الله در کتاب محاسن از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که سبحان الله
بگوید نه از روی تعجب خدای تعالی از آن کلمه مرغی سبز خلق میکند که در سایه عرش ساکن
میشود و تسبیح الهی میکند و ثواب آن از برای آن شخص نوشته میشود تا روز قیامت
و در کشف الغمه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که کسی که بگوید سبحان
الله العظیم وبحمده نه از روی تعجب خدای تعالی از برای او مینویسد صد هزار حسنه و محو می
کند از او سه هزار سیئه و بلند میسازد از برای او سه هزار درجه و در ثواب الاعمال از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود کسی که بگوید سبحان الله العظیم وبحمده خدای
تعالی از برای او سه هزار حسنه مینویسد و از او سه هزار سیئه محو میکند و سه هزار درجه از برای او بلند
میکند و از ان مرغی خلق میکند در بهشت که تسبیح الهی کند و ثواب آن تسبیح از برای او نوشته
میشود و در محاسن از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که روزی صد بار تسبیح
الهی کند بهترین مردم خواهد بود در آن روز مگر کسی که مثل او بگوید چهارم ثنای بر خدای تعالی است
و ثنا عبارت از وصف خوبی است و تحمید و تمجید و تکبیر و شکر از این قبیل است و احادیث
در فضل تحمید بسیار است از انجمله شیخ مفید رضی الله عنه در مجالس و شیخ طوسی رحمه الله
در امالی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود لا اله الا الله نصف
ترازو است و الحمد لله پر از او پر میکند و ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود شکر هر نعمتی هر چند عظیم باشد آنست که خدای عز و جل را
حمد کنی و باین مضمون چند حدیث وارد شده و در ثواب الاعمال از آنحضرت روایت کرده که

فرمود کسی که بگوید الحمد لله کما هو اهله نویسندگان آسمان از شغل میمانند مردی پرسید که چگونه
مشغول میمانند نویسندگان فرمود که ایشان میگویند خداوندا ما غیب نمیدانیم که حمدی که
خدای اهل سزاوار آنست کدام است پس خدای میفرماید که شما بنویسید حمد بنده مرا چنانچه او
گفت و ثواب آن بر منست و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که هر روز هفت مرتبه
بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة پس بتحقیق که ادا کرده است
شکر آنچه را گذشته و آنچه می‌آید و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که مردی پرسید که کدام یک از اعمال دوسترست نزد خدای تعالی فرمود آنکه حمد
الهی بجا آوری و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که چهار مرتبه در صباح بگوید الحمد
لله رب العالمین پس بتحقیق که ادا کرده است شکر آن روز را و کسی که در شام چهار مرتبه
بگوید ادا کرده است شکر آن شب را و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر دعایی که
قبل از ان تحمید نباشد ابتر است اول تحمید است و بعد از ان ثنا مردی پرسید که اقل
آنچه از تحمید کافیست کدام است فرمود آنکه بگویی اللهم انت الاول فلیس
قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک
شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء وانت العزیز الحکیم و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود اقل آنچه از تحمید مجزی است آنست که بگویی الحمد لله الذی
علا فقهر والحمد لله ملک فقدر والحمد لله ملک فقدر والحمد لله الذی
یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر و تمجید اظهار مجد و بزرگی و بیان صفات
کمالیست و ابن بابویه رحمه الله در ثواب الاعمال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود دوسترین اعمال نزد خدای تعالی آنست که خود را بآن تمجید میفرماید چنانچه ابن
بابویه در ثواب الاعمال و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
که فرمود خدای تعالی در هر شبانه روزی سه مرتبه خود را تمجید میفرماید پس کسی که خدای عز و جل
را بآنچه خود تمجید میفرماید تمجید کند در حال شقاوت او را بسعادت مبدل سازد و آن تمجید اینست

که بگوید انت الله لا اله الا انت رب العالمین انت الله لا اله الا انت
الرحمن الرحیم انت الله لا اله الا انت العلی الکبیر انت الله لا اله الا
انت مالک یوم الدین انت الله لا اله الا انت الغفور الرحیم انت
الله لا اله الا انت العزیز الحکیم انت الله لا اله الا انت منک بدء
الخلق والیک یعود انت الله الذی لا اله الا انت لم تزل ولا تزال
انت الله لا اله الا انت خالق الخیر والشر انت الله الذی لا اله الا انت
خالق الجنة والنار انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد انت الله الملک القدوس السلام المؤمن
المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله
الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات
والارض وهو العزیز الحکیم انت الله لا اله الا انت الکبیر والکبریاء
رداؤک و تمجید الهی را بر روایت دیگر تکبیر روایت کرده و تکبیر بیان بزرگی خدای عز
و جل است بلفظ الله اکبر یا هر چه دلالت بر آن کند و معنی الله اکبر آنست که خدای تعالی
بزرگتر از آنست که او را وصف توان کرد چنانچه ابن بابویه رحمه الله در توحید و معانی
الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده یا آنکه بزرگتر است از هر چیزی بعظمت
معنوی نه جسمانی و این معنی از بعضی اخبار ظاهر میشود و کلینی رحمه الله و ابن بابویه رضی الله عنه
در ثواب الاعمال در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلم
روایت کرده اند که فرمود تهلیل و تکبیر بسیار بگویید زیرا که هیچ چیز پیش خدای تعالی دوستتر
نیست از تهلیل و تکبیر و برقی رحمه الله در محاسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که در وادی فرود آید و بگوید
لا اله الا الله والله اکبر آن وادی پر از حسنات میکند خواه بزرگ
باشد آن وادی و خواه کوچک و شکر تعظیم نمودن منعم است از جزای انعام و کلینی
رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود شکر نعمت اجتناب

نمودن از محرمات الهیست و تمام شکر آنست که آدمی بگوید الحمد لله رب العالمین
و در فضیلت شکر و امر بآن اخبار بسیار است از انجمله کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که روزی خورد و شکر کند
ثواب او مثل ثواب کسی است که روزه بدارد از برای رضای الهی و کسی که خدای تعالی او را
بعافیت بدارد و شکر عافیت بجا آورد ثواب او مثل کسی است که ببلیه مبتلا باشد و صبر
کند و کسی که باو عطائی کنند و شکر کند ثواب او مثل ثواب کسیست که باو چیزی ندهند و
قناعت کند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود در توریة نوشته است که شکر کن کسی را
که انعامی بتو کند و انعام کن بر کسی که شکر تو کند زیرا که نعمتهای الهی را زوالی نیست هرگاه
شکر بجا آوردی و بقائی نیست مر آنها را هرگاه کفران کنی شکر موجب زیادتی نعمتهاست
و امانست از تغیر و زوال و از آنحضرت روایت کرده که فرمود سه چیز است که با وجود
آنها چیزی ضرر نمیکند دعا کردن در وقتی که کسی ببلیه گرفتار شود و استغفار کردن در وقت
معصیت و شکر کردن در وقت نعمت و از آنحضرت روایت کرده که فرمود مردی از شما
باشد که بگیرد آب بخورد و بهشت او را واجب شود بعد از آن فرمود که ظرف را بردارد و بر دهن
گذارد و بسم الله بگوید و بخورد بعد از آن از دهن جدا کند و حمد بجا آورد و باز بیاشامد و جدا
سازد و حمد کند پس خدای تعالی از جهت بهشت را از برای او واجب میسازد و از آنحضرت روایت
کرده که فرمود که هرگاه نعمتی از نعمتهای خدای عز و جل بیاد یکی از شما آید باید که طرف روی خود را
بجهت شکر الهی بر خاک بگذارد و اگر سوار باشد پایین آید و طرف روی را بر خاک گذارد
و اگر پایین نتواند آمد از ترس آنکه بزبان مردم افتد طرف روی را بر قربوس زین گذارد و اگر
نتواند کف دست خود را بر طرف رو گذارد و حمد الهی بر آنچه باو انعام فرموده بجا آورد و از
حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده که فرمود خدای تعالی دوست میدارد هر دلی
اندوهناک و هر بنده شکر گذار را و در قیامت خدای عز و جل بیکی از بندگان خود میگوید
که آیا فلان کس را شکر کردی پس آن بنده میگوید که خداوندا او را شکر نکردم بلکه شکر ترا
بجا آوردم خدای تعالی میفرماید که شکر مرا بجا نیاورده چون او را شکر نکرده بعد از آن فرمود
که کسی از شما شکر خدای نعمت را بیشتر یا بهتر بجا می آورد که شکر مردم بیشتر بکند یا بهتر از من

حدیث ظاهر میشود که همچنانکه شکر الهی واجبست شکر هرکس که انعامی بکسی کند لازم است بلکه از جمله
متممات شکر الهیست و در باب شکر قبل ازین بعضی احادیث مذکور شد نهم تضرع بسوی حق
عز و جل است و تضرع در لغت بمعنی اظهار مذلت و خضوع و طلب حاجت و امثال این معانیست
و آنچه از احادیث ظاهر میشود آنست که دعا و خضوع بر چند وجه میباشد یکی تضرع است و آن
عبارتست از بر داشتن دستها در حال دعا و اشاره نمودن بدو انگشت سبابه و حرکت
دادن آنها بیمین و شمال یا حرکت دادن سبابه راست بیمین و شمال در وقتی که دست را نزدیک
روی خود آورده باشند و این در دعاهایی میباشد که از روی ترس و خوف غضب و عذاب
الهی باشد دیگر ابتهالست و آن دراز کردن دستهاست در برابر رو بطرف قبله یا بلند کردن
دست چنانچه از برابر سر بگذارد و ابتهال در وقت گریه در وقت ظهور اسباب گریستن است
و در بعضی احادیث وارد شده که تا اشک چشم جاری نشود ابتهال نکند و دعا را بعد از
ابتهال بکند دیگر تبتل است و آن آهسته بالا بردن انگشت سبابه است بطرف بالا و پائین دیگر رغبت است
و آن گشودن کف دستهاست بطرف آسمان و این نوع در وقت طلب حاجتست دیگر رهبت
است و آن پهن کردن کف است و پشت دست را با آسمان کردن و این در حالت
خوفست دیگر تعوذ است و آن عبارتست از آنکه کف دستها را بطرف کند و این نیز نوعی
است از خوف و مراد از تضرع درین مقام ممکن است که معنی مذکور باشد و ممکن است که مطلق
خضوع باشد و سکوت از اقسام شاید که مرتبه این معنی باشد ششم رغبت نمودن در ثواب
و عطایای نامتناهی الهی است و مراد ازان یا دعا و طلب جنت و مراتب عالیه و سؤال حاجات
دنیویه و رسیدن بسعادات است یا سعی و اشتغال باعمال خیر و اقامت مراسم عبادت و لوازم
بندگیست زیرا که رغبت در هر امری عبارتست از تحصیل اسباب آن امر و شاید که ذکر دعا
بعد ازین مؤید اراده این معنی بوده باشد و ظاهر کلام بنا برین مشعر است بانکه عبادت بقصد
رسیدن بثواب و خلاصی از عقاب مستحسن باشد و از ظاهر بسیاری از آیات و احادیث
چنین مستفاد میشود و مشهور میان علما آنست که عبادتی که منظور دران محض رسیدن بثواب
و خلاصی از عقاب باشد صحیح نیست و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه چنان ظاهر میشود که علمای
شیعه رضوان الله علیهم درین مسئله اتفاق دارند و شاید که جمعی که قائلند بفرق میانه اجزا

و قبول چنین عبادتی مجزی دانسته و مقبول ندانسته یعنی فاعلش از عهده تکلیف بیرون آمده و قضا
برو لازم نیست اما مستحق ثواب نمیشود و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود عبادت کنندگان سه قسم میباشند جمعی عبادت
الهی میکنند از خوف عقاب و آن عبادت بندهاست و جمعی عبادت الهی میکنند از برای
طلب ثواب و این عبادت آنهاییست که ایشان را باجرت گرفته باشند و بر عمل خود
مزد گیرند و جمعی عبادت الهی میکنند از برای آنکه خدای عز و جل را دوست میدارند و این
عبادت آنهاییست که آزادند و بهترین عبادتهاست و ظاهر این حدیث دلالت
برانکه دو قسم اول صحیح بلکه مقبولست اما قسم سیم افضلست و ممکنست که مراد از عبادت
بجهت محبت همان معنی باشد که حضرت امیر المومنین علیه السلم فرموده که خداوندا آنچه
بکرده ام ترا از ترس عذاب آتش جهنم و نه از برای طمع و آرزوی بهشت بلکه ترا سزاوار
بندگی و پرستیدن یافتم پس عبادت تو بجای آوردم زیرا که اهلیت عبادت از جمله
اسباب محبت است و میتوانند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرتبه از کمال بندگی را
ذکر فرموده باشد که در میان بندگان کامل الهی بسیار میباشد و نادر الوقوع نیست
و مرتبه که حضرت امیر المومنین علیه السلم بآن اشاره فرموده اعلای مراتب کمال باشد و
شیخ شهید رحمه الله در قواعد چند فرد دیگر از افراد نیت ذکر کرده که هرگاه غرض بنده در عبادت
یکی از آنها باشد عبادتش صحیح خواهد بود یکی آنکه عبادت الهی را از برای شکر نعمتهای
که هر یک از بندگان از ابتدای فطرت تا وقت رحلت در آن مستغرقند بجا آورد
و باعث و داعی او بر عبادت ملاحظه نعمتها و ادای شکر احسان باشد و از حضرت امیر
المومنین روایت نموده اند که این نوع عبادت عبادت احرار است دیگر آنکه بندگی الهی
را از برای حیای از مخالفت و شرم از معصیت بجای آورد و باعث او بر عبادت ملاحظه
قبح معصیت و شناعت مخالفت باشد و ظاهر بعضی اخبار باین معنی اشعار دارد دیگر آنکه عبادت
الهی را از برای تعظیم و مهابت بجا آورد و این معنی نیز از بعضی احادیث مفهوم میشود دیگر
آنکه عبادت از برای اطاعت امر و انقیاد فرمان الهی باشد و شاید که از معنی قربت معنی

الفاظ دیگر که من حیث المعنی نزدیک بالفاظ باشد تعبیر توان نمود و تنگی نیست و اگر کسی این مراتب
اگر کند از آنکه ملاحظه ثواب و عقاب بتنهائی یا بانضمام با بعضی ازین معانی بر تقدیر صحت منافی
بر عبادت بوده باشد لیکن قصد وجوب و ندب را در عبادت معتبر ساختن از ملاحظه
ثواب و عقاب خالی از اشکال نیست والله تعالی یعلم هفتم مشغول ساختن
زبان است بذکر الهی تا باز ماند از اشتغال باقوال باطله که صاحب آنها مستحق خلود در نار
میشود با عدم توبه و مراد باقاویل باطله مذکوره قول چندیست که باعث خروج از اسلام یا
خروج از ایمان شود یا آنکه ازین معنی باشد و مراد از آنکه فرموده که اهل آنها مخلد در نار
میباشند آن باشد که با وجود استحلال مخلد در نار اند و این صورتیست که حرمت آن
قول باطل معلوم بوده باشد بالضروره یا مطلقا و تاویل نمودن خلود بمکث طویل ممکن است و خالی
از بعدی نیست و بدانکه تهلیل و تسبیح و امثال آنها بهر لفظ و عددی که باشد موجب ثواب
و رفع درجات میشود از آن جهت که امتثال امر الهی بذکر مطلق یا ذکر کثیر در ضمن آنها بعمل
می آید اگر چنانچه آن کار موافق عدد و الفاظی باشد که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین منقول شده افضل و اکمل و متضمن امتثال امر مطلق و امر خاص خواهد بود و کسی غیر
راهی بمعرفت فضل و مقدار ثواب هر یک از آن کار نیست و خصوص آن کاری را که از
ایشان روایت نشده اگر کسی عبادت داند بدعت و تشریع خواهد بود و آن کار منقول
دو قسمت بعضی مخصوص است بوقتی خاص مثل عقیب صلوات و امثال آن چنانچه
در کتابهای دعا و تعقیبات مذکور است و این مختصر گنجایش تفصیل آنها ندارد و بعضی
مخصوص بوقتی نیست و در این مقام قدری از آنها مذکور میشود از آنجمله محمد بن یعقوب کلینی
رضی الله عنه روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود کسی که هر روز
ده مرتبه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها
واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا خدای تعالی از برای او چهل
و پنج هزار حسنه مینویسد و چهل و پنج هزار درجه از برای او رفع میکرداند و از آنحضرت روایت نموده
که فرمود کسی که هر روز بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبو

ورقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا خدای تعالی متوجه او میشود و روی از و نمیگرداند
تا آنکه بهشت رود و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که ده مرتبه بگوید یا رب
یا رب خدای عز و جل در جواب میفرماید که لبیک مطلب تو چیست و بهمین مضمون
روایت نموده هر گاه کسی ده مرتبه یا الله بگوید و همچنین هر گاه بگوید یا ربی الله یا
ربی الله تا وقتی که نفس قطع شود و در بعضی نسخها یا رب یا الله بجای یا ربی الله
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرمود کسی که بگوید اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
خدای تعالی از برای او هزار هزار حسنه مینویسد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده که فرمود جمعی از فقرا بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول
الله اغنیا بنده ها دارند که آزاد کنند و ما نداریم و چیزی دارند که حج بجا آورند و ما نداریم و جهاد
فی سبیل الله بجا آورند و ما نداریم حضرت فرمود کسی که صد مرتبه تکبیر بگوید افضلست
از آنکه صد بنده آزاد کند و کسی که صد مرتبه تسبیح بگوید افضلست از آنکه صد شتر بکعبه
جهت سیاق نماید و کسی که صد مرتبه حمد الهی بکند افضلست از آنکه صد اسب را با زین و لجام
و سوار در راه خدای تعالی بار کند و کسی که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عملش در آن روز از
همه مردم افضل خواهد بود مگر از کسی که زیاده بر آن بگوید بعد از آن این حدیث باغنیا رسید
و ایشان بآن عمل نمودند پس فقرا بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند
یا رسول الله اغنیا این حدیث را شنیده اند و بآن عمل میکنند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یعنی این فضل الهیست
که بهر که خواهد عطا میکند و ابن بابویه رحمه الله در ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده که پدر آنحضرت از آبا کرام خود علیهم السلم روایت می فرمود که
کسی که هر روز سی مرتبه بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین رو بتوانگری
و پشت بفقر و پریشانی میکند و در بهشت را میکوبد و در کشف الغمه از آنحضرت
روایت کرده که از آبا کرام خود روایت میفرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود که کسی که هر روز صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین از فقر امان
می یابد و ایمن میشود از وحشت قبر و توانگری را بجانب خود می آورد و درهای بهشت از
برای او گشوده میشود و در ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود کسی که هر روز صد مرتبه بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم خدای
تعالی بسبب این گفتن ازو دفع میکند هفتاد و نوع از بلا را که آسانترین آنها اندوه و کربست
و ابن بابویه رحمه الله در امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آبای
کرام خود علیهم السلام روایت نموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که نعمت
الهی برای او پی در پی رسد بگوید الحمد لله رب العالمین و کسی که پریشانی برو زیادتی کند
بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که این کلمه گنجیست
از گنجهای بهشت یا از گنجهای عرش و شفاست از هفتاد و دو نوع از دردها که آسانترین
آنها اندوه و کربست و از آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت
آدم علیه السلام شکایت کرد بخدای عز و جل از تشویش خاطر و اندوه پس حضرت جبرئیل علیه
السلام برو نازل شد و گفت بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس
این کلمه را گفت وسوسه خاطر و اندوه او زایل شد و معنی لا حول و لا قوة الا بالله چنانچه
شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج و ابن بابویه در توحید و معانی الاخبار روایت
کرده اند آنست که گردیدن ما از معصیت و ترک نمودن نیست مگر بعون و مددکاری
خدای عز و جل و قوت و توانائی نیست ما را بر طاعت خدای تعالی مگر بتوفیق او و ابن
بابویه رحمه الله در خصال و امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
عجب دارم از کسی که از چهار چیز ترسد چرا پناه بچهار چیز نمی برد کسی که از دشمنی و غیر او خایف
باشد چرا پناه باین کلمه نمی برد که حسبنا الله و نعم الوکیل زیرا که حق تعالی
بعد ازین کلمه میفرماید که آنجماعتی این کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم و فضل بسیار از
ما بدی نرسید و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض میشود چرا پناه نمی برد باین کلمه که
حضرت یونس در شکم ماهی گفت که لا اله الا انت سبحانک انی کنت

من الظالمین زیرا که خدای تع بعد ازین میفرماید که پس ما دعای او را مستجاب کردیم و
نجات دادیم او را از غم و همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم از کسی که دشمنان
او در مقام مکر باشند چرا پناه نمی برد باین کلمه که افوض امری الی الله ان
الله بصیر بالعباد زیرا که حق تعالی بعد ازین میفرماید که پس نگاه داشت خدای
تع مؤمن آل فرعون را که گوینده این کلمه بود از بدیهای مکرها که نسبت باو کرده بودند و عجب
دارم از کسی که خواهش دنیا و زینت دنیا داشته باشد چرا پناه نمی برد باین کلمه که ما
شاء الله لا قوة الا بالله زیرا که خدای تع بعد ازین می فرماید که مرد مؤمن بمرد
کافر گفت که اگر تو مرا چنین می بینی که مال و فرزند من از تو کمترست پس شاید که خداوند
من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و لفظ عسی درین مقام بمعنی جزم استعمال شده
و برقی رحمه الله در کتاب محاسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود کسی که هزار مرتبه ما شاء الله بگوید بی فاصله در آن سال حج او را روزی میشود
و اگر روزی نشود خدای تعالی اجل او را تاخیر میکند تا وقتی که حج او را میسر شود و علیکم
بالدعاء فان المسلمین لم یدرکوا نجاح الحوائج عند ربهم
بافضل من الدعاء و الرغبة الیه و التضرع الی الله و المسئلة
له فارغبوا فیما رغبکم الله فیه و اجیبوا الله الی ما دعاکم الیه
لتفلحوا و تنجوا من عذاب الله یعنی بر شما باد بدعا که مسلمانان در نمی یابند نجاح
در آمدن حاجاتی را که در درگاه الهی داشته باشند بوسیله بهتر از دعا و رغبت
بدعا یا رغبت بکرم الهی باشد و بهتر از تضرع در درگاه الهی و سوال مطالب از جناب
اقدس او باشند پس راغب باشید در آنچه خدای تعالی شما را بآن ترغیب فرموده و اجابت
کنید دعوت الهی را در آنچه شما را بآن دعوت فرموده تا آنکه رستگار شوید و از
عذاب الهی نجات یابید و ترغیب و دعوت خدای عز و جل اشارتست بآنکه
در کلام مجید فرموده که و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی گفت

پروردگار تمام که بخوانید مرا در مطالب تا دعای شما را مستجاب سازم بدرستی که آنجماعت که سرکشی
میکنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند بخواری و مذلت و از احادیث
و دعای حضرت علی بن الحسین علیهما السلم ظاهر میشود که مراد الهی از عبادت که درین آیه مذکور شده
دعاست پس اولا حق تعالی بندگان خود را بدعا امر فرموده و وعده استجابت فرموده
دعا را عبادت فرموده و ترک دعا را استکبار و سرکشی از طاعت و بندگی شمرده و از ترک
دعا وعید رفتن بجهنم بخواری و مذلت فرموده و در جائی دیگر از کلام مجید فرموده که و اذا
سالك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان
فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون و ترجمه ظاهرش آنست
که هرگاه از تو پرسند بندگان من که صفت من چیست یا آنکه من با ایشان دورم
یا نزدیک یا آنکه از من آهسته سؤال کنند یا آواز بلند پس بگو با ایشان که من نزدیکم بعلم و احاطه
یا بلطف و رحمت مستجاب میگردانم دعای کسی را که سؤال مطلبی از من کند پس باید
که بندگان من استجابت کنند و قبول نمایند آنچه از ایشان طلبیده‌ام که آن دعاست
چنانچه من اجابت میکنم دعوت ایشان را یا قبول کنند جمیع تکالیف و اوامر و نواهی مرا شاید که راه
راست یابند پس درین دو آیه ترغیب و دعوت بدعا واقع شده و در آیات دیگر نیز امر بدعا
واقع شده و احادیث درین باب بسیار است از آنجمله محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه
از میسر بن عبد العزیز روایت کرده که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بمن خطاب فرمود
که ای میسر دعا کن و مگو که آنچه مقدرست خواهد شد زیرا که نزد خدای تعالی منزلتی هست
که بآن منزلت نتوان رسید مگر بسؤال مطالب و اگر بنده دهان خود را ببندد و از خدای تعالی چیزی
نطلبد چیزی باو عطا نمیفرماید پس سؤال کن تا بتو عطا کند ای میسر بدرستی که هیچ دری نیست که
آنرا بکوبند مگر آنکه امید باشد که گشوده گردد و از سدیر روایت کرده که گفت بحضرت امام محمد
باقر علیه السلم گفتم که کدام عبادت افضل است فرمود که هیچ چیز نزد خدای تعالی افضل نیست از
آنکه چیزی از او سؤال کنند و از نعمتهای او طلب نمایند و هیچ چیز نزد خدای تعالی بدتر از آن نیست
که از بندگی او سرکشی کنند و از خزانه کرم او چیزی سؤال ننمایند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

روایت کرده که فرمود دعا رد میگرداند قضا را بعد از آنکه محکم شده باشد پس دعا بسیار کنید
زیرا که دعا کلید هر رحمتی است و موجب رسیدن بهر حاجتی است و بکرم و ثواب الهی نمی
توان رسید مگر بدعا و هر دری را که بسیار بکوبند امید هست که گشاده شود و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود خدای تعالی دفع میکند چیزی را که دانند که از برای آن دعا میکنند
و مستجاب میکند و اگر نه آن بود که بنده توفیق دعا یافت هر آینه از بلا یا از غضب الهی
باو میرسید چیزی که او را از روی زمین بر دارد مانند درختی که از ریشه بکنند و در حدیث
وارد شده که دعا سلاح انبیا علیهم السلم و سلاح مومنین است و شفاست از جمیع دردها
و رنجها و بدانکه دعا کردن نه همین خواندن دعاهاست که لفظی چند بر زبان جاری شود
و معانی آنها مطلقا فهمیده نشود یا فهمیده شود اما دل متوجه فکرهای دیگر باشد و اگرچه مستبعد
نیست که بمحض خواندن دعاها که از ائمه معصومین علیهم السلم منقولست ثواب ترتب
بفضل الهی حاجات بر آورده شود خصوصا هرگاه مجملا دانند که دعا از برای کدام مطلب است
و معانی بعضی را بفهمند و اما دعای کامل که اخبار دلالت بر رغبت آن دارد دعائیست
که با شرایط و آداب باشد و هر چند این مقام گنجایش تفصیل آنها چنانچه باید ندارد لیکن بعضی
از آنها اشاره میشود و آن چند امرست اول اخلاص نیت و قصد قربت که ریا و اغراض
باطله با آن آمیخته نباشد زیرا که دعا عبادت [illegible] چنانچه مذکور شد و اخلاص از
شرایط جمیع عبادات است دویم حضور قلب و متوجه شدن بدعا و توسل تام بجناب
اقدس الهی چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده
که فرمود خدای عز و جل مستجاب نمیسازد دعای را که از دل غافل و فراموشکار سرزند پس هرگاه
دعا کنی دل خود را متوجه دعا ساز و بعد از آن یقین کن که مستجاب میشود و از آنحضرت روایت
کرده که حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود که خدای تعالی قبول نمیفرماید دعای دلی را که
بازی کند و فرمود که هرگاه از برای میتی دعا کنید پس باید که دل شما از آن غافل نباشد
بلکه سعی کنید و آنکه دعا برای او از روی توجه تام بکنید نسیم رقت قلب یعنی خالی شدن
دل از سختی و قساوت چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت

فهمند و اگرچه جمیع را تفصیل

کرده که فرمود خدای تعالی مستجاب میسازد دعائی را که از دل صاحب قساوت صادر شود و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود هرگاه دل یکی از شما رقت بهم رساند باید که دعا کند زیرا که دل تا خالص نشود
رقیق نمیشود و چهارم تضرع و اظهار مذلت و شکستگی و گریستن در حالت دعا اگرچه بقدر سر
مگسی اشک از چشم بیرون آید چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود هیچ چیز نیست که از برای آن پیمانه و وزنی نباشد مگر اشک چشم که قطره
از آن دریاهای آتش را فرو مینشاند و هرگاه چشم در اشک خود غرق شود آن رو تیرگی و ذلت
نمی بیند و هرگاه جاری شود اشک از آن بدن را بر آتش حرام میسازد خدای عز و جل و اگر یک کس در
میان امتی گریه کند خدای تعالی بر همه رحم کند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود هیچ قطره دوستتر نیست نزد خدای عز و جل از قطرهای اشک که در شب تار از
ترس خدای تعالی بچکد و مطلب از آن بغیر خدای تعالی نباشد و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود همه چشمی گریان خواهد بود در روز قیامت مگر سه چشم
یکی چشمی که پوشیده شده باشد از چیزهائی که خدای تعالی حرام کرده و چشمی که بیداری کشیده
باشد در بندگی خدای تعالی و چشمی که در میان شب از ترس خدای تعالی گریان شده
باشد و ابن بابویه رحمه الله در فقیه روایت کرده که منصور بن یونس از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام سؤال کرد که چگونه است مردی که در نماز واجبی خود را بگریه اندازد تا وقتی که
بگرید فرمود که والله که موجب روشنی چشم و خوشحالی است و فرمود که در آن وقت مرا بخاطر بیاور
و کلینی رحمه الله از سعید بن یسار روایت کرده که گفت بحضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتم
که من در دعا خود را بگریه میدارم و گریه نمی آید فرمود که آری هرچند بقدر سر مگسی باشد و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود نزدیکترین احوال بنده بخدای تعالی وقتی است
که در سجده باشد و گریان باشد پنجم آنکه قبل از نزول بلاها دعا را تاخیر نکند تا وقتی که کار تنگ
شود چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
کسی که پیش از بلا دعا میکند دعای او در وقت بلا مستجاب میشود و میگویند که این آوازیست
که می شناسیم و از آسمانها ممنوع نمیشود و کسی که پیشتر دعا نکند دعایش در وقت بلا مستجاب

نمیشود و ملائکه میگویند ما این آواز را نمیشناسیم و در حدیث دیگر روایت کرده که میگویند
پیش از امروز کجا بودی ششم آنکه تمجید و ثنا بر خدای عز و جل و صلوات بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله را قرار بجا بتمامان بکند پیش از دعا و بعد از آن مطلب را سؤال کند و ثنای الهی تمجید
و تسبیح و تهلیل و تکبیر را شاملست و احادیث که دلالت بر امور مذکوره میکند بسیار است
و بعضی از تمجیدات قبل ازین مذکور شد و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نوشته
است که ثنای الهی قبل از دعاست پس هرگاه خواهی که دعا کنی تمجید الهی بکن و
محمد بن مسلم که راوی حدیث است میگوید که گفتم چگونه تمجید کنم فرمود که بگو یا مَن هو
اقربُ اِلَیَّ مِن حبلِ الورید یا فعّالاً لما یُرید یا مَن یحولُ بینَ
المرءِ و قلبِه یا مَن هو بالمنظرِ الاعلی یا مَن لیسَ کمثلِه شیءٌ
و تمجیدی طولانیتر ازین نیز در کتاب دعا روایت کرده و حاصلش آنست که ثنای الهی
را بلفظ حمد و شکر و تسبیح و تهلیل و تکبیر همه قبل از دعا بجا آورد بلکه نعمتهای الهی که با
عطا فرموده مجملا و مفصلا ذکر کند بعد از آن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت
آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین صلوه بفرستد و صلوات بر آل را ترک نکند زیرا که
صلواتی که بفرستند ناقص خواهد بود و از جمله ظلم بر اهل بیت علیهم السلام است چنانچه
در احادیث وارد شده و احادیثی که سنیان در صحاح خود در کیفیت صلوه بر آنحضرت
روایت کرده اند همه مشتمل است بر صلوه بر آل با وجود ذکر آل اسمیه ترک مینمایند این
یعنی از عداوت اهل البیت علیهم السلام است و احادیث وارد شده در آنکه هرگاه
اسم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جائی مذکور شود خواه کسی خود مذکور سازد و خواه دیگری صلوه
بر آنحضرت بفرستد و ظاهر بعضی از احادیث آنست که واجبست و جمعی از علما قائل بوجوب
شده اند و وارد شده که صلوه را بلند بفرستند نه آهسته و در وقت دعا قبل از سؤال مطلب و در
میان و بعد از سؤال همه صلوه بفرستند و مخصوص بوقت فارغ شدن از دعا نسازند و احادیث
در فضیلت صلوه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله بسیار است از آنجمله کلینی رحمه الله از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که هرگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شود صلوة
بر او بسیار بفرستید زیرا که کسی که بر آنحضرت یکبار صلوة بفرستد خدای تعالی او را هزار صلوة
می فرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ چیز از آنچه خدای عز و جل خلق کرده نمی ماند که بر آن بنده
صلوة نفرستد از برای اینکه خدای عز و جل بر او صلوة می فرستد و ملائکه صلوة می فرستند
پس کسی که در چنین امری راغب نباشد نادانی خواهد بود که گول خورده و خدای تعالی و
رسول او و اهل بیتش از او بیزار خواهند بود و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که بنده
بگوید یا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او بر آورده میشود که سی حاجت از آنها
از برای دنیا باشد و از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت
کرده که فرمود هیچ چیز در میزان اعمال سنگین تر نیست از صلوة بر محمد و آل صلی الله علیه و آله
و بدرستی که بعضی از مردم عمل او را در کفه میزان گذارند و سبک آید حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوتی را که آن مرد فرستاده بیرون می آورد و در کفه میزان
میگذارد و پس سنگین میشود و در چند حدیث روایت کرده که دعا با آسمان نمیرود تا وقتی
که بر آنحضرت و بر آل صلوة نفرستند هفتم الحاح و مبالغه در دعاست و تعجیل نکردن در بر
خاستن از مقام دعا چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود خدای تعالی دوست نمیدارد الحاح نمودن بندگان را در پیش یکدیگر و الحاح
را از برای خود دوست میدارد بدرستی که دوست میدارد که از او سؤال کنند و طلب نمایند
از آنچه در خزانه کرم اوست و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه بنده تعجیل میکند و بر
از مقام دعا برخاسته از پی کار خود میرود خدای تعالی میفرماید که آیا بنده من نمیداند که
من خداوندی هستم که حاجات را بر می آورم هشتم نام بردن حاجتست در وقت دعا چنانچه
کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای تبارک و تعالی
میداند که بنده چه مطلب دارد و لیکن دوست میدارد که حاجت بنده بدرگاه او عرض شود پس وقتی
که دعا کنی حاجت خود را نام ببر نهم مخفی ساختن دعاست چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود دعائی که بنده پنهان بکند برابر است با هفتاد دعا

که علانیه و ظاهر بکند دهم دعا کردن در اوقات استجابت دعاست و تنهائی آمدن
حاجات چنانچه از احادیث ظاهر میشود بسیار از آنجمله وقت سحر است و در حدیث
وارد شده که حضرت یعقوب علیه السلام طلب آمرزش را از برای فرزندان خود تأخیر نمود از
برای آنکه در وقت سحر دعا کند و در بعضی روایات ساعت آخر شب تا طلوع صبح وارد شده
دیگر در وقتی که قطره اول از خون مؤمنی بر زمین چکد که او را بناحق کشته باشند و در حدیث وارد
شده که درهای آسمان در این چهار ساعت گشوده میشود دیگر در وقت قرائت قرآن دیگر در وقت اذان
دیگر وقتی که صف مسلمانان و کفار در برابر یکدیگر آراسته شود و مسلمانان مهیای شهادت شوند
دیگر ساعت بعد از نصف شب تا وقتی که تقدیر ثلث شب بگذرد و دیگر وقت طلوع صبح
و در بعضی احادیث وارد شده که از وقت سحر تا وقت طلوع آفتاب درهای آسمان گشاده
میشود و روزی مردم قسمت میشود و حاجتهای بزرگ بر آورده میشود و دیگر وقتی که در مقام
دعا تضرع نسبت آدمی بلرزد و اشک در چشم بهم رسد و دیگر وقتی که مظلومی دعا کند و وقتی
که علامتی از علامات قدرت الهی که خارق عادت باشد در زمین ظاهر شود یازدهم اجتماع
در دعاست چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود هرگاه چهل کس جمع شوند و دعا کنند در بر آمدن مطلبی البته خدای تعالی مستجاب میکند
و اگر چهل کس نباشند و یک کس چهل مرتبه دعا کند خداوند عزیز جبار مستجاب میکند
و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه چهار کس جمع شوند در یک مطلب و دعا کنند وقتی
که متفرق میشوند دعای ایشان مستجاب شده و از آنحضرت روایت کرده که فرمود پدرم
علیه السلام هرگاه امری او را روی میداد او را اندوهناک میساخت زنان و اطفال را جمع مینمود
بعد از آن دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و معنی آمین بی تشدید میم آنست که دعای
ما را مستجاب گردان خداوند عالمیان و از آنحضرت روایت کرده که فرمود دعا کننده
و آمین گوینده در ثواب شریکند دوازدهم مخصوص نساختن دعاست بخود بلکه دیگران را شریک

دیگر روز جمعه دیگر شب جمعه دیگر بعد از نماز
صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز مغرب و دیگر وقت
زوال آفتاب که اول ظهر باشد و دیگر وقت
وزیدن باد و آمدن باران و بعضی گفته اند
اول باران شدید

ساختن چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت نموده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه یکی از شما دعا کند باید که دعا را عام گرداند زیرا که دعا بهتر
مستجاب میشود و سیزدهم مایوس نبودن از استجابت دعا بلکه گمان کلی داشتن باینکه دعا مستجاب
میشود چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود
وقتی که دعا کنی چنین گمان داشته باش که حاجت در پیش در ایستاده و از حضرت
روایت کرده که فرمود همیشه امید خیر و رحمت الهی در باب بنده مومن موجود است مادام
که تعجیل ننماید و نا امید نشود و دعا را ترک کند راوی پرسید که تعجیل نمودن کدامست فرمود که
بگوید که فلان چنین و چنین دعا کردم و ندیدم که مستجاب شود چهاردهم تصدق نمودن قبل از
دعا و بوی خوش بکار بردن و با طهارت بودن و در مسجد یا یکی از مکانهای مشرفه دعا
کردن و انگشتری عقیق و فیروزه در دست راست داشتن و در بعضی از احادیث وارد
شده که هیچ دستی بسوی خدای عز و جل بلند نمی شود که بهتر از دستی باشد که در آن انگشتری
عقیق بوده باشد و وارد شده که حرزیست از بلاها و امانیست از فقر و وارد شده که خدای
عز و جل میفرماید که مرا شرم می آید از آنکه بنده که در دستش انگشتری فیروزه باشد دست
او را نا امید برگردانم پانزدهم اطاعت نمودن الهی در اوامر و نواهی و ظلم ننمودن بر بندگان
و حقوق ایشان را بایشان رسانیدن و کسب وجه معاش از ممر حلال کردن و این معانی
از چند حدیث ظاهر میشود و ظاهرست که هر بنده که بیشتر در مقام اطاعت و بندگیست دعای
او باجابت نزدیکترست از آنکس که در مقام مخالفت و عصیانست و اگر نه وسعت کرم الهی
میبود میبایست که دعای هیچیک از فساق مستجاب نشود و بسیاری از دعاها که مستجاب
نمیشود از جهت کثرت معاصی بندگانست و گاه باشد که از جهت متحقق نشدن بعضی
از شرایط باشد که سابقا مذکور شد و سبب مستجاب نشدن دعاها ممکنست که از جهات
دیگر باشد یکی آنکه مصلحت آن بنده در بر آمدن آن حاجت نباشد بلکه متضمن ضرری دینی یا دنیوی
از برای او باشد و استدعای حصول آن مطلب از قبیل طلب سم قاتلست از کریم و خواستن
غذای مضر از طبیب و دعای بنده در چنین حالتی بیفایده نیست زیرا که دعا فی نفسه عبادت

الهیست و موجب ثواب و رفع درجات میشود هر چند حصول مطلب بر آن مترتب نشود و دیگر آنکه
گاهست که خدای تعالی تاخیر در استجابت دعای دوستان خود می فرماید بجهت آنکه
میخواهد که آواز دعای ایشان از درگاه او قطع نشود و دعای دشمنان خود را زود مستجاب میکند
بجهت آنکه آواز ایشان قطع شود و کلینی رحمه الله بمضمون چند حدیث روایت کرده و دیگر آنکه
گاهست که دعای بعضی از دوستان خود را در مطلبی مستجاب نمیفرماید از جهت آنکه بهتر از
آنچه طلبیده اند در دنیا یا در آخرت بایشان عطا فرماید چنانچه کلینی رحمه الله از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود مومنی باشد که دعا کند بجهت آمدن حاجت خود خدای
تعالی بملکه فرماید که حاجت او را دیرتر بر آورید از برای آنکه آواز دعای او را دوست میدارد
و در روز قیامت میفرماید که ای بنده من از من حاجتی خواستی و بر آوردن آنرا تاخیر نمودم
ثوابی که در عوض آن بتو میدهم چنین و چنین است و در فلان مطلب دعای دیگر کردی و اجابت
آنرا تاخیر کردم و ثوابی که بتو میدهم چنین و چنین است پس بنده مومن آرزو خواهد کرد
که کاش هرگز دعای من در دنیا مستجاب نمیشد زیرا که می بیند که خدای تعالی چه مقدار
ثواب عطا می فرماید و از آنچه گذشت معلوم شد که بنده مومن میباید که اگر حاجتش در درگاه
الهی حاصل نشود یا دیرتر بحصول رسد یأس و نا امیدی در او راه نیابد و امیدش بکرم الهی
ضعیف نشود و اگر مطلبش زود حاصل شود مغرور نشود و جزم بخوبی و قرب خود در درگاه الهی نکند و تجویز
آن کند که بر آمدن حاجت از راه استدراج و غضب باشد و در باب خوف و رجا ثابت
و سطر امی فطنت نموده فریب شیطان نخورد و تا تواند در مطالب عظیم و حقیر دعا کند
و یقین داند که اگر دعا مستجاب نشود از کرم الهی آنقدر باو میرسد که آرزوی بر نیامدن
جمیع حاجات دنیوی کند و بدانکه توفیق یافتن دعا علامت دفع بلاست چنانچه کلینی
رحمه الله از حضرت امام موسی علیه السلم روایت کرده که فرمود هیچ بلایی نیست که نازل
شود بر بنده مومن و خدای تعالی او را الهام سازد بدعا مگر آنکه برطرف شدن آن بلا نزدیک
خواهد بود و هیچ بلائی نیست که نازل شود بر بنده مومن و او توفیق دعا نیابد مگر آنکه آن بلا
طول خواهد بود پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خدای عز و جل و در احادیث وارد شده

که چند کس دعای ایشان مستجاب میشود یکی دعای امام عادل دعای مظلوم که ظالم را نفرین کند
و خدای عز و جل می فرماید که من انتقام از برای تو میکشم هر چند بعد از مدتی باشد و دیگر دعای فرزند
صالح از برای پدر و مادر و دعای پدر صالح از برای فرزند و دعای برادر مومن که غایبانه برادر
مومن خود را دعا کند و در بعضی از احادیث وارد شده که از عرش او را ندا می کنند که
خدای تعالی تو را عطا کند صد برابر آنچه بجهت برادر مومن خود دعا کردی و دیگر نفرین پدر بر فرزند
و دیگر دعای کسی که بسفر حج یا عمره رفته باشد و کسی که بجهاد فی سبیل الله رفته باشد و دیگر دعای
بیمار و در حدیث امر وارد شده بانکه بیمار را بخشم نیاورند و دلتنگ نسازند و دیگر دعای
روزه دار تا وقتی که روزه بگشاید و در حدیث آمدن جمعی از صوفیه بخدمت حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم که در باب اسراف گذشت مذکور شد که کدام جماعت دعای ایشان
مستجاب نمیشود و بدانکه بهترین دعاها بعد از صلوة بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار
علیهم السلم استغفار است و وارد شده که کسی که روزی صد مرتبه استغفار کند خدای تعالی
هفتصد گناه او را می آمرزد و موجب زیادتی مال و فرزندان میشود و کلینی رحمه الله از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد مرتبه
استغفار و توبه می فرمود راوی پرسید که چه کیفیت میفرمود که میفرمود أستغفر الله
وأتوب إليه حضرت فرمود که أستغفر الله أستغفر الله را هفتاد مرتبه
میفرمود و دیگر أتوب إلى الله أتوب إلى الله هفتاد مرتبه دیگر از جمله دعاها که ام
بعد او منت بر آن واقع شده استخاره است یعنی طلب خیر از خدای عز و جل در عاقبت
و بهتر آنست که بگوید أستخير الله برحمته خيرة في عافية و دیگر از جمله دعاها
که فضل و ثواب بسیار دارد طلب مغفرت از برای مومنین و مومنات و ابن بابویه رضی
الله عنه در ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود
کسی که هر روز بیست و پنج مرتبه بگوید اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات
والمسلمين والمسلمات خدای تعالی بعدد هر مومنی که رفته و هر مومنی که می آید حسنه
در نامه عمل او مینویسد و سیئه محو می فرماید و درجه بلند میگرداند و چون این مختصر گنجایش

تفصیل

تفصیل ادعیه ندارد در همین مقام بهمین قدر اختصار میشود و صحیفه کامله جامع مطالب دنیوی و اخروی
موجب سعادت ابدیست مداومت بر آن القدر مقدور ترک نباید نمود و توفیق این سعادت
را از عطایای عظیمه الهی دانست وإياكم أن تشرهوا أنفسكم إلى شيء مما حرم
الله عليكم فإنه من انتهك ما حرم الله عليه هاهنا في الدنيا حال الله
بينه وبين الجنة ونعيمها ولذتها وكرامتها القائمة الدائمة لأهل
الجنة أبد الآبدين واعلموا أنه بئس الحظ الخطر لمن خاطر الله بترك
طاعة الله وركوب معصيته فاختار أن ينتهك محارم الله في لذات
دنيا منقطعة زائلة عن أهلها على خلود نعيم في الجنة ولذاتها
وكرامة أهلها ويل لأولئك ما أخيب حظهم وأخسر كرتهم
وأسوء حالهم عند ربهم يوم القيمة استجيروا الله أن يجيركم
في شأنهم أبدا وأن يبتليكم بما ابتلاهم به ولا قوة لنا ولكم إلا به
و پرهیز نمایید و احتراز کنید از آنکه غلبه کند حرص و خواهش شما بچیزی از آنها که خدای تعالی
حرام کرده در این دنیا خدای تعالی بهشت را از او محجوب میسازد و او را محروم میگرداند از نعمت
و لذت و کرامت بهشت که از برای بهشتیان همیشه برجا و دایمی است و بد
که نصیبی است آنچه بدست آورده آن کسی که در مقام بردن و جستن طاعت الهی را
ترک کرده و مرتکب معصیت شده و اختیار این معنی کرده که از برای لذت دنیائی که منقطع و زایل
میشود از آنها که اهل و بنده وی است از نعمت مخلده بهشت و از لذت و کرامت که
از برای اهل بهشت مهیاست وای برین جماعت چه محرومیست که نصیب ایشان شده و چه
زیان کاری و نقصانیست که با آن از سفر تجارت خود باز گشته اند یا رجوع ایشان
بسوی مهمان یا صحرای قیامت یا آن زیان و خسران خواهد بود و چه بسیار بد خواهد بود حال
ایشان نزد پروردگار ایشان در روز قیامت پناه گیرید بخدای عز و جل همیشه از آنکه شما را
بطریقه ایشان بر آورد و از آنکه شما را مبتلا سازد بآنچه ایشان را بآن مبتلا ساخته و توانائی نیست
ما را و شما را بر طاعت الهی یا بر هیچ امری مگر بتوفیق و مددکاری الهی و درین کلام شریف اشاره به

خبر واقع شده که هیچ معصیت و مخالفت الهی و هیچ حال و زیان کاری اصحاب معاصی که از انقطاع و
زوال دنیا و خواری و بیقدری آن در برابر آن نعمتها و نعمتها که خدای تعالی از برای بندگان
خاص و دوستان خود مهیا فرموده و دیگر علو شان و رفعت قدر جنت که جلوه گاه
عطایای الهی و مایده کرامت و لذات نامتناهی است و در هر یک از این معانی احادیث
بسیار وارد شده و در مقام تفصیل آن گفتگو میشود اما فتح معصیت پس روایت کرده است محمد بن
یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود هرگاه بنده
گناهی میکند در دل و نکته سیاهی پیدا میشود تا وقتی که دل را فرو گرفت دیگر هرگز رستگار
نمیشود و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هیچ رگی در بدن آدمی نمیجهد و هیچ مصیبتی
و مرضی عارض نمیشود مگر بسبب معصیتی چنانچه در کلام خود فرموده که وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ
مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ یعنی هر مصیبتی که بشما برسد بسبب
گناهانیست که بدست آورده اید و خدای تعالی از بسیاری از آنها عفو می فرماید
و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای عز و جل بیکی از انبیا علیهم السلام
وحی فرمود که هرگاه بنده اطاعت من می کند راضی میشوم و وقتی که راضی شدم برکت
میدهم و برکت مرا نهایتی نیست و وقتی که عصیان من کند غضب میکنم و وقتی که غضب
کنم لعنت میکنم و لعنت من تا بفرزند هفتمین میرسد و ابن بابویه رحمه الله در امالی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آبا کرام علیهم السلام روایت فرمود
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بنده صد سال از برای یک گناه از گناهان در مجرای قیامت
یا هزار سال محبوس میماند و ازواج و برادران خود را می بیند که در بهشت مشغول عیش اند و
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ سالی باران کمتر از سال دیگر
نیست لیکن خدای تعالی بهر جا که خواهد میفرستد بدرستی که هرگاه قومی مرتکب معاصی
شوند خدای تعالی باران که از برای ایشان مقدر فرموده بقومی دیگر میفرستد یا بکوهها و بیابانها
میفرستد و بدرستی که خدای تعالی عذاب میکند جعل را در سوراخش بسبب حبس شدن باران
بزمینی که در آنجا ساکن شده از برای گناه کاری جمعی که در آنجا میباشند و خدای تعالی از برای

پس اگر توبه کرد برطرف میشود و اگر
معصیت را بیشتر کرد بیشتر میشود

آن جعل مقرر فرموده که از محله اهل معاصی بیرون تواند رفت و در عیون از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت کرده که فرمود گناهان صغیره راههای گناهان کبیره اند و کسی که از خدای تعالی
در چیز اندک نترسد در بسیار هم نمی ترسد و اگر خدای تعالی مردم را از بهشت و دوزخ نترسانیده
بود هر آینه بر ایشان واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان ننمایند از جهت تفضل و احسان
که با ایشان کرده و نعمتهائی که بی سابقه بندگی و استحقاق بایشان عطا فرموده و شیخ طوسی
رحمه الله در امالی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود هرگاه بندگان الهی
گناهی احداث کنند که پیشتر نکرده باشند خدای تعالی بلاهای تازه بایشان میفرستد که پیشتر
ندیده باشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود جمعی که بسبب
ارتکاب معاصی میمیرند بیشترند از آنها که بسبب رسیدن اجل می میرند و جمعی که بسبب احسان
زندگی میکنند بیشترند از آنها که بسبب طول عمر زندگی میکنند و ابن بابویه رحمه الله در
ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از پدر خود صلوات
الله علیه روایت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که گناهی کند و خنده کنان
باشد گریان بجهنم خواهد رفت و اما زوال و بیقدری دنیا پس در اخبار حضرت رضا در کلام اعجاز
انتظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است و از جمله کلمات آنحضرت صلوات الله علیه
که در بعضی از خطب شریفه یافته و در کتاب نهج البلاغه مذکور است آنست که بتحقیق که ترا کافیست
رسول خدا صلی الله علیه و آله در اقتدا او پیروی و بس است همین دلیل مر ترا بر عیب و مذمت دنیا و
بسیاری فضایح و قبایح و عیوب دنیا زیرا که اطراف دنیا را از او گرفتند و از برای دیگران مهیا کردند
و با ایشان گذاشتند و او را نگذاشتند که از پستان دنیا شیر بخورد و از زخارف و زینت دنیا باز داشتند
و اگر خواهی پیروی و اقتدا را مثنی کن بحضرت موسی صلوات الله علیه که خدای تعالی او را از
کلام مخصوص ساخته زیرا که میگفت رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ یعنی خداوندا
بدرستی که من محتاجم باحسانی که با من کنی و الله که از خدای تعالی سوال نمیکرد مگر نانی که بخورد زیرا که
از گیاهی که میروئید از زمین میخورد و از بس لاغر شده و گوشت بدنش ریخته بود سبزی گیاهی که
می خورد از زیر پوست شکم ظاهر بود و اگر خواهی پیروی را سه مرتبه کن و نظر کن بحضرت داود

که صاحب آواز خوب و قاری اهل بهشت است زیرا که بدست خود از برگ درخت خرما چیزی می بافت
و بهم نشینان خود میگفت که کدام یک از شما آنچه من بافته ام بجهت من میفروشند و بعد از آنکه
میفروختند از قیمت آن نان جو بجهته خود می خرید و اگر خواهی نظر کن بحال عیسی بن مریم علیهما السلام زیرا
که او عوض بالش سنگ در زیر سر میگذاشت و جامهای درشت می پوشید و نان
خورشش گرسنگی بود و چراغش در شبها روشنی ماه بود و مسکن و ماوایش در زمستان جای بر
بود که آفتاب در وقت طلوع و غروب آنجا تابیده باشد و میوه و گل و بچیزی بود که از زمین بجهته
حیوانات روییده باشد و زن نداشت که باعث افتتان او باشد و فرزندی نداشت که
غم او باندیشد و برای او اندوهناک باندیشش بود و مالی نداشت که روی او را از جانب یاد
الهی بگرداند و طمعی نداشت که او را خوار و ذلیل سازد اسبش پاهای خودش بود و خادمش کارکن
دستهایش پس اقتدا و پیروی کن پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله که پاکتر و پاکیزه تر از جمیع خلق است
زیرا که سزاوار پیروی است از برای هر کس که پیروی خواهد با پیغمبر خود صلی الله علیه و آله کند و قدم
بر قدم او گذارد و طریقه او صلی الله علیه و آله آن بود که از دنیا بلقمه و دندان تناول میکرد یعنی زیاده
بر قدر ضرورت از متاع دنیا بر نمیداشت و بگوشه چشم زدن را بعاریت بدنیا نمینداد او
یعنی بنگاه عاریه بدنیا نمیکرد و چه جای آنکه از روی میل و خواهش التفات بدنیا نماید سهلوتش از
دنیا تهی از همه کس بود و شکمش از همه کس خالی تر دنیا را بر او عرض کردند اما او از قبول امتناع نمود از آنکه
دنیا را قبول کند و یقین دانست که خدای تعالی چیزی را دشمن داشته پس او نیز دشمن
داشت و خدای تعالی چیزی را بیقدر دانسته پس او نیز بیقدر دانست و کوچک شمرد او نیز
کوچک و حقیر شمرد و اگر از بدیها بغیر از همین معنی در ما نباشد که دوست میداریم چیزی را که
خدای تعالی دشمن داشته و تعظیم میکنیم چیزی را که خدای تعا حقیر شمرده هر آینه این معنی کافی است
در مخالفت الهی و منازعت و سرکشی از امر الهی و بتحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی
زمین چیزی میخورد و بطریق غلامان و بندگان می نشست و نعلین خود را بدست خود می
دوخت و جامه اش را بدست پینه میکرد و بر خر برهنه سوار میشد و دیگری را در عقب خود سوار
میکرد و پرده بر در خانه آنحضرت بود که در آن پرده صورتی چند نقش کرده بودند پس یکی از زنان

خود میفرمود ای فلانه این پرده را از من پنهان کن زیرا که وقتی که نگاه باین پرده میکنم دنیا و زینتهای
دنیا بخاطرم می آید پس روی دل خود را از دنیا گردانیده بود و یاد دنیا را بالکلیه از خاطر خود محو ساخته و
دوست میداشت که زینت دنیا از چشم او غایب باشد تا آنکه از دنیا لباس فاخری یا
مالی بدست نیاورد و دنیا را خانه قرار و محل آرام خود نداند و امید اقامت در دنیا نداشته
باشد پس دنیا را از خاطر خود بدر کرد و از دل بیرون کرد و از نظر غایب ساخت و همچنین جاری
شده که هرگاه کسی چیزی را دشمن دارد میخواهد که نگاه باو نکند و نام آن چیز را پیش او نبرند و بتحقیق که
در باب آنحضرت صلی الله علیه و آله امری محقق است که دلیل میشود بر معایب دنیا و بدیهای او زیرا که
در دنیا با وجود رتبه خاص که در درگاه الهی داشت گرسنه میبود و زخارف دنیا را با وجود قرب الهی باو
نداده بودند پس باید کسی که صاحب فکر و دانا باشد بعقل خود ملاحظه نماید که آیا خدای تعالی
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله باین معنی عزیز و گرامی داشته یا او را خوار و حقیر ساخته اگر
گوید که او را خوار ساخته دروغ میگوید بحق خداوند عظیم و اگر گوید که گرامی داشته باید بداند که خدای
تعالی دیگران را خوار کرده از جهت که وسعت دنیا بایشان داده و از آنکس که از همه باو نزدیکتر
و قربش بیشتر است باز داشته و باو نداده پس باید که هر پیروی کننده پیروی پیغمبر خود صلی الله
علیه و آله بکند و از عقب او برود و داخل شود در چیزی که او داخل شده و اگر چنین نکند از هلاک ایمن
نباشد زیرا که خدای تعالی دیگران را خوار کرده از جهت که وسعت دنیا بایشان داده و محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله را علامت روز قیامت و بشارت دهنده بهشت و ترساننده
از عقوبت ساخته و از دنیا گرسنه بیرون رفت و بی عیب او بآخرت رفت و سنگی بر روی
سنگی نگذاشت تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود و دعوت خداوند خود را اجابت فرمود
پس چه عظیم است منت الهی بر ما از جهت که چنین پیشروی بر ما لطف فرموده که متابعت او
کنیم و چنین راهبری بما داده که از عقب او رویم و والله که من پیراهن خود را آنقدر پینه زده ام
از آنکس که پینه میزد شرمنده شدم و کسی بمن گفت که آیا این پیراهن را نخواهی انداخت گفتم
از من دور شو که وقتی که صبح میشود مردم آنهایی را که شب رفته اند تحسین خواهند کرد یعنی
بعد از آنکه صبح قیامت طلوع خواهد کرد خواهند دانست که خطا کرده اند و راه نجات ترک

دنیاست و در وصیتی که بحضرت امام حسن علیه السلام یا بحضرت محمد بن الحنفیه نوشته و در نهج البلاغه
و غیر آن مسطور است فرموده که بدانکه تو از برای آخرت مخلوق شده نه از برای دنیا و از برای فنا
و از برای موت نه از برای حیات و بدانکه تو در منزلی هستی که در آنجا بعاریت سکنی نموده و از آنجا
کنده خواهی شد و در خانه هستی که در آنجا اکتفا بقلیلی میباید کرد و در میان راهی هستی که آخرش
آخرت است و تو شکاری موتی و موت چنان صیادی است که چیزی که از او گریزد
از دست او بدر نمیرود و از عقب هر چه رو دهند بدست می آورد و ناچار او را در می یابد پس از آن ترسان
باش و حذر کن از آنکه در حالی موت ترا دریابد که در آن حال با خود فکر توبه و پشیمانی از
آن حال کنی و موت مانع شود و نگذارد که با آن مطلب رسی و بتحقیق خود را هلاک کرده
خواهی بود ای فرزند یاد مردن بسیار بکن و بسیار یاد کن آنچه را که بیخبر و ناگاه وارد او خواهی
شد و بعد از فوت باو خواهی رسید تا آنکه وقتی که موت پیش تو آید مهیا او شده باشی
و ناگاه بر سر تو نیاید و ترا مغلوب خود نسازد و حذر کن از آنکه مغرور نشوی و فریب خوری با آنکه
می بینی که اهل دنیا میل بدنیا می کنند و از روی حرص بر دنیا میچسبند زیرا که خدای تعالی ترا از
حال دنیا خبر داده و دنیا خود را از برای تو وصف کرده و عیوب خود را از برای تو ظاهر ساخته
و جز این نیست که اهل دنیا سگانی چند فریاد کننده و سبعی چند گیرنده که بعضی بعضی را دشمن میدارند
و آنهائی که دنیا ایشان را عزیز کرده میخورند آنهائی را که ذلیل و خوارند و آنهائی که بزرگترند مقهور و مغلوب
میسازند جمعی را که کوچکترند و اهل دنیا حیوانی چند که بعضی از ایشان زانو عقال کرده اند و دست
و پای ایشان بسته است و بعضی دست و پای ایشان گشوده و عقلهای خود را گم کرده اند
و راهی پیش گرفته اند در بیابانی که نمیدانند از کجا بیرون می آید و در میان آفت و بلا چرا میکنند
در بیابانی پر ریگ روان که پای ایشان فرو میرود و با آسانی راه نمیتوانند رفت نه راعی دارند
که ایشان را از دست بلا برهاند و نه چراننده که ایشان را بچراند دنیا ایشان را براه کوری و گمراهی برده
و چشمهای ایشان را از دیدن علامت هدایت گرفته پس در حیرت دنیا سرگردان مانده اند
و در نعمت دنیا فرو رفته اند و دنیا را خداوند خود قرار داده اند پس دنیا با ایشان بازی و استهزا
میکند و ایشان با او بازی میکنند و فراموش کرده اند آنچه را که در عقب دنیا است و مانند ک

زمانی تاریکی برطرف میشود و صبح حق طلوع میکند و قافله که در راهند از دنیا بگذرند برسند کسی که
بسرعت راه میرود زود میرسد یعنی اندک زمانی ظاهر خواهد شد که اهل دنیا در ظلمت جهالت اند و تو اهل
موت و بلاها بر سر ایشان خواهند آمد و در بعضی از خطبها که در کتاب نهج البلاغه مذکور است فرموده
که اما بعد پس بدرستی که حذر و پرهیز مینمایم شما را از دنیا زیرا که بمذاق شیرین و در چشم ظاهر با صفا
و طراوت است و باو احاطه کرده است شهوتها و خواهشها و خود را در چشم مردم شیرین گردانیده
باینکه حاضر است مانند آخرت و بعد از مدتی میرسد و باندک چیزی در نظرها خوشنما کرده
و زیورهای آرزو بر خود راست کرده و بفریب خود را مزین ساخته سرور و خوشحالی او دایم
نیست و از مصیبت او ایمن نمیتوان شد کارش فریفتن مردم و ضرر رسانیدن است و باندک
زمانی متغیر و زایل و منتفی میشود و عادتش خوردن مردم و هلاک کردن ایشانست و بعد
از آنکه موافق منتهای آرزوی جمعی که باو راغب شده اند برآید زیاده نخواهد بود از آنچه حق تعالی در
کلام مجید خود فرموده کَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ
فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا
و ترجمه ظاهرش آنست که حیات دنیا مثل آبیست که ما از آسمان می فرستیم و آمیخته
میشود باو آنچه از زمین میروید تا آنکه بسبب آمدن آن باران نباتات بهم آمیخته میشود و
و در یکدیگر پیچیده میشوند و بعد از آن گیاهی خشک میشود که از بسیاری خشکی از هم میریزد و باد آنها
را پراکنده میکند و از جای میبرد و خدای تعالی بر همه چیز تواناست یا پیش از خلق
چیزها و در ازل بر همه چیز توانا بوده بعد از آن حضرت فرموده هیچ مردی سرور و خوشحالی از دنیا
روزی او نشده که در عقب آن حزنی و گریستنی برای او مهیا نساخته باشد و کسی از شادی
دنیا روی نموده که بعد از آن دنیا باو پشت نکرده باشد و در وقتی باو نرسانیده باشد و
کسی را در دنیا باران وسعت حال و رفاهیت نباریده که از پی آن ابر بلا و مصیبتی قطرات
بلا بر او نریخته و لایق و مناسب حال دنیا آنست که اگر صباح در مقام مددکاری کسی باشد
آخر روز متغیر شود و اگر یکطرفش گوارا و شیرین باشد طرفی دیگرش تلخ و کشنده باشد هیچ کس از
لذت دنیا راحتی نمیرسد که از مشقت بلاها بر دوشش باری نگذارد و هیچ شامی

امنیت و رفاهیتی بسر نبرد که صاحبش بر سر بلا که محل افتادن و موضع ترس است جای نداشته
باشد کار دنیا گول و فریب دادن است و آنچه در دنیاست همه فریب و سرنوشت دنیا
فناست و هر که در دست فانیست و خیر و خوبی در هیچ چیز از توشهای دنیا نیست
بغیر از تقوی و پرهیز از مخالفت الهی کسی که از دنیا کمتر رسید او را بسیار برداشته از چیزی
که موجب امنیت و رفاهیت اوست و کسی که از دنیا بسیار برسید او را بسیار برداشته از چیزی
که باعث هلاک اوست و باندک زمانی از دستش بیرون میرود و چه بسیار کسی که خاطرش
از دنیا جمع بوده دنیا او را بسر در آورده و چه بزرگان که دنیا ایشان را حقیر ساخته و صاحبان
نخوت که خوار و ذلیلشان ساخته سلطنت و پادشاهی دنیا سر بزیر و دست بدست کسی است
و عیش دنیا از کدورت خالی نیست و آب شیرین دنیا شور است و طعام شیرینش تلخست
و خورشهای دنیا زهری چند است کشنده و اسباب دنیا ریسمانی چند است پوسیده
زنده دنیا مهیای مردنست و تندرست دنیا آماده بیماری است ملک دنیا در معرض
زوال و عزیزش مغلوب و صاحب جمعیتش منکوب است و کسی که پناه به دنیا برد بلا رسیده است
آیا شما ساکن نیستید در خانهای جمعی که پیش از شما بوده‌اند و عمر ایشان درازتر از عمر
شما بوده و اثرها که از ایشان مانده پاینده‌تر است و آرزوهای ایشان دورتر و عدد ایشان
بیشتر و لشکر ایشان مجتمع‌تر بوده و بندگی دنیا را چه نوع کردند و دنیا را بر آخرت اختیار کرده
چه نوع اختیار کردنی و بعد از آن از دنیا کوچ کردند بی توشه که ایشان را بمنزل رساند و بی مرکبی
که قطع مسافت تواند نمود پس آیا هیچ شنیدید که دنیا از روی کشتگی عوضی که برای
نجات ایشان شود داده باشد یا آنکه ایشان را امداد و معاونتی کرده باشد یا همراهی ایشان را
چنانچه باید بجا آورده باشد و از رنجها هیچ نکرده بلکه بر دوش ایشان بارهای سنگین گذاشته
و بمحنتها ایشان را ضعیف و ناتوان ساخته و بنای طاقت ایشان را بمصیبتها خراب و منهدم
گردانیده و بینی ایشان را بر خاک مالیده و لگدکوب حوادث در ساخته و در ایذای ایشان مددکار
حوادث شده و شما دیده‌اید که دنیا متغیر و متبدل میشود نسبت بکسی که میل بدنیا دارند و
بندگی میکنند دنیا را و بر آخرت اختیار میکنند و مایل باو میشوند و مشاهده نموده‌اید که چنین مردم

از دنیا

از دنیا بسفر مفارقت دنیا دایمی کوچ کرده‌اند پس آیا توشه بغیر از جوع و گرسنگی همراه ایشان
کرده یا بمنزلی غیر تنگی ایشان را فرود آورده یا بغیر تاریکی روشنی از برای ایشان مهیا ساخته
یا عاقبتی سوای پشیمانی جهت ایشان آماده نموده آیا چنین دنیائی را شما اختیار میکنید یا بر او
حریص میباشید پس بد خانه ایست این خانه از برای کسی که باو بدگمان نباشد و تا
در دست او ترسان نباشد پس بدانید و میدانید که دنیا را خواهید گذاشت
و عبرت گیرید از حال جمعی که میگفتند کیست که قوت و توانائیش از ما بیشتر
باشد و ایشان را برداشته بجانب قبرهاشان بردند و کسی ایشان را از اهل سواران نمیدانست
و ایشان را فرود آوردند و کسی ایشان را از مهمانان نام نمیکرد و از سنگ جائی جهت ایشان
مهیا کردند که در آنجا پنهان شوند و از خاک سرمایه یا کفن برای ایشان آماده کردند و از
استخوانهای پوسیده همسایها جهت ایشان مقرر ساختند و ایشان با یکدیگر همسایه چندند
که اگر کسی ایشان را طلبد اجابت نمیکنند و از کسی دفع ظلمی نمیکنند و از نوحه کسی پروا ندارند
اگر باران بر ایشان بارد خوشحال نمیشوند و اگر قحط و بی بارانی روی دهد ناامید نمیگردند
همه یکجا جمعند اما همه تنهایند و همسایه یکدیگرند اما از هم دورند خانهای ایشان پهلوی
یکدیگر است اما بدیدن هم نمی آیند و نزدیکند اما مثل دوستان پیش یکدیگر نمیروند غافلی
چند یا صاحبان حلمند که کینه از سینه ایشان بیرون رفته و غافلی چندند که حقد و حسد
از ایشان زایل شده نه از ایشان کسی را ترسی هست و نه امید حمایت و دفع ضرری از ایشان هست
زمین را بزیر زمین بدل کرده‌اند و فراخی به تنگی و اهلی بغربت و روشنی را بتاریکی و ظلمت
معاوضه نموده‌اند بنوعی که بدنیا آمده بودند پای برهنه و عریان بیرون رفتند و از دنیا کوچ کرده
با اعمال خود بجانب زندگی رفتند که همیشه باقی و زندگیش دائمی است چنانچه حق سبحانه و تعالی
فرموده کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ
و اما بعضی از نعمتهای جنت پس روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی که
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند از قول تعالی که فرموده يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ
إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْداً از جمله تفسیرش اینست که روزی که ما جمع میکنیم پرهیزکاران را و حالتی که

رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر ع

متوجه رحمت و کرامت الهی اند مانند مهمانی که بر کسی وارد شود یا کسی که بطلب مطلبی بنزد کسی آید
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را مخاطب ساخته فرمود که یا علی
مراد از وفد که خدای تعالی فرموده سوار انند و غیر سوار را وفد نمیگویند و آنها جماعتی اند که در دنیا
از مخالفت الهی حذر میکرده اند پس خدای تعالی ایشان را دوست داشته و بکرامت
خود مخصوص ساخته و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقی نام کرده بعد از آن فرمود
یا علی بحق آن کسی که دانه را شکافته و آدمی را خلق کرده که متقیان از قبرهای خود
بیرون می‌آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه‌هائی که خدای تعالی برای جمعی که
ایشان را عزیز ساخته مقرر فرموده و جهاز آن ناقه‌ها از طلاست که بیاقوت و مروارید
مزین و مرصع کرده اند و جلهای آن شتران از استبرق و سندس است و مهار آن
شتران بافته ارغوان است پس بسرعت در روی ایشان از صحرای محشر حاضر میسازند
و با هر یک از متقیان هزار فرشته پیش رو و دست راست و دست چپ همراه اند که
با عزت و احترام ایشان را می‌آورند تا بدر بزرگ بهشت میرسانند و بر در بهشت درختی که
در زیر سایه یک برگ آن درخت هزار کس جا میگیرند و در طرف راست آن درخت چشمه پاکیزه
و پاک کننده است و هر کدام از آن چشمه جامی میخورند و خدای تعالی آن شربت
آب دلهای ایشان را از حسد پاک میکند و موئی که در بدن ایشانست فرو میریزد و این است معنی
قول خدای تعالی است که فرموده وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی و خورانید ایشان را
مربی و پرورنده کار ایشان آشامیدنی پاک کننده پس فرمود که شراب طهور از این چشمه
پاکیزه سازنده است بعد از آن متوجه چشمه دیگر میشوند که در طرف چپ آن درخت واقع
شده و در آن چشمه غسل میکنند دیگر هرگز نمیمیرند پس ایشان را ... رها میدارند
و از همه آفتها و بیماریها و آزار سرما و گرما سلامتی ابدی یافته پس خداوند جبار جل ذکره بفرشتگان
که با ایشان همراهند خطاب میفرماید که جماعت دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را
با سایر خلایق باز مدارید که رضا و خشنودی من در باب ایشان پیشی گرفته و رحمت من از برای
ایشان واجب و لازم شده و چگونه من خواهم که ایشان را با جمعی که خوبیها و بدیها کرده اند باز

دارم پس ملائکه ایشان را پیش انداخته به بهشت میبرند و چون بدر بزرگ بهشت میرسند ملائکه
حلقه بر در بهشت میزنند پس آوازی از آن حلقه بر می‌آید که بهر حوری که خدای تعالی از برای دوستان
خود در جنات مهیا فرموده میرسد پس حوریان یکدیگر را به آمدن ایشان بشارت میدهند
وقتی که آواز حلقه را میشنوند و بعضی به بعضی میگویند که دوستان الهی پیش ما آمدند
پس در بهشت برای ایشان گشوده میشود و حوران و زنان بنی آدم که بجهت ایشان مقرر شده
از قصرها سرها بیرون کرده مشاهده ایشان می‌کنند و ایشان را مرحبا گفته میگویند اشتیاق
ما بدیدن شما زیاده از اندازه بود و ایشان نیز بحوران و زنان بنی آدم چنین میگویند
بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که یا رسول الله خبر ده ما را از قول خدای تعالی
که فرموده وَغُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ بچه چیز آن غرفه‌ها را بنا کرده اند حضرت
فرمود که یا علی آن غرفه‌ها را که خدای تعالی فرموده غرفه چند است که خدای عز و جل از برای
دوستان خود بنا کرده بیاقوت و مروارید و زبرجد و سقف آن غرفه‌ها از نقره بافته شده
هر غرفه هزار در طلا دارد و بر سر هر دری فرشته موکل است و در آنجا فرشها بر بالای یکدیگر
از حریر و دیباج برنگهای مختلف انداخته اند و در میان آنها مشک و کافور و عنبر کرده اند و این
معنی قول الهی است که فرموده وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ یعنی فرشها که بر روی یکدیگر انداخته
اند و وقتی که بنده مؤمن بمنازلی که در بهشت برای او مقرر شده داخل میشود بر سر او تاج
پادشاهی و کرامت الهی میگذارند و او را حلهای طلا و نقره می‌پوشانند و اکلیل مرصع که
از مروارید و یاقوت منظوم ساخته اند در زیر تاج بر سر او میگذارند و هفتاد حله حریر برنگهای
مختلف که بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته اند با ایشان می‌پوشانند و این
معنی قول الهی است که فرموده يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ و مؤمن بر روی تخت خود می‌نشیند آن تخت از شادی بحرکت
می‌آید بعد از آنکه در منازل خود قرار میگیرد رخصت میطلبد فرشته که از جانب او موکلست
از برای مبارکباد و کرامت الهی که نزد او آید پس خدمتکاران آن مؤمن از حور و غلمان
میگویند که بر جای خود باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه کرده و حوری که زوجه اوست

خود را از برای او مهیا ساخته پس صبر کن تا آنکه وقت شود بعد از آن حوری از خیمه
خود متوجه او میشود و کنیزان دور او را گرفته و معتاد حلقه از مشک و عنبر که بیاقوت و مروارید
و زبرجد بافته اند پوشیده تاج کرامت الهی بر سر و نعلینی از طلا که بیاقوت و مروارید
مرصع کرده اند در پا و بندهای نعلینش از یاقوت سرخ و چون نزدیک بآن دوست خدا
میرسد اراده میکند از شوق که باستقبال او برخیزد آن حوری میگوید که ای دوست خدا
این روز روز راحت و تعب نیست تو از جا بر مخیز که من از برای تو مقرر شده ام و تو از برای
من بعد از آن دست در گردن یکدیگر میکنند و پانصد سال از سالهای دنیا در معانقه
بسر میبرند که هیچ یک را ملال حاصل نمیشود و بعد از آنکه او را اندک سستی حاصل میشود ولی الله
حال نشود نگاه بگردن او میکند می بیند که در گردن او قلاده چند هست شبیه بقصبه از یاقوت
سرخ و در میان آنها لوحیست از مروارید و بر آنجا نوشته است که ای ولی خدا تو دوست
منی و من از جنس حورانم و دوست توام و مشتاق تو بوده ام و تو مشتاق من بوده بعد از آن
خدای تعالی هزار فرشته می فرستد که او را تهنیت بهشت و مبارکباد بگویند و با حور تزویج
کنند پس چون بمنزل اول از جنانی که برای او مقرر شده میرسند بفرشته که دربان جنتهای
او ست میگویند که از ولی خدا التهنیت را رخصت بگیر زیرا که خدای تعالی ما را فرستاده که او را
مبارکباد بگوییم آن فرشته با ایشان میگوید صبر کنید تا من حاجب را بگویم که او را خبر کند از آمدن
شما پس آن فرشته پیش آن حاجب میرود که از او نزدیکتر است و میان آن فرشته و حاجب
سه جنت فاصله است و چون بدر اول میرسد با آن حاجب میگوید که در بیرون هزار
فرشته ایستاده اند و خدای عز و جل ایشان را التهنیت مبارکباد فرستاده و از من درخواست
کردند که التهنیت ایشان رخصت بگیرم زیرا که او مشغول حوری است که زوجه او ست و میان
حاجب و ولی خدا چند جنت فاصله است پس حاجب پیش قیم میرود و قیم مقرب از حاجب
است و با او میگوید که در بیرون در هزار فرشته که از جانب رب العزة بتهنیت آمده اند
ایستاده اند از برای ایشان رخصت بگیر که فرستادگان خدای جبارند در بیرون ایستاده
اند و ایشان هزار ملکند که خدای تعالی بتهنیت ولی خود فرستاده او را خبر کنید از آمدن

ایشان پس چون خبر میکنند او رخصت میدهد باندرون می آیند و غرفه که او در آنجاست
هزار در دارد و بر سر دری ملکی موکلست و بعد از آنکه رخصت یافتند هر فرشته آن دری که باو
تعلق دارد میگشاید و هر فرشته از دری از درهای غرفه باندرون می آید و ایشان سلام
خداوند جبار باو میرسانند و این معنی قول الهی است که فرموده که وَالْمَلٰئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ
مِنْ كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه باندرون از هر دری از درهای غرفه بر ایشان می آیند و میگویند
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام بر شما باد و این ثواب که یافته اید
بسبب صبریست که در دنیا کرده اید یا سلام باد بر شما از جهت آنکه صبر کردید پس نیکو
عاقبتی است بهشت که روزی شما شده از برای دار دنیا بعد از آن فرموده که آیتست یعنی
قرآن الهی که فرموده وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا و این آیه
بیان حال ولی خدا است و کرامت و نعمتی که باو عطا فرموده و ملک عظیم کبیر عبارت
از آنست که ملائکه فرستادگان خدای عز و جل اندر رخصت اندرون آمدن
می طلبند و ولی رخصت داخل میشوند پس اینست پادشاهی عظیم کبیر و فرموده که نهرها از زیر
مواضعی که در آنجا ساکنند جاری میشود و درین معنی قول الهیست که فرموده تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ و میوه ها با ایشان نزدیکند چنانچه خدای تعالی فرموده وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُ
لها
وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا و از نزدیکی که میوه ها بر سر شاخها با ایشان دارد از هر میوه
که خواهد بدهن تناول میتواند نمود چنانچه تکیه کرده و انواع میوه ها بر یک میگویند که یا ولی
الله از من بخور پیش از دیگری و هیچ مؤمنی در بهشت نیست که او را چندین جنت
نباشد و بعضی درختان سایه انداخته و بعضی نینداخته یا در بعضی شکوفه ها در زیر
درختان بر پای کرده و در بعضی نکرده و نهرها از شراب بهشت و نهرها از آب و نهرها از شیر
و نهرها از عسل و وقتی که ولی خدا خوردنی طلبد هر چه خواهد از برای او می آورند تا آنکه آن
چیز را تمام ببرد بعد از آن با دوستان با برادران خود خلوت میکنند و یکدیگر را دیدن
میکنند و در باغات و منازل خود تنعم میکنند در سایه که مانندش شبیه بهمین طلوع صبح تا
وقت طلوع آفتاب است و بهتر از هوای آن وقت و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حور هست

و چهار زن از زنان بنی آدم و مؤمن ساعتی با حور بسر میبرد و ساعتی با زنی که از بنی آدم است و ساعتی تنها
میکند و بر تختها تکیه میکنند و با مؤمنان نظر بیکدیگر میکنند و در وقتی از اوقات که بر تخت خود تکیه کرده
شعاع نوری بر او میتابد پس بخدمتکاران خود میگوید که این شعاع درخشان چیست آیا خداوند
جبار لطف و اکرامی بمن فرموده و این نور از قدرت الهی ظاهر شده خدمتکاران میگویند جلال
الهی برتر است از آنکه نور رحمت او شبیه باین نور باشد این نور از یکی از حوران است که
از جمله زنان است و تو هنوز نزدیک او نرفته و او از شوق دیدن تو سر از خیمه خود بیرون
کرده و آرزوی دیدن تو کرده و چون ترا دیده که بر تخت خود تکیه کرده از شوق تو تبسم کرده
این شعاع که می بینی و این نور که ترا فرو گرفته از سفیدی و روشنی و صفا و پاکیزگی دندان اوست
آن ولی خدا میگوید که او را رخصت بدهید تا از مکان خود پایین آمده نزد من آید پس هزار
خدمتکار از کنیزان و هزار خادم از پسران بسرعت تمام بسوی او میروند و او را بآن رخصت
بشارت میدهند و او از خیمه خود بزیر می آید هفتاد حله طلا بافت و نقره بافت مکلل بدر و مروارید
و یاقوت و زبرجد پوشیده و آن جامها را از مشک و عنبر برنگهای مختلف رنگ کرده اند
و مغز قلم او از زیر هفتاد حله نمایان است و قد او هفتاد ذراع و عرض میان شانهایش ده ذراع است
و چون رخصت از ولی خدا می آید خدمتکاران طبقهای طلا و نقره پر از مروارید و یاقوت و زبرجد
نثار آن حور میکنند بعد از آن دست در گردن یکدیگر میکنند و هیچیک را از ایشان ملالی حاصل نمیشود بعد
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتها که خدای تعالی یاد فرموده جنت عدن و جنة
الفردوس و جنت نعیم و جنة المأوی است و خدای عزوجل را جنات دیگر هست
که در میان جنات مذکوره واقع شده و مؤمن از باغات و جنات آنقدر دارد که میخواهد
که خواهد و آرزو داشته باشد و در آنها بهر نوع که خواهد تنعم مینماید و وقتی که چیزی را خواهد
طلبیدنش بغیر از آن نیست که بگوید سبحانک اللهم و همین که گفت خدمتکاران
بر یکدیگر پیشی گرفته هرچه در خاطرش گذشته باشد بی آنکه طلب کند یا بفرماید حاضر میسازند
و این معنی قول الهی است که میفرماید دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم
فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی

طلبیدن ایشان آن است که بگویند سبحانک اللهم یعنی تنزیه میکنیم ترا ای خداوند
چنان تنزیهی که لایق جلال و عظمت تو باشد و تحیت خدمتکاران سلام است و آخر
بهشتیان آن است که میگویند الحمد لله رب العالمین حضرت فرمود که بعد از آنکه
خواهش ایشان از جماع و چیزی خوردن و آشامیدن بفعل می آید حمد خدای عزوجل میکنند
بعد از آنکه فارغ میشوند و اما قول خدای عزوجل که میفرماید اولئک لهم رزق معلوم
مراد آن است که خدمتکاران میدانند روزی ایشان را و از برای ایشان حاضر میسازند
پیش از آنکه طلبند و اما آنکه خدای عزوجل فرموده فواکه و هم مکرمون مراد آن است
که هر چیز که خواهند از روی اکرام با ایشان میدهند ابن بابویه رحمه الله در فقیه از عبدالله بن علی
روایت کرده که از بلال مؤذن پرسیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهشت را از
برای تو چگونه وصف فرمود گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که حصار بهشت خشتی از طلا و خشتی از نقره است و خشتی از یاقوت
و گل آن مشک اذفر است و کنگره ها از یاقوت سرخ و سبز و زرد پرسیدم که درهای بهشت
چگونه است گفت درهای بهشت مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است و باب
الصبر دریست کوچک که یکتا دارد و از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت
سفید است و دو تا دارد و فاصله میان آنها پانصد ساله راه است و از آن در آوازی بر
میخیزد و میگوید خداوندا اهل مرا پیش من آور فرمود که آیا در سخن میگوید گفت آری خدای
عزوجل او را بسخن می آورد و باب البلاء که از برای جمعیت که در دنیا مصیبتها و بلاها کشیده اند
دریست یکتا از یاقوت زرد و جمعی که از این در داخل میشوند بسیار کم اند و دری که از او
اکثر صلحا و اهل زهد و ورع و راغبان بثواب الهی و جمعی که خدای عزوجل را انیس
خود ساخته اند داخل میشوند پرسیدم که وقتی که داخل بهشت میشوند چه میکنند گفت سیر می
کنند در دو نهر آب در کمال صافی و کشتیها از یاقوت و آنچه کشتی را بآن میرانند از
مروارید و در آنها ملائکه از نور هستند و جامهای سبز در نهایت سبزی پوشیده اند پرسیدم

اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی پرسید که در میان جنة المأوی جنتی دیگر هست گفت
آری جنت عدن که در وسط جنتهاست جنت عدن از یاقوت سرخ است و سنگ ریزههایش
از مروارید پرسید که آیا جنتی دیگر هست گفت آری جنة الفردوس پرسید که حصارش
چگونه است گفت از نور رب العالمین است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وصیت ابوذر
فرموده که ای ابوذر اگر زنی از زنان بهشت از آسمان دنیا سر بیرون کند در شب تاریکی هر آینه
زمین از نورش روشن میشود بهتر از آنچه ماه شب چهارده روشن میشود و بوی خوش او
بمشام جمیع اهل زمین میرسد و اگر جامه از جامههای اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر
کس نگاه بآن کند مدهوش می شود و دیدهٔ او تاب دیدن او نمی آورد و در احادیث متفرقه
وارد شده که بوی بهشت از هزار ساله راه می آید و پست ترین اهل بهشت را آنقدر می
دهند که اگر جمیع انس و جن بمنزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد
و از او چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او می آید
چون داخل پست ترین شود در آن مشاهده می نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوهها
آنقدر که خدا خواهد پس چون حمد و شکر الهی بجا می آورد باو میگویند که بجانب بالا نظر
کن می کند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده می نماید که در باغ اول ندیده پس گوید که
پروردگارا این را نیز بمن کرامت کن خطاب رسد که اگر این را بدهیم شاید که دیگری را
بطلبی گوید نه همین مرا کافیست و از این بهتر نمیباشد چون بآن باغ در آید مسرت
شادی عظیم او را روی دهد و شکر الهی بجای آورد پس خطاب رسد که در جنة الخلد را
بر روی او بگشایند چون بگشایند اضعاف آنچه در بهشت دویم دیده بود مشاهده نماید
و فرح و سرورش مضاعف شود و بگوید خداوندا از تست حمدی که احصای آن نتوان
کرد که منت گذاشتی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش و بهشت را هشت در است
که از یکی انبیا و صدیقان داخل میشوند و از دیگری شهدا و صلحا و از پنج در شیعیان و دوستان
اهل البیت ع و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که فرمود من می ایستم بر صراط

و دعا میکنم و میگویم خداوندا سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده
و بامامت من اعتقاد داشته در دار دنیا پس ناگاه از منتهای عرش الهی ندا رسد که دعای ترا
مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم در باره شیعیان تو پس هر یک از شیعیان و دوستان و آنها که
یاری من کرده اند و با دشمنان جهاد کرده اند بگفتار یا بکردار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از
همسایگان و دوستان و خویشان خود را و از در دیگر سایر مسلمانان داخل میشوند از آنجماعتی که
اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذره بغض اهل البیت علیهم السلم نباشد
و طوبی چنانچه در بعضی روایات وارد شده درختیست که اصل آن در خانه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله است و هیچ مؤمنی نیست در بهشت که در خانه شاخی از آن درخت نباشد و آنچه
خواهد در خاطرش گذرد آن شاخ از برای او حاضر میسازد و اگر سوار تندروی در سایه
آن درخت صد سال بتازد بدر نمیتواند رفت و اگر کلاغی از پایین آن درخت پرواز کند تا بقدری
که پیر شود و از پیری بیفتد ببالای آن درخت نرسد و در تفسیر آیه فیهن خیرات حسان
وارد شده که ایشان زنان مؤمن عارف شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمؤمنان
تزویج می نمایند و آنکه خدای تعالی فرموده حور مقصورات فی الخیام مراد حوران بهشتی اند
که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریکست و در میان خیمههای مروارید و یاقوت و
مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده اند که
دربان ایشان اند و هر روز از خدای تعالی کرامتی بایشان میرسد و زنان بهشت [illegible]
و حایض نمی شوند و بدخوئی نمی کنند و اهل بهشت را بول و غائط نمیباشد بلکه عرقی از ایشان
دفع میشود از مشک خوشبوتر و حسن و جمال و صفا و طراوت اهل بهشت روز بروز زیاده میشود
چنانچه اهل دنیا را روز بروز پیری و قباحت منظر زیاده میگردد و هر میوه که از درختان بهشت چیده
شود بجای آن میوه همان هیئت میروید مانند شعله آتش که هر قدر چراغ از او افروزند چیزی کم نمی
شود و حوران همیشه با وصف بکارتند و مغز ساق ایشان از زیر هفتاد حله نمایان میباشد
مانند مهره که در آبی در کمال صفا که یک نیزه عمق داشته باشد پیداست و در روز جمعه
کرامتها و نعمتهای اهل بهشت زیاده میشود و هفتاد برابر آنچه هر مؤمن دارد باو عطا میشود و در وارده

که در شب و روز جمعه تنزیه الهی بگفتن سبحان الله و مثل آن بسیار کنید و بزرگی یاد کنید بگفتن الله اکبر
و بگفتن لا اله الا الله و حمد و ثنای الهی بسیار کنید بگفتن الحمد لله و غیر آن از انواع ثنا و صلوات بر
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بفرستید و در باب غنا مذکور شد که در بهشت درختی هست که خدای
تعالی ریاح را می فرماید که بر آن درخت بوزند و او را حرکت دهند و از آن درخت آوازی
میخیزد که کسی چنان صوتی نشنیده و کسی که در دنیا خود را از شنیدن خوانندگی محافظت نموده باشد
آن صوت را میشنود و کسی که از غنا احتراز نکرده نمیشنود فاتقوا الله ایتها العصابة
الناجیة ان اتم الله لکم ما اعطاکم فانه لا یتم الامر حتی یدخل علیکم
مثل الذی دخل علی الصالحین قبلکم وحتی تبتلوا فی انفسکم و
اموالکم وحتی تسمعوا من اعداء الله اذی کثیرا فتصبروا وتعرکوا
بجنوبکم وحتی یستذلوکم ویبغضوکم وحتی یحملوا علیکم الضیم
فتحملوا منهم تلتمسون بذلک وجه الله والدار الآخرة وحتی تکظموا
الغیظ الشدید فی الاذی فی الله جل وعز یجترمونه الیکم وحتی یکذبوکم
بالحق ویعادوکم فیه ویبغضوکم علیه فتصبروا علی ذلک منهم ومصداق
ذلک کله فی کتاب الله الذی انزله جبرئیل علی نبیکم
سمعتم قول الله عز وجل لنبیکم صلی الله علیه واله فاصبر کما
صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم ثم قال ولقد کذبت
رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا واوذوا فقد کذب نبی
الله والرسل من قبله واوذوا مع التکذیب بالحق پس از خدای تعالی
حذر کنید و از مخالفت او بپرهیزید ای طایفه که نجات یافته اید از غضب الهی اگر خدا
تعالی تمام کند نعمتی را که بشما عطا کرده زیرا که تمام نمیشود امر شما یعنی تشیع و متابعت حق تا
وقتی که بر سر شما بیاید آنچه بر سر صلحا که پیش از شما بوده اند آمده و تا وقتی که مبتلا شوید به بلاهای
بدنی و مالی یا امتحان کرده شوید بتکالیف بدنی و مالی و تا آنکه بسیار بشنوید از دشمنان
الهی سخنان بد که از آنها متأذی شوید و صبر کنید و تحمل ایذا بکنید و تا آنکه در مقام خواری

شما باشند و شما را دشمن دارند و تا آنکه بار ظلم بر دوش شما گذارند و شما تحمل کنید و درین تحمل
و صبر بر ایذای دشمنان طلب نمایید رضای الهی و ثواب آخرت را و تا آنکه خشم عظیم را
فرو خورید در آزاری که بجهت رضای الهی میکشید از جانب دشمنان و تا آنکه شما را از
جهت آنکه پیروی حق میکنید دروغگو بنامند و با شما دشمنی کنند و کینه ورزند از برای متابعت حق
و شما صبر کنید بر ایذائی که از ایشان بشما رسد و دلیل بر صدق همه آنچه مذکور شد در کتاب
خدای عز و جل که جبرئیل بر پیغمبر شما صلی الله علیه و آله نازل ساخته موجود است شما شنیده اید
قول خدای عز و جل را که به پیغمبر شما صلی الله علیه و آله میگوید که پس صبر کن همچنانکه صبر کرده اند
آنها که صاحب عزم بوده اند از پیغمبران و تعجیل مکن از جهت عذاب ایشان بعد از آن
فرمود خدای عز و جل که بتحقیق که دروغگو نامیده شدند پیغمبران پیش از تو پس صبر کردند از آنکه
ایشان را دروغگو خواندند و آزار بایشان رسانیدند پس حضرت فرمود که بتحقیق که حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله تکذیب کردند و پیغمبران پیش از او را و بایشان ایذا رسانیدند
با تکذیب حق بدانکه این کلام شریف دلالت میکند بر آنکه ایمان بنده مومن کامل نمی
شود تا وقتی که ببلاها مبتلا شود و از دشمنان و مخالفان آزار و ایذا باو رسد و صبر و تحمل
نماید و خشم خود را فرو خورد و درین صبر و تحمل توقع رضای الهی و مراتب عالیه آخرت
داشته باشد و در باب ابتلای مومن احادیث بسیار وارد شده از آنجمله محمد بن یعقوب
کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند که کیست که ابتلای و بلاها در دنیا بیشتر باشد فرمود
پیغمبران و بعد از ایشان هر کس بهتر و بایشان نزدیکتر باشد و باین ترتیب و مومن بقدر ایمانش مبتلا
میشود و بقدر خوبی عملش پس هر کس که ایمانش درست و عملش خوب است بلای او شدید میباشد
و کسی که ایمانش سست و عملش ضعیف است بلای او کم میباشد و از آنحضرت روایت
کرده که فرمود مومن بمنزله کفه ترازوست هرچند ایمانش زیاده میشود ابتلایش زیاده میشود و
از آنحضرت روایت کرده که فرمود مردی حضرت پیغمبر را بمهمانی طلبید و چون داخل خانه
آن مرد شدند دیدند که مرغی خانه بر روی دیوار تخم کرده و آن تخم بر روی میخی که بر آن دیوار کوفته

بود غذا افتاده وران میخ قرار گرفته بر زر افتاد و بشکست حضرت ازین معنی تعجب فرمود آنگاه
گفت که از حال این شخص تعجب فرمودی بجای آن کسی که نزد او راستی بخلق فرستاده که هیچ
ضرر و نقصانی نرسیده پس آنحضرت از جا برخاست و از طعام آن مرد هیچ نخورد و
فرمود که بنده که باو نقصان نمیرسد خدای تعالی ورا از نظر رحمت انداخته است و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که شخصی با آنحضرت گفت که مغیره میگوید که مومن
مبتلا بجذام و برص و چنین و چنین مرض نمیشود فرمود که بتحقیق که غافل است از مومن آل فرعون
که خدای تعالی در سوره یس یاد کرده زیرا که او کمنع بود یعنی انگشتانش خشک شده بود بعد از آن
حضرت انگشتان خود را برگردانید و فرمود که گویا من می بینم انگشتان خشکیده او را
او نزد قوم خود آمد و ایشان را از عذاب الهی ترسانید و روز دیگر معاودت نموده ایشان را
تخویف کرد پس او را بکشتند بعد از آن فرمود که مومن بهمه بلیه مبتلا میشود و بهر قسم مردنی
میمیرد اما خود را نمیکشد و از عبد الله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت بخدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم شکایت کردم از بیماریهای بسیار که میکشیدم فرمود که اگر مومن
بداند که در مصیبتها چه قدر اجر دارد آرزو خواهد کرد که او را بمقراضها ریزه ریزه کنند و در باب
قبل ازین بعضی احادیث مذکور شد و از جمله آنچه درین باب وارد شده روایت کرده است
محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود صبر بر سه قسم است
یکی صبر در وقت مصیبت و یکی صبر بر طاعت و یکی صبر بنگاه داشتن خود از معصیت پس
کسی که صبر بر مصیبتی بکند و آن مصیبت را بتسلی دادن بوجهی نیکو از خود بگرداند خدای تعالی
از برای او سیصد درجه مقرر می فرماید که از درجه تا درجه بقدر فاصله آسمان و زمین باشد
و کسی که بر طاعت صبر کند و مشقت عبادات را بر خود قرار دهد خدای تعالی ششصد درجه
از برای او مقرر میسازد که از درجه تا درجه مثل فاصله قعر زمین تا عرش بوده باشد و کسی که در
معصیتی صبر کند خدای تعالی نهصد درجه از برای او مقرر می فرماید که از درجه تا درجه بقدر
فاصله قعر زمین تا منتهای عرش بوده باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده که فرمود هر مومنی که ببلیه مبتلا شود و صبر کند خدای تعالی مثل اجر هزار شهید باو عطا میفرماید

منتهای ع

و در باب فرو خوردن خشم احادیث بسیار است از آنجمله روایت کرده است محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود هر بنده که خشم خود را فرو خورد خدای
تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میکند و خدای عز و جل فرموده که وَالْكَاظِمِينَ
الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی آنها که خشم خود را
فرو میخورند و از مردم عفو میکنند و خدای عز و جل دوست میدارد احسان کنندگان را
بعد از آن فرمود که خدای تعالی بعوض خشم او دوستی خود را قرار داده و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرمود کسی که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته
باشد خدای تعالی در روز قیامت دل او را از امن و ایمان مملو میسازد و ابن بابویه رحمه الله
در امالی و عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده که فرمود خدای تعالی
بیکی از انبیا وحی فرمود که صباح که میشود اول چیزی که در برابرت پیدا میشود آن را بخور
و چیز دویم که ببینی پنهان کن و چیز سیم را قبول کن و چهارم را نا امید مکن و از پنجم بگریز پس
چون صباح شد براه افتاد و اول چیزی که بنظرش آمد کوهی سیاه عظیم بود بر جای خود ایستاد
و گفت خدای مرا امر کرده که این را بخورم و متحیر شد که چه کند باز با خود گفت خدای تعالی
امر بچیزی نمیفرماید که از عهده آن بیرون نتوانم آمد پس بآن کوه رفت که او را بخورد هر چند
نزدیکتر رفت آن کوه کوچکتر شد و چون باو رسید دید که بقدر لقمه ایست آن را بخورد
دید که بهترین چیزهاییست که خورده میشود بعد از آن براه افتاد طشتی از طلا بنظرش آمد
گفت خدای تعالی فرموده که این را پنهان سازم پس زمین را گو ساخته آن را پنهان
کرد و خاک بر بالای آن ریخت چون براه افتاد نگاه کرد دید که طشت پیدا شده گفت آنچه
خدای تعالی فرموده بود کردم و براه افتاد مرغی دید که بازی شکاری از عقب او می آید و آن مرغ
بر دور او بگردید و میان دامنش در آمد گفت خداوند مرا امر کرده که این را قبول کنم آستین خود را گشوده
تا مرغ باندرون رفت باز باو رسید و بسخن در آمد گفت شکار مرا گرفتی و من چند روز است که از
عقب او افتاده ام با خود گفت خداوند من فرموده که این را نا امید نکنم پس از ران خود پاره
جدا کرد و باو داد و براه افتاد گوشت مرده دید گندیده و کرم در او افتاده گفت خداوند من فرموده

که از این مکر زنم پس از گریخت و بازگشت در خواب دید که گویا کسی با وی میگوید بجا آوردی آنچه ترا بآن
امر فرموده بودند پس آیا میدانی که بر یک چه چیز بود گفت نمیدانم گفت آن کوه که دیدی خشم و
غضب بود بدرستی که بنده وقتی که او را خشم و غضب گرفت خود را نمی بیند و مرتبه خود را نمی
شناسد از شدت غضب و وقتی که خود را محافظت کرد و قدر و اندازه خود را دانست و
خشم خود را فرونشاند آخرش مثل لقمه ایست خوش طعم که خوردی و آن طشت طلا که دیدی
عمل صالح است که بنده هر چند خوبی خود را پنهان کند و اظهار ننماید خدای تعالی آن عمل
صالح را بر مردم ظاهر میسازد تا باعث زینت او باشد و با وجود آن ثوابی که در خزانه کرم برای
او ذخیره ساخته در آخرت باو عطا میکند و آن مرغ که دیدی مردیست که او را نصیحت
و خیرخواهی پیش تو می آید نصیحت او را میباید قبول کنی و آن باز شکاری مردیست که
از برای حاجتی نزد تو می آید میباید که او را نا امید نسازی و آن گوشت گندیده غیبت
و بدگوئی مردمست از و میباید بگریزی فَانْ سَرَّکُمْ مَا اَمَرَ اللّٰهُ فِیهِمُ الَّذِی خَلَقَهُمْ
لَهُ فِی الاَصْلِ وَ مِنَ الَّذِینَ سَمَّاهُمُ اللّٰهُ فِی کِتَابِهِ فِی قَوْلِهِ وَ جَعَلْنَا
مِنْهُمْ اَئِمَّةً یَدْعُونَ اِلَی النَّارِ فَتَدَبَّرُوا هٰذَا وَ اعْقِلُوهُ وَ لَا تَجْهَلُوهُ فَاِنَّهُ
مَنْ جَهِلَ هٰذَا وَ اَشْبَاهَهُ مِمَّا افْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَیْهِ فِی کِتَابِهِ مِمَّا اَمَرَ بِهِ وَ نَهَی عَنْهُ
تَرَکَ دِینَ اللّٰهِ وَ رَکِبَ مَعَاصِیَهُ فَاسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللّٰهِ فَاَکَبَّهُ اللّٰهُ
عَلَی وَجْهِهِ فِی النَّارِ پس اگر شما را خوش می آید امر الهی که در باب ایشان مقرر فرموده
و ایشان را در اصل خلقت برای آن مخلوق ساخته و آن امر عبارتست از کفری که علم ازلی
الهی تعلق گرفته بود بانکه ایشان را برای کفر خلق کند یعنی خدای عز و جل میدانست که ایشان
باختیار خود کافر خواهند شد و با وجود آنکه چنین میدانست ایشان را برای حکمت و مصلحتی چند که
خلق بندگان از شرار و اخیار و تکلیف نمودن ایشان در دنیا از اختبار بود خلق نمود بعد از آنکه
فرمود که اگر شما را مسرور میسازد امر الهی درباره ایشان یعنی مخالفان و درباره آن جماعتی که
خدای تعالی ایشان را در کتاب خود نام برده آنجا که فرموده که گردانیدیم از جمله ایشان امام و پیشوایان
چند که متابعان خود را باتش جهنم دعوت نمایند پس تفکر و تدبر در معنی بکنید و بفهمید این

جاهل نباشید زیرا که کسی این معنی و سر چشمه آن باشد از آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته در کتاب
خود و امر و نهی فرموده بدانند دین خدای تعالی را از دست گذاشته و مرتکب معصیتهای الهی شده
یا دین را ترک میکنند و مرتکب معاصی میشوند پس مستوجب غضب الهی میگردد و خدای تعالی او را
برو باتش جهنم می اندازد بدانکه در نسخهای روضه کلینی اختلاف هست در ترتیب اجزای این
حدیث در بعضی از نسخ صحیحه بر خلاف ترتیبی است که در اکثر نسخهاست و در ترتیب نسخهای
مشهوره بنحویست که مذکور شده و بنا برین جزای شرط که فرموده فَانْ سَرَّکُمْ مَا اَمَرَ اللّٰهُ
فِیهِمْ میتواند بود که امر تدبر در معنی باشد یعنی اگر شما ازین معنی مسرور میشوید که ایشان
از اهل کفر باشند و بعذاب الهی معذب باشند در باب صبر و تحمل که شما را بآن وصیت
کردم تامل کنید و کاری بکنید که مخالف صبر باشد تا خدای تعالی شما را نجات بخشد و ایشان را
بجهنم برده انتقام شما را از ایشان بکشد و میتواند بود که جزای شرط مقدر باشد و مراد آن
باشد که اگر کفر و معاقب شدن ایشان در برابر بدیها و آزاری که بشما میرسانند شما را مسرور
میسازد پس شکر الهی بجا آورید و از صبر و تحمل خود دلتنگ مباشید یا آنکه اگر کفر ایشان شما را خوش
می آید موافقت الهی ورزید آنچه گفتم اطاعت بکنید و بنا برین مراد از کلام تهدید خواهد بود.
و برین دو تقدیر فَتَدَبَّرُوا هٰذَا وَ اعْقِلُوهُ ابتدای کلام خواهد بود و موافق آنچه در بعضی نسخهاست
که ذکر کردیم پیش از لفظ امر الله کلامیست که در اواخر وصیت خواهد آمد باین نحو که فرموده
یَعْمَلُونَ فِی دَوْلَتِهِمْ بِمَعْصِیَةِ اللّٰهِ وَ مَعْصِیَةِ رَسُولِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ
آلِهِ لِیَحِقَّ عَلَیْهِمْ کَلِمَةُ الْعَذَابِ وَ لِیَتِمَّ اَمْرُ اللّٰهِ فِیهِمُ الَّذِی خَلَقَهُمْ
لَهُ فِی الاَصْلِ اَصْلِ الْخَلْقِ تا آخر آنچه مذکور شد یعنی آن جماعت که پیشوایان ضلالتند در
برابر اهل بیت علیهم السلام غالب شده اند در دولت خود بمعصیت خدای تعالی و معصیت رسول
عمل میکنند از برای آنکه عذاب الهی بر ایشان ثابت و لازم شود و تمام شود امر الهی که
ایشان را برای آن خلق کرده که آن کفر است یعنی کفری که در علم الهی بود ظاهر شود و درین صورت
لفظ هذا در کلام گذشته اشاره بشناختن ائمه معصومین علیهم السلام و بطلان ائمه جور خواهد
بود و بعد از لفظ فان سرکم کلامیست که در آخر مذکور میشود باین نحو که فرموده اَنْ تَکُونُوا

مع نبي الله محمد صلى الله عليه واله والرسل من قبله فتدبروا ما قص الله
عليكم في كتابه الكريم مما ابتلى به انبياءه واتباعهم من المؤمنين ثم سلوا
الله تعالى ان يعطيكم الصبر على البلاء تا آخر کلامی که در آخر مذکور است یعنی
اگر شما را این معنی میسر نیاید که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و انبیای سابق علیهم السلام
باشید فکر کنید در حکایاتی که خدای تعالی در قرآن مجید ذکر کرده از مبتلا شدن پیغمبران و اتباع
ایشان از مؤمنان بعد از آن از خدای تعالی سؤال کنید که شما را صبر بر بلا عطا کند و مخفی
نیست که ترتیب کلام باین طریق مناسب تر و معنی کلام ظاهر تر است و گمان این
حقیر آنست که اوراق منتسخ ازهم پاشیده و در جمع کردن اشتباهی شده و در
سه موضع دیگر که در ترتیب اختلافی هست انشاء الله تعالی اشاره میکنیم و در زیاده کردن بیان
نسخها اختلافی نیست و تتمه متفقند وقال ايتها العصابة المرحومة المفلحة ان
الله اتم لكم ما اتاكم من الخير واعلموا انه ليس من علم الله ولا من امره ان
ياخذ احد من خلق الله في دينه بهوى ولا رايا ولا مقاييس قد انزل
الله القران وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقران ولتعلم القران
اهلا لا يسع اهل علم القران الذين اتاهم الله علمه ان ياخذوا فيه
بهوى ولا راي ولا مقاييس اغناهم الله تعالى عن ذلك بما اتاهم
الله من علمه وخصهم به ووضعه عندهم كرامة من الله اكرمهم بها
وهم اهل الذكر الذين امر الله هذه الامة بسؤالهم وهم الذين
من سالهم وقد سبق في علم الله ان يصدقهم ويتبع اثرهم ارشدوه
واعطوه من علم القران ما يهتدي به الى الله باذنه والى جميع
سبل الحق وهم الذين لا يرغب عنهم ولا عن سبيلهم وعن علمهم
الذي اكرمهم الله به وجعله عندهم الا من سبق عليه في علم الله الشقاء
في اصل الخلق تحت الاظلة فاولئك الذين يرغبون عن سؤال اهل الذكر
والذين اتاهم الله علم القران ووضعه عندهم وامر بسؤالهم واولئك

الذين ياخذون باهوائهم وارائهم ومقاييسهم حتى دخلهم الشيطان
لانهم جعلوا اهل الايمان في علم القران عند الله كافرين وجعلوا اهل
الضلالة في علم القران مؤمنين وحتى جعلوا ما احل الله في كثير من الامر
حراما وجعلوا ما حرم الله في كثير من الامر حلالا فذلك اصل
ثمرة اهوائهم فرموده که بدانید ای طایفه که رحمت الهی شامل حال شما شده و رستگاری
از غضب و عقاب الهی شما را روزی شده یعنی بدانید ای شیعیان که خدای تعالی تمام کرده کامل
ساخته احسانی که بشما کرده و چیزی که بشما عطا فرموده که عبارت از مذهب تشیع است که روزی شما
کرده آنرا ناقص نگذاشته و تمام کرده و آنچه شما بآن محتاجید از معارف و احکام علم آنها را بخازنان
علوم خود که اهل البیت علیهم السلام اند عطا کرده و ممکن است که مراد تمام شدن دین بظهور قائم علیه
السلام باشد و تعبیر بلفظ ماضی بنا بر آن باشد که اراده ازلی بتمام آن متعلق شده و در علم الهی تمام شده
بعد از آن فرمود که بدانید که در علم الهی و فرموده او نیست که کسی از خلایق در امر دین بخواهش و بآنچه
در نظرش خوب نماید یا بنوعی از انواع قیاس عمل نماید بتحقیق که خدای عز و جل قرآن را فرستاده
و همه چیز را در قرآن بیان کرده و جمعی را اهل قرآن کرده و ایشان را از اهلبیت علم قرآن یا یاد
گرفتن قرآن داده و آنها که اهل قرآنند و خدای تعالی علم قرآن را بایشان داده ایشان را رخصت نیست
که در قرآن یا در دین بخواهش خود یا برای خود یا بقیاسها عمل کنند و خدای تعالی ایشان را از همه مستغنی
ساخته بآنچه از علم خود بایشان داده و ایشان را بآن علم مخصوص ساخته و آن علم را نزد
ایشان گذاشته و این کرامتی است از جانب خدای عز و جل که ایشان را بآن گرامی داشته
و ایشانند اهل ذکر که خدای تعالی امت حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله امر فرموده بآنکه احکام
و آنچه ندانند از ایشان سؤال کنند و ایشانند جماعتی که کسی که از ایشان سؤال کند و در علم
سابق الهی بوده باشد که تصدیق ایشان بکند و پیروی ایشان بکند او را براه حق راه نمائی میکنند و از
علم قرآن بآن مقدار عطا میکنند که راه بندگی و قرب الهی را باذن خدای تعالی یابد و بهمه راههای
حق هدایت یابد و ایشانند جماعتی که از ایشان و از سؤال از ایشان و از علمی که خدای
تعالی ایشان را بآن گرامی داشته و آن علم را نزد ایشان گذاشته کسی رو نمیگرداند که علم

سابق آلهی بشقاوت ایشان در اصل آفرینش در عالم ارواح تعلق گرفته پس این جماعت آنهااند که
از این گروه جمعی که خدای تعالی علم قرآن با ایشان عطا فرموده و نزد ایشان گذاشته و
مردم را بسؤال از ایشان امر کرده سؤال نمیکنند و رو میگردانند و این جماعت آنهااند
که بخواهش و رای خود و مقاییس عمل کرده اند تا آنکه شیطان در ایشان تصرف کرده و
اضلال نموده زیرا که ایشان جماعتی را که اهل نباشند در علم قرآن کافر میدانند و جماعتی را که
اهل ضلالت و گمراهی اند در علم قرآن مؤمن می شمارند و تا آنکه آنچه خدای تعالی حلال کرده در بسیار
از مواضع حلال کرده اند پس اینست اصل ثمره و فایده خواهشهای ایشان و منافع دنیوی از امور
باطله که در همین عمل برای و قیاس منظور ایشانست و فرع این ثمره است بدانکه این کلام شریف
صریحست در آنکه عمل بهوی و رای و قیاس جایز نیست و هوی عبارتست از خواهش و میل
نفس است یعنی عمل کردن بآنچه طبع مایل آن باشد بی آنکه متابعت دلیلی شرعی کند و
رای عبارتست از آنچه در نظر مستحسن باشد بی دلیلی شرعی و قیاس عبارتست از ادله ظنیه
که افاده ظنی کند بی آنکه مستند بدلیلی شرعی باشند و ظاهر اخبار آنست که قیاس منحصر است
در الحاق حکم جزئی از جزئیات بجزئی دیگر بلکه این معنی از جمله جزئیات قیاس است و ظاهر
آنست که اختلاف علما در باب استنباط احکام از آیات و احادیث و همچنین
اخبار و جمع میانه ادله که بحسب ظاهر معارضه و منافاتی میان ایشان باشد در
زمان غیبت و حرمان از ادراک خدمت و سؤال از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات
الله علیهم اجمعین داخل در عمل برای و قیاس نباشد و در زمان حضور ظاهر آنست که چون تمکن
باشد و در مواضع اشتباه توقف باید کرد تا امری صریح ظاهر شود و در ابطال عمل بآرا و مقاییس
احادیث بسیارست از آنجمله روایت کرده ابن بابویه رحمه الله در علل الشرایع از ابن شبرمه
که گفت من و ابو حنیفه نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم پس ابو حنیفه را مخاطب
ساخته فرمود که از خدای تعالی بترس و در دین برای خود قیاس مکن زیرا که اول کسی که قیاس کرد
شیطان بود خدای عزوجل او را بسجده آدم علیه السلم امر فرمود پس گفت من بهترم از او زیرا
که مرا از آتش آفریده و آدم را از گل خلق کرده بعد از آن فرمود خبر ده مرا که از برای چه چیز

خدای تعالی در چشم شوری قرار داده و در گوش تلخی و رطوبت در دو سوراخ بینی و عذوبت در آب
دهن گفت نمیدانم حضرت فرمود از برای آنکه چشمهای آدمی از پیه مخلوق شده و شوری آنها
برای آن مقرر فرموده تا تعفن بنی آدم فرموده باشند و اگر چنین نکرده بود مزاج چشم فاسد میشد و در
گوش تلخی مقرر فرموده زیرا که اگر تلخ نمی بود جانوران ناگاه باندرون میرفتند و مغز سر آدمی را میخوردند و
بینی را رطوبت داده از جهت آنکه نفس بالا و پائین تواند آمد و بوی خوش را تواند یافت
و در دهن دیگر فرموده که از برای آن آب دهن را سرد و جاری ساخته تا آنکه بیرون دهد والمی که در سر باشد
بیرون کند و اگر چنین نمیبود مغز سر ثقیل میشد و کرم در وی می افتاد و آب دهن را عذب ساخته
تا آدمی از خوردنی و آشامیدنی لذت بیابد بعد از آن فرمود که آیا کشتن کسی عظیم ترست
یا زنا ابو حنیفه گفت کشتن فرمود که خدای تعالی در قتل نفس دو شاهد قرار داده و در زنا مگر از چهار
شاهد قبول نکرده دیگر نماز آیا اعظمست یا روزه ابو حنیفه گفت نماز فرمود پس چرا حایض روزه را قضا میکند
و نماز را قضا نمیکند پس چگونه قیاس بکار تو می آید از خدای تعالی بترس و قیاس مکن و محمد بن
یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که سماعه بن مهران بآنحضرت
گفت ما با یکدیگر اجتماع می کنیم و مسایلی که میدانیم با یکدیگر مذاکره میکنیم پس چه وارد میشود در آن
جوابی نوشته یا تالیف کرده میداریم و همچنین از الطاف که خدای تعالی بما کرده بحضرت
شما وگاه چیز سهلی بر ما وارد میشود که در آن باب علمی نداریم و بیکدیگر نگاه میکنیم و مسایلی دیگر هست
که شبیه این مسئله است آن را از آنچه بهترست از آن مسایل قیاس میکنیم فرمود شما را با قیاس
چه کارست بدرستی که جماعتی که پیش از شما هلاک شده اند بسبب قیاس هلاک شده اند بعد از آن
فرمود هرگاه چیزی بر شما وارد شود که دانید جواب گوئید و چیزی را که ندانید ساکت باشید و دست
بر دهن مبارک خود گرفت بعد از آن فرمود خدای ابو حنیفه را لعنت کناد و عادتش آن بود که
میگفت علی یعنی امیرالمؤمنین علیه السلم چنین گفته و من چنین میگویم سماعه میگوید که بعد از آن
بآنحضرت گفتم که آیا تو مثل او می نشستی گفتم نمی نشستم اما آنچه فرمودی سخن او ست
بعد از آن گفتم خدای تعالی احوال را از هیچ خیر و صلاح جاری ساخته آیا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
جمیع آنچه مردم را کافی بود در زمان خودش از احکام برای خلایق آورده بود فرمود آری

آنچه ایشان را کافی بود و آنچه مردم محتاجند بآن تا روز قیامت گفتم که آیا چیزی از آن علوم فوت شده
فرمود چیزی از آنها فوت نشده و در پیش آن کسانی که اهلش هستند محفوظ است و دیگر از جمله آنچه ازین کلام
ظاهر میشود آنست که جمیع علوم در قرآن موجود است و ائمه علیهم السلام که اهل الذکرند عبارت
از ایشانست با آنها عالمند و دیگران مامورند بآنکه بایشان رجوع کنند و از ایشان سؤال
کنند و از جمله احادیث که درین باب وارد شده روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود هیچ امری نیست که دو کس در آن اختلاف
نمایند و اصلی از برای آن در کتاب الهی موجود نباشد اما عقول مردم بآن نمیرسد و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود من فرزند رسول خدایم صلی الله علیه و آله و من عالمم بکتاب خدای عز و جل و
در آنجاست ابتدای خلق و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و در آنجاست خبر آسمان و
زمین و خبر بهشت و دوزخ و خبر آنچه بوده و خواهد بود و همه آنرا من میدانم همچنانکه این
کف دست خود را می بینم و بدرستی که خدای تعالی میفرماید که در قرآنست بیان هر چیزی و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر قول الهی که فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده که ذکر منم و ائمه علیهم السلام اهل ذکرند و در قول خدای تعالی که انه لذکر لک
ولقومک وسوف تسئلون یعنی بدرستی که قرآن ذکر است از برای تو و از برای قوم تو و
بعد ازین از شما سؤال خواهند کرد فرمود که قوم او ماییم و ماییم مسئولون وقد عهد
الیهم رسول الله صلی الله علیه وآله قبل موته فقالوا نحن بعد ما
قبض الله عز وجل رسوله یسعنا ان ناخذ بما اجتمع علیه رای الناس
بعد قبض الله رسوله صلی الله علیه وآله وبعد عهده الینا وامره ایانا
مخالفا لله ولرسوله صلی الله علیه وآله وبعد موته هل یستطیع او
اعداء الله ان یزعموا ان احدا ممن اسلم مع محمد صلی الله علیه وآله اخذ
بقوله ورایه ومقاییسه مع رسول الله صلی الله علیه وآله مخالفا
له فان قال نعم فقد کذب علی الله وضل ضلالا بعیدا وان قال

فاعظم افتری علی الله ولا یقبل الا ضلالا
ومن اخذ بغیر سبیل الله زعم ان ذلک السعه
فالله ان الله علیهم ان یطیعوه ویتبعوا
امره فی حیاة محمد صلی الله علیه وآله

لا لم یکن لاحد ان یاخذ برایه وهواه ومقاییسه فقد اقر بالحجة علی
نفسه وهو ممن یزعم ان الله یطاع ویتبع امره بعد قبض رسول الله
صلی الله علیه وآله وقد قال وقوله الحق وما محمد الا رسول قد خلت من قبله
الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین وذلک لتعلموا ان الله یطاع و
یتبع امره فی حیوة محمد صلی الله علیه وآله وکما لم یکن لاحد من الناس مع
محمد صلی الله علیه وآله ان یاخذ بهواه ولا رایه ولا مقاییسه فکذلک لم یکن
لاحد من بعد محمد صلی الله علیه وآله ان یاخذ بهواه ولا رایه ولا مقاییسه
تحقیق که وصیت نمود بایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله قبل از وفات خود یعنی بامامت
و وجوب متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم یا بوجوب تمسک بقرآن و باهل بیت
علیهم السلام در حدیث ثقلین چنانچه مذکور میشود ان شاء الله تعالی پس ایشان گفتند که بعد از آنکه خدای
تعالی روح مطهر رسول الله صلی الله علیه وآله را بجوار رحمت خود برد ما را هست که عمل کنیم بآنچه رای
مردم بر آن اجتماع کند بعد از رحلت آنحضرت و بعد از وصیتی که بما کرده یعنی میتوانیم برای خود امامی
غیر از امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وصیت بامامت او کرده تعیین کنیم و
اینمعنی را از رای مخالفت خدای عز و جل و رسول او صلی الله علیه وآله اختیار کردند زیرا که وصیت رسول
صلی الله علیه وآله بفرموده خدای عز و جل است پس مخالفت آنحضرت مخالفت خدای تعالی
خواهد بود پس چگونه جرأتش در مخالفت الهی بیشتر و کدام ازین ظاهرتر میتواند از کسی که بتخمین و رای
عمل کند و گمان کند که مخالفت وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله میتوان کرد و او الله که اطاعت
امر الهی و متابعت فرمان او بر خلایق لازم است هم در حال حیوة آنحضرت و هم بعد از موت او و آیا میتوان
گفت یا اعتقاد کرد این جماعت که دشمنان خدای تعالی میکنند که کسی از جمله آن جماعت که در زمان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله اسلام آورده بودند بقول و رای خود و قیاسها که بعقل خود می فهمیدند عمل
میکردند با وجود آنحضرت مخالفت امر او می نمودند پس تحقیق که دروغ بر خدای تعالی بسته و بوادی
ضلالت بسیار دور افتاده و اگر گوید کسی را نرسیده که با وجود آنحضرت برای و خواهش و قیاس عمل نماید پس

اگر بگوید آدمی برای خود عمل میکردند و این از اجتهاد بود پس بتحقیق که دروغ بر خدای تعالی بسته و اقرار
کرده باشد بآنچه بر خودش حجت میشود زیرا که اعتقاد دارد باینکه اطاعت امر الهی و متابعت فرمان او
بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله لازمست و بتحقیق که حق تعالی در کلام مجید فرموده که نیست
محمد صلی الله علیه و آله مگر فرستاده برسالت از جانب ما که پیش از و پیغمبران دیگر گذشته‌اند پس
آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسی که از دین
برگردد بخدای تعالی هیچ ضرر نمیرساند و زود باشد که خدای تعالی شکر کنندگان را که اطاعت
فرموده او میکنند جزای خیر میدهد و این فرموده الهی از برای آنست که بدانید که خدای
عز و جل را اطاعت باید کرد و پیروی امر او می باید در حیات محمد صلی الله علیه و آله و بعد از وفات
آنحضرت و همچنانکه هیچکس را نمیرسد که در حیات محمد صلی الله علیه و آله بخواهش و رای خود و قیاسی
که موافق عقلش باشد عمل کند همچنین کسی را نمیرسد که بعد از آنحضرت بخواهش و رای خود و قیاسها
عمل نماید و درین کلام شریف اشاره شده بنص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و وصیت آنحضرت
بوجوب متابعت امیر المؤمنین علیه السلم و امامت آنحضرت و مخالفت نمودن اکثر اصحاب از روی مطالب و
غرضهای باطل و بیعت نمودن با ابو بکر در سقیفه بنی ساعده و اگر چه نصوص امامت امیر المؤمنین علیه السلم
و فضایل آنحضرت بیرون از حصر و احصاست و این مختصر گنجایش تفصیل آنها ندارد
لیکن قلیلی از روایات حدیث غدیر خم و تسلیم بامارت و وصیت در باب ثقلین که عبارت
از قرآن و اهل بیت علیهم السلم است مذکور میشود از آنجمله روایتیست که محمد بن یعقوب
کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فرمود خدای عز و جل امر کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را بولایت علی بن ابی طالب علیه السلم و این آیه فرستاد که انما ولیکم
الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و
هم راکعون و ترجمه ظاهرش آنست که نیست ولی شما مگر خدای تعالی و پیغمبر و آنهائی که ایمان آورده‌اند
و ایشان آنجماعتند که اقامت صلوة میکنند و زکوة میدهند در حالت رکوع بعد از آن فرمود
که خدای تعالی واجب ساخت ولایت اولی الامر را و مردم ندانستند که اولی الامر کیستند پس خدای
تعالی امر فرمود حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله باینکه ولایت را از برای ایشان بیان فرماید

بتمامی

همچنانکه نماز و روزه و حج را بیان فرموده بعد از آنکه این حکم از جانب الهی صادر شد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله دلتنگ شد و ترسید که از دین برگردند و او را تکذیب نمایند و اگر این
حکم از جانب الهیست پس دلتنگ شد و بازگشت بخدای تعالی کرده سؤال کرد که چه کند پس خدای
عز و جل وحی فرستاد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و ترجمه ظاهرش آنست که ای
پیغمبر و فرستاده بخلایق برسان آنچیز را که بسوی تو فرستاده شده از جانب خداوند تو
و اگر چنین نکنی و آن حکم را نرسانی بمردم پس تبلیغ رسالت الهی نکرده خواهی بود و خدای
تعالی ترا نگاه میدارد از شر مردم بعد از آن حضرت فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت
صلی الله علیه و آله امر الهی را ظاهر ساخت و ولایت علی علیه السلم را برپای داشت و فرمود ندای
صلوة جامعه در میان مردم کردند و این ندائیست که در وقتی که مطلبی عظیم روی میدهد میکنند
تا همه کس حاضر شوند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را امر کرد که آنها که در آن مقام حاضر بودند
این حکم را برسانند بهر کس که حاضر نباشد بعد از آن فرمود که فرایض الهی بترتیب نازل میشد و ولایت
آخر فرایض بود و چون ولایت نازل شد خدای عز و جل این آیه فرستاد که الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل ساختم برای شما دین شما را و تمام کردم
بر شما نعمت خود را بعد از آن فرمود که خدای عز و جل میفرماید که دیگر بعد ازین فریضه دیگری
نفرستم و بتحقیق که فرایض را برای شما کامل ساختم و علی بن ابراهیم رضی الله عنه در تفسیر آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس روایت کرده که این آیه در وقت برگشتن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه در حجة الوداع نازل شد و حجة الوداع حج دهم بود که آنحضرت بعد از آمدن
بمدینه بجا آورده و از جمله کلام حضرت در منی آن بود که حمد و ثنای الهی بجا آورد و بعد از آن فرمود که
ای مردمان سخن مرا بشنوید و از من یاد گیرید زیرا که نمیدانم شاید که
بعد ازین سال شما را نبینم بعد از آن فرمود که آیا میدانید که کدام روز حرمتش بیشتر است
گفتند این روز فرمود که کدام بلد حرمتش بیشتر است گفتند این بلد که ما در آنیم فرمود که بتحقیق که خون

شما و مالها و عرضهای شما بر شما حرامست همچنانکه این روز درین ماه درین بلده حرامست تا وقتی که خداوند
خود را ملاقات کنید و از شما سؤال کند که هر یک چه کرده‌اید پس خطاب بمردم کرده فرمود که آیا رسانیدم
بشما چیزی را که خدای تعالی فرموده بود گفتند بلی فرمود که خداوندا تو گواه باش بعد از آن فرمود که
خداوندا تو گواه باش بعد از آن فرمود که بدانید که هر مفاخرت که پیدا آن و غیر آن کسنده و هر
بدعتی که در جاهلیت بوده و هر خونی و مالی در زیر این قدمهای منست و هیچکس از دیگری گرامی تر
نیست مگر بتقوی و ترس الهی بعد از آن فرمود که آیا رسانیدم حکم الهی را گفتند بلی فرمود خداوندا
گواه باش بعد از آن فرمود بدانید که هر ربا یعنی سودی که در جاهلیه بود باطل و ساقط است و اول
آنچه ساقط است ربای عباس بن عبد المطلب است و هر خونی که در جاهلیت شده ساقط است
و اول آن خونها خون ربیعه است پس فرمود که آیا رسانیدم فرموده الهی را گفتند بلی فرمود خداوندا
گواه باش بعد از آن فرمود که شیطان نا امید شده از آنکه درین زمین شما کسی او را بپرستند
لیکن راضیست بآنکه اعمال خود را که سهل میگیرید از برای او بکنید و وقتی که اطاعت شیطان
کردید او را پرستیده خواهید بود ای مردمان بتحقیق که مسلمانان برادران واقعی یکدیگرند و خون
مسلمان بر مسلمانان حلال نیست و مالش حلال نیست مگر چیزی که از روی دلخوشی بدهد و خدای
تعالی مرا فرموده که با مردم مقاتله کنم تا وقتی که بگویند لا اله الا الله و وقتی که گفتند خون و مال
خود را از من نگاه داشته‌اند مگر جائی که موافق حق باید گرفت و حساب ایشان نزد خدای
تعالی است ای مردمان آیا رسانیدم فرمان الهی را گفتند بلی فرمود خداوندا گواه باش بعد از آن
فرمود ای مردمان سخن مرا یاد دارید تا بعد از من بآن نفع یابید و بفهمید تا مرتبه شما بلند شود
شما را آگاه میکنم که بعد از من بکفر برنگردید چنانچه از برای دنیا گردن یکدیگر را بزنید و اگر چنین
این کار بکنید و خواهید کرد و مرا خواهید یافت در صف لشکری میان جبرئیل و میکائیل
که شمشیر بر روی شما زنم بعد از آن بطرف راست خود التفات فرموده ساعتی ساکت شد
بعد از آن فرمود که اگر خواهد خدا علی بن ابی طالب را در آن لشکر خواهید یافت بعد از آن فرمود
که آگاه باشید که در میان شما دو چیز میگذارم که اگر دست از آنها برندارید گمراه نشوید
و آن دو چیز کتاب خدای تعالی و عترت منست که اهل بیت من باشند بتحقیق که خداوند

لطیف

لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمی‌شوند تا وقتی که بر سر حوض بر من
آیند بدانید که هر کس دست ازین دو برندارد نجات میدهد و کسی که مخالف اینها میکند
هلاک میشود آیا رسانیدم حکم الهی را گفتند بلی فرمود خداوندا گواه باش بعد از آن فرمود که
آگاه باشید که جمعی از شما بر سر حوض بر من وارد خواهند شد و ایشان را از پیش من دور
خواهند کرد پس من خواهم گفت خداوندا ایشان اصحاب منند پس میگویند یا محمد ایشان
بعد از تو چیزها احداث کردند و طریقه ترا تغییر دادند من خواهم گفت این چنین مردم دور
باشند و چون روز آخر ایام تشریق شد سوره اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خبر موت من آمده بعد از آن در مسجد خیف ندای صلوة
جامعه فرمود و مردم جمع شدند پس حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد از آن فرمود خدای تعالی
نعمت خود بدارد تا تازه رو بدارد مردی را که سخن مرا گوش کند و حفظ کند و برساند بکسی که
نشنیده باشد پس بسا کسی که علمی را فرا میگیرد و عالم نیست و بسا کسی که علمی را یاد میگیرد
و میرساند که بهتر ازو یاد میگیرد بعد از آن فرمود سه چیز است که هرگاه کسی از مسلمانان
صاحب آنها باشد دل او خیانت نمیکند یا صاحب دشمنی و حقد و کینه نمیباشد یکی
خالص ساختن اعمال از برای خدای عز و جل که غیر رضای الهی در اعمال مطلبی نداشته باشد
دیگر خیرخواهی همه مسلمانان که بدی نسبت بایشان در دل نداشته باشد دیگر از جماعت
مسلمانان جدائی نکردن و با ایشان متفق بودن زیرا که دعوت مسلمانان احاطه بایشان نموده
یا جمعی که بعد از ایشان می‌آیند احاطه کرده و مراد بدعوت مسلمانان میتواند بود که تکلیف اسلام باشد یا دعای
آنحضرت بجهت نجات و سعادت ایشان و شفاعت او بجهت خلاصی ایشان از عذاب بوده باشد
یعنی چون دعوت اسلام همگی در حکم یک شخصند و میانه ایشان تفاوتی نیست پس باید که با یکدیگر
متفق باشند بعد از آن فرمود که مؤمنان برادران یکدیگرند و خون ایشان مثل یکدیگر است
و ادنای ایشان سعی میکنند در امان ایشان یعنی هرگاه امان دهد کافری را ایشان قبول می
کنند یا ایشان سعی میکنند در باب امانی که ادنای ایشان بدهد و ایشان بمنزله یکدستند
در دفع دشمنان و مخالفان دین ای مردمان بدرستی که من در میان شما میگذارم ثقلین را

گفتند یا رسول الله ثقلین کدامند فرمود کتاب خدای تعالی و عترت من که اهل بیت منند زیرا که
خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که ایشان از هم جدا نمیشوند تا وقتی که بر سر حوض بر من آیند و دو
انگشت سبابه خود را نزدیک هم آورد و فرمود که قرآن و اهل بیت من همچنین رفیقند با یکدیگر
بعد از آن انگشت سبابه و وسطی را نزدیک هم آورد و فرمود که نمیگویم مثل این دو انگشت سبابه
و انگشت میانه که یکی زیادتی بر دیگری داشته باشند پس چند کس از صحابه آنحضرت پیش
یکدیگر آمدند و گفتند که میخواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد و چهار کس از ایشان
بمکه رفتند و داخل خانه کعبه شدند و با یکدیگر بیعت کردند و عهد نمودند و نوشته بر طبق
عهد و بیعت خود نوشتند که وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باجل خود یا بقتل از
دنیا برود نگذارند که امامت هرگز باهل بیت او برگردد پس خدای تعالی در این باب
این آیه فرستاد که ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا
نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون و ترجمه ظاهرش
آنست که آیا ایشان محکم ساخته اند امری را پس بدرستی که ماییم محکم سازنده امور یا
می پندارند که ما نمیشنویم سخن پنهان و راز ایشان را که با یکدیگر در میان میکنند اند نه
چنین است بلکه فرستادگان ما که کاتبان اعمالند نزد ایشانند می نویسند آنچه
ایشان میگویند و میکنند بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه متوجه مدینه
و می آمد تا بمنزلی فرود آمدند که آنرا غدیر خم میگویند و مناسک تعلیم مردم فرموده و مردم را
وصیت فرموده تا که این آیه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
و ترجمه مذکور شد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود که تهدید و وعید
که نازل شده بعد از آن حمد و ثنای الهی بجای آورد و گفت ای مردم آیا میدانید که ولی
شما کیست گفتند بلی خدا و رسول و ولی مایند فرمود که آیا نمیدانید که من اولی ام بشما از
خودها گفتند بلی فرمود اللهم اشهد یعنی خداوندا تو گواه باش و این کلام را سه مرتبه اعاده فرمود
و در هر مرتبه مردم بطریق اول جواب می گفتند و می فرمود که اللهم اشهد بعد از آن دست حضرت

علی ابن ابی طالب علیه السلام را گرفته بلند کرد تا بحدی که سفیدی زیر بغل هر دو را مردم دیدند
بعد از آن فرمود که الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه یعنی
آگاه میکنم شما را که هر کس که من مولای او بودم پس مولای او این علی است خداوندا دوستی کن با هر
کس که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند و یاری کن هر کس که او را یاری کند
و یاری مکن کسی را که ترک یاری او کند و دوست دار کسی را که دوست دارد او را بعد از آن
فرمود که خداوندا تو گواه باش بر ایشان و من از جمله گواهانم پس عمر بن الخطاب در میان اصحاب
که حاضر بودند گفت یا رسول الله این امر از جانب خدای تعالی است یا از جانب رسولش حضرت
فرمود که علی از جانب خدا و رسول هر دو است بدرستی که او امیر مؤمنان و پیشوای متقیان
و قاید غر محجلین است و غر اسبان پیشانی سفید را می گویند و محجل اسبست که دست و پا سفید است
و قاید آنها کسی است که آنها را از عقب خود میبرد و چون این اسب در میان عرب خوبست
معروفست از اصحاب سعادت و نجات که شیعیان و متابعان امیر المؤمنین علیه السلام اند
باین لفظ تعبیر فرموده بعد از آن فرمود که خدای تعالی علی بن ابی طالب را بر کنار صراط می
نشاند در روز قیامت پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را بجهنم می
فرستد پس جمعی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بعد از او مرتد شدند با یکدیگر
گفتند که محمد در مسجد خیف گفت آنچه شنیدید و در اینجا میگوید آنچه میگوید و اگر بمدینه برسد
از ما بیعت علی ابن ابی طالب بیعت گرفت پس چهارده کس از ایشان جمع شدند و با یکدیگر
مشورت کردند و بر قتل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق نمودند و در عقبه ای از هرشی که در
میانه جحفه و ابوا واقع است کمین کردند و هفت کس در طرف دست راست عقبه و هفت کس در
دست چپ نشستند از برای آنکه شتر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رم دهند پس چون
شب تاریک شد آنحضرت در پیش لشکر می آمد و بر روی شتر او را خواب می برد بعد از آنکه
نزدیک عقبه رسید جبرئیل علیه السلام او را ندا داد که یا محمد فلان و فلان بر سر راه در
کمین تو نشسته اند پس حضرت نگاه بعقب خود کرده فرمود که کیست در پی سر من

من والاه

الیمان گفت منم حذیفة الیمان یا رسول الله حضرت فرمود شنیدی آنچه شنیدم گفت بلی شنیدم
فرمود بکسی اظهار مکن بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بایشان نزدیک شد و هر یک را
بنام آواز کرد و بعد از آنکه آواز آنحضرت را شنیدند ذکر نکردند و خود را در میان مردم انداختند و
شتران سواری خود را که عقال کرده بودند که انداختند و مردم از عقب آنحضرت رسیدند و آن
حضرت شتران ایشان رسید و آنها را شناخت و چون فرود آمد فرمود چه حالست جمعی را
که در خانه کعبه با یکدیگر هم قسم شده اند که وقتی که محمد از دنیا برود بموت یا بقتل نگذارند که
امر خلافت هرگز باهل بیت او برگردد پس ایشان پیش آنحضرت آمدند و قسم یاد نمودند که آن
سخنان هیچ نگفته اند و چنین اراده نکرده اند و قصد بد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرده اند
پس این آیه نازل شد که يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر و
كفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا وما نقموا الا ان اغناهم
الله ورسوله من فضله فان يتوبوا يك خيرا لهم وان يتولوا يعذبهم
الله عذابا اليما في الدنيا والآخرة وما لهم في الارض من ولي ولا
نصير و ترجمه ظاهرش آنست که قسم میخورند بخدای تعالی که نگفته اند و بتحقیق که گفته اند
کلمه کفر را و کافر شده اند بعد از آنکه اسلام آورده بودند و قصد کردند چیزی را که بآن نرسیدند
که عبارت از قتل آنحضرت است یا غیر آن و ایشان از غضب نیاورده بودند و دشمن نداشته اند
مگر امری را که موجب غضب نمیشود که عبارت از آنست که خدا و رسول ایشان را بفضل الهی غنی
و بی نیاز ساخته اند یعنی از امری بغضب می آیند که موجب غضب نمیشود پس اگر توبه کنند از برای
ایشان بهتر خواهد بود و اگر رو بگردانند خدای تعالی ایشان را معذب میسازد بعذاب الیم
در دنیا و آخرت و ایشان را در زمین دوستی یاری کننده نخواهد بود و بعد از آن حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله بمدینه آمد و در مدینه آنحضرت را در ماه محرم و نیمه ماه صفر کوفتی والمی بود و بعد از آن
بیماری عارض شد که از دنیا رحلت فرمود و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت
کرده که فرمود وقتی که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در غدیر خم مردم را امر فرمود که بامارت بر آنحضرت سلام کنند یعنی بگویند السلام علیک یا امیر المؤمنین

بلی

پس ابوبکر و عمر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که این حکم از جانب خدا و رسولست فرمود بلی
حکمیست ثابت از جانب خدا و رسول بدرستی که او امیر مؤمنان و پیشوای متقیان و قاید
غر المحجلین است و خدای تعالی او را روز قیامت بر سر صراط می نشاند و دوستان خود را
بهشت می فرستد و دشمنان خود را بجهنم بعد از آن خدای عز و جل این آیه فرستاد که ولا تنقضوا
الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله يعلم
ما تفعلون و ترجمه ظاهرش آنست که مشکنید قسمهای خود را بعد از آنکه استوار و محکم ساخته
اید و بتحقیق که خدای تعالی را بر خود کفیل گردانیده اید بدرستی که خدای تعالی میداند آنچه
شما میکنید بعد از آن حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که مراد از یمین بیعتست که با تأکید یمین حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از جانب خدای تعالی و از جانب خود داده بعد از آن خدای تعالی از برای
ایشان مثلی زده بآنکه فرموده ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد
قوة انكاثا تتخذون ايمانكم دخلا بينكم و ترجمه ظاهرش آنست که مثل آن
زنی مباشید که رشته خود را شکست و تار آنرا بیرون کرد بعد از تابیدن و خواهید که قسمهای
خود را مکر و حیله قرار دهید در میان خود یعنی بلفظ قسم یاد کنید که وفا بعهد و بیعت بکنیم و اراده
حیله و دغل داشته باشید که وفا نکنید بعضی از مفسرین گفته اند که در مکه زنی بود از قریش
که با کنیزان خود تا نصف روز مشغول رشتن می بود و بعد از آن می گفت تا آنچه تابیده بودند
باز میکردند و او را خرقا می گفتند و خرقا بمعنی زن احمق است و بعضی گفته اند کلام بر سبیل
تمثیل وارد شده و مراد آن نیست که زنی چنین موجود بوده و بدانکه احادیث در باب وصیت
و نص بامامت امیر المؤمنین علیه السلام و امر بتمسک بعروة الوثقای ولایت اهل بیت هم
از طرق عامه و خاصه بیرون از مرتبه حصر و احصاست و اکثر عامه حدیث غدیر خم را روایت
نموده و صحیح میدانند لیکن بجهة تصحیح مذهب باطل خود تأویلات فاسده می نمایند و ابطال
تأویلات ایشان در کتابهای امامت خصوصا در کتاب شافی سید اجل سید مرتضی قدس
الله روحه مذکور است و این مختصر گنجایش تفصیل آنها ندارد و بسیاری از اسانید حدیث
غدیر را ابن طاوس قدس الله روحه در کتاب طرائف و محمد بن شهر آشوب رحمه الله در کتاب

مناقب از روایات کتب عامه روایت کرده اند و از جمله مشاهیر عامه ابن عبد البر در کتاب استیعاب
گفته که بریده و ابو هریره و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم هر یک از ایشان از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که در روز غدیر خم فرمود که مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ
مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ بعد از ان گفته که بعضی از ایشان
زیاده بر کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ روایت نکرده اند و احمد حنبل که از ائمه مخالفین است
در مسند خود چنانچه صاحب طرائف نقل کرده بسی و نه طریق این حدیث را روایت کرده
و ابن مغازلی شافعی بدوازده طریق و ابن عقده حافظ بصد و پنج طریق و محمد بن جریر طبری بهفتاد و
پنج طریق و صاحب حلیة الاولیاء و فردوس الاخبار و ثعلبی و غیر ایشان بطرق متعدده روایت
کرده اند و صاحب مشکوة که از مشاهیر ایشانست از احمد حنبل روایت نموده و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه در جزو دوازدهم روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلم در رحبه کوفه در ایام خلافت ظاهری
مردم را شهادت طلبید و فرمود که هر کس در وقت برگشتن از حجة الوداع از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله شنیده باشد که فرمود مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اللّهُمَّ
والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ برخیزد و گواهی دهد جمعی برخاستند و شهادت دادند
و انس بن مالک آنجا حاضر بود و شهادت نداد حضرت امیر المؤمنین با او خطاب فرمود که تو آنجا
حاضر بودی چرا شهادت نمیدهی انس گفت من پیر شده ام و آنچه فراموش کرده ام زیاده از
آنهاییست که بخاطر دارم فرمود که اگر دروغ گویی خدای تعالی ترا بسفیدی مبتلا کند که عمامه که
عمامه که بر سر بگیری آنرا نپوشاند و بعد از آن خدای عز و جل او را بمرض برص مبتلا ساخت
بعد از ان گفته که این قصه با آنکه بغض و انحراف او از امیر المؤمنین علیه السلم مشهورست در کتاب
معارف ذکر کرده و مسلم و ترمذی و ابو داود که از اصحاب صحاح عامه اند و حمیدی صاحب جمع
بین الصحیحین و ابن اثیر صاحب جامع الاصول از زید بن ارقم روایت کرده اند که چون رسول
خدا صلی الله علیه و آله بر سر آبی که آنرا خم میگویند در میان مکه و مدینه خطبه در میان اصحاب فرمود
و حمد و ثنا فرمود و مردم را موعظه کرد و آخرت و عذاب الهی بیاد ایشان آورد بعد از ان
فرمود که ایها الناس من از جمله افراد انسانم و نزدیکست که فرستاده خداوند یعنی قابض ارواح

نزد من آید و من او را اجابت کنم و من در میان شما ثقلین را میگذارم و اول آن کتاب الله است که در آن نور و
هدایت است آنچنانست پس بحکم او را اخذ کنید و دست باو زنید و بار دیگر ترغیب و تحریص
فرمود بعد از ان فرمود دیگر اهل بیت منند خدا را بیاد شما می آورم در باب اهل بیت خود و از روایت
ترمذی است که کتاب و عترت از یکدیگر جدا نمیشوند تا وقتی که بر سر حوض بمن رسند
از ینجا ظاهر میشود که انکار کردن بعضی از متعصبان عامه اصل خطبه غدیر را از غایت جهل و تعصب
است و از جمله شواهد بطلان این انکار آنکه فخر رازی که تعصب بلکه دشمنی او با امیر المؤمنین
علیه السلم در کمال ظهور است در تفسیر آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک روایت
کرده که چون این آیه نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را
گرفت و گفت مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ
مَن عاداهُ بعد از ان عمر بن الخطاب باو رسید و گفت هَنیئاً لَکَ یا ابنَ ابی
طالِبٍ اَصبَحتَ مَولایَ وَمَولیٰ کُلِّ مُؤمِنٍ وَمُؤمِنَةٍ یعنی مبارک باد ترا ای پسر
ابو طالب مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه گردیدی مجملا حدیث غدیر چنانچه محقق طوسی
نصیر الملة والدین قدس الله روحه در تجرید تصریح نموده از متواترات اخبار است و بسیاری از متعصبان
عامه اعتراف بصحت آن نموده اند و از انجمله ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری شرح صحیح
بخاری در مجلس شستم گفته که حدیث مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ را ترمذی و
نسائی روایت کرده اند و طرق آن بسیار است چنانکه ابن عقده کتابی علیحده در اسانید و طرق
این حدیث تألیف نموده و بسیاری از اسانیدش صحیح و حسن است و ابن جوزی شافعی در
رساله مسمی باسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب گفته که این حدیث متواتر است و انکار
آن از جهل و عصبیت ناشی میشود و چون این مختصر گنجایش تعداد روات و صاحبان کتب ندارد
در این مقام بهمین قدر اکتفا میشود والله ولی التوفیق وقال علیه السلام دعوا رفع ایدیکم
فی الصلوة الا مرة واحدة حین تفتح الصلوة فان الناس قد شهروکم
بذلک والله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله و فرمود که آنحضرت صلوات
الله علیه که دستها را در نماز زیاده از یکنوبت وقتی که شروع در نماز میکنید یعنی در تکبیر

غیر تکبیرة الاحرام دستها را بر مدارید زیرا که مخالفان دست برداشتن در حالت تکبیرات علامت
تشیع میدانند و شما را باین معنی شهرت داده اند و باین علامت یکدیگر می شناسند
و خدای تعالی محل طلبیدن معاونت و مددکار نیست پس از و مدد باید طلبید و دفع شر ایشان
یا در قیام بلوازم تقیه که از اعظم عبادات است و گردیدن از حال معصیت و قوت بر طاعت
یا خلاصی از شر دشمنان و قوت بر دفع ایشان میسر نیست مگر با استعانت بخدای عز
و جل و بدانکه خلافی نیست میانه عامه و خاصه در آنکه دست برداشتن در تکبیرة الاحرام
مأمور است و در وجوب و استحباب آن خلافست و مشهور میانه علمای شیعه استحبابست
و سید مرتضی رضی الله عنه قایل شده بانکه در همه تکبیرات نماز دست برداشتن واجبست
و در باقی تکبیرات نماز مشهور میانه علمای شیعه استحبابست و از عامه ابو حنیفه و ابراهیم
نخعی و ثوری میگویند که در غیر تکبیر احرام دست برداشتن جایز نیست و باقی عامه
سنت میدانند و چون در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سنیان در غیر
تکبیرة الاحرام دست بر نمیداشته اند لهذا امر فرموده بانکه شیعیان از جهة تقیه
دست بر ندارند و قال علیه السلم اکثروا من ان تدعوا الله فان الله یحب
من عباده المؤمنین ان یدعوه و قد وعد الله عباده المؤمنین الاستجابة
والله مصیر دعاء المؤمنین یوم القیمة لهم عملا یزیدهم به فی الجنة
فاکثروا ذکر الله ما استطعتم فی کل ساعة من ساعات اللیل
و النهار فان الله امر بکثرة الذکر له والله ذاکر لمن ذکره من
المؤمنین و اعلموا ان الله لم یذکره احد من عباده المؤمنین الا ذکره
بخیر فاعطوا الله من انفسکم الاجتهاد فی طاعته فان الله تعالی لا یدرک
شیء من الخیر عنده الا بطاعته و اجتناب محارمه التی حرم الله فی ظاهر
القرآن و باطنه فان الله تبارک و تعالی قال فی کتابه و قوله الحق وذروا
ظاهر الاثم و باطنه و اعلموا ان ما امر الله به ان تجتنبوه فقد حرمه ولا
تتبعوا اهواءکم و آراءکم فتضلوا فان اضل الناس عند الله من اتبع هو

و رایه بغیر هدى من الله فرمود آنحضرت صلوات الله علیه که دعا و سؤال از خدای تعالی
بسیار کنید زیرا که خدای تعالی دوست میدارد از بندگان مؤمن خود آنکه او را بخوانند و تحقیق که وعده
فرموده است خدای تعم مؤمنان را باستجابت دعا او برآوردن حاجات و خدای تعم میگرداند روز
قیامت دعای مؤمنین را عمل صالح که موجب زیادتی مراتب ایشان در بهشت شود و ذکر خدای تعم
را کرده بانکه او را ذکر بسیار کنید چنانچه فرموده اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه
بکرة و اصیلا یعنی ذکر خدا بسیار بکنید و تسبیح او بجا آورید در اول روز
و آخر روز بعد از آن فرمود که خدای بخوبی یاد میکند هر کس را از بندگان مؤمنش که ذکر الهی بجا
آورد پس در سعی کردن در بندگی الهی امساک مورزید زیرا که هیچ از احسان و ثواب الهی نمیتوان
رسید مگر باطاعت اوامر و اجتناب و پرهیز نمودن از چیزهائی که خدای تعم حرام کرده خواه آنها
که ظاهر قرآن حرام کرده که حرمتش را سایر مردم میتوانند فهمید و خواه آنها که حرمتش از باطن قرآن
ظاهر میشود که بغیر از خازنان علوم ربانی که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اند کسی بعد از
رسول صلوات الله علیه و آله عالم بآنها نیست زیرا که خدای تعم در کتاب خود فرموده و قول الهی
ظاهرست و آنچه پنهانست و بدانید که آنچه را خدای تعم فرموده که از آن اجتناب کنید آنرا
حرام کرده و پیروی مکنید خواهشها و رایهای خود را و اگر چنین کنید گمراه میشوید زیرا که گمراه ترین
مردم نزد خدای تعم کسی است که پیروی خواهش و رای خود کند نه آنکه خدای تعم او را هدایت
کرده باشد و در فضیلت دعا و ذکر قبل ازین مذکور شد و از جمله اخبار که در باب ذکر کثیر وارد شده
روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
که فرمود هیچ چیز نیست که او را حدی و آخری نباشد که بآن منتهی شود مگر ذکر الهی که او را حدی
نیست که بآن حد منتهی شود و خدای تعم نمازهای فریضه را واجب ساخته و کسی که آنها را بجای آورد
حدش همانست و روزه ماه رمضان را فرموده پس کسی که آنرا روزه میدارد حدش همانست و حج
را واجب ساخته پس کسی که حج میکند حدش همانست پس یک از اینها حدی دارند بغیر از ذکر خدای تعم
بآنکه از آن راضی نشده و از برای آن نهایتی مقرر نساخته که بآنجا منتهی شود بعد از آن این
آیه را تلاوت فرمود که یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة

بسیار کنید یا تمام او را بسیار بنمایید ضمیر دعا
و غیره دعا هر قدر که توانید در ساعتی از
ساعتهای شب و روز زیرا که خدای تعم

وَاَصِیلاً یعنی ای جماعتی که ایمان آورده اید ذکر خدای تعالی بسیار بکنید و تسبیح الهی بجای آورید
در اول روز و آخر روز بعد از آن فرموده که از برای آن خدای مقرر ساخته که بآن منتهی شود و
پدرم علیه السلم ذکر خدای تعالی بسیار میکرد و من با آنحضرت راه میرفتم و ذکر میکرد و با او چیزی
میخوردم و ذکر میکرد و با مردم حدیث میکرد و این معنی او را از ذکر الهی باز نمیداشت و
من میدیدم زبان او را که بکام می چسبید و میگفت لا اله الا الله و ما را جمع میکرد و امر
میفرمود تا وقتی که آفتاب طلوع کند و میفرمود هر کدام را که قرآن میتوانستیم خواند که قرآن
بخوانیم و هر کدام که نمیتوانستیم میفرمود تا ذکر خدای تعالی بکنیم و خانه که در آنجا قرآن می خوانند
و ذکر خدای عز و جل میکنند برکت آن خانه بسیار میشود و ملائکه آنجا حاضر میشوند و شیاطین
از آنجا دوری میکنند و در نظر اهل آسمان روشن و نورانی می نماید مانند ستاره که در نظر
اهل زمین روشن مینماید و خانه که در آنجا قرآن نمیخوانند و ذکر خدای تعالی نمی کنند برکتش کم
میشود و ملائکه از آنجا دوری می کنند و شیاطین حاضر میشوند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که آیا خبر ندهم شما را بچیزی که بهترین اعمال شما و بیشتر از همه اعمال موجب رفعت درجات
شما باشد و پاکیزه ترین آنها باشد نزد خداوند شما و از برای شما بهتر از دینار و درهم باشد
و بهتر از آن باشد که بدشمن برخورید و ایشان را بکشید و شما را بکشند گفتند خبر ده ما را یا رسول
الله فرمود که ذکر الهیست که بجا آورید بعد از آن فرموده که مردی بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله آمده گفت که بهترین اهل مسجد کیست فرموده که آن کسی که ذکر خدای تعالی
بیشتر میکند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کسی را که خدای تعالی زبان ذاکر داده
باشد بتحقیق که خیر دنیا و آخرت باو عطا فرموده و در تفسیر قول خدای تعالی که وَلا تَمْنُن
تَسْتَكْثِر فرموده که بسیار مشمار کار خیری را که از برای خدای میکنی و از آنحضرت روایت
کرده که فرموده شیعه ما آنجماعتند که وقتی که تنها باشند ذکر خدای تعالی بسیار کنند و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرموده در توریتی که تغییر نیافته مکتوبست که حضرت
موسی علیه السلم از خداوند خود سؤال کرد که خداوندا آیا تو بمن نزدیکی تا آهسته بخوانم یا
از من دوری تا ترا بلند بخوانم خدای تعالی باو وحی کرد که من همیشه با کسی ام که ذکر من میکند

حضرت موسی گفت خداوندا کیست در ستر تو روزی که پرده بغیر از پرده تو نیست خدای تعالی فرمود
که آنهائی که ذکر من می کنند و من ایشان را یاد میکنم و با یکدیگر بجهت رضای من دوستی میکنند پس
من ایشان را دوست میدارم و این جماعت آنها که وقتی که من میخواهم که بلائی بر اهل زمین بفرستم
ایشان را یاد میکنم و بسبب ایشان آن بلا را از اهل زمین رفع میکنم و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده که فرموده خدای عز و جل می فرماید که کسی که ذکر من کند در میان جماعتی از مردمان
من او را ذکر میکنم در میان جماعت ملائکه و از آنحضرت روایت کرده که فرموده که هیچ جماعتی جمع
نشوند در مجلسی که در آن مجلس ذکر الهی را ترک نمایند و صلوه بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرستند
مگر آنکه آن مجلس موجب حسرت و وبال ایشان خواهد بود در روز قیامت و از آنحضرت روایت
کرده که فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کسی که ذکر الهی بسیار میکند دو برات از
برای او می نویسند یکی برات از نفاق و یکی از آتش جهنم و از آنحضرت روایت کرده
که فرموده تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم از جمله ذکر کثیر است که خدای تعالی فرموده اُذْكُرُوا اللّٰه
ذِكْراً كَثيراً و از آنحضرت روایت کرده که فرموده صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر الهی کند شخصی پرسید
که ذاکر کدامست فرمود کسی که صد آیه بخواند وَاَحْسِنُوا اِلیٰ اَنْفُسِکُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ
فَاِنْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ وَاِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهَا وَجَامِلُوا النَّاسَ وَلَا تَحْمِلُوهُمْ
عَلیٰ رِقَابِکُمْ تَجْمَعُوا مَعَ ذٰلِكَ طَاعَةَ اللّٰهِ رَبِّکُمْ وَاِیَّاکُمْ وَسَبَّ اَعْدَاءِ اللّٰهِ
حَیْثُ یَسْمَعُونَکُمْ فَیَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ وَقَدْ یَنْبَغِی لَکُمْ اَنْ تَعْلَمُوا
حَدَّ سَبِّهِمْ لِلّٰهِ کَیْفَ هُوَ اِنَّهُ مَنْ سَبَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ فَقَدِ انْتَهَكَ سَبَّ اللّٰهِ
وَمَنْ اَظْلَمُ عِنْدَ اللّٰهِ مِمَّنِ اسْتَسَبَّ لِلّٰهِ وَلِاَوْلِیَائِهِ فَمَهْلاً فَاتَّبِعُوا اَمْرَ
اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ و احسان و نیکوئی بخود بکنید تا توانید یعنی با شیعیان
دوستان و اقارب که لفظ انفس عبارت از ایشانست و نیکی کنید زیرا که احسانی
که با ایشان کنید بخود کرده اید از حیثیت که از کرم الهی اضعاف نیکی که کرده اید بخود میرسد و
ممکن است که مراد از لفظ انفس که در اول کلام واقع شده نیز معنی ظاهرش باشد و مراد از احسان
بخود اطاعت اوامر و نواهی الهی باشد یعنی تا توانید اطاعت و بندگی بجا آورید زیرا که فایده

خوبی شما و اعمال حسنه که بجا آورید بشما میرسد نه بدیگری و وبال و عذاب سیآت و اعمال قبیحه شما بشما
راجع میشود نه بدیگری و شاید که معنی اول ظاهرتر باشد و مراد بلفظ ناس که فرموده وجاملوا الناس
سنیان و مخالفانند و مجامله عبارت از مدارا و خوش سلوکی ظاهرست و احسان که نسبت
بشیعیان امر شده نیکوئی ظاهری و باطنی یعنی با شیعیان بظاهر و باطن خوبی کنید و با مخالفان در اعمال
ظاهر را ترک مکنید و ایشان را برگردن خود سوار مکنید که از جهت سلوکی که از شما می‌بینند در مقام
ایذا و آزار شما باشند و هرگاه با ایشان مدارا کنید از شر ایشان ایمن خواهید بود و امر الهی
هم در باب تقیه اطاعت کرده خواهید بود و احتراز و دوری کنید از دشنام دادن و طعن
نمودن سنیان یا ائمه ایشان در جائی که ایشان بشنوند بلکه در میان خود و پنهان
مکنید زیرا که وقتی که شما ایشان یا ائمه ایشان را سب میکنید سب خدای عز و جل میکنند
از روی ظلم بسبب جهل و نادانی و شر او را سب شما را که بدانید معنی سب ایشان خدای را
عز و جل را که آن چگونه است بدرستی که کسی که سب میکنید دوستان و مقربان الهی را
هتک حرمت الهی کرده و بمنزله آنست که خدای عز و جل را سب کرده باشند و حاصل کلام
آنست که هرگاه شما ائمه ایشان را دشنام دهید و طعن کنید ایشان نیز نسبت بائمه شما چنین
خواهند کرد و باعث ایشان برین امر قبیح شما خواهید بود و کدام ظلم ازین ظاهرتر و قبیح‌ترست
که کسی باعث سب خدای عز و جل و دوستان او شود پس البته ترک کنید یا تا خبر نماید
تا ظهور قایم علیه السلم و متابعت و پیروی کنید فرمان خدای عز و جل را در نهی از سب دشمنان
یا در جمیع اوامر و نواهی و گردیدن از حال معصیت و قربت بر طاعت میسر نیست بی سعادت
و توفیق الهی وقال أيتها العصابة الحافظ الله لهم أمرهم عليكم بآثار رسول
الله صلى الله عليه وآله وسنته وآثار الأئمة الهداة من أهل بيت
رسول الله صلى الله عليه وآله من بعده وسنتهم فإن من أخذ بذلك
فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضل لأنهم الذين أمر
الله بطاعتهم وولايتهم وقد قال أبونا رسول الله صلى الله عليه وآله المداومة
على العمل في اتباع الآثار والسنن وإن قل أرضى لله وأنفع عنده في

العاقبة

العاقبة من الاجتهاد في البدع واتباع الأهواء ألا إن اتباع الأهواء
واتباع البدع بغير هدى من الله ضلالة وكل ضلالة بدعة و
كل بدعة في النار و فرموده ای طایفه که خدای ایشان را از برای ایشان حفظ میکند
بآنکه نگاه میدارد ایشان را از آنکه مخالفان و شیاطین بشبهات و وساوس باطله از دین حق
برگردانند و بضلالت اندازند یا آنکه دین حق تا ظهور قایم اهل بیت علیهم السلم محافظت می نماید
یا آنکه شیعیان را از شر ایذا و اضرار دشمنان هر جا که حکمت و مصلحت اقتضا نماید حفظ
میکند بر شما باد بمتابعت و پیروی آثار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طریقه آنحضرت و پیروی
نمودن اخبار ائمه اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که راه نمایندگان خلق اند
بعد از آنحضرت و عمل کردن بطریقه ایشان زیرا که کسی که پیروی این طریقه مینماید هدایت
یافته و کسی که این طریقه را ترک میکند و براه دیگر رغبت میکند گمراه شده زیرا که ایشان اند
آنجماعت که خدای تعالی خلایق را امر فرموده باطاعت فرمان و دوستی ایشان و تحقیق
که پدر ما حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مداومت نمودن بر کاری از کارهای
خیر و عبادت الهی موافق احادیث و طریقه رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین هر چند
آن عبادت اندک و قلیل باشد خدای تعالی با آن راضی تر و بحسب عاقبت نافع ترست
از سعی بسیار و کثرت عبادت که مطابق بدعتها و خواهشها بوده باشد یعنی بر تقدیر
اگر عبادت موافق بدعت نفعی و فایده داشته باشد عبادت قلیل موافق سنت
از بسیار آن نافع تر و بهترست لیکن در عمل بدعت مطلقا نفعی نیست و مطابق
رضای الهی نیست و ازین قبیل است قول خدای عز و جل که فرموده قل أذلك
خير أم جنة الخلد التي وعد المتقون یعنی بگو که آیا جهنم بهترست یا بهشت
جاودان که بمتقیان وعده شده زیرا که مفاد این کلام آنست که بهشت از جهنم بهترست
با وجود آنکه هیچ نوع خوبی در جهنم نیست بعد از آن فرموده که پیروی نمودن خواهشها و نفسانیات
بدعتست که خدای تعالی با آن هدایت نموده گمراهی و ضلالتست و هر ضلالتی از بدعت
ناشی میشود زیرا که در جمیع امور پیروی سنت نمایند کسی بضلالت نمی افتد و هر بدعتی در آتش است

وتهلیل و دعا و یاد مردن و آنچه بعد از مردن هست از قیامت و بهشت و دوزخ بسیار بکنی و قرآن بسیار
بخوانی و با آنچه در قرآنست عمل کنی و غنیمت شماری یکی و اکرام برادران مؤمنین و مؤمنات و نظر
کنی بهر چیزی که بخود می پسندی برای خود نیکی پس مگیری از مؤمنین چنان بکنی و از کار خیر
ملال و کسلی بهم نرسانی و بر کسی بار نباشی و بر کسی منت نگذاری هرگاه با او احسان کنی و دوستان
تو نزد مردان باشند تا خدای تعالی ترا از برای تو بهشت سازد پس این چهل حدیث است که بر کسی
اینها مستقیم باشد و از من یاد گیرد از جمله امت و داخل بهشت میشود برحمت الهی و از جمله بهترین
مردم و دوست ترین ایشان خواهد بود نزد خدای عز و جل بعد از پیغمبران و صدیقان و خدای
تعالی او را حشر خواهد کرد روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا و خوب رفیقانند این
جماعت و فضیلت حفظ چهل حدیث در اخبار بسیار وارد شده و مراد از حفظ یا آنست
که در خاطر نگیرند چنانچه در صدر اسلام شایع بوده و نوشتن و تالیف نمودن متعارف نبوده
یا آنکه شامل نوشتن و روایت نمودن و تصحیح الفاظ و تبیین معانی نیز بوده باشد و از سیاق
حدیث مذکور که چنین و چنین بکنی بعید نیست که مراد عمل نمودن باحادیث مذکوره
باشد دیگر آنکه ترک متابعت اخبار موجب ضلالت است و از جمله اخبار که درین باب وارد شده
روایت نموده محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فرمود نزد
هیچکس از مردم حکمی مطابق حق و صواب نیست و هیچکس از مردم قضائی براستی نمیکند مگر آنچه از ما
اهل بیت ظاهر شده باشد و وقتی که اختلاف میان ایشان بهم رسد آنچه غلط و خطا است
از ایشانست و آنچه حق و صوابست از علی ابن ابی طالب علیه السلم است و از آنحضرت روایت
کرده که سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود خواهید بطرف مشرق روید و خواهید بطرف مغرب پس علم
صحیحی بدست شما نمی آید مگر آنچه از ما اهل بیت بمردم رسیده باشد و این مضمون در چندین روایت
وارد شده و از اینجا ظاهر میشود که متابعت کلام حکما و صوفیه و غیر ایشان در چیزهائی که از احادیث
ظاهر نشود موجب ضلالتست و آنچه مطابق احادیث باشد فرا گرفتن اولی است دیگر آنکه متابعت
بدعت ضلالتست و عاقبت ضلالت آتش جهنم است و این مضمون را عامه و خاصه بطرق
متعدده روایت نموده اند و کلینی رحمه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هرگاه

که بدعتها در امت من ظاهر شود پس باید که کسی که عالم باشد علم خود را ظاهر کند و کسی که نکند لعنت
خدای تعالی بر او باد و بسند مرفوع روایت کرده که کسی که نزد صاحب بدعتی رود و او را تعظیم
کند پس تحقیق که سعی نکرده است مگر در خراب کردن اسلام و این مضمون را ابن بابویه رضی الله
عنه در فقیه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده و از اینجا ظاهر میشود که دیدن و تعظیم
نمودن جمعی که در اعتقادات یا در اعمال بدعتی قایل باشند و طریقه ایشان در امری از امور
مطابق احادیث نباشد سعی نمودن در خرابی اسلامست و کلینی رحمه الله از حضرت پیغمبر
روایت کرده که فرمود صاحب بدعت توفیق توبه نمی یابد گفتند چرا یا رسول الله فرمود
از جهت آنکه محبت بدعت در دلش جا میکند و تفصیل مبحث بدعت و بیان معنی آن در
کتاب حدایق الحقایق در مطاعن عمر بن الخطاب ظاهر شده و لن ینال شیء من الخیر
عند الله الا بطاعته و الصبر و الرضا لان الصبر و الرضا من
طاعة الله و اعلموا انه لن یؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن
الله فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما احب و کره و لن یصنع الله
بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو اهله و هو خیر مما احب و
کره و میسر نشد کسی بمرتبه از مراتب خوبی یا ثواب الهی مگر بطاعت و بندگی و صبر کردن
و راضی بودن بانچه خدای تعالی برای او خواسته زیرا که صبر و رضا از شرایط بندگی الهی
است یا آنکه صبر و رضا از افراد طاعت است و قبول بعضی از عبادات مشروط است
باطاعت و پرهیزکاری چنانچه کلام الهی است که فرموده انما یتقبل الله من المتقین
یعنی قبول نمیکند خدای تعالی مگر از متقیان و بدانید که صاحب ایمان نمیشود هیچ بنده از بندگان
الهی تا وقتی که راضی شود از خدای تعالی در احسان که با او کند و کرمی که با و رساند خواه آن بنده
را خوش آید و خواه ناخوش آید و خدای تعالی نسبت بکسی که در مقام صبر و رضا از خدای عز و جل
باشند نمیکند مگر آنچه را که خدای تعالی سزاوار و لایق آنست و آن بهترست از برای بنده از آنچه
خوش خواهد و نخواهد و احادیث در باب صبر و رضا بقضای الهی قبل ازین مذکور شده و آنچه درین
کلام شریف واقع شده که تا کسی صاحب مرتبه رضا نباشد مؤمن نیست میتواند بود که بمعنی خوبی مؤمن

باشند و مراد آن باشد که کسی که بقضای الهی راضی نباشد از جهت که تجویز نماید که در قضای الهی نسبت باو
ظلمی و ستمی واقع شود و یقین نداند که فعل قبیح از خدای عز و جل صادر نمیشود و هر چه میکند از روی
عدل یا تفضل است از جملهٔ مؤمنین نخواهد بود و میتواند بود که مراد از ایمان کمال ایمان باشد و مراد از
صبر و رضا اطمینان و آرام نفس و مضطرب نشدن در وقت نزول مصایب و شکر الهی را ترک ننمودن باشد
و این معنی هر چند تمامتر و بیشتر باشد ایمان کاملتر خواهد بود و از جمله آنچه در باب صبر وارد شده روایت
کرده محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت علی بن الحسین علیه السلم که فرمود سر طاعت صبر و راضی
بودن از خدای تعالی است در هر چه که صبر کند و از خدای تعالی راضی شود در آنچه برای او مقدر ساخته
باشد خدای تعالی در آنچه آن بنده خواهد یا نخواهد نمیکند مگر آنچه خیر آن بنده در آن باشد و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود زهد ده درجه دارد و بالاترین مراتب زهد پایین ترین مراتب ورع است
و اعلای مراتب ورع ادنای مراتب یقین است و اعلای مراتب یقین ادنای مراتب
رضاست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که از آنحضرت سؤال کردند
که مؤمن بچه چیز میداند که مؤمنست فرمود بتسلیم امر الهی و راضی بودن با آنچه بر او وارد آید از شادی و اندوه
و از آنحضرت روایت کرده که فرمود خدای تعالی بحضرت موسی علیه السلم خطاب کرد که یا موسی ابن
عمران هیچ چیز نیافریده ام که پیش من دوستتر باشد از بنده که خیر او در آن گشت و اگر [illegible]
بدارم برای آن گشت که خیر او در آن گشت و اگر چیزی از متاع دنیا از او نگاه بدارم جهت آن گشت که
خیر او در آنست و من داناترم با آنچه صلاح حال بنده من در آنست پس باید که در بلای من صبر کند و
شکر نعمت من بجا آورد و بقضای من راضی باشد تا من او را از جملهٔ صدیقین نویسم هرگاه
برضای من عمل کند و فرموده مرا اطاعت کند عَلَیْکُم بِالْمُحَافَظَةِ عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ
الصَّلوٰةِ الْوُسْطَی وَ قُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِینَ کَمَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ الْمُؤْمِنِینَ فِی کِتَابِهِ
مِنْ قَبْلِکُمْ وَ اِیَّاکُمْ یعنی بر شما باد بمحافظت و نگهداری نمازها و نماز میانین و بایستید در بندگی
الهی در حال قنوت همچنانکه خدای عز و جل امر فرموده در کتاب خود مؤمنان پیش از شما را و شما را
و مراد از محافظت نمازها آنست که نمازها را با آداب و شرایط در وقتهای خود بجا آورد و نگذارد که
قضا شود و با آخر وقت افتد و مراد از صلواتی که امر بمحافظت آن واقع شده ممکن است که جمیع

نمازهای واجبی و سنتی باشد و میتواند بود که فرایض و نوافل یا فرایض یومیه باشد و بعضی صلوة وسطی را که مذکور شد
و در فضل و محافظت صلوات احادیث بسیار است از آنجمله روایت کرده ابن بابویه رحمه الله در فقیه
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کلینی رضه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که نماز مثل ستون خیمه است که وقتی که بر جا ایستاده است طنابها
و میخها و پرده نفع دارد و وقتی که بشکست طناب و میخ و پرده نفع نمیدهد و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نماز مثل ترازوست
پس کسی که تمام و با شرایط بجا آورد اجر و ثواب تمام میگیرد و ابن بابویه رحمه الله از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود نماز مثل نهری است که بر در خانهٔ یکی از شما باشد و شبانروزی
پنج مرتبه بیرون آید و در آن نهر غسل کند پس در بدن او بعد از پنج غسل چرکی باقی نماند همچنین با نماز
پنج وقت گناهی نمی ماند و کلینی و ابن بابویه رضه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند
که فرمود یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه که پر از طلا باشد
و از آن تصدق کند تا چیزی نماند و کلینی رحمه الله از آنحضرت روایت کرده که فرمود وقتی که کسی
بنماز می ایستد رحمت الهی از اطراف آسمان تا اطراف زمین برو نازل میشود و ملکه دور
او را احاطه میکنند و فرشته او را آواز میدهد که اگر این مرد که نماز میکند بداند آنچه در نماز از
فضیلت و ثواب است هرگز از نماز فارغ نخواهد شد و در حدیث دیگر روایت کرده که فرشته بر بالای
سر او ایستاده با او میگوید که ای شخصی که نماز می کنی اگر بدانی که کیست آن کس که نظر رحمت بتو
میکند و با کی مناجات میکنی و از خود با او میگویی هرگز ملتفت چیزی نمیشدی و از این جا که
ایستاده بجای دیگر نمیرفتی و از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت در مشعر الحرام نماز شام را
در عقب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بجای آوردم و چون فارغ شد اقامت گفت و نماز
خفتن کرد و در میان شام و خفتن نافله نکرد و دو سال دیگر با آنحضرت نماز کردم بعد از نماز شام
چهار رکعت نافله بجای آورد و بعد از آن اقامت گفت و نماز خفتن کرد و بعد از نماز بجانب
من التفات نمود و فرمود ای ابان این نمازهای پنجگانه واجبی را کسی که بجا آورد در وقتهای آنها را
محافظت نماید روز قیامت که ملاقات الهی میکند او را عهدی یعنی پیمانی یا نوشته خواهد بود.

که بسبب این عهد او را داخل بهشت میکند و کسی که این نمازها را بوقت خود نکند و محافظت آنها ننماید کار او
با خدای عز و جل است اگر خواهد او را می‌آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و نمودن آنحضرت نافله
مغرب را در سال اول میتواند بود که بنابر آن باشد که وقت نافله فوت شده بوده پس بعد از نماز
خفتن قضا فرموده باشند و در سال دویم بجهت وسعت وقت ادا فرموده باشند لیکن باقی ماندن
وقت نافله تا رسیدن بمشعر الحرام خالی از بعدی نیست و اگر نافله را بعد از ذهاب حمره
مغربی و پیش از نماز خفتن بجا آورده باشند دلالت خواهد کرد بر آنکه نافله مغرب را در وقت
فریضه میتوان کرد که در سال اول بجهت تنگی یا بیان جواز ترک نموده باشند و کلینی رحمه الله از
آنحضرت روایت کرده که فرموده اول چیزی که حساب آن از بنده می طلبند نماز است پس اگر نمازش
را قبول کردند سایر اعمال را قبول میکنند و وقتی که نماز در اول وقت بالا میرود بسوی صاحبش برمیگردد
سفید و نورانی و میگوید که مرا حفظ و نگاهداری کردی پس خدای تعالی ترا نگاهداری کند و چون
در غیر وقت و بی شرایط یا آداب بالا میرود سیاه و تاریک تیره بصاحبش برمیگردد
و میگوید مرا ضایع کردی خدای تعالی ترا ضایع کند و ابن بابویه رحمه الله در فقیه این مضمون را
روایت نموده و بدانکه محافظت نماز با آن میشود که آداب و شرایط نماز را رعایت نماید و اگرچه این
مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و لیکن چون اهتمام بعضی از آنها بیشتر و ترک آنها در میان
بسیاری از مردم شایع است بنابرین بذکر بعضی اکتفا میشود از آنجمله رعایت طهارت جامه
و بدنست از نجاسات بقدری که موافق ظاهر شرع طاهر باشند نه آنکه بمرتبه وسواس رسانند که از
شیطان چیزی نیست باعث آن میشود که عبادت الهی را با دمی نشاق و دشوار میشود و موجب
ترک و بطلان عبادات میشود و دیگر درست ساختن وضو و غسل و تیمم است و رسانیدن آب
در وضو و غسل بجمیع اعضا بنحوی که بعضی شستن بعمل آید و ابتدا نمودن در شستن رو از
موی سر در حالت وضو و در شستن دستها بالای مرفق نه چنانچه بعضی از عوام آب را در شستن
رو و دستها بپایین میریزند و بعضی از دست و رو را نشسته میمانند و علما آنچنین وضو را
باطل میدانند و دیگر بجا آوردن اذان و اقامه است و جمعی از علما اقامه را در همه نمازهای یکگانه
مردان واجب میدانند و اذان و اقامه را بر مرد و زن در نماز صبح و مغرب واجب میدانند

و بعضی اذان را در نماز صبح و شام و اقامه را در جمیع نمازهای یکگانه واجب میدانند و احوط آنست که مطلقا
ترک نکنند و دیگر اخلاص نیت است و عبادت را برای خدای تعالی بجا آوردن نه برای دیدن
و شنیدن مردم و سایر اغراض فاسده و قبل ازین مذکور شد که ریا کمی از آن شرک خفی است
ظاهر است که عبادت از برای دیگری کردن از قبیل بت پرستیدن است و در باب
قصد قربت بعضی کلمات قبل ازین مذکور شد و دیگر وسواس است که جمعی در نیت میکنند محض تبعیت
شیطانست و بسیار است که باعث گذشتن نماز از وقت فضیلت میشود و بهتر آنست که نیت
را بلفظ در نیاورند زیرا که امریست که شارع نفرموده و ظاهر آنست که بعد از اقامت هرگاه نیت
را بلفظ در آورند از قبیل حرفی باشد خارج از صلوة و در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه بعد از اقامت
حرف زنی اقامه را اعاده کن و دیگر در حال تکبیر بر جای خود ایستادن و آنکه بعضی از عوام در وقت تکبیر
قدمی پیش میگذارند بدعتست باطل و دیگر درست خواندن حمد و سوره است در نماز و رعایت نمودن
که هر حرفی از مخرج خود گفته شود نه آنکه ضاد را از مخرج زا و عین را از مخرج قاف و صاد را از مخرج سین چنانکه
میان عوام شایعست بگویند و هرکس نداند باید که یاد گیرد و هرگز ترک آن نکند چنانچه باید موافق
و باید که بقدر مقدور سعی بکند بعد از آن معذور خواهد بود و ندانستن مسئله دین امور چنانچه علما تصریح
نموده اند فایده ندارد و ظاهر آنست در میان علما خلافی نیست که هرگاه قرائت صحیح نباشد خواه آنکه عمدا
غلط بگویند یا از روی جهل و نادانی مسئله یا بنظر تقیه قرائت با وجود آنکه یاد گرفتن ممکن باشد نماز درست
نخواهد بود و بنابرین بسیاری از نمازها باطل خواهد بود و کمال بی دینی است که کسی حمد و سوره که نماز
واجب که ستون دین است بآن برپاست با آنکه در شبانه روزی چندین مرتبه خوانده میشود
یاد نگیرد و وسوسه در قرائت هم از فریب شیطانست و جمعی از آنها که در قرائت وسواس میکنند بسیار
که مرا از جمعی میخوانند که از قرائت هیچ وقوف ندارند و دیگر شتابی کردن در نماز و قرائت
از قبیل بجای آوردن ذکر رکوع و سجود را سه مرتبه گفتن و شروع نکردن در ذکر رکوع تا وقتی که دستها
بزانو نرسد نه چنانچه جمعی بعضی از ذکر رکوع را در اثنای رفتن برکوع و بعضی را در سر برداشتن میگویند و همچنین
در سجود تا سر بزمین نرسد شروع در ذکر نکردن و تا تمام نشود سر برنداشتن و بعد از رکوع و سجود راست ایستادن
و آنکه از دو آرام گرفتن و طمانینه یعنی آرام گرفتن بعد از رکوع را بعضی از علما رکن نماز میدانند پس اگر کسی

روی فراموشی هم ترک کند نمازش باطل خواهد و خلافی نیست در آنکه آرام گرفتن بعد از رکوع و بعد از سجده اول
واجب است هر یک از واجبات نماز را اگر کسی دانسته یا از جهت آنکه مسئله نداند ترک کند علما گفته
اند که نمازش باطل است و اگر عوام بعد از رکوع و سجود آرام نمیگیرند بلکه راست نمیشود و بقول جمیع علما نمازشان
باطلست و اگرچه از تفضل الهی بعید نیست که جاهل مسئله را معذور دارد و لیکن کسی که باخرت اعتقاد داشته
باشد و از غضب الهی ترسد باید که راضی بآن نشود که مسایل و آداب عبادتی مثل نماز را که رکن ایمانست فرا نگیرد
تا آنکه نماز خود را بنحوی بجا آورد که باتفاق علما باطل باشد و کلینی رحمة الله از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده که فرمود روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که مردی داخل مسجد شد و نماز
کرد و رکوع و سجود را تمام بجا نیاورد حضرت فرمود که این مرد سری بر زمین زد چنانچه کلاغ منقار بر زمین زند
و اگر این بمیرد و نمازش همچنین باشد بر غیر دین من خواهد مرد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود
نماز خود را سبک مگیرید زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت رحلت از دنیا فرمود که از من
نیست کسی که نمازش را سبک میگیرد و از من نیست کسی که خمری مست کننده میخورد و الله که وارد
بر حوض من نخواهد شد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود وقتی که بنده نماز
می ایستد و نماز را سبک میکند خدای تعالی بملائکه خود می فرماید آیا نمی بینید این بنده مرا که گویا گمان
میکند که برآوردن حاجتهای او بدست دیگریست آیا نمیداند که برآوردن حاجات او بدست
منست و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که فرمود وقتی که وفات پدرم رسید بمن
گفت ای فرزند بتحقیق که شفاعت من نمیرسد بکسی که نماز را سبک میگیرد و دیگر ترک کردن
قنوت در جمیع نمازها و دیگر رعایت کردن وقتهای فضیلت در جمیع نمازها چنانچه نماز صبح را تاخیر نکند
تا وقتی که سرخی طرف مشرق ظاهر شود بلکه قبل از آن بجا آورد و نماز پیشین را از آنکه سایه بقدر چهار دوم
شود یا مثل شاخص شود و قدم هفت یک شاخص است چنانچه طول قدم آدمی خالی بقدر هفت
یک قدمش میباشد و بعضی از علما گفته اند که هرگاه کسی نماز ظهر را تاخیر کند تا وقتی که سایه بقدر شاخص
شود و در آن تاخیر عذری نداشته باشد نمازش قضا میشود و همچنین گفته اند که کسی که نماز
اگر نماز عصر را تاخیر کند تا سایه دو مثل شود قضا میشود و نماز مغرب را تا وقتی که سرخی طرف مغرب زایل
شود تاخیر نکند و دیگر نوافل شبانروزی را ترک نمودن حضرت رسالت نماز سنت کرده اند تاکید بسیار و نافله

با نماز شفع و وتر یازده رکعت است و نافله صبح دو رکعت و نافله ظهر و عصر هر کدام هشت رکعت و نافله شام
چهار رکعت و نافله خفتن دو رکعت نشسته یا ایستاده و در احادیث وارد شده که نافله تلافی نقصان
فریضه میکند و تلافی میکند متوجه نشدن در اثنای نماز بچیزهای دیگر و فکر کردن و در نماز غافل
و تاکید بسیار در باب قضا کردن نوافل وارد شده و در بعضی از احادیث وارد شده که کسی که کم کند در
روز قیامت سبک گیرنده و ضایع کننده سنت رسول الله صلی الله علیه و آله محشور خواهد شد و دیگر
متوجه شدن بعبادت و دل مشغول کردن بفکرها و خیالها ساختن در اثنای نماز نگاه بطرف چپ و راست
کردن بلکه تا ایستاده باشد نگاه بموضع سجده کند و در وقت قنوت بکف دست و در حال رکوع
میان قدمها و در سجود بطرف بینی و در تشهد بکنار خود و در احادیث وارد شده که از نماز همان قدر
قبول میشود که دل آدمی متوجه آنست و کسی که نافله بجا آورد و تلافی آن نقصان بنافله میشود چنانچه مذکور شد
و مشهور آنست که با وجود آنکه کسی در نماز فکرها کند نمازش صحیح باشد بمعنی که قضا لازم نباشد و حکم
الصلوة نداشته باشد اما مقبول نباشد یعنی استحقاق ثواب نداشته باشد یا موجب رسیدن
بدرجات عالیه نشود و اگرچه کم واقع میشود که خیالات در اثنای نماز در ذهن آدمی نباشد لیکن بقدر
مقدور سعی در توجه و اقبال دل بجانب نماز باید کرد و متوجه معانی آنچیزی شد که بر زبان جاری میشود
و اکثر مردم نمیدانند معنی ظاهری حمد و سوره و اذکار و ادعیه نماز را باید گرفت و از جهت آنکه حسن این فکر
بندگی خدا نیستند نه لفظ را درست یاد میگیرند و نه معنی را و مثل طوطی لفظی چند بر زبان جاری میسازند
و اصلا از معنی خبر ندارند و بندگی آگاهی این معنی ندارد و باید که در اثنای نماز متوجه کار دیگر نشود مثل چند امری
باشند نه چنانچه بعضی در اثنای نماز دست و آستین میکشند و بعضی بریش خود بازی میکنند و با
خضوع و خشوع باشند و بقدر مقدور خود را از ذکر معاف ندارند و ملاحظه نمایند که در مقام بندگی کدام
خداوند ایستاده اند و در بعضی احادیث وارد شده که نماز را مانند کسی کن که وداع نماز کند و نمازی که
بکند نماز آخرین خود داند و دیگر بعد از نماز بهمان طریقی که بجهت تشهد نشسته باشند تعقیبی بجای آورند
از ادعیه و اذکار و قرآن بقدر مقدور خواندن و بهترین تعقیبات تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام است
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب حرب صفین در غایت اشتغال بود و میفرمود که تسبیح
زهرا علیها السلام را ترک نکردم و باید که در اثنای تعقیب سجده شکر بجا آوردن مجملا نماز از ارکان ایمان

که کسی آنچه کرده اند و شرط ابری که
نشوند دیگر بعد از تعقیب

و اعظم عبادات است و سهل انگاشتن نماز و اهتمام ننمودن در یاد گرفتن مسائل و قیام بر اتمام آداب
چنین عبادتی منافی طور ایمانست و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام روایت کرده که فرمود که والله که بر روی پنجاه سال میگذرد و خدای تعالی از و یک نماز قبول نکند
پس چه چیز ازین عظیمتر میباشد والله که شما از همسایگان و اصحاب خود بعضی را می شناسید که اگر
از برای شما بکند نمازی را که می کند قبول نخواهید کرد از برای آنکه او از سهل میگیرد و بدرستی که
خدای تعالی قبول نمیکند مگر چیز خوب را پس چگونه قبول میکند چیزی را که سبک گیرند و در
نماز وسطی که درین حدیث شریف و مطلق آیه کریمه امر بمحافظت آن واقع شده اختلاف
کرده اند و روایات نیز خالی از اختلافی بحسب ظاهر نیست و در بعضی اخبار نماز ظهر تفسیر شده و
گفته اند که ظهر نماز میانین است از جهت آنکه در میان روز کرده میشود و چون اول نمازی
که واجب شد نماز ظهر بود بنابرین بخصوص محافظت آن امر واقع شده و در بعضی اخبار نماز عصر
تفسیر شده و گفته اند تسمیه آن بوسطی بنابر آنست که در میان چهار نماز واقع شده که دو از ان
چهار در شب بجای آورده میشود و آن مغرب و عشا است و دو در روز و آن صبح و ظهر است و چون
وقت عصر اکثر مردم مشغول کار با میباشند امر بخصوص آن وارد شده و بوجوه دیگر نیز بعضی از
مفسرین تفسیر کرده اند و قنوت در لغت بمعنی دعا و اطاعت و سکوت آمده و مشهور میانه علما
آنست که قنوت نماز سنت مؤکد است و از کلام بعضی ظاهر میشود که واجب میدانند و
عليكم بحب المساكين المسلمين فانه من حقرهم وتكبر عليهم فقد زل عن
دين الله له حاقر وماقت وقد قال ابونا رسول الله صلى الله عليه واله
امرني ربي بحب المساكين المسلمين واعلموا ان من حقر احدا من المسلمين
القى الله عليه المقت منه والمحقرة حتى يمقته الناس والله اشد مقتا
فاتقوا الله في اخوانكم المسلمين المساكين منهم فان لهم عليكم حقا ان تحبوهم فان
الله امر رسوله صلى الله عليه بحبهم فمن لم يحب من امر الله بحبه فقد عصى
الله ورسوله ومن عصى الله ورسوله ومات على ذلك مات وهو من الغاوين
بر شما باد بدوست داشتن فقرای مسلمانان زیرا که کسی که فقرای مسلمانان را حقیر و خوار شمارد و

برایشان

و بر ایشان تکبر و بزرگی کند از دین الهی لغزیده است و خدای تعالی او را حقیر میشمارد و دشمن میدارد
و بتحقیق که پدر ما حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند من مرا امر کرده بدوستی مسلمانان
و بدانید که کسی که حقیر میشمارد یکی از مسلمانان را خدای تعالی برو می اندازد غضب خود را و او را حقیر میسازد
او را تا آنکه مردم او را دشمن دارند و غضب و دشمنی خدای تعالی مر او را سخت تر است از دشمنی
مردم پس از خدای تعالی حذر کنید در باب برادران مسلمان خود که فقیر باشند زیرا که
ایشان بر شما حقی دارند و آن دوست داشتن ایشانست زیرا که خدای تعالی رسول خود را
صلی الله علیه و آله امر کرده بدوستی ایشان پس کسی که دوست ندارد کسی را که خدای عزوجل
امر بدوستی او فرموده باشد خدا و رسول را اطاعت نکرده و کسی که عصیان خدا و رسول کند
و بر آن حال بمیرد از جمله گمراهان خواهد بود بدانکه در معنی فقیر و مسکین اختلاف کرده اند که آیا
فقیر آنست که پریشانتر باشد یا مسکین و هر دو در معنی شریکند که قوت یکساله خود و عیال خود را
نداشته باشند و کسبی نداشته باشند که قوت ایشان از آن کافی باشد و ظاهر آنست
که مسکین درین کلام شریف بمعنی پریشانی را شامل باشد و احادیث در فضل فقرا و مساکین
بسیار است از آنجمله روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بدرستی که خدای عزوجل روز قیامت التفات
میفرماید بفقرای مسلمانان مثل کسی که از کسی عذر خواهی کند و میگوید که بعزت و جلال خودم
قسم که شما را در دنیا فقیر و محتاج نساخته بودم از برای آنکه در پیش من خوار باشید و خواهید دید
که امروز بشما چه نوع احسان خواهم کرد پس هر کسی که در دنیا بشما نیکی کرده باشد دست او را
بگیرید و به بهشت برید پس مردی از جمله ایشان خواهد گفت که خداوندا اهل دنیا در دنیا تزویج کردند
زنان خوب را و جامه‌های نرم پوشیدند و خوردنیها خوردند و خانه‌ها سکنی نمودند و چهار
پایان خوب سوار شدند بمن عطا کن مثل آنچه بایشان عطا کرده بودی پس خدای تبارک و تعالی
میفرماید که از برای تو و از برای هر یک از فقرا مثل هفتاد برابر آنچه باهل دنیا داده ام از روزی که دنیا را
آفریده ام تا وقتی که دنیا آخر شده بهتر ساختم و از آنحضرت روایت کرده که فرمود فقرای مؤمنین
چهل خریف یعنی چهل سال دنیا یا چهل سال آخرت پیش از اغنیا در روضهای بهشت خواهند گردید

پریشانی او

بعد از آن فرمود از برای تو تسلی زنیم مردرستی که حال اغنیا و فقرا مشتمل دوستی است که از بس فقری
بکند از رسند پس چون نگاه بکنی کند و در و چیزی نبیند گوید که بیرون بدو به فقری نگاه کند و ببیند که از مساحت
گوید که نگاه و دار بدو از آنحضرت روایت کرده که فرمود از برای شیعیان خالص ما در زمان دولت
باطل بغیر از قوت میسر نشده و پس خواهید به مشرق روید و خواهید به مغرب که بغیر از قوت چیزی
روزی شما نمی شود و از آنحضرت روایت کرده که فرمود خدای تعالی به حضرت موسی علیه السلام خطاب
فرمود که ای موسی هرگاه ببینی که پریشانی رو به تو کرده بگو خوش آمد چیزی که شعار صالحانست و چون ببینی که
توانگری رو به تو آورده بگو گناهیست که عقوبتش زود به من رسیده و از آنحضرت روایت
کرده که فرمود روز قیامت که می شود جمعی به در بهشت خواهند آمد و در را خواهند زد پس بایشان
میگویند که شما کیستید خواهند گفت که ما فقرائیم پس بایشان میگویند که آیا شما پیش از حساب
می خواهید که داخل بهشت شوید ایشان خواهند گفت چیزی بما نداده بودید که حساب آن را
از ما خواهید پس خدای عز و جل می فرماید که راست میگویند داخل بهشت شوید و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود اگر نه آن بود که شیعیان ما بخدای عز و جل الحاح میکنند هر آینه خدای
عز و جل تنگی احوال ایشان را زیاده از آنچه هست میکرد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود
هر چند ایمان بنده زیاده میشود تنگی معیشتش بیشتر میشود و از آنحضرت روایت کرده که فرمود
کسی که در مقام خوار کردن مؤمنی باشد یا او را حقیر شمارد از جهت آنکه چیزی در دست او کم باشد و فقیر
باشد خدای تعالی او را در روز قیامت در حضور خلایق رسوا میکند و به آنکه از جمله آداب دوست
داشتن فقرا و مساکین آنست که وقتی که طعامی کنند و مردم را مهمان دعوت کنند چنانچه مردم
توانگر را می طلبند فقرا را نیز طلبند و مهمانی را مخصوص اغنیا نسازند و در فرق تحسین مهمانی را بعضی از فقها
ذکر کرده اند که مکروه است و در مکتوبی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف انصاری
که از جانب آنحضرت والی بصره بود نوشته می فرماید که ای پسر حنیف مرا خبر رسیده که مردی از
جوانان اهل بصره ترا بمهمانی طلبیده و تو به زودی آنجا حاضر شده و الوان طعامهای خوب پیش تو کشیده اند
و کاسها نزد تو کشیده اند و من گمان نداشتم که تو قبول کنی حاضر شدن بطعام جماعتی را که
فقرای خود را نمی طلبند و اغنیا را می طلبند پس نظر کن به آنچه در این سفره میخوری و هر چه که از تو

مشتبه باشد بینداز و هر چه را یقین دانی که از وجههای طیب بدست آمده از آن بخور و از این کلام
شریف ظاهر میشود که از طعامهای مشتبه و از طعامهای جمعی که تکلف در ضیافتهای کرده و غرض
ایشان شهرت و اعتبار بوده است و اختیار اکل حرمت یا اعتباری دارد مطلقه و مردم بر تبیاز طلب
نکنند احتراز میباید کرد و ایاکم و العظمة و الکبر فان الکبر رداء الله عز و جل
فمن نازع الله رداءه قصمه الله و اذله یوم القیمة و پرهیز نمایید از بزرگی و تکبر
زیرا که تکبر مخصوص خدای عز و جل است مانند ردای هر کس که مخصوص او است پس کسی که نزاع کند
با خدای عز و جل در باب چیزی که مانند ردای شخص مخصوص او است خدای تعالی می شکند او را و ذلیل
و خوار میسازد در روز قیامت بدانکه تکبر از قبایح اوصاف ذمیمه است و در مجمت کبایر مذکور شد
که تکبر کردن از جمله گناهان کبیره است تکبر در احادیث بچند معنی استعمال شده و بعضی از بعضی
بدتر است و بدترین انواع تکبر سرکشی از متابعت حقست و این معنی با کفر و طغیانست دیگر خود را
داشتن و بزرگی کردن بر مردمان بسبب حسب و نسب یا اعتبار و منصب یا توانگری و امثال این امور است
و مفاسد تکبر بسیار است و احادیث در مذمت آن بیشمار و از جمله آنها خطبه قاصعه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است که اهل کوفه را بآن خطبه موعظه و تحذیر فرموده و سببش آن بود که چون قبایل مختلفه عرب
در کوفه جمع شده بودند و از راه مفاخرتی که در میان قبایل میباشد نزاع شده بود که مردی از یک قبیله
بلند آواز بلند سخنی می گفت که افتخار از الحرکت آورده و یکی از اهل آن قبیله نیز فریادی میکرد
و مردم از دو طرف جمع شده فتنه و نزاع بر پا میکردند چنانچه در بسیاری از بلاد و اهل محلها با یکدیگر نزاع
و منازعه میکنند پس از آن حضرت بر منبر سوار شده در موضعی که جمعی از ایشان حاضر بودند فرمود که حمد مر خدایی
را که فخر و کبریا را لباس خود ساخته و این دو صفت را از برای خود نه از برای خود اختیار نموده و از دیگران
منع فرموده از برای جلال خود برگزیده و لعنت خود را مقرر ساخته از برای کسی که از جمله بندگان او با او
در این دو صفت منازعه کند و بعد از آن با این معنی ملائکه مقربین خود را آزمایش فرموده تا ممتاز شود جمعی که از
ایشان از روی اختیار گشتند از جمعی که سرکشی و تکبر نمایند پس خدای تعالی در است با تکبر شیطان خبر
و بلندی کرد و نظر داشت ستایش کرد و اینده و دنیا او را از درگاه خود راند و او را ساخت و در آخرت
آتش جهنم برای او مهیا کرد و اگر خدای تعالی میخواست که حضرت آدم را از نوری خلق کند که روشنی او

چشمهارا خیره کند و حسن او عقلهارا از دست خود سازد و از بوی خوش بیافریند که رایحه آن دماغهارا فرو گیرد
هر آینه میتوانست کرد و اگر چنین کرده بود همگی اطاعت میکردند و بار امتحان و آزمایش از ایشان برداشته بر ملائکه
سبک میشد ولیکن خدای تعالی امتحان میکند آفریدگان خود را ببعضی از چیزها که از اصل آن نادانسته اند از جهت آنکه تمیز
ایشان را باین امتحان از یکدیگر امتیاز دهد و تکبر را از ایشان زایل سازد و خودبینی را از ایشان دور گرداند
پس عبرت گیرید از آنچه خدای تعالی با شیطان کرد زیرا که عمل طویل و سعی بسیار او را باطل کرد
و چنان بود که شیطان شش هزار سال عبادت خدای تعالی کرده بود و از سالهای دنیا یا آخرت
پس چنین عبادتی را خدای تعالی باطل شمرد بسبب تکبر یک ساعت پس کیست که بعد از آنچه
با شیطان شد در درگاه الهی صاحب معصیت او باشد و سالم بماند و چنان نیست که سالم ماند
زیرا که خدای تعالی داخل بهشت نمیکند انسانی را که صاحب خصلتی باشد که بسبب آن خصلت ملکی را
از آنجا بیرون کرده بدرستی که حکم الهی در باب اهل آسمان و زمین یکی است و خدای تعالی را حجاب
از خلق را رخصت نداده که چیزی را که بر همه عالمیان تحریم فرموده بر خود مباح سازد پس ای بندگان خدای
تعالی که شما را به ره خود گرفتار کند و بسوار و پیاده خود شما را از جا برآرد و بعد از آن فرمود که فرونشانید آتشهای
عصبیت و کینهای جاهلیت را که در دلهای شما پنهان است زیرا که این حمیت در اهل اسلام از
خیالاتی میباشد که شیطان در خاطر می اندازد و از نخوتها و فسادها و آنچه در آدمی میدمد حاصل میشود
و قصد آن کنید که خاکساری را بر سر خود جای دهید و نخوت را پامال سازید و طوق تکبر را از گردن
خود برآورید و تواضع را سرحدی قرار دهید که میانه شما و دشمن شما که عبارت از شیطان و لشکرهای او است
فاصله باشد زیرا که شیطان از هر طایفه لشکرها و مددکاران و سواران و پیادها دارد و مثل آن کسی
مباشید که بر برادر خود که از یک مادر بوده اند یعنی قابیل تکبر ورزید بی آنکه خدای تعالی او را زیادتی داده باشد
و تکبرش سببی نداشت سوای بزرگی که از جهت حسد عارض او شده بود و حمیت در دل او آتش غضب
افروخته بود و شیطان در دماغ او از آنچه تکبر میدمیده بود که عاقبتش پشیمانی بود و گناهی جمعی که تا
ناحق تا روز قیامت میکشند بر گردن او لازم گردانید بعد از آن فرمود که اگر خدای تعالی کسی را رخصت
تکبر میداد هر آینه پیغمبران خاص خود را رخصت میداد و چنین نکرد بلکه تکبر را در نظر ایشان قبیح ساخت
و تواضع و فروتنی را با ایشان پسندید پس ایشان خدهای خود را یعنی طرف روی بر زمین گذاشتند و روی

خود را بر خاک مالیدند و خفض جناح و حسن خلق از برای مؤمنین بجای آوردند و در نظرها جمعی ضعیف مینمودند
و خدای تعالی ایشان را بگرسنگی آزمایش فرمود و بمشقت مبتلا ساخت و بترسها امتحان نمود و بآزارها خالص
گردانید پس خشنودی و غضب الهی را از روی داشتن و نداشتن مال و فرزند مدانید از آنکه جایهای امتحان
و آزمایش الهی را در توانگری و پریشانی نمیدانید زیرا که خدای سبحانه و تعالی می فرماید که آیا می
پندارند که آنچه با ایشان داده ایم از مال و فرزندان چیزهای خوبست که بزودی ایشان را میرسانیم
و چنین نیست بلکه نفهمیده اند زیرا که خدای تعالی آزمایش میکند جمعی را از بندگانش که پیش
خود صاحب عظمت و بزرگی اند بدوستان خود که در چشم ایشان ضعیف و حقیرند و بتحقیق
که موسی بن عمران و برادرش هرون علیهما السلم نزد فرعون آمدند جامهای پشمین در بر و عصاها در دست
و با فرعون شرط کردند که اگر مسلمان شود پادشاهی و عزتش باقی بماند پس فرعون با اصحاب خود گفت
که آیا شما را عجب نمی آید از این دو نفر که از برای من شرط میکنند دوام عزت و بقای پادشاهی
را و خود از فقر و خواری باین حالند که می بینید پس چرا خدای تعالی ایشان را بزیورهای طلا
زینت نساخت و او لا الف بر بقدر و منزلت طلا و جمع عقیان که طلای خالص یا توضیحیت
که از زمین میروید از برای ایشان بگشاید درهای باغها و جنات بر ایشان مفتوح سازد و مرغان
و وحشیان روی زمین را تابع ایشان سازد هر آینه میتوانست کرد و اگر چنین کرده بود امتحان
خلایق ساقط و جزا دادن ایشان باطل میشد و خبرهای وعده و وعید فاسد میشد و جمعی که قبول اطاعت
میکردند از راه ابتلا مستوجب اجر نمیشدند و مؤمنان از راه احسان و اعمال خوب مستحق ثواب نیکو نمیشدند
و اسم ها و کلمه محسن و مسیء و سایر اسمها از معانی خود جدا میشدند ولیکن خدای سبحانه و تعالی
پیغمبران خود را صاحب عزیمتهای قوی گردانیده و در نظرهای مردم از جهت احوال ظاهر که از ایشان دیده
میشود ضعیف و ناتوان ساخته و قناعتی با ایشان داده که دلها و چشمها را از بی نیازی مملو می سازد و فقری
با ایشان داده که گوشها و چشمها از کثرت آن پر میشود و اگر انبیا صاحب قوتی میبودند که کسی قصد ایشان نمی
میداشتند که کسی ظلمی بر ایشان نمیتوانست کرد یا بعضی آن را نمی یافت و صاحب ملک
پادشاهی بودند که گردنهای مردم از جهت رغبت و خواهش مطالب بجانب ایشان کشیده میشد و از اطراف
بسته متوجه ایشان میشدند هر آینه اطاعت ایشان بر مردم آسانتر بود و از سرکشی دورتر میبودند و همه

ایمان می آوردند از جهت ترسی که ایشان را مقهور و مغلوب میکرد و یا از جهت رغبتی که باعث میل ایشان میشد
پس نیتهای مشترک میبود یعنی همه کس قصد عبادت و اطاعت میداشتند یا اطاعت را بقصد قرب او و اغراض
دیگر با هم میکردند و خالص نمیبود و حسنات منقسم میشد میان مردم یا خالص نبود و لیکن خدای عز و جل
می خواهد که پیروی خلایق مر انبیا او را و تصدیق نمودن ایشان مر کتاب او را و خشوع ایشان در نزد او
و انقیاد او امر و قبول اطاعت او امری چند باشد مخصوص با او و شایبه از چیزهای دیگر با آنها آمیخته نباشد
و هر چند ابتلا و آزمایش عظیمتر است ثواب و جزای نیک جزیلتر و بهتر میباشد آیا نمی بینید که
خدای تعالی خلایق اولین را از زمان آدم صلوات الله علیه تا آخرین که درین عالم آمده امتحان
فرموده بسنگی چند که نفعی و ضرری از ایشان ظاهر نیست و چشمی و گوشی ندارند پس آن سنگها را
که عبارت از خانه کعبه است بیت الحرامی قرار داده که مردم از سفر بسوی آن از روی عبادت
قصدها نمایند یا آنکه اگر ترک او کنند عذاب الهی بر ایشان نازل شود و آن خانه را در موضعی قرار
داده که سنگلاخ ناهموارترین مواضع روی زمین و کلوخش کمتر از اراضی حاصل خیز و نباتست و عرض
زمین هموار آن در میان کوهها از همه وادیها تنگترست و در میان کوهی چند ناهموار و در ریگهای
روان و نرم که گیاه از آن کم روید و چشمهای کم آب و قریه‌های از یکدیگر دور افتاده که در آن موضع حیوانات
مانند شتر و اسب و گاو و گوسفند نمو و ترقی نمی‌کنند و بعد از آنکه کعبه را در چنین موضعی قرار داد امر فرمود آدم علیه السلم
و فرزندان او را با آنکه متوجه آن شوند و مایل آن باشند پس مرجع سفرهای ایشان شد که در آن
سفر طلب نفع میباشند و منتهای انداختن بارهای ایشان گردید و دلهای ایشان مشتاق و آرزومند آن
گردیده از جاها با بیابانهای دور و بی آب و علف و میان کوههای عمیق و جزیره‌های از هم دور افتاده متوجه
آن میشوند از روی انقیاد و آوازهای خود در اطراف آن تلبیه بلند میکنند و پیاده سعی مینمایند با موهای
پریشان یا پریشان حال و گرد آلود جامه‌های خود را که جامه احرام پوشیده‌اند در پس پشت انداخته
و صورتهای خوب خود را بگذاشتن موها و تراشیدن سر قبیح منظر ساخته و چنین امری فرموده
ابتلای عظیم و امتحان شدید و آزمایش عظیم ظاهر تطهیر کامل و این معنی را سبب رحمت خویش و سبب
رسیدن بهشت گردانیده و اگر خدای سبحانه و تعالی میخواست که بیت الحرام و مشاعر عظام خود را
در میان باغها و نهرها و زمینهای هموار که محل قرار مردم باشند و درختان بسیار رسته باشند و درختان بار

انها

نزدیک و عمارتش بر یکدیگر پیچیده و قریه‌هایش بیکدیگر متصل و گندم زار و مرغزار و زمینهای پر گیاه و زراعت
دور او فرو گرفته و حوضهای پر آب و زرع و باغهای سبز و شاداب و راههای آبادان متقارب ساز و پر گیاه قرار داده
ترک ثواب را بسبب و حقیر ساخته بود آنقدر که آزمایش و امتحان ضعیف و سهل گردانیده
بود و اگر اساسی که خانه کعبه را بر آن بنا کرده‌اند و سنگهایی که عمارت را بآن بر آورده‌اند از زمرد سبز
و یاقوت سرخ و روشنی و ضیایی بود هر آینه بآن سبب آرا آفتن شک در سینه‌ها کم میشد و
مجاهده شیطان از دلها زایل میشد و اضطرابی که از جهت شک حاصل میشود از میان مردم برطرف
میشد و لیکن خدای عز و جل آزمایش میکند بندگان خود را بانواع سختیها و بندگی میفرماید ایشان را
باقسام مشقتها و مبتلا میسازد بصنوف مکروهات تا آنکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و فروتنی
و شکستگی را در نفسهای ایشان جای دهد و همچنین را دری چند گشوده بسوی تفضل خود گردانده و سببها
که آن با سانی بعفو او توان رسید و پس از خدای تعالی حذر کنید از عقوبتها و بلاها که زود
بعد از فرصتی از پی ظلم و بغی می آید و آن عاقبت بد که لازمه تکبر است بپرهیز زیرا که تکبر دام عظیم شیطان
و مکر بزرگ اوست که در دلهای مردم تاثیر زهرهای کشنده میکند و از و خلاصی و شفا نمی یابد هیچ
عالم بسبب علمی که دارد و نه فقیر بسبب جامه کهنه که پوشیده بلکه شیطان همه را بتکبر فریب میدهد
و خدای تعالی بندگان مومن خود را از همین حراست و محافظت فرموده بتکلیف اقامت نمازها
و ادای زکوة و مشقتهای روزه در ایامی که خدای تعالی واجب ساخته تا آنکه اعضای ایشان بسبب عبادات
ساکن شود از حرکاتی که مخالف رضای اوست و چشمها بصفت خشوع موصوف شود و نفوس
ایشان شکستگی و فروتنی کسب کند و دلهای ایشان با فتادگی مایل شود و خیلا و بزرگی از
سر ایشان بدر رود زیرا که بعضی ازین عبادات متضمن آنست که روهای را که با زادی بهتر پرورده
از روی تذلل و خشوع بر خاک مالند و اعضای گرامی را از روی حقارت بر زمین چسبانند با آنکه در همین
زکوة فواید هست از آنکه اهل احتیاج و پریشانی از فقرات و حاصل زمین و غیر آن انتفاع یابند بر بطن
و ارامل کنند و فایده‌هایی که در همین این اعمالست از مقهور و مغلوب ساختن آنچه از تفاخر بهم رسد و ظاهر
شود و از تکبر سر بر آورد و امنست ترجمه بعضی از فقرات خطبه قاصعه امیرالمومنین علیه السلم و ظاهر آنکه
در باب شیطان فرموده مؤید قول جمعی است که از جمله ملائکه اش میدانند و میگویند نوعی از ملک را

جن می باشند و از بعضی احادیث ظاهر میشود که جن از جنس ملک نیست و شیطان چون در ملائکه نشو و نما
یافته بود و معتقد اطوار ایشان و متشبه بایشان بود در افعال و عبادات از زمره الملائکه بود و داخل ملائکه بود
نیز از جهة جنسیت و کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درین خطبه که می فرماید حکم الهی در اهل آسمان
و زمین یکیست با جمیعی اشعاری دارد و تفصیل دلایل طرفین را و احادیثی که درین باب وارد شده در کتاب
حدائق الحقایق ذکر کرده ایم و از جمله احادیث که در باب تکبر وارد شده روایت کرده است محمد بن یعقوب
کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی پرسید که ادنای مراتب الحاد کدام است
فرمود که تکبر ادنای مراتب الحاد است و از آنحضرت روایت کرده که فرمود در جهنم وادی
هست که جای متکبران آنجاست و آن وادی را سقر میگویند و او از شدت گرمی خود بحق
تعالی شکایت کرد و رخصت طلبید که نفسی بکشد و بعد از آنکه نفس کشید جهنم از نفس او سوخت
و از آنحضرت روایت کرده که فرمود روز قیامت متکبران را بصورت مورچهای کوچک محشور
میکنند و مردم ایشان را پایمال میکنند تا وقتی که خلایق از حساب فارغ شوند و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که فرمود عجب است از کسی که تکبر و افتخار میکند با آنکه اول از نطفه مخلوق شده
و آخرش مرداری گندیده خواهد بود و نمیداند که درین میانه با او چه خواهند کرد و ابن بابویه رحمة الله
روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در وصیتی که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود
که یا علی بدرستی که خدای تعالی باسلام باطل کرد تکبر جاهلیه را و تفاخری که اهل جاهلیه میکردند بآن
خود میکردند بدرستی که همه مردم از آدم مخلوق شده اند و آدم از خاک مخلوق و گرامی ترین مردم
کسی است که تقوی و ترسش از خدای بیشتر باشد و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که فرمود عزت مخصوص الهی است مانند ردا که مخصوص بشخصی میباشد و تکبر مخصوص الهی است
مانند ازار آدمی پس کسی که دست بیکی ازین دو چیز زند خدای تعالی او را سرنگون بجهنم می اندازد
باین مضامین احادیث بسیار وارد شده و از اخبار مذکوره و غیر آنها ظاهر میشود که تکبر ورزیدن گناهی عظیم
و مجادله با خداوند عالمیان و موجب شقاوت و خسران است و غرض از تکلیف بندگان در دنیا تحصیل شکستگی
و کسب فروتنی و ترک نخوت و کبر و طغیانست و تکبر اسباب و علامات و علاج چند دارد و از جمله اسباب
که در میان بنی نوع انسان شایع میباشد یکی اصل و نسب است و تکبری که ازین سبب حاصل شود شبیه

زن

ترین انواع است به تکبر شیطان که موجب ضلالت و خسران ابدی او گردید و باعث گرفتاری بلای الهی گردید کسی را
بر دیگری باصل و نسب زیادتی نمی باشد بلکه امتیاز در آن درگاه بتقوی و بندگی و انکسار و فروتنی
است و اگر کسی نیک تامل کند میداند که اصل و نسب موجب تکبر نمیشود زیرا که اگر پدران و اسلاف را
امتیاز ایشان در دنیا از جهت اعتبارات بی اعتبار دنیا مثل منصب و مال حرام و قدرت بر ظلم
و ستم و قتل نفوس بناحق و ریاسات باطل مثل فرعون و هامان و امثال ایشان بوده انتساب بچنین
جماعت را انسب آنست که موجب عیب و نقص و صورت شکستگی دانند زیرا که چنین کسی منتهی دوزخ
را و آتش جهنمیست و اگر ازین معنی شرمنده نباشد باید که آنرا موجب افتخار و امتیاز نداند و اگر امتیاز پدران
از جهت فضل و کمال علم و سیادت و اخلاق پسندیده بوده پس انتساب بایشان را موجب
نقص و عیب و دشمنی الهی ساختن کمال سفاهت است بلکه باید سعی در تشبه بایشان از جهت اوصاف
و اخلاق پسندیده نمود و تامل نمود که ایشان کسب نام نیک و ذکر جمیل از راه تکبر و ترفع کرده اند که مردم
ایشان را باین صفت مدح میکنند یا بفروتنی که از ایشان بظهور آمده باشد با آنکه افتخاری که بکمال
دیگری باشد از پستی و دون همتی نفس ناشی میشود و طبعی که عقل و کمال واقعی داشته باشد راضی باین
نمیشود که خود را ستایش کند و بکمال خود مباهات نماید چه جای که گوید پدر و جد من چنین
و چنان بود و معنی این سخن آنست که من از همه جاهل شده ام که بصفات کمال آراسته بوده اند
و از همین از ایشان رسیده و در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که الشرف بالهمم
العالیة لا بالرمم البالیة یعنی شرف بهمتهای عالی میباشد نه باستخوانهای پوسیده
و همت عالی حقیقی آنست که نام خود بر زبان بی [illegible] جاری نشود و حصه صاحب مقام تواضع
و مباهات و عادت جاری نشده که بگفته مدعی حکم کنند و کسی را بگفته خود خوب دانند بلکه اگر کسی را کمالی
هست هر چند نگوید و در مقام اخفای آن بوده باشد بیشتر ظاهر میشود و باظهار باطل میشود و در رفعت قدر
و بلندی شأن خود و فروتنی میباشد و پستی ترفع و بلند پروازی و همه کس این معنی مشاهده
نموده که کسی که در مجلسی قصد بر تر نشستن میکند که دون مرتبه اوست همه طبایع از او نفرت میکنند و در ختم او سعی میشود
و کسی که خود را از صدر مجلس می اندازد همگی سعی در تعظیم او مینمایند و دیگر از جمله اسباب تکبر تونگری و
ثروت و مال و فرزند و حصول اسباب معیشت است و درین امور اگر کسی نیک تامل کند میداند که

موجب کبر نشود زیرا که سعی جمعیت بغیر از ان نیست که خدای تعالی به بنده خود عطای چند فرموده
و بقدر آن چیزی چند از و خواسته و بامتحان و آزمایش فرموده و در خور آنچه در دنیا باو رسیده از
ثواب فقر و عوضهای مضاعفه آخرت محروم مانده پس اگر چنانچه بر یک یک از او مصرف خود صرف
نماید و بلوازم آن کما ینبغی قیام نماید از عهده تکلیف بیرون آمده بقدر آن ثواب خواهد یافت و اگر
در مصارف باطل صرف نماید یا بگذارد و بکسانی که بعد از و صرف نمایند و از و ممنون نباشند
بر بعضی او را مدح و ستایش نگفته بلکه گویند مراد انیست که خدای تعالی جنس مال مقرر فرموده
چنین جمعیتی بغیر حسرت و پریشانی امری نخواهد بود خواه در مصارف خود بعد از و صرف
کنند و خواه در مصرف بد اما در مصرف خوب زیرا که مال خود را در ترازوی حسنات دیگری خواهد
دید و حسرت خواهد برد که چرا خود از آن ثواب و انتفاع نبردم و اما در مصرف بد زیرا که بد است خود
داشت که چرا معین ظالم و مدد کار فاسق شدم و از مال خود انتفاع نبردم و تفسیر آیه کذلک
یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم در حدیث برین وجه مذکور شده پس صاحب جمعیت
از دو حال بیرون نیست یا بتکلیفی و مشقتی مکلف شده و از عهده بندگی بیرون آمده یا نه
در دنیا از جهت مال و فرزند و خوف تلف و جهات تفرقه خاطر که لازمه متاع دنیاست همیشه
خواهد و از همین سبب کمتر کسی باشد خصوصا صاحب جمعی که بصفت آزادی موصوف و تکلیف مشقت
تکلیف شده و از ثواب صبر بر فقر و پریشانی چنانچه از احادیث که در باب فقر گذشت ظاهر شد
بهره گردیده و از زحمت حساب آخرت که منتظر ابنای دنیا است نشسته پس اگر در مقام گنجایش تکبر بوده
باشد فقرا را اکثر میرسد نه اغنیا را و حق در کلام مجید منبه فرموده که انما اموالکم و اولادکم
فتنة والله عنده اجر عظیم و در ترجمه ظاهرش آمده است که بدرستی که نیست اموال
و فرزندان شما مگر آزمایش و امتحانی چند با بلاء و محنتی چند است که شما را مصیبت و معصیت
و نزد خدای تعالی است ثواب عظیم و نیکی نیست در آنکه از عهده تکالیفی که اغنیا بان
مکلفند چنانچه باید بیرون آمدن امریست نادر الوقوع و بر تقدیر وقوع از کجا حاصل میشود علم که
بآن تکالیف قیام نموده تا بر دیگران باین سبب تکبر توان کرد با آنکه قیام مرا هم بندگی
موجب تکبر نمی شود و اگر چنانچه صاحب جمعیت مال خود را در مصارف غیر مشروع و معاصی

آنچه صرف کرده پس مال داشتن او نیز بحقیقت مصیبتی است عظیم و غضبی است از غضبهای الهی
مانند کسی که زهر قاتل بدستش آید و بآن مسرور باشد و گمان کند که غذایی است لذیذ و چون بخورد
قاتل او باشد و چنین مال داشتن موجب عار است نه منشاء افتخار و حق تعالی در کلام مجید فرموده
که ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات و ترجمه ظاهرش
آنست که آیا می پندارند که آنچه ما بایشان عطا کرده ایم و بآن اعانت نموده ایم از مال
و فرزندان خیری چند است که بزودی بایشان رسانیده ایم بلکه نمی فهمند زیرا که عطای مال
و فرزند هرگاه موجب اکتساب سعادات نباشد از قبیل استدراج و غضب است نه از مقوله لطف و رحمت
و این که مذکور شد در صورتیست که مال از راههای حلال کسب شده باشد زیرا که اگر چنین نباشد
صاحب آن مال حکم دزد و راهزن و خاین خواهد داشت و مصرف حلال چنین مالی آنست
که بصاحبانش رسانند و آنکه بعضی از اغنیا مال حرام را در مصارف خیر صرف نمایند بمعنی
دیگر است و لایق تحسین توانگری نه دلت و منه است نه تکبر و افتخار و دیگر از اسباب تکبر اعظم
اسباب است منصب و اعتبار و تسلط بر مردم و قدرت بر گرفتن اموال و قتل نفوس و رجوع خلایق
بود است و چون آثاری که بر تکبر شیطانیه مترتب میشود و مفاسد تکبر ایشان بیشتر از
دیگرانست از آنجهت که رجوع مردم بایشان بیشتر و قدرتشان بر اهانت خلایق زیاده
از باقی اصناف متکبر است و مردم چاره نیست در تحمل تکبر و استحقار از ایشان از جهت
شیطان در فریب و اغوای ایشان بیشتر سعی مینماید و نشاء غروری که لازمه تسلط و اعتبار است
مانند مستی که از لوازم خوردن شراب است مؤید نفس اماره و شیطان گردیده تکبر بعضی از ایشان را
که عقلا در رتبه کمال باشند و بصفت تواضع و فروتنی واقعی موصوف باشند بحدی میرسانند
که بسیاری از مردم در نظر ایشان از قبیل وحوش و حشرات میشوند و از تکبر از ظلم و اعمال قبیحه و
یافتن بعضها که غالبا مناسب دنیا خالی از زهد میشوند و بعضها لیتی از فساد عظیم در
کشتن نفوس محترمه پیش ایشان از کشتن مگسی امتیازی ندارد و چون حالات اولیاء ارباب
اعتبارات بعضی و توانگر میباشند و بعضی از ایشان اصل و نسبی هم میدارند دو تکبر که مذکور شد با تکبر
اعتبار منضم گردیده مانند ظلمات بعضها فوق بعض فساد ایشان در جا شدت میشود

طالب آن میباشند که هر چه کنند مردم آنرا تحسین کنند و از افعال که مخفی در کمال ظهور باشند سرکار ترک آنها
نشوند چشم داشت ستایش میدارند و اگر کسی موافق حق سخن گوید یا تحسین نماید از نظر می اندازند
و در دل ازو دشمن میشوند و جمعی که مخالف حق و موافق مقصود ایشان حرف گویند و قبایح اعمال ایشانرا بطور
خوب جلوه دهند و تحسینها بیجا مینمایند در دل ایشان جا میکنند و از خواص خود میشمارند و باین
سبب متفطن نمیشوند که چنین مردم که افعال و اقوال ایشان تابع حق و راستی نباشند بر ایشان
اعتمادی نیست و اگر کلام ایشان معیار نصب و اعتبار که در برابر ایشانست و بکبری پوشانیده شود و
یاد میکنند و هر چه از اطوار او مخالف اطوار ایشان باشد تحسین می نمایند و اطوار سابق را تقبیح
میکنند و حقوق آشنائی سابق را مراعات نمینمایند و این معانی اکثر مردم را محسوس و مشاهد
شده و این نوع تکبر که موجب انکار حق و حقیر داشتن اهل حق و طعن بر ایشان شود بدترین انواع
تکبر است و از جمله احادیث که درین باب وارد شده روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی
رضی الله عنه از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلم که فرمود داخل بهشت
نمیشود کسی که در دلش بقدر دانه خردلی از کبر باشد راوی میگوید که من گفتم انا لله و انا الیه
راجعون حضرت فرمود که از برای چه چنین گفتی گفتم از برای آنچه از شما شنیدم فرمود که آنرا
دیگر افتادی مقصود من انکار است در راستی که آن کبر حقیر انکار منیست و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده که فرمود که کبر آنست که مردم را حقیر شماری و حق را سفاهت شماری
و از آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عظیمترین کبر حقیر شمردن
خلایق و سفاهت شمردن حق است راوی پرسید که حقیر شمردن خلایق و سفاهت
شمردن حق کدامست فرمود آنکه حق را نادانی بر اهل حق طعن کنی پس هر که چنین کند خدای عز و جل
در امری که مانند ردای مخصوص اوست منازعه نموده و از جمله سفاهت که بیشتر ارباب تسلط
فی الجمله اختصاص میدارند ایذا و اهانت و تحقیر اصناف مردمست که در میان ایشان دوستان الهی
و شیعیان خاص و سادات و علما و ریش سفیدان هستند و از سایر متکبران چندان تحمل کبری
کنند و ارباب تسلط بغیر از تحمل چاره ندارند و اکثر اوقات هر یک از طوایف که بجهت نزول بلایا
آن بر ایشان وارد شوند بی نوعی از اهانت باز میگردند و بسیار است که در جواب سلام ایشان

که خدای تعالی احباب ساخته مضایقه مینمایند و اگر وقتی وارد شوند که ایشان از خویش نیابند یا طلبی که داشته اند
بنوعی تقریر نمایند که ایشان نپسندند یا آنکه از جهت عاری بودن از طریقه حرف و حکایت ایشان
انجلی حرکتی کنند که ملایم طبع ایشان نباشد البته اهانتی زبانی یا عزلی ایشان بایشان میرسانند
و قبل از رسیدن بمجلس حضور از حاجبان و دربانان و سایر ملازمان سخنان درشت میشنوند و اگر
برسد از جهت حقارتی که خلایق فقرا و مردمی که جمعی از جهات ارتقای دنیا نداشته باشند
در نظر ایشان دارند مدارا نمیکنند بلکه تحسین ملازمان می نمایند و در مذمت تحقیر و اهانت
هر یک از جماعتی که مذکور شد و در توقیر و احترام و احسان و فضل ایشان احادیث وارد شده روایت
از انجمله
نموده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در باب ذم اهانت شیعیان از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عز و جل بواسطه در معراج بمن وحی
فرمود که یا محمد کسی که دوستی از دوستان مرا خوار کند مهیا جنگ با من شده و کسی که با
من محاربه کند من با او محاربه میکنم من سؤال کردم که خداوندا آن جماعت کدامند و من میدانم
که هر کس با تو محاربه کند با او محاربه میکنی فرمود که دوست من کسی است که من ازو پیمان گرفتم
باز از نبوت تو و ولایت وصی تو و ذریت شما و بعضی احادیث در باب تحقیر و ایذای مؤمن
قبل ازین مذکور شد و در باب احسان و اکرام سادات احادیث وارد شده و از انجمله ابن
بابویه رحمه الله در فقیه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود در دستی که من در
روز قیامت چهار صنف از مردم را شفاعت میکنم هر چند که با گناهان اهل دنیا بصحرای قیامت
آمده باشند مردی که یاری کرده باشد ذریه مرا و مردی که مال خود را بذریه من داده باشد
در وقت تنگی و مردی که ذریه مرا بدل و زبان دوست داشته باشد و مردی که سعی در
کارهای ذریه من کرده باشد وقتی که ایشان از وطن دور یا متفرق ساخته باشند و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود روز قیامت که میشود منادی ندا خواهد کرد که
گروه خلایق خاموش شوید که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن میگوید پس همه خلایق خاموش میشوند و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر میخیزد و میگوید ای گروه خلایق هر کس از شما که نزد من نعمتی یا منتی یا احسانی
بوده باشد برخیزد تا من تلافی او بجای آورم پس مردم خواهند گفت پدران و مادران ما فدای تو باد

چه نعمت با کدام منت و چه احسان هست که ما کرده باشیم و هر نعمت و منت و احسانی که هست از
خدای و رسول وست بر جمیع خلایق پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان میگوید که بلی
هر کس که جای داده باشد یکی از اهل بیت مرا یا با ایشان نیکی کرده باشد یا برهنه ایشان را پوشانیده
باشد یا گرسنه ایشان را سیر کرده باشد برخیزد تا من تلافی او را بجای آورم پس جمعی از مردم که این
کارها کرده باشند برخیزند و از جانب خدای تعالی ندا رسد که ای محمد وای حبیب من تلافی ایشان را
بنحوی که خواستی پس در هر جای از بهشت که خواهی ایشان را جای بده پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله ایشان را در وسیله جای خواهد داد در موضعی که از آنحضرت و اهل بیت او صلوات الله علیهم
اجمعین محجوب نباشند و از لفظ اهل بیت اگرچه مراد حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین
و ائمه معصومین علیهم السلام میباشند اما ظاهر تعمیم آنست که همه سادات را شامل باشد و شان
ائمه طاهرین علیهم السلام از آن ارفع است که از ایشان باین تعبیر شود که برهنه ایشان را پوشانیده و گرسنه
ایشان را سیر کرده باشند و علما نیز حدیث را چنین حمل کرده اند و ابن بابویه رحمه الله نیز در حدیث
را در باب احسان بعلویه ذکر کرده و علامه حلی رحمه الله در وصایا که در آخر کتاب قواعد الاحکام بجهت شیخ فخر الدین
پسر خود نوشته ذکر کرده که ترا وصیت میکنم باحسان بذریت علویه زیرا که خدای تعالی وصیت در باب
ایشان نموده ساخته و دوستی ایشان را اجر پیغمبری و ارشاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده
و فرموده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بعد از آن دو حدیث دیگر ذکر کرده
دیگر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در روضه کافی از عبدالملک بن اعین روایت کرده که گفت
میانه حضرت امام محمد باقر علیه السلام و اولاد حضرت امام حسن علیه السلام گفتگوی واقع شده بود من از آن
اطلاع یافتم پس بخدمت آنحضرت رفتم و خواستم که در آن باب سخن گویم حضرت مرا منع فرمود
و گفت خود را در میان ما داخل مکن زیرا که حکایت ما و بنی عم ما مثل حکایت مردیست که در بنی
اسرائیل بوده و دو دختر داشت یکی را بمردی داد که زراعت بود و دیگری را بمردی داد
که کوزه میساخت و اشکال آن میساخت پس وقتی بدیدن ایشان رفت و اول بنزد زن زارع رفت و گفت
حال شما چونست آن زن گفت شوهرم زراعت بسیاری کرده اگر خدای تعالی باران بدهد حال ما از
سایر بنی اسرائیل بهتر خواهد بود بعد از آن بدیدن زن فخار رفت و پرسید که حال شما چونست

۲ زن

گفت شوهرم از آنچه میبایست بسیار ساخته اگر خدای تعالی باران نگاه دارد حال ما از سایر بنی اسرائیل بهتر
خواهد بود پس از آنجا بیرون آمد و میگفت خداوندا تو متکفل حال ایشان باش و حکایت ما نیز مثل حکایت
ایشانست و ازین حدیث نهایت استحکام در باب احترام و اعزاز و اکرام فرزندان سادات
ظاهر میشود زیرا که با وجود آنکه معارضه با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در مرتبه کفر است هرگاه تجویز
نفرمایند که دیگری در باب ایشان سخنی بگوید البته اهانت ایشان خصوصا جمعی که بخلوص عقیدت و
صلاح ظاهر موصوف باشند جایز نخواهد بود و عیاشی رحمه الله در تفسیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود هیچ مردی از اولاد فاطمه علیها السلام نمیمیرد و از دنیا نمیرود مگر آنکه اقرار بامامت
امام کند همچنانکه فرزندان یعقوب بحضرت یوسف اقرار کردند در آنوقت که گفتند تالله
لقد آثرک الله علینا یعنی قسم که ترا خدای تعالی اختیار کرده و کشی رحمه الله از سلیمان بن جعفر روایت کرده که
گفت علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بمن گفت که بخدمت
حضرت امام رضا علیه السلام میخواهیم برویم گفتم چه چیز مانع است گفت اجلال و هیبت آنحضرت و آنکه
میترسم که بسبب رفتن من از مخالفان ضرری بآنحضرت رسد و بعد از آن بیماری سبک عارض
آنحضرت شد و مردم او را عیادت کردند من بعلی بن عبیدالله گفتم که الحال وقت رفتن بخدمت
آنحضرتست پس او بخدمت آنحضرت آمد و حضرت او را اکرام بسیار فرمود و او بسیار خشنود شد و بعد
از آن او را بیماری عارض شد و حضرت او را عیادت فرمود و من در خدمت او بودم پس نشست
تا وقتی که همه کس بیرون رفتند و بعد از آن کنیزی که آزاد کرده او و در آن خانه بود مرا خبر داد که ام سلمه
زن علی بن عبیدالله در پس پرده بیرون آمده خود را بر روی زمینی که آنحضرت نشسته بود انداخت و آن موضع
را می بوسید و اعضای خود را بروی تبرک بر آنجا می مالید و بعد از آن من نزد علی بن عبیدالله آمدم
و او نیز این صورت را حکایت کرد پس من بخدمت آنحضرت آمدم و این معنی را عرض نمودم فرمود
که ای سلیمان فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام را هرگاه خدای تعالی توفیق تشیع دهد مثل سایر مردم
نیستند و ازین دو حدیث ظاهر میشود که سادات را نوع امتیازی در درگاه الهی هست و بقدر
آن امتیاز رعایت ایشان لازمست خصوصا جمعی که از جمله سادات نیک باشند و در فضل علما اخبار
بسیار است از آنجمله روایت نموده محمد بن یعقوب رض از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود عالمی

که مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که راهی رود بجهت طلب علمی خدای تعالی او را براهی میبرد که
به بهشت منتهی شود و بدرستی که ملائکه بالهای خود را از برای طالب علم میگسترانند از روی رضا
خشنودی بعلم و از برای او طلب مغفرت میکنند آنها که در آسمانند و آنها که در زمینند حتی ماهی در دریا و زیادتی
عالم بر عابد مثل زیادتی قرص ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده و بدرستی که علما وارث پیغمبرانند و از
پیغمبران دینار و درهم میراث نمانده و لیکن میراث علم از ایشان مانده پس کسی که از علم چیزی
اخذ نموده میراثی کامل برده است و شیخ طوسی رحمه الله در امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلم روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مردم عالم در میان جهال مثل زنده است
در میان اموات و بدرستی که استغفار میکنند از برای طالب علم همه اشیا حتی ماهیان و جانوران
دریا و سباع و حیوانات صحرا پس کسب علم بکنید زیرا که علم وسیله است میان شما و میان خداوند
عز و جل و طلب علم واجب است بر هر مسلمانی و ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت امام زین العابدین
علیه السلم روایت کرده که وقتی که طالب علمی بخدمت آنحضرت می آمد میفرمود مرحبا بوصیه رسول الله
صلی الله علیه و آله بعد از آن میفرمود که وقتی که طالب علم از منزل خود بیرون می آید پا بر هیچ تر و خشکی
از زمین نمیگذارد مگر آنکه از برای او تسبیح میگوید تا زمینهای هفتم و این موضع گنجایش تفصیل اخبار
فضل علم و علما ندارد و در باب احترام پیران روایت نموده است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود از جمله تعظیم الهی تعظیم
صاحب موی سفید است که مسلمان باشد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود از ما نیست کسی
که احترام نمیکند بزرگتران ما را و رحم نمیکند کوچکتران ما را و از آنحضرت روایت کرده که فرمود تعظیم
کنید بزرگهای خود را و صله کنید ذوی الارحام خود را و هیچ چیز از ایشان را صله نمیکنید که بهتر باشد از آنکه
بگذارید که آزاری بایشان برسد یا آزاری بایشان نرسانید و از احادیث مذکوره و غیر آنها ظاهر
میشود که استحقار شیعیان عموما و استحقار جمعی که در میان ایشان بکمالی مثل علم و صلاح و سیادت
و پیری آراسته باشند خصوصا در درگاه الهی بسیار عظیمست و اگر این صفات با بعضی از آنها باهم
جمع شوند عظیمتر خواهد بود و بسیار است که متکبران رعایت این امور مطلقا نمی نمایند و هر یک از کمالها

بانجم

با جهتی دنیوی در ایشان نباشند توقیری و احترامی نمیکنند و عمده راههای که شیطان از آن بانسان میرسد
آنست که اگر مردم او را بقدر حال خود تعظیم و تکریم ننمایند موجب حرارت ایشان میشود و از استعلای
مطالب و توقعات ممنوع میشود و سبب آن میشود که شغل ایشان از جهت عدم مهابت در
نظر خلایق چنانچه باید ممشی نشود و از این معنی غافلند که هر چند ایشان در مقام ترفع و بزرگی نزد خدای
تعالی است از او در نظرها حقیر و بیقدر میسازد و بقدری که فروتنی و ترک تکبر میکنند در نظرها صاحب
رفعت میشوند و دلهای مردم مایل بایشان میشود و در مقام رفع احترام ایشان باشند جمعی که توقیر و احترام
و انواع مهربانی از ایشان راضی باشند با معاندان ایشان معارضه مینمایند و اگر وقتی
صاحب آن تسلط و اعتبار نباشند ایذا و اهانت از خلایق کمتر میکشند و کلینی رحمه الله از
حضرت امام جعفر علیه السلم روایت کرده که فرمود هیچ بنده نیست که در سر او لجامی نباشد
و فرشته آن را در دست نداشته باشد پس هرگاه او تکبر میکند آن ملک با او میگوید پست شو که خدای تعالی
ترا پست کند پس همیشه آن شخص در نفس خود از همه کس بزرگتر است و در نظر مردم از همه کس حقیرتر است
و وقتی که تواضع و فروتنی میکند خدای تعالی آن لجام را بالا میبرد و بعد از آن آن ملک با او میگوید
و با او میگوید بلند مرتبه شو که خدای تعالی مرتبه ترا بلند سازد پس دیگر او همیشه در نفس خود از همه کس حقیر
تر و در نظر مردم از همه کس بلند مرتبه تر است و از این حدیث ظاهر میشود که فایده که در ضمن تکبر منظور
ایشانست که بنقیض آن منتجه میشود چه مهابت ایشان بسبب تکبر از دلها زایل میشود و اگر نظر در
صحیفه روزگار گذشته و تأمل در احوال جمعی نمایید که پیش از هر یک از ایشان صاحب این
دولت بوده اند ظاهر میشود که هر کدام از اسلاف ایشان که تکبر ورزیده اند بغیر آنکه خلایق در حیات
و ممات ببدی یاد ایشان کرده ثمره تحصیل نکرده اند و هر یک که بالنسبه تواضع و فروتنی پیشه خود
ساخته بوده اند در نظر خالق و زبان خلایق بهتر و بخوبی مذکورترند و ترحم و دعای خیر بعضی از برای
ایشان ممکن است که خیر بعضی از معاصی ایشان کند و هر کسی متکبری را در حیات بخیر
نموده و در ممات بترحم و دعای خیر یاد نکرده و از جمله مفاسد تکبر ایشان آنست که توقع
بعضی از نظرها آن که وسیله نداشته باشند و بحلیه حیا آراسته باشند از دور کردن ایشان کوتاه
نباشند و بغیر از تحمل ظلم و رفع حاجت و عرض شکایت بدرگاه خداوندی که کبریای او مانع الشفاعات

بحال شکستگان و بیچارگان میشود و درگاه او از حاجب و دربان خالیست چاره نمیزند و در
میان این طایفه که از حقارت و بیقدری را بظلم و عرض حاجت مظلومین نمی‌باشند جمعی هستند که اگر
شغربن منظر رفع دعای ایشان بعرش الهی میباشند و پادشاه صاحب عظمت و کبریا مطالب
ایشان را با رتاثت حال بسمع قبول اصغا مینماید چنانچه بطرق متعدده از سید کاینات صلی الله علیه و آله
روایت شده که رُبَّ اَشْعَثَ اَغْبَرَ ذِی طِمْرَیْنِ لَا یُؤْبَهُ لَهُ لَوْ اَقْسَمَ عَلَی اللهِ لَاَبَرَّهُ
یعنی بسا موی پریشان بار پریشان حال گرد آلودی صاحب دو جامه کهنه که کسی پروای او نباشد و اگر قسم
خورد در باب واقع شدن امری از روی اعتماد بر خدای عز و جل البته قسم او را راست میگرداند آن
امر واقع میشود باذن الهی یا آنکه اگر خدای عز و جل را قسم دهد و بگوید خدایا بحق قسم او را راست میکند
و آنچه طلبیده باشد حاصل میشود و معنی اول از کلام جمعی از اهل لغت و معنی دوم از کلام صاحب مغرب ظاهر
میشود و گاه باشد که بیک آه سحر و ناله نیم شب یک مظلومی چنین اساس دولتی که در نظر اهل دولت ظاهر
گذشته اساس محکم باشد متزلزل و منهدم گردد و از باب استیلا هر چند بر باطل باشند بر تمکین ظلم قادر
میشوند و موجب انقضای مدت ایشان میگردد و اگر در مقام رفع ظلم باشند مدت دولت
ایشان امتداد می‌یابد و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود خدای عز و جل به پیغمبری از پیغمبران خود که در مملکت جباری بود وحی فرمود که
این جبار را بگو بگو که من ترا مسلط نساخته ام از برای ریختن خونها و گرفتن مالها و از برای آن ترا مسلط
داده ام که آواز های مظلومان را از من باز داری و من حق ایشان را که بظلم گرفته شده وا میگذارم هر چند کافر
باشند و از جمله مفاسد که بر تکبر اصحاب تسلط مترتب میشود آنست که جمعی که از جهت ساختن
حق یا دوستی ایشان خواهند که ایشان را از ارتکاب امری باطل باز دارند بجهت ترس و بیمی که در ایشان
باشد باز داشتن از مجاب تکبر مانع ایشان میشود و سکوت اختیار مینمایند و چون اکثر متکبران از جهت
غروری که لازمه خودبینی است مشهور در امور کمتر میکنند از طرق مصلحت در راههای خیر دنیا و آخرت
خود غافل میباشند و شک نیست در آنکه هر کس در سلوک طرق دنیا یا آخرت عقل خود را
دانا و غیر ضلالت امری او را روی نماید وقتی از کرده خود پشیمان میشود که فرصت از دست
شده باشد و ندامت سودی نداشته باشد و چون از جمله استدراجهای الهی است

صدا و ندا آگهی خود که چنین الخ

گر اهل معاصی را اند کی بتمادی مهلت مید هد و مطالب ایشان مطابق خواهش و تمنی که خلاف آگهی اقتضا نمود
بحصول می پیوندد گمان ایشان چنان میشود که آنچه میشود نتیجه فکرهای صایب و تدبیرات درست که
بمحض عقل خود بآن راه یافته اند و بعضی را جزم حاصل میشود با آنکه من عند الله مؤید شده اند بر صحیح و آنچه در ذهن
ایشان خطور میکند محض الهام و عین صواب است و این معنی را از اقبال میدانند و از نیک نامی میشمارند
که رو کردن دنیا با ایشان و بر آمدن مطالبی که متوجه آن میشوند و مخالف خواهش ایشان خصوصاً قهر الهی
و اگر آن مطالب میسر نشود فی الجمله از معصیت و ور خوار مند بود و همین نوع بر آمدن مطالب در
ایام مهلت الهی در بازه ارباب دولتی که در سلک کفار منتظم اند هم میباشد و اگر این معنی دلالت بر تایید
الهی کند پس آنجماعت هم مؤید من عند الله خواهند بود و چون دنیا نزد خدای عز و جل قدری نه
دارد و غرض از خلق دنیا و تکلیف عباد امتیاز اخیار از اشرار است و ثواب دوستان و کمال
خاص الهی میسر نیست که درین دار فانی که لذتش با انواع مکاره و الم آمیخته است با ایشان رسد
و در خلال اوقات مطالب ایشان هر چند از راهی در مقام تحصیل آن در آیند که بحسب عقل و عادت نزدیکتر
راهها باشد حاصل نمی‌شود و فساق و بدان از بیراهه بی معقول خود میبرند و فکرهای ایشان هر چند
مطابق عقل نباشد نتیجه صحیح میدهد تا آنجماعت از ثواب صبر بانصیب نباشند و دل ما نیابند
و این طایفه بهره خود را در دنیا ببرند و حجت بر ایشان تمامتر بود و در بعضی روایات وارد شده که وقتی دو
ملک از عالم آگهی از آسمان بزمین می آمدند در میان راه ملاقات نمودند از مقصد یکدیگر سؤال کردند یکی گفت
فلان جبار عاصی اراده شکار نوعی از انواع ماهی کرده و در آن موضع حاضر نیست مرا تعجیل فرستاده اند
که آن نوع در صیدگاه او حاضر سازم تا دام او خالی بیرون نیاید دیگری گفت مرا مامور ساخته اند
بآنکه عابدی روزه دار که مشغول نماز است و بجهت افطار خود خوردنی مهیا ساخته که بعد از نماز بآن
افطار کند طعام او را بریزم تا چیزی نداشته باشد که بآن افطار نماید پس هر یک متوجه شغل خود
گردیدند و اگر کسی بچشم عبرت مطالعه صحیفه عمل روزگار کند امثال این امر بسیار در نظرش می آید و از
جمله استدراجهای الهی در باب بسیاری از متکبران و ظلمه آنست که در عرض مدت دولت
و ایام مهلت بیمارها و سقام و کدورات و آلام بایشان کمتر میرسد و خدای تعالی بایشان مزاجهای
قوی میدهد چنانچه از اثر ها و کرها متاثر نمی‌شوند و دارای الم کمتر میکنند و بدین سبب از تنبیهی

تحمل

حاصل نمیشود واز عذاب الهی غافل میباشند وغرور وغفلتشان زیاده میشود وبکسب اعمال قبیحه وظلمهای
گونان خود را در معرض عذابی در می آورند که سموات وارض طاقت لمحه ازان ندارند وکوهها تاب تحمل
ازان ندارند وتمام عمر در مقام انهدام اساس طاقت خود میباشند وگویا بخاطر نمیرسانند که در آن دنیا
نیز صاحب تسلط واعتبار وتوانائی واقتدار خواهند بود وصحت مزاج ایشان ابد الدهر
بلکه ... نیز خواهد بود وازان غافلند که بیماری وپیری اساس صحت را خراب میکند
ومردن از پی آن آثار آن بر جای نمیگذارد وعزت واعتبار لباسی است مستعار امروز در بر
دیگری است ودر باب اعتبار دو موت میباشد یکی موت طبیعی از ابدان ودیگری ...
وبی اعتباری واگر ایشان پرده غفلت از نظر بصیرت خود بردارند میدانند که از همه کس بفروتنی
وشکستگی وتواضع وافتادگی سزاوارترند وبیشتر از سایر ناس محل ترحمند که خدای عز وجل ایشان را
بی آنکه بر بنی نوع خود زیادتی وفوقی داده باشند زیادتی داده وبر بسیاری از مردم که بجهات
کمال از ایشان ممتازند امتیاز بخشیده وتسلط داده واصناف ناس مقهور ومحکوم حکم ایشان
ساخته وایشان را مکلف ساخته باینکه بر کسی ظلم نکنند وتمکین ظلم ننمایند ودر روز قیامت از جمیع
جزئیات آنچه با هر کس کرده اند حتی با خدمه وبندگان زر خریده که در نظر ایشان مقدار مگس هم ندارند
وبخیالات ضعیف انواع ایذا وتعذیب بایشان روا میدارند سؤال میکنند وموافق میزان
عدل حکم کرده ظلمها را تلافی وتدارک مینمایند واز سبب ابتلای بی پروائی که در باره خلق خدا میدارند
چنانچه گاه باشد که بخیال شکار وخوشی صید طیور چندین بنده بیگناه را بکشتن میدهند واز اول
مینمایند واز اموال مسلمانان که بغیر حق میگیرند ودر مصارف باطل صرف میکنند بازخواست میکنند و
کسی را چنین شدائد واهوال در پیش باشد میباید که شکستگی وافتادگی ودر عاقبت مرتبه کمال
باشند وپنبه غفلت از گوش هوش بردارند وباد نخوت از دماغ خود بیرون کنند وگاهی در عاقبت
ومآل خود تأملی کنند ودشمنی با خود را بمنتهای کمال نرسانند ودر کلام حضرت امام المتقین وامیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده که دوستی با دوست خود بمنتهای مراتب مرسان یعنی او را
بر جمیع اسرار خود مطلع مساز ودوستی میانه رو باش زیرا که شاید روزی با تو دشمن شود وهمچنین دشمنی
را بغایت مرسان شاید که وقتی دوست تو شود ... آدمی هر گاه بعصیان وقبایح اعمال خود ...

ال

الآن در آنچه که خداوند خود را که از ابتدای خلقت تا وقت رحلت مستغرق الطاف ونعمتهای بی نهایت او
بوده از خود رنجانیده وبانفس ضعیف خود که در دنیا باصناف نعمتهای بی نهایت پرورش داده ودر تمام عمر دشمنی در آید
باید که از او ... نکند وعده او را بانجام کمال نرسانند تا شاید که ... که او را بآن درگاه رجوع
شود واز آنچه با خود میکند ندامتی حاصل شود حسرتش را چاره باشد وندامتش نتیجه ای داشته باشد و
چون خداوند ... افتادگی را از مرتبه رفیع داده اند وبانعمتی از حسنات بسیاری از ...
از نامه اعمال محو مینمایند باید که شکستگی وانکسار وتفقد احوال وتلطف بفقرا ومساکین را ترک
عجب وخودبینی واظهار ضعف وناتوانی آتش غضب الهی را که بتکبرات وظلمها افروخته و...
ساخته فرو نشانند و... معاصی را بقدری از خود رفع نماید وممکن است ...
والعصمة فی جمیع الاحوال واز جمله اسباب تکبر ... شکستگی بحالات واستعدادات واصناف ...
چنانچه از بعضی علما ... دیگر از آنکه در مرتبه خود میدانند بنظر حقارت منظور میسازند و...
و... دیگری را که در آن مرتبه مقرر میدانند وتکبر هر چند از همه کس قبیح است اما از علما
که قبح قبایح نزد ایشان ظاهرتر است قبیح تر وشنیع تر وشک نیست که صفات کمال را ...
اکتساب قبایح ساختن دلیل سفاهت است وهمچنانکه تکبر در اغنیا واصحاب جاه واعتبار شنیع وفقرا
ومردم بی اعتبار تر میباشد وتکبر فقرا از بدترین انواع تکبر است چنانچه محمد بن یعقوب رضی الله عنه از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که سه کس اند
که خدای تعالی با ایشان سخن نمیگوید ونظر رحمت بایشان نمیکند در روز قیامت وایشان را پاک نمیکند
از معاصی ... ومر ایشان راست عذابی دردناک مردی پیر زناکار وپادشاه ...
فقیر متکبر وظاهر آنست که چون فقر سبب وقوع انواع اسباب شکستگی است پس تکبر
مرد فقیر از غایت شرارت او ناشی میشود چنانچه زنای مرد پیر با کمی شهوت دلالت بر نهایت
شقاوت میکند وترحم نمودن پادشاه با کمال تسلط بر رعایا نیز از این قبیل است ودر کلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده واقع شده که بسیار خوب است تواضع
اغنیا نسبت بفقرا از برای طلب رضای الهی وبهتر از آن تکبر کردن فقرا است بر اغنیا از راه اعتماد

بر خدای تعالی ظاهر آنست که مراد از تکبر کردن فقرا بر اغنیا ترک علاقه کردن ایشانست و از فساد دنیا ایمن بودن
باشند چنانچه آخر کلام بآن وارد و اگر تکبر از سبب استغنا باشد بعید نیست و تواضع فقرا از
اغنیا از جهت طمع و ملاحظه جهت غنا و توانگری ایشان بسیار مذموم است و ابن بابویه از حضرت
روایت کرده که فرمود کسی که نزد یکی از اغنیا رود و از جهت غنا فروتنی نزد او کند دو ثلث
دینش میرود و از جمله اوصاف ذمیمه متکبران و علامات تکبر راه رفتن از روی خیلا و حرکت دادن
دستها و سایر اعضاست و بر خود بالیدن و عجب و راست خود را از روی خودبینی نظر کردن و حق
تعالی در کلام مجید فرموده ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ
الجبال طولا و از جمله ظاهرش اینست که راه مرو در روی زمین از روی تکبر و مستی که تو زمین را نمیشکافی
و در بلندی بکوهها نمیرسی و از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلم روایت کرده اند که در وقت راه
رفتن دستهای مبارک آنحضرت از ران مبارکش نمیگذشت و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند که روزی بر جماعتی گذشتند که بیکجا جمع شده بودند پرسید که از برای چه
جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجاست که از حرکات سر میزند فرمود این مجنون نیست بلکه
شخصی است که ببلائی مبتلا شده و مجنونی که سزاوار است باو که او را مجنون گویند آن کسی است
که در راه رفتن تبختر میکند و از روی راست و چپ خود نظر میکند و بر خود میبالد و دو پهلوی خود را
متکبرانه حرکت میدهد و آرزوی بهشت از خدای عز و جل میکند با آنکه مشغول معصیت اوست
و مردم از شر او ایمن نیستند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود وقتی که امت من از روی
تبختر راه روند و دستها را در راه رفتن حرکت دهند و غلامان فارس و روم خدمت ایشان کنند
و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بعضی بیکدیگر مشغول خواهند شد و ابن بابویه بسند معتبر
در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده که نهی فرمود از آنکه کسی از روی تکبر راه رود و فرمود که
کسی که جامه بپوشد و بسبب پوشیدن آن تکبر کند خدای تعالی او را در کنار جهنم بزمین فرو میبرد و در جهنم
قارون خواهد بود زیرا که اول کسی که خیلا و تکبر ورزید قارون بود و خدای تعالی او را با خانه اش بزمین فرو برد
و کسی که خیلا و کبر میورزد در جبروت با خدای تعالی منازعه کرده و از جمله افعال و علامات ایشان آنست که

داشتن خنده و صف نعال را عار دانستن و دوست داشتن که از روی خضوع و انقیاد با ایشان
سلوک نمایند و بطرق متعدده روایت شده که کسی که خواهد که مردم در برابر او بایستند باید که جای خود را
در جهنم مهیا سازد و دیگر ترک انصاف نمودن و از مردم توقع داشتن که سخن درشت از ایشان
تحمل نمایند و در مقام جواب ایشان تحمل نمایند و در مقام جواب درنیایند بلکه نگاه درست بروی ایشان
نکنند و آواز خود را بلند نسازند و این معانی در عرف ایشان از آداب دانی و حسن سلوک محسوب است و دیگر
طالب صدر مجلس بودن و با مردم بر سر نشستن نزاع کردن و مهربانی نمودن و دوست داشتن کسی
که احترام و اعزاز ایشان زیاده بجا آورد هر چند که از اشرار باشد و مذمت نمودن و دشمن داشتن کسی که
در این امور کوتاهی کند هر چند که از صلحا و اخیار باشد و از جمله افعال متکبران که وعید بر آن وارد شده
ساختن عمارتهای رفیع است از برای زیادتی ترفع بر ابنای جنس خود چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر
مذکور روایت کرده که فرمود کسی که عمارتی از جهت ریا و سمعه بنا کند یعنی برای آنکه مردم ببینند و
بشنوند خدای تعالی در روز قیامت آن عمارت را تا طبقه هفتم زمین بار او میکند و آن عمارت آتشی
خواهد بود افروخته بعد از آن آن را در گردنش طوق خواهند کرد و بجهنم خواهند انداخت و هیچ چیز او را
نگاه نمیدارد تا وقتی که بقعر جهنم رود گفتند یا رسول الله چگونه است بنا کردن از برای ریا و سمعه فرمود
آنست که زیاده بر قدری که او را کافی باشد بنا کند و از برای بر همسایگان ترفع و زیادتی کند
و بر برادران خود مباهات کند و از جمله معالجات تکبر تفکر در بدی عاقبت کبر و خودبینی است
چنانچه از احادیث ظاهر شد و دانستن این معنی که تکبر نقیض مطلب آدمی نتیجه میدهد و مورث مذلت
و خواری است زیرا که کسی که منازعه با خداوند عالمیان میکند خدای تعالی او را خوار و بی قدر میکند و از جمله
عذابی که از بوی گند عرق جهنمیان میشود و بیرون نمیتوانند آمد و از محشور شدن بقدر مورچه پایمال
شدن در صحرای محشر آزار بسیار میکشند و دیگر فکر کردن در اصل و حالات خود که از نطفه نجس مخلوق
شده و از راه بول بدنیا آمده و در دنیا همیشه حامل نجاسات و قاذورات بوده و آخرش جیفه گندیده
متعفن خواهد بود و در مدت حیات هرگز از انواع احتیاج و تفرق احوال خالی نیست و چگونه
دیگران را خاک شایسته است که از کمالات حقیقت خالی و عاری میباشد تکبر ایشان از قبیل مثل مشهور
است نه سیم المنظر و نازیباست و تدبر کردن در معنی که آنچه خود میکشد وقتی که از دیگری میشنید با خود را

از دور مطالعه نمایند و رفتار و حرکات را بنظر انصاف ملاحظه نمایند آیا خوش آینده و نیکو است یا نه
عقل صحیح کریه و قبیح است بلکه مستلزم شدن بمنازل قدس الهی و مرتکب امور شدن که شخص را از
بیرون میکند مانند با مین نشستن در مجالس و هم نشینی کردن با فقرا و دوری از صحبت اغنیا و
چیزی خوردن و پینه بر جامه زدن و بر خر سوار شدن و کسی را از برای خود ساختن و توشه
خود را خود برداشتن و این معانی در احادیث متعدده وارد شده امید که خدای عز و جل همه را
خود را جاده بندگی و طریقه شکستگی مستقیم دارد و از متابعت نفس اماره و پیروی شیطان
از مستی غفلت و خواب غرور هشیار و بیدار سازد و ایاکم ان یبغی بعضکم علی بعض فانها
لیست من خصال الصالحین فانه من بغی صیر الله بغیه علی نفسه و صارت
نصرة الله لمن بغی علیه و من نصره الله غلب و اصاب الظفر من الله
کنید از آنکه بعضی بر دیگران تعدی و زیادتی نمایید زیرا که بغی از خصلتهای اهل صلاح و خوبان نیست
که کسی بغی و تعدی میکند خدای تعالی بغی او را بخودش بر میگرداند و نصرت و مدد الهی بکسی میرسد
که تعدی و زیادتی بر او واقع شده و هر کس که خدای تعالی او را یاری کند بر خصم غالب و از جانب الهی
ظفر می یابد و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که از بدترین چیزی که عقوبتش زودتر بصاحبش میرسد بغی است و از آنحضرت روایت
کرده که فرمود شیطان بلشکر خود میگوید که در میان بنی آدم بغی و حسد بیندازید زیرا که این دو صفت
پیش خدای تعالی عدیل شرک است و بغی در اصل لغت از حد بیرون رفتن است و این معنی در ظلم
و ظلم و بعضی دیگر از صفات ذمیمه متحقق میشود و بعضی احادیث در باب بغی قبل از این مذکور شد و
ایاکم ان یحسد بعضکم بعضا فان الکفر اصله الحسد و پرهیز نمایید از آنکه بعضی بر بعضی
حسد برید زیرا که اصل کفر حسد است و حسد عبارت از آنست که کسی آرزو کند زایل شدن نعمتی را از
دیگری از برای آنکه بدست او آید یا هیچ یک نداشته باشند و غبطه آنست که آرزو کند حاصل
شدن آن نعمت را از برای خود بی آنکه زوال نعمت دیگری را خواهد و غبطه از صفات حمیده و حسد
از صفات ذمیمه است و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود مؤمن صاحب غبطه میباشد و حسد نمیورزد و منافق حسد میورزد و صاحب غبطه نمیباشد

و از

و از جمله آنچه در باب حسد وارد شده از آنحضرت روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
خدای عز و جل بموسی بن عمران علیه السلام خطاب فرمود که ای پسر عمران حسد مبر بر مردم در آنچه من از
فضل خود باشان عطا میکنم و چشم بر آن مگشا و دل بر آن مبند زیرا که حسود دشمن نعمت من
است و منع میکند قسمتی را که من در میان بندگان خود کرده ام و کسی که چنین باشد من
از او نیستم و او از من نیست و از آنحضرت روایت کرده که فرمود حسد ایمان را میخورد چنانچه
آتش هیمه را میخورد و ابن بابویه رحمه الله در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود حضرت لقمان به پسر خود گفت که حسود سه علامت دارد وقتی که از او دور است
غیبت میکند و وقتی که حاضر میشود تملق میکند و وقتی که مصیبتی بر او میرسد شماتت میکند
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای عز و جل شش طایفه را
بشش خصلت عذاب میکند عرب را بعصبیت و دهقانان را یعنی رؤسا و کلانتران عجم را بتکبر و
امرا را بجور و ستم و فقها را بحسد و تجار را بخیانت و اهل رستاق را بنادانی و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر روز از شش چیز
استعاذه می فرمود از شک و شرک و حمیت و غضب و بغی و حسد و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود خدای تعالی حسد را خیر دهد که بسیار عدل و
انصاف است زیرا که اول بر صاحب خود شر می کشد و ایاکم ان تعینوا علی
مسلم مظلوم فیدعو الله علیکم فیستجاب له فیکم فان ابانا
رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول ان دعوة المظلوم
مستجابة و پرهیز کنید از آنکه ضرر رسانید بمسلمان مظلومی و او شما را نفرین کند
و دعای او در باب شما مستجاب شود زیرا که پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود
که دعای مظلوم مستجاب میشود و قبل از این بعضی احادیث در باب ظلم و استجابت
دعای مظلوم مذکور شد و لیعن بعضکم بعضا فان ابانا رسول الله
صلی الله علیه و آله کان یقول ان معونة المسلم خیر و اعظم
اجرا من صیام شهر و اعتکافه فی المسجد الحرام و باید که یکدیگر را اعانت

مؤمنین و سعی در حوائج ایشان بسیارست از آنجمله روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی ره
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود کسی که هفت نوبت بر دور خانه کعبه بگردد خدای
تعالی برای او شش هزار حسنه می‌نویسد و شش هزار سیئه از او محو میکند و شش هزار درجه از برای او
بلند میکند و وقتی که پیش مستجاری می‌آید هفت در از درهای بهشت برای او می‌گشاید راوی
گفت فدای تو شوم این فضیلت همه در طواف است فرمود آری و ترا خبر دهم بچیزی که افضل از این
باشد بدرستی که برآوردن حاجت مؤمنی افضلست از ده حج و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده که فرمود والله که حج نزد من دوسترست از آنکه بنده آزاد کنم تا بده و هفتاد رسید
و اگر اهل خانه را از مسلمانان متکفل شوم تا آنکه گرسنه ایشان را سیر کنم و برهنه ایشان را بپوشانم و
نگاه دارم که رو ببردم نبیند از نزد من دوسترست از آنکه حج کنم تا بده و هفتاد رسد و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود کسی که در حاجت برادر مسلم خود سعی کند از برای طلب
رضای الهی خدای تعالی برای او هزار هزار حسنه می‌نویسد و از جمله آنها خویشان و همسایگان
و برادران و آشنایان او و هر کس که با او نیکی در دنیا کرده باشد می‌آمرزد و چون روز
قیامت میشود باو میگویند که داخل جهنم شو و هر کس را که بینی که در دنیا بتو نیکی کرده باشد
از جهنم باذن الهی بیرون بیار مگر آنکه دشمن اهل البیت علیهم السلم باشد و از آنحضرت روایت
کرده که فرمود کسی که در حاجت برادر مسلم خود سعی کند و جهد نماید و خدای تعالی برآمدن
آن حاجت بر دست او جاری سازد از برای او حجی و عمره و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام
و روزه دو ماه می‌نویسد و اگر جهد کند و برآمدن حاجت را خدای تعالی بر دست او جاری
نسازد از برای او حجی و عمره می‌نویسند و ابن بابویه رحمه الله در فقیه از میمون بن مهران
روایت کرده که گفت در پیش حضرت امام حسن علیه السلم نشسته بودم که مردی آمد و گفت
یا بن رسول الله فلان کس از من طلبی دارد و میخواهد که مرا حبس کند حضرت فرمود که مالی حاضر ندارم
که از جانب تو وجه طلب آن مرد را ادا نمایم گفت با او سخنی بگوئید شاید که مرا محبوس نسازد حضرت
نعلین خود را در پای کرد من گفتم یا بن رسول الله مگر فراموش کرده‌اید که شما اعتکاف داشتید
فرمود که فراموش نکرده‌ام لیکن از پدرم شنیده‌ام که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت

فرمود که کسی که در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود سعی کند چنانست که خدای عز و جل را
نه سال عبادت کرده باشد که روزها را بروزه و شبها را بعبادت بسر برده باشد و کلینی ره از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که اعانت کند مؤمنی را
خدای تعالی هفتاد و سه غم از او رفع مینماید که یکی از آنها در دنیا باشد و هفتاد و دو غم را در آخرت رفع مینماید
در وقتی که مردم همه بخود گرفتار باشند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که غمی از مؤمنی رفع
کند خدای عز و جل غم آخرت از او رفع میکند و از قبر خوشدل بیرون می‌آید و کسی که مؤمنی
گرسنه را سیر کند خدای تعالی از میوه‌های بهشت روزی او میکند و کسی که دم آبی باو دهد خدای
تعالی از شراب سربمهر بهشت باو میدهد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که برادر
ایمانی خود را اطعام کند یا برادر خود را از جهت رضای الهی اطعام کند ثواب او مثل ثواب کسی
است که صد هزار کس از مردمان را اطعام کند و از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم بمن فرمود که چه چیز مانعست ترا که هر روز بنده آزاد کنی گفتم مال
من وسعت این معنی ندارد فرمود که هر روز مسلمانی را اطعام کن گفتم مالداری یا پریشانرا
فرمود که مالدار کاهست که خواهش طعام دارد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که
مؤمن مالداری را اطعام کند مثل آنست که بنده از اولاد اسمعیل را از کشتن نجات دهد و کسی
که مؤمن محتاجی را اطعام کند مثل آنست که صد بنده از اولاد اسمعیل را از کشتن نجات دهد
و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که یکی از فقرای مسلمانان را از برهنگی جامه بپوشاند
یا اعانت کند او را بچیزی که باعث تقویت او شود در معیشتش خدای تعالی هفتاد هزار ملک
از ملکه بر او موکل میسازد که از برای هر گناهی که او کرده باشد طلب آمرزش کنند تا وقتی که نفخ صور شود
و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که برادر مسلمانی نزد او بیاید و او را اکرام کند پس بدرستی که
خدای عز و جل را اکرام کرده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که فرمود واجبست
مؤمن بر مؤمن آنکه هفتاد کبیره او را بپوشاند و از آنحضرت روایت کرده که فرمود از جمله آنچه
خدای تعالی بحضرت موسی ع در مناجات وحی فرمود آن بود که مرا بندگان هستند که جنت

خود را برای ایشان مباح میسازم و ایشان را در جنت اختیار و حکم میدهم که هر چه خواهند بکنند اینست جزای
کسی که مؤمن را خوشحال کند بعد از آن حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که مؤمنی در مملکت جباری
بود و خواستند که باو آزار رسانند پس گریخت و بمیان کفار رفت و در خانه کافری فرود آمد
او را پناه داد و مهربانی نمود و ضیافت کرد پس چون وقت مردن آن کافر شد خدای تعالی باو
خطاب فرمود که بعزت و جلال خود قسم که اگر جا میبود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم و لیکن
بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد بعد از آن باتش جهنم میفرماید که او را مترسان
و مضطرب مکن اما آزار باو مرسان و در طرفین روز روزی او را می آورند راوی پرسید که
از بهشت می آورند فرمود از هر جا که خدای تعالی خواهد می آورند و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده که فرمود خدای تعالی بحضرت داود علیه السلم وحی فرمود که بنده از
بندگان من یک حسنه میکند و من بهشت را برای او مباح میسازم حضرت داود علیه السلم
گفت خداوندا آن حسنه کدام است فرمود آنکه بنده مؤمن مرا خوشحال کند هر چند که بیک خرما باشد
حضرت داود علیه السلم گفت سزاوار است هر کسی که ترا بشناسد و انکه از تو نا امید گردد
و از آنحضرت روایت کرده که فرمود از جمله رعایای نجاشی که عامل و حاکم اهواز بود بخدمت
آنحضرت آمد و گفت مرا خراجی بنجاشی می باید داد و او از جمله شیعیان شماست اگر چنانچه شما
در باب ما و خبری بنویسید اطاعت مینماید پس حضرت باو نوشت که بسم الله الرحمن
الرحیم سُرَّ أخاكَ یَسُرُّكَ الله یعنی برادر خود را خوشحال کن تا خدای تعالی ترا خوشحال کند
پس آن نوشته را گرفته نزد نجاشی رفت چون مجلس از مردم خالی شد نوشته را باو داد و گفت
این نوشته حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است نجاشی نوشته را بوسید و بر چشمهای خود
گذاشت و گفت حاجت تو که است آنمرد گفت مرا خراجی بدیوان شما میباید داد پرسید
که چه قدر است گفت ده هزار درهم پس نویسنده خود را طلبید و گفت این خراج را از او برطرف
کن و نام او را از دفتر بیرون کن و از سال آینده نیز برطرف کن بعد از آن باو گفت آیا

ترا خوشحال کردم گفت آری فدای تو شوم پس فرمود تا اسبی و کنیزی و غلامی و یکدست جامه
پوشیدنی باو دادند و هر مرتبه میگفت آیا ترا مسرور ساختم آنمرد میگفت آری و دیگر چیزی
میداد و در آخر گفت فرش این خانه که من نشسته بودم و تو نوشته مولای مرا بمن دادی
بردار و هر وقت حاجتی و مطلبی داشته باشی پیش من بیا پس او فرش را برداشته بیرون
آمد و بعد از آن بخدمت آنحضرت آمد و صورت حال را عرض نمود و آنحضرت از شنیدن آن
خوشحال میشد پس آنمرد گفت یا ابن رسول الله گویا که از آنچه او نسبت بمن کرد شما مسرور شدید
فرمود آری والله که خدا و رسولش را مسرور ساخت و شیخ مفید رحمه الله در مجالس و شیخ طوسی نیز
در امالی و ابن بابویه رحمه الله در ثواب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
کرده اند که فرمود وقتی که بنده مؤمن از قبر بیرون می آید شخصی پیش روی او می افتد و آن مؤمن
هر یک از هولهای قیامت که میرسد آن شخص باو میگوید مترس و غمگین مباش که کرامت
و سرور الهی بتو میرسد و همیشه او را بسرور و کرامت الهی بشارت میدهد تا وقتی که در برابر
عرش الهی حاضر می شود و حساب او را آسان میکنند و خدای تعالی میفرماید که او را به بهشت برند
و آن شخص همه جا پیش روی او میرود پس آن مؤمن باو میگوید رحمت خدای عز و جل بر تو
باد که تو خوب رفیقی بودی از برای من و از وقتی که از قبر بیرون آمدم تا حال مرا بسرور
و کرامت الهی بشارت دادی تو کیستی آن شخص میگوید من آن خوشحالیم که از تو برادر
مؤمنت در دنیا رسید و خدای تعالی مرا از آن خوشحالی خلق کرده از برای آنکه ترا بشارت
دهم و کلینی رحمه الله این مضمون را بچند طریق روایت کرده و شیخ طوسی رحمه الله در امالی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که سدیر صیرفی بخدمت آنحضرت آمد فرمود
ای سدیر مال هیچکس بسیار نمیشود مگر آنکه حجت الهی بر او عظیم میشود پس اگر توانید که آن حجت را
از خود دفع کنید بکنید سدیر گفت یا ابن رسول الله بچه چیز دفع کنیم فرمود بآنکه از مال
خود کارسازی برادران بکنید و ابن بابویه ره در عیون روایت کرده که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم بشخصی نوشت که اگر خواهی که خاتمه عملت بخیر باشد و از دنیا با بهترین
اعمال بروی حق الهی را عظیم بدان و حذر کن از آنکه نعمتهای او را در معاصی صرف کنی

و ذریت خود یکی کلمی که میکند و به بسیار از تو میگیرد و اکرام کن همسایگان که بیاری کند با او نماید
بدل یا زبان یا دعوی دوستی نکند و بر تو چیزی نیست خواه راست گوید و خواه دروغ آنچه تو
میرسد نیت تو است و دروغ او برای او ضرر دارد و در ثواب الاعمال از حضرت امام زین
العابدین علیه السلم روایت کرده که فرمود کسی که یک حاجت برادر خود را بر می آورد ابتدا بحاجت الهی
کرده و بآن سبب خدای تعم صد حاجت او را بر می آورد که بهشت یکی از آنهاست و کسی
که غمی ازو دفع کند خدای تعم غم قیامت را ازو دفع میکند هر قدر که باشد و کسی که اعانت کند
او را بر ظالمی ظفر یابد خدای تعم او را در گذشتن از صراط مدد میکند در وقتی که قدمها بلغزد
و کسی که در حاجت او سعی کند تا آنکه بر آورده شود و باعث خوشحالی او شود مثل آنست که رسول
خدا را صلی الله علیه و آله مسرور کرده باشد و کسی که او را از تشنگی سیر آب کند خدای
تعم از شراب سر بمهر باو میدهد و کسی که او را از گرسنگی سیر کند خدای تعم از میوهای بهشت
باو میدهد و کسی که بدن او را از برهنگی بپوشاند خدای تعم از استبرق و حریر باو می پوشاند
و کسی که او را بپوشاند بی آنکه برهنه باشد همیشه در حفظ الهی است تا از آن جامه رشته
بر وی هست و کسی که کفایت او کند در امری که باعث سبکی او شود و روی او را نگاه دارد
و دست بزیر بار او برد خدای تعم ولدان مخلدین که خادمان اهل بهشتند بخدمت او مقرر
می فرماید و کسی که او را سوار کند خدای تعم او را بر ناقه از ناقهای بهشت سوار کرده بصحرای
قیامت حاضر میسازد و ملئکه باو مباهات میکنند و کسی که در وقت موت او را کفن کند
چنانست که از روز ولادت او تا وقت موت او را پوشانیده باشد و کسی که زنی باو دهد که
با آن زن انس بگیرد و مایل باو باشد خدای تعم صورتی را در قبر مونس او کند که
دوسترین اهل او باشد و کسی که در بیماری عیادت او کند ملئکه دور او را بگیرند و از برای او دعا میکنند
تا وقتی که برگردد و میگویند که خوشحال باشی و بهشت برای تو خوش باشد و والله که قضای
او پیش خدای تعم دوسترست از آنکه دو ماه پی در پی را روزه بدارد و باعتکاف در ماههای
حرام و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود که مومنی از شما مردی در
روز قیامت از پیش او خواهد گذشت که آن مرد را شناسد و امر شده باشد که

اورا بجهنم برند و فرشته او را بسوی جهنم برد پس آمده گوید که ای فلان بفریاد من برس که من در دنیا
بتو نیکی میکردم و در مطلبی که از من داشتی کارسازی تو میکردم آیا امروز میتوانی که در عوض
آن مرا مددی بکنی پس آن مومن بفرشته که آنمرد را میبرد گوید که او را بگذار و خدای تعالی
کلام آن مومن را شنیده آن فرشته را امر میفرماید که سخن این مومن را بشنو و دست ازاو
بدار و کلینی رحمه الله در باب زیارت یعنی دیدن برادران مومن روایت کرده از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود کسی که برادر خود را برای رضای الهی دیدن کند خدای تعالی
می فرماید که تو زیارت من کرده و ثواب تو بر عهده منست و من بکمتر از بهشت بعهده تو راضی نمیشوم و از
خیثمه روایت کرده که گفت بوداع حضرت امام محمد باقر علیه السلم رفتم فرمود که ای خیثمه هر
کس از شیعیان ما را بینی سلام ما را بایشان برسان و وصیت کن ایشان را بتقوای خداوند
عظیم و آنکه اغنیای ایشان نفع بفقرا رسانند و اقویا مدد ضعفا کنند و زندها بر
جنازه اموات حاضر شوند و در خانهای یکدیگر ملاقات نمایند زیرا که دیدن ایشان
یکدیگر را زنده داشتن امر ماست و خدای تعم رحمت کند بنده را که امر ما را زنده دارد ای
خیثمه بشیعیان ما برسان که ما از عمل فایده بیش خدای تعم با ایشان نمیرسانیم و ایشان
بولایت ما نمیرسند مگر بورع و بیشتر از همه کس روز قیامت کسی حسرت خواهد داشت
که حقی را بگوید و خود بآن عمل نکند وَاِیّاکُم وَاِعسارَ اَحَدٍ مِن اِخوانِکُمُ المُسلِمینَ
اَن تُعسِروهُ بِالشَّیءِ یَکونُ لَکُم قِبَلَهُ وَهُوَ مُعسِرٌ فَاِنَّ اَبانا
رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ کانَ یَقولُ لَیسَ لِمُسلِمٍ اَن یُعسِرَ
مُسلِماً وَمَن اَنظَرَ مُسلِماً اَظَلَّهُ اللهُ بِظِلِّهِ یَومَ لا ظِلَّ اِلّا ظِلُّهُ و حذر از
کنید از آنکه تنگ گیرید بر یکی از برادران مسلم خود با آنکه حقی ازو طلب داشته باشید
و او پریشان باشد و بر او تنگ گیرید و مطالبه حق خود کنید زیرا که پدر ما رسول خدا صلی الله
علیه و آله می فرمود که جایز نیست هیچ مسلمانی را که بر مسلمانی تنگ بگیرد و کسی که مهلت
دهد مسلمانی را خدای تعم او را در سایه خود جای دهد روزی که بغیر سایه الهی سایه نباشد
یعنی در سایه عرش خود جای دهد یا لطف و رحمت خود را شامل حال او گرداند و از

جمله احادیث که در مهلت دادن معسر وارد شده روایت نموده محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی بر منبر رفته حمد و ثنای الهی بجای
آورد و بر پیغمبران صلوات فرستاد و بعد از آن فرمود ای مردمان باید که حاضران بجمعی که حاضر نیستند
این کلام را برسانند که کسی که مهلت دهد مرد پریشانی را بر خدای تعالی است که هر روز ثواب
تصدق آن مال را در نامه عمل او بنویسند تا وقتی که مال خود را باز یافت کند بعد از آن حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام این آیه تلاوت فرمود که وَاِنْ کَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلی مَیْسَرَةٍ وَاَنْ
تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و ترجمه ظاهرش آنست که اگر غریم شما صاحب
عسرت و پریشانی باشد پس حکم الهی مهلت دادن اوست تا وقتی که توانگری او حاصل شود و اگر تصدق
کنید بهترست از برای شما اگر شما دانید پس حضرت فرمود که اگر دانید که او پریشانست و تصدق
کنید بآنچه بر ذمه او دارید بهترست از برای شما و از آنحضرت روایت کرده محمد بن بشر دهقان که بخدمت
آنحضرت آمده التماس کرد که با شهاب که از جمله اصحاب آنحضرت بود در باب طلبی که از محمد بن بشر
داشت سخن بفرماید و مقرر سازد که با او سازگاری کند تا وقتی که موسم بگذرد و طلب او بسیار بود حضرت
شهاب را طلبید و فرمود که تو میدانی حال محمد را و آنکه از موالیان ماست و شکوه میکند که تو بسیار از او طلب داری
و آن مبلغ خرج بطن و فرج شده و دیگر چیزی از وی پیش مردم نمانده و نقصانی چند کرده و من میخواهم که
تو او را حلال کنی بعد از آن فرمود که شاید تو از کسانی چنان باشی که در عوض طلب تو حسنات او را بخواهند داد
شهاب گفت بلی پس حضرت فرمود که خدای تعالی کریمتر و عادلتر از آنست که بنده با او تقرب
جوید و در شب سرما برخیزد و در روز گرما روزه بدارد و یا طواف خانه بجا آورد و بعد از آن خدای تعالی حسنات آن
بگیرد و بتو دهد و لیکن فضل الهی بسیار است از فضل خود عوض بتو میدهد پس شهاب گفت من او را حلال
کردم وَاِیَّاکُمْ اَیَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفَضَّلَةُ عَلی مَنْ سِوَاهَا وَحَبْسَ حُقُوقِ
اللهِ قِبَلَکُمْ یَوْماً بَعْدَ یَوْمٍ وَسَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ فَاِنَّهُ مَنْ عَجَّلَ حُقُوقَ اللهِ قِبَلَهُ
کَانَ اللهُ اَقْدَرَ عَلَی التَّعْجِیلِ لَهُ اِلی مُضَاعَفَةِ الْخَیْرِ فِی الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ وَاِنَّهُ
مَنْ اَخَّرَ حُقُوقَ اللهِ قِبَلَهُ کَانَ اللهُ اَقْدَرَ عَلی تَاْخِیرِ رِزْقِهِ وَمَنْ حَبَسَ
اللهُ رِزْقَهُ لَمْ یَقْدِرْ اَنْ یَرْزُقَ نَفْسَهُ فَاَدُّوا اِلَی اللهِ حَقَّ مَا رَزَقَکُمْ یَطِبْ لَکُمْ

بقیتها

بَقِیَّتُهَا وَیُنْجِزْ لَکُمْ مَا وَعَدَکُمْ مِنْ مُضَاعَفَتِهِ لَکُمُ الْاَضْعَافَ الْکَثِیرَةَ الَّتِی
لَا یَعْلَمُ عَدَدَهَا وَلَا کُنْهَ فَضْلِهَا اِلَّا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ
و حذر کنید ای طایفه که رحمت خدا شامل شما شده و بر دیگران تفضیل یافته‌اید از
آنکه حقهای خدای عز و جل را پیش خود نگاه دارید و از این روز بروز دیگر و از این ساعت بساعت
دیگر اندازید مثل آنکه نماز را از اول وقت تاخیر کنید و روزه را بگذارید تا قضا شود و زکوة را
در وقت وجوب ندهید و حج را تاخیر نمایید و همچنین در سایر اعمال خواه چیزی باشد که حق کسی با
هم بآن متعلق باشد و خواه نباشد زیرا که همه در عموم حقوق الهی داخلست بعد از آن فرمود
زیرا که هر کس حقوق الهی را زود بجای آورد خدای عز و جل قادر و تواناترست بر آنکه خیرها را
که چندین برابر حسنات او باشد باو بکند در دنیا و آخرت یا بزودی و بعد از گذشتن
که مصلحت الهی اقتضا نماید و کسی که حقوق الهی را که بر ذمت اوست تاخیر میکند و پس می
اندازد خدای تعالی تواناترست بر آنکه روزی او را تاخیر کند و کسی که خدای عز و جل
روزی او را حبس کند قادر بر آن نیست که روزی بخود رساند پس حق آنچه خدای تعالی روزی
شما گردانیده بجا آورید تا خدای تعالی احسان و ثواب خود را برای شما طیب و گوارا سازد یعنی شما احسان
و ثواب بسیار دهد و وعده‌های خود را بجا آورد که آن وعده‌ها عبارتست از ثوابهای مضاعف بسیار
که عدد و حقیقت فضل و زیادتی آنها را غیر خدای تعالی که پروردگار عالمیانست نمیداند و از این کلام
شریف ظاهر میشود که عبادات سبب زیادتی روزی میشود و ترک آنها باعث کمی رزق میشود و
عبارت از چیز حلالست که خدای تعالی بجهت انتفاع بندگان مقرر فرموده و حرام داخل رزق
نیست چنانچه مذهب جمعی از علماست پس آنچه بدست فساق و ظلمه از راههای حرام میآید
بسبب حقوق الهی رزق نخواهد بود و توسعه حال ایشان منافات با مضمون این کلام شریف
نخواهد داشت و اگر رزق شامل حرام باشد چنانچه بعضی گفته‌اند میتواند بود که مراد از زیاد شدن
روزی بسبب عبادات وسعت حالی باشد که نه از راه استدراج باشد زیرا که استدراج از جمله
غضبهای خدای عز و جل است و ادای حقوق الهی باعث غضب نمیشود و کلینی رحمه الله
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود

فرمود که روح الامین در دل من این معنی را دمید که هیچ کس نمی‌میرد تا وقتی که روزی او تمام یابد و برسد پس
از خدای تعالی حذر کنید و جهد زیاده در تحصیل روزی مکنید و باید که کسب آنچه در شود رسیدن روزی
شما موافق خواهش و توقعی که دارید طلب روزی الهی را از روی معصیت مکنید زیرا که خدای تعالی ارزاق
خلایق را که میان ایشان قسمت نموده از ممر حلال مقرر فرموده از حرام قسمت نفرموده و پس هر که تقوی و
صبر را پیشه خود سازد روزی او از حلال نزد او می‌آید و کسی که حجاب ستر الهی را بدرد و از ممر
حرام آن را بدست آرد به عوض آنچه از حرام بدست آورده از روزی حلالش کم میشود و بر آن در
روز قیامت از او حساب طلب می‌نمایند و باین حدیث استدلال کرده اند بر آنکه روزی غیر حلال
نمیباشد و لا اشکال فی الجمله محل تامل است و قال اتَّقُوا اللهَ اَیَّتُهَا الْعِصَابَةُ وَاِنِ
اسْتَطَعْتُمْ اَنْ لَا یَکُونَ مِنْکُمْ مُحْرِجُ الْاِمَامِ فَاِنَّ مُحْرِجَ الْاِمَامِ هُوَ الَّذِی
یَسْعَی بِاَهْلِ الصَّلَاحِ مِنْ اَتْبَاعِ الْاِمَامِ الْمُسْلِمِینَ لِفَضْلِهِ الصَّابِرِینَ
عَلَی اَدَاءِ حَقِّهِ الْعَارِفِینَ بِحُرْمَتِهِ وَاعْلَمُوا اَنَّهُ مَنْ نَزَلَ بِذَلِكَ الْمَنْزِلِ
عِنْدَ الْاِمَامِ فَهُوَ مُحْرِجُ الْاِمَامِ فَاِذَا فَعَلَ ذَلِكَ عِنْدَ الْاِمَامِ اَحْرَجَ
الْاِمَامَ اِلَی اَنْ یَلْعَنَ اَهْلَ الصَّلَاحِ مِنْ اَتْبَاعِهِ الْمُسْلِمِینَ لِفَضْلِهِ
الصَّابِرِینَ عَلَی اَدَاءِ حَقِّهِ فَاِذَا لَعَنَهُمْ لِاِحْرَاجِ اَعْدَاءِ اللهِ الْاِمَامَ
صَارَتْ لَعْنَتُهُ رَحْمَةً مِنَ اللهِ عَلَیْهِمْ وَصَارَتِ اللَّعْنَةُ مِنَ اللهِ
وَمِنْ مَلَائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ عَلَی اُولَئِكَ و فرمود که از خدای تعالی حذر کنید
ای جماعت شیعه و اگر توانید چنان کنید که کسی از شما امام را ملجا و مضطر نسازد پس کسی
که ملجا سازنده و شوراننده کار بر امام آن کسی است که بدگوئی میکند اهل صلاح را
که از متابعان امامند و فضل و شرف او را التصدیق مینمایند و بر ادای حق و صبر میکنند و
حرمت او را میدانند یعنی بدگوئی ایشان نزد امام میکند در حضور مخالفان که امام را
تقیه میکند و میخواهد که ایشان بدانند که الجماعت اهل صلاح از شیعیان و موالیان
امامند پس الجماعت را از روی تقیه لعنت میکند و از آنها تبری می‌کند و سبب ملجا
شدن امام بلعن الجماعت این حکام جور مثل بنی امیه و غیر ایشان میکنند و ایشان

الْعَارِفِینَ بِحُرْمَتِهِ

الجماعت ا

الجماعت را بعدی میشناسند پس امام مضطر میشود با آنکه الجماعت را لعن کند تا حکام جور ندانند
که الجماعت از شیعیان و دوستان امامند و شاید که مراد آن باشد که بدگویان به
گویان پیش امام شهادت بعدی الجماعت داده اند هر چند امام بحسب علم باطن داند که آن
شهادت در حق الجماعت دروغ است اما بحسب ظاهر چون ایشان مقبول الشهاده اند امام ملجا
میشود با آنکه الجماعت را لعنت کند و این معنی خالی از بعدی نیست بعد از آن فرمود که
بدانید که کسی که درین منزل فرود می‌آید نزد امام یعنی چنین کاری میکند پس او امام را مضطر میسازد
با آنکه جمعی از متابعان خود را که اهل صلاح و تصدیق کنندگان فضل او و صبر کنندگان بر
ادای حق او و عارفان بحرمت او یند لعنت کند و هر گاه ایشان را لعنت کند از برای آنکه دشمنان
الهی امام را مضطر سازند لعنتی که بر الجماعت اهل صلاح میکند رحمت الهی میشود بر ایشان و لعنت
از جانب خدای تعالی و ملائکه او و پیغمبران او بر آن دشمنان خدای تعالی خواهد شد و مراد از دشمنان
خدای تعالی که فرموده بنا بر معنی اول جماعت مخالفان خواهند بود که نزد امام حاضر باشند در وقتی
که بعضی از شیعیان از روی نادانی سخنان بد درباره اهل صلاح از اتباع او گویند و بنا بر معنی
دویم حکام جور مثل بنی امیه و غیر ایشان خواهند بود و بنا بر معنی سیم بدگویان خواهند بود و
ممکن است که بنا بر سه معنی ایشان باشند اما بعید است و لعن از روی تقیه و تبری از جمعی
از خواص اصحاب مثل زراره و غیر او واقع شده و در کتب رجال مذکور است وَاعْلَمُوا
اَیَّتُهَا الْعِصَابَةُ اَنَّ السُّنَّةَ مِنَ اللهِ قَدْ جَرَتْ فِی الصَّالِحِینَ قَبْلُ وَقَالَ
مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَلْقَی اللهَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلْیَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا
وَلْیَبْرَأْ اِلَی اللهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَیُسَلِّمْ لِمَا انْتَهَی اِلَیْهِ مِنْ فَضْلِهِمْ لِاَنَّ
فَضْلَهُمْ لَا یَبْلُغُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَنْ دُونَ
ذَلِكَ اَلَمْ تَسْمَعُوا مَا ذَکَرَ اللهُ مِنْ فَضْلِ اَتْبَاعِ الْاَئِمَّةِ الْهُدَاةِ
وَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ قَالَ اُولَئِكَ مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ
وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ اُولَئِكَ رَفِیقًا

هذا وجه من وجوه فضل اتباع الائمة فکیف بهم و فضلهم

و بدانید ای طایفه شیعه که سنت و طریقه الهی جاری شده در خوبان که پیش از شما
بوده اند یعنی شما دلتنگ مباشید از آنکه از مخالفان آزار و ایذا بشما میرسد و از جهت
تشیع و متابعت ائمه علیهم السلام بتقیه و خوف مبتلا هستید و در دنیا مصیبتها و تعبها
بشما میرسد زیرا که صالحان و خوبان که پیش از شما بوده اند چنین بوده و از این راه
بمراتب عالیه رسیده اند و ممکنست که مراد آن باشد که همچنانکه صالحان امتهای
سابقه بتولی و تبری و قبول فضایل انبیا و ائمه در سلک صالحان منتظم شده اند شما نیز بهمین
این امور از جمله صالحان خواهید بود و شاید که آخر کلام قرینه این معنی باشد و معنی
اول اظهر است بعد از آن فرمود که کسی که خواهد که لقای الهی را با ایمان دریابد پس باید
که خدای عز و جل و رسول او را صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را دوست دارد و از دشمنان
ایشان بیزار باشد و از فضایل ایشان آنچه باو برسد قبول کند و در مقام انکار
و استبعاد در نیاید زیرا که بمرتبه فضل و شرف ایشان نمیرسد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل
و نه کسی دیگر که از مرتبه پایین تر باشد آیا نشنیده اید شما آنچه خدای عز و جل از فضل ائمه
که راهنماهای خلایقند یاد کرده و مؤمنان اتباع ایشانند فرموده که اجتماع با آنها خواهد
بود که خدای عز و جل درباره ایشان انعام و احسان فرموده از انبیا و صدیقان و شهدا
و صلحا باشند یکی از جمله رهنمای فضل متابعان ائمه است پس چگونه ائمه و فضل ایشان
توان نمود که یکی از فضایل اتباع ایشان این معنی بوده باشد و درین کلام تشریف اشاره
بفضل ائمه طاهرین علیهم السلام و فضل کسانی که از جمله متابعان و شیعیان ایشان
باشند واقع شده و از جمله اخبار که در فضل ائمه علیهم السلام و بیان مرتبه امامت وارد شده روایت
کرده است محمد بن یعقوب رضی الله عنه از عبد العزیز بن مسلم که گفت در خدمت حضرت
امام رضا علیه السلام در مرو بودیم پس روز جمعه در مسجد جامع اجتماع کردیم و سخنان در باب
امامت و اختلاف مردم در آن باب مذکور شد من بخدمت آنحضرت علیه السلام آمدم

ادراک مرتبه

حکایت

حکایت گفتگوهای مردم را در باب امامت عرض نمودم تبسمی فرمود و گفت ای عبد العزیز اینجماعت
براه جهالت افتاده اند و در رأیهائی که دارند فریب خورده اند بدرستی که خدای عز و جل رسول خود را
صلی الله علیه و آله از دنیا نبرد تا وقتی که دین را برای او کامل گردانید و قرآن را برو
نازل ساخت و بیان همه چیز در قرآن است و خدای تعالی در قرآن حلال و حرام و حدود و احکام
و جمیع آنچه مردم بآن احتیاج دارند تمام را بیان کرده و فرموده که هیچ چیز را در کتاب خود فرو
گذاشت نکرده ایم و در حجة الوداع که آخر عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله بود این آیه نازل
شد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا یعنی امروز دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم
و اسلام را برای آنکه دین شما باشد پسندیدم بعد از آن فرمود که امر امامت از جمله تمامیت
دین است و باو تمام میشود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا آنکه از برای امت خود
معالم دین ایشانرا بیان فرمود و راههای هدایت ایشان نمود و ایشانرا بر جاده راه حق باز
داشت و علی بن ابی طالب را علیه السلام امام و راهنمای ایشان گردانید و هیچ چیز را از آنچه
امت محتاج بآن باشند بیان ناکرده نگذاشت پس کسی که گمان کند که خدای عز و جل
دین خود را کامل نساخته کتاب الهی را رد کرده و کسی که کتاب الهی را رد کند کافر است بخدای
عز و جل آیا شما قدر و منزلت امامت و مرتبه که در میان امت دارد میدانید که اختیار امت
را در آن راه باشد بدرستی که امامت قدرش از آن جلیلتر و شأنش عظیمتر و مکانش رفیعتر
و غورش دورتر از آنست که مردم بعقلهای خود باو توانند رسید یا برای خود او را
توانند کرد یا امامی باختیار خود نصب توانند نمود بدرستی که خدای عز و جل ابراهیم را
بمرتبه امامت بعد از نبوت و خلت مخصوص ساخت و امامت را مرتبه سیم آن دو فضیلت گردانید
و او را بآن فضیلت تشریف داد و نام او را بلند ساخت پس فرمود انی جاعلک للناس
اماما یعنی من ترا امام مردم میکنم پس حضرت خلیل علیه السلام از روی سرور و شادی گفت
و من ذریتی یعنی مرا امام کن و از فرزندان من بعضی را امام، خدای تعالی فرمود لا ینال
عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد من بظلم کنندگان و ظالم صاحب مرتبه امامت

نمیشود پس این آیه باطل کرد امامت هر ظالمی را تا روز قیامت و از برای برگزیدگان آن مقرر شد
بعد از آن خدای تعالی حضرت ابرهیم را علیه السلم اکرام فرمود باینکه امامت را در جمعی از ذریت او که صاحب
صفوت و طهارت بوده اند قرار داد و فرمود و وهبنا له اسحق ويعقوب نافلة
وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا واوحينا اليهم
فعل الخيرات واقام الصلوة وايتاء الزكوة وكانوا لنا
عابدين یعنی بخشیدیم ما او را اسحق و یعقوب را از روی تفضل یا زیاده بر نعمتهای سابقه یا زیاده
بر آنچه او استدعا نموده بود و همه ایشان را صالح گردانیدیم ایشان را امامان که بامر ما هدایت
مردم کنند و وحی کردیم بسوی ایشان کردن افعال خیر را و اقامت نمودن نماز و دادن زکوه
را و ایشان عبادت کنندگان ما بودند بعد از آن فرمود که امامت همیشه در ذریت
حضرت ابرهیم علیه السلم بود و از بعضی ببعضی میرسید در قرنهای بعد تا آنکه بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید پس خدای عز و جل فرمود ان اولى الناس بابرهيم
الذين اتبعوه وهذا النبي والذين امنوا والله ولي المؤمنين
یعنی بدرستی که سزاوارترین مردمان بابرهیم آن جماعتند که پیروی او کردند و این
پیغمبر و آنها که ایمان آورده اند و خدای تعالی ولی مومنانست بعد از آن فرمود پس امامت
مخصوص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود تا آنکه بنحوی که مقرر فرموده علی بن ابی طالب علیه السلم
را امام کرد و پس از او امامت در ذریت برگزیده او که خدای تعالی علم و ایمان بایشان عطا
کرده بود قرار یافت بفرموده الهی که وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد
لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث یعنی و گفتند بمجرمان آنها که علم و
ایمان بایشان عطا شده که بتحقیق شما ماندید در کتاب الهی تا روزی که از خاک برانگیخته
بعد از آن فرمود پس امامت در اولاد علی بن ابی طالب علیه السلم خواهد بود تا روز قیامت
زیرا که بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری دیگر نیست پس از کجا اختیار میکنند این نادانان
جهال برای کسی که خود قابل امامت دانند بدرستی که امامت منزلتی از منازل انبیا و میراث اوصیاست
بدرستی که امامت عبارت از خلافت خدا و خلافت رسول صلی الله علیه و آله است

در رتبه حضرت امیر المومنین علیه السلم و میراث حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام است بدرستی که
امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مومنین است بدرستی که امامت اساس
و شاخ برومند اسلام است و کامل شدن نماز و روزه و حج و جهاد و توفیر غنیمتها و صدقات و جاری
ساختن حدود و احکام و محافظت سرحدها و اطراف بوجود امام میشود و امام حلال الهی را حلال
میسازد و حرام را حرام میکند و اقامت حدود مینماید و اعدای دین الهی را دفع میکند و مردم را
بر خداوند خود بحکمت و موعظه خوب و حجت بالغه میخواند و امام مانند آفتاب طلوع کننده است
که عالم را بنور خود فرو میگیرد و خود در افق قرار گرفته در جایی که دستهای مردم باو نرسد
و دیدها تاب دیدن او ندارد و امام ماه منیر و چراغ روشن و نور درخشان و ستاره
راه نماینده است در ظلمتهای شب و میان بلدهای خالی و لجههای دریاها و امام آب گواراست
در حالت تشنگی و دلیل راه راست و نجات دهنده از هلاک است و امام آتشی است
که بر بلندی افروخته شده باشد و هر که سرما او را دریافته بآن گرم شود و در مهلکها دلیل
خلاصیست و کسی که از وی جدا میشود هلاک میگردد و امام ابر بارنده و باران بزرگ
قطره و آفتاب درخشان و آسمان سایه دار و زمین وسیع و چشمه پر آب و غدیر با صفا
و چمن با طراوتست و امام امین رفاقت کننده و پدر مهربان و برادر شفیق و مانند مادر غم
خوارست نسبت بطفل صغیر و پناه بندگانست در بلاء و مصیبت و امام امین خدای تعالی
است در میان خلایق و حجت الهیست بر بندگانش و خلیفه اوست در بلاد او و
دعوت کننده خلق است بسوی خدای تعالی و دفع کننده و حمایت کننده از حرم الهی و
امام پاکیزه و مطهرست از گناهان و مبرا و دور است از عیبها و مخصوص است بعلم و موسوم
بحلم موجب انتظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقان و هلاک کافرانست
و امام متوحد و یگانه دهر خود است و هیچکس نزدیک بمرتبه او نمیشود و هیچ دانایی با او
برابری نمیکند و کسی عوض او نمیشود و شبیه و نظیر ندارد و همه فضایل مخصوص است بی
آنکه طلب و کسبی کرده باشد بلکه اختصاصی است که تفضل کننده بخشاینده عطا فرموده پس
کیست که امام را تواند شناخت و کنه مرتبه برگزیدگی او تواند رسید هیهات هیهات

عقلها در جای گم شده و فکرها حیران شده و فهمها واله شده و چشمها خیره شده و بزرگان حقیر
شده اند و حکما متحیر و علما در کمو ناهی معترف شده و خطبا گنگ مانده و علما جاهل مانده و شعرا
بی زبان مانده و ادبا عاجز شده و بلغا از وصف حالی از حالات او و فضیلتی از فضایل او کوتاهی
کرده و اقرار بعجز و قصور نموده اند و چگونه چنانچه باید وصف او توان کرد یا کنه نعت او
توان رسید یا امری از امور و حالی از حالات او را توان فهمید و مقامی از مقامات او را
ادراک توان نمود یا جای او را توان گرفت نه چنین است و چگونه باشد و کجا است
ادراک منزلت او و در مرتبه ستاره است نسبت با آنها که میخواهند که دست بآن رسانند
و او را وصف نمایند پس چگونه چنین کسی را مردم بعقل خود بی تعیین الهی اختیار میتوانند کرد
و عقلها چون باو میرسد یا کجا بدست می آید یا شما گمان میکنید که این اوصاف
در غیر آل محمد که رسول الهی است صلوات الله علیه و علیهم السلم یافت میشود والله که خود را
بدروغ فریب داده اند و خیالات باطل ایشان را بآرزوها انداخته و بجای بلند خواسته اند
که بالا روند که از صعوبت و بلندی آن قدمهای ایشان لغزد و بزیر می افتند خواسته اند که امام
را بعقلهای حیران بازناقص و رایهای گمراه بتعیین نمایند و روز بروز از خدای تعالی دورتر میشوند
خدا بکشد ایشان را از آنچه راه باطلی افتاده اند تحقیق که قصد جای صعب کرده اند و دروغ عظیم
و بگمراهی دور و حیرت افتاده اند زیرا که دانسته دست از امام برداشته اند و شیطان
کارهای ایشان را در نظر ایشان زینت داده و ایشان را از راه حق منع کرده با آنکه خدای تعالی
بینایی بایشان داده و از برگزیده خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت او عدول کرده اند
بآنچه خود اختیار کرده اند و قرآن بآواز بلند بایشان میگوید که وربک یخلق ما یشاء
ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون
یعنی خدا خلق میکند آنچه را میخواهد و برمیگزیند و ایشان را نیست برگزیدن چیزی
منزه است خدای تعالی به تنزیهی که لایق او باشد و مرتبه او بلندتر است از آنچه ایشان
شریک خدای تعالی میسازند و بعد از آن فرمود که خدای عز و جل فرموده وما کان
لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة

من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبینا یعنی نمیرسد
هیچ مرد و زنی را که ایمان آورده باشند نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکمی
بفرمایند چیز دیگر را اختیار کرده از حکم خدا و رسول بیرون روند و کسی که نافرمانی خدا و رسول کند
پس بتحقیق که گمراه شده گمراه شدنی ظاهر بعد از آن در ابطال اختیار بآیات دیگر استدلال
فرموده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود که عبد الله بن الکوا از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم از تفسیر این آیه سوال کرد که وعلی الاعراف رجال یعرفون
کلا بسیماهم فرمود ماییم بر اعراف که مددکاران خود را بعلامات ایشان می شناسیم
و ماییم اعراف که خدای تعالی را نمیتوان شناخت مگر از راه شناختن ما و ماییم اعراف که خدای
عز و جل ما را شناخته بر صراط باز میدارد و کسی داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ما را شناسد
و او را بشناسیم و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ما را نشناسد و او را نشناسیم بدرستی که خدای
تعالی اگر میخواست خود را بهمه بندگان میشناسانید ولیکن ما را دره های معرفت و راه و
طریق شناختن خود گردانید و ما را جهتی قرار داد که از آنجهت بارگاه قرب او راه میتوان یافت
پس کسی که دست از ولایت ما بردارد و یا دیگری را زیاده بر ما داند از راه حق بدر رفته پس مساوی
نمیشوند آنهایی که مردم بآن اعتصام جسته اند با اهل بیت علیهم السلم و مانند یکدیگر
نمیشوند زیرا که مردم بسوی چشمهای گل آلود که بعضی بر بعضی میریزد رفته اند و کسی بسوی ما آید
متوجه چشمهای صاف شده که بامر الهی جاری شده و انقطاع و آخر شدن ندارد و مشهور
در تفسیر اعراف آنست که عبارت از حصاری است که فاصله است میانه بهشت و دوزخ
یا تلی چند است بلند در میان بهشت و دوزخ که انبیا و ائمه علیهم السلم با گناهکاران اهل
بر آنجا می ایستند و چون نیکوکاران به آن حصار میرسند انبیا و ائمه علیهم السلم
نیکو بنده که نظر کنید بآخر آن نیکوکار خود که بسبب اعمال خوب زود به بهشت رفتند پس گناه
کاران را از آنجا شفاعت میکنند و طمع آن دارند که بشفاعت پیغمبر و امام خود بهشت روند
و اهل جهنم را که می بینند استعاذه از شر جهنم میکنند و از این حدیث ظاهر میشود
که اعراف اسم موضعی باشد یا عبارت از اشخاص ائمه باشد از جهت معرفت ائمه علیهم السلم

معصومین علیهم السلام را نیز اعتراف مینمایند از دو جهت که از حدیث ظاهر شد و ازین حدیث و احادیث
دیگر ظاهر میشود که هر کس از مخالفان که بامامت ائمه اهل بیت علیهم السلام قایل نباشند و متمسک بعروة
الوثقی مودت ایشان نباشند از اهل جهنم خواهد بود و احادیث در باب آنکه قسمت جنت و نار
منوط بحضرت امیر المؤمنین است بسیار است و سایر فضایل ائمه علیهم السلام بیشمار است و چون القاب
تا باز احتیاج بتوصیف نور و بیان ضیا نیست درین مقام بآنچه گذشت اکتفا شد و اما فضل
اتباع و شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلام پس از جمله روایات که در آن باب وارد شده روایت
کرده است محمد بن یعقوب کلینی رض از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت پیغمبر فرمود
کسی که خواهد که زندگی او شبیه زندگی انبیا علیهم السلام باشد و موت او شبیه بموت شهدا
باشد و در جنتها که خداوند بخشاینده بید قدرت خود درختهای آن را نشانیده ساکن شود
پس باید که علی بن ابی طالب را دوست دارد و با دوست او دوستی نماید و متابعت و پیروی کند ائمه
را که بعد از و امام خلایقند زیرا که ایشان عترت منند و از طینت من مخلوق شده اند
خداوندا علم و فهم مرا روزی ایشان کن و ویل باد عذاب جهنم برای جمعی از امت من که
مخالفت ایشان کنند خداوندا شفاعت مرا بایشان مرسان و از سلیمان روایت کرده
گفت نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر بخدمت آنحضرت آمد
و بعد از آنکه بر جای خود قرار گرفت حضرت فرمود ای ابا محمد این نفس تند برای چیست گفت
فدای تو شوم یا ابن رسول الله پیر شده ام و استخوان من باریک شده و اجلم نزدیک شده
و نمیدانم که عاقبت من در آخرت چه خواهد بود فرمود ای ابا محمد نمیدانی که خدای تعالی جوانان
شما را اکرام میکند و از مردم دو موشرم میکند ابو بصیر گفت چگونه چنین میکند فرمود خدا پیران را
اکرام میکند و ایشان را عذاب نمیکند و از مردم دو موشرم میکند که از ایشان حساب بکشد ابو
بصیر گفت فدای تو شوم اینکه فرمودی مخصوص ماست یا از برای همه اهل توحید است فرمود
که نه والله که مخصوص شما یعنی شیعیانست و از برای سایر مردم نیست گفت فدای تو شوم
لقبی بد برای ما شهرت کرده که پشت ما از آن شکسته و دل ما مرده و حکام خون ما را حلال
کرده اند بسبب حدیثی که علمای ایشان روایت کرده اند حضرت فرمود آن لقب رافضیست که شما را

رافضی میگویند گفت آری فرمود که نه والله که ایشان این نام را برای شما نگذاشته اند
بلکه خدای تعالی شما را باین لقب نامیده مگر نمیدانی ای ابا محمد که هفتاد کس از بنی اسرائیل ترک کردند
فرعون و قوم او را وقتی که بر ایشان ظاهر شد که آنها بر ضلالتند پس ملحق بحضرت موسی ع
شدند چون دانستند که او بر حق است و در لشکر موسی برافضه مشهور شدند از جهت آنکه
فرعون را ترک کرده بودند و عبادت ایشان بیشتر از اهل آن لشکر بود و حضرت موسی و هرون
و ذریت ایشان را بیشتر دوست میداشتند پس خدای تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که این
نام را برای ایشان در توریة ثبت کن و حضرت موسی ثبت کرد و بعد از آن خدای عز و جل
این نام را برای شما ذخیره ساخت تا آنکه بشما عطا فرمود ای ابا محمد مخالفان خیر و
خوبی را ترک کردند و شما شر و بدی را ترک کردید و مردم فرقه‌ها و شیعه‌های مختلف شدند
و شما با اهل بیت پیغمبر خود موافقت کردید و بهر راه که ایشان رفتند رفتید و هر که را خدا
برگزیده بود اختیار کردید پس شما را بشارت باد پس بشارت باد زیرا که شمایید آنجماعت
که رحمت الهی شامل حال شما شده و اعمال خیر از خوبان شما مقبول درگاه الهیست و عفو
الهی شامل حال گناهکاران شماست هر کس در قیامت نزد خدای عز و جل آید و بر طریقه
شما باشد خدای تعالی هیچ حسنه او را قبول میکند و از سیئه او در میگذرد ای ابا محمد آیا
خوشحال شدی آنچه شنیدی ابو بصیر گفت فدای تو شوم دیگر فرما فرمود ای ابا محمد بدرستی
که خدای تعالی فرشته چند دارد که معاصی را از پشت شیعیان ما میریزند همچنانکه باد
برگ را در فصل برگ ریزان از درخت میریزد و این معنی کلام الهیست که فرموده الذین
یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون
للذین آمنوا یعنی آنها که حاملان عرشند و آنها که در اطراف عرشند تسبیح میکنند
بحمد خداوند خود و استغفار میکنند از برای آنجماعتی که ایمان آورده اند بعد از آن فرمود که
استغفار ایشان برای شماست نه از برای این خلق یعنی مخالفان ای ابا محمد آیا مسرور ساختم
ترا گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای ابا محمد بتحقیق که خدای تعالی شما را در کتاب خود یاد
کرده آنجا که فرموده من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه

فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا یعنی از جمله
مؤمنان مردان هستند که راست داشته اند با خدای تعالی عهد بسته اند پس از جمله ایشان
بعضی آنهانیند که مدت حیوة خود را بگذرانیده یا وفا بند خود کرده اند و بعضی آنهانیند که انتظار
میکشند و هیچ یک عهد خود را تغییر نداده اند بهیچ نوع تغییر دادنی بعد از ان فرمود که مراد
که شما وفا نموده اید به پیمانی که خدای عز و جل از شما گرفته و آن پیمان ولایت ما است و دشمنان ما را
بدوستی اختیار نکرده اید و اگر چنین نکرده بودید خدای تعالی شما را سرزنش میکرد چنانکه ایشان را
کرده در آنجا که فرموده وما وجدنا لاكثرهم من عهد وان وجدنا
اكثرهم لفاسقين یعنی نیافتیم پیمانی از برای بیشتر ایشان یا نگر وفا به پیمان خود کرده
بتحقیق که اکثر ایشانرا فاسق یافتیم ای محمد آیا ترا مسرور ساختم گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود
ای یا محمد بتحقیق که خدای تعالی شما را در کتاب خود یاد کرده آنجا که فرموده اخوانا على سرر متقابلين یعنی
برادرانی که بر تختها برابر یکدیگر نشسته اند بعد از ان فرمود که والله که خدای تعالی غیر شما را باین
کلام اراده نکرده ای محمد پس آیا ترا مسرور ساختم گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای یا محمد
الاخلاء بعضهم لبعض عدو الا المتقين یعنی دوستان همه در ان روز دشمن
یکدیگر میباشند بغیر متقیان والله که مراد الهی از متقیان غیر شما نیست ای یا محمد آیا ترا مسرور
ساختم گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای یا محمد بتحقیق که خدای عز و جل ما را و شیعیان ما را و
دشمنان ما را در یک آیه از کتاب خود ذکر کرده آنجا که فرموده هل يستوي الذين يعلمون والذين
لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی اند آنهائیکه میدانند و آنهائی
که نمیدانند مگر نیست که می فهمند و یاد میدارند صاحبان عقلها بعد از ان فرمود که مراد از جماعتی
که میدانند مائیم و دشمنان ما آن جماعتند که نمیدانند و شیعیان ما صاحبان عقلهایند ای یا
محمد آیا ترا مسرور ساختم گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای یا محمد والله که خدای تعالی غیر از ما و
شیعیان ما و از اوصیای انبیاء و اتباع ایشان در کلام خود استثنا نکرده آنجا که فرموده که
[illegible] يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا
من رحم الله یعنی روزی که نفع نمیرساند هیچ ناصر یا صاحب یا قریب یا غیر آنها بغیر

هیچ

هیچ گونه نفعی و کسی ایشانرا یاری نمیکند مگر آن کسی که خدای تعالی رحم کند بعد از ان فرمود که مراد
از ان کسانی که رحمت الهی شامل حال ایشان میشود علی بن ابی طالب و شیعیان اوست ای محمد آیا ترا
مسرور ساختم گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود بتحقیق که خدای تعالی شما را در کتاب خود یاد کرده آنجا که
میفرماید یا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان
الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم یعنی ای بندگان من که
بر نفس خود تعدی کرده اید از رحمت الهی ناامید مشوید زیرا که خدای تعالی همه گناهان را می آمرزد
که اوست آمرزنده مهربان بعد از ان فرمود والله که باین کلام غیر شما را اراده نکرده پس آیا ترا
مسرور ساختم ای یا محمد گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای یا محمد بتحقیق که خدای عز و جل شما را
در کتاب خود یاد کرده آنجا که فرموده ان عبادي ليس لك عليهم سلطان یعنی بتحقیق
که ای ابلیس بر بندگان من سلطنتی نیست بعد از آن فرمود که مراد الهی از این کلام غیر ائمه علیهم السلام
و شیعیان ایشان نیست آیا ترا مسرور ساختم ای یا محمد گفت فدای تو شوم دیگر
بفرما فرمود ای یا محمد بتحقیق که خدای تعالی در کتاب خود شما را یاد کرده آنجا که فرموده فاولئك
مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن اولئك رفيقا یعنی آن جماعت با آنها خواهند
بود که خدای تعالی بر ایشان انعام کرده از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان
و خوب رفیقانند این جماعت بعد از ان فرمود که مراد از پیغمبران حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه و آله و صدیقان و شهدا در این موضع عبارت از ماست و صالحان شمائید پس صلاح
شیوه و نام خود سازید همچنانکه خدای تعالی شما را باین نام خوانده ای یا محمد آیا ترا مسرور ساختم
گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای یا محمد بتحقیق که خدای تعالی شما را در کتاب خود یاد کرده
آنجا که از دشمنان شما که در جهنم جا خواهند داشت حکایت فرموده که وقالوا
ما لنا لا نرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم
سخريا ام زاغت عنهم الابصار و ترجمه ظاهرش بنابر قرائت اتخذناهم بوصل همزه
و کسر سین سخریا اینست که گفتند اهل جهنم که چیست ما را که نمی بینیم

مردانی که ایشان را از جمله اشرار میشمردیم و با ایشان استهزا میکردیم یا ایشان را مسخره خود گرفته
بودیم بیشتر نمی بینیم بلکه از حقارت نظر ما در نمی آمدند در دنیا یا آنکه ام در کلمه ام زاغت
معنای استفهام بالنسبه باشد یعنی آیا ایشان در جهنم نیستند یا هستند و ما نمی بینیم و بنابر قرائت
اتخذناهم به فتح همزه بصفت رجالا نخواهد بود بلکه استفهام خواهد بود و از روی تعجب
و سرزنش که با ایشان نسبت بخود میکنند و ام در کلمه ام زاغت همزه اتخذناهم خواهد بود و معنی
آیا ما با ایشان استهزا میکردیم یا ذلیل خود میداشتیم یا از حقارت نظر در نمی آوردیم
یا آنکه از اهل جهنم نیستند بعد از ان فرمود که والله که خدای تعالی غیر شما را ازین کلام
اراده نفرموده شما نزد اهل مردم بد هستید والله که در بهشت در کرامت و در نعمت
خواهید بود و آیا در جهنم شما را طلب خواهند کرد پس آیا ترا مسرور ساختم ای ابا محمد گفت
فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای ابا محمد هیچ آیه نازل نشده که بهشت کشاند و اهلش را
بخوبی یاد کند که در شان ما و شیعیان ما نازل نشده باشد و هیچ آیه نازل نشده که اهل آتش
را ببدی یاد کند و بجهنم براند که در باب دشمنان و مخالفان ما نباشد پس آیا ترا مسرور
ساختم ای ابا محمد گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود ای ابا محمد هیچکس بر ملت حضرت
ابرهیم نیست مگر شیعیان ما و باقی مردم ازین معنی بری و بیزارند ای ابا محمد
پس آیا ترا مسرور ساختم و در روایت دیگر چنین است که ابو بصیر گفت مرا
بس است و از حکم ابن عیینه روایت کرده که گفت روزی در مجلس حضرت
امام محمد باقر علیه السلم بودم و خانه از مردم پر بود ناگاه پیری پیدا شد که
و بر عصای خود تکیه میکرد تا بر در ایستاد و گفت السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة
الله و برکاته بعد از ان ساکت شد حضرت فرمود و علیک السلم و رحمة الله و برکاته
بعد از ان رو باهل مجلس کرد و گفت السلم علیکم و ساکت شد تا همه او را جواب
گفتند بعد از ان رو بحضرت کرد و گفت ای فرزند رسول خدا مرا نزدیک خود جای ده
که خدای تعالی مرا فدای تو گرداند والله که من شما را دوست میدارم و هر کس که شما را
دوست دارد دوست میدارم و والله که محبت شما و دوستان شما برای طمع دنیا

این عالم

نیست

نیست و دشمن شما را دشمن میدارم و از و بیزارم و والله که عداوت و بیزاری
من از دشمن شما برای جنایت یا خونی نیست که میانه من و او واقع شده باشد و
والله که حلال شما را حلال میدانم و حرام شما را حرام میدانم و منتظر امر شما ام پس آیا
امیدی برای من داری که خدای تعالی مرا فدای تو گرداند حضرت فرمود نزد من بیا
نزد من بیا تا آنکه او را در پهلوی خود نشانید بعد از ان فرمود ای شیخ مردی
که مردی نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلم آمد و از و مثل این سؤال که تو کردی کرد پدرم
علیه السلم باو گفت اگر بمیری وارد خواهی شد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر
علی بن ابی طالب و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلم و دلت خوش خواهد شد
و جگرت خنک و دیده ات گریه شادی خواهد کرد و کرام الکاتبین با روح و ریحان
ترا استقبال خواهند کرد اگر جان تو باینجا رسیده باشد و اشاره بگلوی مبارک
خود فرمود و اگر زنده بمانی تا زمان قایم علیه السلم خواهی دید آنچه را که موجب سرور
و شادی تو گردد و در مرتبه رفیع با ما خواهی بود مرد پیر گفت چگونه فرمودی حضرت
کلام خود را اعاده فرمود مرد پیر گفت الله اکبر اگر بمیرم چنین و اگر زنده بمانم چنان
خواهد بود و مضمون کلام حضرت را اعاده کرده بهای های بگریست تا آنکه القدر بیخود
شد که بر زمین چسبید و اهل مجلس همگی بگریه افتادند از آنچه از حال او مشاهده نمودند
و حضرت بدست مبارک اشک از پلکهای چشم او پاک میکرد و می افشاند
بعد از ان سر برداشت و گفت ای فرزند رسول خدا خدای تعالی مرا فدای تو گرداند دست
خود را بمن ده حضرت دست مبارک خود باو داد او پس بوسید و بر چشمها و روی خود
مالید بعد از ان سینه مبارک آنحضرت را گشوده و دست بر صدر و بطن مطهر او
مالید بعد از ان برخاست و گفت السلم علیکم و چون براه افتاد آنحضرت علیه السلم از
عقب او نگاه میکرد بعد از ان متوجه اهل مجلس گشته فرمود کسی که خواهد مردی از اهل بهشت
را ببیند نظر باین مرد کند حکم بن عیینه میگوید که من هرگز ماتمی شبیه باین مجلس ندیده
بودم و از بشیر کناسی روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

که بیشمردند شما وصل کردید و مردم قطع کردند و شما دوست داشتید و مردم دشمن داشتند و شما شناختید
و مردم انکار کردند با آنکه حق بود بدرستی که خدای تعالی محمد را صلی الله علیه و آله بنده خود ساخته
بود پیش از آنکه او را پیغمبر کند و علی بن ابی طالب علیه السلام بنده خیرخواه خدای عز و جل بود
پس خدای عز و جل خیر او را خواست و خدای عز و جل او را دوست میداشت پس خدای
عز و جل او را دوست داشت بدرستی که خوبها در کتاب الهی بیان شده صافی و خالص
اموال مخصوص ما است و انفال تمام اختصاص بما دارد و ما جماعتی هستیم که خدای تعالی طاعت
ما را مفروض ساخته و شما پیروی کسی میکنید که مردم در نشناختن او معذورند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد
بر طریقه اهل جاهلیت مرده خواهد بود و بر شما باد بطاعت الهی با اطاعت امام
پس بتحقیق که دیده اید شما اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام را بعد از آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض موت فرمود که دوست مرا از برای من طلب کنید پس آن دو
زن یعنی عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر بن الخطاب پس فرستادند و پدرهای
خود را حاضر کردند چون حضرت را نظر بر ایشان افتاد روی مبارک خود از ایشان
گردانید و فرمود که دوست مرا از برای من طلب کنید پس باز ایشان آمدند و حضرت روگردانید
دیگر فرمود دوست مرا از برای من طلب کنید ایشان گفتند ما را دیده و اگر میخواست با ما
سخن میگفت پس عایشه و حفصه فرستادند و علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب نمودند
پس چون آنحضرت حاضر شد رو باو کرد و بر او خسبید و مشغول سخن شد تا مدتی و بعد از آن
ایشان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدند و پرسیدند که با تو چه میگفت حضرت
فرمود که هزار باب از علم تعلیم من کرد که هر دری هزار در مفتوح میشود و از عمرو بن ابی المقدام
روایت کرده که گفت از حضرت ابا جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود من و پدرم
بیرون آمدیم تا آنکه بجایی میان قبر و منبر آمدیم دیدیم جمعی از شیعیان را دید و بر ایشان سلام کرد
بعد از آن فرمود والله که من ریاح و ارواح شما را دوست میدارم پس مرا مددکاری کنید بورع و
سعی در عبادت و بدانید که بولایت ما نمیتوان رسید مگر بورع و سعی در عبادت و کسی از

شما

شما که یکی از بندگان الهی امام خود داند باید که آنچه او میکند بجای آورد شما شیعه الهی
و مددکار الهی و شما سابقون اولون و سابقون آخرون در دنیا سابقون
در آخرت بسوی بهشت و ما ضامنیم از برای شما بهشت را بضمان خدای عز و جل و ضمان
رسول صلی الله علیه و آله که بر درجه جنت مثل شما کسی نخواهد بود پس بر یکدیگر پیشی
گیرید در رغبت بدرجات عالیه شما سید مردان پاکیزه و زنان شما زنان
پاکیزه که عبارت است از زنان مؤمنه و حوریان خوش چشم و شما سید و میان
تصدیق و بتحقیق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بقنبر فرمود که خوشحال باش و بشارت
ده دیگران را و مسرور باش والله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وقت رحلت از امت خود
غضبناک بود بغیر شیعیان بتحقیق که هر چیزی را عروتی هست و عروت اسلام شیعیانند
و هر چیزی را رکنی هست و رکن اسلام شیعیانند و هر چیزی را رفعتی هست و رفعت اسلام
شیعیانند و هر چیزی را شرفی و شرف اسلام شیعیانند و هر چیزی را سیدی هست
و سید مجالس مجالس شیعیانست و هر چیزی را پیشوایی هست و پیشوای زمین زمینی است که
شیعیان در آنجا ساکنند و والله که اگر کسی از شیعه بر روی زمین نمیبود هرگز گیاهی از روی زمین
پیدا نمیشد و نمیروئید و والله که اگر شما نمیبودید خدای تعالی بر مخالفان شما انعام نمیفرمود و بچیزهای
خوب نمیرسیدند ایشان از دنیا و آخرت نصیبی نیست یا ساد و ناصب که عبارت از دشمن
اهل بیت است هر چند بندگی کند و سعی در عبادت الهی نماید از اهل این آیه است
که عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة و ترجمه اش موافق ظاهر این چنین
است که عمل کنندگان رنج کشنده که در دنیا بظاهر عبادات کرده اند و دشمنی کشیده اند
با اهل بیت علیهم السلام یا تعب کشیده در عبادت خواهند چشید آزار آتشی را
که در نهایت حرارتست بعد از آن فرمود که هر ناصبی سعی کند در عبادت عملش مانند
غبار باد و دست که بر روی ما بود میشود و شیعیان ما بنور یا بامر الهی سخن میگویند و
مخالفان ما بی فکر و نه از روی عقل سخن میگویند والله که هیچ بنده از شیعیان
ما نیست که بخواب رود مگر آنکه خدای عز و جل روح او را باسمان برد و برکت خود را بر او

ونند پس اگر اهل آن بیش باشد او را در کنوز یعنی در گنجهای رحمت خود و در جنتهای بهشت در سایه عرش خود جای دهد
واگر اجلش نرسیده باشد او را با جمعی از ملائکه که امین الهی اند می فرستد تا در بدنی که از آنجا بیرون آمده
ساکن شود و والله که حج کنندگان و عمره گذارندگان شما خواص الهی اند و فقرای شما اهل منازل
و اغنیای شما اهل قناعتند و همه شما اهل دعوت و اهل اجابت خداوندید
یعنی شما را او بحق خوانده و شما اجابت دعوت او نموده اید و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود کسی که دوست دارد شما را از جهت طریقه تشیع که شما
دارید داخل بهشت میشود هر چند نگوید آنچه شما میگویید یعنی قایل نشده باشد بلکه از روی تقلید اعتقاد
کرده باشد یا آنکه از جمله مستضعفین باشد و از آنحضرت روایت کرده که فرمود مردی
باشد که شما را دوست دارد و نداند آنچه شما بآن قایلید پس خدای تعالی او را و دوست دارد
و بهشت برد و مردی باشد که شما را دشمن دارد و نداند آنچه شما بآن قایلید پس خدای تعالی
او را بجهنم برد و مردی باشد که صحیفه عمل او پر شود بی آنکه کاری بکند راوی پرسید
که چگونه می شود فرمود که جمعی گذر کرده باشند بر مخالفان بد گویند و وقتی که او را ببینند
بیکدیگر گویند ساکت باشید که این مرد از شیعیان ایشانست و مردی باشد از شیعیان ما که
از میان مخالفان بگذرد و پس ایشان اشاره باو کنند و بدی او گویند پس خدای تعالی بسبب این در
نامه عمل او نویسد حسنات تا پر شود بی آنکه عملی بجای آورده باشد و از آنحضرت روایت
کرده که فرمود جمعی از ملائکه از آسمان دنیا نظر میکنند بیک نفر و دو نفر و سه نفر که فضل آل
محمد علیهم السلام را ذکر میکنند پس ایشان میگویند آیا نمی بینید این جماعت را که با وجود
کمی عدد و بسیاری دشمنان فضل آل محمد را علیهم السلام ذکر میکنند آن جماعت
دیگر از ملائکه میگویند ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ تفسیر این فضل خدای تعالی است که بهر کس که میخواهد میدهد و خدای
تعالی صاحب فضل عظیم است و از عمر بن یزید روایت کرده که گفت بحضرت امام
جعفر صادق علیه السلام گفتم که من از شما شنیدم که فرمودید شیعیان ما همه در بهشتند
گفتم فدای تو شوم بدرستی که گناهان بسیار فرمود که روز قیامت همه شما را به بهشت

باز کاری که کرده باشند فرمود تو
راست گفته ام والله که همه در
بهشتند که

میانه

پیغمبر ند بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله که مطاع عالمیانست یا شما را او را اطاعت کرده اید
یا بشفاعت اوصیای پیغمبر لیکن والله که من در باب شما میترسم از عالم برزخ گفتم برزخ کدامست
فرمود قبر از روز مردن آدمی تا روز قیامت و بدانکه اخبار قریب باین مضامین که مذکور
شد در باب فضل شیعیان و نجات ایشان با وجود معاصی بسیار است و اگرچه بسیاری
از این احادیث از جهت سند مجهول و ضعیف است لیکن از کثرت اخبار که در این باب
وارد شده امید بسیار است و با وجود اینها از غضب الهی ایمن نباید بود زیرا که معصیت
بحدی میرسد که دل را بالکلیه سیاه میکند و محبت اهل بیت زایل میشود و در اکثر
مردم این معنی مشاهده شده که بعد از آنکه مرتکب معاصی بسیار شدند محبت ایشان
از سابق کمتر می شود و گاه باشد که شیطان در حوالی وقت مردن بقیه محبت را از
دل بدر برد و در سلک شیعیان محشور نشود و بر تقدیر آنکه باقی ماند عذاب عالم برزخ هم چیز
سهلی نیست و کیست که طاقت یک لحظه غضب و عذاب الهی داشته باشد چه
جای مدتی که معلوم نیست که چند هزار سال باشد و فوت مراتب عالیه و درجات رفیعه که از
معاصی موجب آن میشود هم امری عظیم است و دیگر در بعضی احادیث چنانچه در اوایل این
کتاب در باب ورع مذکور شد وارد شده که شیعه ما کسی است که متابعت ما و اطاعت
امر الهی بجای آورد و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
فرمود اصل هر خیر و خوبی ماییم و هر نیکویی از فروع ماست و از جمله نیکویها توحید الهی است
و نماز و روزه و فرو خوردن خشم و عفو نمودن از کسی که بدی باو کرده باشد و رحم کردن
بر فقرا و رعایت کردن حق همسایه یا کسی که بخانه کسی آید و باو پناه آورد و اقرار کردن
بفضل کسی که صاحب نوعی از فضل بوده باشد و دشمن ما اصل هر گونه شر و بدی است و در
فعل قبیح و رسوائی از فروع ایشانست پس از ایشانست دروغ گفتن و بخل و سخن
چینی و قطع رحم و جفا و خوردن سود و مال یتیم بناحق و از حدود الهی که امر بآن فرموده
تجاوز کردن و مرتکب کارهای رسوا شدن خواه زنا باشد خواه ظاهر و خواه پنهان و زنا کردن
و دزدی و هر چه شبیه باینها باشد از افعال قبیحه پس دروغ میگوید کسی که گمان میکند که

با ماست و دست بفروع غیر ما میزند و با مضمون احادیث بسیارست مجملا چنانچه قبل ازین
در باب خوف و رجا مذکور شد از معصیت خدای عز و جل ترسان و هراسان و بکرم کریم غفار و
شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار امیدوار باید بود و بفریب شیطان و هوای
نفس اماره ترک طاعت و بندگی نباید کرد و من الله العصمة و التایید و من سره ان
یتم الله له ایمانه حتی یکون مؤمنا حقا حقا فلیف
لله بشروطه التی اشترطها علی المؤمنین فانه قد اشترط
مع ولایته و ولایة رسوله و ولایة ائمة المؤمنین اقام
الصلوة و ایتاء الزکوة و اقراض الله قرضا حسنا
و اجتناب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن فلم یبق شیء
مما حرم الله تعالی الا و قد دخل فی جملة قوله فمن دان الله
فیما بینه و بین الله مخلصا لله و لم یرخص لنفسه فی ترک
شیء من هذا فهو عند الله من حزبه الغالبین و هو من
المؤمنین حقا و کسی را خوش آید از آنکه خدای تعالی ایمان او را برا
او تمام کند تا آنکه مؤمن حقیقی باشد پس باید که وفا کند بشرطهایی که خدای تعالی
بر مؤمنان کرده زیرا که خدای تعالی با ولایت خود و ولایت رسول صلی الله علیه و آله و ولا
ائمه مؤمنان علیهم السلم شرط نموده بجا آوردن نماز را و رسانیدن زکوة به مستحقین و قرض
حسنه دادن بخدای عز و جل بتصدقات و خیرات و دوری کردن از کارهای بسیار زشت خواه
آنچه ظاهر باشد و خواه آنچه پنهان باشد و مراد از فواحش ظاهره و باطنه ممکن است اند بود که
کارهای علانیه و پنهانی باشد یا آنکه فواحش ظاهره آنها باشد که بجوارح و اعضا باشد
و باطنه آنچه در دل باشد از عقاید فاسده و نیتهای بد و حسد و امثال آنها بعد از آن فرمود
پس باقی نماند چیزی از آنچه بیان شده از محرمات الهی در سنت نبوی که نزد حافظان
شریعت کرده داخل در تحت فرموده الهی نموده باشد پس کسی که بندگی الهی را میانه
خود و خدای تعالی از روی اخلاص بجا آورد و خود را رخصت ندهد در ترک هیچ چیز از آنچه خدا از

تع

تعالی بر و شرط کرده از جمله طایفه و لشکر الهی خواهد بود که بر خصم یعنی شیطان و نفس اماره یا
دشمنی غالب میشوند و او از جمله مؤمنان حقیقی خواهد بود و مراد از شرط الهی که درین کلام
شریف واقع شده میتواند بود که شرطی باشد که قبل از خلق ابدان بنی آدم در عالم
ذر و اشباح و روز الست چنانچه در اخبار وارد شده واقع شده باشد و ممکن
است که عبارت از اوامر قرآنی و وصایای سبحانی باشد که در کلام مجید در باب
اقامت صلوات و ادای زکوة و تصدقات و خیرات و اجتناب از معاصی ظاهره و باطنه
وارد شده بوده باشد و شک نیست که ایمان کامل عبارت از اطاعت تمام
خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلم است و هرچند دوستی ایشان
در دل بیشتر ظاهر میشود و جای میکند آثار بندگی و انقیاد ظاهرتر و نمایان میشود و بقدر
تقصیر عبادت و بندگی در ایمان نقص و قصور راه می یابد و ایاکم و الاصرار
علی شیء مما حرم الله فی ظهر القرآن و بطنه و قد قال الله تعالی
و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون الی هیهنا روایة القاسم
بن الربیع و حذر کنید از اصرار نمودن بر چیزی از آنچه خدای تعالی حرام نموده خواه در ظاهر
قرآن حرام شده باشد بآیات ظاهرة الدلالة که بسیاری از مردم توانند فهمید و خواه در
باطن قرآن حرام شده باشد بآیاتی که تاویل آنرا بغیر راسخون در علم که عبارت از ائمه
معصومین علیهم السلام است دیگری نتواند فهمید و حرمت آنها بر مردم از احادیث
اهل بیت علیهم السلم ظاهر میشود و بتحقیق که حق تعالی در وصف جمعی از اهل ایمان فرموده
الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله
فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا
علی ما فعلوا و هم یعلمون و ترجمه ظاهرش آنست که آن جماعتی
که هرگاه معصیتی رسوا از ایشان سر زند یا ظلمی بر نفس خود کنند خدا را یاد کنند و از
برای گناهان خود استغفار کنند و کیست که بیامرزد گناهان را بغیر خدای تعالی
و اصرار نکنند بر آنچه کرده اند در حالتی که عالم شده باشند بآنکه آنچه کرده اند مخالف رضای

الهی و از جمله معاصی است تا اینجا روایت قاسم بن ربیع است و تتمه که بعد از این
مذکور میشود از روایت اسمعیل بن جابر است یعنی المؤمنین قبلکم اذا
نسوا شیئا مما اشترط الله فی کتابه عرفوا انهم قد عصوا الله
فی ترکهم ذلک الشیء فاستغفروا و لم یعودوا الی ترکه فذلک
معنی قول الله تعالی و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون
یعنی جمعی از مؤمنین پیش از شما هرگاه فراموش میکردند چیزی را از آنچه خدای تعالی
در کتاب خود شرط کرده میدانستند که ایشان عصیان الهی کرده اند در آنکه آن چیز را
ترک کرده اند پس استغفار میکردند و دیگر ترک آن کار نمیکردند پس اینست معنی قول
الهی که فرموده ایشان اصرار نمیکردند بر آنچه کرده بودند در حالتی که عالم میشدند بآنکه
عصیان کرده اند و ظاهر آنست که لفظ نسیان در حدیث شریف کنایه از ترک
باشد و چون غالب اوقات شیطان و هوای نفسانی در وقت معصیت آدمی را
از یاد الهی و ملاحظه عظمت و جلال و غافل میسازند از این جهت از ترک اطاعت
بلفظ نسیان تعبیر شده باشد و علم عبارت از باز آمدن از حالت غفلت و نادانی
باشد و این کلام متضمن نهی از اصرار و تحریص بر توبه است و معنی اصرار قبل از این در مبحث
کبایر مذکور شد و توبه در لغت بمعنی بازگشت است و در عرف شرع موافق آنچه
از بعضی احادیث ظاهر میشود پشیمانی از معصیت است از جهت آنکه معصیت است
پس ترک نمودن شراب از جهت آنکه ضرر ببدن رساند توبه نخواهد بود و گاه است
که توبه را بر مجموع پشیمانی و عزم داشتن بر عدم ارتکاب معصیت در زمان
آینده اطلاق میکنند و میتواند بود که امور دیگر که از بعضی اخبار ظاهر میشود از شرایط
کمال توبه باشد و شاید که از لوازم او بوده باشد و در نهج البلاغه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که مردی در خدمت آنحضرت گفت که
استغفر الله حضرت فرمود مادرت بر تو نوحه کند آیا میدانی که استغفار
چه چیز است بدرستی که استغفار مرتبه علیین است و استغفار را اهمیت که بشش

جزء صادق می آید اول ندامت و پشیمانی از آنچه گذشته دویم عزم داشتن بر آنکه هرگز بر
آن معاصی که از تو سر زده بر نگردی سیم آنکه حقوق مردم را بارباب آن رسانی تا آنکه در وقتی
که خدای عز و جل را ملاقات کنی ساده و صاف باشی و حقی کسی در گردن تو نباشد
چهارم آنکه فریضه از فرایض الهی که از تو فوت شده باشد بجا آوری پنجم آنکه گوشتی
که از حرام بر بدنت روییده باشد آن را بغم و اندوه بگدازی تا آنکه پوست باستخوان
چسبد و در میان آنها گوشت تازه بروید ششم آنکه الم و مشقت طاعت و بندگی را
ببدن خود بچشانی همچنانکه حلاوت و لذت معصیت را باو چشانیده و بعد از آنکه اینها
را بجا آورده باشی میتوانی گفت استغفر الله ظاهر آنست که مراد از استغفار
درین کلام شریف توبه باشد اما توبه کامل و مجرد پشیمانی چنانکه از بعضی احادیث
ظاهر میشود یا پشیمانی با عزم بر آنکه دیگر مرتکب معصیت نشود نیز توبه باشد و ممکنست
که توبه دو نوع باشد یکی توبه که البته خدای تعالی قبول میکند و آن عبارت
از توبه باشد که شش امر مذکور در آن متحقق باشد و دیگری توبه باشد که مشتمل بر
امور مذکوره نباشد و قبول آن موقوف بر کرم و تفضل الهی باشد و از کلام حضرت
سید الساجدین علیه السلم در بعضی ادعیه صحیفه کامله ظاهر میشود که قبول توبه مطلقا
از راه تفضل باشد نه از جهت استحقاق و با وجود این معنی ممکنست که بعضی از افراد
توبه بمقتضای تفضل و وفای بوعده البته مقبول باشد و بعضی دیگر در معرض احتمال باشد
و معاصی که توبه از آنها کنند چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند چند نوعست یکی آنکه بعد
از ارتکاب آن کفاره یا تدارکی لازم نشود مثل پوشیدن جامه حریر و توبه از این نوع غیر پشیمانی
و عزم بر عدم امری دیگر نیست دویم معصیتی که بعد از آن امری دیگر لازم شود مثل
روزه خوردن عمدا در ماه رمضان که موجب قضا و کفاره میشود و ترک نماز که موجب قضا
میشود و مثل بردن حقوق مالیه از مردم که ادای آن مال بایشان لازم میشود و مثل اضلال
کردن شخصی که هدایت و ارشاد او لازم می شود در چنین معاصی بغیر توبه لازم است
بجا آوردن امری که تابع معصیت است سیم معصیتی که امری دیگر تابع آن معصیت لازم

نیت بجای آوردن آن امر مثل آنکه کسی معصیتی بکند که مستحق حد شرعی شود و کسی از آن شاهد
نباشد پس او مخیر است میانه آنکه پیش حاکم شرع اقرار کند و اقامت حد شرعی بر او بکنند
و آنکه معصیت خود را پنهان دارد و در درگاه الهی توبه کند و شاید که این شق بهتر باشد
و اگر حق غیر مالی از حقوق مردم بر ذمهٔ او لازم شود و آن صاحب حق عالم باشد
مثل آنکه کسی او را دشنام داده باشد یا غیبت کرده باشد بعضی گفته اند که توبه تنها
کافیست و بعضی گفته اند او را اعلام میباید کرد و تحصیل برائت ذمه نمود و اگر
عالم باشد میباید تحصیل برائت ذمه نمود و اگر پدر کسی را مثلا کشته باشد گفته اند که می
باید وارث او را اعلام نمود که من پدر ترا کشته ام اگر خواهی مرا در عوض بکش یا دیت
بگیر و اگر عفو کنی اختیار داری و علما در توبهٔ معصیة یعنی آنکه از بعضی معاصی توبه کند اختلاف
نموده اند و شاید که صحیح بودنش ظاهرتر باشد و همچنین در توبهٔ مجمله که معاصی را تفصیل ذکر
نکند و دلیلی بر آنکه تفصیل معاصی شرط باشد ظاهر نیست و غسل توبه در توبهٔ کفر و کبائر
و صغائر موافق مشهور میان علما سنت است و توبه واجب فوریست یعنی بعد از معصیه
بجا آوردنش واجب میشود اما اگر کسی تاخیر کند در هر وقت که بجا آورد قبول میشود مادام که
احوال آخرت را یا حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلم را در وقت
مردن نه بیند و بعد از معاینه توبه قبول نیست و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که توبه
کند پیش از مردنش بیکسال خدای تعالی توبهٔ او را قبول میکند بعد از آن فرمود که یکسال
بسیار است کسی که توبه کند پیش از مردنش بیکماه خدای تعالی توبهٔ او را قبول میکند
بعد از آن فرمود که یکماه بسیار است کسی که توبه کند پیش از مردنش بیک هفته خدای
تعالی توبهٔ او را قبول میکند بعد از آن فرمود که یک هفته بسیار است کسی که توبه کند پیش از مردنش
بیکروز خدای تعالی توبهٔ او را قبول میکند بعد از آن فرمود که یکروز بسیار است کسی که
توبه کند قبل از معاینه خدای تعالی توبهٔ او را قبول میکند و معنی معاینه قبل از این
مذکور شد و ابن بابویه رحمه الله در فقیه این حدیث را باندک تغییری روایت

کرده

کرده و از جمله احادیث که در باب توبه وارد شده روایتی است که محمد بن یعقوب کلینی رضی
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود خدای تعالی دوست میدارد بنده را که
طلب مغفرت و بازگشت بسوی او کند در گناه عظیم و دشمن میدارد بنده را که سهل شمارد
گناه اندک را و از آنحضرت روایت کرده که فرمود هیچ بنده نیست که گناهی بکند و پشیمان شود
از آنچه کرده مگر آنکه خدای تعالی او را می آمرزد پیش از آنکه استغفار کند و هیچ بنده نیست
که خدای تعالی نعمتی باو عطا کند و بداند که آن نعمت از جانب الهی است مگر آنکه
خدای تعالی او را می آمرزد پیش از آنکه حمد الهی بجای آورد و از آنحضرت روایت کرده که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود چهار چیز است که با وجود آنها کسی هلاک نمیشود
در درگاه الهی مگر آنکه مستوجب هلاک باشد بعد از آن فرمود که بنده که قصد حسنه
میکند و از انجا می آورد خدای تعالی برای او ده حسنه مینویسد و اگر نکند برای نیت
خوبی که داشته یک حسنه مینویسد و اگر قصد سیئه کند و آن سیئه را نکند بر او چیزی
نمینویسد و اگر بکند هفت ساعت مهلتش میدهند نویسنده حسنات میگوید بنویسنده
سیئات که در طرف چپ جای دارد که تعجیل مکن در نوشتن شاید که بعد از این حسنه
بجا آورد که موجب محو شدن این سیئه گردد زیرا که خدای تعالی میفرماید که بدرستی که
حسنات سیئات را میبرد یا آنکه شاید استغفار بکند پس اگر چنانچه آن بنده
بعد از آن سیئه گفت که استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذا الجلال
و الاکرام و اتوب الیه چیزی بر وی ننویسد و اگر هفت ساعت
گذشت و حسنه و استغفاری بعد از آن نکرد فرشته که نویسنده حسنات است
بنویسنده سیئات میگوید که بنویس بر این شقی محروم این معصیتی که کرده و از آنحضرت
روایت کرده که فرمود وقتی که بنده توبهٔ نصوح میکند خدای تعالی او را دوست میدارد
در دنیا و آخرت آن گناه را بر وی می پوشاند راوی پرسید که چگونه می پوشاند فرمود
که از خاطر فرشتها میبرد گناهان او را که نوشته اند و باعضا و جوارح او میفرماید که

پوشانید گناهان او را و گواهی میدهید و بآن مواضعی از زمین که در آنجا معصیت کرده میرساند گناهان

او را پنهان کنید و از آنحضرت روایت کرده که در تفسیر قول الهی که یا ایها الذین آمنوا

توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای جماعتی که ایمان آورده اید توبه و بازگشت

کنید بسوی خدای تعالی توبه نصوح فرمود توبه نصوح آنست که بنده توبه کند از گناه خود

و دیگر آن گناه را نکند و در حدیث دیگر روایت کرده که بعد از تفسیر فرمودن حضرت

راوی پرسید که کدام یک از ماست که بار دیگر گناه را نکند حضرت فرمود که خدای

تعالی از بندگان خود دوست میدارد کسی را که فریب خورد و بسیار توبه کند و در حدیث

دیگر روایت کرده که کسی که ازو آمیغی سر زند افضل است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده که بمحمد بن مسلم خطاب فرمود که گناهان مسلم وقتی که از آنها توبه کند آمرزیده است

پس باید که عمل کند مومن از برای آنچه بعد ازین می آید بعد از توبه و آمرزش بعد از آن فرمود

و الله که آمیغی مخصوص اهل ایمانست یعنی شیعیان محمد بن مسلم پرسید که اگر باز گناه کند

و توبه بکند چونست فرمود ای محمد بن مسلم گمان می کنی که بنده مومن از گناه خود پشیمان

میشود و استغفار و توبه میکند و خدای تعالی توبه او را قبول نمیکند پرسید که اگر چند مرتبه

گناه کند و باز توبه و استغفار کند چگونه است فرمود هر چند مومن بر میگردد و استغفار

و توبه میکند خدای تعالی بر معاودت با آمرزش میفرماید و بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست

به بندگان خود و توبه را قبول میکند و از بدیها در میگذرد پس حذر کن از آنکه مومنان را از

رحمت الهی ناامید گردانی و از آنحضرت روایت کرده که فرمود خدای تعالی بتوبه کردن بنده

خود خوشحال تر میشود از مردی که در شبی تاریک چهارپا و توشه خود را گم کرده باشد و بعد از

آن بیابد پس فرح الهی بتوبه بنده اش بیشتر از فرح آن مرد است بیافتن راحله خود

و از آنحضرت روایت کرده که فرمود کسی که از گناه توبه میکند مثل کسی است که گناه از او سر نزده

باشد و کسی که بر گناه خود مقیم است و از آن استغفار میکند مثل کسی است که استهزا

و مسخر کند و ظاهر آنست که مراد از اقامت بر گناه آن باشد که پشیمانی کامل از فعل

خود نداشته باشد یا عزم بر ترک معصیت بعد ازین نداشته باشد و علامات اولی

پشیما

پشیمانی و عزم بر ترک از یکدیگر جدا نمیشوند بلکه عزم لازم پشیمانی حقیقی است واعلموا انه

انما امر ونهی لیطاع فیما امر به ولینتهی عما نهی عنه فمن اتبع امره

فقد اطاعه وقد ادرک کل شیء من الخیر عنده ومن لم ینته

عما نهی الله عنه فقد عصاه فان مات علی معصیته اکبه

الله علی وجهه فی النار واعلموا انه لیس بین الله وبین احد من خلقه

ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا من دون ذلک من خلقه

کلهم الا طاعتهم له فاجتهدوا فی طاعة الله ان سرکم ان

تکونوا مومنین حقا حقا ولا قوة الا بالله و بدانید که خدای عز

و جل امر و نهی که فرموده برای همین فرموده که اوامر او را اطاعت کنند و نواهی او را ترک

کنند پس کسی که پیروی امر او کند اطاعت او بجای آورده و بتحقیق که بهمه مراتب خوبیها

نزد خدای عز و جل رسیده و کسی که ترک نکند آنچه خدای عز و جل نهی فرموده خدای

تعالی او را بر رو بجهنم خواهد برد و بدانید که میان خدای عز و جل و خلق او واسطه

نیست نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کسی که پائین تر از مرتبه ایشان باشد

بغیر آنکه اطاعت او بجای آورند پس سعی کنید در اطاعت الهی اگر چنانچه شما را خوش

می آید آنکه مومنان حقیقی باشید و توانائی بر اطاعت الهی یا بر امری نیست

مگر بعون و مددکاری الهی و قال و علیکم بطاعة ربکم ما استطعتم

فان الله ربکم واعلموا ان الاسلام هو التسلیم والتسلیم

هو الاسلام فمن سلم فقد اسلم ومن لم یسلم فلا اسلام له ومن سره

ان یبلغ الی نفسه فی الاحسان فلیطع الله فان من اطاع الله

فقد ابلغ الی نفسه فی الاحسان وایاکم ومعاصی الله

ان ترکبوها فانه من انتهک معاصی الله فرکبها

فقد بلغ فی الاساءة الی نفسه ولیس بین الاحسان عند

ربهم الجنة ولاهل الاساءة عند ربهم النار فاعملوا بطاعة

فمن سلم

الله واجتنبوا معاصيه واعلموا انه ليس يغني عنكم من الله احد
من خلقه شيئا لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك
فمن سره ان تنفعه شفاعة الشافعين عند الله فليطلب الى الله
ان يرضى عنه و فرمود که بر شما باد باطاعت کردن پروردگار خود هر قدر که توانید زیرا که
خدای تعالی شما را آفریده و اقسام نعمتهای ظاهری و باطنی عطا فرموده و شکر منعم و اطاعت
امر آفریدگار عقلا و شرعا واجبست و بدانید که اسلام عبارت از تسلیم و انقیاد است
و تسلیم معنای اسلامست پس هر کس که تسلیم و انقیاد بجای آورد اسلام آورده و کسی که تسلیم
ننماید اسلام ندارد و کسی که خواهد که نسبت بخود کمال نیکی بجای آورد پس باید که اطاعت
الهی کند زیرا که هر کس اطاعت خدای عز و جل میکند نهایت احسان نسبت بخود کرده و حذر
کنید از مرتکب شدن معاصی الهی زیرا که کسی که پرده نهی را میدرد و مرتکب معاصی میشود
نهایت بدی بخود کرده و میان بدی و خوبی واسطه و مرتبه نیست و از برای جمعی
که اهل احسان و نیکوکاری باشند بهشت مقررست و از برای اهل بدی و عصیان
آتش جهنم مهیاست پس طاعت الهی بجای آورید و از معاصی خدای عز و جل دوری
کنید و بدانید که هیچکس از آنها که خدای عز و جل آفریده هیچ چیز از عذاب و غضب الهی
از شما دفع نمیتواند کرد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کسی که مرتبه اش پایین
تر از این باشد و کسی که خواهد که شفاعت شفاعت کنندگان باو نفع رساند پس باید که
طلب رضای الهی کند زیرا که خدای تعالی از بنده راضی نشود کسی شفاعت او نمیکند و اعلموا
ان احدا من خلق الله لم يصب رضاء الله الا بطاعته وطاعة
رسوله وطاعة ولاة امره من آل محمد صلى الله عليه وآله ومعصيتهم
من معصية الله ولم ينكر لهم فضلا عظيم ولا صغير
و بدانید که هیچکس از خلق خدای تعالی نمیرسد برضای او مگر بآنکه اطاعت کند خدای
عز و جل را و رسول او را و اطاعت آنها را که صاحب امر گردانیده از اهل بیت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و معصیت و مخالفت ایشان از جمله معصیت خدای عز و جل است

هیچ بزرگی و کوچکی انکار فضل ایشان نکرده یعنی نه بزرگ و نه کوچک انکار فضل ایشان
نمیتوانند کرد واعلموا ان المنكرين هم المكذبون وان المكذبين
هم المنافقون وان الله قال للمنافقين وقوله الحق ان المنافقين
في الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصيرا ولا يفرقن احد
منكم الزم الله قلبه طاعته وخشيته من احد من الناس اخرجه
الله من صفة الحق ولم يجعله من اهلها فان من لم يجعله الله
من اهل صفة الحق فاولئك هم شياطين الانس والجن فان
لشياطين الانس حيلة ومكرا وخدائع ووسوسة بعضهم
الى بعض يريدون ان استطاعوا ان يردوا اهل الحق عما اكرمهم
به من النظر في دين الله الذي لم يجعل الله شياطين الانس
من اهله ارادة ان يستوي اعداء الله واهل الحق في الشك
والانكار والتكذيب فيكونون سواء كما وصف الله تعالى
في كتابه من قوله ودوا لو تكفرون كما كفروا فتكونون
سواء ثم نهى الله اهل النصر بالحق ان يتخذوا من اعداء الله
وليا ولا نصيرا فلا يهولنكم ولا يردنكم عن النصر بالحق
الذي خصكم الله به من حيلة شياطين الانس ومكرهم
من اموركم و بدانید که منکران فضل آل محمد صلی الله علیه و آله خواه فضل عظیم و خواه
صغیر با منکران حق مطلقا تکذیب کنندگانند که خدای تعالی در باب ایشان فرموده ويل
يومئذ للمكذبين یعنی ویل در روز قیامت از برای تکذیب کنندگان
است و ممکنست که مراد از انکار عدم شناختن و عدم معرفت باشد یعنی کسانی
که فضل ایشان را یا مطلق حق را ندانند در حکم جماعتی اند که تکذیب حق میکنند و تکذیب
منافقانند و خدای تعالی در باب منافقان فرموده و آنچه خدای تعالی فرموده حق و راست است
که ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم

نصیرًا یعنی مددرسی که منافقان در طبقهٔ پائین‌تر از جهنمند و نخواهی یافت از برای ایشان
یاری کننده و باید که هیچ یک از شما که خدای تعالی طاعت و ترس خود را در دل و جان داده
باشد نترسد از احدی از مردم که خدای تعالی او را از صفت حق عاری ساخته و او را
از اهل حق نگردانیده زیرا که ایشان مثل شیاطین حیلها و مکرها دارند و حق تعالی در باب شیطان
فرموده إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا یعنی بکرم الهی متوسل شده
و از حیله و مکری که سنیان در باب اضرار یا اضلال شما کنند بسیار مترسید زیرا که خدای
تعالی شما را از حیله و مکر ایشان هرگاه مصلحت اقتضا کند محفوظ مینماید و این کلام منافات
با وجوب تقیه ندارد و غرض امر باعتماد بفضل الهیست و از ایشان بسیار ترسیدن و
ضررهای محتمل که رسانند خدای تعالی بروجه اکمل در دنیا یا در آخرت تلافی و تدارک آن مینماید
و در بسیاری از نسخهای صحیفه لا یعرف بعض لی لفظه دعائیست و ممکن است که
تخفیف از ما باشد یعنی باید که شیعیان چیزی از سنیان یاد نگیرند زیرا که بحیله و مکر باعث
ضلال ایشان میشود و ضرر میرسانند و شاید که مراد نهی از دوستی و آشنائی با سنیان
باشد یعنی هیچ یک از ایشان را آشنا سازید چه جای آنکه با ایشان دوستی و آشنائی
کنید و این نهی در حالیست که تقیه در اختلاط با ایشان نباشد و اگر مقام ضرورت باشد
بقدر ضرورت اظهار مودت باید کرد و در باطن از ایشان گریزان و بر حذر باید بود
و ممکنست که مشتبه را با شد یعنی خود را با ایشان مشتبه سازید و از آشنائی ایشان
گریزان باشید یا آنکه مراد آن باشد که در مقام جدال ایشان در میائید و اظهار
مذهب حق پیش ایشان نکنید زیرا که ایشان گاه باشد که از راه حیله خود را چنان
باز نمایند که طالب حقند و بعد از آنکه اظهار مذهب خود پیش ایشان کردید در مقام اضلال
یا رسانیدن ضرری که مقدور شان باشد بر می آیند و قبول حق نمیکنند و قبل ازین
بعضی از احادیث در باب تقیه و ترک دعوت ایشان مذکور شد بعد از آن فرموده که آن
جماعت که خدای تعالی ایشان را از اهل صفت حق نگردانیده از جن و انس ایشان شیاطین
انس و شیاطین جن اند یا آنکه شیاطین جن نیز توان نامید و دلیل برآنکه این جماعت از جمله

تقیه ر

سنیان بنی آدم خون بظاهر
و باطن اهل حق را فریب
میدهند ایشان از جمله

شیاطینند

شیاطینند آنکه ایشان از حیله و مکر و خدعها و وسوسها که بعضی با بعضی میکنند مییابد و اکراه دوست
ایشان آید میخواهند که اهل حق را برگردانند و محروم سازند از آنچه خدای تعالی بایشان
کرامت فرموده که عبارت از تفکر یا غیابی که در دین آلهی است که شیاطین الانس را از اهل
آن نگردانیده و ایشان اهل حق را از طریقهٔ حق میخواهند برگردانند تا دشمنان خدای تعالی و اهل
حق در شک و انکار و تکذیب شریک باشند و با یکدیگر مساوی شوند چنانچه خدای تعالی در کتاب
خود وصف فرموده وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ
سَوَاءً یعنی بطریق آرزو میخواهند که شاید شما کافر شوید همچنانکه خود کافر شده‌اند
تا شما و ایشان با یکدیگر مساوی باشید و بعد از آن خدای تعالی آن جماعت را که مدد
کاری فرموده و بحق هدایت کرده نهی فرموده از آنکه از دشمنان آلهی دوستی و مدد
کاری بگیرند و فرموده که وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ابن بابویه که مترسید
و از نکردید از آنچه خدای تعالی شما را بآن مخصوص ساخته که عبارتست از کاری بدین
حق و توفیق متابعت اهل بیت علیهم السلام است بسبب حیلهٔ شیاطین الانس و
مکری که ایشان بسبب خطی امور و احوال شما میکنند یا مکری که در اموری که لازم مذهب
شما است می کنند و این وجوه همه خالی از تکلف نیست و بنا بر آنست که لفظ من
امورکم متصل بآخر کلام سابق باشد چنانچه گذشت و موافق آنچه در بعضی از نسخهای
صحیحه است چنانچه قبل ازین مذکور شد ترتیب کلام برین وجه نیست و لفظ من
امورکم تا آخر متصل است بآنچه در اول رساله مذکور شد باین عنوان که و هم لا
مُجَامَلَةَ لَهُمْ وَصَبْرَ لَهُمْ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أُمُورِكُمْ و بعد از کلام
آخر نیست که باز در اول رساله مذکور شد باین نحو که فَلَا يُهَوِّلَنَّكُمْ وَلَا
يَرُدَّنَّكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِي خَصَّكُمُ اللّٰهُ بِهِ مِنْ حِيلَةِ
شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَمَكْرِهِمْ وَحِيَلِهِمْ وَوَسَاوِسِ بَعْضِهِمْ
إِلَى بَعْضٍ تا آخر آنچه گذشت و بنابرین معنی هر دو کلام ظاهر است و احتیاج بتکلف
نیست و ظاهر آنست که اوراق منتسخ از هم ریخته بوده و در ترتیب او بعضی را

اشتباهی عارض شد چنانچه قبل ازین مذکور شد والله تعالی اعلم تدفعون انتم
السيئة بالتي هي احسن فيما بينكم وبينهم تلتمسون بذلك
وجه ربكم بطاعته وهم لا خير عندهم لا يحل لكم ان تظهروهم
على اصول دين الله فانهم ان سمعوا منكم فيه شيئا عادوكم
ورفعوه عليكم وجهدوا على اهلاككم واستقبلوكم
بما تكرهون ولم يكن لكم النصف منهم في دول الفجار فاعرفوا
منزلتكم فيما بينكم وبين اهل الباطل فانه لا ينبغي لاهل الحق
ان ينزلوا انفسهم منزلة اهل الباطل لان الله لم يجعل
اهل الحق عنده بمنزلة اهل الباطل الم يعرفوا وجه قول الله
في كتابه اذ يقول ام نجعل الذين امنوا وعملوا الصالحات
كالمفسدين في الارض ام نجعل المتقين كالفجار اكرموا
انفسكم عن اهل الباطل ولا تجعلوا الله تبارك وتعالى
وله المثل الاعلى وامامكم ودينكم الذي تدينون به
عرضة لاهل الباطل فتغضبوا الله عليكم فتهلكوا فمهلا
مهلا يا اهل الصلاح لا تتركوا امر الله وامر من
امركم بطاعته فيغير الله ما بكم من نعمة احبوا في الله
من وصف صفتكم وابغضوا في الله من خالفكم وابذلوا
مودتكم ونصيحتكم لمن وصف صفتكم ولا تبذلوها لمن رغب
عن صفتكم وعاداكم عليها وبغا لكم الغوائل هذا ادبنا
ادب الله فخذوا به وتفهموه واعقلوه ولا تنبذوه وراء
ظهوركم ما وافق هواكم اخذتم به وما خالف هواكم طرحتموه
ولم تأخذوا به یعنی رفع میکنید و از خود میگذرانید بدیها که مخالفان با شما
کنند باچیزی که آن بهتر است یعنی بتقیه و مدارا و با ایشان سلوک میکنید و دین

طلب

طلب میکنید که خدای تعالی از شما راضی شود بطلب جنت و بندگی او که در تقیه و مدارا
مخالفان و متابعت ائمه معصومین علیهم السلام بجای می آورید و این کلام اشاره است
بقول الهی که فرموده ولا تستوی الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي
هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم
وما يلقيها الا الذين صبروا وما يلقيها الا ذو حظ عظيم
و ترجمه ظاهرش آنست که مساوی نیست خوبی و بدی یعنی هرگاه توانی خوبی و
بدی کرد خوبی را اختیار کن زیرا که مساوی نیستند بعد از ان فرموده که دفع کن و از
خود بگردان عداوت و ایذای دشمنان از خصلتی که بهتر است یعنی در برابر دشمنی او دوستی
کن و مهر بنحوی که باحسان اقرب باشد با او سلوک کن مثلا در مقابل بدی که از دشمن
بکسی رسد ممکنست تلافی زیاده از آنچه او کرده و مثل آن کمتر و ممکنست عفو و با وجود عفو احسان
کردن و هر مرتبه بهتر و بالاتر از دیگری است بعد از آن فرموده که هرگاه بوجه بهتر از خود
بگردانی ناگاه آن کس که میانه تو و او عداوتست چنان میشود که گویا دوستی است
که قرابت نسبی با تو دارد و قبول این خصلت حمیده که عبارت از احسان کردن در مقابل بدی
باشد نمیکنند و بآن راضی نمیشود مگر آنها که صاحب صبر باشند و قابل و صاحب این خصلت
نمی باشند مگر کسی که صاحب بهرۀ عظیم از خوبی و محاسن اخلاق بوده باشد بعد از ان
حضرت فرمود که نزد مخالفان خیر و خوبی نیست و جایز نیست شما را که مطلع گردانید
ایشان را بر اصول و قواعد دین الهی زیرا که اگر ایشان ازین قبیل چیزی از شما بشنوند
با شما دشمنی میکنند و آن معنی را که از شما شنوند شهرت میدهند و بسلاطین و اهل
جور میرسانند یا بر شما حجت میسازند و بر دوش شما بار میکنند و در هلاک شما سعی میکنند و رو
بروی شما میگویند و میکنند آنچه شما را بد آید و شما تلافی موافق حق از ایشان نمی
توانید جست در ایام دولت فجار و ظلمه پس مرتبه خود را در میان خود و اهل باطل
بشناسید زیرا که سزاوار نیست اهل حق را که خود را در مرتبه اهل باطل قرار دهند
آیا ندانسته اید چه قول الهی را که در کتاب خود فرموده آنجا که می فرماید

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ
أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ يعني آيا میگردانیم ما جماعتی را که ایمان آورده اند و عمل
صالح کرده اند مثل آنها که در روی زمین فساد کنند یا آنکه میگردانیم صاحب تقوی را مثل فجار و
ارباب معاصی بعد از آن فرمود که گرامی دارید خود را از مرتبه اهل باطل یا اختلاط با ایشان
و خدای تبارک و تعالی را که صاحب بهترین صفات و اسماء الحسنی است و امام خود را و دینی که
بآن عبادت پروردگار خود میکنید درست و زبان اهل باطل مشنید از بدی و اگر چنین
کنید باعث آن میشود که خدای تعالی بر شما غضب کند و هلاک شوید پس با تأنی و صبر و از
باشید ای اهل صلاح و امر خدای عز و جل و فرموده کسی را که خدای تعالی شما را امر بمتابعت
او امر فرموده یعنی امام وقت یا رسول خدا و ائمه علیهم السلام را ترک مکنید و اگر ترک کنید
تغییر خواهد فرمود خدای تعالی آنچه از نعمت خود بشما عطا فرموده و دوست دارید
کسی را که بصفت شما یعنی تشیع و دوستی اهل بیت علیهم السلام موصوف باشد و او را
خدا دشمن دارید کسی را که مخالف شما باشد و دوستی و خیرخواهی خود را بذل کنید
و مضایقه مکنید بکسی که بصفت شما موصوف باشد و بذل مکنید بکسی که از صفت شما
عدول نموده بطریقه دیگر راغب باشد و بسبب حب با شما دشمنی کند و خواهد که شما را
بهلاکت اندازد و بعد از آن فرمود که این طریقه سلوک و آداب ما و طریقه خدای عز و
جل است پس آنرا اخذ کنید و بفهمید و یاد گیرید و در پس سر خود میندازید که آنچه
با خواهش شما موافق باشد اخذ کنید و بآن عمل نمائید و آنچه مخالف خواهش
شما باشد دور اندازید و عمل بآن مکنید وَ اِيَّاكُمْ وَ التَّجَبُّرَ عَلَى اللّٰهِ وَ اعْلَمُوا
اَنَّ عَبْدًا لَمْ يُبْتَلَ بِالتَّجَبُّرِ عَلَى اللّٰهِ اِلَّا تَجَبَّرَ عَلَى دِينِ اللّٰهِ فَاسْتَقِيمُوا
لِلّٰهِ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَى اَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ
اَجَارَنَا اللّٰهُ وَ اِيَّاكُمْ مِنَ التَّجَبُّرِ عَلَى اللّٰهِ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا وَ
لَكُمْ اِلَّا بِاللّٰهِ و حذر کنید از تکبر کردن بر خدای عز و جل یعنی سرکشی کردن از
اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی الهی و بدانید که هیچ بنده مبتلا نشده بتکبر

بر خدای عز و جل و ترک انقیاد مگر آنکه تجبری کند بر دین الهی و انکار دین مینماید پس
بر جاده اطاعت امر الهی مستقیم باشید و بعقب برنگردید و بعد از ایمان و اطاعت
مرتد نشوید و طریقه مخالفین پیش مگیرید و اگر چنین کنید حال شما بخسران و زیان
کاری منقلب خواهد شد خدای تعالی ما را و شما را پناه دهد از تجبر بر خدای عز و جل و
قوت و توانائی نیست ما را و شما را از ترک تجبر یا بر هیچ امری مگر بعون و مددکاری
خدای عز و جل وَ قَالَ اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا كَانَ خَلَقَهُ اللّٰهُ فِي الْاَصْلِ
اَصْلِ الْخِلْقَةِ مُؤْمِنًا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُكَرِّهَ اللّٰهُ تَعَالَى اِلَيْهِ الشَّرَّ
وَ يُبَاعِدَهُ عَنْهُ وَ مَنْ كَرَّهَ اللّٰهُ اِلَيْهِ الشَّرَّ وَ بَاعَدَهُ عَافَاهُ اللّٰهُ
مِنَ الْكِبْرِ اَنْ يَدْخُلَهُ وَ الْجَبْرِيَّةِ فَلَانَتْ عَرِيكَتُهُ وَ حَسُنَ خُلُقُهُ
وَ طَلُقَ وَجْهُهُ وَ صَارَ عَلَيْهِ وَقَارُ الْاِسْلَامِ وَ سَكِينَتُهُ وَ تَخَشُّعُهُ
وَ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللّٰهِ وَ اجْتَنَبَ مَسَاخِطَهُ وَ رَزَقَهُ اللّٰهُ مَوَدَّةَ
النَّاسِ وَ مُجَامَلَتَهُمْ وَ تَرْكَ مُقَاطَعَةِ النَّاسِ وَ الْخُصُومَاتِ وَ لَمْ
يَكُنْ مِنْهَا وَ لَا مِنْ اَهْلِهَا فِي شَيْءٍ وَ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَهُ فِي الْاَصْلِ اَصْلِ

العبد ان كان

الْخَلْقِ كَافِرًا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُحَبِّبَ اِلَيْهِ الشَّرَّ وَ يُقَرِّبَهُ مِنْهُ فَاِذَا
حَبَّبَ اِلَيْهِ الشَّرَّ وَ قَرَّبَهُ مِنْهُ ابْتُلِيَ بِالْكِبْرِ وَ الْجَبْرِيَّةِ فَقَسَا
قَلْبُهُ وَ سَاءَ خُلُقُهُ وَ غَلُظَ وَجْهُهُ وَ ظَهَرَ فُحْشُهُ وَ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ كَشَفَ اللّٰهُ
سِتْرَهُ وَ رَكِبَ الْمَحَارِمَ فَلَمْ يَنْزِعْ عَنْهَا وَ رَكِبَ مَعَاصِيَ اللّٰهِ وَ اَبْغَضَ
طَاعَتَهُ وَ اَهْلَهَا فَبُعْدُ مَا بَيْنَ حَالِ الْمُؤْمِنِ وَ حَالِ الْكَافِرِ سَلُوا اللّٰهَ
الْعَافِيَةَ وَ اطْلُبُوهَا اِلَيْهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ و فرمود بدرستی که
بنده را هرگاه خدای تعالی در اصل آفرینش مؤمن آفریده باشد یعنی در علم ازلی چنین
ثبت شده باشد که آن بنده بعد از تکلیف از روی قدرت و اختیار ایمان خواهد آورد
و از زمره مؤمنان خواهد بود نمی میرد تا وقتی که خدای تعالی شر و بدی را مکروه طبع او سازد و او را
از شر دور سازد و بتوفیق و تفضل الهی که آن بنده باعمال صالحه و نیت خود را در معرض آن

در آورده و کسی که خدای تعالی شر را مکروه او میسازد و از آن دور میگرداند عافیت میدهد او را
از آنکه آفت تکبر و تجبر در او راه یابد و بفضل او متواضع و نرم میشود و اخلاقش خوب میشود و خشمناک
رو میشود و وقار و سکینه و فروتنی که از نوع اسلامست در او ظاهر میشود و از چیزهائی که
خدای تعالی حرام کرده ورع میورزد و پاک دامن میباشد و از اموری که محل غضب الهی میشود
اجتناب میکند و خدای تعالی دوستی مردم و خوش سلوکی ایشان را روزی او میگرداند
و منازعه و دشمنیها و جدائی از مردم را ترک میکند و مطلقا از اهل خصومت و مقاطعه نمی باشد
و بدرستی که بنده را هرگاه خدای تعالی در اصل آفرینش کافر خلق کرده باشد یعنی علم ازلی تعلق
گرفته باشد بآنکه او کافر خواهد شد از روی قدرت و اختیار نمی سپرد تا وقتی که دوستی او
ساز و شر و بدی را و او را بشر نزدیک گرداند بآنکه بسبب اعمال قبیحه که آن بنده کرده سلب
توفیق از او بکند و او را بخود وا گذارد و یا مقتضای هوای نفس و شیطان مرتکب بدی
شود پس هرگاه خدای تعالی شر را محبوب او گرداند و طبیعی او ساخت و او را بشر نزدیک گردانید
مبتلا میشود بکفر و سرکشی و دلش صاحب قساوت و سختی میشود و خلقش بد میشود و روش
غلیظ و سخت میشود و درشت گوئی او در جواب مردم ظاهر میشود و حیاش کم میشود
و خدای تعالی پرده از روی کار او بر میدارد تا باطن بد ظاهر شود و ترک محرمات الهی
و ترک آنها نمیکند و معاصی الهی را ارتکاب مینماید و طاعت الهی و جمعی را که اهل طاعت
دشمن میدارد پس فرق عظیم است میانه حال مؤمن و حال کافر از خدای تعالی
طلب کنید عافیت را و او را رغبت و متوجه بجانب اقدس او شده عافیت را از کرم او طلب
کنید و گردیدن از حال شقاوت و معصیت و توانائی بر طاعت و تحصیل سعادت
مینت بفضل و عون خدای عز و جل صبروا النفس علی البلاء فی الدنیا
فان تتابع البلاء فیها والشدة فی طاعته وولایته وولایة من
امر بولایته خیر عاقبة عند الله فی الآخرة من ملک الدنیا وان
طال تتابع نعیمها وزهرتها وغضارة عیشها فی معصیة الله و

ولایة من نهی الله عن ولایته وطاعته فان الله تعالی امر بولایة
الائمة الذین سماهم الله فی کتابه فی قوله وجعلناهم ائمة
یهدون بامرنا وهم الذین امر الله بولایتهم وطاعتهم والذین
نهی الله عن ولایتهم وطاعتهم وهم ائمة الضلالة الذین قضی
الله تعالی ان یکون لهم دول فی الدنیا علی اولیاء الله الائمة
من آل محمد صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین یعملون
فی دولتهم بمعصیته ومعصیة رسوله صلی الله علیه واله
لیحق علیهم کلمة العذاب ولیتم ان یکونوا مع نبی الله محمد
صلی الله علیه واله والرسل من قبله صبر گردانید نفس خود را بر تحمل بلا
دنیا زیرا که بلی در بلی شدن بلا در دنیا و کشیدن سختی در طاعت خدای عز و جل و در
دوستی او و دوستی کسی که خدای تعالی خلایق را به دوستی او امر فرموده عاقبتش نزد خدا
در آخرت بهتر است از پادشاهی دنیا یا صاحب اختیار بودن در دنیا هرچند مدت [illegible]
شدن نعمت و رفاهیتش و بهجت و تازگی و وسعت عیشش در معصیت الهی و
اطاعت کسی که خدای عز و جل از پیروی او نهی فرموده ممتد و طولانی باشد زیرا که خدای
عز و جل امر فرموده بولایت ائمه که ایشان را در کتاب خود یاد کرده از کلام در قول خود
که فرموده وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا یعنی گردانیدیم ایشان را
پیشوایان که بفرموده ما خلایق را راهنمائی کنند و ایشانند جماعتی که خدای تعالی
از ولایت و طاعت ایشان نهی کرده ایشان پیشوایانند که خلق را بضلالت می اندازند
خدای تعالی مقدر ساخته که ایشان در دنیا غلبه بر اولیای الهی که عبارت از ائمه آل
محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بوده باشند میسر گردد و ایشان در ایام دولت
خود بمعصیت الهی و معصیت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنند تا آنکه مستوجب
عذاب شوند و تا آنکه تمام و کامل شود این معنی که عبارت از بودن ائمه حق علیهم السلام
با پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و پیغمبران پیش از او بوده باشد یعنی آنکه ائمه ضلالت حق

ایشان را غضب کرده اند و ایشان را مشغول خود ساخته اند به درجات عالیه فایز گردند و در
بعضی از نسخ که قبل ازین ذکر کردیم تتمه این کلام برین وجه است که و لیتمّ امر الله
فیهم الذی خلقهم له فی الاصل اصل الخلق من الکفر الذی سبق
فی علم الله ان یخلقهم له فی الاصل تا آخر کلامی که در اوایل رساله مذکور شد معنی
خالت شدن ائمه ضلالت برای آنست که مستحق عذاب شوند و تمام شود امر الهی در باب
ایشان چرا که ایشان را در اصل خلقت برای آن خلق کرده که عبارت از کفر است که در علم
سابق الهی مقرر شده که ایشان را برای آن خلق کند یعنی تا کفر ایشان از روی قدرت
و اختیار که خدای تعم در ازل آن عالم بود و مطابق حکمت و مصلحت که ترک آن از خدای عز
و جل ظاهر نمیشود بتحقق آید و قبل از کلمه ان یکونوا کلامیست که قبل از کلمه امر الله مش
ازین مذکور شد فتدبّر و اما قصّ الله علیکم فی کتابه الکریم
ممّا ابتلی به انبیاءه و اتباعهم المؤمنین ثم سلوا الله نعم
ان یعطیکم الصبر علی البلاء فی السرّاء و الضرّاء و الشدّة
و الرخاء مثل الذی اعطاهم و ایاکم و مماظة اهل الباطل
و علیکم بهدی الصالحین و وقارهم و سکینتهم و حلمهم
و تخشّعهم و ورعهم عن محارم الله و صدقهم و وفائهم و
اجتهادهم لله فی العمل بطاعته فانکم ان لم تفعلوا
ذلک لم تنزلوا عند ربکم منزلة الصالحین قبلکم
پس تفکر کنید در آنچه خدای تعم در کتاب کریم خود برای شما حکایت کرده از آنچه
پیغمبران خود را بآن مبتلا ساخته و مؤمنانی را که متابعت ایشان نموده اند بعد از آن
از خدای تعالی سؤال کنید که عطا کند بشما صبر بر بلا و آنچه خدای تعم شما را بآن امتحان کند
فرماید در خوشحالی و تنگی و سختی و وسعت حال مثل آنچه بایشان عطا فرموده و حذر
از آمیختن شر و منازعه نمودن با اهل باطل و بر شما باد بطریقه صالحین و وقار و سکینه
و حلم و فروتنی ایشان و پرهیزکاری از محارم الهی و راست گفتن و وفا نمودن بعهده

دیگر

و دیگر آن و سعی کردن در طاعت الهی چنانچه طریقه ایشان است زیرا که اگر چنین نکنید نزد
خدای عز و جل منزلت و مرتبت ایشان را نخواهید یافت و در باب صالحان و متقیان
احادیث بسیار است از آنجمله سید رضی رضی عنه در نهج البلاغه روایت کرده که یکی از
اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که او را همام میگفتند و مردی عابد بود از آنحضرت استدعا
نمود که یا امیر المؤمنین وصف کن برای ما متقیان را بنوعی که گویا ایشانرا می‌بینیم پس آنحضرت
اندک صبری فرمود بعد از آن فرمود ای همام از خدای تعم حذر کن و اعمال خوب بجای آر زیرا
که خدای تعم با آنجماعت است که صاحب تقوی و احسانند پس همام بهمین قدر راضی نشد و در
سؤال خود مبالغه نمود پس آنحضرت حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر حضرت پیغمبر
و بر آل اطهار او فرستاد بعد از آن فرمود بدرستی که خدای تعم خلایق را آفرید در حالتی
که بی نیاز بود از طاعت ایشان و ایمن بود از معصیت ایشان زیرا که معصیت گناه
کاران باو ضرری نمیرساند و طاعت مطیعان باو نفعی نمیدهد پس قسمت فرمود میانه
ایشان معیشتهای ایشانرا و هر یک را در مرتبه خود جای داد پس جمعی که صاحب
تقوی اند در دنیا ایشان صاحبان فضایلند سخن ایشان حق و صواب است و لباس ایشان
میانه روی است و راه رفتن ایشان فروتنی چشم خود را از آنچه خدای تعم
بر ایشان حرام کرده پوشیده اند و گوش خود را وقف شنیدن علمی ساخته اند که
بایشان نفع دهد و نفوس ایشان در حالت بلا در همان مقامست که در حالت
وسعت و رفاهیت و اگر نه آن بود که خدای از برای حیات ایشان نهایتی مقدر ساخته
یک چشم زدن ارواح ایشان در بدنها قرار نمیگرفت از جهت شوقی که بثواب
الهی و خوفی که از عذاب او دارند عظمت خالق در نفوس ایشان چنان جای کرده که غیر
او هرچه هست در نظر ایشان حقیر و بی قدر شده پس حال ایشان نسبت به بهشت مثل کسی
است که بهشت را دیده باشد پس گویا که در بهشت مشغول تنعم اند و نسبت
بجهنم مثل کسی است که جهنم را دیده باشد پس گویا که در جهنم بعذاب گرفتارند دلهای
ایشان اندوهناکست و مردم از شر ایشان ایمنند و بدنهای ایشان لاغر و نحیف

وسطالب ایشان سبک وخفیف ونفوس ایشان پرهیزکار وعفیفست اندک زمانی را صبر کرده اند
تا در عقبی راحتی طویل یافته اند واین تجارتی پرنفع است که خداوند ایشان را برای ایشان
میسر ساخته دنیا ایشان را خواسته وایشان او را نخواسته اند ودنیا ایشان را اسیر کرده
پس عوض داده خود را خلاص کرده اند شبها قدمهای خود را راست بیکدیگر گذاشته اجزای
قرآن را بترتیل تلاوت مینمایند ونفوس خود را با آن محزون میگردانند ودوای
درد خود را برمی انگیزند پس هرگاه بآیه گذرند که باعث شوق بثواب الهی شود میل بآن میکنند
از جهت رغبت در ثواب ونفوس ایشان متوجه او میشود از روی اشتیاق وهرگاه بآیه
از قرآن رسند که مشتمل بر ترسیدن از عذاب وغضب الهی باشد گوشهای دل خود را
بجانب آن می اندازند وگمان میکنند که آواز زبانه کشیدن جهنم وصوت هولناک او در بیخ
گوشهای ایشانست پس ایشان منحنی شده اند در حال رکوع وپیشانی وکفها وزانوها
واطراف قدمهای خود را برای سجود فرش کرده اند وروبخدای عز وجل کرده استدعا
میکنند آزادی خود را از عذاب جهنم ودر روز مردمانند صاحب حلم وعلم ونکوکار
وتقوی دار ایشان را خوف الهی تراشیده چنانچه چوب تیر را تراشند وکسی که
ایشان را می بیند می پندارد که بیمارند وحال آنکه ایشان را مرضی عارض نشده ومیگوید
که خیالات جنون ووساوس شیطان در عقل ایشان راه یافته وتحقیق که در عقل ایشان
امری عظیم راه یافته که عبارت از خوف الهی است راضی نمیشوند از اعمال حسنه خود بقدر
قلیل وبسیار نمی شمارند عبادات بسیار را پس همیشه نفس خود را در محل تهمت دارند واز شر
نفس اماره ایمن نمی نشینند واز اعمال خود ترسان وهراسانند اگر کسی یکی از ایشان را
بخوبی وصف کند میترسد از آنچه در باب او گفته اند ومیگوید من خود را بهتر از دیگران
می شناسم وخداوند مرا بهتر از من می شناسد خداوندا بر من مگیر آنچه ایشان
میگویند ومرا بهتر از آن کن که ایشان گمان می برند وبیامرز از برای من آنچه ایشان
نمیدانند پس از جمله علامات کسی که از این جماعت باشد آنست که صاحب قوتست در دین
وصاحب حزم ودوراندیشی است با نرمی وصاحب ایمانست بایقین وصاحب حرصست

در علم

در علم وصاحب علمست با حلم ومیانه روست در حالت توانگری وباخشوعست در عبادت
وبا تحمل وزینت است در پریشانی وبا صبرست در شدت وسختی وصاحب رغبت است
در طلب حلال وصاحب نشاطست در هدایت ومتنفرست از طمع اعمال صالحه بجا می آورد واز آنها
ترسانست شام میکند ومراد عمده اش ذکر خدای عز وجل است وصبح میکند ومطلب عظیمش
شکر الهی است شب را با حذر وخوف بروز میکند وروز را با فرح وشادی شب میکند
حذرش از آن چیزیست که از آن حذرش فرموده اند که عبارت از غفلت است از یاد
الهی وفرحش از فضل ورحمت الهیست که باو عطا شده یا امید دارد اگر نفسش سرکشی
کند در چیزی که او نخواهد مطلب نفس را بفعل نمی آورد در آنچه خواهد تا دیگر سرکشی نکند رغبت
تمام در چیزی دارد که زایل شدن ندارد که آن نعیم آخرتست وبی رغبتی اش
در چیزی است که باقی نمی ماند که عبارت از لذت دنیاست حلم را با علم وگفتن را
با کردن آمیخته میسازد هرگاه ملاحظه کنی حلال او را می بینی که آرزویش نزدیک وطول امل
ندارد ولغزشش اندکست ودلش صاحب خشوع وفروتنی است ونفسش صاحب
قناعت وسازکاری است وخورشش اندکست ودر کار خود سهل انگاری میکند
وبسیار تنگ نمیگیرد وکار دین خود را محکم میکند وشهوتش مرده است وخشم وغضبش
فرو خورده است مردم از او امید خوبی دارند واز شرش ایمنند اگر در میان جمعی باشد که از
یاد خدای تعالی غافلند او را از جمله ذکر کنندگان مینویسند واگر در میان جمعی
باشد که یاد الهی میکنند از جمله غافلانش نمینویسند عفو میکند از کسی که بر او ظلم کند وعطا
میکند بکسی که او را محروم ساخته باشد وصله ومهربانی میکند با کسی که از او قطع کند فحش
ودرشت گویی از او دورست وسخن گفتنش نرم واز روی همواریست کار بد از او
غایب است وکار خوب پیش او حاضرست خیرش رو کننده است وشرش رو گرداننده
در بلاها صاحب وقارست ودر مکاره صاحب صبر ودر وسعت حالی صاحب شکر ظلم نمیکند
بر دشمن خود ومرتکب معصیت نمیشود برای دوست خود اگر کسی بر او دعوی کند پیش از آنکه
بر او گواهی دهند اعتراف میکند بحق واگر کسی چیزی باو بسپارد نگاه میدارد که ضایع نشود

و درآموزش نمیکند چیزی را که بیاد او آورده باشند یعنی عقوبات و مثوبات و جز او از آنچه را
که خدای عز و جل بیاد او آورده از کثرت تذکر و تدبر فراموش نمیکند یا آنکه مرگ او را
از یاد او را گواه گیرند استمام در حفظ آن میکنند تا فراموش نشود و مراد از گنهکاران
بی اختیار نیست بعد از آن فرمود که مردم را ملعبه‌های بد نمیخوانند و همسایه یا کسی که با او بیاد
آورد ضرر نمیرسانند و بمصیبتها که بمردم رسد شماتت و شادی نمیکنند و در امور
باطل خود را داخل نمیکند و از حق بیرون نمیرود و اگر ساکت شود سکوتش موجب غم
و اندوه او نمیشود و اگر بخندد آواز خنده‌اش بلند نمیشود و اگر کسی بر او تعدی کند صبر میکند تا خدا
تعالی برای او انتقام بکشد نفسش همیشه از دست او در تعب است و مردم از او در
راحتند نفس خود را برای آخرتش بتعب انداخته و مردم را از شر نفس خود در راحت
گذاشته دوریش از دوری کند از زهد و تنزه است و نزدیکیش بهر که بان
نزدیک شود از راه نرمی و ترحم است دوریش از تکبر و بزرگی نیست و نزدیکیش بمکر و
فریب نیست پس چون کلام آنحضرت باینجا رسید همام فریادی زد و جان تسلیم
تسلیم کرد حضرت فرمود که والله که من ازین معنی بر او خائف بودم بعد از آن
فرمود چنین میکنند موعظه‌های کامل با کسی که اهلیت آنها داشته باشند پس یکی از
اشقیا که آنجا حاضر بود گفت چرا با تو چنین نکرد یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود
بدرستی که هر مدتی را نهایتی هست که از آن نمیگذرد و سببی هست که از آن
تجاوز نمیکند پس تا بی باش و دیگر چنین سخنی مگو زیرا که این سخن را شیطان
بر زبانت جاری ساخت واعلموا ان الله تعالی اذا اراد بعبد خیرا
شرح صدره للاسلام فاذا اعطاه ذلک تم له اسلامه وکان
عند الله عز وجل ان مات علی ذلک الحال من المسلمین حقا
واذا لم یرد الله تعالی بعبد خیرا وکله الی نفسه فکان
صدره ضیقا حرجا فان جری علی لسانه حق لم یعقد قلبه
علیه واذا لم یعقد قلبه علیه لم یعطه الله العمل به فاذا اجتمع

نطق لسانه بالحق وعقد
قلبه علیه فاذا جمع الله
تعالی له ذلک

ذلک

ذلک علیه حتی یموت وهو علی تلک الحال کان عند الله
من المنافقین وصار ما جری علی لسانه من الحق الذی لم یعطه
الله ان یعقد قلبه علیه ولم یعطه العمل به حجة علیه فاتقوا
الله واسئلوه ان یشرح صدورکم للاسلام وان یجعل
السنتکم تنطق بالحق حتی یتوفاکم وانتم علی ذلک و
ان یجعل منقلبکم منقلب الصالحین قبلکم ولا حول ولا
قوة الا بالله والحمد لله رب العالمین و بدانید که خدای تعالی خیر بنده را خواهد
بسبب سعادتی که اکتساب نموده سینه او را از برای اسلام وسیع می سازد
و چون این معنی را باو عطا کرد زبانش بحق گویا می شود و دلش بحق می بندد و بحق
عمل میکند و هرگاه همه این معانی را برای او جمع کرد اسلام او را تمام و کامل میسازد و اگر برین
حال بمیرد نزد خدای عز و جل از مسلمین حقیقی خواهد بود و هرگاه خدای تعالی خیر بنده را نخواهد
بسبب شقاوتی که کسب کرده او را بخود وا میگذارد و سینه او تنگ و بی وسعت میشود
و اگر حقی بر زبانش جاری شود دلش بر آن نمی بندد و وقتی که دل او بر آن نبست خدای تعالی
عمل کردن بحق را روزی او نمیکند و هرگاه این امور بر او جمع شد تا آنکه برین حال برود نزد
خدای عز و جل از جمله منافقین خواهد بود و آن حقی که بر زبانش جاری شده و روزی او نکرد
خدای تعالی که در دلش جا کند و عمل بآن حق را روزی او نساخته بر او حجت خواهد بود پس از خدا
تعالی حذر کنید و از جناب اقدس او سؤال کنید که سینه‌های شما را وسعت دهد تا اسلام در
آنها جای گیرد و زبانهای شما را بحق گویا سازد تا آنکه وقتی که قبض روح شما کند برین حال
بوده باشید و عاقبت کار شما را مانند عاقبت صالحین پیش از شما گرداند و [illegible]
برین امور و سایر مرادات عالیه میسر نیست مگر بعون و تأیید الهی و حمد مر خداوندی
راست که پروردگار عالمیانست ومن سره ان یعلم ان الله عز وجل
یحبه فلیعمل بطاعة الله ولیتبعنا الم تسمع قول الله عز و
جل لنبیه صلی الله علیه واله قل ان کنتم تحبون

الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله لا یطیع الله
عبد ابدا الا ادخل الله علیه فی طاعته اتباعنا ولا والله لا
یتبعنا عبد ابدا الا احبه الله ولا والله لا والله لا یدع احد
اتباعنا ابدا الا ابغضنا ولا والله لا یبغضنا احد ابدا الا
عصی الله ومن مات عاصیا لله اخزاه الله واکبه الله
علی وجهه فی النار والحمد لله رب العالمین کسی که او را مؤمن
سازد این معنی که بداند خدای عز و جل او را دوست میدارد پس باید که بطاعت
آلهی عمل کند و ما را یعنی اهل البیت علیهم السلام را متابعت کند آیا نشنیده قول
خدای عز و جل را که به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله میفرماید که بگو که اگر شما خدا را دوست
میدارید پس پیروی من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد
و الله که هیچ بنده هرگز اطاعت خدای عز و جل بجای نیاورده که خدای عز و جل در
طاعتش پیروی ما را داخل نکرده باشد و نه والله که هیچکس پیروی ما هرگز نمیکند که
خدای عز و جل او را دوست ندارد و نه والله که هیچ بنده پیروی ما را ترک نمیکند که ما را
دشمن ندارد و نه والله که هیچکس ما را دشمن نمیدارد که عصیان آلهی نکرده باشد و کسی که
با عصیان آلهی بمیرد خدای تعالی او را رسوا میکند و بر رو در آتش جهنم می اندازد و حمد
مر خداوندی راست که پروردگار عالمیانست و ازین کلام شریف چنانچه قبل
ازین ظاهر شد معلوم میشود که عبادت آلهی بدون متابعت اهل بیت طاهرین
علیهم السلام فایده نمیدهد و عاقبت کسی که مخالفت ایشان کند جهنم است و سرمایه
محبت آلهی و تقرب بجناب اقدس او تمسک بعروة الوثقای متابعت و محبت اهل
عصمت و طهارتست و متابعت ایشان بر وجه کمال السعی و اهتمام در عبادت
و بندگی آلهی بعمل می آید و محبت مقتضی اطاعت و فرمانبرداریست امید که همگی
دوستان را توفیق عبادت و بندگی روزی گرداد بالنبی و آله الامجاد الکرام صلوات
الله علیهم ما تعاقبت اللیالی و الایام اینست آخر ترجمه وصیت کشاف معضلات

حقایق

حقایق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه که این خاکسار قلیل البضاعه
بمعاونت تایید و مساعدت توفیق آلهی با کثرت تشویش بال و انقسام افکار و
کر حیات مستعار دنیا از ان خالی نمیباشد بتحریر آن موید گردید امید که بمحض
جمعی از مقربان درگاه سبحانی که از مضامین احادیث که درین اندراج یافته بهره مند
گردانداین مذنب روسیاه را خلاصی ز عذاب آلهی که بقبایح اعمال کسب استحقاق
آن نموده و رسیدن بدرجات عالیه که از استعداد آنها عاطل و عاریست
روزی گرداد و در سلک محبان و هواخواهان ائمه معصومین علیهم السلم و در سایه لوای
امیر المؤمنین و قاید الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و آله الی یوم الدین محشور
گرداد و فراغ از تسطیر این کلمات در خامس عشرین شهر شوال سنه احدی و ثمانین
بعد الف اتفاق افتاد و الحمد لله و سلامه علی عباده
الذین اصطفیهم حمدا کثیرا دایما و سلاما طیبا متواليا
علی ید مؤلفه الفقیر الی عفو ربه الغنی
علاء الدین محمد بن ابی تراب شبیر
عفی الله عنهما و صفح
عن جرائمهما

قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب الذی اشتمل علی غرر فواید الدرر و درر عواید
الشاذین وفقنا الله تعالی و سایر محبی آل الرسول و ذریة البتول علی نجاد و الیوم طریقه
علی سلطاویه تحقیق عظمته و حرمة نبیه و آله الائمة
العظام و الاکابر الکرام صلوات الله و سلامه علیهم
الی یوم القیام اقل الخلیقة بل لا شی فی الحقیقة
محمد سلمان بن عبد الباقی الکلپایکانی عفی عنهما
بالنبی و الوصی و آلهما ... شهر ...
حرام ... ۱۰۸۳

الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله لا یطیع الله
عبد ابداً الا ادخل الله علیه فی طاعته اتباعنا ولا والله لا
یتبعنا عبد ابداً الا احبه الله ولا والله لا یدع احد
اتباعنا ابداً الا ابغضنا ولا والله لا یبغضنا احد ابداً الا
عصی الله ومن مات عاصیاً لله اخزاه الله واکبه الله
علی وجهه فی النار والحمد لله رب العالمین کسی که او را [illegible]
سازد این معنی که بداند خدای عز و جل او را دوست میدارد پس باید که بطاعت
الهی عمل کند و ما را یعنی اهل البیت علیهم السلام را متابعت کند آیا نشنیده قول
خدای عز و جل را که به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله مشیر باید که بگو که اگر شما خدا را دوست
میدارید پس پیروی من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد
و الله که هیچ بنده هرگز اطاعت خدای عز و جل بجای نیاورده که خدای عز و جل در
طاعتش پیروی ما را داخل نکرده باشد و نه والله که هیچکس پیروی ما هرگز نمیکند که
خدای عز و جل او را دوست ندارد و نه والله که هیچ بنده پیروی ما را ترک نمیکند که ما را
دشمن ندارد و نه والله که هیچکس ما را دشمن نمیدارد که عصیان الهی نکرده باشد و کسی که
با عصیان الهی بمیرد خدای تعالی او را رسوا میکند و برو در آتش جهنم می اندازد و حمد
مر خداوندی راست که پروردگار عالمیانست و ازین کلام شریف چنانچه قبل
ازین ظاهر شد معلوم میشود که عبادت الهی بدون متابعت اهل بیت طاهرین
علیهم السلام فایده نمیدهد و عاقبت کسی که مخالفت ایشان کند جهنم است و سرمایه
محبت الهی و تقرب بجناب اقدس او تمسک بعروة الوثقای متابعت و محبت اهل
عصمت و طهارت است و متابعت ایشان بر وجه کمال السعی و اهتمام در عبادت
و بندگی الهی بعمل می آید و محبت مقتضی اطاعت و فرمان برداری است امید که همگی
دوستان را توفیق عبادت و بندگی روزی گردد بالنبی و آله الامجاد الکرام صلوات
الله علیهم ما تعاقبت اللیالی والایام اینست آخر ترجمه وصیت کشاف معضلات

حقایق

حقایق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه که این خاکسار قلیل البضاعه
بمعاونت تایید و مساعدت توفیق الهی با کثرت تشویش بال بسبب اسقام [illegible]
که حیات مستعار دنیا از ان خالی نمیباشد بتحریر آن موید گردید امید که [illegible]
جمعی از مقربان درگاه سبحانی که از مضامین احادیث که درین اندراج یافته بهره‌مند
گرداند این مذنب روسیاه را خلاصی از عذاب الهی که بقبایح اعمال کسب استحقاق
آن نموده و رسیدن بدرجات عالیه که از استعداد آنها عاطل و عاری است
روزی گردد و در سلک محبان و هواخواهان ائمه معصومین علیهم السلام و در سایه لوای امیر
المومنین و قاید الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و آله الی یوم الدین محشور
گردد و فراغ از تسطیر این کلمات در خامس عشرین شهر شوال سنه احدی و ثمانین
بعد الالف اتفاق افتاد والحمد لله و سلامه علی عباده
الذین اصطفی حمداً کثیراً دایماً و سلاماً متتابعاً متوالیاً
علی ید مولفه الفقیر الی عفو ربه الغنی
علاء الدین محمد بن ابی تراب [illegible]
عفی الله عنهما و صفح
عن جرائمهما

قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب الذی اشتمل علی غرر فواید الدارین و درر عواید
النشأتین وفقنا الله تعالی و سائر محبی آل الرسول و ذریة البتول للعمل بمحاویه [illegible]
علی مطاویه بحق محمد و عترته نبیه و آله الائمة
العظام والاکابر الکرام صلوات الله و سلامه علیهم
الی یوم القیام اقل الخلیقة بل لا شیء فی الحقیقة
محمد سلمان بن عبد الباقی [illegible]
بالنبی والوصی و آله [illegible]
[illegible]